

تفسیر جلاء الاذهان

از سوره اعراف تا آخر بنی اسرائیل

مشهور به تفسیر گازر



جلد ثانی
تفسیر گازر

۳۴۹ ورق



بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر

این سوره مکیست وگفته اند از اینجا و اسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر تا باخر سوره مدنی است و هم محکم است و در و هیچ منسوخ نیست بقیدی و کلمه یکی خذ العفو که بآیة زکوة منسوخ است و دیگر واعرض عن الجاهلین که بآیة قتال منسوخست و دویست و شش آیتست ابو امامه روایت کرد از رسول علیه السلام که هر کس این سوره بخواند خدای تعالی میان او و میان ابلیس حجابی پدید آورد و آدم علیه السلام شفیع وی باشد باید که بدین مواظبت نماید ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

المص كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ تفسیر المص نامیست از نامهای خدای تعالی و گفته اند که نام این سوره است عبد الله عباس انا الله المفصل یعنی منم خدای که جدا کردانم میان حق و باطل و گفته اند که انا الله المجید صادق الوعد منم خدای بزرگوار راست کننده وعده در تفاسیر ما آمده است که معنی المص آنست که الم نشرح لک صدرک و چون نام سوره بود معنی این بود که سوره که المص است کتابیست از خدای فرستاده شده بتو ای محمد نباید که از و دلتنگی بود و کو بکو تا دل تنگ نکردی پس از آنکه شناختی که این کتاب از خداست تو دل تنگ مکن و خاطر پراکنده مدار چون کافران و مشرکان ترا تکذیب کنند و بدروغ زن دارند و بتو ایمان نیارند این کتاب برای آن فرستادیم تا تو بآن کافران و بیم کنی کافران از دوزخ و از عذاب آن ایشانرا بترسانی پس تو بیم کن و بترسان و در دل ایشان هیچ اثر ندارد و پند ده و یاد ده مومنانرا که این کتاب یاد کرد و پند مومنانست و بگوی جمله مکلفان را متابعت کنید این کتاب را که بشما فرستاده شد از خدای شما و امر وی را امتثال کنید و از نواهی اجتناب نمائید و آنچه حلالست درین کتاب شما حلال کنید و آنچه حرام کرد حرام کنید و متابعت جز خدا دوستانی را که شما را باشد از شیاطین جن و انس که ایشان شما را بر هوا دارند و از دین خدا و آنچه فرموده است شما را گم راه کردانند از حسن روایت کنند که

فرموده

فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول او و بخدای که هیچ آیت نیامده است الا که خواسته اند که آنرا بدانی که در چه چیز آمده است و معنی آن چیست انکه خدای تعالی بر سبیل توبیخ و ملامت گفت که اندک تفکر و اندیشه میکنید و متعظ نمیگردید یعنی شما این خدا و کتاب او فرمود ند شما آنرا فرو میگذارید و متابعت غیر آن میکنید قرآن

وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا إِلَّا أَن قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ تفسیر خدای تعالی تهدید و وعید میکند کافرانرا و میترساند از عذاب خود و میگوید که بسا شهرها و بساده ها که ما خواستیم که آنرا و اهل آنرا هلاک کردانیم عذاب ما بایشان آمد در شب و ایشان خفته بودند یا در نیم روز و ایشان بخواب قیلوله که خواب نیم روز است مشغول بودند و این دو وقت برای آن تخصیص کرد که آن دو وقت وقت آسایش و غفلت است و عذاب در وقت آسایش سخت تر باشد و چون این عذاب و سختی بایشان رسید ایشانرا هیچ گفتاری و سخنی و دعایی نبود جز آنکه بر سبیل عجز و ندامت میگفتند که ما ظالمان و ستمکاران بودیم و این جزای ظلم و ستم ماست که بما رسید قرآن

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ تفسیر حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه تقریب حال کافران از هلاکت ایشان در سوال کردن ایشان روز قیامت آورد و سوگند خورد بعزت من که بپرسم من از کسانی که رسولانرا بایشان فرستاده ام از خلقان و مکلفان تا ایشانرا چه جواب داده اند و چه عمل کرده اند در آنچه رسولان بایشان آوردند چنانکه در دیگر آیه گفت فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و همچنین از رسولان بپرسم تا پیغام رسانیده اند یا نه و امتان ایشان ایمان آورده اند یا نه اگرچه خدای را باین سوال احتیاج نباشد از انجا که او علیم الذات است ولیکن این وارد است مورد وعید و تهدید را و هر آینه با ایشان قصه کنیم و بر ایشان خوانیم در نامها اعمال ایشان آنچه کرده باشند از سر علم و دانش از انجا که عالمیم باحوال ظاهر و باطن ایشان و ما از ایشان غایب نبوده ایم تا احوال و افعال ایشان را ندانیم بلکه با ایشان بوده ایم که مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ و قوله نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ در خبر است که رسول علیه السلام گفت إِنَّ اللَّهَ يَسْأَلُ كُلَّ وَاحِدٍ بِكَلَامِهِ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ خدای تعالی هر کسی را بکلام خود سوال

سوال کند و بجز خود با او خطاب کند که در میان ایشان ترجمانی نباشد سوال مر مؤمنان را بر وجه
تذکیر و تنبیه باشد و سوال کافران را بر وجه تقریع و توبیخ باشد تا بدان کافران را غم و وحشت
رسد و مؤمنان را سرور و استبشار باشد و سوال پیغمبران بلی کافران باشد چنانکه گفت
ءَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ و منافضه نیست میان این آیه
و این آیت که وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ برای آنکه نفی سوال از مجرمان نفی سوال
استرشاد و استعلام است نه نفی سوال تقریع و توبیخ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ روز
قیامت سنجیدن بترازو اعمال بترازوی عدل و حق و راست است و ترازوی قیامت
را دو کفه باشد یکی کفه حسنات و یکی کفه سیئات آنچه بسنجند صحایف اعمال خویش باشد
چنانکه در اخبار آمده است مجاهد و دیگر علما گفتند این مجاز است و کنایت است از عدل
خدای تعالی با بندگان خویش یعنی حساب بحق خواهیم کرد و جزا بعدل خواهیم داد چنانکه
کسی چیزی بترازو بسنجد رها نکند که کفه بر کفه بچربد و تفاوت کند و خدای تعالی عالمست
بمقادیر و تفاصیل آن اما حکمت درین آنست تا مکلفان را وعظی و زجری باشد و لطفی در
تکلیف از خدای پس هر که ترازوی طاعات و حسنات گران باشد و طاعت او بسیار بود از
جمله رستگاران باشد و ظفر یافتگان بثواب خدای و هر که ترازوی طاعات و حسنات او سبک
باشد یعنی طاعت او اندک باشد او از جمله کسانی بود که نقصان کرد نفس خود را و خود را هلاک
کرد بعذاب دوزخ بآن ظلم که بآیات و حجتهای ما کرده باشند در دنیا که از آن باور نداشته باشند
و پیغمبران را بدروغ زن داشته باشند قران وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا
لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ
ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ
حق تعالی درین آیه منت نهاد بر مکلفان به تمکینی که کرده است مکلفان را و گفت ما تمکین
کردانیدیم شما را در زمین و زمین را مکان شما کردیم و شما را مالک آن کردیم و قدرت دادیم در
آمدن و شدن و تصرف کردن در آن و تمکین دادن چیزها آن بود که بآن فعل توان کردن از آلت
و دلالت و ارتفاع موانع و شما را در آن زمین وجه معیشت پدید کردیم از انواع منافع
و اصناف نعم که روزی شما باشد یعنی ما در زمین روزی شما بیافریدیم و شما را تمکین کردیم
از تناول و نیل آن تا شما نعمت و روزی میخورید و شکر من میگویید و شما خود اندک
شکر میکنید نعمت مرا یعنی هیچ شکر نمیکنید و شکر اعتراف بود بنعمت با ضرب تعظیم
آنگه خطاب کرد خدای تعالی جمله مکلفان را و گفت ما بیافریدیم شما را ای فرزندان آدم و از

عدم

عدم بوجود آوردیم و در قوت هستی بر قالب وجود کشیدیم و این صورتها بدین زیبایی و لطیفی نگاشتیم در سه
تاریکی شکم و رحم و مشیمه خطاب با فرزندان آدمست اما مراد آدمست یعنی ما آفریدیم پدر شما را آدم از گلی بی
صورت پس صورت او پدید کردیم پس آنگاه فرمودیم و گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه فرشتگان
سجده کردند الا ابلیس که او از سجده کنندگان نبود و گفته اند معنی اینست که ما بیافریدیم شما را در
پشت پدر شما آدم و صورت شما پدید کردیم یعنی خلق و تصویر تقدیر پس آنگاه فرشتگان را گفتیم آدم را
سجده کنید سجده تعظیم قرآن قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي
مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ
مِنَ الصَّاغِرِينَ تفسیر چون ابلیس سجده آدم نکرد خدای تعالی وی را گفت ای ابلیس ترا چه منع کرد
و باز داشت از سجده آدم که وی را سجده نکردی چون ترا فرمودم بسجده کردن و ترا چه چیز صارف بود ازین
ابلیس جواب داد و گفت آنچه مرا مانع و صارف بود از سجده کردن آن بود که من بهترم از او و بهتر بفروتر
تواضع نکند و مطیع و مقتدی وی نشود و بهتری من آنست که تو مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل ثعلبی
امام اصحاب حدیث از عبدالله عباس روایت کرد که اول کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود
پس هر که این قیاس کند خدای تعالی وی را قرین ابلیس کرداند و قیاس وی خطاست هم در اصل و هم
در علت برای آنکه عبادت خدای را باشد و تبع مصلحت بود و برای منفعت بنده فرماید پس بنده را نرسد
که اعتراض کند از آنجا که او مصلحت نداند و نیز مخطی بود در تعلیل و تفضیل خود بر آدم برای آنکه هر
دو را خدا آفرید بحسب مصلحت یکی را از آتش و یکی را از گل و هیچ دو را در آن اختیار نبودی و خیره
و تفضیل بچیزی باشد که از جهت بنده بود نه بینی که خدای گفت که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ
و مسلم نیست که آتش بهتر از خاک باشد برای آنکه منافع در خاک بیشتر است از آنکه در آتش و زمین
مستقر آدمی و جمله حیوانات است و منزل و ماوای ایشانست و جای متصرف و گشتن ایشانست
مرده را و زنده را چنانکه أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا و جای رزق و روزی حیوانات
تخم کارنده روی و یکی را هشتصد و بیشتر باز دهد و ابلیس خدای شناس نبود و در وقت آنکه خدای را
عبادت کرد منافق بود و نشاید که اول مؤمن بود تا باشد و آخر مرتد از بهر آنکه ارتداد باطلست
و نیز خدای در صفت وی داد و وی خبر داد وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ابلیس چون زبان اعتراض دراز
کرد و نخوت و تکبر در دماغ آورد خدای تعالی وی را براند و از آن مقام دور کرد و وی را گفت فَاهْبِطْ
مِنْهَا از اینجا که هستی بیرون شو و از این درجه فرود آی یعنی از آسمان یا از بهشت بزمین رو گویند
بود که خدای تعالی این بزبان فرشتگان گفته باشد و او دانسته باشد که ایشان دروغ نگویند
و گفت فرود رو از اینجا که ترا نرسد و نباشد که در آسمان یا در بهشت تکبر کنی و تکبر اظهار کبر

نفس باشد بوسیل تفضّل وتکبّر مخلوق آن را صفت ذم باشد وخدای را صفت مدح انکه وی را بدین
وجه استخفاف واهانت وکفت برو که تو از جملهٔ ذلیلان وخوار شدکانی بنزدیک خدای هم
ودوستانش از بهر تکبّری که کردی که چون ابلیس اظهار تکبّر کرد خدای تعالی طوق مذلت
در کردن وی انداخت ولباس صغار در وی پوشانید قرآن قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ
يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ
الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ
وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ
تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ تفسیر چون خدای تعالی ابلیس را از درکاه
خود براند وبداغ لعنت موسوم کردانید از رحمت خدای مایوس شد وبا آدم وآدمی دشمنی
پیشه کرفت ودر اندیشهٔ آن افتاد تا آدمی را چکونه همچو خود کرداند وکفت بار خدایا مرا امهال
کن ومهلت ده وتاخیر کن ووقت مرک من باز پس دار تا روز قیامت که جمله خلقان را برانکیزند
خدای تعالی این حکایات کرد از ابلیس تا بدانند که ابلیس با چنان معصیتی که کرد وکناهی
که کرد آیس وناامید نبود از اجابت حق تعالی تا بندکان نومید نشوند وقطع طمع نکنند از
رحمت وی تا خدای تعالی دعاء ابلیس بر وفق سوال اجابت کرد یا نکرد برای آنکه او نه کفت
تا بروز بعث خواست وروز بعث روز نشر باشد نه روز مرک ولیکن خدای تعالی او را مهلت
دهد تا وقتی که صلاح داند وکفت تو از جملهٔ ایشان داد کانی یعنی از جملهٔ آنانی که ایشان را مهلت
داده باشند وجای دیکر کفت إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ کفته اند که ابلیس تاخیر عذاب
خواست وبر قول اول خدای تعالی تعلیق بمعلوم خود کرده باشد پس هیچ وقت ایمن نباشد
وهمچون ما باشد که اجل خود ندانیم وغرض ابلیس درین آن بود تا اغوا واغرای بندکان خدای
کند وغرض خدای آن بود که تعریض کند وی را منزلهٔ ثوابی ووقت توبه واعتذار بروی موسع
کند واکر وی اختیار توبه نکند بسوء اختیار وی باشد وعلم خدای بانکه وی اختیار توبه نکند
مانع نباشد خدای را ازین فعل برای انکه غرض حامل وباعث وی نبود بران وجه علم تعلق دارد
بِالشَّيْءِ عَلَىٰ مَا هُوَ بِهِ واو را بروجهی وصفتی نکرداند ابو علی جبائی کفت که نشاید که خدای اجابت
دعای کافر کند برای آنکه درین معنی تعظیم وی باشد وخدای تعظیم کافر نکند وابن الاخشاد کفت
که روا باشد چون دران مصلحتی باشد وی را یا مکلفان دیکر را چون ابلیس مهلت خواست حق
تعالی کفت ترا مهلت دادم تا بوقت مصلحت وتاخیر عذاب تو کردم تا روز قیامت ابلیس کفت بار
خدایا بسبب انکه تو مرا اغوا کردی وخایب وناامید کردانیدی یا حکم کردی بضلالت وغوایت

من ومرا هلاک کردانیدی من بنشینم برای اغوا واضلال ایشان بر راه راست تو که راه اسلام
وطریق ایمانست وکار بر ایشان تباه کردانم وچون بر راه ایشان نشسته باشم از بهر راه زدن
ایشان بهر جد وجهدی که مرا باشد از چهار جانب کرد ایشان در آیم از پس وپیش وراست
وچپ عبد الله عباس را پرسیدند که چرا ذکر فوق وتحت نکرد کفت بالا جای نزول رحمت خدا
دانست که از راه رحمت بر بنده راه نیابد واز زیر قدم آمدن وحشت آرد وانس ندهد
محمد باقر علیه السلام کفت معنی لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ آنست که کار آخرت بر دل وچشم
ایشان خوار کردانم وَمِنْ خَلْفِهِمْ وبفرمایم تا مال جمع کنند وبا آن بخل کنند وزکوة بندهند
تا از بهر وارث ایشان بماند وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وکار دین ایشان بر ایشان تباه کردانم وشبهه در
دل ایشان مقرر کنم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ولذات وشهوات در دل ایشان دوست کردانم وبر هوای
نفس شان دارم وپیش تو بینی ایشان را شاکر نیابی وابلیس غیب نداشت واین که کفت از
طریق ظن وکمان کفت چنانکه خدای کفت وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ وایشانرا
بخود قیاس کرد ونیز از بهر آن کفت که چون آدم را بوسوسه مقصود از وحاصل کرد دانست
که فرزندان که ضعیف تر از وی باشند هم وسوسه تواند کرد واز راه حق بتواند کردانید
انکه حق تعالی وی را براند ولعنت کرد وکفت بیرون شو ازینجایکاه نکوهیده وخوار کرده
ورانده بعزت وجلالت من که پر کردانم دوزخ را بتو وهر که از نسل تو باشد وهمچون تو باشد
ایشان آدمیانند که متابعت تو کنند واین غایت تهدید ووعید است فرزندان آدم را از متابعت
شیطان قرآن وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا
تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ تفسیر چون خدای تعالی ذکر ابلیس کرد از بهر نا
کردن سجده حکایت آنچه با آدم کفت میکند میکوید ما آدم را کفتیم ای آدم تو وجفت تو هر دو در
بهشت ساکن شوید وآرام کیرید وبخورید از میوها وطعامهای بهشت ونزدیک این درخت
مشوید وکرد آن مکردید تا از جملهٔ ظالمان وناقص کردانندهٔ حظ خود ونصیب خود نباشید
از ثواب واین بهشت بوستانی بود بهشت خلد نبود چه اکر بهشت خلد بودی وی را از انجا
بیرون نیاوردندی وکفته اند که روا باشد که بهشت خلد باشد ودر انجا تکلیف نبود تا
مصلحت اقتضا کند که انجا ش بیدا آید چون مصلحت بکردد از انجا ش بیرون آرند
واین نهی استحبابیست ونهی انکه نهی باشد که ناهی کاره منهیٌ عنه باشد وحکیم کاره
نباشد الا قبیح را وپیغمبران ارتکاب قبایح نکنند واخلال واجب نکنند برای انکه منفر
باشد از قبول قولشان وهر چه چنین باشد ایشان از ان منزه باشند خدای تعالی

آدم را نویب کرد بترک تناول آن درخت اگر تناول نکردی ویرا ثواب بسیار بودی امابر تناول
ویرا ذی وعقابی نبود قرآن فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا
مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ
أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا
بِغُرُورٍ تفسیر حق سبحانه وتعالی حکایت میکند که ابلیس چه تلبیس کرد تا آدم وحوا را از بهشت
بیرون آورد میگوید که شیطان مر آدم وحوا را وسوسه کرد. و وسوسه دعوت باشد بکاری
بصوتی پوشیده عرض ابلیس درین وسوسه آن بود تا لباس بهشت از ایشان دور کرد الله
وانچه ایشان پوشیده بودند از عورتهای ایشان با جامهای بهشت ظاهر کرد اند در خبر
جنین آمده است که جون ایشان از آن درخت تناول کردند بادی بر آمد و تاج از سر ایشان
در ربود و حله از تن ایشان جدا کرد و عورت ایشان ظاهر شد آدم آن بدید برمید ودر
کو بختن آمد حق تعالی گفت یا آدم فرارا منی از من میگریزی آدم گفت لا حیاءً منک بارخدایا
شرم میدادم از تو و وسوسهٔ ابلیس این بود که خدای تعالی از وی حکایت کرد که او آدم را گفت
خدای شما را باز نداشت ونهی نکرد ازین درخت الا از بهر آن تا در بهشت جاوید نمانید وبا این
سوگند خورد که هر که ازین درخت تناول کند صورت او بگردد با صورت فرشته وانچه من میگویم
شما را اندری نصیحت میکویم ومن از جملهٔ نصیحت کنندگانم شما را جون ابلیس سوگند خورد
شبههٔ ایشان قوی شد از انجا که ظن ایشان جنین بود که هیچکس دلیری نیارد کردن
بسوگند دروغ خوردن ایشان را بدین سبب وباین حیله بجاه غرور فرو گذاشت یعنی ایشان را
بغرور فریفتن ازین پایه ومنزلت که بدان بودند بزمین پست آورد قرآن فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ
بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا
رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ
جون ابلیس با ایشان سوگند خورد بسوگند او فریفته شدند وهمجنین مؤمن را بخدای توان
فریفتن عبد الله عمر بندهٔ از آن خود کدیدی که نماز کردی ویرا آزاد کردی ویرا گفتند بندگان
ترا بنماز میفریبند گفت هر کس که مرا بخدای بفریبد ما فریفتهٔ اوشویم تفسیر آنگاه که آدم
وحوا از آن درخت بخوردند وطعم آن بچشیدند ولباس ایشان ربوده شد از ایشان
عورتهاء ایشان ظاهر گردید ودر ایستادند واز برگ درختان بهشت برهم میدوختند
وعورت بدان می پوشیدند آن درخت انجیر بود که ببرگ آن عورت خود را می پوشیدند خدای تعالی
گفت ای آدم نه من همه بهشت ترا حلال کرده بودم وشما را ازین درخت نهی کرده بودم ونه شما
راگفته

راگفته بودم وخبر داده که شیطان شما را دشمنی هویدا وروشن است یعنی فریفته مشوید وگفتار
وی قبول مکنید آدم گفت بارخدایا من گمان نبردم که کسی بتو وبنام تو سوگند بدروغ تواند خوردن
قرآن قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ
قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ تفسیر آدم وحوا بنا مزبانی خود اعتراف
آوردند وبکردهٔ خود پشیمان شدند واز خدای تبارک وتعالی استغفار وآمرزش خواستند گفتند
بارخدایا ما بر نفس خویش ستم کردیم وپای از فرمان تو بیرون نهادیم تو که خداوندگار مایی اگر ما را نیامرزی
وبر ما رحمت نکنی ما از جملهٔ زیانکاران باشیم آدم اگرچه ترک مندوبی کرد خود را ظالم وعاصی و
خاین خواند از بهر آنکه عادت اولیاء خدا آنست که ذلتی حقیر بزرگ شمرند وحقی عظیم صغیر
دانند وآدم وجملهٔ انبیا از قبایح ومعاصی معصوم بودند وآنچه با آدم کردند از سلب لباس وتفویت
منافع عقاب نبود که عقاب ضرری باشد مستحق مقرون باستخفاف واهانت واگر تفویت
منافع وسلب لباس عقوبت باشد جملهٔ پیغمبران واولیاء خدا معاقب بوده باشند وچگونه
مستحق استخفاف واهانت باشند کسانی که خدای تعالی ما را تکلیف کرده باشد بغایت اجلال
ونهایت تعظیم ایشان بر نفس کدام عاقل ساکن شود که قبول قول مستحق وما قدروا الله حق قدره کند
واین معنی جایز ندارد الا کسی که قدر انبیا ومنزلت ایشان نشناسد آنکه خدای تعالی خطاب
کرد با آدم وحوا وابلیس محمد قیس گفت که ابلیس مار را وسوسه کرد ومار حوا را وحوا آدم
را آدم را خدای گفت که چرا خوردی گفت حوا مرا گفت حوا را گفت چرا خوردی گفت مرا مار گفت
مار را گفت چرا گفتی گفت مرا ابلیس گفت خدای همه را خطاب کرد وگفت از اینجا فرو شوید
وبزمین روید که شما همه یکدیگر را دشمنید شیطان دشمن شماست وشما دشمن او ومار
دشمن شما باشد وشما دشمن مار تا هر یکی که فرصت یابد بجای دیگر گزند رساند حوا چون
برگ از آن درخت باز کرد درخت خون آلوده شد ویرا گفت همچنانکه درخت را خون
آلوده کردی هر ماه ترا خون آلوده گردانم ومار را گفت پایهات بستانم وبر پهلو روانه کنم تا
بر شکم میروی وهر که بر تو دست یابد سرت میکوبد وابلیس را گفت تو از اینجا برو ملعون
ومدحور وآدم را گفت بزمین رو بس از آنکه در بهشت روزی من میخوردی هنیئاً مریئاً
در زمین بجز گدیمین وعرق جبین روزی نخوری جون آدم بزمین آمد اوگرسنه شد از نخستین
حالتی یافت که پیش از آن نیافته بود تشنگی گرسنگی الذی بین جلده ولحمه گفت بارخدایا
مرا حالتی است که از آن سبب عبادت نمی توانم کرد جبرئیل آمد وگفت این درد ترا نام گرسنگی است

دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از کجا آدم جبرئیل گفت ای آدم من ترا آنچه
سبب اخراج تو بود از بهشت که آن گندم است آورده ام تا راحت هم از آنجا باشد
که محنت بود او گندم در پیش آدم بنهاد آدم خواست تا گندم بخورد جبرئیل گفت نه اینرا
می باید کشت تا خدای درین برکت کند گفت کشتن چگونه بود جبرئیل گفت من بیاموزم و این
بآلت توان کرد گفت آلت از کجا آورم گفت من آلت کردن بیاموزم پس آنگاه اورا آلت آورد چوب
و آتش و اورا آهنگری و درودگری بیاموخت تا او آلت برزگری بساخت چون آلت تمام
کرده بود گفت این گندم بر زمین نشان و زمین بشوران و دانه بخاک پاش آن آدم هم
چنان کرد چون از تخته زمین فارغ شد بتخته دیگر رسید آنکه رسیده بود چون بدیگری
رسید پیشین رسیده بود چون بدیگری رسید اولین خشک شده بود و بدرو آمده
چون از همه بپرداخت و فارغ شد همه رسیده یکبار آدم خواست که بخورد جبرئیل گفت
این را نشاید خوردن این را بدرو بدروید خواست تا بخورد گفت نه در پای کاو افکن
و خورد کن چون خورد کرد خواست که بخورد گفت آس کن آس کرد خواست تا بخورد
گفت خمیر کن خواست تا بخورد گفت نه آتش بر تنور کرد و بآتش بپخت چون از تنور
بر آمد گفت اکنون توان خوردن آدم دست دراز کرد و لقمه از آن در دهن نهاد
گرم بود دهنش بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل نبایست کرد رها بایست کرد تا سرد
شود و این از بهر آن بود که هر کس که خواهد از کام خود کامی بر آرد هر آینه کامش بناکامی بر باید
داشت چون بصد محنت و رنج بدست آرد در وقت تمتع هم از محنت دیگر بوی رسد راحت
دنیا با رنج آمیخته و شادی وی با محنت شعر والخیر والشر مقرونان فی قرن ∗ وکل ذلک
یاتیک الجدیدان ∗ پدرت با این همه پایه و منزلت که اورا بود تا رنج نبرد لقمه نان حلال ننهاد
تو میخواهی که بی رنج نان حلالی بدست آری حلال برنج بدست آید که طلب الحلال جهاد
دیگر آنکه پدرت یک ترک مندوب چندین محنت و رنج بکشید و موجب مفارقت بهشت
شد تو میخواهی که بترک چندین واجبات و ارتکاب چندین مقبحات در بهشت شوی زهی اندیشه
خطا که ترا افتاده است شعر فضل الذنوب الی الذنوب وترتجی ∗ درک الجنان بها وفوز العابد ∗
وسبب ان الله اخرج آدم منها الی الدنیا بذنب واحد ∗ آنگه حق تعالی چون ایشان را از بهشت
بیرون کرد و بزمین فرستاد گفت شما را زمین مستقری و قرارگاهی و تمتع و انتفاعی باشد بچیزی
که در و لذت عاجل باشد تا زمانی و روزگاری که من دانم و کس را بدان اطلاع نباشد و این
وقت آجال است یا وقت قیامت آنگه گفت که شما زندگانی درین زمین کنید و هم درین زمین

(حاشیه: اول کاشته بود)

بمیرید و شما را هم ازین زمین برانگیزند و زنده کرده اند در قیامت چنانکه در آیتی دیگر گفت منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری قرآن یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا
یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذ
کرون یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع
عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم
انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون تفسیر حق سبحانه و تعالی
منت نهاد بر فرزندان آدم با بخشش کرد با ایشان از نعمتها و گفت ای فرزندان آدم بدرستی که ما بشما
فرستادیم لباسی و جامه که عورتهای را باز پوشاند و جامه که ان زینت شما باشد و این هم
در زمین باشد پس انزلنا بمعنی خلقنا باشد یعنی ما آفریدیم برای شما چنانکه در جایی دیگر گفت
که وانزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج و نیز چون اصل این جمله از آبست و آب از باران و باران
از آسمانست از بهر این گفت وانزلنا و چون ریحت مرغ بر پوست ازین سبب جامه زینت
را ریش خواند اما لباسی که از لباس تقوی و پرهیزکاری خوانند ایمان و طاعات باشد آن
بهتر و نیکوتر است از جمله لباسهای فاخر ان اکرمکم عند الله اتقیکم حسن بصری گفت
که عثمان عفان را دیدم بر منبر رسول علیه السلام که مردمان را وعظ میگفت پیراهن کوتاه پوشیده
که گریبان باز کرده بود مردمان را میگفت سگان را بکشید و کبوتربازی مکنید آنگاه گفت از خدای
بترسید در سرّ که از رسول علیه السلام شنیدم که او گفت هیچ بنده نباشد که او عملی بکند در
سرّ و الا خدای تعالی از آن عمل ردایی برو پوشاند اگر خیر و اگر شر آنگه این آیت بر خواند
و گفت لباس التقوی طریقتی نیکو بود و گفته اند که مراد باو زره است و خود که اندر حرب بود
جبائی گفت جامه پارسایانست از صوف و جامه خشن و خدای تعالی بدان منت نهاد
بجامه عورت پوش بر ما که عرب برهنه طواف کردندی گرد خانه کعبه عورت برهنه جز قریش
و نیز هیچ خلق را از اصناف خلایق جامه نباشد الا فرزندان آدم را و این از جمله آیات
و دلالات خداست بر فضل و کرم و رحمت او بر بندگان او اندیشه کنند و عظم نعمت منعم خود
بشناسند و بشکر نعمت او بواجبی قیام نمایند آنگه فرزندان آدم را وعظ گفت و نصیحت کرد
از مردان و زنان ایشان اگرچه ذکر پسران کرده است بر سبیل تغلیب و گفت ای فرزندان
آدم از مردان و زنان نباید که شیطان شما را در فتنه اندازد و از راست و دین حق بگرداند
و بمعاصی که نفس شما بآن مایلست دعوت کند آنگه ممتحن و مبتلا گردید چنانکه با مادر و پدر
شما کرد آدم و حوا که هر دورا بوسوسه و اغوا و تلبیس از بهشت بیرون آورد و جامهای

(حاشیه: لیریهما)

بهشت از ایشان دور کرد تا عورتهای ایشان بدیشان نماید و اگرچه این فعل که اخراج
بهشت و نزع لباس است وی نکرد چون بسبب وی بود اضافت فعل با وی کرد پس شما
که بنی و فرزندان آدمید با ابلیس و اغوا و تلبیس وی فریفته مشوید تا از بهشت محروم نماند
انکه بیان آفت شیطان تا از وی بغایت کوشش خود احتراز کنند گفت که شیطان و قبیل و
کروه و لشکر او شما را می بینند از انجا که شما ایشانرا نمی بینند و قبیل وی هم از نسل وی باشد
مجاهد گفت که ابلیس گفت که ما را چند خبر داده اند که شما را زاده اند ما آدمیانرا ببینیم و ایشان ما را
نبینند و ما از زمین بر آیم و پیران ما جوان کردند پس از انکه پیر شده باشند مالک دینار گفت
دشمنی که ترا بیند و تو ویرا نه بینی عظیم باشد محنت او بغایت سخت الا انکس که خدای
ویرا نگاه دارد یحیی معاذ گفت شیطان دیرینه است و تو حدیث شیطان محتالست
و تو سلیم شیطان ترا بیند و تو ویرا نه بینی و شیطان از تو بر تو یار است و ترا بروی هیچ
یاور نیست و دل تو مسکن اوست و عرق تو راه گذر اوست پس با او مقاومت نتوان کردن
مگر بیاری خدای ذو النون مصری گفت اگر او ترا بیند از انجا که تو او را نه بینی خدای بیند و او خدایرا
نبیند از و بخدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد و نادیدن ما شیطان را از انجاست
که ما را شعاع اندک است و ایشانرا جسم شفاف است پس هر دو منع بود از دیدن اگر خدای تعالی
در وی زیاده کند ممکن باشد ایشانرا دیدن چنانکه فرشتگانرا بتوان دید عند حضور الموت
انکه گفت که ما دیوانرا دوستان انها کردانیدیم یعنی حکم کردیم و نام بردیم که دوستان شیاطین
انکسانی اند که ایمان نمی آورند یا بالتخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و منع نکردیم ایشانرا از ایشان
تا مطیع و فرمان بردار دیگر شدند آنچه ایشانرا فرمودند و وسوسه کردند از مخالفت امر خدای قرآن
وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ
بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ
عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا
هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ تفسیر مفسران گفته اند که عرب طواف کردندی
برهنه و عورت گشاده بودندی و گفتندی که ما خانه خدایرا چنان طواف کنیم که ما از مادر آمده ایم
و در جامه که در ان گناه کرده باشیم طواف نکنیم و زنان چیزی از دوال تافته چند انکه عورت
پوش بودی در میان بستندی تا در خبر است که زنی از بنی عامر طواف میکرد و میگفت الیوم
یبدو بعضه او کله و ما بدا منه فلا احله و چون اسلام آمد ایشانرا بدین ملامت کردند ایشان

کفتند

کنند پدران خود را بدین یافته ایم و اگر بر عموم حمل کنند این فاحشه را و لیکن خدای تعالی
خبر میدهد از عقیده مجبران و مشرکان و میگوید ایشان چون فاحشه و ناشایستی کنند
از گناهان فاحشه قبیح باشد شنیع القبح و اگر ایشانرا از ان گناه و ناشایست از شرک و غیر
آن باز دارند و بران عتاب کنند ایشان بجواب در آیند و گویند ما پدران خود را دین یافته
ایم که این میکردند و خدای ما را باین فرمود و بخواست و ارادت او کردیم که اگر خواستی ما را ازین
بگردانیدی و برخلاف این اکراه کردی و بعینه نخواهد گفتار مجبران هم اینست تا محقق شود
که مع کفره قدری ای محمد بگو که این مشرکان مجبوره را که خدای تعالی بکار زشت و ناشایست
نفرماید و چنانکه نفرماید نکند و نخواهد و چون گفت که نفرماید دلیل آن میکند که نخواهد
برای انکه امر باراده امر نباشد انکه بر سبیل تقریع و تهدید و انکار گفت ای شما بر خدای
میگوئید و بروی می بندید آنچه نمیدانید که بیان کرده که خدای چه فرموده است گفت بگو خدا
بنا شایست نفرماید و لیکن بداد و عدل فرماید و آن فرماید که عقل براستی و استقامت آن
گواهی دهد بتوحید و عدل فرماید و چون امر خدای بتوحید و عدل تعلق دارد محال باشد
که بعدل و توحید نفرماید انکه جبر و تشبیه خواهد برای انکه حکیم است انچه نفرماید نخواهد
نفرماید و از ان منع کند پس آرنده طاعت خداست و بدان امر کرد و کارده معاصی بود
و از ان نهی کرده امر و ویرا دلیلست بر ارادت طاعت و نهی ویرا دلیلست بر کراهت معاصی
و نیز فرمود که روی خود را راست بقبله آرید بنزدیک هر مسجدی و در وقت هر نمازی ضحاک
گفت معنی آنست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید همانجا نماز بگذارید و مگوئید
که ما نماز جز در مسجد خویش نکنیم و چون در مسجد نباشد و وقت نماز در آید مخیر باشد بهر
مسجد که خواهد رود و گفت هر کجا که باشید روی بقبله آرید و عبادت خالص و خاص
خدایرا کنید و خدایرا بخوانید و ویژه و خالص کردانید مر و را عبادت و طاعت و رضاء
او جوئید و ثواب او طلب دارید چنانکه با بتدا شما را بیافرید باز همچنانکه هستن شوید یعنی
چنانکه معدوم بودید پیش از خلق پس از فنا هم چنان شوید معدوم عبد الله انصاری گفت
خدای تعالی چنان بر انگیزد که بدان مرده باشید مومن را بر ایمان و کافر را بر کفر چنانکه از مادر
برهنه آمدند برهنه شان بر انگیزند در آخرت گروهی را راه نماید به بهشت در قیامت چون
مستحق بهشت باشند و گروهی را که واجب شده باشد بریشان هلاکت و عقوبت از راه
بهشتشان بگردانند و بدوزخ برد جزای انکه در دنیا دیوانرا بدوست خود گرفته بودند و
مطیع امر و فرمان دیو شده بودند و دوستی خدا و طاعت او رها کرده بودند و با این همی

پنداشتند که ایشان بر راه راستند وجز از ایشان کسی دیگر بر راه راست نیست خود را بر
حق میدانستند ودیگران بر باطل وایشان خود بر باطل بودند قرآن یا بنی آدم خذوا
زینتکم عند کل مسجد وکلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین تفسیر
سبب نزول این ایت آن بود که بنی عامر عادة داشتندی که بر طواف مردان بروز وزنان بشب
وچون بمسجدی از مساجد رسیدندی جامه بینداختندی وبرهنه در مسجد شدندی واگر کسی
با جامه طواف کردی وی را بزدندی وجامه از وی دور کردندی خدای تعالی این ایت فرستاد وامر
کرد فرزندان آدم را از مردان وزنان وگفت ای فرزندان آدم زینت خود از لباس وجامه
فرا گیرید نزدیک هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف خواهید کرد یا در مسجد
خواهید شد واز جامه آنچه عورت را بپوشد فریضه است واگرچه عبائی باشد محمد باقر علیه السلام
گفت مراد جامهٔ نو وپاکیزه است که در روز عید وجمعه در پوشند چون بمصلی وجامع خواهند
روایت کردند که حسن بن علی علیه السلام چون نماز کردی خوبترین ونیکوترین جامه پوشیدی
از وی سوال کردند این معنی را گفت ان الله جمیل یحب الجمال فیتجمل لربی قاضی دینوری
گفت زینت نماز دست برداشتن است در نماز پاداش قال رسول الله صلی الله علیه
ان لکل شیء زینة وزینة الصلوة رفع الیدین گفت هر چیز را زینتی است وزینت
نماز دست برداشتن است از بهر تکبیر احرام وتکبیر رکوع وتکبیر سجود وسر برداشتن
از هر دو آنگاه خدای فرمود کلوا واشربوا بنو عامر در ایام حج طعام نخوردندی وآب نخوردندی
از بهر تعظیم حج الا بمقدار آنکه سد رمق بود ایشان را مسلمانان گفتند یا رسول الله ما بدین
اولیتریم خدای تعالی آیه فرستاد وگفت این را بحج تعلق نیست طعام خورید وآب خورید
اما در آن اسراف مکنید که بیش از حد بخورید واز حلال بحرام تعدی مکنید که خدای تعالی
اسراف کنندگان را دوست نمیدارد عبدالله عباس گفت هر چه خواهی بخور وهر چه خواهی
در پوش مادام تا در خوردن اسراف نباشد ودر پوشیدن خیلا وتکبر واسراف آن باشد
کنند در راه خدای باشد چه اگر بوزن کوه احد در طاعت خدای زر خرج کرده شود اسراف
نبود اگر درهمی در معصیت خرج کنند اسراف باشد وگفته تعدی مکنید در اکل وشرب
از منفعت ومضرت یعنی اکل وشرب تا بحد خود باشد نافع بود وچون از حد خود بگذرد
مضرت بود ورشید را طبیبی بود ترسا مردی حاذق بود علی بن الحسین واقدی را گفت
در کتاب شما چیزی از علم طب هست یا نه وعلم دو است علم ابدان وعلم ادیان واقد گفت
گفت خدای تعالی جمله طب در نیم آیت جمع کرده فی قوله کلوا واشربوا ولا تسرفوا

گفت از

گفت از پیغمبر شما هیچ طب روایت کرده اند گفت بلی جمله طب در کلمه چند جمع کرده است
فی قوله المعدة بیت کل الادواء والحمیة راس کل دواء واعط کل نفس ما عودته
معده خانه دردهاست وپرهیز سر جملهٔ داروهاست وهر نفسی را آن باید داد که بآن عادة کرده
ترسا گفت کتاب شما وپیغمبر شما سرمایهٔ علم جالینوس آورده است قرآن قل من حرم
زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
خالصة یوم القیامة کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون تفسیر چون جماعتی از عرب
بحج رفتندی یا عمره گوسفند وآنچه از وی بودی از شیر وپیه بر خود حرام کردندی عبدالله
عباس گفت مراد آن چیزهاست که اهل جاهلیت بر خود حرام کردند بحیره وسائبه ووصیله
وحام خدای تعالی آیت فرستاد وگفت بگو ای محمد کیست آن کسی که او حرام کردانیده است
زینت خدای را که برای بندگان خود بیرون آورد از انواع لباس که خویشتن را بدان مزین کردانند
وطعامها پاکیزه ولذیذ وخوش از آنچه ما ایشان را روزی کردیم بگو ای محمد که امروز در دنیا این
لباسها وطعامها مشرکان ومومنان شریک اند چنانکه مومنان انتفاع میگیرند مشرکان هم
میگیرند اما روز قیامت این جمله خاص وخالص مومنان را باشد وکافران را از آن هیچ نصیبی نباشد
وآیة را دلیل است بر آنکه خدای تعالی آنچه آفرید در دنیا برای مومنان آفرید زیرا که گفت قل هی
للذین آمنوا بگو که این مومنان راست وکافران در انتفاع این جمله تبع وطفیل مومنان اند وروز
قیامت این تبعیت وطفیل نباشد برای آنکه کافران را جای دوزخ باشد ومومنان را بهشت بخلاف
دنیا که همه در یک جایگاه اند آنگه گفت که ما هم چنین آیات را مفصل ومبین کردانیدیم برای آنکه
بدانند یعنی نظر واندیشه کنند تا علم حاصل شود ایشان را واگرچه تفصیل وآیات از بهر همه بوده است
اما چون ایشان منتفع شدند بآیات گوئی که حاصل ایشان را بوده است قرآن قل انما حرم ربی
الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وان تشرکوا بالله ما لم
ینزل به سلطانا وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون تفسیر قدیم تعالی چون مشرکان
تعییر کرد بتحریم محالات که چیزهایی که در شرع وعقل حلال بود از نای خود باعتقاد آن فاسد
بر خود حرام کردند همچنین تعییر میکند ایشان را وتوبیخ میکند بتحلیل محرماتی که بعضی در عقل حرام
بود وبعضی در شرع باز نماید که ایشان هر دو نوع تحلیل حرام وتحریم حلال مخطی بودند گفت بگو
ای محمد که خدای من جمله فحشها وناشایستها حرام کردانیده است اما ظاهر است وآشکارا
وآنچه پنهان باشد وناپیدا از طواف خانهٔ کعبه که مردان بروز کنند وزنان بشب برهنه
واندر آن کردن بشب که ایشان گفتند زنا در روز قبیح ودر شب ونهان قبیح نباشد وهمچنین

حرام کرده است اثم را و اثم گناه باشد و عرب خمر را اثم خوانند یعنی خمر را حرام کرده اند و درین
بیت اثم خمر است   شربت الاثم حتی ضل عقلی   کذلک الاثم تذهب بالعقول
فرا گفت اثم هر گناهی باشد که در وی حد نباشد و نیز حرام کرد بغی را و بغی ستم و ظلمت و تطاول
مردمان بناحق و طلب ریاست بناواجب و بغی در وضع لغت طلب است و آن بواجب
و بناواجب بود از بهر این گفت که بغی که بناحق باشد حرام کرده و دیگر آنچه حرام کرده است شرک
آوردنست بخدای و انباز کردانیدن با خدای در عبادت الخیر برا که بدان حجتی و برهانی بر نستاده
است و حجت را سلطان خوانند از آنجا که مسلط بود بر شبهه و همچنین حرام کرده است که بر خدای
چیزی گویید که از آن ندانند و خدای تعالی نفرموده باشد شما گویید که خدای فرموده است و این آیة
دلیلست بر بطلان تقلید قبول کردن قول غیری بی حجت قرآن وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ
أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ
مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ تفسیر
حق تعالی بگوید که هر امتی و قومی و گروهی را اجل هست یعنی اجل مرگ و هلاکة و نفاد عمر ایشان
که چون اجل در آید یکساعت تقدیم و تاخیر نکند گفته اند که این آیة وعید است قریش را بعذاب در
اجلی که معلوم است نزدیک خدای چنانکه امتان دیگر را بود که پیش از ایشان بودند آنگه خطاب کرد
با جمله مکلفان و گفت ای فرزندان آدم اگر بشما آیند پیغمبرانی که ایشان هم از شما باشند و اصل باشند
از قبیله یا از جنس شما و قصه میکنند بر شما آیات مرا یعنی آیات من بر شما میخوانند ایشان را فرمان
برید و طاعت دارید و متابعت ایشان کنید و از معصیت و نافرمانی دور باشید که هر که تقوی و
پرهیزکاری کند و کار خود باصلاح آرد و عمل صالح کند آنها که برین صفت باشند بر ایشان هیچ خوفی و ترسی
نباشد آنجا که دیگران خایف و ترسان باشند و ایشان اندوهگین نشوند چون دیگران غمگین اندوهگین باشند
و این آیت چنان می نماید که صفت معصومانست از آنجا که نفی خوف و حزن کرده است از ایشان بر سبیل
عموم و اینها کسانی باشند که جمله واجبات بجای آرند و از جمله معاصی اجتناب کنند و این جز معصوم
نباشند و آنکس که جایز الخطا باشد از بعضی معاصی اجتناب کند و بعضی را ارتکاب کند و بی توبه
با پیش خدای شود کار او موقوف باشد بر مشیت خدای اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقاب کند
چون حق تعالی ذکر مومنان کرد و آنچه پاداشت ایشانست در عقب وعد و وعید آورد تا جمع شود میان
ترغیب و ترهیب تا مکلف بهر دو طریق بفعل واجب نزدیک بود و از فعل قبیح دور متنفر گشت
آنکسانی که آیات ما بدروغ داشتند و از آن استکبار کردن کشی کردند و بزرگواری نمودند ایشان

اهل دوزخ

اهل دوزخ و ملازمان آتش اند در آنجا خالد و جاوید باشند قرآن فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا
يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى
أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ تفسیر حق سبحانه و تعالی بر سبیل استنکار و تعجب میفرماید که کیست ظالم
و بیدادگرتر از آن کسی که او دروغ بر خدای فرا بافد یعنی دروغ بر خدای نهد یعنی در جهان هیچکس ظالمتر
و ستمکارتر از آنکس نیست که دروغ بر خدای نهد آیات و بینات و حجج و دلالات او را بدروغ دارد آنها
که چنین باشند بایشان رسد نصیب و بهره ایشان از کتاب یعنی آنچه در لوح محفوظ در حق ایشان
نوشته باشد بایشان رسد از اعمال و ارزاق و اجال ایشان و عذاب و هلاکت ایشان ابن عباس
گفت بایشان رسد نصیب ایشان از آنچه کرده باشند و در صحیفه اعمال ایشان نوشته باشند از اعمال
که بایشان رسد و از جمله آنچه بایشان رسد سیاهی روی باشد روز قیامت کقوله تعالی وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ این اعمار و ارزاق ایشان بایشان رسد تا آنگاه
که رسولان ما و فرستادگان ما بایشان آیند و جان ایشان بردارند یعنی ملک الموت و اعوان او از فرشتگان
عذاب که جان ایشان قبض کنند و بدوزخ برند و این فرشتگان ایشان را گویند کجا شدند معبودان
شما که ایشان را بدون خدای می پرستیدید و عبادت میکردید و این ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت
گویند و گواهی دهند و ایشان جواب دهند و گویند ایشان گم شدند در وقت آنکه ما را حاجت است
بفریادرسی آنکه از آنچه کرده باشند پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار آورند بر نفس خویش بانکه
ایشان کافر بودند بخدای و این اعتراف و پشیمانی ایشان را سود ندارد از آنکه نه در وقت آن پشیمان شدند
و اعتراف آوردند قرآن قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي
النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ
لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ
ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ
فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ تفسیر خدای جل جلاله روز قیامت گوید کافران را
که شما نیز در میان گروهی روید از کافران که پیش از شما بودند و بگذشتند از دیوان و آدمیان و بدوزخ
رسیدند یعنی چون ایشان کافر بودند و بدوزخ شدند شما را حکم همینست که بدوزخ شوید که هم
طریقه و ملت ایشان بوده اید در دنیا با ایشان اقتدا کرده کرده اید و بر ولای ایشان بوده اید
باید که در عذاب کشیدن و ذوق چشیدن یار ایشان باشید آنگه حال ایشان چنان باشد که هر
که گروهی از ایشان در دوزخ شوند امثال خود را و مقتدایان خود را بینند که در دنیا با ایشان

اقتدا کرده بودند و بالیشان گمراه شده ایشان را لعنت کنند مشرکان مشرکان را لعنت کنند و جهودان جهودان
را لعنت کنند و ترسایان ترسایان را نفرین کنند همچنین تا که در دوزخ بیکدیگر رسند و جمع شوند آخرینان
اولینان را گویند پس روان پیش روان را گویند اتباع و سفله ارباب و رؤسا را گویند اهل آخر الزمان
قوم اوایل را گویند بارخدایا اینان مقدمان و پیشوایان ما بودند ما را از راه حق بگردانیدند و از مذهب
درست باز داشتند و ما را گمراه کردانیدند خداوندا عذاب بریشان افزون کن و عقاب ایشان زیادت
ابن مسعود گفت ماران و کژدمان بریشان مسلط کردان خدای جواب دهد و گوید هر یکی ازین پیشوایان
و مقتدایان شما را عذاب مضاعف باشد برای گمراه بودن و گمراه کردن ایشان دیگران را و هر گروهی
را جزا بسزا خواهد رسید و بعدار استحقاق خواهد بودن و لیکن ندانند ایشان که مقادیر ان جند است
و قدر استحقاق آن چگونه است و این گروه بدانند که بعان گروه عذاب چگونه است هر کسی عذاب
خود دادند انگه آخرینان چون این گفته باشد اولینان مر ایشان را گویند که چرا چنین باید کرد که ما را
عذاب مضاعف باشد و شما را بر ما فضل نیست که عذاب شما کمتر و عذاب ما بیشتر و اگر بر ضلال
بودیم شما نیز همچنان بر ضلال بودید و تقصیر و غفلت و ترک نظر از ما و از شما بر یک حد بوده است
چرا باید تا عذاب ما افزون بود انگه خطاب آید همه جمله را از تابع و متبوع و مقتدی و مقتدی که بچشید
عذاب و بکشید عقاب بانچه کسب کرده اید از اعمال بد باختیار خود نه باختیار ما **قرآن** إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ
فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ
نَجْزِي الظَّالِمِينَ **تفسیر** بدرستی و حقیقت که آن کسانی که بدروغ داشتند آیات ما را و بان ایمان نیاوردند
و بدان استخفاف کردند و از ان ترفع و تکبر نمودند درهای آسمان از بهر استخفاف ایشان نگشایند
و وضع قدر ایشان یعنی برای ارواح و اعمال ایشان نگشایند چنانکه برای ارواح و اعمال مؤمنان بگشایند
امام محمد باقر علیه السلم گفت چون ارواح مؤمنان و اعمال ایشان بر آسمان برند درهای آسمان برای
ایشان بگشایند و از بهر اعمال کافران درهای آسمان نگشایند گویند که بسجین برند و آن وادی است
بحضر موت که او را برهوت گویند ابو هریره از رسول علیه السلم روایت کرد که چون فرشتگان بر بالین
حاضر آیند گویند ای روح پاک از تن پاک بیرون آی بامر خدای حمید و پسندیده و بشارت باد ترا بروح
و ریحان و خدای از تو راضی نه غضبان انگه آن روح را می برند تا آسمان دنیا گویند در را بگشایند گویند ایشان را
که این روح کیست گویند روح فلان بنده مؤمن است گویند مرحبا بالنفس الطيبة التي كانت في الجسد
الطيب ادخلي حميدة وابشري بروح وريحان ورب غير غضبان و در بگشایند تا در روند و همه بر آسمان
که برسد همین ترحیب و بشارت بگویند تا انگاه که بآسمان هفتم برسند و اما چون مرده مؤمن نباشد

فرشتگان

فرشتگان عذاب حاضر آیند و گویند بیرون آی ای نفس خبیث از تن خبیث و بشارت باد بغساق و حمیم انگه او را بر آسمان
برند و در نگشایند خازنان آسمان گویند که روح کیست گویند روح فلان بنده گویند لا مرحبا بالنفس الخبيثة التي كانت
في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة لا يفتح لك أبواب السماء یعنی برگرد که درهای آسمان برای تو بنگشایند
انگه بر گردانند و بگور خداوندش فرو کنند و چون خدای ذکر این کرده بر سبیل یاس و بیان استحالت بیرون
آمدن ایشان گفت از دوزخ گفت ایشان از دوزخ بنیایند و در بهشت نروند تا انگه اشتر بسوراخ سوزن بگذرد
محالست پس محال باشد رفتن ایشان در بهشت و ما همچنین جزا دهیم گناهکاران را از کافران هر کافری مجرم
باشد اما هر مجرمی کافر نباشد پس این مجرمان کافرانند زیرا که بادلهٔ عقلی معلوم شده است که مؤمن ابدا
در دوزخ نماند انگه گفت این کافران مکذب را در دوزخ بسترها باشد از آتش دوزخ و از بالای سر ایشان
پوششها باشد یعنی عذاب و آتش دوزخ بریشان مشتمل باشد و چون ذکر بستر کرد ذکر غواشی و آن
چادر شب است و این بر سبیل تهکم گفت انگه گفت ما همچنین جزا دهیم ظالمان را یعنی کافران را و ظلم کفر است
إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ **قرآن** وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ
وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ
رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ **تفسیر** چون حق تعالی
ذکر کافران و آنچه جزای ایشان است کرد در عقب ذکر مؤمنان کرد و آنچه ثواب ایشانست گفت انانکه بگرویدند
و دیده
و قول رسول را باور داشتند و عمل صالح کردند و بر وفق فرمان رفتند و ما هر چه فرمائیم که بآن قیام توانند کرد
و هیچ نفسی را تکلیف نکنیم الا آنچه وسع و طاقت و توانایی وی باشد و اگر اندیشه کنند معلوم شود آنچه
خدای بنده را فرموده است کمتر از وسع و طاقت بنده است در شبانروزی هفده رکعت نماز است بنده
هفتاد بلکه هفتصد تواند کرد و لیکن خدای بکرم و فضل خویش کلف یسیرا و ما یلزم غیرا و اعطی
علی القليل كثيرا عجب از انکس که او تکلیف ما لا یطاق روا بیند ازو و خدای روا نبیند الا دون ما یطاق که
بحسب آلت و قدرت و تکلیف کردی عدل کرده بودی چون کمتر از آلت کرد فضل کرده باشد از خدای که روا
ندارد که تکلیف عدل کند که روا دارد که ظلم کند خدای تعالی گفت که ما ظلم نکنیم تکلیف بیشتر از طاقت نفرمائیم
آنها که بانچه ما فرمائیم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن قیام نمایند ایشان اصحاب بهشت جاوید باشند و
ملازمان نعمت دایم باشند و در بهشت مخلد و جاوید باشند و ما از سینهٔ اهل بهشت بکشیم و دور کردانیم
آنچه در سینهای ایشان باشد از غل و کینه و حسد و دلهاء ایشان پاکیزه کردانیم بانکه تصفیه طباع ایشان کنیم
باسقاط وساوس و آنچه بر روی ایشان باشد با ایشان دهیم تا تمنای حال غیری نکنند در خبر است که در بهشت
انکس را که کمتر از و ملک و مملکت نباشد مملکتش از همه ملک دنیا بیش بود و او چنان گمان برد که آنچه او راست

کس را نیست سدی گفت چون اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند از اصل ساق او دو چشمه
بیرون آید از یک چشمه او آب خورند هر غل و غش و حقد و حسد که باشد از دل ایشان برود و آن شراب
طهور بود و از چشمه دیگر غسل کنند تا نضارت بهشت و غضاضت نعیم بدیشان پیدا شود هرگز بر ایشان
اشعث و اغبر نگردند و گونه روی ایشان تبه نشود انگه بیان وصف منازل ایشان کرد و گفت تجری من تحتهم
الانهار گفت منازل ایشان چنان بود که در زیر کوشکهای ایشان جویهای آب روان باشد و چون آن نعمت
ظاهر و باطن بینند گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا سپاس و ستایش مر خدای را که ما را باین هدایت داد
دلالت آشتی که خدای ما را باین هدایت کردی هرگز باین راه نیافتی و ما را باین راه ننمودی اگر خدای ما را راه
ننمودی سفیان ثوری گفت معنی آنست که سپاس آن خدای را که ما را توفیق داد تا عملی کردیم که ثواب
و جزای او اینست و در خبر است که رسول علیه الصلوة والسلم گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند
و اهل دوزخ در دوزخ خدای تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا یکدیگر را ببینند و آنجا ایشان در آن باشند
از منازل و مقامات و از درجات و درکات اهل دوزخ گویند لولا ان هدانا الله و این حسرت ایشان باشد و اهل
بهشت گویند لولا ان هدانا الله و این شکر ایشان باشد انگه گفت هیچ مؤمن نباشد و کافر الا انکه او را
در بهشت و دوزخ منزل و جائی باشد چون حجاب بردارند و با ایشان نمایند دوزخی را گویند آن قصور و منازل
و درجات که می بینی برای تو آفریده بودند اگر ایمان بیاوردی و طاعت میکردی و بهشتی را گویند این درکات
و عقوبات که می بینی ترا بودی اگر تو نیز همان میکردی که ایشان کردند از کفر و معاصی انگه گویند آن بمیراث شما
ارزانی داشتیم از ایشان بآن عمل که کردند و آن جایگاه که باستحقاق لایق حال ایشانست که ایشان را شاید بایشان
دادیم انگه منادی ندا کنند و گویند ای اهل بهشت شما را شده رستی است که آن بیماری نباشد و برنائی
که آن پیری نباشد و زندگانی که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا نباشد و نعمتی که پایان نداشته باشد
اهل بهشت چون این ندا بشنوند و این نعمت ببینند گویند لقد جاءت رسل ربنا بالحق رسولان
خدای ما آمدند بحق و حق گفتند و حق آوردند و ما ایشان را تصدیق کردیم و باور داشتیم لاجرم باین
بهشت رسیدیم و این ندا شنیدیم که ما را دادند و گفتند ان تلکم الجنة گفت این بهشت بمیراث
شما کردند و بشما دادند بآنچه شما کردید در دنیا از ایمان و طاعت ما قرآن و نادی اصحاب الجنة
اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا
نعم فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن
سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالاخرة کافرون وبینهما حجاب تفسیر حق تعالی حکایة
میکند از گفتاری میان اهل بهشت و دوزخ و بلفظ ماضی گفت تا باز نماید که این لابد خواهد بودن
و چنانست که پنداری که بوده است گفت آواز دهند و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را و گویند

آنچه ما را

آنچه ما را وعده داده بود خدای ما آن را یافتیم و بما رسید بحق پس شما یافتید و بشما رسید آنچه خدای شما را
وعده داده بود و این بر سبیل استهزا و تحکم و شماتت گویند ایشان جواب گویند که نعم آری یافتیم و حق
و صدق بود آنچه ما را از آن خبر میدادند و ما باور نمیداشتیم چون این بگفته باشند و جواب شنیده در میان
ایشان آواز دهنده آواز دهد که لعنت خدای بر ظالمان باد چنانکه هر دو گروه بشنوند مؤمنان خرم
شوند و کافران اندوهگین گردند و لعنت خدای خشم و عقاب خدای باشد و آن مؤذن مالک و خازن
دوزخ باشد و از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم روایت کرده اند که فرمود مؤذن من باشم
که ندا در دهم بلعنت ظالمان انگه ظالمان را وصف کرد و گفت آن ظالمانی که مردم را منع میکنند و از راه خدا
بمیگردانند و ایشان بر میگردند و طلب آن میکنند تا آنها را بشبهه و تلبیس کج کرده اند و بنمایند مردمان را
که این راه کج است و این از آن میکنند که ایشان بقیامت و حشر و نشر و ثواب و عقاب کافرند و ایمان
ندارند انگه گفت میان ایشان یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد و حجاب هر حاجزی باشد
که منع کند از نفوذ شعاع و این آیت چنانست که گفت فضرب بینهم بسور له باب قرآن وعلی
الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها
وهم یطمعون واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم
الظالمین تفسیر حق سبحانه و تعالی میگوید که بر بالاهای میان بهشت و دوزخ باشند مردانی که هر قومی را
بسیما و نشان ایشان بشناسند حسن بن الفضل گفت مراد باعراف صراطست تا آن مردان که بر اعراف باشند که
باشند و برای چه باشند خلاف کرده اند عبد الله عباس و حذیفه یمانی گفتند گروهی باشند که سیآت و حسنات
شان یکسان باشد سیآت شان قاصر بود از دوزخ و حسنات شان بحد وصول بهشت نبود خدای تعالی ایشان را
آنجا بدارد چون حساب خلایق بکنند ایشان را به بهشت برد و ایشان آخرین کسانی باشند که به بهشت روند
و ایشان
از آنجا که بر بلندی باشند اهل بهشت را و اهل دوزخ را بشناسند چون خدای تعالی خواهد که ایشان را به بهشت
برد بفرماید تا ایشان را بجوئی آرند که آن را عین الحیوة گویند بر کنارهای آن جوی شاخهای زر باشد مکلل بمروارید
خاک آن مشک باشد ایشان را از آن آب بشویند اندامهای ایشان پاک و پاکیزه شود خال سفید بر سینه ایشان
پدید آید که ایشان را بآن بشناسند خدای تعالی گوید ایشان را که تمنا کنید آنچه خواهید ایشان تمنا کنند هر چه
آرزوی ایشان باشد بخواهند خدای تعالی گوید شما راست هر چه تمنا کردید و هفتاد ضعف آن چون
ایشان را به بهشت برند اهل بهشت ایشان را بآن خال بشناسند و ایشان را مساکین الجنه خوانند یکی از
بنی هلال از رسول علیه السلم پرسید که صفت اصحاب اعراف کیست گفت مردمانی اند که در راه خدای
جهاد کرده باشند و شهید شده اما بعصیان ایشان از ایشان خشنود نباشند از این جهت از آتش آزاد باشند
و بعصیان پدران از بهشت ممنوع باشند و ایشان آخرین قومی باشند که در بهشت روند و در روایت عبد الله

عباس است که اولاد الزنا باشند ثعلبی در تفسیر آورده است باسناد از عبد الله عباس که اعراف
جایهایست بلند تر از صراط و این مردان که برین اعراف باشند علی بن ابی طالب و حمزهٔ عبد المطلب
و جعفر طیار باشند و ایشان دوستان خود را از دشمنان بشناسند بعلامت و علامت ان بود که دوستان
سفید روی باشند و دشمنان سیاه روی محمد باقر علیه السلم گفت که این مردان ایمه معصومین و پیغمبر
مادران میان بود و امام جعفر صادق علیه السلم گفت اعراف پشتها باشد میان بهشت و دوزخ هر پیغمبری
و خلیفه را انجا بدارند با گناهکاران امتش چنانکه امیر لشکر را با لشکر بدارند تا انکه محبان باشند سبق برند
و به بهشت شوند و خلیفهٔ رسول آن گناهکاران را گوید که باوی ایستاده باشند که مینگرند به برادران نیکوکار
خویش که سبق بردند به بهشت ایشان برایشان سلام کنند چنانکه خدای سبحان این حالت کرد و گفت نَادَوْا
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ باهل بهشت ازین سابقان ندا کنند و گویند سلام برشما باد و این شان درین حال در بهشت
نشده باشند الطمع آن دارند که در بهشت شوند بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و امام و چون این گناهکاران
ساکنان اعراف ابینند که با پیغمبر و امام بر اعراف باشند رویهای ایشان و چشمهای ایشان با جانب
وجبهه دوزخ کرده اند دوزخ و عذاب اهل دوزخ بینند پناه با خدای دهند و التجا با درگاه وی کنند و گویند
بارخدایا ما را با آن قومی و گروهی که ظالمان و ستمکاران اند قرین و مصاحب مگردان و فایدهٔ این دعا با آنکه ایشان
دانند که خدای تعالی ایشان را با ظالمان قرین نکرده اند آنست که ایشان در ذی شکران باشند و خدای را خضوع
و خشوع نمایند و ایشان را بدین دعا مسرتی حاصل شود چنانکه از خدا نعیم و بهشت خواهند نکو باشد
انجا که گفت قوله رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا همچنین نکو باشد که استدفاع مضرت کنند و پناه با
خدای دهند از عذاب قرآن وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ
عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ
لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ تفسیر حق سبحانه و تعالی میگوید که ندا کنند اصحاب اعراف
صادق علیه السلم گفت انبیا و خلفا روی بدوزخ آورند و آواز دهند مردانی را که ایشان را شناسند
از جملهٔ روسا و کفار و منافقان بعلامتی که ایشان را باشد و علامت آن باشد که ایشان سیاه روی
و سبز چشم باشند ایشان را گویند بر سبیل تهکم و ملامت که شما را نفعی نکرد و سودی نداشت جمع کردن شما
اموال و اتباع لشکر را و عذاب خدای دفع نکرد از شما استکباری و گردن کشی که شما میکردید از فرمان
خدای و رسول و ایمهٔ انگه اشارت باهل بهشت کنند از آنان که ضعفا و مساکین اهل بهشت بوده باشند
و آن کافران و منافقان را گویند که ایشان آنانند که شما در دنیا سوگند میخوردید و میگفتید که هرگز رحمت
خدای بایشان نرسد و خدای ایشان را برحمت دریابد انگه روی بایی ضعیفان آرند و ایشان را گویند در بهشت
شوید و در ناز و نعمت جاوید باشید که برشما هیچ ترسی نیست چنانکه برین کافران و منافقانست

وشما اندوهگین نشوید چنانکه ایشان اندوهگین شوند و آیات متقدم و متاخر دلیلست بر انکه اصحاب
اعراف خداوندان مراتب و منازل رفیع تر باشند از پیغمبران و امامان چنانکه از صادق علیه السلم
روایت کرده شد و خبر عبد الله عباس در حمزه و جعفر و امیر المؤمنین هم نزدیکست برای
انکه حق تعالی لفظ رجال گفت و در دیگر آیت هم ایشان را باین لفظ خوانده که مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ یعنی حمزه و جعفر ابن ابی طالب و عبیده ابن
الحارث وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ یعنی علی ابن ابی طالب ع و آنچه موکد حدیث صادق است علیه السلم
حدیث عمرو بن شیبه است و دیگر راویان از صحابه و تابعین که رسول علیه السلم امیر المؤمنین
را گفت یا علی کانی انظر بک یوم القیامة و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین
الی النار گفت ای علی پنداری که من در تو مینگرم که فردا عصاء از چوب عوسج در دست گرفته
باشی گروهی را به بهشت میرانی و گروهی را بدوزخ می اندازی و دوزخ را میگویی هذا لی و هذا لک
خذیه فان من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی او را بگیر که از دشمنان منست و این را دست بدار که از
دوستان منست انگه رسول خدای گفت و الله که آتش علی را مطیع تر باشد از بنده مر خواجهٔ خود را و در
خبر است که حارث همدانی امیر المؤمنین علی را گفت من از دو حالت می ترسم یکی از وقت نزع و یکی از
صراط سر دو راه امیر المؤمنین گفت که مترس که دوستان ما انجا ایمن باشند و جمله دوستان و دشمنان ما
انجا بینند و من ایشان را بینم و بشناسم و ایشان مرا بشناسند و بجای خود برسند انگه این بیتها گفت نظم
یا حار همدان من یمت یرنی ٭ من مؤمن او منافق قبلا ٭ یعرفنی طرفه و اعرفه ٭ بنعته و اسمه و ما فعلا
و انت عند الصراط معترضی ٭ فلا تخف عثرة و لا زللا ٭ اقول للنار حین توقف ٭ للعرض ذریه
لا تقربی الرجلا ٭ ذریه لا تقربیه ان له ٭ حبلا بحبل الوصی متصلا قرآن وَنَادَىٰ أَصْحَابُ
النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا
عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ
كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ تفسیر حق سبحانه و تعالی چون حدیث مومنان
و متقیان و اهل بهشت و اصحاب اعراف و پیشوایان و مقتدایان و اهل منازل و درجات و مقام
وسیلت شفاعت کرد در عقب این حدیث اهل دوزخ میکند که چون اهل دوزخ در عقاب دوزخ باشند
خدای تعالی از میان ایشان حجاب بردارد و اهل بهشت دوزخ را بینند تا در عشرت و شادی ایشان
بیفزاید اهل دوزخ اهل بهشت را در ان منازل و غرفات و نعمت ببینند و در حسرت بیفزایند
و اهل بهشت اهل دوزخ را گویند بر سبیل شماتت که هَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا اهل
دوزخ اهل بهشت را گویند از سر درماندگی و استغاثت ان افیضوا علینا من الماء اهل دوزخ

آواز دهند اهل بهشت را و گویند از آن آب که شما بخورید و در زیر درختان و کوشکهای شما میگذرد ما را
شربتی دهید و جرعه از آن آب بر ما ریزید و بر سر ما و زیر ما روان کردانید یا از آن طعامها که خدای شما روزی
کرده است اهل بهشت جواب دهند که خدای تعالی این طعام و شراب حرام کرده است بر کافران ابو الجوزا
گفت که عبد الله عباس را پرسیدم که کدام صدقه فاضلتر است گفت شربتی آب بخشیدن گفتم از
کجا گفتی گفت از قرآن نمی بینی که اهل دوزخ چون در مانند از نعمتهای بهشت اول آب بخواهند این
نعمت است که بیشترین مردم تشنه از دنیا رفته اند تا از او باز نمانند و یک قول آنست نعیم در قول خدای عز
لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ آبست یعنی از آب سرد بپرسند ایشان را تا شکر آن گذارده اند یا ندارد
ایضا گفت امیر المؤمنین علی علیه السلم [illegible] که از وی پرسیدند که طعم الماء طعم الحيوة گفت آب چه طعم دارد
گفت طعم زندگانی آنکه خدای تعالی صفت این کافران کرد و گفت شاید و حرامست طعام بهشت بر کافری که دین
خویش را که ایشان را واجب و لازمست بهانه بودن از بافسوس و بازی و لهو گرفته اند بازی چنان باشد
از شغلها و ملاهی و معارف و لعب بازی کودکان باشد و هرچه هزل بود و ایشان را مغرور کرد و بفریفت
زندگانی دنیا پس ما امروز ایشان را فراموش کنیم از ثواب چنانکه ایشان این روز فراموش کرده بودند و رسیدن را باین
نعمت فراموش کردند و لهو و لعب آنچه خواستند کردند و آنچه خواستند حرام کردند و نسیان بر خدای تعالی و ما کانوا
یجحدون ایشان از بهر این روز عمل نکردند گوئی که این روز را فراموش کردند و خدای تعالی چون ایشان را طاعتی
نبود ثوابی نداد گوئی ایشان را فراموش کرد از ثواب و وجهی دیگر است که با ایشان در دوزخ معاملت نسیان رود
تا ایشان الجا محتاج و [illegible] باشند و کسی یاد ایشان نخواهند داشتن تا بمرده گویند که او را در زندان فراموش
کردند ابو [illegible] گفت که مراد درین آیت عید است که روز عید مسلمانان را روز عبادت باشد ایشان این روز را
بلهو و بازی گرفتند بر خلاف فرمان خدای و بدنیا مغرور شدند تا لاجرم ما ایشان را امروز در دوزخ رها
کنیم چنانکه ایشان استعداد و ساز این روز رها کردند و آیات و دلالات ما را جحود و انکار کردند **قرآن**
وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ
يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ
فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ **تفسیر** حق تعالی درین آیت خبر میدهد و میگوید ما آوردیم بایشان کتابی یعنی بر پیغمبر ما فرستادیم
تا بر ایشان خواند و ما آنرا مفصل و مشروح و مبین کردانیدیم از کمال علم خود و اشتباه و التباس از آن
زایل کردیم تا هدایتی و بیانی و رحمتی باشد کروهی مؤمنان را و قرآن اگرچه دلیل و بیان و حجت است کافران را
هم بر آن حد که مسلمانان را نگفت که هدایت کافرانست تا ابهام نیفتد که کافران بآن مهتدی اند آنگه حق تعالی
گفت این کافران چه انتظار میکنند و چه توقع میدارند که باین همه آیات و حجج و دلایل ایمان نمی آورند هیچ انتظار

عقاب

عقاب میکشند مگر آمدن تاویل این آیات را یعنی جزا و عقوبت و بعث و نشور و حساب و کتاب و تاویل عاقبة
چیزی سر انجام وی بود که بآن گردد آنگه گفت آن روز که تاویل او آید از حساب و کتاب و ثواب و عقاب ایشان را ایمان
سود ندارد و توبه قبول نکنند و آنان که این روز را فراموش کرده باشند پیش از این یعنی در دنیا اعتراف آرند
بآمدن رسولان و گویند که رسولان خدای ما آمدند و حق آمدند و حق آوردند و کتابهای شرایع همه حق بودند و حق
آن بود که عقل با دلیل بر صحت آن گواهی دهد و باطل آن بود که عقل با دلیل از دو گواه بر فساد آن گواهی دهد آنگه
ایشان بر سبیل تمنا گویند که آیا ما را هیچ شفیعان خواهد بود که برای ما شفاعت کنند یا ممکن بود که ما را
باز دنیا برند تا عملی کنیم بخلاف آن که کردیم از ایمان و عمل صالح آنگه خدای خبر داد و گفت ایشان خویشتن را هلاک
کردند و در دنیا از کفر و معاصی و نفس خود که مایه نجات ایشان بود که بآن عمل صالح کردندی در دنیا از زیان
کردند و مال آن بتجارت کردند در بازار دنیا کردند جز خسارت چیزی دیگر ایشان را حاصل نشد و گم گشت از ایشان آن
دروغ که مینهادند بودند از بتها که بر ایشان معبودان خود نهاده بودند **قرآن** إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ **تفسیر** خدای شما و آفریدگار
شما و پروردگار شما آن خدایست که بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز از روزهای دنیا از روز یکشنبه
تا روز پنجشنبه چون آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین جمع کرده بود و از بهر آن این روز را جمعه خوانند
و خدای تعالی آسمان و زمین را بشش روز آفرید و قادر بود که بیک لحظه بیافریند از بهر آن کرد تا خلقان را
بیاموزند در کارها تأنی کردن و از بهر آنکه تدبیر انشا و حوادث در اوقات ساعات و هر چیزی بر عقب
دیگری دلیل حدوث او کند و بر آنکه فاعل آن چیز عالمست و مدبر و متصرف بر مشیت و ارادت خویش
روی فرا کرد و قصد آفریدن عرش کرد و عرش را بیافرید و بر آفریدن او مستولی و غالب گشت و ما
آفریدن او عاجز نیامد با عظیمی و بزرگی که عرش راست و عرش چیزیست که خدای تعالی آنرا بیافرید بر
شکل تحقیق در خبر است که جبرئیل علیه السلم خواست تا طول عرش بداند از خدای دستوری خواست
و چند سال می پرید تا ضعیف شد از خدای تعالی مدد خواست خدای تعالی قوت داد و پرهای وی مضاعف کرد
و چندی هم از آن مدت می پرید هم ضعیف شد خدای تعالی قوتش را زیاده میکرد تا چند بار چون ملالتی آمد گفت
خدایا بیشتر پریده ام یا بیشتر مانده است خدای تعالی گفت ای جبرئیل چندین هزار سال می پری هنوز قائمه از
قوایم عرش نپریده اگر در همه عمر دنیا بس پرد جبرئیل گفت سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو یغشی اللیل
النهار شب را بروز بازمی پوشد و روز را بشب بازمی پوشد شب را در عقب می آورد و روز را در عقب شب
چون کسی که طالب چیزی باشد بشتاب بی فتور و تراخی بل سیری مستمر و ثابت بحساب راست و همچنین
ماه و آفتاب و ماه و ستارگان را بیافرید و همه را مسخر امر خود کردانید رفتن هر یکی در فلک خویش با مر و فرمان

وی است و بدانید که خلق و امر وی راست خلق اختراع متقدم باشد از خدای تعالی بر نوعی از تقدیر و حکم
گفت خلق را بر اطلاق بر وجه اختراع مر راست و چون از من کسی بر اختراع قادر نیست و امر مر او راست مرا
رسد که فرمان دهد امر من نافذ داد دی امر من نرسد کسی را که بر کسی فرمان دهد پاک باید که او را خدایی که
آفرینش وی راست آن خدایی که پروردگار جهانیانست **قرآن** ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ **تفسیر** حق سبحانه و تعالی خطاب میکند بندگان خود را و میگوید که بخوانید خدای خود را بتضرع
و زاری و تذلل و مسکنت و خواری و در نهان و در سر خدا را خوانید در خبر است که رسول علیه السلم گفت
ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ بخود باز گردید و با خود آیید که نه شما کری میخوانید و نه غایبی را خدای را میخوانید
که سمیع و قریب با شماست و از شما غایب نیست حسن بصری گفت میان دعای سر و دعای علانیه
هفتاد ضعف است انگه گفت که مردی بودی که قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز او نشنیدی و مردی
بودی که در خانه خود همه شب نماز کردی و مهمان از آن بی خبر بودی و پیش از آن گروهی دیدم که هر عمل که ممکن
بودی که بسر توانستی کردن آشکارا نکردندی و مسلمانان بودند که در دعا در تضرع اجتهاد کردندی و آواز
ایشان الا همس نبود آواز ایشان میان ایشان و خدا بود برای آنکه خدای چنین فرموده است که ادْعُوا رَبَّكُمْ
تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً و خدای تعالی آن بنده صالح را بپسندید و ویرا مدح گفت چون خدا را در خفیه خواند
إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا و خدای تعالی برای آن فرموده دعا در خفیه کردن که آن از ریا دور باشد و از حق
خدا دوست ندارد آن کسانی را که از حد در گذرند در جمله عبادات و دعوات از ابن عباس روایت کرده اند یعنی که دوست
ندارد که در دعا آواز بلند بردارند و گفته اند که دوست ندارد کسی را که در دنیا چیزها بیرون از عرف دعا
خواهد و در آخرت منازل انبیا خواهد و دوست ندارد که بزمین بنا حق کنند و محبت خدای بنده را ارادت
نفع و ثواب وی باشد انگه گفت وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ فساد مکنید بشرک و معصیت و خون ناحق ریختن
و ظلم کردن پس از آنکه خدای تعالی زمین را بصلاح آورد بفرستادن پیغمبران و بحلال فرمودن و از حرام باز داشت
و هر زمینی که در و طاعت خدای ندارند زمین خراب بود و هر زمینی که در و عبادة کنند و اهلش خدا را
طاعت دارند آن زمین بصلاح و آبادان بود و معصیت مکنید که خدای تعالی بشومی معصیت شما باران را
از آسمان باز دارد و زمین خراب کند و تباه شود حال اهل عالم و خدا را بخوانید بخوف عقابش و طمع
ثوابش بخوف عدل او و بطمع فضل او که رحمت خدای بنیکوکاران نزدیکست چون رحمت طلب کنید بیابید
یعنی رحمت آن جهانی که همه خلایق از مؤمن و کافر مستغرق نعمت و رحمت این جهانی و بیند **قرآن**
وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ
فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

والبلد

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ **تفسیر** حق تعالی تعداد نعمت خود میکند مضاف با نعمتهای دیگر که پیش از این ذکر
آن کرد و گفت او است آن خدایی که بفرستاد برای شما بادهای پراکنده کننده ابر و جمع کرد اننده زمین را
با رنهاد بشارت دهنده زمین را و خلایق را بآن پیش از رحمت خویش که باران است و از جمله
اقسام رحمت که در قرآن است یکی باران است و در خبر است که رسول علیه الصلوة والسلم چون باد سخت
بر آمدی اندیشه ناک شدی و خایف بودی و چون از پی آن باران آمدی ساکن شدی و گفتی
جاءت الرحمة رحمت آمد انگه گفت از چنین بادها بترسید که این از اعلام قیامت و عذاب بود
و چون باران بر اثر آن آید رحمت باشد و آورده اند که در عهد بعضی از صحابه مردی را گرفته بودند
تا بکشند امیر المؤمنین علی علیه السلم پرسید که این مرد چه گناه کرده است گفتند او چند کلمه کفر گفت
و بدان اصرار میکند و از آن توبه نمیکند گفت آن چیست گفتند میگوید که بر نادیده گواهی میدهم و فتنه را دوست
میدارم و از رحمت خدای میگریزم امیر المؤمنین گفت او را بگذارید که او راست میگوید این همه ایمان و طاعت است
و من نیز همین میکنم و لیکن شما ندانید گفتند چگونه گفت بر نادیده گواهی میدهم یعنی بر هستی خدای گواهی
میدهم خدا را نادیده گفتند نیکو گفتی اما آنچه گفت فتنه را دوست میدارم این مال و فرزند و خواسته است
إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ و آنچه گفت از رحمت می گریزم آن خواست که از باران بگریزم وَهُوَ الَّذِي
يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ خدای تبارک و تعالی میگوید بادها با فرستیم تا که چون این بادها
بر دارند ابرها را با آب باران گران بار کرده اند آن ابر را براندیم بزمینی مرده و بیابانی بی گیاه پس فرود آوریم
باین زمین آب را یعنی باران را از ابر پس آنگاه بیرون آوردیم بآن آب از هر میوه چنانکه زمین مرده را بآن باران
گیاه و نبات بیرون می آوریم چنین مردگان را زنده کنیم و از خاک بیرون آوریم غرض ازین تشبیه است که تا
مکلفان بدانند که خدای تعالی قادر است بزنده کردن مردگان چنانکه بروی متعذر نیست که زمین مرده را بنبات
زنده کرداند بروی متعذر نباشد زنده کردن و این از بهر آن گفت لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی تا بود که شما اندیشه کنید
و بدانید که آن خدایی که قادر باشد که زمین مرده خشک بشکافد و از وی شکوفه بیرون آرد قادر باشد بر آنکه
مرده زنده کرداند و در حدیث آورده اند ابو هریره و عبد الله عباس نقل کنند که چون مردگان در نفخه اول بمیرند خدای تعالی
چهل سال باران بر ایشان بباراند مانند آب مردان از این که وجه عرض است و آن ماء الحیوان گویند ایشان
در گور از آن باران برویند چنانکه در رحم مادر تا آنگاه تمام خلق شوند خدای تعالی بفرماید تا روح در ایشان دمد اسرافیل
بر ایشان غلبه کند ایشان را بنفخه دیگر زنده کند چون زنده شوند طعم خواب در دماغ باشد چون مردی که از خواب
بیدار شود همان حال يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ابو بکر عباس گفت هیچ قطره باران از آسمان نیاید
الا که هر چهار باد در او باشد بفرمان خدای تعالی صبا ابر را بانگیزد و شمال جمع کند و جنوب بر هم [illegible]

بفرستادیم

و دو بوتر آن که مانند که خدای تعالی مثل زد مؤمن و کافر را مؤمن را با ایمان و طاعات و اشتغال او با وامر و نواهی تشبیه
کرد بزمینی پاک و خوش و کافر را در کفر و معصیت تشبیه کرد بزمین شوره هر بارانی که بر زمین خوش آید
و پاک از زمین انواع نبات و ریاحین پدید آید و هر بارانی که بزمین شوره آید اگرچه بسیار بود از وی هیچ گیاه
و نبات نروید مؤمن نیز دل رقیق باشد بنظر تفکر در صنعت داده باد ابر عبودیت متادب شد چون امر
از اوامر خدای و وعظی از مواعظ رسول بشنود در دل وی قرار گیرد و بیخ زند و شاخ بروید چون نبات در زمین
پاک و کافر چون دل قاسی دارد و سخت اندیشه عادت نداشته و بنظر ترتیب نیافته چون مرده از کفر و معصیت
اگرچه بسیار مواعظ از خدا و رسول بروی خوانند هیچ اثر نکند و بدان متعظ نشود چنانکه زمین
شوره باران بگوید که از زمین پاک بیرون آید باذن ربه بامر و فرمان خدای وی و آن زمین را که پلید
و شوره بود بیرون نیاید از وی الا چیزی اندک و بی نفع و ما چنین کردانیم آیات و دلایل را بر وجهی
پیدا و روشن پیاپی تا قومی که بنعمت خلایق ... شکر نعمت خدای گویند و بندگی با جای
آرند یعنی آیات و دلایل و غیره متضمن این نعمتها عاجل از دوی اشتغال و آجل از دوی اندیشه و تفکر تا
صاحبش را بعملی رساند که درآن نجات قیامت باشد ما میگردانیم و پیدا میکنیم حالا بجهت برای آنکه شما در
وی اندیشه کنید و بدانید که این همه نعمتها از خداست بر شما و اعتراف دهید باو و تعظیم کنید منعم را تا شاکر
نعمت من باشید و من نیز بر شما زیادت گردانم که الشکر قید النعمة والشکر یستحق المزید قرآن
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ
بِي ضَلَالَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ
مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ تفسیر حق سبحانه و تعالی میگوید که بفرستادیم نوح بن لمک ابن متوشلخ بن اخنوخ
ادریس پیغمبر است علیه السلام بقوم او برسالت و دعوت او قوم خویش را گفت ای قوم من خدای را پرستید
و عبادت او کنید و عبادت غایت خضوع و خشوع باشد بدل و همچنان خضوعی که بالای آن نعمت نباشد
و آن اصول نعم است و نعمتها همه از وی پس عبادت کس باو رسد و کس سزاوار عبادت نباشد مگر خدا
و شما را غیر او خدای نیست وی را پرستید و عبادت خاص و خالص وی را کنید و چون او کس را میپرستید
که من بر شما می ترسم از عذاب روز بزرگ و آن روز قیامت است و عذاب الیم مستمر بود و باشد
که مستحق نبود و عقاب جز مستحق را نباشد نوح اول پیغمبری بود بعد از ادریس خدای تعالی او را
بفرزندان قابیل فرستاد و آنان که متابع ایشان بود از فرزندان شیث عبدالله عباس گفت دو بطن
بودند از فرزندان آدم یکی در سهل و یکی در جبل مردان کوهستان نکو روی بودند و زنان زشت و آنان
که در سهل بودند زنان نیکوروی بودند و مردان زشت ابلیس علیه اللعنة بر صورت غلامی بیامد بنزدیک

یکی از اهل سهل و گفت مرا می باید که خدمت تو کنم گفت اگر خدمت من کنی مزدت دهم قبول کرد و گوسفندان
او می چرانید روزی یاستاد و نی بساخت و بنده مردم آن آواز هرگز نشنوده بودند می آمدند و سماع می
کردند این خبر باهل جبل رسید و اهل سهل را عیدی بود که هر سال یکبار بدان عید از شهر بیرون شدندی
و زنان خود را بیاراستندی و مردمان بتماشا و نظاره بیرون آمدندی تنی چند از اهل جبل بیامدندی
تا نظاره عید کنند و آن آواز بشنوند آن زنان را با آن جمال بدیدند متعجب فرو ماندند و برفتند و قوم خود را
ازین خبر دادند جمعی بیامدند و با ایشان اختلاط کردند و زنان ایشان را بر ایشان میلی بود آمد از حال
ایشان فاحشه و ناشایست در میان ایشان آشکارا شد و بروایتی دیگر از عبدالله عباس که آدم وصیت
کرده بود که فرزندان شیث را با فرزندان قابیل مناکحت نکنند و فرزندان شیث آدم را در غاری پنهان
و نگهبانان بروی گماشته تا کسی از فرزندان قابیل انجا نرود جمعی برخاستند و گفتند که ما برویم
با بنو عمام ما که فرزندان قابیل اند بنگریم تا حال ایشان چگونه است و ایشان صد مرد بودند نیکوروی
زنان و فرزندان قابیل چون ایشان را بدیدند بر ایشان آویختند و نگذاشتند که باز پس روند جمعی دیگر
برخاستند و گفتند تا بنگریم تا برادران و بنو عمام ما در چکارند بیامدند و ایشان را باز پس نگذاشتند همچنین
می آمدند و مختلط میشدند و مناکحه کردن و فساد در میان ایشان آشکارا شد و فرزندان قابیل بسیار شدند
و اقطار زمین از ایشان پر شد خدای تعالی نوح را بایشان فرستاد و او پنجاه ساله بود هزار کم پنجاه سال در
میان ایشان اقامت کرد و ایشان را دعوت میکرد و میترسانید از عقاب خدای هیچ فایده نبود و هر روز
طغیان ایشان در زیاده بود چنانکه خدای گفت وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ
و چندانکه دعوت بیش میکرد از وی بیشتر میرمیدند چنانکه گفت فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا
عبدالله عباس گفت که نوح را چندان بزدندی که از هوش برفتی انگه ویرا در نمدی پیچیدندی و در خانه
بیوفکندی بدان که وی بمرد بامداد بیرون آمدی مردی بیامدی از ایشان پیر شده با کودکی خورد و گفتی
ای پسر من پیر شده ام و این مرد جادو است بباید که چون من متوفی شوم این مرد ترا بفریبد و زنهار تا بوی
نگروی و سخن او نشنوی آن کودک عصا از دست پدر بستدی و آهنگ کردی تا او را بزدی نوح درین
حال بر ایشان دعا کردی و گفت رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا
عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا نوح چون ایشان را دعوت کرد و از عذاب بترسانید جماعتی
از اشراف قوم او را گفتند ای نوح ما ترا در ضلالتی و گمراهی ظاهر و هویدا میبینیم نوح ایشان را گفت ای قوم
مرا ضلالتی و عدولی نیست و لکن من رسولم فرستاده از قبل خدای که پروردگار عالمیانست تا برسانم
بشما پیغامهای خدای مرا از ترغیب و ترهیب و تحذیر و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام
و حدود و احکام و نصیحت میکنم شما را و نصیحت اخلاص نیت باشد و من از خدای دانم آنچه شما ندانید برای

انکه من علم بعواقب طاعت و معصیت باعلام خدای مرا من دانم که با مطیعان چه خواهد کرد و کافران چه پاداشت خواهد داد و رسول شخصی بود که وی را تکلیف کنند قیام کردن باعباء نبوت و رسالت و تحمل پیغامها از خدای بخلقان که بدان مستحق ثواب عظیم شوند از خدا و از ما مستحق غایت اجلال و اعظام قرآن

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ تفسیر

خدای تعالی گفت مر ایشانرا بر سبیل تقریع و ملامت که شما عجب میدارید و عجب می آید شما را که مردی هم از شما بشما آید و ذکر و موعظتی بشما آرد و شما عجب میدارید از آنکه ذکری و موعظتی از خدای شما بر مردی آید که او از شما باشد یعنی آدم باشد و فرشته نباشد و از شهر و نسب شما باشد و غرض او آن باشد تا شما را جان بترساند و انذار اعلام باشد بر وجه تخویف و تحذیر بهر آن تا شما از معاصی بپرهیزید و اجتناب کنید تا باشد که بر شما رحمت کند قوم نوح چون سخن وی بشنودند وی را باور نداشتند و تکذیب وی کردند و چندانکه وی دعوت پیش میکرد هیچ سودی نمیداشت و نوح را می رنجانیدند و گفتار او قبول نمی کردند ما برهانیدیم نوح را و آنها را که با وی بودند سه پسر وی بودند سام و حام و یافث و زنان ایشان و شش صد کس دیگر درین هر آنکه پنجاه سال ایمان آورده بودند با و کلبی گفت هشتاد بودند چهل مرد و چهل زن و دیگر مفسران گفتند که هفتاد بودند خدای گفت ما ایشانرا برهانیدیم در کشتی و غرقه کردیم آنانرا که تکذیب آیات ما کردند از بهر آنکه قومی کور و کور دلان بودند و بمنزلت نابینا بانک راه حق و ثواب ندیدند و اندیشه نکردند تا بماندند قرآن

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ

تفسیر و ما بفرستادیم بعاد برادر ایشان در نسب هود را که پسر شالخ ابن ارفخشد بن سام بن نوح بود بعاد بن عوص بن آدم بن سام بن نوح فرستادیم و این عاد اول است و ایشانرا دعوت کرد و گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را جز خدای دیگر نیست ای نمی ترسید و حذر نمیکنید و هود در مقدم برادر ایشان نبود نه از مادر و نه از پدر ولیکن از قبیله ایشان بود و با ایشان قرابتی داشت حق تعالی وی را هم نسبی برادر ایشان خواند و برادر وی شد باتفاق و این هم چنانست که امیرالمؤمنین علی از اهل جمل و صفین و نهروان گفت اخواننا بغوا علینا یعنی اخوانِنا بالنسب و از بهر این هود را یکی از ایشان و برادر ایشان خواند از بهر آن تا دل ایشان با او ساکن شود و بوی میل کنند و هود دعوت و پند در میان ایشان بامانت و دیانت و صدق بود چون ایشانرا دعوت کرد جمعی از رؤسا و اشراف قوم کافران گفتند که ما ترا در سفاهت می بینیم و سبک عقلی می شناسیم و دیوانه و سبکسار میدانیم و ما چنین می پنداریم که تو از جمله کاذبانی و دروغ زنانی هود ایشانرا جواب داد و گفت

ای قوم

ای قوم بمن سفاهتی و خفت عقلی و بی خردی نیست ولیکن من رسولی ام شما را از خدای که پروردگار و آفریدگار جهانست و شما را پیغام و پیغامهای خدای خویش و من شما را نصیحت کننده و امینم و استوارم و همیشه نزدیک شما امین و استوار بودم چون از خدای برسالت بیامدم تا استوار کنم قرآن

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تفسیر ای عجب می آید شما را و عجب میدارید از آنچه آمد بشما پندی و موعظتی و یادکردی بر مردی که او از شماست و از قبیله شماست تا شما را بترساند از عذاب خدای بر کفر و معصیت شما و این موضع تعجب نیست از آنکه چون خدای تعالی صلاح داند که فلان لایق رسالت است وی را برسولی فرستد و با آدمیان پیغام جز آدمیان نتواند کرد و یاد کنید آن نعمتی را که خدای تعالی بر شما کرده است که چون قوم نوح را هلاک ساخت زمین را از ایشان خالی کرد و شما را جای نشین ایشان کرد و خلیفه ایشان کردانید و خلیفه کسی بود که قائم مقام کسی بود از پس وی شما را بیفزود در خلقت و آفرینش و قوت و طاقت بر دیگران تا بحدی که روایت کرده اند که کوتاه ترین ایشان شصت گز بود و درازترین ایشان صد گز بود با قرع گفت هر یکی از ایشان ببالا چون نخل خرما دراز بودند و بعضی چنان بودند که مردی از ایشان پای در بندی کوه زدی و کوه بجنبانیدی و سنگ از کوه بکندی و وهب گفت سر هر یکی از ایشان بر مثال قبه بود و چشم خانه و سوراخ بینی ایشان چنان بود که سباع و دد و طیور آنجا خانه ساختی و بچه زادی پس چون خدای با شما این نعمت کرده یاد کنید نعمتهای خدای را تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید و بثواب خدا و نعمت دایم برسید قرآن

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ تفسیر

ایشان جواب دادند بر سبیل انکار و گفتند و تعجب که ما را می فرمایی تا ما خدای را پرستیم تنها و آنچه پدران ما پرستیدند از بتان آنرا رها کنیم و بدین ما را میفرمایی و وعده عذاب میکنی بیار بما آنچه تو ما را وعده میدهی از عذاب اگر راست میگویی و از جمله راست گویانی و این از بهر آن گفته بودند که ایشان هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند که وی راست میگوید خود پیغمبر ایشانرا جواب داد و گفت واقع شد و واجب آمد و نزول کرد بر شما عذاب و غضبی و خشم از خدای شما یعنی نزدیک گشت و سایه افکند بر شما و غضب ارادة عقاب بود و سخط و رضا ارادة ثواب آنگه گفت ای شما با من مجادله و خصومت میکنید در نامهایی که شما نهاده اید خالی و فارغ از معنی و پدران شما نهاده اند بی آنکه در تحت این اسامی معانی باشد یعنی این بتان را شما نام آله نهاده اید و معنی آلهیت در ایشان معدوم است و استحقاق عبادة

ها

ازیشان دور اسما و نامها نهاده اید که خدای تعالی بآن سلطان و حجتی نفرستاده است که دلیل صحت کند و آیت
را دلیلست برانکه اسم دیگر و مسمی دیگر از انجا که اگر اسم و مسمی یکی بودی ایشان را رسیدی که گفتندی که ما با تو
در مسمی جدل میکنیم در اسم جدل نمی کنیم و لیکن تو نمیدانی همانا که این مسئله بر تو پوشیده است که
اسم و مسمی یکی باشد یکی فرق کرده میان اسم و مسمی و خواجه جمع میکند تا غلطی باشی تاوی الخطا ملین
یکی انکه ایشان را خطاب کرد و گفت عذاب نخواهید منتظر عذاب باشید و چشم دارید که من نیز از جمله
منتظران عذاب و عقابم که بشما رسد انکه خدای گفت که ما عذاب فرو فرستادیم و نجات دادیم و برهانیدیم هود را
و انانرا که با وی بودند برحمت خود و بریدیم اصل و بیخ آن کسانی که آیات ما را دروغ داشتند و اصل
و نسل ایشان برانداختیم و هیچ کس را از ایشان رها نکردیم تا آخرین کسی که بود همه را هلاک کردیم و این از
بهر آن کردیم که ایشان همه کافر بودند نه مومن و ایمان نخواستند آورد و از ایشان مومنی در وجود نخواهست
آمد قصه عاد و هلاک ایشان آنست که عاد بزمین یمن بودند بجائی که انرا احقاف گویند چنانکه
خدای گفت واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف و ان زمانی بود که بعضی را رمل ضالع خوانند و بعضی را دهنا
و بعضی را یبرین از زمین عمالقه تا بحضرموت و ایشان همه بت پرست بودند و هر قبیله را بتی بود که یکی
را صدا و یکی را صمود و یکی هبار و ایشان را خدای قوتی عظیم داده بود ظلم و جور کردن خدای تعالی هود پیغمبر را
بایشان فرستاد و هود از جمله حسیب تر و نسیب تر بود ایشان را دعوت کرد بخدای و از ظلم و جور کردن منع
کرد ایشان ابا کردند و قبول نکردند و او را بدروغ داشتند هود چون ایشان را بترسانیدی گفتندی من اشد
منا قوة از ما قوی تر کیست چون ظلم و فساد از حد بیرون بردند خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت سه سال
پیوسته ایشان رنجور و مجهور گشتند و عادت ایشان چنان بود که اگر کسی را رنجی رسیدی خواستی که از ان خلاص یابد
بزمین مکه آمدی و در پیش حرام دعا کردی مسلمانان و مشرکان بمکه جمع شدندی و حاجت خواستندی مکه در ان
عهد عمالقه داشتند و ایشان را عمالقه برای آن خوانند که پدر ایشان عملیق بن لاود بن سام بود و مهتر ایشان
مردی بود نام او معاویه بن بکر از فرزندان عاد چون قحط بر ایشان سخت گشت جمعی را بمکه فرستادند تا از بهر
ایشان باران خواهند آمد و از جمله ایشان قیل بن عنز و لقیم بن هزال و عقیل بن صدا بن عاد الاکبر و مرثد بن
سعد بود و او مسلمان بود و اسلام پنهان میداشت و لقمان بن عاد و هر یکی از ایشان قومی با خود بردند
چون بمکه رسیدند بنزدیک معاویه بن بکر فرود آمدند و او بظاهر مکه خارج از حرم ایشان را فرود آورد و اکرام کرد
که خویشان وی بودند و یکماه بنزدیک وی بودند و شب و روز بخمر خوردن مشغول بودند و این معاویه را دو کنیزک
بود که ایشان را جرادتان گفتندی از بهر ایشان سماع کردندی ایشان قوم خود را و قحط و رنج ایشان را فراموش کردند
هر روز یک نامه و دو نامه بمعاویه رسیدی از شکایت سختی حال ایشان و معاویه شرم میداشت نامها بر ایشان
نمی خواند تا نباید که وی را بخل نسبت کنند تا روزی بیتی چند بگفت و کنیزکان تلقین کرد و گفت چون این قوم با لهو و

قوم

طرب

و طرب مشغول شوند این ابیات بر ایشان خوانید تا ایشان را تنبیهی افتد و این ابیات است شعر الا یا قیل
ویحک قم فهینم • لعل الله یصبحنا غماما • فیسقی ارض عاد ان عادا • قد امسوا ما یبینون الکلاما •
من العطش الشدید فلیس نرجو • به الشیخ الکبیر و لا الغلاما • و انتم هاهنا فیما اشتهیتم • نهارکم
ولیلکم التماما • فقبح وفدکم من وفد قوم • و لا لقوا التحیة و السلاما • چون جرادتان بدین ابیات
سرود گفتند ایشان گفتند قوم ما را بکاری فرستادند و ایشان در رنج و ما در طرب ما این خطا کردیم فرو ابرویم در
حرم و دعا کنیم تا باشد که خدای ما را باران فرستد مرثد که مسلمان بود در نهان گفت ای قوم شما را استسقا
کرده اید بدعا ما و شما باران نیاید اگر خواهید که خدا بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد بیائید تا بروییم و
بر هود ایمان آوریم ابر باران بجز بدعای او نیاید و بر هود ثنا گفت و اسلام آشکارا کرد حلیمه خیبری خال
معاویه بانکار در آمد و گفت شعر ایا سعد فانک من قبیل • ذوی کرم و امک من ثمود • اتامرنا لنترک دین رفد
و رمل و ال ضد و العبود • و نترک دین ابا الکرام • ذوی رای و نتبع دین هود • و معاویه را گفت
وی را بنزدیک خود باز دارید تا با ما نباشد که او بر دین و ملت ما نیست بر دین هود است و این مرثد مردی
حسیب و نسیب بود رها کرد تا ایشان برفتند انگه برخواست و بمکه آمد و ایشان هنوز دعا نکرده بودند پا خود
و بکوشه بایستاد و گفت بار خدایا تو دانی که من از وفد عاد نیم بار خدایا حاجت من روا کن و قیل با خود
آنچه خواهد از تو و لقمان بن عاد نیز با پس ایستاد و در دعای ایشان نشد بکناره رفت و گفت بار خدایا من تنها
آمده ام بتو در حاجتی که مراست روا کن که من با وفد عاد نیم و قیل برخواست و گفت بار خدایا من نه برای بیماری
آمده ام تا دوا کنم و نه برای اسیری تا فدیه دهم بار خدایا بده ما را تا آنچه خواهی دادن و پیش ازین داده بار خدا
اگر هود پیغمبر است ما را باران ده که هلاک شدیم خدای تعالی سه ابر بدید آورد یکی سفید و یکی سیاه و یکی سرخ
انگه از میان ابرها هاتفی آواز داد که یا قیل اختیار کن برای خود و قوم خود یکی ازین سه گفت ابر سیاه اختیار
کردیم که آن را آب بیشتر باشد خدای تعالی فرمود تا ابر سیاه را براندند تا بزمین عاد و کرد و ادی ایشان در آمد که ان را
مغیث گفتندی ایشان چون آن بدیدند شادمانه شدند گفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران خواهد
بارید حق تعالی گفت خطا کردید بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این آنست که شما بتعجیل میخواستید
بادیست که در و عذابی درد ناکست اول کسی که آن بدید و بشناخت زنی بود از عاد نام او مهدد چون آن
عذاب بدید نعره بزد و از هوش برفت چون از هوش در آمد گفتند تراچه افتاد گفت بادی دیدم در وی چون شعله
آتش در پیش آن باد مردانی که او را برنامها میکشیدند عمرو بن شعیب روایت کرد که چون خدای تعالی باد را فرمود
که برو و قوم هود را هلاک کن خازنان باد گفتند بار خدایا ازین باد عقیم چه مقدار بیرون کنیم گفت چندانی که
بسوراخ گاو دوشی بود گفتند بار خدایا تو عالمتری ما طاقت آن نداریم و از نگاه نتوانیم داشت و عالم خراب
کند خدای تعالی گفت چندانکه بحلقه انگشتری بیرون رود و آن مقدار باد را رها کرد تا هفت شب و هشت روز

برایشان مسلط شد بیانی چنانک خدای تعالی فرمود که سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ بر هر چه کذر
میکرد انرا هلاک میکرد اینده مردان و اشتران با بار گران برداشتی و در هوا بردی و بیفکندی اخیتی و پست کردی
در خانها میرفتند و در درها میبستند و در جاها میرفتند و می نشستند باد از پس ایشان میرفت و برمی آورد
و پست میکرد و هود علیه السلام و قومش بصحرا آمدند و حظیره ساختند از گل آن باد چون بایشان رسیدی نرم
شدی و نسیم گشتی و با راحت بودی و چون بعاد رسیدی چنان سخت شدی که اشتر را با بار برگرفتی و بر زمین زدی
ابن کیسان گفت از ایشان هفت مرد بودند که از ایشان بقوت بودند و مهتر ایشان مردی بود نام وی خلجان گفت بیایید
تا بکنارهٔ وادی رویم و باد را منع کنیم بیامدند بکنارهٔ وادی باد یکیک را برمیگرفت و در هوا می برد و بر زمین میزد و
مردان وادی چون درختان خرما بر می افکند چنانکه گفت کَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ از ایشان کسی نماند الا خلجان
او بیامد و پناه با جانب کوهی داد و این بیتها میگفت شعر لم يبق الا الخلجان نفسه • يا لك من يوم دهاني امسه •
بثابت الوطئ شديد وطيه • لو لم يجئني جئته احسبه • هود بیامد و گفت ای خلجان اسلم تسلم اسلام
آر تا سلامت یابی گفت اسلام آرم خدای مرا چه دهد گفت بهشت گفت اینان کیستند که من ایشان را در ابرهی
بینم همچو اشتران بختی اند گفت این فرشتگان خدای منند گفت اگر اسلام آرم خدای تو قصاص قوم من
از ایشان بخواهد گفت وی که هیچ پادشاه دیدی که از لشکر خود انتقام کند گفت اگر نیز کند هم خوشنود
نشوم باد درآمد و او را در ربود و بدان کوه زد و پاره پاره اش کرد از عاد کس نماند الا آن گروه که در مکه بودند
چون از مکه بیرون آمدند و بنزدیک معاویة بن بکر شدند شب سیم را مردی برسید بر شتری سوار و از هلاکت
عاد خبر داد گفتند هود را کجا رها کردی گفت بساحل دریا ایشان را شکی بدید آمد هذیل بن بکر گفت صدق ورب مکه
و مرثد بن سعد و لقمان بن عاد و قیل بن عیر چون ایشان بمکه دعا کردند منادی بایشان ندا کرد و گفت دعای شما
را اجابت کرد اکنون حاجت خود بخواهید مرثد گفت اللهم اعطني برا و صدقا گفت بار خدایا مرا نیکی و
صدق کرامت کن و برا بداد بما بخواست قیل گفت من آن خواهم که بقوم من رسید گفتند هلاکت رسید ایشان را
گفت روا باشد لا حاجة لي في البقاء بعدهم بادی درآمد و وی را هلاک کرد لقمان بن عاد گفت بار خدایا مرا عمر
دراز بده گفتند چه مقدار خواهی گفت چندانکه عمر هفت کرکس باشد گفتند بدادند چون کرکس از خایه برآمدی
او را بکرفتی و می پروریدی تا بمردی و دیگرا خیار کردی قولشان دگفته اند که هر کرکسی را پانصد سال عمر بود چون
نوبت بکرکس هفتم رسید او را می پرورد چون عمر کرکس بآخر رسید و نام آن کرکس لبد بود با مدادی چون کرکسان
دیگر بر لبد بر خواستند و پریدند لقمان بیامد تا لبد را ببیند در خود سستی و فتوری در یافت لبد را بدان
حالت گفت انهض لبد لبد برخواست و پرید و بمرد لقمان نیز بیفتاد و بمرد مرثد بن سعد در آن وقت که بشنید
که عاد هلاک شد این بیتها بگفت شعر عصت عاد رسولهم فاضحوا • عطاشا ما تبلهم السماء • لهم حرب [illegible]
على آثارهم العفاء • الا قبح الاله حلوم عاد • فان قلوبهم قفر هواء • من الخبر المبين ان ابتغوه • وما يعني

النصيحه

النصيحة والشفاء • فنفسي وابنتاي وام ولدي • لنفسي نبينا هود فداء • وان سوق الحق آل هود • واخوانه
اذا جن المساء • انکه بر خواست و با مرثد بیک هود آمد و با هود می بود تا از جهان یافت و چون هود از جهان یافت عمرش
صد و پنجاه سال بود ابو الطفیل گفت که امیر المؤمنین علی علیه السلام مردی را گفت از حضرموت که تو دیده
سرخ ریگ بظلان ناحیت که در پیرامون درختان اراک و سدر است از حضرموت گفت آری یا امیر المؤمنین
والله که تو وصف میکنی از او صف انکسی از آنکه دیده باشد گفت ندیده ام و لیکن شنیده ام حضرموت میگفت
یا امیر المؤمنین آن چه جایست گفت گور هود پیغمبر است و بروایتی دیگر گور نوح و پیغمبر در میان رکن و مقام
و زمزم است و گور هود و شعیب و صالح و اسمعیل آنجاست و هر پیغمبری که خدای قوم او را هلاک کردی
او بمکه آمدی با مومنان و آنجا عبادت کردی تا پیش خدای شدندی قرآن وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ
لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن
سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ تفسیر حق سبحانه و تعالی چون ذکر هود و قوم او کرد و هلاک شدن ایشان گفت
ذکر صالح و قوم او ثمود میکند که ما بفرستادیم بقبیله ثمود برسالت بایشان برادر ایشان صالح ابن عبید ابن
آصف ابن ماشیخ را و ثمود ابن عاد ابن ارم ابن سام بود و ایشان را بپدر ایشان ثمود باز خوانند
چنانکه قبایل دیگر را بپدران ایشان خوانند و مسکن ایشان در حجر بود میان حجاز و شام تا بوادی القری
صالح پیغمبر ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را خدای دیگر نیست جز او وی بشما
آمد بینتی و حجتی و دلالتی ظاهر بر صحت نبوت من و این آن ناقه خدایست که مر شما را آیتی و علامتیست
در دو بر صحت گفتار من و ناقه را با خدای اضافت کرد بهای آنکه خدای تعالی او را بخلاف آن آفرید که دیگر
اشتران را آفرید یا مالکی نبود جز از خدا و آیه در آن آن بود که او از سنگی سیاه بیرون آمد چنانکه آن
سنگ اشتر آبستن است در وقت زادن و چندان آب که بخوردی هم چندان شیر بدادی صالح علیه السلام
گفت دست ازین اشتر بدارید و رها کنید تا در زمین خدای میگردد و میخورد و میچرد و دست بد و دراز
مکنید و بدی که انگه شما را بگیرد عذابی و دردی بغایت دردناک و یاد کنید چون خدای تعالی شما را خلیفه کرد
در زمین از پس عاد یعنی زمین از عاد بستد بانکه ایشان را هلاک کرد و بشما داد و مالک آن شدید و شما را
جای داد و ممکن کردانیده در زمین از منزلها و مسکنها آن از زمینها نرم و کوشکها می سازید و میگیرید
و از کوهها خانه می تراشید یعنی خانه خود در سنگ بس یاد آلا و نعمتها خدای را که بر شما کرده است از قوتی
که شما را داده است و در زمین ممکن کردانیده است و در زمین فساد مکنید قرآن قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ

استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل من ربه
قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون ۝ قال الذین استکبروا إنا بالذی آمنتم به کافرون ۝ فعقروا الناقة
وعتوا عن أمر ربهم وقالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا إن کنت من المرسلین ۝ فأخذتهم
الرجفة فأصبحوا فی دارهم جاثمین ۝ فتولی عنهم وقال یا قوم لقد أبلغتکم رسالة
ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین **تفسیر** جماعتی اشراف ثمود از متکبران و گردن
کشان ایشان مستضعفان را گفتند از آن کسانی که ایمان آورده بودند از ایشان بر سبیل استنطاق و استفهام
و سخریه که شما میدانید که صالح پیغمبری است فرستاده از قبل خدای خویشتن این مؤمنان مستضعف گفتند که
ایمان داریم باو و بدانچه باو فرستاده اند و این از بهر آن گفتند که این مؤمنان پنداشتند که ایشان مؤمن اند و این
بر حقیقت میگویند آن متکبران و کافران گفتند که ما بآنچه شما ایمان آورده اید کافریم و منکریم پس آنگه این متکبران
که از متابعت رسول خدا ننگ میداشتند آن شتر را پی کردند و بکشتند و اگرچه ناقه را قدار بن سالف پی کرد
اضافه این با ایشان کرد که ایشان بآن راضی بودند ناقه را پی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و عصیان و طغیان
آوردند و گفتند ای صالح بیار آنچه ما را بآن وعده میدهی از عذاب خدای اگر تو از جمله پیغمبران مرسلی پس بگرفت
ایشان را عذاب خدای صیحتی یعنی آوازی که زمین از آن آواز در جنبش آمد و ایشان هم از آن هول آن بر جای
بمردند و کشته گشتند در سراهای خود یعنی مسکنها و شهر خود پس چون صالح ایشان را بر آن حالت دید روی
از ایشان بگردانید و از ایشان اعراض کرد و گفت بر سبیل تحسر بر آنچه فایت شده بود از ایمان ایشان که ای
قوم من وسع خود و طاقت خود بذل کردم در نصیحت شما و دعوة کردن شما و پیغامهای خدای خود بشما رسانیدم
و نصیحت کردم و لیکن شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید و سیاق آیت دلالت میکند بر آنکه این آن
وقت گفت که عذاب بایشان رسید و هلاک شدند و گفته اند که این آن وقت گفت که از ایشان اصرار
دید و بدانست که ایمان نخواهند آورد و عذاب بایشان فرود خواهد آمدن چون وقت نزول عذاب بود
از میان ایشان بدر آمد و پشت بر ایشان گردانید و این سخن میگفت **قصه** ثمود و صالح و کشتن
ایشان مر ناقه را بروایت کعب الاحبار آنست که چون خدای تعالی عاد را هلاک کرد ثمود را از پس
ایشان در آن زمین خلیفه کرد و تمکین داد و عمرهای دراز تا عدد بسیار شد و درازی عمر ایشان چندان
بود که مردی از ایشان سرایی بکردی و هنوز عمر وی مانده بود که سرا خراب شدی ایشان در ایستادند
و خانهای خود در سنگ میکندند و از سنگ خانهامی تراشیدند و خداوندان قوة و مال شدند و در زمین
فساد آشکارا کردند خدای تعالی صالح را به پیغمبری بایشان فرستاد و ایشان از عرب بودند و صالح از همه
حسیب تر و نسیب تر بود جوان بود در میان ایشان مقام کرد و ایشان را با خدای میخواند تا آنکه پیر شد و هیچ
کس با او ایمان نیاوردند الا جمعی از جمله مستضعفان چون صالح ایشان را در دعوة الحاح کرد و ایشان را از عذاب

بترسند

بترسانید گفتند این عیدی که خواهد بود بیرون رویم و ما خدایان خویش را بخوانیم و تو خدای خویش را بخوان
اگر ترا اجابت کند ما بتو ایمان آوریم و اگر ما را خدایان ما اجابت کنند تو ما را متابعت کن صالح گفت روا باشد
چون عید آمد همه بیرون رفتند و بتان را بیرون بردند و نهادند و در پیش بتان تضرع و زاری کردند
و گفتند ای خدایان ما ما را اجابت کنید چون خایب گشتند رئیس ایشان جندب بن عمرو گفت
ای صالح اگر پیغمبری ما را از این سنگ و اشاره بسنگی کرد که از کوه جدا بود گفت ما را از آن ناقه اشتر ماده
بیرون آور از جنس اشتران بزرگ شکم پرموی اگر تو این بکنی ما بتو ایمان آوریم صالح با ایشان عهد کرد که چون
خدای تعالی اجابت کند ایمان آرند و خلاف نکنند عهد کردند و سوگند خوردند صالح دو رکعت نماز بگذارد و در عقب
آن خدای را بخواند آنچه ایشان خواسته بودند از خدای درخواست خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن سنگ
مانند شتر آبستن گشت و بچه در وی جنبیدن گرفت و آن سنگ چنانکه اشتر آبستن در وقت زادن بنالید
و سنگ بشکافت و از آنجا شتری بیرون آمد آبستن ده ماهه بزرگ شکم بسیار موی چنانکه ایشان خواسته
بودند در حال اشتر بچه در شکم اشتر در جنبش آمد و از درد اشتر بنالید و بار بنهاد در حال اشتر بچه به
شکل او و آن قوم چون این حال بدیدند مردی از میان ایشان نام وی جندب ایمان آورد و گروهی از قوم او و اشراف
ثمود خواستند که ایمان آرند ذواب و حباب که صاحب اوثان بودند نهی کردند و جندب را پسر عمی بود که نام او
شهاب بود خواست تا ایمان آورد او را نیز هم نگذاشتند و یکی از جملهٔ ثمود این معنی بنظم آورده است **شعر**
وکانت عصبة من آل عمرو ۝ الی دین النبی دعوا شهابا ۝ عزیز ثمود کلهم جمیعا ۝ فهم بان یجیب
ولو اجابا ۝ لاصبح صالحا بنیا عزیزا ۝ وما عدلوا بصاحبهم ذوابا ۝ هذه ناقة لها شرب ولکم شرب
یوم معلوم او را نصیبی باشد از آب و شما را نصیبی ناقه در صحرای حجر با بچه چرا میکرد ایشان را چشمهٔ آب بود
ناقه بروز نوبت خود بیامدی و دهن بر چشمه نهادی و جمله آب باز خوردی و یک قطره رها نکردی آنگه بایستادی
تا مردم آمدندی و شیر وی میدوشیدندی تا هم چندان آب که باز خورده بودی شیر بعوض دادی و روز دیگر
که نوبت ایشان بودی ناقه گرد آب نگشتی تا ایشان بیامدندی و آب برگرفتندی و ذخیره کردندی روز دیگر
چون ناقه بآب آمدی براهی آمدی که میان دو کوه بود چون بازگشتی از آن راه نتوانستی شدن از بزرگی شکم
براه دیگر برفتی ابو موسی اشعری گفت چون من بآن موضع رسیدم پیمودم پشت گز بود در تابستان بر
پشت وادی چرا کردی و در زمستان در اندرون وی و هر حیوان از اشتر و گاو و گوسفند که وی را دیدی
از وی بترسیدی و اندری رمیدی و جمله بنا دستی کردن برنج افتادند و لاغر شدند و این خدای تعالی بر سبیل
ابتلا و امتحان کرد با ایشان گفتند این نیکو نیست تدبیر باید کرد که این اشتر را بکشیم تا چارپایان ما را آسان
باشد در میان ثمود زنی بود پیر نام او عنیزه دختران بکر داشت و مال بسیار از گاو و گوسفند و زنی دیگر بود نام
او صدوف و زنی جوان بود و پاکیزه با یکدیگر بنشستند که کار ما و مال ما تباه شد از صالح و ناقه وی تدبیر آن

جندع

جندع

پشت وادی ... بوده اندرون وادی ...

باید کردن که ناقه را بکشیم واین صدوق را شوهری بود نام او صنیم او مردی مسلمان بود ومال این زن در دست
وی بود ومال این زن که در دست وی بود بر مسلمانان قوم صالح صرف کردی چون زن بدانست بر وی انکار
کرد زن را گفت تو ندانی که من مردی مسلمانم ومالی که مرا باشد بر مسلمانان صرف کنم زن در وی عاصی شد
وکودکان او را از او باز گرفت واین مرد نیز مردی عزیز بود بعزت ومنفعت خود از وی جدا شد وکودکان را از
وی باز گرفت اکنون این هر دو زن تدبیر آن کردند که ناقه را چگونه کشند صدوقه مردی را از ثمود بخواند وخود
را بروی عرضه کرد وگفت تو این ناقه را بکش او اجابت نکرد وی را پسر عمی بود نام وی مصدع او را بخواند
وخود را بروی عرضه کرد اجابت کرد وعنیزه مردی را بخواند نام وی قدار بن سالف واو را گفت این ناقه را
بکش از این دختران هر کدام که اختیار کنی ترا دهم اجابت کرد واو مردی بود کوتاه وسرخ موی ازرق
چشم وحرامزاده بود پدرش وی را نپذیرفت اگر این هر دو بیامدند وهفت مرد دیگر با خود یار کردند وذلک
قوله تعالی وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ سدی گفت خدای تعالی
بصالح وحی کرد که ایشان ناقه را بکشند صالح گفت خدای مرا اعلام کرد که شما ناقه را بکشید واگر ناقه را بکشید
عذاب خدای بشما آید ایشان گفتند که حاشا که این باشد صالح گفت خدای میگوید کشنده ناقه امسال بزمین
آید از مادر ایشان گفتند که هر کودکی نرینه که شما را آید بکشیم ده کس را زنان آبستن بودند وهر ده پسر آوردند
نه پسران خود را بکشتند ودهمین سالف بود که قدار او را نکشت چون روزگاری برآمد واو بزرگ شد کسانی
که فرزندان خود را کشته بودند پشیمان شدند وتاسف خوردند ودر صالح کینه ور شدند گفتند ما را تدبیر
باید کرد که صالح را بکشیم وصالح در میان ایشان نبودی واو را مسجدی بود واز مسجد صالح خواندند انجا بود
وبر راه آن غاری بودی ایشان گفتند که ما را چنان باید نمود که بسفری میرویم ودرین غار یک هفته متواری شویم
انگه بیرون آییم وصالح را بکشیم تا کسی بر ما گمان نبرد وذلک قوله تعالی قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ
أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ انگه بیامدند ودر انجا شدند چون شب
درآمد خدای تعالی آن غار بر ایشان فرود آورد ودر زیر آن پست شدند جماعتی که بر سر ایشان مطلع بودند
بیامدند ایشان را دیدند در زیر سنگ پست شده آمدند وگفتند ای قوم بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت
تا اکنون که مردان ما را نیز بکشت محمد بن اسحق گفت این تدبیر از برای آن کردند که ناقه را کشته بودند وصالح
ایشان را وعده عذاب داده بود گفتند که صالح را بکشیم اگر درین وعده راست میگوید ما او را کشته باشیم بعوض
خود واگر دروغ میگوید از بلای او برهیم بشب بر راه صالح کمین کردند تا او را بکشند فرشتگان فرود آمدند وایشان را
بسنگ بکشتند قوم صالح را گفتند تو کشتی ایشان را گفت ایشان خواستند تا مرا بکشند خدای تعالی ایشان را
بکشت وقوم صالح صالح را حمایت کردند کعب الاحبار گفت سبب کشتن ناقه صالح آن بود که زنی بود
که پادشاه ثمود بود نام او ملکا چون جمعی بسیار بصالح ایمان آوردند ودر وی باو کردند وی را ناخوش

مِصدَعُ

تِسعَةُ

أهلِهِ

آمدزنی

آمد زنی بود نام او قطام که معشوقه قدار بن سالف بود زنی دیگر بود نام او قبال که معشوقه مصدع بود این
ملکا ایشان را بخواند وگفت چون وقت شراب آید با این مردان بنشینید ایشان را تمکین مکنید الا انکه
عهد کنند که ناقه صالح را بکشند گفتند که همچنین کنیم چون بشراب بنشستند وقت آن شد که با این زنان نزدیکی
کنند ایشان امتناع کردند وگفتند ما را حاجتی است تمکین نکنیم شما را تا ناقه صالح را بکشید گفتند همچنین کنیم پس بیامدند
وبراه ناقه بنشستند ودر پس سنگی کمین کردند تا چون ناقه از آب بازگشت قدار بن سالف تیری بینداخت وهر دو
ساق ناقه بدوخت وآن زنان که ذکر ایشان رفت دختران را پاره ساختند وبیرون آوردند وبر قدار ومصدع عرضه
کردند قدار حریص تر شد تیغ برکشید وناقه را پی کرد ناقه بیفتاد وآواز بلند کرد چنانچه بچه او بشنید بدانست
که با ناقه ایشان عقوبت کردند بگریخت وبرفت با کوهی که از آن صخره خواسته بود چون خبر کشتن ناقه رسید از شهر بیرون آمدند
مردمان از وی عذر بخواستند گفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست ناقه را فلان وفلان کشتند صالح گفت بنگرید تا
بچه این اشتر را در یابید وبا دست آرید همانا که عذاب نیاید فصیل بر کوه رفت کوهی بلند آهنگ او کرد هر چند که
ایشان می شدند کوه دراز تر می شد تا چندان برفت که بر زبر آن نتوانست رسید صالح علیه السلام بیامد فصیل صالح
را از دور دید بگریست وسه بانگ بکرد وکوه بشکافت وفصیل در شد صالح گفت ای قوم حرمت خدا رها
کردید اکنون مستعد عذاب باشید این بطریق استهزا گفتند که کی این خواهد بودن گفت نزدیک بلا است
ودروغ نیست ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ وایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند صالح گفت وعده شما سه
روز است وروز سیم عذاب بشما رسد وعلامت آنست که فردا که روز پنجشنبه است برخیزید رویهای شما
زرد شده باشد وروز آدینه سرخ وروز شنبه که برخیزید رویهاتان سیه شده باشد آن شب بخفتند
چون دیگر روز برخواستند رویهای ایشان زرد بود پنداشتی که بخلوق رنگ کرده اند از زن ومرد وخرد و
بزرگ یقین بدانستند که صالح راست میگوید طلب صالح کردند تا وی را بکشند صالح بگریخت وپناه با قوم داد
که مهتر ایشان را نفیل گفتندی صالح را از وی طلب کردند باز نداد ایشان قوت آن نداشتند که صالح را باز ستانند
بازگشتند روی بمحنت معصیت زرد شده با یکدیگر میگفتند که از وعده روزی بگذشت دویم روز آدینه برخواستند
رویهای ایشان سرخ شده بود پنداری که بخون سرشته اند ایشان را یقین زیادت شد هلاکت روز سیم برخواستند
رویهای ایشان سیاه شده بود چنانکه گفتی بقیر اندوده اند درین روز صالح واتباع او از مسلمانان بیرون رفتند آمدند
وبشام شدند وبرمله فلسطین بس چون ایشان روی خود سیاه دیدند با هم بنشستند وبگریستند وکفن در
پوشیدند وحنوط بر خود کردند وحنوط ایشان صبر بود وبر کفن ایشان مشک پاشیده بود وبنشستند ودر
آسمان می نگریستند تا عذاب خدای از کدام راه بایشان خواهد آمد چون روز بچاشت رسید آوازی از
آسمان بیامد که هر آوازی که در جهان باشد از آن آوازی می شوند ندا از تیس صاعقه دلهای ایشان در بر ایشان
پاره پاره شد وهمه بر جای بمردند واز ایشان هیچکس نماند الا دختری که نام او ذریعه از نیکان بود خدای تعالی

آمدند

ان یخ ازوی برداشت وی نیز برخواست و بوادی القرا آمد و ایشانرا خبر داد بآنچه دیده بود و انکه آب خواست
از خدای تعالی وی را آب داد خدای تعالی او را آب داد از ابر و باران آب باران خورد و بمرد جابر بن عبد الله انصاری
روایت کرد از رسول علیه السلم از غزاة تبوک بحجر بکذشت یارانرا کفت هیچکس ازانجا شوید و از آب این
ده مخورید و بکریید خوف انکه نباید که بشما مثل آن رسد انکه کفت از رسول باقتراح آیات مخواهید نه
بینید که قوم صالح از صالح ناقه خواستند چون بداد کفران کردند تا خدای ایشانرا عذاب کرد انکه رسول
صلی الله علیه واله وسلم اشارت کرد کفت ای قوم ناقه باین راه بیامدی و بان بی راه باز بس شدی و اشارت کرد
بآن راه که فصیل بآن راه بکوه رفت ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند خدای تعالی از ایشان هیچکس بر پشت
زمین نکذاشت الا همه را هلاک کرد جز یک مرد را که او را ابو رغال خواندندی و او در حرم بود خدای تعالی بحرمت حرم او را
هلاک نکرد چون از حرم بیرون آمد صیحه که بثمود رسیده بود بوی رسید و هلاک شد او را در زیر خاک کردند و
شاخ زر با وی دفن کردند و اشارة کرد بکور وی صحابه بشکافتند و کور را باز کردند و آن زر بکرفتند انکه رسول
علیه السلم جامه بسر در کشید و بشتاب برفت تا از آن وادی در کذشت و صالح از شام بمکه آمد و خدایرا عبادة
میکرد تا وفاتش رسید و او را پنجاه و هشت سال بود روی خبر کوید که رسول علیه السلم امیر المؤمنین علی را کفت
یا علی دانی شقی ترین اولیان کفت الله و رسوله اعلم کفت انکه ناقه صالح را بکشت کفت دانی تا شقی ترین آخریان
کیست کفت خدا و پیغمبر علم تراست کفت کشنده تو ای امیر المؤمنین در خبر است که عبد الرحمن ملجم بنزدیک
امیر المؤمنین علی آمد چون او بیعت مردمان میکرفت بکوفه تا بیعت کند او را رد کرد عبد الرحمن کفت چرا
مرا رد میکنی یا امیر المؤمنین و بیعت من نمی ستانی کفت از تو چیزی بپرسم مرا براستی خبر دهی کفت آری
کفت در راه که می آمدی سواری بدین شکل و بدین نشان و تازیانه بر سینه تو نهاد و ترا کفت یا اخا شقی
عاقر الناقة دور شوای کشنده ناقه صالح کفت آری کفت بخدای بر تو که در کتاب که بودی کودکان ترا ابن راعیة
الکلاب خواندندی کفت آری کفت بخدای بر تو که بر سینه تو لکه پیسی است و برص کفت آری و کفت
بخدای بر تو که مادرت ترا خبر داد که در وقت انکه پدرت با او مواقعه کرد و بتو باردار شد او حایض بود کفت
اکر چیزی پنهان کردی اینها را پنهان کردی کفت آری همچنین است او را کفت دست مرا ده یکبار بیعت او بکرفت
و برفت چون پاره بشد باز خواند و دیکر باره بیعتش بستد و عهد و میثاق مجدد کرد و سوکند داد که
غدر نکند و بیعت را خلاف نکند سوکند خورد و برفت و بار دیکرش باز خواند و بیعت بستد او را
کفت یا امیر المؤمنین با کسی این نکردی که با من کردی کفت با این همه عهد و پیمان نمی پندارم که وفا کنی چون
پسر ملجم پشت بر کردانید امیر المؤمنین این بیتها انشا کرد شعر اشدد حیازیمک للموت فان الموت
لاقیکا • ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا • روزی امیر المؤمنین علیه السلم اسبی خواست غلام
خود را کفت یا غزوان احمله علی الاشقر و برا برین اشقر نشان چون برنشست و پشت برکردانید امیر المؤمنین
کفت

نکذاشت م

برادر

ملجم

کفت ارید حباءه ویرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد • هر که کردش تنک شدی محاسن خود بدست
کرفتی و کفتی ما یحبس ان یخضب هذه من فوق هذه یعنی آن شقی ترین امت را چه منع میکند از انکه بیاید و این
محاسن سپید مرا بخون سر من خضاب کند ناقه صالح را زنکی فرمود کشتن نام او قطام بروایة محمد بن اسحق جهنی
کشتن امیر المؤمنین علی علیه السلم بسبب زنکی بود نام او قطامه که پدر او را امیر المؤمنین در نهروان کشته
بود و قصه این معروف است که چون ان ملعون آن ملعونه را بخواست کفت مهر من کرانست سه هزار
درهم است و غلامی و کنیزکی و کشتن علی بن ابی طالب کفت این همه آسانست الا کشتن علی که دشوار است
ملعونه کفت مقصود من آنست آن ملعون کفت من خود بدین شهر از بهر این کار آمده ام و بدین کار مرا قبول میکرد
تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المؤمنین علی بمسجد جامع آمد بنماز بامداد و چون در نماز ایستاد و الحمد
برخواند و از سورة انبیا یازده آیة برخوانده بود که آن حرامزاده تیغ بر فرق امیر المؤمنین زد بر پیش سر او
و جراحتی عظیم کرد امیر المؤمنین نماز سبک بکرد و سلام باز داد و کفت فزت و رب الکعبة بخدای کعبه که ظفر
یافتم و از این زندان فانی باز رستم قرآن وَلُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا
مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ اَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ
وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ قَالُوا اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ
فَاَنْجَيْنَاهُ وَاَهْلَهُ اِلَّا امْرَاَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ تفسیر لوط بن هاران بن تارخ برادرزاده ابراهیم علیه السلم بود از زمین بابل بیامدند
تا بشام رود ابراهیم بفلسطین فرود آمد و لوط بمادین فرود آمد خدای تعالی او را باهل سدوم فرستاد و آنچه
میان او و قوم رفت خدای تعالی رسول خود را حکایت کرد میکوید که ما بفرستادیم لوط بن هاران را و او برفت
و قوم خود را کفت ای قوم شما فاحشه و ناشایستی میکنید و بغایت زشتی می آید که کسی بر شما در آن فاحشه
سبقت نکرفته است و پیش از شما کسی آن نکرده است از جمله عالمیان و این فاحشه لواطه است که ایشان
میکردند و قبح این بعقل دانند یا بشرع ابو القاسم بلخی کفت بعقل دانند و درست آنست که بشرع دانند که
لوط پیغمبر ایشانرا خطاب کرد بر سبیل توبیخ و ملامت و کفت شما بمردان می آیید بشهوة دون زنان در
راندن شهوة مرد را اختیار کردید و ایشان لشهوة می رانید و زنانرا که خدای از بهر این آفریده است
فرو میکذارید شما مسرف باشید و از حد در کذشته اید محمد بن اسحق کفت این مردمان اهل میوه و
درختان و رزان بودند و غربا از نواحی می آمدند و ایشانرا میرنجانیدند ابلیس بیامد بر صورت امردی
و ایشانرا کفت اکر شما خواهید که این مردم برهید شما را چنین معامله باید کرد ایشان کفتند چنین کنیم
چون مردم از حد ببردند ایشان کفتند بیازماییم هر کجا در میان آن قوم کودکی صبیح الوجه بودی با او این معنی
میکردند تا معتاد شدند بیان کلبی کفت این معنی ایشانرا ابلیس آموخت که بیامد بر صورت امردی و ایشانرا
الی

گفت اگر شما خواهید که ازین مردم برهید شما را چنین معامله باید کرد ایشان گفتند چنین کنیم چون مردم
از حد ببردند ایشان گفتند جاز ماییم هرجا در میان ان قوم کودکی صبیح الوجه بود با او این معنی میکردند
تا معتاد شدند بر ان کلبی گفت این معنی ایشانرا ابلیس آموخت و ایشانرا با خود استدعا میکرد تا ایشان
این عمل با ابلیس بکردند و لیو شدند بر دیگران چون این معنی در میان ایشان بسیار شد آسمان و زمین
و عرش از ایشان در خدای بنالید و خدای تعالی از آسمان بریشان سنگ فرستاد ایشانرا بزمین فرو برد
و چون لوط علیه السلم بریشان انکار کرد ایشان جواب داد ندو جوابی دیگر نبود ایشانرا الا انکه گفتند که لوط
و قوم او را از مومنان از شهر خود بیرون کنند که ایشان مردمانی اند مستطهر و معتبر خود را از ما پاک
میدارند و دیگرانرا منع می کنند پس انگه ما او را یعنی لوط و قوم او را یعنی اهل دین او و دختران او را
نجاة دادیم و برهانیدیم الا زن او را که او از انها بود که در عذاب خدای در ان ده باقی بودند تا هلاک
شدند و او را دو دختر بود یکی را نام رغوا و دیگری ... ببارانیدیم بریشان سنگ پس از انکه ده
و شهر ایشانرا زیر و زبر کردیم بریشان سنگ باران کردیم پس بنگر تا چگونه بود عاقبت کار مجرمان و گناه
کاران عبد الملک بقاضی حمص نامه نوشت که حد لوطی چه باشد گفت انکه سنگسارش کنند که خدای
تعالی قوم لوط را چنین کرد و ابن عباس از رسول علیه الصلوة والسلم روایت کنند که هر که عمل قوم
لوط کند فاعل و مفعول را بکشید و در انکه برین کس که این فعل کند کشتن واجبست هیچ خلاف
نیست اگر محصن بود یا نه بنزدیک ما امام مخیر است اگر خواهد او را تیغ فرماید تا بکشند و اگر خواهد
دیواری بر وی افکند و اگر خواهد از بالا بیفکند و اگر محصن نبود صد تازیانه بباید زد و در خبر است
که غلامی را پیش امیر المومنین علی علیه السلم بردند و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان
گواهی دادند امیر المومنین گفت چه میگویی گفت آری من کشته ام گفت چرا گفت برای انکه مرا بر فساد
یعنی لواطه اکراه میکرد من قصد دفع او میکردم و فایده نمیداشت من از سر رشک ویرا بکشتم امیر علیه
فرمود ترا برین گواه باید گفت من گواه از کجا آرم مردی در سرای خود در شب تاریک و من در هلک و در دست او گفت
او را چون زخم زدی از وی هیچ لفظ تو بشنیدی گفت نه امیر فرمود که الله اکبر همین ساعت پیدا شود که
راست میگویی یا دروغ انگه گفت برید و سر گور باز کنید اگر او در گور بود غلام دروغ میگوید قصاص کنید
غلام را و اگر در گور نباشد راست میگوید رهاش کنید گفتند عجب کاریست این علی تا امروز بر زندگان حکم
میکرد اکنون بر مردگان حکم میکند برفتند و سر گور باز کردند مرده را در گور نیافتند باز آمدند و خبر دادند گفت
غلام را رها کنید که راست میگوید گفتند یا امیر المومنین این از کجا گفتید گفت از رسول علیه السلم شنیدم
که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود خدای تعالی او را بنزدیک قوم لوط برد تا انجا با ایشان باشد
و حشرش با ایشان بود قران وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ

اله

إِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ
صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ
قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي
أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ تفسیر
حق سبحانه و تعالی چون ذکر لوط کرد و قومش و اندکی از قصهٔ ایشان بگفت ذکر شعیب پیغمبر میکند شعیب بن
مدین بن ابراهیم نام او بسریانی یثروب بود و او را خطیب الانبیا خوانند از فصاحتی که او را بود بعضی گفته اند
که او نابینا بود ازینجا گفته اند قوم او که إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا قیل ضریراً او را به پیغمبری بدین فرستاده اند
و ایشان اصحاب ایکه بودند و ایکه درخت بسیار باشد در هم شده و خصال زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتند
انچه دادندی کم دادندی و انچه ستدی تمام گرفتی میگوید که ما فرستادیم برسالة بمدین برادر ایشان شعیب را وی
برفت و دعوت کرد قوم خود را گفت ای قوم بپرستید خدای را و بدانید که شما را جز از وی خدایی نیست و حجتی و بینتی
از خدای شما بشما آمده است تا شما را حجتی نباشد حجت خدای را بود و این حجت معجز است که بر تصدیق نبوة من ظاهر
شده است پس شما تمام بپیمایید و تمام بسنجید و ترازو راست دارید و از مردمان چیزها که حق ایشانست بمکاهید
و مکنید و در زمین فساد مکنید یعنی از انکه خدای تعالی آنرا اصلاح کرد باوامر و نواهی و بعثت انبیا علیهم السلام
و تعریف کرد مصالح ایشان بایشان عقلاً و شرعاً این جمله شما را بهتر باشد و نکوتر اگر شما مومنید و بخدای ایمان
دارید از انکه این جمله بی ایمان نفعی نبود و سودی نکند و گفته اند معنی آنست که اگر ایمان آورید بدانید که این جمله شما
بهتر است و بی ایمان نتوانید دانستن که صلاح شما در چه چیز است و منشینید بر سر راهی تا مردمانرا تهدید و بیم کنید
و منع کنید ایشانرا از راه خدای تعالی و باز دارید از ایمان و این چنان بود که بیامدندی و بر سر راهها بنشستندی
و مردمانرا نهی کردندی از شعیب و گفتندی اگر بشعیب ایمان آورید شما را برنجانیم و بکشیم و گفته اند که بطریق
عشاری و باج ستانی نشستندی ابن زید گفت برای راه زدن نشستندی وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و منع
کرده اند مردمانرا از راه خدای و گفت آن راه بجویید و مردمانرا میگویید که آن راه راه راست نیست راهی کژ است
تا مردمان ازان بگردند و یاد کنید که شما اندک بودید خدای تعالی شما را بسیار کرد اینده شکر نعمت وی بجای آرید
و فساد مکنید و بنگرید که عاقبة مفسدان بچه رسید و انانکه پیش از شما بودند چون فساد کردند بعد از صلاح
رها کردند من ایشانرا چگونه هلاک کردم چون قوم نوح و هود و صالح و لوط ایشان قریب العهد بودند بشما حال
ایشان میدانید و عاقبت ایشان می شناسید رسول علیه السلم گفت شب معراج مرا بآسمان بردند
چوبی دیدم بر سر راهی فرو برده هیچکس انجا نمیگذشت الا که جامهٔ وی در ان می آویخت و میدرید من گفتم
ای جبرئیل این چوب چیست که جامه هر کس که بدو میرسد میدرد گفت این مثل باج ستانان و راه زنان امت

که هیچکس با ایشان بنگذرد الا که وی را برنجانند و چیزی از وی بستانند الکه برخوانند وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ الکه شعیب پیغمبر ایشان را خطاب کرد بر سبیل تهدید و وعید و گفت اگر جمعی از شما ایمان آورده‌اند بدانچه مرا بآن فرستاده‌اند و گروهی ایمان نیاورده‌اند و قول من قبول نکرده‌اند صبر کنید تا آن وقت که خدای تعالی در میان ما حکم کند محق را بر مبطل نصرت کند و او بهترین حاکمانست که از همه حاکمان بهترند و حکم او از میل و محابا و رشوة دور بود قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند آنچه اشراف قوم او بودند از متکبران و متمردان مر از برای شعیب از ده خود و از شهر خود بیرون کنیم با آن کسانی که بتو ایمان آورده‌اند یا که شما با دین ما آیید الکه دست از شما بداریم و شما را بیرون نکنیم از شهر خود و عود رجوعست و این وقتی بود که بر کسی چیزی بوده باشد و از آن بگشته شعیب بر ملت ایشان نبوده بود این از آن گفتند که اعتقاد کرده بودند که شعیب بر دین ایشان بوده است و روا بود که بر سبیل تغلیب بود یعنی بنهار اکفته باشند که بوی ایمان آورده باشد و از ملة ایشان برگشته و عود بر سبیل ابتداء هم استعمال کنند شعیب ایشانرا جواب داد و گفت اگر چه ما کاره باشیم شما را بقهر و جبر با دین خود برید یعنی بطوع و رغبت با دین شما نیاییم از آنچه بطلان آن شناخته‌ایم مگر که ما را بقهر و جبر با دین خود برید و اگر ما با دین شما آییم بعد از آن که خدا ما را از دین بد نجاة داده است بدلالتی و برهانی که نموده است بر بطلان او ما بر خدای افترا کرده باشیم و دروغ بر خدای نهاده و وجه دروغ آن باشد که اگر با ملة ایشان شوید باید گفتن که این حلال حرامست و این حرام حلال و نسبت باید کردن آنرا با خدای و این دروغ بود بر خدای و بستود ما را و روا نباشد که ما با دین شما آییم الا که خدای ما خواهد و خدای این هرگز نخواهد برای آنکه ملت شما کفرست و خدای کفر نخواهد که کفر قبیح و اراده قبیح قبیح بود و قبیح کسی کند که نداند که آن قبیح است یا بدان محتاج بود و احتیاج بر خدای روا نیست و او عالمست بقبح قبیح پس نخواهد و خدای ما واسع است از روی علم و علم او محیط بر جمله اشیا هیچ چیز از علم او بیرون نیست و بجمله معلومات عالمست بر هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود الکه بر سبیل تفویض و استعانت بخدای گفت که ما بر خدای توکل کرده‌ایم تا خدای شر شما را از ما کفایت کند و ما را بر ایمان ثابت دارد و توفیق زیادتی دهد خدای ما پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما بحق و تو نیکوترین حکم کنندگانی ابن عباس گفت نمیدانستم که معنی فتح چیست تا دختر سیف ذو الیزن را دیدم که شوهرش را میگفت تعال اُفاتحک بیا تا بقاضی رویم اهل عمان قاضی را فتاح خوانند از جمله آنکه

تمسک

تمسک مجبره کنند بخلاف این در معنی سیاق آیه گفته شد ازین آیه که وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ آنست که ضمیر فیها راجعست با قریه و ملة و معنی آن باشد که اگر شما ما را ازین شهر بیرون کنید ما هرگز باین شهر نیاییم مگر آنکه خدای خواهد که ما را بر شما ظفر دهد یا بر سبیل فتح و ظفر بیاییم و شما را قهر کنیم و شهر از شما بستانیم تا آن وقت که خدای خواهد که شما را بقهر و جبر با دین ما آورد و همه بر یک ملت باشیم و آن ملة مسلمانی است الکه ما با شهر آییم بآن وقت که خدای خواهد که شما را تمکین بود که ما را یک ده با دین خود برید الکه ما بر سبیل تقیه اظهار دین شما کنیم و تقیه از پیغمبران روا نباشد مراد ازین قوم شعیب باشد شعیب وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ کافرانی که بزرگان و اشراف قوم شعیب بودند فرودستان خود را گفتند بشعیب ایمان میاورید و او را باور مدارید و پس روی وی مکنید که اگر پس روی شعیب کنید و پس روی وی کنید و در دین وی شوید زیان کار و خاسر باشید چون ایشان بر کفر اصرار کردند از ایمان آوردن و دیگران را منع کردند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد بزلزله بایشان رسید عبد الله عباس گفت خدای تعالی دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و گرما بایشان رسید که نفس ایشان منقطع شد و دم بر ایشان بیست چند انکه ایشان درخانها و سردابها میشدند سود نداشت خدای تعالی ابری فرستاد و بادی خنک چون باد خنک و سایه ابر بدیدند بشتافتند و روی باو نهادند و خرد و بزرگ همه در زیر ابر حاضر آمدند و این ابر تمامی شهرستانها را فرو گرفت همه در سراها بودند و در زیر ابر خدای تعالی زمین را از زیر ایشان بجنبانید و آتش از آن ابر فرود آمد تا همه بجای بمردند محمد بن اسحق گفت مردی از اهل مدین چون آن ابر بدید بدانست که آن ابر رحمت نیست آن ابر عذابست این بیتها بگفت یا قوم ان شعیبا مرسل فذروا عنکم سمیرا و عمران شداد انی اری غیمة یا قوم قد طلعت یدعو بصوت علی جانة الوادی سمیر و عمران هر دو کاهن بودند ابو عبد الله البجلی گفت ابوجاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت نام پادشاهان مدین بوده‍اند و در روزگار شعیب پادشاهی کلمن را بود چون او هلاک شد خواهرش بر او نوحه کرد و میگریست و میگفت هدها کنی هلکه وسط المحل سید القوم اتاه الحتف نار وسط ظلة جعلت نار علیهم دارهم کالمضمحل خدای تعالی از ایشان باز گفت و حکایت کرد که چون عاصی شدند و متابعت شعیب نکردند رجفه زلزله بیامد و بگرفت ایشان را و در سراهای خویش هلاک شدند و کوبی که ایشان هرگز در سراها و منزلهای خود نبودند و مقام نکردند از آنکه از ایشان هیچ اثر نماند آنکه بار دیگر تکرار کرد و گفت بر سبیل تسفیه رای بزرگان ایشان و تغلیظ حال ایشان که آن کسانی که شعیب را تکذیب کردند و

گفتار او قبول نکردند و متابعان وی را خاسر و زیان کار خواندند ایشان خود زیان کار شدند در دنیا که
هلاک شدند و در آخرت بعذاب ابد گرفتار باشند چون شعیب از ایشان آیس و نومید گشت و آثار عذاب
مشاهده کرد از ایشان برگشت و روی از ایشان بگردانید و گفت ای آنچه بر من بود بکردم نصیحت و وعظ از
شما دریغ نداشتم و آنچه فرموده بودند مرا که بشما رسانم برسانیدم بشما پیغامهای خدای خود و نصیحت کردم شما
را و از عذاب خدای بترسانیدم شما را براستی گویی نداشتید اکنون چگونه غم خورم بر قومی که کافر بودند یعنی اندوه
آن ندارند که کسی بر هلاکت اندوهگین شود چرا که بر ایشان اندوهگین باید بود محمد بن اسحق گفت که خود را تعزیه
میدهد بر هلاکت ایشان پس از آنکه دلتنگ شده بود وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا
أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى
عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
حق سبحانه و تعالی گفت ما هیچ پیغمبری را بهیچ شهر نفرستادیم الا که اهل آن شهر را بر بیماری و سختی و درویشی و قحط
بگرفتیم بر سبیل امتحان و اختبار تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گریند و تضرع و فروتنی نمایند
و چنانکه بسختی و بیماری و درویشی بگرفتیم و محنه امتحان کردیم بنعمت هم نیز امتحان کردیم و بجای بدی
یعنی محنت و عذاب نیکویی یعنی نعمت و آسایش نهادیم بیماری بتن درستی بدل کردیم تا هیچ عذری نماند
ایشان را از محنت و شدة بنعمت بدل کردیم و درویشی بتوانگری تا عدد ایشان فراوان گشت ایشان در نعمت
بطر گرفتند و از سر غفلت و جهالت گفتند چه باک اگر ما را این رنجی رسید از بیماری و درویشی و سختی پدران
ما هم چنین بودند گاه در شدة و گاه در نعمت بودند اکنون ما را نیز شدة رفت و نعمت آمد چون ایشان
این بگفتند ما که آفریدگاریم دلیل و بنهادیم و بگرفتیم ایشان را بقهر و عذاب و هلاک کردیم از آنجا که ایشان ندانستند
و توقع نکردند وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ
نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا
يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ آنگه حق تعالی فرمود بر وجه ترغیب و ترهیب و استدعا که اگر
اهل شهرها ایمان آوردندی و از عذاب بترسیدندی و در معاصی نشدندی ما درهای خیرات
و برکات آسمان و زمین بگشادی از آسمان باران آمدی و از زمین گیاه و نبات رستی و از هر جایی
خیر روی بایشان نهادی دعای ایشان بآسمان رسیدی و مستجاب گشتی و در زمین برکات قضا
حوایج و حصول مرادات بودی مر ایشان را و لیکن بخلاف این کردند بجای طاعت معصیت و بجای
تصدیق انکار و تکذیب کردند تا لاجرم ایشان را بگرفتیم بعذاب استیصال و قحط و غیر آن بشومی
آنچه ایشان کسب کردند از معاصی و نافرمانی آنگه گفت ای ایمن شدند این اهل شهرها از آنکه

عذاب

عذاب بایشان آید و ایشان خفته باشند در شب ناگاه چنانکه شبیخون بکسی برند یا ایمن شده اند اهل
این شهرها از آنکه عذاب بایشان آید در وقت چاشتگاه و ایشان در لعب و بازی و نشاط باشند مورد
این امر است بجرم و هشیاری و ترک غفلت و اشتباه و آنکه ایمن نباشد از عذاب خدای نه در شب و نه
در روز آنگه گفت ای ایمن شده اند ایشان از مکر خدای یعنی از عذاب خدای و مکر آن عذاب خدا را گویند که
صورت مکر دارد بر سبیل استدراج چنانکه گفت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ و معنی این آن بود
که خدای تعالی برای اظهار حجت چندانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا پندارد
که او چنان می باید تا ناگاه که گاهی عذاب فرستد و او را هلاک کند آنگه گفت از عذاب خدای ایمن نباشد
الا زیان کاران و این تنبیه است برای آنکه بنده باید که همیشه ترسان باشد چون کسی که دشمنی دارد وی
ترسد از او که نباید که ناگاه بوی رسد و وی را هلاک کند پس باید که بطاعت خدای مسارعت نماید و از معاصی
اجتناب کند و ایمن نباشد از عذاب چون معصیت کند که آنگاه که دنیا و آخرة زیان کرده باشد بمعصیت خود
و اما پیغمبران از خدای ایمن باشند و خایف و زیان کار نباشند برای آنکه ایشان مامور خطا و ازلال باشند و
گناه از ایشان صورت نه بندد و نیز امن انبیا و اولیا از ایمان باشد بخدای و چون خدای تعالی ایشان را ایمن
کرده از این وجه باشند اما در حق کافران و مکر کاران ایمن نباشند أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ
الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا
يَسْمَعُونَ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ
مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید که ای هدایت نکرد
و راه ننمود آنان را که ایشان زمین را میراث یافتند پس از آنکه اهل زمین را جمله هلاک کردانیدیم بگناهی که
ایشان کردند و اصراری که نمودند چون قوم نوح و هود و صالح و لوط و شعیب آنگاه اگر خواهیم توانیم ایشان را
نیز هلاک کنیم و بمصیبت رسانیم بسبب گناهانی که کردند آنگه گفت بر سبیل ابتدا سخن که ما مهر
نهیم بر دلهای ایشان یعنی حکم میکنیم و میگوییم از آنجا که در معلوم ماست که ایشان ابدا ایمان نیارند
و بمثابت کسانی اند که بر دلهای ایشان مهری بود و غرض از این خبر که خدای میدهد آنست که تا رسول
علیه السلام قطع طمع کند از ایشان و نیز طبع بمعنی علامت و نشان باشد یعنی علامتی و نشانی
بود دلهای ایشان را که چون فرشتگان به بینند بدانند که ایشان ایمان نخواهند آورد و در لعنت
و تبرا ایشان بیفزایند و این طبع بر این دو وجه مانع نشد از ایمان برای آنکه حکم حاکم تبع محکوم باشد
علی ما هو به و محکوم را بر وجهی نکند و علامت و نشان هم منع نباشد از بهر آنکه خدای گفت بل طبع الله
عليها بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا و اگر مانع بودی از ایمان اندک و بسیار هم مانع بودی و چون

اعدک را مانع نیست بسیار اهم مانع نباشد انکه کفت بس ایشان نمی شنوند یعنی قبول نمیکنند و فایدهٔ
آیه تحریص است باز مندکان را بر ایمان و طاعت و تجدید کردن ایشان از کفر و معصیت تا مانند انکه
بایشان رسید بایشان نرسد انکه کفت تلک القری این شهرها که ما او را خراب کردیم و هلاک کردیم قصهٔ
ایشان و اخبار ایشان بعضی با تو کفتیم از شهرهاء قوم نوح و عاد و ثمود و صالح و شعیب و لوط با ینها هم پیغمبران
امدند و بیتها روشن بایشان آورده اند از معجزات و ادله و حجج و طرایق علم ایشان هیچ وجه به پیغمبران خود
ایمان نیاوردند بدانچه ایشان بدان پیش از کافران بودند و تکذیب کردند یعنی استنکاف و تکبر ایشان
را رها نکرد با نجز کافر بودند از وحدانیت خدای و ارکان شرع ایمان آرند انکه کذلک یطبع الله خدای
تعالی مهر نهد بر دل کافران و ازین آیة معلوم میشود که خدای تعالی مهر و طبع منع نکند کسی را از ایمان
برای انکه بکذلک اشارت کرد با مودی که هم ادله و حجج و بیانت و دواعی ایمان از قصهٔ هلاک اوایل
فرستادن پیغمبران و آوردن معجزات و بینات و انکه ایشان باختیار خود ایمان نیاوردند کفت چنین مهر
نهد بر دل کافران عنان که محبران کافر بودند که منع کند ایشان را از ایمان انکه حق تعالی کوید وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ
مِنْ عَهْدٍ ما بیشترین ایشان را هیچ عهدی نیافتیم یعنی در عهد و پیمان که با پیغمبران کردند بشکستند و بر
هیچ وفا نکردند و بیشتر ایشان فاسق و بیرون نیامده از فرمان خود و عاصی یافتیم و این عهد آن بود که امم
سالفه چون در بلایی و محنتی کرفتار شدندی عهد کردند و کفتند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا لَيُؤْمِنُنَّ چون
نجاة یافتندی وفا نکردی الا اندک از ایشان که ایمان آوردندی و کفته اند که خدای تعالی با کثر کنایت کرده است
از همه یعنی ما همه را فاسق یافتیم از این کافران چنانکه لفظ قلة می آورند و مراد نفی است چنانکه کفت
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ
عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ
بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ حق تعالی در این آیه قصهٔ فرعون و موسی کرد و کفت
ما بفرستادیم از پس ایشان یعنی از پس نوح و هود و صالح و شعیب و لوط انها که ذکر ایشان رفت موسی
را بآیات و حجج و معجزات بفرعون و اشراف قوم او و ایشان بموسی و آیات و دلایل او ظالم و کافر شدند و جحود و
انکار کردند و فساد آشکارا کردند ما بسبب کفر و ظلم و فساد ایشان ایشان را هلاک کردیم پس بنکر و اندیشه
کن و تامل کن تا عاقبت این مفسدان چگونه بود و کار ایشان بکجا رسید نام فرعون بقول اهل کتاب قابوس
بود و وهب کفت نام او ولید بن مصعب بود و عمرش بالای چهارصد سال بود و درین مدت درد سر و تبی
و بیماری نبود و او را کفته اند بهر چهل روز یکبار بیش بقضاء حاجت نبودی و بیا سعالی و مخاط نبود و اکر
بودی بر مردم پوشیده داشتی و بیشتر طعام او مویز بودی تا ثقل نباشد از او و دعوی خدایی

موسی

کرد و آن

کرد و آن جماعت که با او بکرویدند خدای تعالی موسی و هرون علیهما السلام را بایشان فرستاد ایشان بیامدند
و بر در سرای فرعون مدتی مقام کردند ایشان را بفرعون راه ندادند برای انکه مردمان درویش و رث الهیئه بودند
و جامه خلق پوشیده در خبر است که موسی علیه السلام جامهٔ پشمین داشت از پلاس و کلاه پشمین بر سر
و رسنی بر میان بسته و نعلین در پا کرده و عصا بر دست کرفته و هرون همچنین روزی مسخرهٔ بود فرعون را
و کسی پیش او حدیث ایشان نیارست کفت این مسخره در بازار حدیث بشنید پیش فرعون آمد و باز
کفت و کفت هزار بار این سخن منکر تر است که دو مرد دیگر آمده اند بدر این سرای مدتیست که
میکردند و میکویند ما پیغمبر خداییم خدای ما را بفرعون فرستاده است و بقوم او تا بما ایمان آرند و
تبع ما باشند فرعون کفت این چه سخن است که تو میکویی بجد میکویی یا بهزل کفت هزل اچه باشد حقیقة
است و این ساعت که در آمدم بدر سرای بودند و مرا کفتند بکو فرعون را که ما رسولان خداییم بتو
راه ده ما را تا پیغام خدای بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید بترسید و کونه رویش بکردید
و کفت در آرید ایشان را تا چه مردمانند کسی آمد و ایشان را در سرای برد بنزدیک فرعون و چون
پیش فرعون شدند و پیش او باستادند فرعون روی بموسی کرد و کفت مَنْ أَنْتَ تو کیستی کفت إِنِّي
رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ من رسولی ام از خدای عالمیان و میان ایشان مناظره رفت که خدای تعالی
در سورة الشعرا یاد کرده است انکه فرعون کفت حقیقت میکویی یا هزل میکنی موسی علیه السلام
کفت حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ سزا و راست که من بر خدای بجز حق و راست نکویم
فرعون کفت برین که تو میکویی هیچ حجتی و دلیلی داری موسی کفت قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
از خدای بشما حجتی و بینتی آورده ام و آن عصا و ید بیضاست بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند
و تو ایشان را به بندکی کرفتهٔ با من فرست تا به بیت المقدس آیند و وهب کفت سبب استعباد فرعون
بنی اسرائیل آن بود که فرعون موسی فرعون یوسف بود و چون یوسف علیه السلام وفات یافت اسباط
منقوص شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شد بر بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشان را به بندکی
کرفتند خدای تعالی بموسی ایشان را از دست فرعون برهانید و از آن روز که یوسف علیه السلام در مصر شد
چهارصد سال بود فرعون موسی را کفت إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ اکر آیتی آورده پیدا کر راست میکویی
و از جملهٔ راست کویندکانی فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ
لِلنَّاظِرِينَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ
چون فرعون کفت آیتی پیدا کن موسی علیه السلام عصا از دست بینداخت در حال که بزمین افتاد ثعبانی کشت
و ثعبان ماری بزرک باشد یعنی اژدهایی کشت ظاهر که میدیدند و در وی شبهتی نبود اژدهایی عظیم

مِنْ أَرْضِكُمْ

بودبروی موی بود چون موسی بزد دهن باز کرد دیگ زفر بر زبر کوشک فرعون نهاد دیگی بالای کوشک خواست
خواست که کوشک را باهر که در و بود فرو برد آهنگ فرعون کرد فرعون بگریخت و در خانه شد و پلیدی کرد
از ترس آن روز چهل نوبت او را حدث افتاد پس از آنکه بهر چهل روز یکبار نشستی و از موسی فریاد خواست و گفت
بحرمت رضاع و تربیت که این را از من دور کردان تا بتو ایمان آرم و بنی اسرائیل را با تو دهم و هر چه خواهی بکنم
ثعبان از دیگر سوی حمله برد بر مردمان و همه را برهم زد و همه برهم افتادند و جمعی از ایشان کشته شدند چون
فرعون بسیار لابه کرد و فریاد خواست موسی علیه السلام دست دراز کرد و بگرفت عصا شد همچنان که بود فرعون
با جای خود آمد و بنشست موسی را گفت آیتی دیگر داری گفت بلی گفت بیار موسی دست در جیب کرد
و بیرون آورد سپید مانند برف نور ازوی می تافت چون شعاع آفتاب فرعون گفت این دست نیست موسی
علیه السلام دست بیرون آورد پس از آنکه در جیب خود کرد همچنان شد که بود در اصل خلقت خود دگرباره
دست در جیب کرد و بیرون آورد نور از او بتافت با عنان آسمان شد چنانچه چشمها را غلبه کرد فرعون
با او نتوانست نگریستن متحیر فرو ماند موسی علیه السلام دست در جیب کرد و بیرون آورد با حال خود شد فرعون خواست
تا ایمان آورد هامان برخاست و پیش او آمد و گفت دعوی خدایی کرده و عالم مسخر تو شده است و ترا می پرستند
بنده ایمان خواهی آوردن تا تبع باشی این زشت کاری باشد فرعون گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی
گفت روا باشد برگشت خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که این فرعون را بگو که اگر بمن ایمان آوری
این ملک بتو رها کنم و جوانی و قوة بتو باز دهم فرعون گفت یک امروز مرا مهلت ده موسی علیه السلام
برفت هامان در آمد فرعون وی را گفت یک امروز یا هامان چه میگویی موسی چنین و چنین میگوید و
اگر چنین باشد کاری عظیم باشد هامان گفت او مردی جادوست روا بود که بکند اما یک روز که این
قوم ترا پرستند بملک همه دنیا بر نیاید و فرعون را از سر این ببرد و گفت حدیث جوانی که گفت بتو
باز دهم من این را چاره سازم که تو جوان شوی و مویت سیاه شود آنگه بفرمود تا وسمه بیاوردند و
موی وی را خضاب کردند موسی علیه السلام دیگر روز باز آمد فرعون را یافت موی سیاه شده از آن تعجب
کرد خدای تعالی وحی فرستاد که ای موسی چه اندیشه میکنی این خضاب مزور است روزی چند برود و
همچنان شود که بود و در بعضی روایات آمده است که چون موسی و هارون علیهما السلام از نزدیک
فرعون بیرون آمدند در راه ایشان را باران بگرفت در خانه پیرزنی شدند که از خویشان مادر موسی و هارون
آن شب آنجا مقام کردند هامان و قوم فرعون گفتند ایشان را می بایست گرفتن و محبوس کردن کسی برا اثر ایشان
فرستادند بیامدند ایشان را در خانه آن پیرزن خفته یافتند معجزه خواست که ایشان را آگاه کرد الله عصا بر بالین
موسی نهاده بود دگرباره اژدهای گشت و آهنگ ایشان کرد بگریختند موسی و هارون بیدار شدند پیرزن
ایشان را خبر داد بگریختند حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و گفت چون موسی عصا بینداخت ماری بزرگ

دهو یا اژدها درشتی گشت که در وی هیچ شکی نبود پسندیده را و دست در گریبان کرد و از گریبان بیرون
کشید دست او نورانی شد پسندیده که از موسی سحر بود بغایت سحره دست بیرون آورد بدیگر اعضایش
نمی ماند و این فعل بنده نشوائد بل فعل خدای بود و خارق عادت از آنکه هیچکس بر الوان قادر نباشد مگر
خدای عز و جل چون قوم فرعون آنچنان دیدند اشراف و خواص او چون هامان و غیرا و گفتند که بحقیقت او مردی
ساحر و جادو و دانا است و سحر جبلی لطیف باشد در اظهار اعجوبه که ابهام معجزه کند و او در اصل خفا
و پوشیده باشد و گفتند این قوم که این مرد ساحر میخواهد که شما را که قبطیانید از زمین شام که مصر است بیرون
کند بجادویی خویش و این و این از برای آن گفتند که موسی گفت ﴿فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ بنی اسرائیل
با من فرست ایشان گفتند که میخواهید که جاعتی بسیار از ما جدا کرد تا ایشان را لشکر خود سازد و با ایشان
بر ما خروج کند اکنون شما چه میفرمایید و درین چه مصلحت می بینید این سخن ما دام تمام است گفته اند
که سخن ملاء قوم فرعون است که با خواص خود گفت بطریق مشورت ایشان جواب دادند و گفتند
او را باز پس داد و برادرش را درین کار تاخیری بکن بشهرها رسولان بفرست تا هر کجا جادویی دانا
و عالی باشد همه را گرد کنند و بنزدیک تو آرند تا این جادوان که از اقطار عالم بنزدیک تو گرد آمده باشند بکنند
و مکری کنند در کار موسی اگر سحر و جادویی بود جواب او بگویند چیزی که از آن غالب باشد و اگر سحر نیست و او
صادق و راست گوی باشد در کار وی رای زنند و اندیشه کنند آنگاه گفتند رای آنست که کودکان را بدهی
فرستند که در آنجا جادوان باشند تا جادویی بیاموزند و آن ده عزیمه خواندند هفتاد کودک را از بنی اسرائیل
و دوی دیگر از قبطیان بآن ده فرستادند و از موسی علیه السلام مهلتی خواستند ایشان را مهلت داد آن
کودکان سحر آموختند تا جادوی شدند آنگاه استادان ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند ما ایشان را
سحر آموختیم که ساحران عالم را غلبه کنند الا که کار سماوی باشد که ایشان طاقت آن ندارند
﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ
وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ﴾ کعب الاحبار گفت که بشهرهای عالم فرستادند و دوازده
هزار مرد جادو را اختیار کردند و حاضر ساخت عکرمه گفت هفتاد هزار مرد بودند فرعون از هفتاد
هزار هفت هزار برگزیده ساحر ماهر آنکه از ایشان هفتصد را برگزید و از ین هفتصد هفتاد را
اختیار کرد همه بنزد فرعون آمدند و گفتند ما را هیچ مزدی و خلعتی باشد اگر بر موسی غالب آییم ایشان را
جواب داد و گفت آری شما را مزدی و پاداش عظیم بود و شما بنزدیک من از جمله مقربان باشید درجه
شما بنزدیک من عالی و رفیع باشد و درین آیه دلیلست که فرعون بنده ذلیل و محتاج بود چه اگر بر زعم
خدا بودی وی را بسحر حاجت نبودی و هر چه خواستی بتوانستی کرد که ساحران را چه دعوی کردند که چوب

ورسن را ما مار کرده ایم دروغ گفتند برای انکه در قلب اعیان جز خدای قادر نباشد و اگر قادر بودی
کوهها و سنگها برای خود بازکردندی و از فرعون محقری نخواستندی و نگفتندی ائنَّ لَنَا لَأَجْرًا
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ چون سحره بیامدند و در مقابل بایستادند موسی علیه السلم ایشانرا با خدا
خواند و از خدای سخن گفت و انجام و مرجع و ثواب و عقاب ایشان با یکدیگر بگرویدند و گفتند سخن
این مرد با سخن جادوان نمی ماند و آن روز که موعد ایشان بود روز زینة بود و عیدی بود ایشانرا
ابن عباس گفت روز اول بود از سال روز نوروز و روز اول هفته بود روز شنبه ابن زید گفت این
مجمع باسکندریه بود و خلایق عالم و تمامت لشکر فرعون دران صحرا جمع شده بودند موسی علیه السلم
می آمد تنها و با او جز هرون نبود در برابر ایشان بایستاد و بر عصا تکیه کرد و ایشانرا وعظ و نصیحت
کرد و از خدا و عقاب او بترسانید و گفت وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ ایشان
چون سخن موسی بشنیدند گفتند این مرد سخن جادوان نمی گوید و بدو قول شدند چنانکه گفت فَتَنَازَعُوا
أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى انگه موسی را گفتند اول تو بیفکنی آنچه با تست از عصا یا اول ما بیفکنیم آنچه
با ماست موسی ایشانرا گفت اول شما بیفکنید چون ایشان بیفکندند آنچه با ایشان بود در خبر است
که چهل اشتروار رسنها و عصاها و مار پیکر بیفکندند و اژدها شکل ساخته بود و چوبها مجوف کرده و زیبق
درمیان ریخته و رسنها زیبق اندوده و زمین مجوف کرده بودند و در زیر آن آتش کرده و چنان ساخته
که چون وقت چاشتگاه بود گرما و آفتاب از بالا و تبش آتش از زیر آن زیبق چوبها و رسنها در حرکت
آمد و چنان نمود که بخواهد رفتن و از حرکتی که در ایشان پدید آمد بعضی بر بعضی می افتادند موسی علیه السلم
چون چنان دید بترسید نه از ان سبب که پنداشت که آنرا اصلی هست از ان بترسید که کسان نظر کنند
و پندارند که عصا نیز این چنین است حق تعالی وحی فرستاد و گفت مترس که آنچه ایشان نمودند شبهة
است و آنچه با تست حق است و حجت است و حجت غالب باشد بر شبهه بهر حال ای موسی عصا
بیفکن موسی عصا را بینداخت در حال اژدهایی گشت هرچه ایشان بچندان وقت ساخته بودند
بیک ساعت فرو برد اژدهای بود سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار پای سطبر و کوتاه و دنبال
دراز بود بر هیچ چیز الا پست کرد و بر هیچ ننهاد الا که خرد کرد از دهنش آوازی بیرون می آمد بر
کردن موبهای داشت دراز چون نیزها برخاسته و عصا را دو رسن بود آن دو رسن گشت این مار فراخی
دوازده گز بود دندانهای بزرگ و سطبر و آوازی بود از دهن و بینی دهن بر زمین نهاد و آن چهل
شتروار چوب و رسن بیکساعت فرو برد و زمین ساده کرد اینا آهنگ فرعون و قوم او کرد همه در
گریختن آمدند و از ان اژدهای که مردم کرده ند بیست و پنج هزار بمردند فرعون بهزیمت برفت عقل بشده و
هوش رمیده از روز او را چهار صد نوبت اطلاق افتاد بس از انکه بچهل روز یکبار عادتش بود و

پای

چنان

چنان شد که در شبانروزی چهل بار نشستی و همچنین بود تا بمرد قوله تعالی قال الله چون ایشان شرط ادب
نگاه داشتند و از موسی اجازت خواستند بر سبیل اختیار در انداختن جادویها موسی علیه السلم ایشانرا
اجازت داد و گفت شما بیندازید ایشان جادوییهای خود بینداختند چشمهای مردم را جادویی کردند آن
حیله و شعبده که بایشان نمودند مردم از ان بترسیدند از انکه رسنها دراز و چوبها دراز بود بر شکل ماران
در حرکت آمد و ایشان در باب سحر و جادویی عظیم آوردند که چنان در خیال مردم نمود که بیابانهای پر از مار
و اژدها کردانیدند وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ
الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا
آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ چون ایشان ان جادوییها بینداختند ما که آفریدگار
تمامیم وحی فرستادیم بموسی که ای موسی عصای خود بینداز موسی عصا خود بینداخت آن عصا اژدها گشت
و فرو برد آنچه ایشان دران افک کرده بودند و دروغ گفته و رسنها و چوبها بحیله مار نموده که دران مار که
عصا بود هیچ اثر نکرد از بزرگ شدن شکم و سیر بر آمدن هرون عصای موسی که اژدهایی شده بود بنزد موسی
علیه السلم آمد موسی دست چازید و ویرا برگرفت همچنان عصا گشت که بوده بود خدای تعالی بقدرة خویش آن
اجرام عظیم و بسیار را باعدم برد و نیست کردانید و روا بود که اجزاء آنرا لطیف کردانیده بود و در هوا
چنان هبا و پراکنده کرده شد چنانکه هیچ پیدا نبود پس حق واقع و ظاهر و غالب گردید و هرچه ایشان کرده بودند
از سحر و جادویی همه باطل گشت و ایشان دران جایگاه مغلوب شدند و از آنجا بازگردیدند با مذلت و صغار و
خواری و هوان یعنی فرعون و اتباع او و آن ساحران چون آن بدیدند و بانداک مایه ایشانرا علم حاصل شد که
نه از جنس سحر است و ان مقدور آدمی نیست بلکه معجزه است خارق عادت و او پیغمبر خداست همه در وی
افتادند و خدایرا سجده کردند و بخدای جهانیان ایمان آوردند و گفتند ما ایمان آوردیم بخدای عالمیان که خدای
موسی و هرون است و این برای آن گفتند تا کسی گمان نبرد که بدین فرعون را خواستند که یک عهد و امام روا
و دو پیغمبر روا نیست چون موسی و هرون که هردو پیغمبران بودند و پیشتر هم روا بود و عقل را باین طریق نیست
چنانچه بسمع دانند که در عهد رسول و از پس وی هیچ پیغمبری نبود و نخواهد بودن قَالَ فِرْعَوْنُ
آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ
وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ
چون آن سحره که جادوان بودند همه ایمان آوردند در خبر است که درمیان ایشان هفتاد و دو
مرد بود پشت خم شده از پیری که علما و بزرگان ایشان بودند و ایشانرا چهار رئیس بود سابور و غادور
و حطط و مصفی اول ایشان ایمان آوردند و دیگران ایشانرا متابعت کردند فرعون چون آن بدید بر

ظ
خواسته اند

سبیل تجبر و دعوی گفت ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم این مکری و کیدیست
که شما با یکدیگر ساخته اید و اندیشیده که درین شهر که مصر است پیش از آنکه بصحرا آیید و غرض شما آنست
که این شهر را بواند ازید و قبطیان را که از اهل این شهر اند از اینجا بیرون کنید و بنی اسرائیلیان را ساکن
گردانید و فرعون این سخن از بهر آن گفت تا مردمان شهر متابعت سحره نکنند و ایمان نیارند انگه ایشان را
گفت که شما می دانید که با شما چه خواهد رفت و رود بود که بدانید انگاه بیان کرد و گفت دستها و پایهای
شما ببرم برخلاف یعنی دست راست و پای چپ ایشان کنند هیچ باکی نیست با ما هرچه خواهی بکن تا با خدای
و رحمت خود باز خواهیم گشتن بر ما رحمت کند و داد ما از شما بستاند و تو که فرعونی از ما هیچ گناه ندیده که
بدان مستحق عقوبت باشیم تو از ما کینه و انتقام نمیکشی الا از بهر آنکه ما ایمان آوردیم بآیات خدای چون آیات
خدای بما آمد و ما را دلیل و حجت ظاهر گشت چون فرعون بدید که بدین باستادند و از تخویف وی نه اندیشیدند
بفرمود تا همه را دست و پا ببریدند و بردار کردند و دران وقت آن مومنان خدای را بخواندند و از خدای صبر خواستند
گفتند ای خداوند ما و ای پروردگار ما باران صبر و رحمت خود بر ما بریز صبری بسیار که ما را باز پوشد و ما را جان
بردار بر اسلام و ایمان یعنی لطف و توفیق متوالی دار بر ما تا بر ایمان ثابت قدم باشیم تا بوقت مردن عجب از
حال آن قوم که بامداد کافر بودند شبانگاه ساحر بودند و در بحر اظهار مبالغه کردند و سوگند میخوردند بعزت فرعون
و نماز پیشین مومن بودند و نماز دیگر شهید و نماز شام در بهشت بودند وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ
فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ
أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ
وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ قَالُوا أُوذِينَا
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ
فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ اشراف قوم فرعون و معروفان فرعون را گفتند ای
فرعون تو موسی و قوم او را میگذاری تا در زمین مصر فساد میکنند یعنی خلق را دعوت میکنند با خلاف
و عصیان تو و ایمان بخدا و عبادة او و ترا و خدایان ترا فرو میگذارند و این از بهر آن گفتند که چون سحره
ایمان آوردند از بنی اسرائیلیان ششصد هزار مرد ایمان آوردند ازین سبب گفتند که موسی را بگیر و او را
حسن بصری گفت که فرعون بت پرست بود پس او هم او عابد بود و هم معبود سدی گفت پیش از آنکه
او دعوی خدایی کرد گوساله پرستیدی و هر کجا گاوی نیکو دیدندی گفتندی او خداست و او را عبادة
کردی و گفته اند که فرعون از بهر قوم خود بتان ساخته بود و ایشان را فرموده تا بپرستیدن بتان تقرب کنند
با او و از بهر این بود که گفت انا ربکم الاعلی و بر قراءت آنکس که لا هتک میخواند معنی آن بود که ترا فرو
گذارد و پرستیدن ترا و گفتند الاهه آفتاب بود و او آفتاب پرستیدی و جمع قوم او این سخن گفتند

قوم خود

قوم خود را جواب داد و گفت ما با سر همان کار شویم که بر آن بوده ایم پسران ایشان را بکشیم و دختران ایشان را رها
کنیم اینجا نکسانی باشند که ایشان را خدمت کنند و ایشان از شر ایشان ایمن باشند که زنان را بشوکت کار
زار نباشد و ما این بتوانیم کردن که ما زبردست ایشانیم و حکم و فرمان بر ایشان روا نشست و ما بر ایشان
قاهر و غالبیم و ایشان اسیر و ذلیلانند و غلبه ایشان را هیچ نباشد در ملک ما چون قوم موسی از فرعون
این سخن بشنیدند بترسیدند و با موسی شکایت کردند موسی ایشان را نوید داد و گفت ای قوم از خدای یاری خواهید
و پناه با وی دهید و صبر کنید که خدای تعالی شما را از شر و بدی ایشان نگاه دارد و بر ایشان مظفر و غالب گرداند
و زمین خدای راست از زمین مصر و غیره آن خدای بمیراث گذارد این زمین را با آنکس که خواهد از بندگان
خویش و این دو معنی را محتمل است یکی آنکه ایشان را تسلی و دلخوشی داد بر آنکه دنیا بر کسی نماند و از کار او
و انقلاب و انتقال او ازین قوم بآن قوم رود و از آن باز آید چنانکه گفته است شاعری
و حسبک قول الناس فیما ملکته لقد کان هذا مرة لفلان و دیگر آنکه ایشان را وعده داده و طمع افکند
در آنکه زمین مصر ایشان را خواهد بود آنکه گفت و العاقبة للمتقین و انجام نیکو پرهیزکاران راست بجای
ایشان با ثواب خدای کردند و مرجع ایشان با رحمت حق بود و قوم موسی را گفتند تو بر سبیل توجع و تفجع
که ای موسی و ای پیغمبر خدا این قوم رنجه داشتند ما را و می رنجانیدند پیش از آمدن تو که پسران ما را کشتند
پیش از ولادت تو و این کار و بار دیگر باسر گرفتند بعد از آمدن با معجزات باهره و چون در هر دو حال ما را در
رنج می باید بود چه فرق باشد میان حضور و غیبت تو چون بی تو و با تو جان بغم باید زیست پس فرق میان
وصل و هجران تو چیست وهب گفت این ایذا و رنج نه آن بود که ایشان قوم موسی را بنده گرفته بودند و ایشان
کارهای معین بودند چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن و کوشکها و سراها بنا کردن و انواع حرف و صناعات
از گلکاری و درودگری و خشت زدن و اگر کسی نتوانستی کردن هر روز و هر ماه از وی چیزی خواستندی که
تعیین کرده بودند و اگر نداشتی و ندادی و بر این بندی و زنان را دوک رشتن و بافتن فرمودی موسی علیه السلم
ایشان را دلخوشی داد و گفت خوش دل باشید و اندوه مدارید که امید است از خدای شما که دشمن شما را
هلاک و شما را خلیفه گرداند و جای او بداد و ملک وی بشما دهد و این نعمت بشما بکند و آنگه بنگرد
تا شما چه میکنید و چگونه میکنید و از شما چه حاصل خواهد شد تا بر حسب آن شما را جزا دهد خدای تعالی
فرعون را هلاک کرد و ملک مصر با ایشان داد بیت المقدس را بگشاد با یوشع بن النون و در
روزگار داود شهرهای دیگر برای ایشان بگشاد و در عهد سلیمان ملک زمین با ایشان داد ایشان
شکر آن بکفران بدل کردند و گوساله پرستیدن پیشه کردند وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ
وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ
سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

حق سبحانه و تعالی حکایت بلیت فرعون و قوم او میکند و میگوید که ما بگرفتیم بعذاب و عقوبت و بسالها
قحط آل فرعون و اتباع و قوم او را و بنقصان میوها قحط و سنون در اهل بادیه بود و اهل موسی را
بود و نقصان میوه در شهرها بود کعب احبار گفت روزگاری آید که مرد ما از درخت خرما بزرگ یکدانه
خرما بیش نیارد انگه گفت ما این عذاب قوم فرعون را از برای آن کردیم تا باشد که ایشان در اندیشند و
بدانند که این محنت از بهر آنست که ایشان بر کفر اصرار کردند و ایشان خود هیچ اندیشه نکردند و آن از
شومی کفر و معصیت خود ندانستند بلکه اگر نیکوئی بایشان آمدی و نعمتی و فراخی بایشان رسیدی گفتندی
که این خود مراست و حق ماست بر حسب عادة یا بر سبیل استحقاق که خود را اعتقاد کرده بودند بتجمل
و اگر ایشان را بدی رسیدی از قحط و تنگی و آفت گفتندی بشومی موسی است و آنکسانی که با وی آمدند اگر ایشان
را نبودی این محنت بما نرسیدی انگه خدای تبارک و تعالی گفتار ایشان بر ایشان رد کرد و گفت آنچه
ایشان بموسی حواله میکنند و میگویند از شومی ویست چنان نیست بلکه آنچه بایشان میرسد از بدی
مکروه آن همه بنزدیک خداست نعمت و تندرستی و فراخ سالی بنزدیک وی و رنجوری و قحط و محنت
و بلا همه در قبضه قدرت ویست عذاب و عقوبتی که بایشان میرسد از نزدیک خدای بشومی کفر و معصیت
ایشان است که خدای تعالی آنرا بایشان میرساند نه بشومی موسی ولیکن بیشترینه ایشان نمیدانند یعنی نظر
و اندیشه نمیکنند تا علمشان حاصل آید وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا
نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ
مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ چون قوم فرعون و اتباع او موسی را گفتند که هرگه
آیتی آوردی و دلالتی بما نمایی از دلالات تا با ما جادویی کنی و ما را مسحور و مخدوع گردانی و فریفته کنی تا بتو ایمان
آوریم هرگز بتو ایمان نیاوریم و ترا گردن ننهیم انگه حق سبحانه و تعالی بیان آیات و معجزات موسی کرد که آن هم
عذاب فرعون و اتباع او بود گفت که ما بر فرعون و اتباع او فرستادیم بارانی و آبی و سیلی عظیم و این طوفان
و آیات دیگر که در عقب آن گفته است بروایت عبد الله عباس و سعید جبیر آنست که سحره ایمان آوردند
و فرعون مغلوب باز گشت بر کفر و معصیت اصرار کرد خدای تعالی ایشان را امتحان کرد بقحط و نقصان
میوه در سالهای پیاپی ایشان را هیچ پشیمانی نیفتاد موسی علیه السلام دعا کرد و گفت خدایا آیتی بنمایی که برایشان
و قوم من پندی باشد و ایشان را که از پس من باشند اعتباری و عبرتی خدای تعالی طوفان فرستاد بر ایشان و
آن آبی بود که از آسمان بیامد و در خانهای ایشان افتاد چنانکه ایشان در میان آب بودند و خانها تا بزانو
و بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب و متاع بر ایشان پریشان شد و در خانهای بنی اسرائیلیان از آن آب
یک قطره نبود و سراها فرو می افتاد و بناهای ایشان خراب میگشت و آب چندان گشت که جنبهای ایشان
نرسید و در باغها و زمینهای ایشان می افتاد تا هیچ کشت نتوانستند و این حال بر ایشان سخت

شد هفت

شد هفت روز از شنبه تا شنبه پیش موسی آمدند و فریاد خواستند گفتند دعا کن و از خدایت بخواه تا
این از ما باز دارد تا ما ایمان آریم و طاعت تو داریم بنی اسرائیل را بتو بفرستیم موسی علیه السلام دعا کرد
خدای تعالی آن طوفان بر داشت ایشان ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را رها کردند از آنچه بودند بتر
شدند خدای تعالی ایشان را آن سال چیزی و گیاهی و نعمتی داد که هرگز مثل آن ندیده بودند و میوه و زرع
بسیار بدید آمد ایشان گفتند این آنست که ما تمنا کردیم و آنچه ما پنداشتیم که آن عذابست آن خود نعمت
و رحمت بود چون یکماه برین بر آمد و ایشان در نعمت و عافیت بودند در کفران بیفزودند خدای تعالی ملخ
فرستاد ایشان را ملخ جمله گیاه و میوه و زرع و برگ درختان همه بخوردند و در صحرا و باغها افتاد و هیچ
نگذاشت با خانهای ایشان در آمدند درها و درختان و آهنها و جامها ایشان میخوردند و خانها ایشان
فرو افتاد و چندانکه بیشتر خوردندی گرسنه تر بودندی و از آنجمله یک ملخ در خانه یکی از بنی اسرائیلیان نرفت
و ایشان را نرنجانیدند و قبطیان پیش موسی علیه السلام آمدند و تضرع و زاری کردند و گفتند ای موسی
خدایت را بخوان و از او بخواه تا این بلا از ما بگرداند که این نوبت ما ایمان آریم و برین عهد و پیمان کردند موسی
علیه السلام دعا کرد خدای تعالی این بلا از ایشان برداشت پس انکه ایشان هفت روز در بلا و آن گرفتار شده
بودند و گفته اند که موسی بصحرا شد و دعا کرد و بعصا اشارت کرد بمشرق و مغرب آن ملخ جمله آنجا شدند
که آمده بودند چون ملخ برفت قوم فرعون بیامدند بر زرعها و باغها خود اندک بقیتی مانده بود گفتند که
مصلحت در آنست که قناعت کنیم و ترجی روزگار خود کنیم و دین خود را نگه داریم بآن عهد که کرده بودند
وفا نکردند و باسر کار خود رفتند چون یک مه بر آمد خدای تعالی بر ایشان شپش فرستاد موسی را گفت برو
شو بدیهی که آنرا عین الشمس خوانند آنجا پشته ایست از ریگ روان آنجا دعا کن و عصا بران پشته
زن تا من آیتی دیگر نمایم موسی بیامد و دعا کرد و عصا بران پشته زد خدای تعالی آن ریگ را قمل گردانید
از آنجا بر خواستند و در بقایای زرع و میوه ایشان افتادند و هرچه بنهادندی چون بسر آن شدندی
قمل بر سر آن بودی در میان سراها ستونها بر کشیدند و بگچ و ساروج بگردند و طعامها بر بالای
آن نهادند بوقت حاجت چون فرو گرفتندی بر ان قمل شده بودی و شپشه در گندمهای ایشان افتاد و
همه بخوردند آنچه در انبارها و در دوچها داشتند شپشه در ان نیز افتاد و هر موی که بر سر و در یش
داشتند بخوردند و مژه چشمشان نماند خواب و قرار از ایشان باز داشت بیامدند و فریاد خواستند و
تضرع و زاری کردند و سوگند گران خوردند که این بار عهد تباه نکنیم و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو
دهیم و مراد تو حاصل کنیم موسی علیه السلام دیگر باره دعا کرد خدای تعالی آن قمل از ایشان دفع کرد پس
انکه هفت روز درین عقوبت بودند چون بلا از ایشان دور گشت گفتند که ما هرگز ازین جادو تر آدمی ندیدیم
سنگ و ریگ و چوب با جانوران میکند بعزة فرعون که ما هرگز بوی ایمان نیاریم خدای تعالی ایشان را یکماه

مهلت داد انگه ضفادع یعنی بزغ بریشان مسلط کردانید همه سرا و خانه وجایهای ایشان پر از ضفادع
گشت وهیچ چیز از دست بننهادندی الا که دران ضفدع بود از خوان وکوزه وابریق ودیگها وخوردنی
ایشان پر می شد وچون مردی بخفتی چندان بر پشت وپهلوی وی جمع شدندی که اگر خواستی که
از ان پهلو بپهلوی دیگر بگردد نتوانستی عبدالله عباس گفت ان ضفدع پا بانی بجستن طاعت
ایشان خدای در آل فرعون با آب تنور کرد چون آل فرعون ازین در رنج افتادند بزاری پیش موسی
آمدند وبگریستند وجزع کردند وسوگندهای مغلظ یاد کردند که این توبه را خلاف نکنند موسی علیه السلام
دعا کرد خدای تعالی کشف کرد پس از انکه یکهفته درین رنج بودند چون یکماه درین برآمد طغیان وکفر
در زیاده کردند خدای تعالی خون بریشان مسلط کرد تا آب رود نیل خون گشت وجمله آبها وچاهها
خون تازه شد پیش فرعون آمدند وگفتند مارا این نوبت محنت عظیم تر است مارا شربتی آب نیست
همه خون شده است وما از تشنگی می میریم وخون نمی شاید خوردن فرعون گفت سحر است که او کرده است
گفت سحر چه باشد که ما واسرائیلیان از رود نیل آب می دادیم آنچه در اناء وسبوهای ماست خون است
وانچه در سبوهای ایشانست آبست ایشان آب میخورند وما خون میخوردیم چون کار بریشان سخت
شد زنان همسایه قبطیان پا مدندی شربتی آب خواستندی از اسرائیلیان ایشان از سبو اخود
آب بایشان دادندی آب صافی وپاکیزه چون به قبطی رسیدی خون شدی ازین متحیر فرو ماندندی
بنزدیک فرعون رفتند فرعون کسی فرستاد از اسرائیلیان قومی را حاضر کرد وانایی بیاوردند وجمع یکی
قبطی در دهن گرفت ویکی اسرائیلی چون بدهن اسرائیلی رسیدی آب بودی وچون بدهن قبطی رسیدی
خون صافی بودی و رود نیل چون بنزدیک اسرائیلی رسیدی آب بودی وچون بنزدیک قبطی رسیدی خون
بودی فرعون چنان تشنه شد که پوست درخت تر بیاوردندی تا بمکیدی آب در دهن او خون شدی
هفت روز برین بماندند که هیچ طعام وشراب نخوردند الا که چون بار دیگر بنزدیک موسی آمدند توبه
زیاد کردند وعهدها کردند وسوگندان مغلظ خوردند که ایمان آرند موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی
این عذاب نیز از ایشان برداشت هم بان عهد نبودند وفا نکردند وایمان نیاوردند موسی علیه السلام از ان وقت که
سحره را غلبه کرد بیست سال با فرعون وقوم او میکوشید وایشان را دعوت میکرد ومعجزات می نمود از ایشان
کودکی ایمان نیاورد است که خدای تعالی از ایشان خبر داد وگفت ما بر فرعون وآل او فرستادیم طوفان
یعنی آن آب چنانکه یاد کرده آمد وگفته اند آبله بود وایشان اولین کسی بودند که بعذاب آبله شان
عذاب کردند واین بقیه از ان وقت در اهل زمین باقی ماند وانگه ملخ فرستاد تا جمله باغ وزرع ودر و
دیوار ایشان بخوردند وشپش فرستاد وقمل شپشه باشد وگفته اند که کنه بزرگ باشد که در کاو وچهارپای
افتد وگفته اند که کیک بود وانگه بزغ برایشان مسلط کردانید وچون جمله آبها وطعامها ایشان خون

گشت واین

گشت واین همه که بایشان نمود ایاتی بود هویدا و روشن وظاهر کردانیده صدق موسی را باین همه ایمان نیاوردند
واستکبار وگردن کشی کردند وایشان قومی گناهکاران بودند وکافران وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا
يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ
فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ حق سبحانه وتعالی خبر
میدهد که چون عذاب بر آل فرعون واقع میشد ودر عذاب گرفتار میشدند تا نزدیک موسی شدندی
گفتندی ای موسی خدای خود را بخوان واز وی درخواه بحق آن چیز که بنزدیک تست از عهد خدای یا بعهدی
که بنزدیک تست از عهد خدای بوی توسل ساز تا این رجز وعذاب از ما دفع کند اگر این بار بدعای خویش از
ما این عذاب برداری ما ترا تصدیق کنیم وبتو ایمان آوریم وبنی اسرائیل را بتو فرستیم چون موسی دعا کرد ما که
آفریدگار جهانیم آن عذاب را از ایشان کشف کردانیدیم ومهلت دادیم تا اجلی و وقتی که ایشان بدان رسیدندی
ایشان آن عهد که کرده بودند بشکستند وبدان وفا نکردند تا لاجرم ما انتقام ایشان کردیم وبریشان کینه ورشدیم
وایشان را همه در دریا غرقه کردیم واین همه بایشان بدان کردیم که آیات مارا تکذیب کردند وپیغمبر مارا بدروغ داشتند
واز این آیات غافل بودند دران نظر تامل نکردند تا این نعمت که غرقه کردانیدند ایشان را بود در دریا بی خبر بودند
حق سبحانه وتعالی آن پنج آیت پیاپی فرستاد از طوفان وجراد وقمل وضفادع ودم وچون ایشان بترسیدند موسی علیه السلام
بنی اسرائیل را گفت که خدای تعالی طاعون وعذابی خواهد فرستادن قبطیان وشما را میباید که گوسفندی بکشید
ودر سراهای خود بدان خون ملطخ کردانید ایشان همچنان کردند قبطیان گفتند چرا چنین میکنند گفتند که خدای
عذابی خواهد فرستادن وموسی مارا چنین فرموده گفتند خدای شما باین باز شناسد گفت مارا چنین فرموده الله
ما این بفرمان خدای میکنیم روز دیگر بامداد برخاستند هفتاد هزار از قوم فرعون بطاعون مرده بودند
وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ
رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا
كَانُوا يَعْرِشُونَ حق سبحانه وتعالی میگوید ما پس از انکه فرعون وقومش را هلاک کردیم
اندر دریای مصر میراث بان قوم دادیم که ایشان را فرعونیان ضعیف کرده بودند وضعیف یافته بودند وایشان
در دست فرعون وقومش ذلیل وحقیر مانده بودند ما ایشان را قوی کردانیدیم وایشان را وفرزندان ایشان را
پادشاهی دادیم شرقی وغربی زمین مصر بریشان مقرر کردیم وپادشاهی مشرق ومغرب مر سلیمان را که از
اسرائیل بود کرامت کردیم واین همه از بهر ان کردیم که ایشان صبر کردند بر بلا ومحنتی که بایشان رسید وکلمه
نیکوی خدای تو تمام گشت بر بنی اسرائیل واین کلمه آن وعده بود که خدای بایشان داده بود که زمین مصر
میراث بشما دهیم دشمنان شما را از فرعون واتباع همه را هلاک کردانیدیم پس آن وعدها بانجا رسید وآن کار

ذنی

ظ ملطخ

تمام گشت و ما دیارها از آنچه فرعون و قومش میکردند برآوردیم و از بناها و کوشکها و عرشها ایشان از باغها و بستانها
آنچه ایشان بعمارت دراز کرده بودند بیک ساعت خراب کردیم و زیر و زبر گردانیدیم   وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ
الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قَالَ
أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ   حق سبحانه و تعالی از بنی
اسرائیلیان و آنچه با ایشان کرد از نعمت و آنچه ایشان کردند از سر جهالت حکایت کرد گفت بنی اسرائیل را از
دریا بگذرانیدیم چون ایشان بر کنار دریا گرفتار شدند و فرعون در عقب ایشان بود با لشکرهای گران و ایشان را
طاقت مقاومت حرب نبود و راه گریز نداشتند دریا در پیش بود گفتند موسی را که ای موسی تدبیر چیست ما
موسی را گفتیم عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پیدا شد تا هر سبطی براهی فرود
شدند چنانکه گرد سم ایشان در دریا بر هوا میرفت ایشان در میان دریا بر سبیل تحکم گفتند ای موسی ما چه
دانیم که حال برادران و خویشان ما چیست ما ایشان را نمی بینیم موسی علیه السلم دعا کرد تا آن آب بشکل دیوارها طاقها
تا آنانکه بر طریقی بودند آنان را که بر دیگر طریق بودند میدیدند چون ایشان همه از دریا بگذشتند و فرعون و قومش در دریا
آمدند ما ایشان را غرقه کردانیدیم بانکه دریا را مطبق کردیم چون بنی اسرائیل از دریا بر آمدند گفتند ما چه ایمن باشیم
از آنکه فرعون هلاک نشده باشد ما او را با چهار صد من صلاح آهن که با خود داشت وی را بر روی آب انداختیم
و بر سر آب آوردیم تا همه وی را بدیدند و هلاک وی یقین شد چون از دریا ایشان بگذرانیدیم بدهی رسیدند بر کنار دریا
بقومی آمدند که ایشان بت پرستان بودند و بر بتان خود و پرستیدن ایشان مقیم بودند و بتان را پیش نهاده بودند و سجده
میکردند موسی را گفتند ای موسی ما را نیز خدایی بدید کن چنانکه ایشان را خدایانند که ایشان را پرستند تا ما نیز وی را
پرستیم موسی گفت شما جاهل و نادان قومید تا این همه نعمت که خدای با شما کرد و این آیات که شما را بنمود هنوز
در خدایی شک میکنید و بوی شرک می آید در خبر است که روزی جهودی امیر المؤمنین علی علیه السلم را گفت ما
دَفَنْتُمْ نَبِيَّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ پیغمبر خود را دفن نکرده با یکدیگر در دین وی خلاف کردید امیر المؤمنین
گفت اختلفنا عنه لا فيه ما در وی خلاف نکردیم از او خلاف کردیم ولیکن ما جفت اقدامكم من البحر حتى
قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ پای شما از دریا خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتید ما را خدایی
کن چنانکه بت پرستان را خدایانند جهودان چنان شدند که گفتی با این سخن سنگ در دهن او کردند چون با موسی
این سخن گفتند موسی علیه السلم بجواب ایشان گفت که این قوم بت پرستان آنچه ایشان میکنند و در میانند
از بت پرستیدن این همه باطل و هالک است و ایشان در معرض نیاز و هلاکت اند آنگه ایشان را گفت بر سبیل
ملامت و توبیخ و انکار که هرگز باشد که من برای شما خدای جویم و معبودی طلب کنم بخلاف خدایی که این همه
نعمت با شما کرد و شما را بر عالمیان تفضیل داده است یعنی عالمیان روزگار شما با آبائی و نعمتها که شما را داد [illegible]

روایت

روایت کند از زهری از ابو واقد که او گفت که ما با رسول بودیم پیش غزا حنین بدرختی بگذشتیم سدر بزرگ
و سبز و نیکو و بسیار شاخ جماعتی گفتند یا رسول الله اجعل لنا هذه ذات انواط کما للکفار ذات انواط
این درخت ذات انواط ما کن چنانکه کافران را ذات انواطی هست و کافران را درختی بود پر شاخ که آنجا مقام
کردندی و سلاحها در آویختندی رسول علیه السلام چون بشنید گفت الله اکبر این همچنانست که بنی اسرائیل
موسی را گفتند اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بآن
خدایی که جان من بفرمان وی است که شما بر سنت آنان بروید که پیش از شما بودند   وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ
فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ
مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً
وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتها ما بر شما آنگه ما برهانیدیم شما را از اتباع فرعون که ایشان شما را [illegible]
بسخت‌ترین عذابی از کشتن پسران شما و زنده گذاشتن زنان شما پسران میکشتند و دختران را رها میکردند و در آن
خدای تعالی با شما کرد شما را نعمتی است از خدای تعالی نعمت بزرگ ابتلا باشد و ابتلا امتحان بود و این هم بنعمت
و هم بمحنت بود و ما وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا تمام کردانیدیم بده شب دیگر پس تمام شد میقات
خدای وی چهل شب و آن چنان بود که موسی علیه السلم بنی اسرائیل را وعده داد که چون خدای تعالی دشمن
ایشان را هلاک کند از بهر ایشان از نزدیک خدای کتابی آورد که در آنجا بیین باشد آنچه ایشان را باید کرد
و آنچه نباید کرد و این بوعده بود از خدای مر موسی را علیه السلم چون فرعون هلاک شد موسی از خدای تعالی
کتاب خواست خدای وی را فرمود که سی روز روزه دار و آن سی روز ذو القعده بود سی روز روزه داشت
یعنی دهن بحسب عادت متغیر شده بود اندیشه کرد که بمناجات می روم نباید که بوی دهن من چنین باشد
مسواک برگرفت و دهن پاک کرد و گفته اند پوست درخت خوش بوی بخایید تا بوی آن رایحه منقطع شد فرشتگان
آمدند و گفتند از دهن تو بوی خوش شنیدیم اکنون آنرا برخود تباه کردی جبرئیل گفت چرا چنین کردی
ندانستی که بوی دهن روزه دار از بوی مشک خوشتر است آنگه فرمود که ده روز دیگر روزه دار و آن ده
روز دهه ذی الحجه بود و کتاب توریة در دهه ذی الحجه فرستاد و خدای موسی را خود چهل روز وعده داده بود در اصل
چنانکه در سورة البقرة گفت وواعدنا موسى اربعين ليلة و اینجا مبعض کردانید و آنگه فذلک جمله باورد
و آنگه گفت فتم میقات ربه اربعین لیلة و آن ده روز جدا کردند که بهای تفضیل و شرف او را و این ده روز را فضیلة
بسیار است و گفته اند که از برای آن جدا کرد که الفاظ قرآن لطیفست چنانکه فهم معنی و استفاده باو از جمله الطاف
حق تعالی دانست که آنچه گفت مثلا الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين که در و لفظی باشد که
آن لفظ در و نبودی اگر گفتی الم هذا القرآن لا شك فيه بيان للمتقين با آنکه معنی این هر دو یکیست

پس چون چنین است خدای تعالی لطفی و مصلحتی دید درانکه جمله بدو باز فرمود موسی را که اگر یکبار گفتی آن لطف
و چون با رسول حکایت کرد همچنین فرمود برای مصلحت دینی که در تفصیل آن بود که اگر جمله گفتی آن مصلحت
نبودی دلیل از پس آن گفت که حساب عرب بر هلال باشد که هلال ماه نو باشد و در شب پیدا بود انکه گفت
حق تعالی حکایت کرد از موسی علیه السلم بخلافه نشاندن او برادر خود را هرون موسی گفت برادر خود را که ای
هرون خلیفه من باش در قوم من و بجای من بایست و مصلح باش در نفس خود و کار بنی اسرائیل را باصلاح
آور آنچه واجب باشد باصلاح آوردن در حال غیبت من و اگر کسی ترا از ایشان با فساد دعوت کند گفتار او
مشنو پس روی مفسدان مکن درین آیت خبر است که منزلت نبوت داخل نیست که اگر بودی هرون محتاج
آن نبودی که وی را خلیفه کند در کار امت وی بانک وی پیغمبر ای عجب موسی علیه السلم سی روز یا غایت چهل روز
بیرون میرفت بر انکه وی باز آید هرون را بخلیفتی بجای خود می نشاند و وی را وصایت میکند رسول ما علیه السلام از
دار رخت باجوار ایزدی برد بکلی چنانکه رجوعش نباشد با دنیا بر امت خلیفه نکند و وصایت نکند و دست
کاری سرسری که کار شریعت و نبوت او بود اما وصایت او هرون را اگر چرا نکند که چنان کرد که در مثل گفته اند
که ارسل حکیما و اوصه بانکه رسول حکیم فرستی و وصیتش کنی دنیز گفتی تکلیف از موسی بود شنیدن تکلیف
هرون را اگر چه ناگفته همان بودی لعصمته تا هرون را ثواب آید وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا
وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ
مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ
قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ خدای تعالی درین آیة حکایت
میکند که موسی علیه السلام بمیقات خدای رفت با ان هفتاد مرد گزیده و آن چنان بود که خدای تعالی وعده
را هلاک کرد و موسی را وعده داد که او را کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را و شرفی و ذکری در میان ایشان
و اعقاب ایشان چون وقت آمد قوم تقاضا کردند خدای تعالی توریت فرستاد بموسی ایشان بشنیدند گفتند
ما چه دانیم که این کلام تست یا کلام خدای ما را خود ببر آنجا که میقات تست و میعاد تو و مناجات تو با خدای
تا آنجا حاضر شویم و کلام خدای بشنویم موسی گفت بار خدایا تو عالمتری بانچه ایشان میگویند حق تعالی گفت
روا باشد ایشان را بیار تا کلام من بشنوند موسی بنی اسرائیل را گفت خدای دستوری داد هر که میخواهد
که بیاید تا کلام خدای بشنود و ایشان ششصد هزار مرد بودند مردان تمام که پیران و نورسیدگان در آن میان
نبودند موسی علیه السلم از ایشان هفتاد هزار مرد را اختیار کرد انکه از ایشان هفت هزار انکه از ایشان
هفتصد انکه از ایشان هفتاد چنانکه گفت وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا ایشان را برگرفت و با
خود ببرد بکوه طور و موسی غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید وهب گفت موسی را علیه السلم در هفتاد
حجاب بردند و این هفتاد مرد بیرون حجابها بودند وحی کرد بموسی بکلماتی که ذکر آن کرده شود فی قوله

ولکن

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ وایشان شنیدند چون موسی از حجاب بیرون آمد ایشان گفت کلام خدای
شنیدید گفتند کلام شنیدیم و ندانیم که کلام خدای بود یا نه بود و ما چیزی شنیدیم و هنوز ما را آن شک حاصل
است و این زایل نشود الا که خدای را بچشم معاینه تو از خدای درخواه تا خود را معاینه بما نماید موسی گفت بار
خدایا میدانی که ایشان چه میگویند و این آنست که خدای ازین خبر داد ویسألک اهل الکتاب
ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة
موسی گفت رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ بار خدایا بنمای تا بنگرم جواب آمد که ای موسی لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ
إِلَى الْجَبَلِ تو مرا نه بینی و نتوانی دید و لیکن در کوه نگر و آن کوهی بود که از ان بلندتر کوهی نبود در ان جهان بود که چون
خدای تعالی گفت که من تجلی خواهم کرد بر بعضی کوهها همه کوهها سر برآوردند مگر آن کوه را از کوه زبیر گفتندی که آن
کوه سر فرو برد گفت مرا محل آن نباشد که خدای تعالی تجلی نور خود بر من افکند حق تعالی گفت بعزت من که جز تجلی
بر تو نیفکنم برای تواضعت درین وقت موسی علیه السلم را گفت باین کوه نگر که اگر بر جای خود باند و طاقت تجلی نور من
آورد تو مرا ببینی انکه تجلی فرمود و ظاهر شد نور عرش آن کوه را پاره پاره کرد و موسی بیفتاد و بیهوش شد در
معنی تجلی خلاف کرده اند ابن عباس گفت که چون نور او بکوه طور سینا شد ضحاک گفت خدای تعالی بفرمود
تا از حجابها چندان نور بتافت که از بینی گاوی بیرون آید کعب الاحبار و عبدالله سلام گفتند چندان نور عرش پیدا شد
که بسوراخ سوزنی برود سدی روایت کرد از رسول علیه السلم که او این آیت بخواند و انگشت نر بر انگشت کهتر
نهاد و گفت این مقدار نور خدای تجلی فرمود بر کوه طور و کوه طور را پست کرد و گفته اند که بزمین فرو برد و گفته اند
ریگ روان گشت انس مالک روایت کرد از رسول علیه السلم که چون خدای تعالی تجلی کرد بکوه کوه بشش پاره شد
سه بمدینه افتاد احد و ورقان و رضوی و سه بمکه افتاد ثور و ثبیر و حری و بیشتر مفسران برانند که از ان ریگ روان کوه
تا در جهان میرود تا بقیامت و بر جای قرار نگیرد کلبی گفت این سوال روز پنجشنبه بود روز عرفه موسی را علیه السلم
روز آدینه که روز عید نحر بود توریت دادند وهب گفت چون موسی سوال رؤیت کرد خدای تعالی ابری و ضیای
فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان را گفت بروید و بر موسی اعتراض کنید
که چرا این سوال کرد فرشتگان روی بموسی نهادند از هر چهار سوی کوه تا از چهار جانب چهار فرسنگ بگرفتند
اول فرشتگان آسمان اول بودند بصورت گاوان و از دهن ایشان تسبیح و تهلیل میدمید باواز ها چون رعد
حق میگفتند انکه فرشتگان آسمان دوم بصورت شتران ایشان را حلیه و آواز بلند بود و عظیم تسبیح و تهلیل
موسی بترسید و اعضاء او لرزیدن گرفت و هر مویی که بر اندام او بود از ترس راست گشت گفت بار خدایا
استقالت کردم و پشیمان شدم مرا ازین احوال بکرم خود برهان جبرئیل مهتر فرشتگان و رئیس ایشان گفت ای موسی
صبر کن بس زود بجزع آمدی انکس که آن خواهد که تو خواستی ازین صابرتر باشد هنوز چه دیدی از بسیاری اندکی انکه
فرشتگان آسمان سیم فرو آمدند در صورت کرکسان آواز ایشان بتسبیح و تهلیل بلند شده چنانکه نزدیک بود که کوه بدر

کفتی درفش آتش اند انکه فرشتکان آسمان چهارم فرود آمدند و ایشان بهیچ جانور نمانند برنک آتش بودند و خلقه
برق داد و از تسبیح و تهلیل ایشان بیش از آواز فرشتکان پیشین بود انکه فرشتکان آسمان پنجم فرود آمدند بهیئتی
که موسی نتوانست که دریشان نکه کند از شدة خوف برجای باند لرزه بر اندام او افتاد کریستن کرفت جبرئیل فرشتکا
کفت برجای باش تا چیزی بینی که طاقت ان نیاوری انکه فرشتکان آسمان ششم فرود آمدند و خدای ایشان را کفت
بروید و بر بنده من اعتراض کنید که وی خواست که مرا به بیند ایشان آمدند بر صورتی و خلقتی عجیب در دست
هر یکی درختی از آتش چون درخت خرما و لباس ایشان آتش بود چون درفش آتش هر که تسبیح کردندی
این فرشتکان هم تسبیح کردندی و تسبیح ایشان بود سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی
را خوف از حد بکذشت و زبان برکشاد با ایشان بتسبیح کفت بارخدایا بنده ات را پسر عمران فراموش مکن
بارخدایا من ندانم که ازین میدان جان بکنار برم یا نه بارخدایا اکر بروم بسوزم و اکر بایستم بمیرم رئیس فرشتکان
کفت ای موسی صبر کن انچه خواستی همانا خوف بغایت رسید و دولت را قرار نماند انکه خدای تعالی فرشتکان
آسمان هفتم را کفت حجاب بردارید و اندکی از نور عرش من بموسی تابید ایشان حجاب بر داشتند نور عرش
ما شاء الله بموسی نمود چون آن نور بر کوه تافت پاره پاره کشت هر سنکی و درختی که پیرامن آن بود کرد شد
از عظمت آن اندک نور عرش فذلک قوله فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ موسی بیفتاد و بیهوش شد چنانکه کفتی
که روح از تنش برفت و فرشتکان آواز تسبیح و تهلیل بلند کردند و حق تعالی آن سنک که موسی بر آن بود بر
داشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود و صاعقه بیامد از آسمان آتشی عظیم و آن هفتاد کس را که این
خواسته بودند بسوخت خدای تعالی بلطف و مرحمت خود موسی را دریافت چون با هوش آمد کفت
بارخدایا توبه کردم و ایمان از سر کرفتم و من اولین کسانم که بدانند و ایمان آوردند بدان که ترا نشاید دیدن
و هر که نور ترا و فرشتکان ترا بیند و نیش در بونماند فاعظم و اعظم ملائکتک چه بزرکواری تو و چه
بزرکوارند فرشتکان تو انت رب الارباب و مالک الملوک لا یعدلک شیء و لا یقوم لک شیء تبت
الیک و الحمد لک لا شریک لک رب العالمین این خبر امام المحدثین ابو اسحق احمد بن الثعلبی
در کتاب عرایس فی المجالس و یواقیت البیان فی قصص القرآن آورده است و او مثبت رویت است
ای عجب موسی علیه السلام از سر امتحان نه از سر ایمان نه از قبل خود بلکه از زبان کروه نادان سوال رویت
کرد جواب بنص لن ترانی آمد و حال بدین جمله رفت که شنیدی و موسی بیهوش بیفتاد و کوه با آن بزرکی
روان شد و آن جماعت بصاعقه بسوختند ندانم که انجا که دیدار حقیقی باشد کی بنده که تواند دیدن که
بماند سبحان الله تسبیح فرشتکان آسمان همه تقدیس و تنزیه است از انکه چشم بینندکان او را
یابد و اکر کوئی این خبرهاست کویم خبرهاست و در قرآنست باری تسبیح موسی در قرآنست سبحانک
تبت الیک این تنزیه بهیچ چیز لایق نیست الا بانکه تو منزهی از چشم بینندکان که ترا دریابد و جا

ظ الحدیثین

و دیدار

و دیدار دادن هم درین کتاب آورده که واقدی کفت که چون موسی علیه السلام بیهوش بیفتاد فرشتکان آسمانها
می کفتند مالابن عمران و سوال الرویة و هم درین کتاب آورده است که فرشتکان می آمدند و لکد
بروی می زدند و می کفتند یا ابن النساء الحیض اطمعت فی رویة رب العزة و این اخبار اکرچه واهی
و ضعیف است اما چون کفته ایشانست بریشان حجت بود اکر خطاب فرشتکان با چون موسی کریمی و کلیمی
این باشد که شنیدی با انکه او حاکی بود و لیس علی الحاکی حرج پس چون خواجه از میان جان و صمیم اعتقاد کوید
جواب او چکونه خواهد بود نه موسی سوال رویت از قبل نفس خود نکرد تا کسی را درین شکی باشد
بلکه سوال قوم چنانکه قرآن بدان ناطق است فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى
اللَّهَ جَهْرَةً أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا این معنی حواله با سفیهان کرد اما انکه کفت ارنی بمعنی
بکم از بهر آن کفت که شفیع قوم بود و یکی از بهر غیری با پادشاهی سخنی کوید در باب شفاعت از خود کوید
منت بخود نهد که اکر کویند بدین قاعده روا باشد که پیغمبر مخیلات خواهد کویم روا باشد چون داند که در
جواب لطف باشد بعضی متکلمان اجوبه موسی علیه السلام جوابی از قبل خود کوید حسم مادة شبهة قوم او تا
و قطع شبهه درجوابی بود که از قبل رب العزة بود سوال کرد چنانکه در اخبار آمده است که موسی را کفتند که از
خدای بپرس که او بخسپد یا نه موسی کفت محال می کوید جواب خدای را روا نبود ایشان کفتند تو بپرس تا چه
جواب آید موسی کفت بارخدایا میدانی که چه میکویند خدای تعالی وحی کرد بموسی و کفت این سائلان را حاضر
کن و دو قدح از آب پر کن و بر دست کیر تا این حال روشن کردد موسی این چنین کرد بعد یکساعت خواب برو
غالب شد دستش برهم آمد و قدحها بشکست و آب بریخت از خواب در آمد قدح شکسته و آب ریخته
جبرئیل آمد و کفت خدای میکوید که اکر من بخسپم آسمان و زمین که نکاه دارد تو دو قدح نتوانستی داشت
ایشان را شفا حاصل آمد و شبهه زایل کشت و دیکر انکه مراد برویت علم ضروری است و رویت بمعنی
علم بسیار آمده است پس معنی این بود که بارخدایا مرا بخود شناسا کردان باظهار بعضی آیات تا ترا
ضرورة بشناسیم چنانکه کسی کسی را بیند چنانکه در حدیث آمده است سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر
خدای تعالی جواب کفت بدین وجه و بدین طریق مرا نتوانی دید شناخت و قوت تو احتمال این نتوانی کرد و لکن
بکوه نکر تا من آیتی از ان بکوه ایراد کنم اکر ثابت شود و قرار کیرد برای تجلی آن آیت تو طاقت آن توانی داشتن
چون کوه را آیتی از آیات خدا ظاهر کشت کوه را خرد و مرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد از عظمت انچه
دید چون با هوش آمد کفت بارخدایا تو منزهی از انکه ترا بدین وجه توان شناخت من توبه کردم و اول
کسی ام که معترف و مومن باشد بعظمت و جلال تو خدای تعالی لَنْ تَرَانِي و لن نفی مستقبل را بود و نفی
مستقبل پس در قیامت نتوان دید و نیز رویت را با استقرار جبل معلق کرد و استقرار جبل نبود
پس رویت هم نباشد و نیز موسی علیه السلام تنزیه کرد و توبه کرد از سوال رویت اکر رویت ایمان بودی

الله

چگونه از ایمان توبه کردی و توبهٔ پیغمبران بنزدیک ایشان از گناه صغیره بود یا از گناه کبیره و مثبتان رویت
گناه کبیره بر پیغمبران روا دارند پس بهر جا که باشد این سوال یا کبیره باشد یا صغیره و بنزدیک ماتریدیه
از فعلی بود که ترک آن اولیتر بود جنید را گفتند و پرسیدند که موسی علیه السلم چگونه گفت که من اولین مؤمنانم
و پیش از او مؤمنان بوده اند گفت مراد آنست که اول کسی که سوال رویت کردم من بودم پس اول کسی که ایمان آورد
بآنکه خدای را نتوان دید وی باشد ابن عباس گفت چون موسی علیه السلم بکوه طور رسید بمیقات حقیقی
خدای وی را گفت ای موسی بچه آمدهٔ گفت برای هدی آمده ام بارخدایا از بندگان کدام دوستر داری گفت آنکه
مرا یاد کند و فراموش نکند گفت بارخدایا کدام بنده قاضی تر است گفت آنکه حکم بحق کند و متابعت هوا نکند
گفت بارخدایا کدام بنده عالمتر است گفت آنکه علم مردمان با علم خود اضافت کند ابن مسعود گفت چون خدای تعالی
موسی را مقرب گردانید و حجابها بر داشت نگاه کرد بنده را دید در سایهٔ عرش گفت بارخدایا این بنده کیست
گفت آنکه بر مردمان حسد نبرد و با مادر نیکوئی کند و پدر و سخن چینی نکند گفت بارخدایا از بندگان تو
کدام نیکو عمل تر باشد گفت آنکه زبانش دروغ زن نباشد و فرجش زانی نباشد مؤمنی باشد نیکو خوی گفت
بارخدایا کدام بنده بد عملتر باشد گفت فاجر بدخوی که بروز بطال باشد و بشب مردار بود

قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ
وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ
يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

حق سبحانه و تعالی درین آیه حکایت آن
میکند که با موسی گفته است که چون از مناجات فارغ شد موسی را گفت ای موسی من ترا بر جملهٔ اهل زمانه
تو برگزیدم و ترا اختیار کردم بآنکه ترا رسول خود کردم بنزدیک خلایق و ترا بسخن گفتن با خود مخصوص
گردانیدم آنچه ترا داده ام از شرف نبوة و حکمت و موعظت و شریعت و الواح از ما بستان و برین
نعمت از جملهٔ شاکران باش ابن عباس روایت کرد از رسول علیه السلم که چون خدای موسی را الواح
داد و در الواح نگریست گفت بارخدایا مرا کرامتی دادی که کس را ندادی پیش از من خدای تعالی وی را
گفت إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ
آنچه من دادم ترا دادم بستان و نگه دار بجد و بیان محافظت کن و چنان ساز که چون با پیش من آیی بدوستی
محمد باشی موسی گفت بارخدایا محمد کیست گفت احمد است آنکه نام او بر عرش نقش کردم پیش بار از آنکه
پیش از آنکه آسمان و زمین آفریدم بدو هزار سال و او پیغمبر منست و صفی و حبیب منست او را دوستر دارم
از جملهٔ خلقان و جملهٔ فرشتگان موسی گفت بارخدایا چون محمد بنزدیک تو این منزلت دارد هیچ امت
هستند از میان امم که از امت او فاضلتر باشند حق تعالی گفت ای موسی فضل امت او بر دیگر امتها
چنانست که فضل من بر جملهٔ خلقان موسی گفت بارخدایا مرا از امت وی گردان و کاشکی من ایشان را بدیدی

گفت ای

گفت ای موسی تو ایشان را نه بینی اگر خواهی آواز ایشان بشنوی من ترا بشنوانم گفت بارخدایا خواهم حق تعالی گفت ای
امت محمد ای امتان احمد همه جواب دادند از اصلاب پدران و ارحام مادران و گفتند لبیک لبیک
اللهم لبیک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک آنگه حق تعالی گفت
ای امت احمد ان رحمتی سبقت غضبی رحمت من سابق شد بر خشم من و عفو من بر عقاب من شما را بداده ام پیش
از آنکه از من رحمت خواستید و من اجابت کردم پیش از آنکه بخوانید بدید پیام رسیدم پیش از آنکه در من عاصی
شدید و هر که روز قیامت آید و گواهی دهد که من یکی ام و محمد بنده و رسول منست به بهشت برم او را اگر
چه گناهش از کف دریا بیشتر بود فذلک قوله تعالی وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا کعب الاحبار
گفت با حبری از احبار جهودان چون وی را دید که میگریست که چرا میگریی گفت از بعضی از کارها یاد آمد کعب
گفت بخدای که اگر من بگویم که چرا میگریی و تو دانی که چنانست مرا تصدیق کنی گفت آری گفت بخدای بر تو
در توریت یافتی که موسی علیه السلم گفت بارخدایا من در کتاب خود ذکر امتی می یابم که بهترین امتان باشند امر
معروف کنند و نهی منکر بجای آرند و بکتابهای اولین و آخرین ایمان دارند و با اهل ضلالت قتال کنند تا
با دجال اعور قتال کنند بارخدایا ایشان را امت من گردان حق تعالی گفت ایشان امت محمد اند حبر گفت
همچنین است گفت می یابی در توریت که موسی علیه السلم گفت بارخدایا من ذکر جماعتی می یابم که ایشان
حمد تو گویند و مراقبهٔ آفتاب کنند برای نماز و چون بر کاری عزم کنند گویند فلان کار کنیم ان شاء الله بارخدایا
ایشان را امت من کن گفت ایشان امت محمد اند حبر گفت همچنین است کعب گفت می یابی در توریت که
موسی گفت بارخدایا من ذکر امتی می یابم که ایشان صدقات و کفارات بخورند و باشد ایشان را و امتان
پیشتر صدقات و قربان خود بنهادندی تا آتش از آسمان بیامدی و بسوختی و موسی از صدقات بنده و پرستاران خریدی
و آزاد کردی و آنچه بماندی جاهی ژرف بکندی و در آنجا انداختی تا ناچیز شود بانگ داده باشد این امت
مستجیب باشند و مستجاب و شافع و مشفوع باشند بارخدایا از امت من گردان حق سبحانه و تعالی گفت
ایشان امت محمد اند حبر گفت همچنین است گفت می یابی در توریت که موسی گفت بارخدایا ذکر امتی
می یابم که چون بر بلندی شوند تکبیر کنند و چون به نشیبی فرود آیند حمد گویند تو خدای ایشان را خاک طهور
باشد و زمین مسجد ایشان هر کجا که باشد از جنابت بخاک طهور کنند چون آب نیابند و چون روز قیامت
باشد اغر محجل باشند از آثار وضو بارخدایا ایشان را امت من کن گفت ایشان امت محمد اند گفت
بارخدایا در توریت وصف قومی می یابم که چون همت کنند بطاعت هنوز ناکرده یکی را ده بنویسند
بارخدایا ایشان را امت من کن گفت ایشان امت محمد اند گفت بارخدایا در توریت وصف قومی می بینم
که ایشان مرحومه اند و ضعیفان باشند کتاب بمیراث برگیرند بعضی از ایشان ظالم نفس خود باشند بعضی
مقتصد و بعضی سابق بخیرات و جمله ایشان مرحومند ایشان را امت من کن گفت ایشان امت محمد اند

کفت بارخدایا در کتاب خود قومی می یابم که مصحفهای ایشان دلهای ایشان باشد لباس اهل جنت
پوشند در نماز صف کشند در مسجدها چون صفهای فرشتگان ایشان در مساجد در تسبیح وتهلیل چون
دوی النحل باشند کسی از ایشان در دوزخ نشود که انجا بماند ایشان را امت من کردان کفت ایشان امت محمد اند
موسی عجب بماند از چیزها که خدای تعالی برای امت محمد نهاده بود کفت بارخدایا پس مرا از امت محمد کردان پس
خدای تعالی وی را سه آیت بداد دو آیت وسیم انکه وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ
موسی بدین دل خوش کشت وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ و بنوشتیم ما الواحی از بهر موسی هر چه بنی اسرایل
بدان محتاج بودند و در دین خود از مواعظ و احکام و تفصیل و بیان حلال و حرام و ذکر جنت و نار و غیره
از امثال و اخبار و این الواح الواح توریت است و آن ده لوح بود و کفته اند که هفت بود از زبرجد سبز
و یاقوت سرخ موسی بود و کتابت او چون نقش نکین بود و ربیع کفت که توریت چندان بود که بار هفتاد
شتر و یکجزو او یک ماه شوانستندی خواندن و کسی نبود که جمله برخواند مکر موسی علیه السلم و یوشع بن نون
و عزیر و عیسی حسن بصری کفت این آیه که وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ
شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً در توریت هزار آیه است و از جمله آنچه در توریت بود اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ لِعَبْدِهِ وَرَسُولِهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ سَبِّحْنِي وَقَدِّسْنِي
لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَلَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَاشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ أُحْيِيكَ حَيَاةً طَيِّبَةً
تسبیح و تقدیس من کن که خدایی نیست جز از من شرک میار بمن چیزی را و شکر من کن و شکر مادر و پدر
خود کن باز کشت همه با منست تا زندکانی خوش دهم ترا و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده ام و الا آسمان
و زمین بر تو تنک شود و بنام من سوکند بدروغ مخور که من توفیق ندهم ازکنا مرا و مرا تعظیم نکند و کواهی
مده الا بانچه کوش تو شنیده باشد و چشم دیده و دل دانسته که من خود در قیامت اهل شهادت را در موقف
حساب بدارم و از ایشان کواهی پرسم و بر مردمان حسد مبر بفضل که من ایشان را داده ام که حاسد عدو نعمت
من باشد و کفار در نعمت من و زنا مکن و دزدی مکن تا روزی و رحمت از تو باز نکیرم و درهای آسمان بر تو در
بندم و بجز من بنام من مکش که هیچ قربان از زمین بر آسمان نرود که از بر نام من کشته باشد و با زن همسایه
غدر مکن که آن کناهی عظیم است بنزدیک من و بر مردمان آن خواه که بخود میخواهی این ده نصیحت اینست
که در الواح بود خدای تعالی موسی را الواح داد و ویرا امر کرد و کفت فرا کیر و ایشان را قوتی و جدی و جدی
تمام و اجتهاد بلیغ و عزم درست اکرچه عزم مصمم نبود در عمل سست باشد و قوم خود را بفرما تا نیکوترین
ان را فرا کیرند و کار بندند از فرایض و سنن حلالش را حلال دانند و حرامش را حرام دانند و هر چه ان را
ثواب بیشتر باشد بران مواظبت کنند و کفته اند که احسن بمعنی حسن است و کفته اند که در توریه
هم فریضه است و هم سنت انکه کفت بر سبیل تهدید و وعید که من زود بود که بشما نمایم سرای فاسقان

وجای

وجای ایشان که دوزخ است پس باید که شما از ین حذر باشید و در فرمان خدای عصیان نیارید قتاده کفت مراد
آنست که شما را بشام برم و منازل و مساکن کافران بشما نمایم که با ایشان چه رفت و عبرت کیرید و مثل آن نکنید
و کفته اند که مراد بدین دیار عاد بود و ثمود که کذر ایشان بران بود کفته اند که مراد بدار دنیا انست که اکر دیدت
فرعون و قومش بر سر آب که خدای تعالی فرمان داد تا آب قوم فرعون را بر سر آب آورد و ایشان بر سر آب میکردیدند
و عبرت میکرفتند سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ
يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ
يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ زود بود که بکردانم
از آیات خود و باز دارم انان را که تکبر کنند بناحق در زمین یا نکه خذلان کنم و منع کنم تا تفکر نکنند و اعتبار نکیرند
در خبر است که پیغمبر علیه السلم کفت چون امت من دنیا را تعظیم کنند هیبت اسلام از ایشان ربوده شود
و چون امر معروف و نهی منکر نکنند از برکت قران محروم مانند و کفته اند که معنی آنست که ایشان را منع کنم از
ابطال آیات خود تا نتوانند که ابطال و کفته اند که کافران حاضر می آمدند و مردمان را از سماع قران منع میکردند
و شعرها میخواندند و سمرها و حکایتها می کفتند و لغو و سخنهای بیهوده میکفتند تا کسی قران نشنود
چنانکه حق تعالی از ایشان کفت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ خدای تعالی
ایشان را منع کرد و الکه منع ایشان را از حضور صرف خواند و سه وابعد که این وعده بود که از خدای تعالی و هلاک ایشان
بر سبیل بشارت موسی را و قوم او را این متضمن دو وعده بود یکی اظهار آیاتی و بیناییی که بصیرت ایشان بیفزاید
و دیکر هلاک این ظالمان و چون هلاک شده باشند مصروف باشند از آیات چو بهر حال که بود این کنایه
بود از هلاک ایشان بپاداش ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ذلک اشارت تصرف است و ایشان بتکذیب
آیات او مستحق هلاک شدند پس معنی این بود که من باز دارم از آیات خود بانکه هلاک کردانم آنها که در
زمین تکبر کنند بناحق تکبر باشد که حق بود و آن تکبر متقیان و مومنان و بر تر ایشان از دنیا و مآثم بزرک داشتن
ایشان خود را که بان آلوده کردند و تکبر در ویشان بر توانکران حق بود از اعتمادی که کرده باشند بر کرم خدای
خود انکه صفت این متکبران و حالت ایشان بیان کرد و کفت اکر هر آیتی و معجزاتی که ممکن باشد ببینند ایمان
نیاورند چنان اصرار کرده اند بر کفر که بهیچ چیز از ان بر نخواهند کشت از حق من میل بیند و در باطل می آورد
اکر راه غوایت و کمراهی ببینند از راه خود کیرند و اکر راه راست و رشد و صواب ببینند از راه خود بکیرند
و از ان بر نکردند و مراد بسبیل رشد دلایل معجزاتی بود که موعدی بود باطل یعنی حق و مراد بسبیل غی مخاریق
مبطلانست که از ان شبهه سازند چنانکه سحره فرعون کردند و شبههایی که مبطلان می آورند چیزی از دلیل
سازند و نباشد و ایشان ان راه حق نشناسند و راه حق باطل شناسند و حق از باطل دانند حق را انکار کنند

دوران

وبباطل اقرار دهند برای دوستی ریاست و طمع حطام دنیا چنانکه بسیار کس کردند و میکنند وخدای تع
حکایت کرد از جهودان وَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ انکه حق تعالی بیان فرمود که صرف کردن ایشان از آیات
باهلاک ایشان و فرو کذاشتن ایشان راه حق را و رفتن ایشان براه ضلالت وجهالت از آنست که ایشان
بدروغ داشتند آیات و دلالات واخبار مادر کتب منزله از آنچه بود و خواهد بود واز ان هم غافل بودند
اگرچه غفلت سهوی باشد که منافات علم ضروری کند و برساهی تکلیف نباشد و کاهلی را مذمت نکنند
وانیجا مراد مجاز است نه حقیقت یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از آیات خدای تعالی وتامل
کردن اندر ان باحال کسی ماند ساهی وغافل باشد انکه گفت اانکه تکذیب کردند آیات مارا و بقیامت و
ثواب وعقاب ایمان نیاوردند و رسیدن ایشان بقیامت انکار کردند ایشان اناند که عملهای ایشان
باطل شد یعنی عمل ایشان بروجهی واقع نشد که ایشان بران مستحق ثواب باشد برای انکه برخلاف
مامور کردند وهرجاکه در قران لفظ احباط است برین معنی تفسیر باید داد زیرا که اتفاق است مارا
باکسانی که باحباط کویند که کافرانرا هیچ عملی نباشد ما حنهی از معصیت محبط شد وانکه برسبیل توبیخ
و تنبیه کفت که با این کافران هیچ فعلی نکردند که ایشان مستحق آن نبودند بلکه جزای ایشان بر
وفق عمل ایشان بود و برحسب کردار ایشان برسبیل عدل نه برسبیل ظلم وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى
مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا
اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ
لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اهل سیر کفتند که چون موسی علیه السلام
از مصر بیرون خواست آمد با بنی اسرائیل ایشانرا عیدی بود بآن خواسته آمد بنزدیک قبطیان رفتند
وحلی ایشان بعاریت بستدند واز شهر بیرون آمدند و در شب برفتند و شهر رها کردند چنانکه قصه آن
برفت و فرعون از پس ایشان بیامد واو با قوم خویش در دریا غرق کشت وحلی در دست ایشان بماند چون
موسی بمیقات خدای رفت بمناجات سامری مردی بود زرکر و در ذی نهاد رفتی در بنی اسرائیل تبعی
داشت ایشانرا کفت از حلیها بمن آرید تا برای شما چیزی بسازم که از ان شاد شوید همه بیاوردند و بوی دادند
واز ان کوساله ساخت زرین و باستادی و چابک دستی چنان کرد که مخارق کلوی وی چنان بود که چون باد
در وی دمیدندی از دهن وی آوازی بیرون آمدی چون آواز کاو چنانکه مخارف نای واز وی آوازهای
مختلف بدید آمدی چون بادکه از انجا دمیدندی واز جایی روزی که باد بود برحسب باد بنهادی وچنان بنهاد که باد
زیر او شدی و بدهن او بیرون آمدی از وی آوازی بیرون آمدی که مشابه آواز کاو بودی و این قول جبائی و بلخی
واز جماعتی محققانست دیکران کفتند که او خاک سم اسب جبرئیل داشت و در و انداخت کوساله شد اکوشت و خون
اصل آوازی بدید آمد چون آواز کاو و قصه این در سوره طه بیاید ان شاء الله اینجا برین قدر اکتفا رفت

حق

حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و کفت قوم موسی پس از انکه موسی بمناجات رفت از حلی وزیورهای که ایشان را
بود کوساله کرفتند و ساختند که تنی بود بی جان و قالبی بود بی روح که او را بانکی بود چون بانک کاو و کفته اند
که یکبار بیش بانک نکرد و کفته اند که بانک کردی و لیکن بجنبیدی و انکه از خاک از جبرئیل کفت همان یک بانک
بیش نکرد و انکس که کفت هر وقت که بانک کردی و بجنبیدی بآن کفت که در سبب باد بودی وساز آن راست
راست بودی بانک کردی انکه حق سبحانه و تعالی برسبیل تنبیه و توبیخ کفت که آیا ایشان نمیدیدند او را یعنی
این کوساله را که با ایشان سخن نکفت و ایشانرا راهی ننمود و او جمادی بود عجب از ایشان با انکه این همه دیدند
او را یعنی این کوساله را بخدایی کرفتند و ایشان در آنچه کردند ظالم بودند که عبادة را نه در موضع خود نهادند
وظالم نفس خود بودند با انکه بکوساله پرستی خود را مستحق عقاب کردانیدند انکه خبر داد که ایشان چون بدا
که بد کردند و از دست خود اندر افتادند و پشیمان کشتند و بدانستند که کمراه شدند پس از انکه موسی
باز آمد و ایشانرا معلوم شد که آن تلبیس بود که سامری بر ایشان کرد ایشان از ندامت و پشیمانی کفتند اکر
خدای بر ما رحمت نکند و مارا نیامرزد ما از جمله زیان کاران باشیم حسن بصری کفت همه کوساله پرست
شده بودند مکر هارون علیه السلام بعینی که موسی علیه السلام خود را و هارون را دعا کرد و اکر موسی دیکر
بودی او را با خود و هارون شریک کردی و نکفتی که رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى
قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ
بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ
وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
چون موسی علیه السلام از میعات بازکشت با قوم خود قوم را دید که همه کوساله پرست شده بودند و کفته اند خدای
تعالی موسی را در میقات خبر داد و چون باز آمد خشمکین واندوهکین روی بایشان آورد و زبان ملامت
در ایشان بکشاد و کفت بد خلافی بود که شما کردید و بد خلفا و کذاشتکان بودید مرا از پس انکه من برفتم
بطور و شمارا بکذاشتم ای تعجیل کردید و سبق بردید بر فرمان خدای شما که او را با شما کفته بود با خود که میعاد
بآخر رسید و موسی باز نیاید وی بمرده است و این سامری کفت چون این بکفت الواح از دست بینداخت
از خشم و سر برادر خود را بکرفت و بخود کشید یعنی وی را در بر کرفت و دست در کردن وی آورد از انکه
چهل روز یکدیکر را ندیده بودند این بادی از سر شفقت و مهربانی کردند از سر غضب و استخفاف که این
فعل سفیهان باشد و موسی علیه السلام دانست که برادر وی را دران جرمی نیست بدین حمل کردن اولیتر
باشد از انکه بر استخفاف و اهانت و معنی لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي در جای وی کفته شود ان شاء الله
انکه برادر خود را کفت ای برادر با این قوم چکونه بودی و چه کردی هارون کفت ای برادر من و ای پسر مادر من
وهارون برادر موسی بود پدری و مادری ذکر مادر از برای انکه تا مهربانی موسی در زیادت کرد نکه شفقت

ومهربانی از قبل مادر بیشتر باشد گفت ای برادر این قوم مرا ضعیف کردند و شما یا نبشند و با این همه من
هیچ تقصیر نکردم وایشانرا وعظ گفتم و بیم کردم ایشان گفتار من نشنیدند و نزدیک بود که مرا بکشند از
غایت انکاری که من کردم بریشان سبحان الله اگر در حیوة موسی که هرون در غیبت جهل دو داین معامله کردند
واورا ضعیف کردند و بیم آن بود که اورا بکشند و او خلیفهٔ موسی بود و وزیرش بود برقومش اگر باز رسولرا
این و مانند این کنند چه عجب باشد چون موسی هرون را در برگرفت و سرش در کنار آورد واو در حال
غضب وخشم بود جمعی آن دیدند پنداشتند که باوی عتابی میکند هرون گفت ای برادر درین حالت
که توبی دشمنان از دور نگاه میکنند می پندارند که تو با من عتاب میکنی و دشمنان را بمن خرم مکردان که
ایشان چون این تعظیم و استخفاف پندارند شماتت کنند و مرا با این ظالمان که درین خوض کردند و رضا
دادند قرین مکردان و این سخنی بر من منه که چرا از پس من نیامدی و مرا خبر نکردی که آمدن صلاح نبود
چون ایشان در حضور من گوساله پرست شدند هما نا که در غیبت من بتر کردندی و عذر این میخواست
و میگفت اِنِّي خَشِيتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي موسی علیه السلم چون برادر
هرون بدانست از تقصیر کرده گفت بارخدایا بیامرز مرا و برادر مرا در رحمت و مغفرت وامرزش داخل
گردان و بر ما رحمت کن و توبی آن خدایی که رحمت کننده ترین رحمت کنندگانی و این دعا که کرد برای گناهی نبود
بلکه انقطاع بود با خدای و خشوع تا بدان تحصیل ثواب و رفع درجات کنند و گویند برادر برای آن کرد تا بدانند
که انچه با هرون از گرفتن سرش و بخود کشیدن نه بر وجه استخفاف و غضب بود که اگر کسی که بر کسی چنین معلم
کند از عقب او را حیان دعا نکند اِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ
ذِلَّةٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا
اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ اَخَذَ الْاَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا
هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ انانکه گوساله را معبود کرفتند گوساله را پرستیدند
زود باشد که برسد بایشان از خدای ایشان در دنیا و اگر ایشانرا غضبی و خشمی و مذلتی و خواری و آن
خشم که بایشان رسید آن بود که ایشانرا فرمود که شمشیر در یکدیگر نهید و یکدیگر را بتیغ بی دریغ بکشید
تا توبهٔ شما قبول باشد و ذلت آن بود که از سرای خود بیرون شدند و شهر خود بگذاشتند و غربت ذلت
باشد و این مقصود نیست بریشان بلکه هر که دروغ گوید بر خدای از خدای هم این جزا یابد از غضب و مذلت
و این جزا هر دروغ گویی است تا روز قیامت مالک ابن انس گفت که هیچ متبدع نباشد و الا از بالای
سر خود مذلتی یابد و گفته اند که این مذلت گزیت است که بریشان نهاده اند که گفت ما همچنین جزا دهیم
دروغ گویندگانرا و هیچ دروغی عظیم تر از آن نبود که سامری گفت و اشارت بگوساله کرد که هٰذَا
اِلٰهُكُمْ وَاِلٰهُ مُوسَى انکه گفت انکسانی که ایشان بدی کردند و بخدای کافر شدند و معاصی کردند

بس انكاه

بس انکاه توبه کردند و ایمان آوردند و از معاصی باز ایستادند ما در توبه بر ایشان نبسته ایم توبه ایشان قبول
کنیم و ایمان ایشان بپذیریم و ایشانرا بیامرزیم بدرستی که خدای تو ای محمد امرزنده و مهربانست بس انکه انها
که توبه کنند گناهان ایشان بیامرزند گفته اند که برای آن لفظ توبه و ایمان جدا کرد که توبهٔ ایشان از لفظ
بود و نه بدل بلکه بکشتن بود ایمان آوردند و تیغ بود اشتند و در یکدیگر نهادند و ضیا و ظلمتی که بدید آمد چون
روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بودند چون موسی خشم گرفته بود و در غضب شده آن غضب بود
که ویرا بر سخن گفتن میداشت چنانکه گفتی از خشم او سخن میگوید چون خشم او بنشست و کم گشت
خشم او از سخن گفتن خاموش گشت بس از بهر این گفت که چون خشم موسی خاموش گشت یعنی
خشم او ساکن شد الواح را که بیفکنده بود برگرفت برای آن چند اخته بود که از قوم در خشم شده
بود و او آن الواح برداشت و در نسخهٔ آن الواح و نوشتهٔ آن هدایتی و بیانی بود مر چیزی را که بدان
محتاج بودند از امور دنیا و رحمتی و منفعتی بود کسانی را که از خدای خود بترسند و برای ترس از خدای
خویش و عقاب او بر آنچه در الواح است عمل کنند وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا
فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَاِيَّايَ اَتُهْلِكُنَا بِمَا
فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ اَنْتَ
وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ سدی گفت سبب اختیار کردن
موسی این هفتاد مرد را آن بود که خدای تعالی گفت گروهی را با خود ببر تا ایشان می بایست عذر آورند
این گفتند که لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً ما ترا باور نداریم تا خدایرا معاینه ببینیم حق تعالی گفت
اگر بگناه شان مهلت دادم و تعجیل نکردم بعذر شان مهلت نخواهم دادن و جز عقوبت معجل نخواهد
بودن و صاعقهٔ فرستاد آتشی از آسمان بیامد و هر هفتاد را بسوخت وهب گفت جمعی از بنی اسرائیل
گفتند ما را باور نیست که خدای تعالی با تو بی واسطه سخن میگوید و اگر چنین بودی هانا تو زنده نماندی
که هیچ آدمی طاقت آن ندارد که کلام او بشنود اگر راست میگویی ما را با خود ببر تا بشنویم که با تو سخن
میگوید چون ببرد و سخن گفت و بشنیدند گفتند چه ایمن باشیم که از کلام خداست یا سخن شیطان
ما ترا باور نداریم تا خدایرا نه بینیم آتشی بیامد و همه را بسوخت بعضی دیگر گفتند خدای تعالی گفت
موسی را که از هر سبطی شش کس را برگزین برگزید هفتاد و دو برآمدند موسی علیه السلم گفت هفتاد
می باید و دو کس در این باید یکی شاذ کردند هر کسی میگفت که من بنشینم یوشع ابن نون و کالب بن یوقنا
گفتند ما بنشینیم ایشان برفتند و آن محال بگفتند تا بحق خود رسیدند بس آنست که خدای تعالی خبر
داد و گفت که موسی علیه السلم اختیار کرد از میان قوم خویش هفتاد مرد را و ایشانرا بطور سینا برد بمیقات
خدای خویش چون موسی بنزدیک کوه رسید ابری بیامد و همه را باز پوشید خدای تعالی با موسی سخن

بطور تا معذور بعباد[illegible]

سخن گفت از امر و نهی و وعظ و زجر ایشان می‌شنیدند چون باز شد موسی علیه السلام گفت شنیدید گفتند
شنیدیم ولیکن ما را همان شک باقیست ایمان نیاوردیم و باور نداریم که این سخن خداست تا و یرا نه بینیم چون
ایشان این بگفتند زلزله در کوه افتاد و آن هر هفتاد بیفتادند و بر جای بمردند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام
روایت است که او گفت که موسی و هرون بدامن کوهی میرفتند در آن جایگاه بنشستند هرون در
خواب شد و هم در خواب فرمان خدای بوی رسیده بود موسی علیه السلام و یرا بشست و هم انجا دفن
کرد و پسران هرون شبر و شبیر با وی بودند چون باز گشتند بنی اسرائیل گفتند هارون را چه کردی گفت
گفت او را وفات رسید ایشان گفتند هرون را تو بردی و و یرا بکشتی و باز آمدی و اکنون میگویی و یرا وفات
رسیده و ایشان هرون را دوست داشتندی موسی گفت با من بیایید تا دعا کنم تا خدای و یرا زنده کند و بگوید که
من و یرا کشته ام یا مرده شواهم آمد تو هفتاد مرد را اختیار کن و با خود بر موسی اختیار کرد و ایشان بیامدند تا بسر
گور هرون و دعا کرد خدای تعالی و یرا زنده کرد پس گفت ای برادر ترا من کشته ام هرون گفت معاذ الله
من بمرگ خود مرده ام خجل شدند خدای تعالی رجفه فرستاد و ایشان همه بمردند و گفته اند این رجفه
مرگ و هلاک نبود آن بود که چون بمیقات رسیدند از هول و هیبت آن مقام لرزه و ارتعاشی بریشان
پدید آمد که نزدیک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود چون موسی آن بدید دعا و تضرع کرد
تا خدای تعالی دلهای ایشان بر جای بداشت و ایشان را آرام داد و آن ترس و ارتعاش از ایشان برگرفت
تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند برای این گفت رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ ای بار خدایا
اگر خواهی تو توانی که ایشان را هلاک کنی پیش ازین و مرا نیز ای بار خدایا تو مرا هلاک میکردانی بانچه سفیهان
و بیخردان تو با ما کردند از پرستیدن گوساله و از طلب کردن و درخواست دیدار تو و این بر سبیل
استعطاف است ای بار خدای ما را هلاک مکن بفضل و کرمت بگناهی که سفیهان قوم ما کردند
این نیست الا امتحان و ابتلایی که با مکلفان کنی در باب تشدید تکلیف و تعبد بصبر کردن بآنچه رسید
از رجفه و صاعقه بدان قوم از سبب سؤال رویت تا عقوبت باشد ایشان را و این چنانست که گفت
أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ پس بامراض و اسقام ایشان را در هر سال یکدو
بار امتحان کنیم در ابتلا ابن عباس گفت که معنی فتنه عذابست یعنی این نیست الا عذاب تو بر کفر
و معصیت و سؤال رویت و عبادت عجل و خدای تعالی عذاب را فتنه خواند فی قوله تعالی يَوْمَ هُمْ عَلَى
النَّارِ يُفْتَنُونَ و بر معنی اول نیست این الا محنت و بلایی چون تو با من سخن گفتی ایشان سخن تو
بشنیدند و گوش بر سخن گفتن تو و استدلال ساختند بر رویت تو استدلالی فاسد تا در فتنه افتادند
و تو محنت و ابتلا هلاک کردانی ایشان را که خواهی از انها که ترا شناسند تو با این محنت و فتنه از آن در
معرفت تو ثابت قدم باشند و چون سبب ضلالت و هدایت محنت بود و آن از خدای بود و از آن سبب

کفتند

همه ورا

هر دو را بخدای اضافت کرد چنانکه گفت فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ چون سبب زیادتی رجس ایشان
صورت سوره بود اسناد آن با صورت کرد و تو آن خدایی که خذلان کنی از انکه خواهی و راه نمایی از انکه خواهی
بفتنه تا صبر کنند و ثواب صابران بیابند ایشان خذلان باشد و ایشان حرمان و راه نمایی باین فتنه از انکه
خواهی بالطاف و توفیق و تثبیت و تو خدای ما و خداوندکار ما و اولیتر با ازهر که ما را بیامرز و بر ما
رحمت کن و تو بهترین امرزکارانی وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا
هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ
الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ
إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ
الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و بنویس از برای ما ای خداوندکار ما و پروردگار
ما درین سرای نیکی که از دنیا خواسته برای ما ثابت کن و واجب کردان در دنیا خیری و عافیتی و انجام
نیکو و روزی فراخ و عیشی خوش و تن درست ما را کرامت کن بانواع راحت و مسرت و توفیق دادن بعمل
صالح تا همه افعال و اعمال و اقوال ما بتحقیق باشد و هیچ شبهه نباشد و در آخرت ثواب جزیل و نعیم
بهشت و مرافقت ابرار بدرستی و حقیقت که بندگان توییم رجوع با تو کردیم و بادرکاه تو کریختیم و بر کرده‌ها
خود پشیمان شدیم خدای عز و جل گفت من عذاب آنکس را کنم که خواهم از آنکسانی که در من عاصی شوند
و مستحق عقوبت من کردند و رحمت من بخشایش فراخست و همه چیزها را شاملست و بر همه عامست در
دنیا بر مؤمن و کافر و فاسق و فاجر و ذلک قوله الرحمن و خاص است در آخرت بر مؤمنان و ذلک قوله الرحیم
عطیه عوفی گفت رحمت او واسع است بر همه کس الا آنست که بواجبی بمتقیان رسد نه بینی که گفت
فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ و خدای تعالی در دنیا کافر را ببرکه مؤمنان روزی دهد و بطفیل مؤمنان
عذاب از ایشان باز میدارد و صفت میکند و ایشان بمنزلت کسانی اند که در روشنایی چراغ غیری باشند
چون آن غیر برود روشنایی با وی ببرند فردای قیامت مؤمنان بجانبی دیگر بروند و نور و رحمت و روشنایی
ایشان برود و کافران در ظلمت ضلالت و تاریکی شقاوت بمانند و گفته اند این رحمت عامست از یکجزو
رحمت است که در میان جمله خلایق قسمت کرده است این شفقت و مهربانی بر یکدیگر خلق را از آن جزو
رحمتست ابن عباس گفت چون این آیت آمد ابلیس طمع در رحمت کرد گفت من نیز شیء ام چون رحمت
او هر چیز را عامست بمن نیز رسد خدای تعالی قطع طمع او کرد و گفت فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
من این رحمت از برای متقیان بنویسم نه برای تو و نه برای کسانی که طریقه روش تو دارند جهودان

وترسایان نیز کفتند جون قاعده اینست که رحمت متقیانراست آن کسانی که از معاصی اجتناب کنند و زکوة بدهند
وبآیات خدای مومن باشند جنانکه کفت من این رحمت را برای متقیان بنویسم وثابت وواجب کردانم
برای کسانی که متقی باشند یعنی از معاصی حذر کنند و زکوة مال بدهند و بآیات ما ایمان آورند رحمت خدای
بما رسد و این رحمت ماراست حق تعالی کفت ای فرزندان یعقوب از جهودان و ترسایان طمع بردارید که این
تخصیصی در عقب است که الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ این رحمت کسانی راست که در آخر
الزمان باشند و محمد صلی الله علیه وآله وسلم را دریابند وبوی ایمان آورند ومتابعت و پس روی وی کنند که
وی رسول رفیع القدر عالی المحل موید بمعجزات باهره و دلالات ظاهره امی نانویسنده همچنان مانده که از مادر
زاده علم نیاموخته کتابی استفاده نکرده از شهر مکه که اصل شهرهاست او را یعنی نام او ونعت وصفت
او و ذکر کتاب او اهل کتاب که جهودان و ترسایانند در توریت وانجیل که نزدیک ایشانست مکتوب
ونوشته می یابند ونشان وعلامات وی از کتاب توریت وانجیل می خوانند که او ایشان را بنیکویی فرماید
از ناشایست وناپایست نهی کند و باز دارد و بایمان فرماید و از شرک باز دارد و بمکارم اخلاق وصلة الارحام
فرماید و از عبادت اصنام وقطع الارحام منع کند و حلال کرده اند از بهر ایشان چیزها و حلال و پاک
را که بر ایشان حرام بود و باز دارد ایشان را از خبایث و پلیدیها که میخورند وان را حلال میدانستند جون مردار
وکوشت خوک وخون وغیر آن وفرو نهند از ایشان بارها کران وعهدهای که در توریة بر ایشان
نهادند و تکلیفهای دشوار که ایشان را فرموده بودند از نماز پنجاه وقت و روزه نیم سال و زایل کرداند از ایشان غلها
که بر کردن ایشان بود و آن هم عبارتست از تکالیف شاق که در کردن ایشان بود انجنانکه ایشان را فرموده
بودند که بر هر جانبی که نجاست بروی آید از جامه واندام ازا ببرند وغنیمتها که کیرند بسوزند پس آنانکه
باین رسول ایمان آرند واو را تعزیز وتوقیر کنند در کارها ویرا نصرة و یاری دهند ومتابعت نور
کنند که قرآنست یا امام حق ایشانند که مفلحان و رستکاران و ظفر یافتکان باشند بثواب خدای
عز وجل و در تفسیر اهل البیت و اخبارشان آنست که این نور علی ابن ابی طالب است علیه السلم
جون جهودان از آن رحمت مایوس کشتند مسلمانان طمع در آن رحمت کردند خدای تعالی کفت باشید
این تخصیصی دیکر در عقب است و رسیدن آن برحمت بر آن موقوفست و آن متابعت آنحضرت
که در آخر آیه مذکور شد که از جمله نامهای وی نوراست واو علی ابن ابی طالب است واو نوریست
که با نور محمد بهم فرو فرستادند از عرش خدای و با پشت آدم نقل کردند وایشان هر دو از یک شهر و یک
قبیله و یک بطن و یک نسب اند واز میان ایشان جز یک پدر مختلف نیستند و ایشان هر دو با یکدیکر
شان فرو فرستادند از اصلاب پاکان بارحام پاکان جنانکه روات ثقات روایت کرده اند که رسول
علیه السلم در بیماری که وی را در آن بیماری وفات رسید روزی کفت ادْعُوا إِلَيَّ قَرِيبِي قرین مرا پیش
خوانند

خوانند عائشه کفت پدر مرا میخواهید او را بخواندند جون بیامد و بنشست رسول علیه السلم در و نکاه کرد
کفت ادْعُوا إِلَيَّ قَرِيبِي حفصه کفت پدر مرا میخواهد او را بخواندند جون بیامد رسول علیه السلم هم
این سخن کفت ام سلمه کفت والله ما أَعْنِي إِلَّا عَلِيًّا بخدای که جز علی را نمی خواهد برفتند واو را به
خواندند جون او را بدید کفت هٰذَا قَرِيبِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَانَ قَرِيبِي فِي ظَهْرِ آدَمَ وَآدَمُ
فِي الْجَنَّةِ وَكَانَ قَرِيبِي فِي ظَهْرِ نُوحٍ وَنُوحٌ فِي السَّفِينَةِ وَكَانَ قَرِيبِي فِي ظَهْرِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ
أُلْقِيَ فِي النَّارِ وَهٰذَا قَرِيبِي فِي ظَهْرِ إِسْمَاعِيلَ حِينَ يُضْطَجَعُ لِلذَّبْحِ ثُمَّ أَزَلْ يَنْتَقِلُ فِي الْأَصْلَابِ
الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ إِلَى أَنْ عَرَّنَا إِلَى ظَهْرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَيَقْسِمُ اللهُ تَعَالَى ذَلِكَ النُّورَ وَالنُّطْفَةَ
فَجَعَلَ نِصْفَهُ فِي صُلْبِ عَبْدِ اللهِ فَجُعِلْتُ مِنْهُ وَجَعَلَ نِصْفَهُ فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ فَجَاءَ مِنْهُ عَلِيٌّ
آنکه وی را پیش خود خواند و با وی سر در ان بکفت و زبان در دهن او کرد جون مرغی که بچه را زق کند او را
زق میکرد جون باز پس آمد کفت هذا عهد الیک و امیر المؤمنین کفت عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ تَفَتَّحَ
مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ مرا هزار باب از علم بیاموخت که از هر دری هزار در بکشاد و از انجا در مفاخر
کفت که آخرین بیتی از وا بنست زَقَّنِي بِالْعِلْمِ زَقًّا فِيهِ صِرْتُ فَقِيهًا و پیغمبر را امی میخوانند
برای آنکه نانویسنده بود او شمار نکرد جنانکه کفت وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ
و پیغمبر کفت أَنَا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسُبُ وصفه او در توریة است جنانکه در قرآنست کعب
الاحبار کفت در توریتست انجه معنی آن این است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
وَحِرْزًا لِلْأُمِّيِّينَ أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي سَمَّيْتُكَ الْمُتَوَكِّلَ لَسْتَ بِفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَّابٍ
فِي الْأَسْوَاقِ ای پیغمبر ترا بفرستادیم کواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرزی که ویعنی
امیان را یعنی امت خود را تو بنده منی و رسول منی ترا متوکل نهادم فظ یعنی درشت خوی و بدخوی
وسطبر دل نباشد و بانک دارنده و غلبه کننده نباشد در بازارها و اهل بدی را بدی جزا نکرداند
ولیکن عفو کند و درکذراند و ما او را بجوار خود نیاریم تا دین کج راست کردانیم و بکشاییم باو دلها بسته
وجشمهای نابینا و کوشهای کر مولد او بمکه باشد وهجرة او بطابه باشد و ملک او بشام بود و امة
او حمادان باشند بهمه حال شکر خدا کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساق بر کیرند
تا نیمه باکیزکی را مراقبه آفتاب کنند برای نماز هر جاکه نماز ایشان را دریابد نماز کنند صف ایشان
در نماز جنان باشد که صف ایشان در قتال آنکه برخواند إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ
صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ وصفت او در کتاب بنی هارون که مبدل و متغیر نیست اینست
که احمد از فرزندان اسمعیل باشد او آخر پیغمبرانست واو پیغمبری عربست دین ابراهیم دارد
ازار در میان بندد و اطراف خود بشوید در جشم او سرخی باشد در میان دو کتف او مهر نبوت بود مانند

سر و پای برهنه و دراز نباشد و کوتاه نبود گلیم در پوشد و باندک قناعت کند و بر خر نشیند
و در بازار رود و خداوند حرب و قتل و سبی و غارت باشد تیغ بر دوش نهد از هیچ کس باک ندارد
که با او ملاقات کند با و مندی باشد که اگر با قوم نوح بودی بطوفان هلاک نشدندی و اگر در عاد بودی بباد
هلاک نگشتندی و اگر در ثمود بودی بصیحه هلاک نشدندی و مولدش بمکه باشد و منشاش همانجا
باشد که نبوتش آنجا بود و سرای هجرتش یثرب باشد میان حره و نخل و سبخهای باشد چیزی ننویسد
حماد باشد همه حال شکر خدا کند بر شدة و رخا ملکش بشام باشد صاحب او از فرشتگان جبرئیل بود
از قوم خود رنج بسیار بیند و او را زجری عظیم کنند انگاه او را بر ایشان دست دهند تا ایشان را چنانه درو که
کشت درو کند او را و نفاق باشد بیثرب بهری او را بعد بهری بود و لیکن عاقبت او را باشد جمعی با
او باشد که بمرگ شتابنده تر باشند از آنکه آب از سر کوه بزیر دود بهاء ایشان دفترها ایشان بود قربانشان
خونها باشد شیران روز باشند و زاهدان شب ترس او دشمن را یک ماهه راه بود و بنفس خویش کار
زار کند تا مجروح کنند شره و حرص ندارد امر معروف و نهی منکر کند و هم در توریت است که پیغمبری
برانم در میان ایشان مانند تو که موسی ای و کلام خود در دهن او نهم بر حجه او را وصیت کنم بگوید برامت او که
وا را و واده بنده بزاید و او را پای است بزرگ بازبس داشتم و در انجیل نام او فارقلیط است
و در انجیل است که بشارت میدهم شما را بفارقلیط چند جایگاه ها بگشایم و چون بیرون آید اهل عالم را
بقید کند بعلاج قیام نماید و بکارها عظیم و اخبار غیب خبر دهد و مدح کند مرا و برای من گواهی دهد
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا
هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ
حق سبحانه و تعالی خطاب کرد رسول خویش را و گفت بگو ای محمد که من رسول خدا و فرستاده ام بشما
همه آن خدای که ملک آسمان و زمین و پادشاهی آن وی راست او است خدایی که هیچ خدایی نیست جز او
وی زنده کرداند و بمیراند قادر است بر خلق حیوة و ابطال آن پس ایمان آورید بخدا و پیغمبرش آن پیغمبر
امی که او بخدای ایمان دارد و بکلمات و سخنهای او از آیات قرآن مجاهد گفت مراد بکلمات عیسی بن مریم
است و متابعت او کنید یعنی این سخن امی را تا باشد که مهتدی شوید و راه راست یابید انگه گفت
از قوم موسی جماعتی اند که بحق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند محمد باقر علیه السلم گفت این قوم وی
زمین ریک اند یعنی هیچ تغییر و تبدیل نکردند تا دعوت پیغمبر با ایشان رسیده است یا نه خلاف
کرده اند بعضی گفته اند رسیده است جبیری روایت کرده اند از رسول علیه السلم که او گفت شب معراج
مرا بر آسمان بردند گفت دانند که با که سخن میگویید گفتند نه گفت این محمد است پیغمبر آخر الزمان

محمد نبی

محمد نبی امی ایمان آورید بوی ایمان آوردند گفتند موسی ما را وصیت کرده است که هر که از شما احمد را دریابد
از منش سلام برسانید رسول گفت سلام بر موسی باد انگه ایشان را ده سورة از قرآن بیاموختم و از شرع جز
نماز و زکوة نیامده بود ایشان را نماز فرمودم و زکوة و از شنبه منع کردم و بر آدینه حث کردم ابن جریج گفت
چون اسباط بنی اسرائیل دست بمعصیت دراز کردند پیغمبران را کشتند و در زمین فساد کردند
سبطی از جمله ایشان گفتند بار خدایا ما از ایشان نایم و بفعل ایشان راضی نیم از میان ما و ایشان جدا
کردان خدای تعالی ایشان را راه داد بزمین تا برفتند یک سال و نیم برفتند تا بورا چین افتادند
انجا مقام کردند و مسلمانان اند و روی بقبله ما می آرند   وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ
أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ
الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ   فانبجست
الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا
وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ   ما بنی اسرائیل را جدا دوازده سبط کردیم و سبط در بنی
اسحق بمنزله قبیله باشد در بنی اسمعیل برای آنکه دوازده نهاد ایشان را که از دوازده فرزند یعقوب بودند
و برای آن جدا کرد ایشان را که رتبت ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول پیدا شود و ما وحی کردیم
بموسی علیه السلم چون قوم او از او آب خواستند و گفتیم او را که عصای خود بر سنگ زن و آن سنگی بود مخصوص
چهار سوی از هر جانبی سه چشمه بیرون آمد برای هر سبطی چشمه از آن سنگ بود تا ایشان را با یکدیگر خلا   فی
نباشد و چنان می آمد که بروی زمین میرفت و قطره ازین بان مختلط نمی شد پس موسی عصا بر سنگ
زد دوازده چشمه آب روان شد که هر قومی و سبطی مشرب و مورد خود بشناختی و دانستی که چشمه
او کدام است و ما ابر را بر ایشان فرو فرستادیم سایه وان کردیم یعنی در تیه تا گرما و آفتاب ایشان را
نرنجاند و من و سلوی یعنی ترنگبین و سمانه بر ایشان فرو فرستادیم و ایشان را گفتیم بخورید از این روزیها
پاک و حلال که ما شما را کرامت کردیم با این همه که با ایشان بکردیم کافر و ظالم بودند و بکفر و ظلم بر ما ظلم نکردند
لیکن بر خود ظلم کردند که خود را از ثواب دایم و نعمت ابد محروم کردانیدند   وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ
اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي
قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ   و یاد کن ای
محمد چون گفته شد اسباط بنی اسرائیل را که بنشینید و ساکن شوید درین شهر که بیت المقدس است
گفته اند که زمین شام بود و بخورید ازین دیها شهر از هر جا که میخواهید و استغفار کنید و آمرزش
خواهید و بگوید اللهم احطط عنا خطایانا و از در این شهر که در شوید سجده کنید تا گناهان

شما پاس نرم و احسان کنید و نیکویی ور زید تا پیغامبر نیکو کاران نعمت و فضل بس آنانکه ظالم بودند
از ایشان بیدل الخ ایشانرا فرموده بودیم ظلم کردند گفتند حطه را ایشان بر طریق استهزا حنطة
کفتند و ایشانرا توبه و استغفار فرمودند ایشان قولی دیگر کفتند که دلیل اصرار کردند لاجرم فرو
فرستادیم ما بر ایشان عذابی از آسمان بجزای آن ظلم که کردند وَسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي
كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا
وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ
تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ
وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ حق تعالی کفت ای محمد بپرس از ایشان یعنی از جهودان مدینه بر سبیل
تقریع و توبیخ نه بر سبیل استفاده از احوال آن دیه که بر کنار دریا بود یعنی از احوال مردمان آن ده
که چون روز شنبه تعدی کردند و از فرمان خدای درکذشتند و صید ماهی کردند دران روز و
ایشانرا از ان نهی کرده بودند ابن عباس کفت آن شهری بود میان مصر و مدینه بر کنار دریا که ایله
خوانند ابن زید کفت میان مدین و عینونا بود زهری کفت نام او طبریه ایشان از فرمان خدای
درکذشتند چون می آمدند بایشان ماهیانشان روز شنبه بر سر آب ظاهر آمدندی و ماهی کرفتندی
و چون روز شنبه بودی صید بکردندی یعنی تعظیم روز شنبه نکردندی و تعظیم شنبه آن بود که ایشانرا
فرموده بودند که صید ماهی بکنید و بعبادت و طاعت مشغول باشید پس ایشان چون شنبه بودی
صید نکردندی ماهیان با بسیاری بیامدندی و ایشان صید نکردندی ما ایشانرا باین بلا امتحان کردیم
و همچنان می آزماییم و ابتلا میکنیم بآن فسق و نافرمانی که میکنند عکرمه کفت روزی نزدیک عبد الله
عباس شدم او را دیدم مصحف در کنار و میکریست کفتم ای پسر عم رسول چرا میکریی کفت
ازین آیات که میخوانم در سورة الاعراف کفتم آن ایات کدامست کفت این آیات وَاسْئَلْهُمْ عَنِ
الْقَرْيَةِ الَّتِي پس کفت ایله شناسی کفتم آری کفت بدان که دران شهر جماعتی جهودان بودند در عهد داود
علیه السلام که بر ایشان صید ماهی حرام کرده بودند روز شنبه و سبب آن بود که جهودانرا تعظیم روز آدینه
فرمودند و عبادت در وی چنانکه مسلمانانرا فرمودند ایشان خلاف کردند و بروز شنبه بدل کردند
خدای تعالی کفت چون ایشان خلاف کردند در فرمان من این روز شنبه بر ایشان حرام کردم و ایشانرا
فرمودم بتعظیم آن روز هر که این روز معصیت کند و جز بطاعت مشغول باشد او را عذابی کنم و
ایشانرا در روز شنبه از صید ماهی نهی کرد چون شنبه بودی چندانی ماهی پدید آمدی بر روی آب
که آنرا حد نبودی همه بزرگ و نیکو و فربه شکمها چون شتران آبستن و لرکیدیکری افتاده و از
و از بسیاری روی آب بپوشیدندی ایشان آن می دیدندی و زهره نداشتند که یکی را تعرض کنند و چون

و چون شنبه بگذشتی ماهی نیامدی چنین که

شنبه

شنبه بگذشتی یک ماهی روی ننمودی تا دکر روز چون روزکاری برین بر آمد شیطان ایشانرا وسواس کرد
کفت ای بیچارکان نه شما را روز شنبه نهی کرده اند پیرامن این دریا جاها و حوضها بکنید و آب دریا را
بدان راه دهید و روز آدینه تا ماهیان دران حوضها و جاها شوند و روز شنبه و روز یکشنبه ایشانرا
بکیرید ایشان کفتند این چاره لطیف است همچنان کردند و برین وجه ماهی کرفتند ابن زید کفت مردی بیامد
از ایشان روز شنبه و یک ماهی بکرفت و ریسمانی دراز در دنبال او بسته و در کنار دریا میخی بکوفت و ریسمان
دران میخ بسته و ماهی دران رها کرد روز یکشنبه آن ماهی را بکرفت و با خانه برد و بریان کرد همسایه وی بوی
ماهی بشنید در سرای وی رفت آن ماهی را بدید و دل شک شد کفت ای مرد چرا کردی از خدای بترس
که تعجیل عقاب کند و او را وعظ کفت و او نشنید و یکدو روز منتظر عذاب می بود چون عذاب
نیامد دلیر شد بر دیگر شنبه و ماهی بکرفت بخانه آورد بران وجه که اول کرفته بود چون عذاب نیامد بار دیگر
بکفت مردم همه بار سر این کار شدند و خویشتن را با این کار دادند و ازین مالها بسیار جمع کردند و دران
شهر هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند کروهی کاره بودند و کروهی ظالم بودند و تعدی کردند و کروهی
آن بودند که ماهیانرا میکفتند لِمَ تَعِظُونَ چرا وعظ میکویید قومی را که خدای ایشانرا هلاک خواهد کرد
یا عذاب سخت بایشان خواهد رسید ایشان جواب دادند و کفتند یعنی ایشان که ناهی بودند از بهر
آن ایشانرا وعظ میکوییم تا بنزدیک خدای ایشانرا عذری انگیخته باشیم تا باشد که ایشان حذر کنند از معصیت
و ماهی نکیرند تا عذاب خدای بایشان نازل نشود انکه ایشانرا نهی کردند و کفتند که ما با شما درین شهر نباشیم
این شهر با ما قسمت کنید شهر را قسمت کردند و دیواری بلند در میانه بر آوردند چون مدتی مدید بر آمد و
ایشان بدین اصرار کردند خدای تعالی عذاب فرستاد و همه را خوک و بوزنه کرد ایشان روزی این مصلحان
برخاستند از ان نیم شهر هیچ آوازی و حسی نشنیدند و هیچ کس بیرون نیامد و در نکشودند کفتند
مکر این مردمان دوش همه مست بودند و امروز هیچ پیدا نشده اند چون روز نیک بر آمد نردبانها
بیاوردند و بدیوار باز نهادند و فرو نکریستند مردمان نیمه شهر همه خوک و بوزنه شده بودند قتاده کفت
جوانان بوزنه شده بودند و پیران خوک این مردمان دران شهر شدند انانرا که خویشان و آشنایان
بودند می شناختند و ایشان نمی شناختند ایشان می آمدند و خویشتن را در ایشان می مالیدند و
می کریستند و ایشان میکفتند نه ما کفتیم شما را مکنید که عذاب خدای بر شما رسد بسر اشارت می
کردند سه روز همچنان بودند انکه همه بمردند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ
يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ
لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ

ق

العقاب و انه لغفور رحیم مفسران خلاف کرده اند در انکه این سخن که کفتند لم تعظون
نجات یافتند یا هلاک شدند کروهی بر انند که هلاک شدند برای انکه این بر سبیل تهکم کفتند و ناهیانرا
نهی کردند از نهی منکر و کروهی کفتند که ایشان نجاة یافتند و ایشان این سخن از سر اعتقاد کفتند
از انکه دانستند که ایشان بر کفر مصرند و این قول موافق ظاهر است و بیشتر برین اند و یمان بن رباب
کفت نجت الطایفتان یعنی ناهیان و انان که کفتند لم تعظون قوما میکوید این قوم ظالمان
فراموش کردند انچه ایشانرا یاد داده بودند از عذاب ما و از نهی کردن صید ماهی روز شنبه ما نجاة دادیم
کسانی را که ایشان نهی کردند از بدی یعنی نافرمانی حق یعنی صید ماهی و بکرفتیم انانرا که ظلم و تعدی کردند
بعذابی سخت بسبب انچه ایشان کردند از فسق و عصیان فلما عتوا پس انکه که ایشان در کذشتند
از انچه ایشانرا نهی کردند و عاصی شدند ما ایشانرا کفتیم که باشید بوزینکان خوار و ذلیل و رانده
و از رحمت دور شده مقاتل کفت که ایشان هفت روز بماندند پس انکه بمردند و یاد کن ای محمد
انکه اعلام کرد و پاکاهانید و یا عزم کرد و سوکند خورد خدای که بفرستد بریشان و مسلط کرداند
کسی را که ایشانرا میرنجاند و تکلیف عذاب سخت میکند ایشانرا تا بروز قیامت و آن رسول است
علیه السلام که ایشانرا رنجور و معذب داشت بقتل و سبی و جلا و جزیه و ضمان کرد برایشان که این عذاب
ایشانرا تا قیامت بماند و کفته اند که ایشان جزیت بکوکان میدادند تا قیامت رسول علیه السلام جزیت
برایشان نهاد و مجنان با ایشان بماند تا روز قیامت الکه کفت که خدای تو ای محمد زود عقابست
کسانی را که مستحق عقاب باشند و او غفور و رحیم است امرزنده و مهربانست بر مؤمنان که مستحق
رحمت و مغفرت باشد تا بریشان تفضل کند وقطعناهم فی الارض امما منهم
الصالحون ومنهم دون ذلک وبلوناهم بالحسنات والسیئات لعلهم یرجعون
فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی ویقولون
سیغفر لنا وان یاتهم عرض مثله یاخذوه الم یوخذ علیهم میثاق
الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق ودرسوا ما فیه والدار الاخرة خیر للذین یتقون
افلا تعقلون والذین یمسکون بالکتاب واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر
المصلحین ما پراکنده کرده ایم در زمین جماعتی بسیار را از ایشان یعنی صالحان و نیک مردان
بودند صالحان جهودان آنان بودند که بعیسی علیه السلام و بمحمد صلوات الله علیه ایمان آوردند و کفته اند
انانند که ماورای جوی رمل اند و بعضی از ایشان فرود تر ازین اند یعنی کافر و فاسق اند و بلوناهم
بیازمودیم ما ایشانرا بحسنات یعنی شادرستی و فراخ دستی و بسیار نعمتی و بسیئات یعنی
قحط و بیماری و تنکدستی و حرمان و آنچه مانند آن باشد از قبل خدای انکه پیان کرد که غرض ازین

ابتلا

ابتلا و امتحان آنست که باشد که ایشان رجوع کنند و باحق آیند و باسر امتثال فرمان شوند پس
بماندند از پس جمعی که فرزندان ایشان عوض ایشان بودند و فرزند را چون صالح بود خلف کویند و چون
طالح بود خلف نکویند مجاهد کفت مراد ترسایانند که از پس جهودان بماندند و کفته اند جماعتی
جهودان بد سیرت اند که از پس آن کروه اوایل بوده اند و کفت این جماعت که از پس ایشان بماندند
کتاب را یعنی توریت بمیراث بردند شدند ایشان فرا میکیرند مال دنیا را بر شوة بر احکام و حکم بخلاف
راستی میکنند و مال دنیا را برای آن عرض خوانند که مانند عرض ناپاینده است و با این همه که ایشان
میکنند از معاصی تمنای مغفرة و آمرزش میکنند و میکویند که ما را بیامرزد یعنی خدای تعالی ما را
باین مناقشه نکند و ما را بیامرزد انکه بیان کرد که ایشان بر این که میکنند مصر اند و پشیمان نیستند
اکر عرضی دیکر ازین جنس متاع دنیا با ایشان آید آنرا هم بستانند و مبالات نکنند و چندانکه بیش بستانند
سیر نمیشوند الم یوخذ علیهم ای فرا نکرفتند بریشان میثاق و عهد در توریة که بر خدای تعالی جز از
حق نکویند یعنی اینانکه در احکام رشوت میستانند تغییر و تحریف توریة میکنند از ایشان عهد
و پیمان ستده اند که بر خدای تعالی دروغ نکویند و آنچه او نفرستاده باشد در کتاب با او حواله نکنند و
حال براه جدا است که ایشان بخوانده اند و میدانند آنچه در کتابست یعنی توریة و ایشان ذاکر اند
و از یاد ایشان نرفته است ای عجب با این همه حجت که بریشان کرفته است این همه میکنند کویی خیر
و صلاح خود نمی شناسند در دنیا آویخته اند و آخرت بهتر است و نیکوتر کسانی را که از خدای بترسند
و از معاصی اجتناب کنند ایشان بترک بکذاشته اند در خسیس ترین چیزها آویخته اند آیا ایشان
در نمی یابند و عقل نهاد تو خرد را کار نمی بندند و اندیشه نمی کنند تا بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد
ایشانرا بهتر است ازین حطام دنیا و عرض فانی که آنرا ثباتی و بقایی نیست و آنکسانی که چنک در
کتاب زده اند و صلاح می ورزند نماز و صلاح و روزه کان ضایع نکرد ایم توریة اکرچه مشتمل
بود بر نماز و غیر آن نماز را از برای آن تخصیص کرد که شرف و منزلت او بیشتر است چنانکه پیغمبر
صلوات الله فرمود موضع الصلوة من الدین کموضع الرأس من الجسد واذ نتقنا
الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم خذوا ما اتیناکم بقوة واذکروا
ما فیه لعلکم تتقون واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل وکنا ذریة
من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون وکذلک نفصل الآیات ولعلهم یرجعون
و یاد کن ای محمد که چون بر کندیم ما کوه را و برداشتیم بر بالاء سر ایشان چنانکه پنداشتی

کرسایه بانیست اذ زبر ایشان بداشته واین جنان بود که بنی اسرائیل احکام توریة قبول نمیکردند
وکار نمی بستند حق تعالی جبرئیل را فرمود تا کوهی از جا بر کند و بالای سر ایشان بداشت مقدار لشکر
گاه ایشان یکفرسنگ در یکفرسنگ بود جون ایشان آن بدیدند در سجده افتادند یک نیمهٔ روی بر زمین
نهادند و نیمهٔ دیگر در کوه نگاه میکردند ترس از آنکه کوه بر ایشان نافتد و ازینجاست که جهودان
سجده برابرروی جب کنند و گویند این سجدهٔ مبارک آن سجده است که این عذاب از ما
برداشتند و در اخبار اهل البیت است که آنها که منافقان بودند سجده بر یک نیمهٔ روی کردند
وانان که مؤمنان بودند بسجده پیشانی بر زمین نهادند و ایشان در آن حال گمان می
بردند که این کوه بر ایشان خواهد افتاد و ایشانرا گفتیم که فرا گیرید آنچه شما را دادیم یعنی توریة
بقوة وجهد وجد ونشاط و کشادگی و عمل کنید بران مفسران گفتند که جون موسی علیه السلام آن الواح
را اظهار کرد هیچ سنگی و درختی نماند الا که اهتزاز کرد لاجرم هیچ جهود نباشد که توریة خواند یا بر
خواند الا که اهتزاز کند و بنشاط افتد و سر بجنباند و ایشانرا فرمود که واذکروا یاد کنید و یاد
دارید آنچه توریة است تا همانا که متقی و پرهیزکار باشید و از معاصی اجتناب کنید یعنی تا باشد
که لطف باشد شمارا در اداء واجبات واجتناب از مقبحات قوله واذ اخذ ربک یاد کن ای
محمد که جون فرا گرفت خدای تو آن فرزندان آدم از پشتهای ایشان و فرزندان ایشانرا مفسران سلف
واصحاب حدیث گفته اند که خدای تعالی پشت آدم را بمالید وجمله فرزندان او در بطن نعمان که وادیست
در پهلوی عرفات و گفته اند بدهنا از زمین هند سدی گفت در آسمان بود جانب راست او بمالید
و فرزندان او را از آنجا بیرون آورد جون مروارید سفید و ایشانرا گفت برحمت من در بهشت شوید
وجانب جپش بمالید و فرزندان او را بیرون آورد سیاه و گفت که بدوزخ شوید ولا ابالی و با ایشان
خطاب کرد و گفت بدانید که جز از من خدایی نیست شما را بمن شرک میارید و پیغمبران و کتابها بشما
خواهم فرستاد تا عهد من یاد شما دهد جه خواهید کردن ایشان گفتند تو خدای مایی و ما را جز از تو
خدایی نیست گروهی بطوع اقرار کردند و گروهی بوجه نفاق و از ایشان این عهد بستد آنگه آجال و
ارزاق و مصایب ایشان بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد ایشانرا مختلف دید بعضی خوب و بعضی
زشت و بعضی دراز و بعضی کوتاه بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بار خدایا ایشانرا جرا جنین
مختلف کردی گفت خواستم تا شکر من زیاده کنند سدی گفت در میان ایشان پیغمبران بود جون
جراغهای درخشان در آن میانه نوری بلند دید گفت بار خدایا این کیست گفت این پیغمبریست
از فرزندان تو گفت عمر او جند است گفت شصت سال گفت بار خدایا بیفزای گفت قلم برفت
بآجال بندگان گفت بار خدایا از عمر من جهل سال در عمر او بیفزای و عمر آدم هزار سال بود جون بنهصد

دلو

وشصت رسید ملک الموت بآدم آمد گفت بجکار آمدی گفت تا جانت بستانم گفت مرا جهل سال عمر
مانده است گفت بداود دادهٔ انکار کرد و گفت نداده ام جحود کرد تا فرزندانش جاحد شدند و
فراموش کرد عهد خدای تا فرزندانش فراموش کردند و خطا کرد تا فرزندانش خطا کردند و این همه
ترهات و اباطیل است که مخالفان و اهل اخبار آورده اند مخالف عقل و قرآن و گویند ملک الموت
بازگشت و گفت بار خدایا آدم جهل سال دیگر دعوی میکند گفت ویرا بگو که بداود دادهٔ گفت نگفتم انکاری
کند گفت برو جانش بستان که مارا بحجت راست نباید برفت و آدم را جان بستد جون عهد فرزندان بستد
بود ایشانرا گفت که با پشت آدم شوید که من قیامت بر نینگیزم تا از شما یکی زنده باشد تا در وجود نیاید
و عمر و روزی مستوفی بستاند و این خبرهاست که مخالفان آورده اند و مخالف عقلست از انجا که این فرزندان
مخالف پدر بودند و با ایشان خطاب کرد و گفت الست بربکم کامل عقل بودند یا نبودند از حکیم درست نبود
و نیکو نباید خطاب با ایشان کردن و اگر کامل عقل بودند باید که آن حال بر یاد ایشان بودی و فراموش نکردی
و طول مدت اگر نسیان آورد از بعضی آورد نه از جمله و اگر تخلل مرگ را در ین تاثیر بودی تخلل نوم و سکر و زوال
عقل را هم تاثیر بودی و بایستی که اصحاب الکهف که سیصد و نه سال خفته بودند جون برخاستند
هرجه دانستند بایستی که فراموش ایشان شده بودی و نیز خدای گفت غرض من از این آنست تا فردای
قیامت نگویند انا کنا عن هذا غافلین اما خلاف او ظاهر قرآنست که خدای گفت واذ اخذ
ربک من بنی آدم و نگفت من آدم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهره و گفت من ذریتهم
و نگفت من ذریته و گفت ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین و این بما و آن
کرد تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجت بر ایشان قایم شود اگر فراموش کنند و غافل شوند
حجت ساقط کرده دیگر گفت او تقولوا انما اشرک آباؤنا تا نگویند که پدران ما مشرک بودند و
بشرک پدران عذر نیارند و این در حق کسانی صورت بندد که پدران ایشان مشرک بوده
باشند وانانکه از پشت آدم باشند جگونه گویند که اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم
وجون این باطل شد معنی درست و تاویل صحیح آنست که این خطاب با جماعتی است از فرزندان
آدم که خدای تعالی ایشانرا بیافرید وکمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشانرا و بزبان پیغمبران
تقریر کرده الست بربکم ایشان از پی نظر دادند و تحصیل علم و معرفت بخدای تعالی گفتند بلی
وایشانرا بر یکدیگر گواه کرد تا فردای قیامت نگویند که ما ازین غافل بودیم یا تعلل کنند بشرک پدران
وگویند ما را پدران مشرک بودند ما اطفال بودیم با ایشان اقتدا کردیم و وجه دیگر در تاویل آیت
آنست که جون خدای تعالی ایشانرا آفرید از بدیع فطرت وکمال عقل وترکیب عجیب آفرید که دلیل
میکند بر آنکه ایشانرا خالقی است قادر و عالم و حی و موجود و حکیم سمیع و بصیر مدرک و کاره

و مرید حاصل بر صفات کمال بی او درین خلق بمنزلت کسی بود که گواه برایشان بگیرد تا انکار نتوانند کرد
وایشان درین باب بمنزلت معترفی باشند واگرچه اینجا شهادتی و اعترافی حقیقی نباشد و مسئله
شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ و معلوم است که هیچکس بکفر بر خود گواهی ندهد و مراد آنست
که ایشان فعلی کنند که دلیل کفر ایشان بود و معنی آیت اینست که یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تو
از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و این کنایت است از خلق و ایجاد ایشان و اخراج
و نقل از اصلاب آبا و ارحام امهات ایشان و انگه گواه گرفت ایشان را بر نفسهاء خود یعنی بیکدیگر انجا
کَهُمْ کَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ تا بر یکدیگر گواهی دهند و آنکه تقریر کرد با عقلا و کامل عقلان که من خدای
شما ام ایشان جواب دادند که بلی تو خدای مایی گواه شدیم برین و گواهی دادیم و اعتراف آوردیم
انگه بیان کرد که من این چرا کردم از برای آنکه تا شما نگویید که ما ازین غافل بودیم تو ما را آگاه نکردی یا از بهر آن
تا نگویید که پدران ما مشرک بودند و ما فرزندان ایشان بودیم از پس ایشان اقتدا کردیم پس تو ما را بآنچه
مبطلان کردند هلاک خواهی کرد انگه حق تعالی گفت و بیان کرد که ما تفصیل آیات و دلالات
حجج و بینات همین کنیم که کردیم تا بدان استدلال کنند و از گمراهی با راه راست آیند
واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین
ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هویه فمثله کمثل الکلب
ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص
القصص لعلهم یتفکرون ساء مثلا القوم الذین کذبوا بآیاتنا وانفسهم کانوا
یظلمون من یهد الله فهو المهتدی ومن یضلل فاولئک هم الخاسرون
حق تعالی خطاب میکند رسول خود را محمد صلوات الله و سلامه علیه میگوید که برخوان ای محمد برایشان
خبر آنکس که ما او را آیات خود دادیم او از میان آن بیرون آمد چنانکه مار از پوست خود بیرون آید انگه کافر
شد بآن آیات و آن را پس پشت خود افکند و شیطان از پی او برفت و او را با خود خواند و او از جملهٔ
غاویان و گمراهان و کافران گشت یعنی بر جهودان خوان خبر او که او عالمی بود از علماء بنی اسرائیل
که او را علم بعضی از کتاب خدای داده بودند و بدان کار نکرد محمد باقر علیه السلام گفت اصل این بلعم که خدای
تعالی مثلی زد بر هر کسی که هوای نفس بر هدی اختیار کند از اهل قبله و این بلعم باعور از شهری بود
که او را بلقا خوانند و پادشاه آن شهر بالق بود و قصهٔ او بروایت عبدالله عباس و محمد بن اسحق
آنست که چون موسی قصد کار جباران کرد بزمین کنعان فرود آمد از زمین شام قوم بلعم بیلعم آمدند
و او مردی مستجاب الدعوه بود او را گفتند تو دانی که موسی مردی تیز است و لشکر بسیار دارد و بکار
زار ما می آید تا مردان ما را بکشد و زنان را ببرد و کی ببرد و شهر ما بدست فرو گیرد و ما را قوت او نباشد

وتو مردی

وتو مردی مستجاب الدعوه بیرون آی و دعا کن برای ما تا خدای تعالی او را از ما دفع کند او گفت ویلکم
او پیغمبر خداست و با او برهان خدای می آید چگونه من بروی دعا کنم و اگر این بکنم دین و دنیا از من بشود ایشان
الحاح کردند گفت تا با خدای مشاورت کنم بطریقی که روا بود مشورت کرد و هیچ جواب نیامد ایشان گفتند
دیدی اگر خدای کاره بودی دعای ترا نهی کردی چون نکرد دلیل میکند که کاره نیست دعاء ترا او بدین فریفته
شد و برخاست و بر خری نشست و بر کوهی آمد که انجا بر لشکر موسی مطلع توانستی شدن چون پاره برفت
خر فرو خفت فرو آمد و خر را بزد بسیار تا برخاست بر نشست و پارهٔ دیگر برفت و فرو خفت همچنین
تا سه بار بار سیم خر با وی در سخن آمد که ویحک یا بلعم ویحک کجا میروی مرا جای نمی بینی که فرشتگان
بروی من می زنند تو حق را رها کرده و میروی تا بر پیغمبر خدای دعا کنی این نشنید و هم متعظ نشد
خدای تعالی چون این معنی بروی حجت انگیخت او را تخلیه کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او چون
لشکر موسی را دید دست بدعا کردن بر داشت خواست تا قوم خود را دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند خدای
تعالی زبان او بگردانید و موسی را دعا کرد و قوم خود را نفرین او را گفتند ای بلعم این چیست و چرا چنین کنی گفت
تصدیق خلاف این بود ولیکن بر زبانم چنین رفت که شنیدید این کاریست خدایی و خدای را غلبه نتوان
کرد خدایش فرمان داد تا زبانش از دهن بیرون آمد و بر سینه بیفتاد گفت نه من گفتم که دین و دنیا
از من بشود اکنون رفت و هیچ چاره نماند مگر حیله و مکر چاره آنست که زنان را بیارایید و متاعها با ایشان
دهید تا بلشکرگاه موسی روند و خویشتن را بر ایشان عرضه کنند و اگر کسی مراودت کند ایشان را منع نکنند
که اگر یکی از ایشان زنا کند ایشان را نصرت و ظفر نباشد ایشان همچنین کردند زنان را بیاراستند با متاعها بلشکر
گاه موسی فرستادند زنی در غایت جمال بمردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل نام او زمری بن سالوم و او
پسر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید و با خودش دعوت کرد آن زن وی را اجابت کرد و او دست آن زن
گرفت و پیش موسی آورد و گفت دانم که خواهی گفت که این زن با این جمال بر ما حرامست گفت والله که حرام
است دست از و بدار گفت والله که بگذارم فرمان تو نبرم دست او گرفت و بخیمهٔ خود برد و با او خلوت
کرد و همچنین مردان دیگر با زنان همین معامله کردند خدای تعالی در میان ایشان طاعون فرستاد تا از ایشان
بطاعون بسیاری هلاک شدند مردی بود در میان لشکرگاه موسی نام او فنحاص بن عیزار و او از بنی اسرائیل
از بنی هرون با شوکت و قوت و سپهسالار لشکر موسی بود درین وقت غایب بود چون باز آمد و آن
حالت دید گفت ایشان چه کردند قصه با وی باز گفتند حربه برداشت و بخیمهٔ زمری آمد و او را با آن زن
خفته دید حربه فرو کرد و هر دو را با هم باز دوخت و حربه بر گرفت و بهوا برداشت و در لشکرگاه موسی
میگردانید و میگفت اللهم هکذا جزاء من یعصیک خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت و از آنکه طاعون
در ایشان افتاد تا آنکه فنحاص این عمل کرد آن فاسق هفتاد هزار مرد بطاعون هلاک شدند و آن در یک

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ اینست که اواز دهند وندا کنند نه انکه همه آواز دادند وندا کردند بدین وجه لام براصل
خود باشد انکه گفت وایشانند که غافلانند از کار آخرة وبهشت ودوزخ وثواب وعقاب وتامل وتدبر
در آیات وبخ و خدایراهست نامهاء نیکو جون ذکر کافران کرد ومذمت وملامت ایشان گفت مؤمنان را
ترغیب کرد بدعا کردن و خدایرا خواندن وگفت خدایرا نامهاست نیکوتر نامها و خداهمه نیکو باشد
وخدایرا نود ونه نامست یا هزار ویک نام ومعانی بعضی راجع باصفات ذات او جون قادر وعالم وحی
واکد وبعضی راجع باصفات فضل او جون خالق ورازق وبارئ ومنصور وبعضی فایدة تمجید
وتقدیس میدهند جون قدوس وسلام وغنی و واحد وگفت خدایرا بانامها نیکو خوانید ودست
بداریدازانهاکه ایشان در نامهاء خدای تعالی الحاد میکنند ومیل میکنند ونمیکروند در نامهاء او از
حق واو را باوصافی وصف میکنند که باو لایق نباشد ونامهاء او بربتان می نهند بعد از انکه در انجا
تغییری کنند در برابر الله لات میکویند ودر برابر عزیز بتی را عزی میکویند ودر برابر منّان منات
میکویند وجمله بتان را خدای میخوانند بعضی گفته اند نام خدای آن بود که او را بنامی خوانی که او را بان
نام نخوانده باشد ودر کتاب وسنت نیامده باشد واین آیت دلیل است برانکه خدایرا جز بنامی نتوان
خواند که بدان سمعی وارد بود مقطوع به از قرآن یا خبری معلوم انکه ایشانرا وعید کرد وگفت سَيُجْزَوْنَ
ایشانرا جزاء و پاداش دهند برآنچه کرده باشند مقاتل گفت سبب نزول این آیه آن بود که بعضی مشرکان
عرب شنیدند که رسول خلق را دعوة میکرد با خدای بنام الله انکه شنیدند که خدایرا بنام رحمن ورحیم
میخواند گفتند نه محمد دعوی میکند که من یک خدایرا میخوانم ویک خدایرا میپرستم که الله است اکنون رحمن کیست
ورحیم کیست خدای تعالی آیت فرستاد وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ابوهریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه
فرمود خدایرا نود ونه نامست هر که ازا بشمارد واو را بان بخواند ببهشت شود انکه خدای تعالی صفت
قوم دیگر کرد گفت که از جمله انکسانی که ما ایشانرا بیافریدیم گروهی وطایفه اندکه از ایشان بحق هدایت کنند
وراه نمایند وبحق عدل کنند ودر احکام راستی نگاه دارند در خبراست که حضرت رسول صلی الله علیه
این آیت بخواند وگفت این آیت امت مراست که ایشان بحق گیرند وبحق دهند وبحق حکم کنند واز
پیش شما قومی بوده اند همچنین انکه این برخواند که وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ
ربیع انس گفت که رسول علیه السلام فرمود که امت من قومی باشند که برحق ثبات کنند وایستاده باشند
تا انکه عیسی فرود آید ودر خبر دیگر گفت که همیشه گروهی از امت من برحق استاده باشند تا انکه فرمان
خدای آید بایشان وایشانرا زیانی ندارد خذلان وخاذلی وخلاف مخالفی ودر تفسیر اهل البیت است که
این آیت مخصوص است بایمه معصومین علیهم السلام واین صفات بایشان لایق است برای انکه خدای
تعالی مطلق فرمود که ایشان بحق راه نمایند وبعدل حکم کنند وایشان نباشند الا کسی که مامور ت

ازجانب

ازجانب باشند ومقطوع علی عصمتهم امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهم السلام گفتند که مراد باین آیت
علی بن ابی طالب علیه السلام است وهم او گفت بحق آن خدایی که جان من در دست اوست که این امت هفتاد
وسه فرقه اند همه در آتش دوزخ باشند الا فرقتی که خدای تعالی گفته است ووصف ایشان کرده باین طریق که
وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ
حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِم مِّن
جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَوَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ
اللَّهُ مِن شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ
مَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ وآن کسانی که دروغ
میدارند آیات ما را وانکار میکنند وبدان ایمان نمی آورند ما ایشانرا در نوردیدیم اندک اندک ودرجه درجه
نزدیک کردانیدیم بهلاکت وعذاب ناگاه از انجاکه ایشان ندانند وخبر از آمدن هلاک وعذاب ندارند
وایشانرا مهلت میدهم ودر عذاب ایشان تاخیر میکنم وایشان نمیدانند که کید من متین است وگرفتن
من ایشانرا عذابی عظیم سخت است فعل خود را بایشان از تاخیر عذاب ومهلت کید خواند از انجاکه در
ظاهر احسانست ودر حقیقت خذلان ضحاک گفت که معنی آنست که هر وقت ایشان معصیتی نو کنند
خدای ایشانرا نعمتی نو دهد وایشانرا فرو گذارد وتعجیل عذاب نکند که تعجیل انکس کند که ترسد که فایت
گردد وهیچ از قبضه قدرت او فایت نگردد وعذاب او سخت است کس طاقت عذاب او نیارد انکه
گفت أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا این کافران ومشرکان اندیشه نمیکنند تا بدانند که بصاحب ایشان یعنی محمد جنونی
ودیوانگی نیست تا ورا دیوانه نخوانند واین جنان بود که رسول علیه السلام در وقت موسم در کوه صفا شد
وقبایل وبطون اجداد قریش وغیر قریش را با خدای دعوة میکرد ومیگفت یا بنی فلان ویا بنی فلان از خدای
بترسید واز کفر ومعاصی دور شوید وبیگانگی خدای تعالی ایمان آرید وبت را سجده مکنید وایشانرا تخویف
وتحذیر میکرد گروهی از ایشان گفتند إِنَّ صَاحِبَكُمْ لَمَجْنُونٌ يُصَيِّحُ صِيَاحَ الْمَجَانِينِ این صاحب شما همانا
دیوانه است بانگ میدارد جون دیوانگان خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت که جرا اندیشه نکنند
تا بدانند که باو هیچ دیوانگی نیست ودیوانه ایشانند که ویرا دیوانه میخوانند از انکه جون وی شخص را
با حلم وسکینه ووقار وکمال عقل ووفور فضل واجتماع خصال خیر دیوانه خوانند جز از دیوانگی ایشان
نباشد وجمع کردن میان دو صفت متناقض هم از دیوانگان آید ویرا گاهی دیوانه خوانند وگاهی ساحر
وکاهن وسحر وکهانت از کسی آید که بغایت کمال عقل وذکا باشد وهیچ عاقل روا ندارد که این دو لفظ در
حق کسی بیکبار بگوید لیکن ایشانرا از سر تحیر وسرگشتگی جون اخبار غیب شنیدند گفتند که کاهن
است وجون معجزات وخارق عادات دیدند گفتند که ساحر است وجون نظم قرآن یافتند که عرب عجم

ازان نظم عاجز بودند کفتند که شاعراست وچون خدایرا بیچون وچکونه وبی مثل وبی مانند وبی جای وبی مکان وبی ضد وبی ند خواندکفتند که دیوانه است ازانکه انچه او میکوید نشاید بودن خدای تعالی فرمود که او دیوانه نیست او بیم کننده هویدا و ترساننده ظاهراست خلایق را ازعذاب وعقوبت انکه کفت اولم ینظروا ای نظر نمی کنند ونمی نکرند واندیشه وتفکر نمیکنند درملکوت وملک آسمان وزمین درآسمان نکاه نمیکنند که انرا باعظم خلق وثقل جرمش چکونه درهوا معلق بداشته بی عمادی وستونی از زبر آن وبی علاقه از زبر آن ومزین کردانیده اورا بستارکان وهفت ستاره درروان وهمه میکرداند بحساب راست بسیری متفاوت ودرزمین کسترده بانواع نبات وخلایق واصناف بدایع از جمادات وحیوانات ودرآنچه خدای تعالی بیافریده ازهرچیزی که نام شی برو واقع شود یعنی هرچه این عالم بروست آفریده است اما بی واسطه واما بواسطه ونیز دران اندیشه نمیکنند که شاید بوده تواند بود که مرک بایشان نزدیک آمده باشد تا این اندیشه داعی باشد ایشانرا بانکه دردین احتیاط کنند وسر از حرص دنیا ودنیادوستی بازآرند وبآن نزدیک شوند که ایشان را عزابدی ونجات جاودانی آرد وچون باین حدیث که قرآنست ایمان نمی آورند باغایت فصاحت وبلاغت که اوراست وجمله عالمیان عاجز شده اند ازآوردن نظیرآن بکدام حدیث ایمان خواهند آورد انکه فرمود که من یضلل الله هرکرا خدای اضلال کند یعنی هرکرا خدای تکلیف کند وامتحان کند تا او عندآن ضال شود او راهادی نباشد که او را دلیلی آورد وبرهانی انکیزد برانکه آن ادله که خدای نصب کرده است برای او بامقارب آن یابیشتر ازان وچون تکلیف امتحان کند خدای نصب کرده است برای او بامقارب آن یابیشتر ازان وچون تکلیف امتحان کند وایشان اختیار ایمان نکنند اختیار کفر وطغیان کنند بکذارد ایشانرا در طغیان وضلالت وجهالت ایشان سرکشته ومتحیر ودروا بود که معنی آن بود که هرکرا خدای تعالی از راه بهشت کمراه کرداند وراه بهشت ننماید بر سبیل استحقاق عقاب برکفرش اول بدون خدای رهنمای نباشد ورها کند او را تا در ظلمت وتاریکیهاء قیامت وعرصات موقف متحیر میکردد تا انکه فرشتکان عذاب باو رسند واو را بدوزخ برند یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تاتیکم الا بغتة یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یومنون این متکبران وجاهلان حشر ونشر از تو ای محمد سوال میکنند ومی پرسند از قیامت که وقت آن کی است وکی خواهد بودن وقیامت را ساعت خواند ازآنجهت که ناکاه باشد یا ازبهر انکه

باطولی

تفسیر آیه

باطولی ودرازی که اوراست بنزدیک خدای ساعتی باشد از ساعتهای خلق وساعت عبارت است از وقت نفخ صور اول ودوم که خلایق همه بمیرند وباز همه زنده شوند ایشانرا جواب ده وبکوی که علم آن بنزدیک خدای منست وجدید نیارد آنرا وظاهر نکرداند بوقت آن الا که قادر بر کال است وخدای تعالی قیامت را از بهر آن از خلق پوشیده داشته است تا ایشان مجوز باشند ودروا دارند که هر وقت وهر روز وهر شب خواهد بود ایمن نباشند وپشت بازنکدارند وبرسر توبه وطاعت باشند واین هردو منافی تکلیف است انکه کفت کرانست براهل آسمان از فرشتکان وبراهل زمین از آدمیان وجنیان یعنی وقوع او وعلم او باشد آید احوالی که اوراست انکه علم او پنهان کرده وفرمود که قیامت بشما نیاید الا ناکاه واز تو می پرسند از قیامت وآمدن او چنان پندارند که تو عالمی ودانایی بحقیقت احوال وآمدن آن که از تو سوال میکنند وترا از انیک بدانسته بایی پندارند که تو دوست میداری سوال ایشانرا ومیخواهی که از تو سوال کنند یعنی تو کاره سوال ایشانی ازان سبب که این علم غیب است وجز خدای نداند ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند که اوست مخصوص باین علم ابن عباس کفت این سوال جهود ان کردند رسول علیه السلم فرمود که چون قیامت برخیزد مردم هریکی بشغل خود مشغول یکی حوض را اصلاح میکند ویکی چهارپای را آب میدهد ویکی در بازار قیمت متاع میکند ویکی میراث کرفتن را ترتیب میکند وجای میسازد زیدارقم از رسول صلی الله علیه واله وسلم روایت کرد که کفت جبرئیل مرا که قیامت برنخیزد تا سه خصلت پیدا نشود قول بسیار شود وعمل اندک کردد ومردم وصیت نکنند وهرکسی بانکه دارد بخل کند وچون مجالسی باشد که انجا ذکر خدا کمتر کنند کویند که آن بدعت است انکه خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که بکوی محمد که مالک نیستم برای نفس خویش نفعی ومزدی وسودی وزیانی را من شوانم که نفعی بخود رسانم وشری از خود باز دارم این بخدای تعالی تعلق دارد ومن ندارد ودردست من نیست الا آنچه خدای خواهد من مالک آن باشم تملیک او وتمکین او اکر مرا ممکن کرداند جلب نفعی بخود ودفع ضری از خود توانم واکر نه نتوانم واکر من غیب دانستمی بسیار شدی مرا خیر وخیر خود بسیار کردانیدی وهیچ بد ومکروهی بمن نرسیدی ولیکن من غیب نمیدانم ومرا باین علم راه نیست این کفت که اهل مکه کفتند رسول را که خدای تراخبر ندهد که نرخ کی کران خواهد شد وکی ارزان تا تو در وقت ارزانی بخری وبوقت کرانی بفروشی وبران سود کنی خدای تعالی این آیت فرستاد وکفت بکو که من این ندانم الا که خدای مرا اعلام کند وتمکین دهد واین من نتوانم کرد ونیستم الا ترساننده وبشارت دهنده آنرا که ایمان آورند ومرا تصدیق کنند وقول من باور دارند ودر آیت دلیلست برانکه قدرت قبل الفعل باشد برای انکه کفت اکر دانستمی خیر بسیار کردمی تا قادر باشد برانچه کفته شد چه قدرت مع الفعل بودی واکر غیب بیدانستی استکثار خیر نتوانستی کردن والله اعلم هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت

حدیث

دَعَوَا اللهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صالحًا لنكوننّ من الشاكرين فلمّا آتيهما صالحًا جعلا له شركاءُ
فيما آتيهما فتعالى الله عمّا يشركون ايشركون ما لا يخلق شيئًا وهم يخلقون ولا
يستطيعون لهم نصرًا ولا انفسهم ينصرون وان تدعوهم الى الهدى لا يتّبعوكم
سواءٌ عليكم ادعوتموهم ام انتم صامتون   اوست آن خدایی که بیافرید شما را از یک نفس
واز یکی یعنی آدم علیه السلام وهم از آدم جفت او را که حواست بیافرید چنانکه در اخبار است که حوا را
از پهلوی چپ آدم بیافرید تا آدم را با او سکونی و آرامی باشد چون حوا هم از جنس او بود که جنسها به
جنس خود میل بیشتر بود و از ناجنس رمنده باشد چون آدم با حوا خلوت کرد یعنی با حوا حوا باردار گشت
از آدم برای آنکه هنوز آب بود در رحم او پس بگذشت باین بار و روزگار بجود بیامد گران بار شد پس آنکه گران
بار شد آدم و حوا خدای خود را بخواندند و ازوی فرزند صالح خواستند با سلامت از همه عیبها و گفته اند
مراد بصالح فرزند نرینه است یعنی اگر ما را پسری دهی ما از جمله شاکران نعمت تو باشیم چنانکه آدم و حوا
این دعا کردند و این حاجت خواستند هیچ کس نبود که از فرزندان ایشان تا این دعا نکرد و این حاجت
نخواست پس مراد از دعوا الله آدم و حوا باشد و فرزندان او از زنان و شوهران یکدیگر پس آنکه که ایشان را
فرزند صالح داد یعنی فرزندان تمام آدم و حوا را از مرد و زن ایشان یعنی هر یکی از ایشان مر خدا را شریکان پدید
کردند در آنچه ایشان را خدای داد آنکه برفتند و فرزندان خود را که همه عبد الله بودند بنده و آفریده خدای بودند
عبد العزی و عبد اللات و عبد منات نام نهادند و پس خدای تعالی تنزیه کرد نفس خود را از آنچه دیوان شریک
باشد و گفت خدای تعالی متعالی و برتر کو راست از آنچه با وی شرک آورند و دلیل بر آنکه مراد از آن ضمیر
مثنی کفنا با ولاد آدم است نه آدم و حوا اینست که عمّا یشرکون گفت و نه گفت عمّا یشرکان محمد بن جریر
اصفهانی گفت کنایت در جمله آیت متعلق است بفرزندان آدم و حوا و از آن هیچ بآدم و حوا
متعلق نیست الا قوله هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ باول خطاب کرد با جمله مکلفان از مؤمن
و کافر و بر و فاجر آنگه تخصیص کرد کافران را و خبر داد از ایشان بآنچه کردند و گفتند و وجهی دیگر آنست
که مراد بجعلا له آن باشد که کردند ایشان مرین فرزندان را شرکاء خود یعنی چون خدای تعالی ایشان را فرزند
بداد که خواستند چون که بداد خدای تعالی آن فرزند که خواستند ایشان دیگر طلب کردند تا شریک آن فرزند
باشد و شریک جز مخلوق را نباشد خالق را شریک نبود از بهر این گفت که خدای متعالی و منزه است
از آنچه کافران با او شریک میگیرند چون در آیت لفظ شرک بود خود را از آن منزه کرد و وجهی دیگر
آنست که خطاب قریش راست و ایشان آل قصی اند معنی این بود که شما را که قریش اید از یک نفس
آفرید یعنی قصی و زن او را هم از نفس او آفرید یعنی عربی و قرشی و ایشان از خدای فرزند
صالح خواستند چون خدای ایشان را بداد آنچه طلب کردند ایشان امر خدا را در آنچه ایشان را داد

شرکی

شرکی پدید کردند از آنکه ایشان را چهار فرزند بود یکی را عبد مناف نام کردند و یکی را عبد العزی و یکی را عبد
قصی و یکی را عبد الدار و این وجوه در معنی آیت نیکوست اما آنچه گفته اند که این جمله آدم و حوا کرده اند نیکو نیست
و این آنست که گفته اند که چون حوا بار گرفت ابلیس باو آمد بر صورت شخصی و او را گفت تو هیدانی که آنچه در شکم
تواست چیست گفت نه گفت چه ایمن باشی از آنکه حیوانی باشد از جنس این که در زمین است از سگ و خوک
و غیر آن که جمله زمین از جنس ایشان مملوست و از جنس شما کسی نیست حوا گفت پس چه باید کرد گفت من مردی
که مرا بنزد خدای منزلت هست و دعاء مستجاب دارم اگر من دعا کنم فرزندان از جنس شما آید گفت پس دعا کن
گفت نکنم تا آنکه شرط کنی که چون بزمین آید عبد الحارث نام کنی و ابلیس نام حارث بود شرط کردند که چنین کنند
چون بزاد عبد الحارث نام کردند فذلک قوله جعلا له شرکاء فیما آتیهما و این جمله فریه عظیم است که بر آدم
و حوا نهادند آدم پیغمبر و خلیفه بود منزه و معصوم از معاصی و جمله پیغمبران از گناه صغیره و کبیره معصوم
باشند که اگر نباشند طبع را از قبول قول ایشان نفرت آید و چون روا نبود که ایشان گناه صغیره و کبیره کنند
چگونه از ایشان شرک و کفر روا دارند و این مرو اند ابو الکلبی که پیغمبر را نشناسد و خواند که وجعلا له شرکا
و شرک نصیب بود یعنی او را چه نصیبی گردانید در آنچه ایشان را خدای داد از مال اما تنزه خدای خود را از شرک
بر آنست که ذکر شرک رفته است آنگه گفت ای شریک میگردانید با خدای از آنکه چیزی نتوانند آفرید و ایشان
را آفریده اند یعنی جماد اند را می پرستند که ایشان قادر نه اند بر اصول نعمت تا بآن مستحق عبادت شوند
و عبادت خدای که قادر الذات و بر همه مقدورات قادر است رها کرده اند و عبادت اصنام میکنند
که مخلوق اند و نشایند که عابدان خود را یاری کنند و آنکه چنین باشد در غایت عجز و مذلت باشد لیت
را عبادت را نشاید و اگر ایشان را بخوانید تا شما را راه دهند و راه نمایند ایشان شما را متابعت نکنند با مراد و
مطلوب شما از آنکه جماد اند عقل و حیوة و سمع و بصر ندارند و معنی دیگر آنست که اگر شما این بت پرستان را بایمان
دعوت کنید و براه راست خوانید ایشان شما را متابعت نکنند از آنجا که بعید الفهم و قلیل الفطن اند و از غایت
و غفلت بر ایشان مستولی شده است چنان شده اند که بر ایشان یکسانست دعوت کردن ایشان
و دعوة ناکردن ایشان و خاموش بودن از ایشان یعنی اگر ایشان را بخوانید بهدایت و اگر نخوانید و از ایشان
خاموش باشید بر ایشان یکسانست از آنجا که در ایشان فلاحی نیست و بر کفر اصرار کردند و بر جحود و انکار مقیم شده
ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالكم فادعوهم فليستجيبوا لكم ان
كنتم صادقين الهم ارجل يمشون بها ام لهم ايد يبطشون بها ام لهم اعين
يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون بها قل ادعوا شركاءكم ثم كيدون فلا تنظرون
حق سبحانه و تعالی خطاب میکند با بت پرستان و میگوید که آنکسانی که شما ایشان را می پرستید و میخوانید
بدون خدای ایشان همه بندگانند و محتاج و عاجز و اسیر و مانند شما چنانکه شما عاجز و اسیر

وما نند شما عاجز واسیر ومحتاجند واگر باور نمیدارید که ایشان عاجز ومحتاجند ایشانرا بخوانید تا شمارا
اجابت کنند اگر راست میگویید وچون اجابت دعا خواهید از ایشان واجابت نکنند بدانید که آن
آنست که ایشان نشنوند ونه بینند ونه دانند ونه قادر وعالم اند ودعا وکفاف نکنند انگه ایشانرا بر
وجهی دیگر تشبیه کرد وگفت که ایشانرا پایهاست که بآن بروند یا ایشانرا دستهاست که بآن بگیرند
یا ایشانرا چشمهایست که بآن ببینند یا ایشانرا گوشهای است که بآن بشنوند واین جمله استفهام است
بر سبیل انکار وتقریع یعنی نه پای رونده دارند ونه دست گیرنده ونه چشم بیننده ونه گوش شنوا وحکم
را قدرت باین الات بود چون ایشانرا این الات نیست چگونه قادر باشند وچون قادر نباشند
الهیت را چگونه شایند وسزاوار عبادت چگونه باشند ووجهی دیگر در معنی آیت آنست که آنکه شما
ایشانرا می پرستید جز خدای ایشان بندگانند مانند شما واین بر سبیل استهزا گفت ایشانرا یعنی نهایت
کار ایشان آنست که ما فرض کنیم که ایشان زنده وعاقل باشند واگر چنین باشند ایشان بندگان باشند
مانند شما وهیچ فرقی وفضلی نبود میان شما چنانکه شما محتاجید ایشان هم محتاج باشند وچنانکه شما
عاجزید ایشان هم عاجز باشند انگه این صفت نیز از ایشان نفی کرد وگفت ایشانرا پایست که بدان بروند
یا دستی هست که بدان بگیرند یا چشمی وگوشی هست که بدان ببینند وبدان بشنوند یعنی نیست انگه رسول
را خطاب کرد وگفت بگو این کافرانرا که شریکان وانبازان خودرا یعنی این بتانرا که می پرستید ایشانرا بخوانید
وانگه همه یکی گردید وبامن کید کنید ودر مضرت من رای زنید ومرا هیچ مهلت مدهید وبنگرید تا هیچ
زیان دارد یا نه واین سخن نگوید الا کسی که واثق باشد بعصمت ونگاه داشت خدای چون مشرکان
ویرا تخویف کردند وبتان خود بترسانیدند خدای تعالی ویرا فرمود که ایشانرا این سخن جواب ده
ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین والذین تدعون
من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون وان تدعوهم الی الهدی لا
یسمعوا وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون خذ العفو وأمر بالعرف واعرض
عن الجاهلین میگوید ای محمد بگو ایشانرا که ولی من ویار من ویاور من خداست آن خدایی
که کتاب قرآنرا فرستاد ومرا نگاه دارد ونصرت دهد وبنفس خود متولی کار صالحان باشد وبکسی
دیگر بگذارد وانانکه شما ایشانرا می پرستید بغیر از بتان شمارا نصرت نتوانند کرد ویاری نتوانند
داد وخود را هم یاری نتوانند کرد از انجاکه جماد اند وصلاحیت قادری وحی ندارند واگر ایشانرا بخوانید
باهدی ودین اسلام وراه راست نشنوند از انجاکه الت شنودن ندارند وگفته اند که سماع یعنی قبول
یعنی قبول نکنند ونپذیرند وای محمد می بینی ایشانرا که در تو می نگرند ونمی بینند یعنی ایشان بانگرنده
می مانند از انجاکه صورت ایشان چنان ساخته اند که کسی در ایشان می نگرد می پندارد که ایشان می
نگرند

نگرند وتقلب حدقه میکنند تا چیزی را ببینند وگفته اند که مراد باین مشرکان اند که بتو می نگرند وآثار وافعال
تو می بینند اما بآن منتفع نمی شوند پس چنانست که گویی نمی بینند انگه رسول را علیه السلم فرمود بسامحت
ومساهله در معامله ومعاشرت ومکارم اخلاق را کار بستن وترک تشدید وتعسیر کردن گفت فراگیر از ایشان
انچه بر ایشان آسانست بی شفقتی وتکلیفی عبدالله بن عباس وسدی گفتند که مراد آنست که آنچه بتو دهند
از زکوة اموال وصدقات برای درویشان وحقوقی که واجب باشد بر ایشان انچه عفو وسهل باشد از ایشان
بستان واستقصا ومبالغه مکن وگفتند پیش از نزول آیت صدقات بود ووجوب زکوة چون آیت زکوة
آمد این آیت منسوخ شد وواجب شد گرفتن زکوة بطوع وکره واز بهر این بود که رسول صلی الله علیه وآله
عمال را فرمود بگرفتن زکوة بهر شهری وقبیله عاملی فرستاد وبر عموم حمل کردن اولی تر است ودیگر
که مردمانرا بنیکویی فرمای بطاعت خدای از واجبات ومندوبات وبهرچه نیکو باشد عقلا وشرعا روایت
کرده اند که رسول علیه الصلوة والسلم گفت که چون این آیت آمد جبرئیل علیه السلام گفت درین ایت وأمر
بالعرف معنی آنست که ان تصل من قطعک وتعطی من حرمک وتعفو عمن ظلمک وشاعری درین
معنی نظم کرده است وگفته مکارم الاخلاق فی ثلثة من کملت فیه فذاک الفتی اعطاء من یحرمه
ووصل من یقطعه والعفو عمن اعتدی جعفر بن محمد الصادق علیه السلم گفت که خدای تعالی بمکارم اخلاق
فرموده ودر قرآن هیچ آیتی نیست جامع تر مکارم اخلاق را از این آیت ورسول صلی الله علیه وسلم فرمود
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق وبعضی از زبان رسول گفته اند مکارم اخلاق ده چیز است انکه راست
گوید وسلمانانرا برادری نکویی دارد وسایل را عطا دهد ومکافات نیکویی کند وصله رحم وادا امانت کند
وهمسایه را حرمت دارد ورفیق را پناه گیرد ومهمانرا طعام دهد وسر همه مکارم اخلاق شرم داشتن است
انگه فرمود که از جاهلان روی بگردان وبا ایشان مخالطت مکن واگر سفیهی بسفاهت وبیخردی ترا برنجاند
در مکافات او مکوش بعضی مفسران گفته اند مراد ابوجهل است واصحاب او وانگه این آیت بقتال منسوخ شد
واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم ان الذین اتقوا اذا مسهم
طایف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون واخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون
واذا لم تأتهم بآیة قالوا لولا اجتبیتها قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی هذا بصایر من
ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون اگر بتو رسد از شیطان نزغی ووسوسه بر
خلاف انچه ترا فرموده اند وترا شیطان دعوت کند بفساد وتباهی خطاب پیغمبر راست ومراد امت
اویند از انکه بدلیل معلوم شده است که شیطان پیغمبرانرا وسوسه نتواند کرد وگرد او نتواند گردید
تا از وسوسه وی پناه با خدای ده وبا درگاه او گریز تا ترا از شیطان نگاه دارد واز مکر او که اوست خداوند
شنوا ودانا شنواست وسوسه شیطانرا ودانا است باحوال شما انگه ذکر متقیان وپرهیزکاران

کرد و گفت آن کسانی که متقی و پرهیزکار و خداترس باشند چون وسوسه از شیطان بایشان رسد یا
رنجی که از جنس سودا و جنون باشد یاد آورند خدایرا و اوامر و نواهی ویرا کار بندند و نام خدای برند
مجاهد گفت که این مردی باشد که خواهد معصیتی کند خدایرا یاد کند و آن معصیت را رها کند و رشد و صلاح
خود را بیند بعضی علما گفته اند المتقی من یشتهی فینتهی و یبصر فیقصر اما کسانی که ایشان برادران شیطانند
از کفار و فساق شیطان ایشانرا بضلالت و غوایت و گمراهی و معصیت میکشد و در آنجا فرو میگذارد
بخلاف متقیان که اگر ایشانرا وسوسه باشد ازو یا قصد معصیتی کنند و گناه از ایشان در وجود آید
ایشان توبه کنند و از میانه بیرون آیند اخوان شیاطین و برادران دیو بخلاف این کنند توبه نکنند و از
معصیت باز نه ایستند و بران اصرار کنند انگه با رسول خطاب کرد و گفت ای محمد چون تو بایشان نیاوری
آیتی که از تو اقتراح کنند گویند ترا که چرا اختیار آن نکردی و آن آیت نیاوردی و از خدای خود درنخواستی
تا آن آیت ترا بدادی تو ایشانرا جواب ده و بگوی که این در دست من نیست و بمراد من نیست اگر خدای مصلحت
داند بکند و اگر نداند نکند من جز متابعت آن نکنم که بمن وحی میکند از قرآن که آن وحی است بمن از خدای
من و مرا نباشد که از خویشتن کاری کنم یا تا چیزی گویم و این قرآن بصیرتها و حجتها و دلیلهاست از خدای
شما که بآن حق از باطل بدانید و نیک از بد بشناسید و هدایتی و بیانی و رحمتی است جمع مؤمنانرا که ایشان
بدان منتفع شوند و از آن فایده گیرند نه کافرانرا که ایشان در آن اندیشه نکنند تا علم آن بحاصل آید
و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون و اذکر ربک فی
نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو و الآصال و لا تکن
من الغافلین ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه
و له یسجدون عبدالله ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما فرمودند که سبب
نزول این آیت آن بود که در ابتدا و شروع در نماز روا بودی که بیکدیگر سلام کردندی خدای تعالی این
آیت فرستاد زهری گفت که این آیت در حق انصاری آمد که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
در نماز آیتی خواندی او با او از بلند با رسول میخواندی حق تعالی این آیت فرستاد و او را و دیگرانرا گفت
تا در نماز خاموش باشند و گوش با قرآت امام کنند کلبی گفت چون ذکر دوزخ شنیدندی جزع کردندی
خدای تعالی این آیت فرستاد بیشتر مفسران و اهل علم برانند که استماع قرآن و انصات در نماز
فرمود برای آنکه امر قرآن بر وجوب باشد و اتفاقست که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست
خدای تبارک و تعالی میگوید که چون قرآن خوانند گوش با قرآن کنید و اوامر و نواهی او را بگوش جان
بشنوید و چنان مکنید که مشرکان کردند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه شما گوش
با قرآن کنید تا معانی آن بدانید و بمواعظ و احکام آن متعظ و منتفع گردید بشنوید و گوش فرا
دارد

دارید و خاموش باشید و در آن میانه سخن مگوید تا باشد که بر شما رحمت کنند و شما را بیامرزند و بگناه
مؤاخذه نکنند انگه خطاب کرد با رسول و جمله مکلفان در تحت این خطاب داخلند گفت یاد کن مر خدای
را در نفس خویش یعنی با خود ذکر خدای کن قرآن خوان و دعا کن و تسبیح و تهلیل و تحمید وی گوی
بتضرع و زاری و خوف و ترس از عقاب با آوازی که جهر و بلند نباشد تا از ریا دورتر باشد
و بقبول اجابت نزدیکتر بود ابن عباس گفت مراد قرات است در نماز که ماموم قرات خواند
چنانکه میان او بود و نفس او و این محمول باشد بر آنکه امام قرات بلند خواند و آواز او بماموم نرسد
مجاهد و بعضی از اهل معانی گفتند که خدای تعالی مکلفانرا فرمود تا او را یاد دارند در دل و فراموش
نکنند و تضرع کنند در دعا و استکانت و خضوع و بدعا و حاجت که خواهد آواز بلند بر ندارند که وجه
با کسی میگویند که بروی پوشیده نیست احوال ایشان و قرآن متعظ شوند و بیانش معین کردند
و خدایرا یاد کنند بطاعت در اوامر و بتضرع و تملق بر سبیل خوف از عقاب او و چون قرآن خوانند
و نماز کنند آواز بلند بر ندارند انگاه وقتش معین کرد و گفت بامدادان و شبانگاهان و تخصیص
این دو وقت برای تفضیل است و گفته اند مراد باین دوام ذکر است و اتصال روز بشب و شب بروز
انگاه این را موکد کردانید و گفت و لا تکن من الغافلین و از جمله کسانی مباش که ایشان غافل باشند
از ذکر خدای و مشغول باشند بغیر الله یا از آنانکه نزدیک خدای تواند یعنی آنانکه فرشتگان مقرب
اند بفضل و رحمت خدای استکبار و گردن کشی ننمایند از عبادت خدای و پرستیدن او و همیشه او را
تسبیح و تحمید و تنزیه میکنند از آنچه لایق حضرت وی باشد و ویرا سجده میکنند چون این فرشتگان
با رفعت و منزلتی که ایشانراست و قرب مقام ایشان و اثق برحمت او نیند از شب و روز بطاعت
و عبادت او مشغولی باشند و خشوع و خضوع می نمایند فرزندان آدم بطریق اولی تر باشد که شب
و روز بندگی وی مشغول باشد و غفلت و توانی و تقصیر بخود راه ندهد
عبدالله عباس گفت اولین سورتی که بمدینه فرود آمد این سورت بود و این سوره هفتاد و پنج
آیت است ابو امامه از ابی کعب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده فرمود که هرکه سوره
الانفال بخواند برات من شفیع او باشم روز قیامت و گواه او باشم که او بیزار است از نفاق و او را بعدد
هر منافق و منافقه که در دار دنیا بودند ده حسنه بنویسند و ده سیئه بسترند و ده درجه
رفیع کرده شوند و تا در دنیا زنده باشد حاملان عرش بر وی صلوات میفرستند

بسم الله الرحمن الرحیم

یسالونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم
و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مؤمنین انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت

تلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون الذین
یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون اولئك هم المومنون حقا لهم
درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم عبدالله عباس فرمود که سبب نزول
آیت آن بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که بفلان جای شود ویرا از نفل یعنی از غنیمت
چندین باشد وهر کسی که یکی را بکشد ورا چندین بدهم وهر کسی که اسیری بیاورد ویرا چندین باشد چون
قوم روی بهم آوردند جوانان بشتافتند وپیران ومردان معروف با رسول علیه السلام بایستادند در زیر
رایت چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانانرا بر کافران اصحاب بیامدند وآنچه رسول گفته بود طلب داشتند
پیران وبزرگانی که با رسول بودند گفتند ما برای آن نشتافتیم که ما را قوت وهنر نبود بود ولیکن از برای
آن نشتافتیم که خدمت رسول ومحافظت رایت را رعایت کردیم واین اولیتر ساختیم چه اگر رسول
شما مادی از مشرکان ایمن نبایستی بودن که بروی حمله آوردندی ورنجی باو رسانیدندی ورایت را
افکندندی وما درین مقام که ایستاده بودیم مدد شما بودیم ومردی ما کمتر از مردی شما نبود ما رها نکنیم
که غنیمت شما برید وما بی غنیمت مانیم مردی از جمله انصاریان نام او ابو الیسر برخاست وگفت
یا رسول الله تو گفتی که هر که مردی را بکشد ویرا چندین بدهم از غنیمت وهر که اسیری بیارد چندین
باشد ما هفتاد مرد را کشتیم وهفتاد اسیر آوردیم سعد معاذ گفت یا رسول الله آنچه گفتی که ایشان
طلب کردند ما را نبایست یا ما از ایشان بددلتر بودیم ولیکن نخواستیم که صف تو تنها ماند رسول
صلی الله علیه وآله وسلم در آن کار توقف کرد مردم درین گفت وگوی افتادند سعد گفت یا رسول الله
مردم بسیارند وغنیمت اندک اگر آنچه وعده دادهٔ بایشان دهی برای دیگران چیزی نماند ومشتکی شوند
خدای تعالی این آیت فرستاد ورسول صلی الله علیه وآله وسلم آن غنیمت از میان ایشان بسویت قسمت
کرد عبادة بن الصامت فرمود که آیت در شان اهل بدر آمد سعد ابو وقاص گفت من روز بدر سعد
امیه بکشتم واورا تیغی که آنرا ذو الکثیفه گفتندی برداشتم وپیش رسول آوردم وگفتم یا رسول الله این تیغ
بمن ده که من خداوند باشم چه که صاحبش را بکشتم گفت این تیغ نه مرا ونه ترا نیست مسلمانانراست برو وبر سر
غنایم نه من بیامدم وبر سر غنایم نهادم ورنجی عظیم بر دل من رسید با خود گفتم باشد که این تیغ بکسی افتد
که این رنج نبرده باشد خدای تعالی آیت فرستاد ورسول صلی الله علیه وآله وسلم قسمت غنایم بکرد وآن تیغ
برسول افتاد بمن بخشید وگفته اند که درین مهم این آیت در شان مهاجر وانصار آمد که در قسمت غنیمت
خلاف کردند خدای تعالی کار آن با رسول افکند تا چنانکه صواب داند قسمت کند حق سبحانه وتعالی میگوید
که ای محمد از تو می پرسند که غنایمی که روز بدر حاصل شد کراست بگوی وجواب ده که آن انفال خدایراست
ورسول خدایرا عکرمه ومجاهد وضحاک گفتند که چون رسول صلی الله علیه سریتی بجایی فرستادی چون باز

بود

آمدندی

آمدندی یا غنیمتی آوردندی پرسیدندی که این غنیمت کراست خدای تعالی گفت بگوی که خدای را ورسول
خدایراست عطا گفت که آن چیزی بودی که بدست مسلمانان افتادی بی قتالی از بنده وپرستار واسب
وگفته اند که مراد ازین خمس مال است چون خمس غنایم برگرفتی پرسیدندی که این کراست گفت خدایرا
ورسول را از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام روایتست که انفال هر زمینی بود که اهلش باز
سپارند وهر زمینی خراب که انرا اهلی ومستحقی نباشد وسر کوهها ومیان رودها وبیشهها وزمینهای موات
که بران دروغ نکرده باشند وآنرا ارباب نباشد واقطاعها پادشاهان که در دست ایشان نه بر وجه غصب
باشد ومیراث کسی که او را وارثی نباشد وکنیزکی واسپی قیمتی وجامهٔ گرانمایه که انرا نظیر نباشد در غنیمت
این همه پیش از قسمت از جملهٔ انفال بود وچون قومی قتال کنند بی دستوری امام هر غنیمت که آرند جمله
امام را بود واین جمله آنست که رسول را بود وازپس او قایم مقام او را واگر ناظر باشد در کار مسلمانان تصرفات
وی چون ظاهر باشد ودر حال غیبت شیعت خود را رخصت داده اند که دران تصرف کنند اجزاء ایشان
ازان چاره نبود از مناکح ومساکن ومتاجر ودر قراءت اهل البیت وابن مسعود چنین است که
یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ای محمد انفال از تو میخواهند بگوی که شما را دران حقی نیست آن خدای
راست ورسول خدایرا پس از خدای بترسید وطلب چیزی مکنید که شما را دران حقی نباشد پس اگر ایشانرا
دران حقی بودی خدای نگفتی که فَاتَّقُوا اللَّهَ خلاف کرده اند در آن که این آیت منسوخ است یا نه مجاهد
گفت وسدی وعکرمه وجمعی از مفسران گفتند که منسوخ است بقوله وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ
خُمُسَهُ ودیگران گفتند که منسوخ نیست ودرست این است برای آنکه نسخ محتاج بود بدلیل وچیزی نیست که
دلیل نسخ او میکند ومنافی نیست میان این آیت وآیت خمس ونسخ آنجا باشد که تنافی بود میان ناسخ ومنسوخ
وجمع نتوان کرد میان ایشان آنگه خدای تعالی گفت فَاتَّقُوا اللَّهَ از خدای بترسید وطاعت وی واوامر او را کار
بندید واز معاصی اجتناب کنید واصلاح ذات البین بجای آرید قتاده گفت که مراد باین اصلاح ذات البین
آنست که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب وسلاحش آن مرد را بودی چون این
آیت آمد رسول علیه السلام بفرمود تا بعضی بر بعضی رد میکردند بر وجه مصالح وتوسط بجای آرید گفت مراد باین
امر ونهی است ازان اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت گفت خلاف مکنید وحقیقت حال خود
را اصلاح کنید وآنچه سبب بین ومفارقه است از میان بردارید وخدایرا ورسول را طاعت دارید واوامر
ایشانرا کار بندید واز نواهی ایشان منتهی شوید اگر شما گرویده اید وبخدای ایمان دارید که آنکه ایمان دارد
بخدای وثواب خدای وعقاب را ایمان ویرا حاصل وباعث بود بر طاعت خدای ورسول آنگه وصف
مومنان کرد بر وجه بلیغ وگفت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ وانما اثبات چیزی را بود ونفی هر چه جز از وی باشد
گفت مومنان آنان باشند که چون در پیش ایشان ذکر خدای کنند ونام خدای را برند دلهای ایشان بترسد

را

مخلص

وچون آیات خدای برایشان خوانند ایمان ایشان زیاده کرد اند و در همه کارها بر خدای توکل کنند و
کارهای خود را باوی گذارند از آنچه ترسند و امید دارند و بشرایط آن و گذاردن در اول وقت قیام
نمایند و از آنچه ما ایشانرا روزی داده ایم نفقه کنند این جماعت که بدین صفات مخصوص اند مومنان بر
حقیقت اند و مستحق اطلاق اسم ایمان دارند ایشانراست نزد آفریدگار و پروردگار ایشان درجاتی
رفیع و مقامات شریف جزاء اعمال نیکوی ایشان با نعیم بهشت و لذات ماکل و مشارب و هنات عیش
و درجاتست ایشانرا نزد پروردگار ایشان در خبر است که آن هفتاد درجه باشد هر درجه چندانکه
اسپی نیک رو هفتاد سال تاختن کند و ایشانراست آمرزشی و روزی با کرامت و بزرگواری یعنی
منافع دایم بر سبیل تعظیم و این آیت دلیل نیست بر آنکه هر که نه چنین باشد مومن نباشد برای آنکه خدای
تعالی ذکر افاضل مومنان کرده است و مومنان در طاعت متفاضل اند اگرچه در ایمان متساوی اند
و باجماع وجل القلوب و ترسیدن در ایمان شرط نیست اگرچه ذکر این کرده است چنانکه در دیگر آیت
فرمود که الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله و اگر هر دو از شرط صحت ایمان بودی متناقض بودی
لیکن مراد آنست که مجموع از فضل مومن آنست که چون ذکر خدای کند و از عقاب او بترسد و بوعدهای او
دلش خرم شود و چون آیات برو خوانند و در آن تامل کند معارفش بیفزاید و نه آن زیاده در اد و طریق
ایمان باشد و ایمان عبارتست از مجموع علومی که تا جمع نشود ایمانش نخوانند چنانکه عقل عبارتست
از مجموع علومی که تا جمع نشود عقلش نگویند و نماز و زکوة هم از افضل ایمانست نماز شرط او و آنکه هر کی
مشتمل است بر فریضه و سنتی و در روایت مطلق است و گفته اند که اخلال بنماز سنت و ترک نفقه
سنت ایمانرا مخل کند و نقصان آید و خلاف اجماع باشد عبدالله عباس گفت که هر که منافق نباشد
او مومن حقا باشد مردی حسن بصری را گفت تو مومن هستی گفت ایمان دو است اگر ایمان بخدای و فرشتگان
و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی
من بدان مومنم و اگر این خواستی که انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم آنرا مشتمل است نمیدانم
که از ایشان هستم یا نه علقمه گفت ما در سفری جماعتی را دیدیم گفتیم شما چه مردمانید گفتند ما
مومنانیم حقا ما ندانستیم که ایشانرا چه جواب دهیم تا که عبدالله مسعود را دیدم و با او گفتم گفت شما را
می بایست گفتن اگر راست میگویید قطع کنید که شما از اهل بهشتید که مومن حقیقی لامحاله بهشتی بود
و هر که گواهی دهد که مومن است حقا و قطع نکند بر آنکه از اهل بهشت است او بعینه مومن باشد بعینه
کافر

کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المومنین لکارهون
یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون واذ یعدکم
الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم

ویرید الله

ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین لیحق الحق ویبطل الباطل ولو کره المجرمون
حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد ترا بر سبیل مجادله می پرسند از انفال و تو آنرا گفتنا ما بیان
کردی که حق کیست و ایشان آنرا کاره اند و با تو جدال کردند چنانکه جدال کردند با تو آنگه که خدای تعالی ترا گفت از
خانه بیرون شو بطلب عیر چون بیرون شدی و ابوجهل از بهر حمایت ایشان از مکه بیرون آمده بود و خدای
ترا وعده نصرت داده بود یا بر عیر که کاروان قریش است یا بر نفیر که لشکر ابوجهل است و تو ایشانرا دعوت با جنگ
ابوسفیان کردی و ایشان آنرا کاره بودند همچنین کاره اند آن حکمی را که در انفال و قسمت غنایم کردی آنجا کاره بودند
قد رفتی و با کراهت ایشان نگرستی اینجا نیز بر فرمان خدای برو با کراهت ایشان منگر و قصه این آیت آنست
که عبدالله عباس و عبدالله زبیر و سدی روایت کردند که مردی نام کرز بن جابر القرشی گله مدینه را براند
و غارت کرد تا بمنزلی که آنرا صفرا خوانند خبر رسول رسید بر اثر او برفت و او را در نیافت باز آمد و آن
سال مقام کرد خبر آمد که ابوسفیان از شام می آید با کاروان قریش عمرو بن العاص و عمرو بن هشام
و مخرمة بن نوفل زهری با چهل سوار از بزرگان قریش و مال عظیم با خویشتن داشتند از مال تجارة و بلغی
عطر داشتند چون بنزدیک بدر رسیدند خبر برسول آمد رسول یاران را خبر داد بدانکه قوم و بسیاری
مال گفت بیرون شوید تا باشد که خدای تعالی روزی شما کند صحابه چون این بشنیدند بطمع مال
و غنیمت بیرون شدند بشتاب بی سلاح و با سلاح بگمان آنکه کارزاری نباشد چون ابوسفیان بشنید
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم براه ایشان آمد ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و اهل مکه را از این خبر کرد
و گفت اگر تقاعد کنید مالها ببرند و ایشان تا لشکر شوند و شادروش قریش و ابلیس بر صورت سراقة بن جعشم
بمکه آمد و این خبر داد و گفت لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم یعنی مترسید که امروز در
جهان کس شما را غالب نباشد و من یار و همسایه شمام اهل مکه چون این بشنیدند حمیت جاهلیت
را کار بستند و ندا در مکه دادند که هر که باز ایستد سرایش ویران کنند و مالش بغارت برند و رسول
از مدینه با لشکر خویش بیرون آمد تا بوادی رسید که آنرا ذفران گویند خبر بوی رسید که قریش از این خبر
یافته و ساز کرده می آیند تا کاروان را اجابت کنند و ببرند رسول از آنجا برفت و بروحا آمد جاسوسی
را از اهل قریش بگرفت و او خبر قوم نگفت و رسول نیز جاسوسی فرستاد نام او عبدالله بن اریقط
باز آمد و خبر قوم آورده و کاروان در پیش افتاد و جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خدای ترا وعده
میدهد که یک طایفه از این دو گروه یعنی عیر یا قریش ترا خواهد بود صحابه اختیار عیر کردند و
رسول با اصحاب مشورت کرد که چه صلاح باشد از پی عیر رویم یا با نفیر که قریشاند کارزار کنیم قوم بدو
گروه شدند بعضی با کاروان و بعضی با لشکر قریش و هر که نه با این بود و نه با آن در آن روز در شمار نبود
تا مثل شد این حدیث در حق کسی که او را باز نیابند در خیر و شر و نیک و بد مثل کنند لا فی العیر ولا

فی النفیر صحابه هر کسی برخاستند و سخنهای نیکو گفتند مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله انجا
که می روی برو که ما در خدمت تو ایم ما آن نگوییم که بنی اسرائیل پیغمبر خود را گفتند اذهب انت
وربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون بخدای که اگر فرمایی که در آتش روید در رویم و اگر بود دریا
گنه فرمایی باز ایستیم رسول صلی الله علیه دیگر بار مشورت کرد سعد معاذ گفت یا رسول الله
همانا که ما را میخواهی که باین تعریض که انصاریانیم فرمود که بلی گفت یا رسول الله ما دست بیعت
بتو داده ایم و بخدای و بتو ایمان آورده ایم اگر فرمایی در دریا شویم و طاعت تو داده ایم و با تو بسر آن عهد
و پیمانیم که کرده ایم و رسول صلی الله علیه این معنی از بهر آن کرد که ایشان چون با رسول علیه السلام بیعت
کردند گفتند یا رسول الله تو هنوز در ذمام ما نیستی تا بسرای ما رسی چون بسرای ما فرود آمده باشی
ما ترا حمایت کنیم رسول علیه السلام اندیشه کرد که نباید برای آنکه از مدینه بیرون آمده ایم انصار را
گمان برند که این ذمام و رعایت مر ایشان را واجب نیست چون سعد معاذ آن بگفت رسول صلی الله علیه
واثق شد و فرمود سیروا علی اسم الله و بروید و ابشروا که خدای تعالی یکی را ازین دو طایفه
یعنی عیر و نفیر مرا وعده داده است و در عیر ابوسفیان بود با جماعتی و در نفیر ابوجهل بود با لشکری
صحابه رسول را میل بکاروان بود و اندیشه میکردند که اگر ایشان از پی کاروان بروند قریش از پس ایشان
در آیند و کاروان روی باز پس کنند و ایشان را در میان گیرند و رسول صلی الله علیه را قریش می
بایست از آنجا که میدانست که چون ایشان کشته شوند مال ایشان حلال و مباح باشد پس اینست
که خدای تعالی میگوید که کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المومنین لکارهون
ایشان این حالت را کاره اند چنانکه حالت رفتن تو ببدر کاره بودند و آن آن بود که خدای تو ترا
بیرون آورد از خانه تو اندر مدینه که مهاجر و مسکن تو بود بیرون آوردنی بحق و حکمت و صواب
و جمعی از مومنان آن را کاره بودند با تو مجادله میکردند در انچه حق بود در رفتن بسوی لشکر قریش
پس از آنکه ایشان را روشن شد که آن حق است و از قبل خداست و بزبان تو است و رفتن ایشان
از غایت کراهت چنان بود که گفتی ایشان را بمرگ میرانند و میبرند تا بکشند و ایشان می نگرند و مرگ و
اسباب مرگ را می بینند و بظلم و ناکام می روند و یاد کن ای محمد که چون خدای شما را وعده داد یکی
ازین دو گروه یعنی عیر یا نفیر شما را اند و شما ان دوست می داشتید که کاروان که بی سلاح و شوکت
اند شما را باشد و خدای تعالی میخواهد که حق را حق کند یعنی امر محمد و کار اسلام آشکارا کرداند
و او را بر دشمن ظفر دهد و کلمه خود را عالی کرداند و روسا و وجوه قریش را هلاک کرداند بکلمات
خویش یعنی بامر و فرمان خویش که شما را بقتال کفار فرمود و بوعده ظفر که شما را داد و اصل کافران
ببرد و ایشان را مستاصل کرداند و ناحق را بحق کرداند و آشکارا کند باد له چنانکه مردمان بدانند

که محاربت

که حق است و باطل را باطل کرداند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و اگرچه کافران و گناهکاران آن را کاره
باشند اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملئکة
مردفین و ما جعله الله الا بشری و لتطمئن به قلوبکم و ما النصر الا من عند الله ان
الله عزیز حکیم و میگوید که یاد کنید ای مسلمانان چون شما استغاثت میکردید
و فریاد میخواستید از خدای خود راوی خبر کوید که چون رسول صلی الله علیه ببدر رسید در لشکر بیت
و آن کثرت و شوکت دید و اندکی از مسلمانان در توفیق شدند و روی بقبله کرد و جماعتی از صحابه
با وی دست برداشت و گفت اللهم انجز ما وعدتنی بار خدایا تو دانی که اگر این گروه هلاک
شوند ترا در زمین عابدی نماند چندان تضرع و زاری کرد که ردا از دوش وی بیفتاد یکی از جمله
صحابه گفت یا رسول الله چون مناشده تو با خدای چنین باشد هیچ اندیشه مدار که خدای وعده
ترا انجاز کند خدای تعالی ازین نعمت ایشان را حکایت کرد که شما فریاد میخواستید و دعا میکردید
خدای تعالی دعای شما را استجابت کرد انید بانکه گفت که من مدد کنم شما را بهزار فرشته هر یکی را ردیفی
داد پس ایشان با ردیفان خود دو هزار بوده باشند و گفته اند بهزار فرشته بر عقب یکدیگر راوی
خبر کوید روز بدر جبرئیل آمد با پانصد فرشته و میکائیل آمد با پانصد فرشته جبرئیل بمیمنه
رفت و میکائیل بمیسره همه با جامهای سفید و عمامهای سفید و دنبال دستارها در میان کتفها
فرو گذاشته با مشرکان کارزار میکردند که پیش از آن نکرده بودند و پس از آن نکردند و چون فرود
آمدندی مدد را مدد کردندی و قتال نکردندی عبدالله عباس فرمود که چون مشرکی بر مسلمانی حمله بردی
از بالای آن مشرک آواز تازیانه برآمدی مرد مسلمان که نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر وی
پیدا بودی و مرد کس را ندیدی بیامدند و ازین حال رسول را خبر کردند گفت راست میگوید
آن فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را بمدد و یاری ما فرستاده است امیرالمومنین علی علیه السلام پرسید
که فرق میان کشتگان ما و کشتگان فرشتگان چیست گفت آنکه کشتگان ما را زخم و جراحت
پیدا بود و کشتگان فرشتگان زخم ندارد و اثر پدید نبود حسن بصری گفت این هزار با آنکه در سوره
آل عمران گفت پنج هزار بودند و بعضی گفتند که اول سه هزار بودند آنگاه این هزار که اینجا گفت با ردیفان
ایشان جمله پنج هزار بودند و بعضی گفتند که اول پنج هزار بودند و سه هزار جدا جمله هشت هزار بودند
والله اعلم بذلک آنگه گفت که خدای تعالی این مدد فرستادن را نکرد الا از بهر بشارت مر شما را یعنی تا شما را
بشارتی بود و دلهای شما بدان بیارامد و ساکن شود و نصرت و یاری و ظفر نیست مگر از خدای
که او غالب است کس او را غلبه نتواند کرد و حکیم است هرچه کند بر وفق حکمت و صواب کند و برای آن
با خدا اضافت کرد تا کس گمان نبرد که از جهت فرشتگان بود که اگر نه فرمان خدای بودی فرشتگان فرو ماندندی

مومنان همیشه منصور باشند اگر غالب باشند بحجت منصور باشند و یکبار بقهر و غلبه و برای آن گفت
الا بشری تا این عدد بشارت و اطمینان بود مومنانرا و الا یک فرشته دمار از جمله کفار اهل زمین بر توانستی آورد
یعنی که جبرئیل هفت شهرستان قوم لوط را از جای برکند و بر گوشه پر نهاد و چندان ببرد که آواز مرغان
ایشان اهل آسمان بشنیدند آنگه سرنگون کرد فجعلنا عالیها سافلها و چه رنج آید بران قوی ضعیفان که
ایشانرا غلبه کند از جایی که ویرا نبینند عبدالله بن مسعود فرمود که چون ابوجهل را می کشتم گفت آن
ضربات که از هوای آمد و ما کسی را نمی دیدیم آن چه بود من گفتم که آن فرشتگان بودند گفت ما را ایشان غلبه
کردند نه شما اذ یغشیکم النعاس امنة منه وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم
به ویذهب عنکم رجز الشیطان ولیربط علی قلوبکم ویثبت به الاقدام اذ یوحی ربک
الی الملئکة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان ذلک بانهم شاقوا الله ورسوله ومن
یشاقق الله ورسوله فان الله شدید العقاب ذلکم فذوقوه وان للکافرین عذاب
النار یاد کنید آنگاه که چون بشما رسید و در شما پوشانید خواب را و نعاس ابتداء خواب بود
در قتال ایمنی بود از قبل خدای و در نماز غفلتی بود از قبل شیطان و این خواب ایشانرا ایمنی بود
از قبل خدای و فرو فرستاد بر شما از آسمان آبی تا شما را پاک کند و اثر دیو از شما زایل کند و وسوسه
او و دلهای شما را بر جای بدارد و پایهای شما را ثابت کرداند و قدمهاء شما را در زمین استوار کند و این چنان
بود که چون مسلمانان برسیدند مشرکان بر سر چاه بدر فرود آمده بودند و آب بدست گرفته مسلمانان برا ثر
ایشان برسیدند از ریگ سرخ فرود آمدند که پایهای ایشان برو قرار نمی گرفت و سم اسب بروی نمی استاد
و آب نداشتند بخفتند بیشترین ایشانرا احتلام افتاد ابلیس بر صورت شخصی بیامد و ایشانرا گفت
ای اصحاب محمد شما دعوی میکنید که بر حقیم و پیغمبر خدای در میان ماست اینک شما نماز میکنید بر جنابة
و مشرکان شما را غلبه کردند و آب بدست فرو گرفتند و شما در زمینی گرفتار شده اید که قدم برو قرار نمی گیرد
چگونه امید میدارید که شما بر ایشان غلبه بودید اکنون ایشان بعضی را از شما بکشند و بعضی را بگیرند
برند مسلمانان ازین اندوهگین شدند خدای تعالی بارانی فرستاد چنانکه رودخانها پر از آب گشت مسلمانان
غسل کردند و طهارت ساختند و آب برگرفتند رجز شیطان اثر احتلام است که خود را و جامهاء
خود را بشستند و زمین سخت گشت بآن باران چنانکه قدمهاء ایشان و چهار پایان ایشان برا قرار
گرفت و یاد کن ای محمد که چون خدای تو وحی کرد بفرشتگان که من با شمایم بنصرت و ظفر و معاونت شما
مومنانرا برجای بدارید بقوت دل و صحت عزیمت و نیت در جهاد کفار ابو رافع گفت فرشته می آمد بر
صورت مردی و با صحاب رسول میگفت واثق باشید بفتح و ظفر که ایشان با یکدیگر میگویند که اگر مسلمانان

برما

بر ما حمله کنند از ما کسی بر جای نماند مسلمانان قوی دل شدند آنگه بشارتی دیگر داد و گفت سالقی فی قلوب
الذین کفروا الرعب من ترس در دل کافران اندازم و خوفی بر ایشان غالب کردانم رسول صلی الله علیه و آله
فرمود نصرت بالرعب مسیرة شهر مرا بترس نصرت کردند که هیبت و ترس من یکماهه راه برود انگه
حق سبحانه و تعالی ایشانرا کیفیت و چگونگی شمشیر زدن در آموخت و گفت بزنید بر زبر گردنهای ایشان
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا نفرستاده اند تا بعذاب خدای کنم اما عقاب من ضرب الاعناق
و شد الوثاق است یعنی قتل و اسر دون سوختن بآتش و بزنید از ایشان و بیندازید هر انگشتی
عبدالله عباس گفت که مراد اطراف و مفاصل است یمان گفت مراد بفوق الاعناق صنادید و روساء
قریش است و کل بنان کنایت است از سفله و زیردستان عبدالله عباس گفت مردی از بنی
غفار مرا حکایت کرد که من و پسر عم من روز بدر بر بالا کوهی شدیم منتظر آن تا ظفر کرا باشد و ما خود را
دران میانه اندازیم و غنیمتی گیریم ناگاه ابری برآمد و نزدیک ما آمد و ما در میان ابر حمحمه اسپان می شنیدیم
و آواز سواران که میگفتند اقدم حیزوم پسر عم از آن بترسید و بیفتاد و بمرد و من خود را نگاه داشتم
اما در من هیچ قوتی نمانده بود عکرمه از ابورافع مولی رسول الله شنیدم که گفت من غلام عباس ابن
عبدالمطلب بودم و اسلام در خانه ما آمده بود و من و زن عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم و عباس
مایل بود بایمان آوردن و با ابولهب ببدر نرفته بود اما عاص بن هاشم را بعوض خود فرستاده بود و چون
خبر ظفر مسلمانان آمد بر مشرکان ما نزدیک زمزم خیمه زده بودیم ام الفضل دران خیمه بود و من در گوشه خیمه
بودم و تیری تراشیدم ابولهب بیامد و در پس خیمه نشست پشت او با پشت من بود خبر آمد که ابوسفیان را
رسید کس فرستاد و ویرا بخواند بیامد و ویرا گفت ای برادر حال چگونه افتاد گفت چگویم چندان بود که ما ایشانرا
دیدیم پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ در ما نهادند و میکشتند و اسیر میکردند چنانکه میخواستند و من آن
مردم را ملامت نمیکنم که ما جماعتی دیدیم سفید روی بر اسپان ابلق نشسته در میان آسمان و زمین
که کسی پیش ایشان نمی توانست استاد ابورافع گفت من دامن خیمه برداشتم و گفتم ایشان فرشتگان
بوده اند ابولهب دست برآورد و بر روی من زد ام الفضل چوب خیمه برگرفت و بر سر وی زد چنانکه بشکست
و گفت ویرا زبون گرفته برانکه سید وی غایب است او برخاست و برفت ذلیل و مهین ازین هفت
روز بر نیامد که خدای تعالی ویرا بطاعون مبتلا گردانید تا بدوزخ رسید چون وی بمرد دو پسر وی را رها
کردند اندر خانه و از ترس طاعون که بایشان تعدی کند بگریختند او بمرد و در خانه بگندید مردم ایشانرا
ملامت کردند بآخر تنی چند را بمزد گرفتند بیامدند و آبی بروی ریختند از دور و بیاوردند و در زیر
دیواری نهادند و سنگ بروی انبار کردند عبدالله عباس گفت که آن مرد که پدرم را اسیر کرد مردی بود از بنی
سلمه او را ابوالیسر گفتندی کوتاه بالا بود و پدرم عباس دراز بالا و قوی و قریب رسول الله صلی الله علیه و آله

او را گفت عباس را چگونه گرفتی گفت مردی با من یار بود در گرفتن او که من او را پیش از ین ندیده بودم
و نیز دگرش ندیدم برین شکل و برین هیئت رسول صلی الله علیه فرمود که لقد اعانک علیه ملک
کریم انکه یار او بود فرشته بزرگوار بود انکه حق سبحانه و تعالی پیدا کرد که آنچه بایشان رسید از چه سبب
رسید گفت سبب آن بود که ایشان با خدای و رسول وی مخالفت کردند و هر کس که با خدای و رسول
وی مخالفت کند خدای تعالی سخت عقوبت است و یا بعذاب سخت عقوبت کند و معذب گرداند
انگه گفت آن عذاب و عقوبت اینست از کشتن شما و اسیر گرفتن بچشید مرین عذاب را پیش انکه به
عذاب آتش دوزخ رسید و کافران راست عذاب آتش دوزخ   یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم
و بئس المصیر   حق سبحانه و تعالی درین آیت خطاب کرد مؤمنان را و فرمود که ای
گرویدگان و باور دارندگان من و رسولان من چون شما ببینید که کافران یکبار بر سر شما آیند
و بر شما حمله آورند و انبوهی ایشان ببینید نگر تا پشت برنگردانید و بهزیمت نروید که ذکر دبر از
برای استقباح حال را گفت تا باشد که ایشان ازان استنکاف کنند و نگریزند با این همه مبالات
نکردند و بگریختند انگه گفت هر که پشت برگرداند دران روز و برود مگر از بهر انکه تا ساز آلتی و سلاح
بدست آرد و چنان نماید دشمن را که وی منهزم شده است انگه باز گردد و بروی حمله آرد یا خواهد که از میان
جماعتی که باشد از مسلمانان با نزدیک جماعتی دیگر رود از مسلمانان که بوی و یاری وی محتاج تر باشد
و هر که بیرون ازین دو وجه صف کارزار را رها کند و پشت بر دشمن کند با خشم خدای باز گشته بود و مستحق
غضب وی شد و جای وی دوزخ بود و بد جایست دوزخ بعضی از علما گفته اند که حکم این آیت
خاص است بروز بدر برای انکه در زمین مسلمانان همان بودند که با پیغمبر حاضر بودند اگر کسی بگریختی او را
جایی نبودی الا که با مشرکان گریختی امروز اگر برود با نزدیک جماعتی از مسلمانان این حکم در حق او ثابت
نباشد نه بینی که روز بدر چون بگریختند خدای تعالی عذر خواست برای ایشان و فرمود انما
استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم و گفته اند حکم این آیت ثابت
بروز احد و روز حنین که ایشان بگریختند و ایشان دوازده هزار بودند و فرار از زحف معصیتی
کبیره است ابن عباس فرمود که اعظم الکبایر الشرک بالله ثم الفرار من الزحف و این قول محمد باقر و
جعفر الصادق علیهما السلام است و دلیل برین عموم آیت است و الفاظ عموم در قرآن واجب بود حمل کردن
بر عموم و بر خصوص حمل نشاید کردن بی دلیلی و آیت عفا الله عنهم دلیلست برین که اگر گریختن از زحف
گناه نبودی از خدا تعالی عفو نبایستی خواست و عطا گفت که این آیت منسوخ است بقول الآن

خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا این قول نیکو نیست از برای انکه جمع میان هر دو آیت ممکن است
و جایی که جمع توان کرد نسخ نبود   فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم
ذلکم و ان الله موهن کید الکافرین   حق سبحانه و تعالی درین
آیت باز نمود بر سبیل مبالغه که آنچه روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوت و حرکت تو نبود بل
بفضل و رحمت و تقویت و تایید و نصرة ما بود که فرشتگان فرستادیم از بهر مدد شما و این مبالغه
را بجای رسانید که از و نفی فعل کرد و با خود اضافت کرد چنانکه یکی از ما گوید که این کار بقوت
و قدرت تو نبود و اگر نه عنایت و نصرت ما بودی ترا این کار بر نیامدی پس همچنین خدای تعالی گفت نه تو
کشتی ایشان را و لیکن خدای کشت و تو نینداختی بدیشان و لیکن خدای انداخت در خبر است که چون
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ببدر رسید فرمود هذه مصارع القوم ان شاء الله چون قوم پدید آمدند
گفت هذه قریش جاءت بخیلائها و فخرها تکذبون رسولها اللهم انی اسألک ما وعدتنی اینان
قریش اند که جامه بفخر و کبر در زمین میکشند رسول خود را بدروغ زن میدارند بار خدایا از تو میخواهم
آنچه مرا وعده داده جبرئیل آمد و گفت قبضه خاک بردار و در روی ایشان انداز چون صفها راست
شد رسول امیر المؤمنین را گفت پاره خاک مرا ده امیر المؤمنین پاره خاک و سنگ ریزه بوی داد و
نگاه میکرد تا چه شود آن خاک را در روی ایشان انداخت و گفت شاهت الوجوه زشت باد
این روها هیچ مشرک نماند که خدای تعالی پاره ازان خاک ریزه بچشم وی نرسانید و بدهن و بینی وی انگه
مومنان روی در ایشان نهادند و کشتن و اسیر کردن گرفتند سعید بن المسیب گفت ابی ابن الخلف الجمحی
را روز بدر اسیر گرفتند وی خویشتن را باز خرید چون خواست که برود گفت یا محمد اسپی دارم که او را هر روز
فرقی از گاورس میدهم تا بران اسپ خواهم کشتن رسول فرمود بل که من ترا کشم ان شاء الله چون روز احد بود
ابی ابن خلف در آمد بران اسب نشسته می تاخت تا نزدیک رسول رسید جماعتی مسلمانان پیش او باز
شدند تا او را بکشند رسول فرمود که او را رها کنید شما ایشان دور شدند رسول حربه در دست چنداخت
بر پهلوی او آمد و چندانی استخوان پهلوی وی بشکست او را از انجا برگرفتند و میگفتند باکی نیست
زخم کاری نیامده است گفت با من مگویید بخدای که محمد مرا طعنه زد که اگر بر همه اهل زمین قسمت کنند
همه را هلاک گرداند و من ازین جان نبرم و شما نشنیدید که محمد روز بدر گفت من ترا بکشم ان شاء الله او
دروغ نگوید او را بر دست گرفته میبردند هم بر دست ایشان جان بداد در راه او را دفن کردند و گفته
اند که رسول علیه السلام دران روز خیبر کمانی بخواست و تیری بران پیوست و بجانب حصن خیبر انداخت تیر آمد
بر کنانه ابی الحقیق و او را بر بستر خفتانید مجاهد گفت جماعتی صحابه در جماعتی کشتگان خلاف کردند این گفت

من كنتم و آن گفت من كشتم خداى تعالى آيت فرستاد و فرمود كه شما نكشتيد ايشان را ليكن خداى كشت و ما
نينداختى اى محمد آن سنگ ريزه را و خاك را با آن حربه و تير بلكه خداى انداخت يعنى اجزاء خاك و سنگ
ريزه و آن تير تو نرسانيدى خداى رسانيد بر وجه معجز تو از بهر آنكه اثر آن در هيچ آدمى بنايد و براى آن
بود تا مومنان را امتحان كند و بيازمايد امتحان كردن نيكو و عطا دهد و نعمت كند بر ايشان بنصرت و غنيمت
و اجر و مثوبت و تا بدانند كه خداى با ايشان چه نعمت از فتح و نصرت و ظفر باندكى از ايشان
و بسيارى از دشمن تا شكر اين نعمت بگذارند و خداى تعالى شنونده گفتار و داننده كردار ايشانست
و غرض ازين جمله آن بود تا خداى تعالى نعمت دهد مومنان را و ضعيف و سست كرداند كيد و
مكر كافران را   ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح و ان تنتهوا فهو خير لكم
و ان تعودوا نعد و لن تغنى عنكم فئتكم شيئا و لو كثرت و ان الله مع المؤمنين
يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه و انتم تسمعون و لا تكونوا
كالذين قالوا سمعنا و هم لا يسمعون   اهل مكه چون خواستند كه از مكه
بيرون آيند دست در استار كعبه زدند و گفتند اللّهمّ انصر اعلى الجندين و اهدى الفئتين
و اكرم الحزبين و افضل الدينين بار خدايا نصرت كن ازين دو لشكر آن را كه بلندتر است و ازين دو
گروه آن را كه راه يافته تر است و ازين دو جماعت آن را كه گرامى تر است و ازين دو دين آن را كه فاضلتر است
خداى تعالى رسول خود را نصرت كرد بر ايشان و اين آيت فرستاد و ايشان را خطاب كرد بر سبيل تهكم
و گفت شما اگر فتح و نصرت ميخواستيد فتح و نصرت بشما آمد و ابو جهل روز بدر گفت اللّهمّ
ايّنا من كان افجر و اقطع للرحم و اتانا بما لا نعرف فاضرب على جبهته العذاب بار خدايا
هر كه از ما فاجرتر و قاطع تر است رحم را و چيزى آورده است با ما كه آن را نشناسيم فردا بر پيشانى
وى زن و هلاكش كن حق تعالى دعاى وى بر وى بشنيد و او را دو مرد زدند يكى را عوف نام بود و ديگرى
را معوذ برادران يكديگر بودند و عبد الله مسعود وى را تمام بكشت ابى ابن كعب گفت اين خطاب با اصحاب
رسول است كه ايشان پيغمبر را گفتند يا رسول الله براى ما از خداى فتح نخواهى رسول روى سرخ كرد و
فرمود آنانكه پيش از شما بودند ايشان را انواع عذاب كردند و بدستاره دو نيم كردند و از دين خود
برنگشتند و اعضاى ايشان از يكديگر جدا ميكردند و از دين برنمى گشتند تا آنكه چنان شد كه سوارى
از صنعا بحضرموت آمدى از كس نترسيدى مگر از خداى عز و جل و گوسفند از گرگ نترسيدى
شما را تعجيل است بفتح و نصرت و خداى اين آيت فرستاد آنگه از خطاب مومنان عدول كرد با خطاب
كافران و گفت كه اگر شما ازين كوردشمنى رسول باز ايستيد شما را بهتر بود و اگر با سر دشمنى و عداوت و حرب
محمد آييد ما با سر فتح و ظفر و نصرت او آييم و جمعيت كه كنيد و لشكر كه آوريد شما را سودى نكند از آنكه

خداى

خداى با مومنانست بنصرت و تاييد آنگه مومنان را گفت كه اى گرويدگان طاعت داريد خدا را و امتثال
فرمان او كنيد و از و بر مگرديد و حال آنست كه شما دعوت او و كلام خداى مى شنويد و مباشيد مانند
آنكسانى كه ايشان گفتند كه ما ميشنويم و ايشان نمى شنوند يعنى بشنيدن منتفع نمى شوند چون منافقان
و مشركان و جهودان و ترسايان بر اختلاف اقوال   ان شر الدواب عند الله الصم البكم
الذين لا يعقلون و لو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم
معرضون   حق تعالى ميگويد كه بدترين جانوران و چهارپايان و روندگان بر روى زمين
نزديك خداى عز و جل كران و گنگانند كه حق نشنوند و در حق انديشه نكنند تا آن را از باطل تميز كنند
خداى ايشان را چهارپاى خواند و آنگه بيان كرد كه از چهارپايان بدترانند و اگر خداى تعالى درين جماعت
كه حال ايشانست خيرى دانستى و دانستى كه اگر با ايشان لطف كند بآن منتفع شوند با
ايشان لطف كردى تا بشنودندى چنانكه مؤمنان مى شنوند و كار مى بندند و ليكن از ايشان
اختيار بد و اصرار بر كفر دانست كه اگر ايشان را بشنواند نشنوند و از آن اعراض كنند محمد باقر عليه
السلام گفت كه ايشان بنو عبد الدار بودند كه از ايشان ايمان نياوردند الا مصعب ابن عمير و سويبط ابن حرمله
وى گفتند ايشان كه نحن صم بكم عمى عما جاء به يعنى بمحمد و ايشان اصحاب لوا بودند روز احد
همه كشته شدند ابو على گفت كه جمعى بودند كه ايشان گفتند كه ما ترا آنگه باور داريم كه جامعى از قصى
بن كلاب كه سالها است كه تا ايشان مرده اند ايشان را زنده كنى تا ايشان با ما سخن گويند و ما سخن
ايشان بشنويم خداى تعالى فرمود كه اگر خداى تعالى در ايشان خيرى دانستى سخن مردگان ايشان را
شنوانيدى و اگر نيز بشنوند اعراض كنند و ايمان نياورند و اين آيت دليل است بر بطلان
قول آنكس كه ميگويد نه روا بود كه در مقدور لطفى بود كه اگر با كافران بكنند ايمان آرند و نكنند چه اگر
چنين بودى مودى با نقض غرض وى تعالى ذلك   يا ايها الذين امنوا استجيبوا لله و للرسول
اذا دعاكم لما يحييكم و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه و انه اليه تحشرون
حق تعالى درين آيت خطاب با مومنان ميكند و ميگويد كه اى گرويدگان اجابت كنيد خدا را
و پيغمبر را چون پيغمبر شما دعوت كند بچيزى آن چيز شما را زنده كرداند و آن ايمانست و ايمان حيوة است
و كفر مرگ انك لا تسمع الموتى و يا سبب حيوة است من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو
مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة و گفته اند كه جهادست و جهاد سبب حيوة است و لا تحسبن
الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم و مراد باستجابت طاعت
است ابو هريره روايت كرد از رسول صلى الله عليه و آله و سلم با ابى بن كعب بگذشت و او در نماز
بود او را آواز داد و گفت يا ابى تعالى ابى نماز سبك بگذارد و بنزديك رسول شد گفت اى ابى چرا

جواب ندادی مرا چون ترا بخواندم تو نشنوده که خدای تعالی گفته است یا ایها الذین آمنوا استجیبوا
لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم گفت من ندانسته ام ازین پس هرکه بخوانی اجابت کنم
اگرچه اندر نماز باشم انگه گفت ترا خبر دهم بسورتی که مثل آن در توریه و انجیل و زبور و قران نیست
گفتم بلی یا رسول الله گفت در نماز چه خواندی گفتم فاتحه الکتاب گفت بان خدای که جان محمد بامر اوست
که مثل این سوره در توریة و انجیل و زبور و فرقان نفرستاده اند و آن سبع المثانی است و خدای
جز بمن نداده است انگه خدای تعالی خطاب کرد و گفت خدای تعالی منع کند و جدا اندازد میان مرد و دلش
بمرگ یا جنون و زوال عقل پس مشغع نباشد بدل خود و بان تدارک فایت شاند کردن و آیت
برین وجه تحریص باشد بر توبه کردن یعنی بشتابید پیش از انکه این حال پیدا شود و وجهی دیگر آنست
که خدای تعالی قادر است که منع کند میان دل و افعال او از اعتقادات و ارادات و کراهات
پس معنی آن بود که افعال جوارح شما تابع افعال قلوبست و افعال قلوب را اگر خدای خواهد حایل
و مانع باشد میان آن و میان شما دیگر آنکه مومنان هر وقت که اندیشه کردندی که دشمن بسیار است
و عدد ما اندک خوفی در دل ایشان آمدی خدای تعالی باز گفت که منع کنم میان دل ایشان و میان
خوف تا خایف نباشند و میان دل کافران و امن تا همیشه ترسان باشند و گفته اند که معنی آنست
که خدای تعالی مرد را بمیراند چنانکه گفته شد پس فرصتی که میطلبید از وی فایت شود از اخلاص
دل و طاعات و علاج کردن دل تا تسلیم کرد پس گویی که خدای میگوید که این حیوة که شما را داده ام
غنیمت دانید و این فرصت را نگاه دارید و دل خویش باصلاح آورید و خالص متوجه حضرت حق
گردانید و بدانید که شما را حشر کنند و نزدیک او گرد آورند واتقوا فتنة لا تصیبن
الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب واذکروا اذ انتم قلیل
مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فآویکم وایدکم بنصره
ورزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون حق تعالی میفرماید که بترسید
از فتنه که چون بیاید خاص بکسانی برسد که ایشان ظالم باشند و مراد بفتنه بلا و معصیت و ظلمت
که در میان خلایق افتد ابن عباس گفت درین آیت که خدای تعالی میگوید که بر منکر خاموش مباشید
و اغضا مکنید و رضا مدهید که چون عذاب خدای بیاید ظالم را از غیر ظالم تمیز نکند ظالمان را آن
عذاب بر ظلم بود و آنها را که ظلم نکرده باشند بران بود که امر بمعروف و نهی از منکر نکرده باشند و تا
مکلفان را از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف بود مر غیری را یعنی بترسید
از فتنه که عام بود و از عذابی که بجملۀ خلایق برسد از خاص و عام و ظالم و غیر ظالم چون عذاب
استیصال که امت سلف را بود و حسن بصری گفت این آیة در حق صحابهٔ رسول آمد چون طلحه
وزبیر

وزبیر این آیت میخواندند و میگفتند ما سالها این آیت میخواندیم و ندانستیم که از اهل این آیتیم
تا بدیدیم آیت خود اندر حق ما بوده است ابن عباس گفت چون این آیت فرود آمد پیغمبر خدای
گفت مَن ظلم علیاً مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی ونبوة الانبیاء قبلی
هرکه بر علی ظلم کند درین جای که من نشسته ام این مقام از وی باز گیرد بعد از وفات من چنان باشد
که انکار کرده نبوة مرا و نبوت پیغمبران که پیش ازین بوده اند حذیفه یمانی گفت که رسول خدای گفته
است که یاران من پس از من چیزهای کنند که نباشد آن مرا کان خدای تعالی ایشان را ازان بصحبت من بیامرزد
و ایشان از صحبت و یاری بهشتی شوند و دست نگیرد و جماعتی بران کار کنند و بهان بروند و بدان
جای ایشان دوزخ باشد ابو هریره گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قیامت برنخیزد
تا پیدا نشود فتنهٔ عمیا و مظلمه که آنکس که در آن فتنه بود خفته به از آن باشد که نشسته بود و هر که
نشسته بود به از انکه ایستاده باشد و آنکس که ایستاده باشد به از آن بود که رونده بود و آنکس که
رونده بود به از آنکس بود که دونده باشد یکی از صحابه گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا دریابد و من
در تاختن باشم گفت اگر در تاختن باشی بایست گفت اگر ایستاده باشم گفت بنشین گفت اگر نشسته
باشم گفت دست با خویشتن گیر و نگاه دار که اگر بندهٔ مظلوم باشی به از آن باشد که بندهٔ ظالم باشی
و رسول خدای فرمود که چون فتنه بیاید بندگان خدا را پست کند و عالم از آن فتنه بعلم نجات یابد
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست انگه خدای تعالی خطاب کرد با مهاجران
و گفت یاد کنید از انگه چون شما در مکه بودید اندک بودید و ضعف قوة در ابتداء اسلام قریش
شما را ضعیف کرده بودند شما می ترسیدید از انکه مردمان شما را بربایند یعنی مشرکان عرب با اهل پارس
و روم چون میخواستند که از مکه بیرون آیید و بمدینه هجرت کنید خدای شما را بسلامت بمدینه
رسانید و در مدینه شما را جای داد و شما تایید و تقویت کرد و دست شما قوی گردانید بنصرت
و ظفر کرد شما را در روز بدر و مدد فرشتگان و روزی داد از روزیهای حلال و پاک و آن غنیمت
که شما را حلال کرد و پیش از شما امتان دیگر را حلال نبود و این برای آن کرد تا شکر نعمت او گویند
قتاده گفت مراد جملهٔ عرب اند که ایشان در جهان ذلیل بودند بشکم گرسنه و تن برهنه و بزندگانی شقی تا
زنده بودند با شقاوت و شر بودند چون بمردند مستحق دوزخ شدند و بر دست دشمن سخت در بهم بودند
بودند پارسیان و رومیان حقیرترین همه جهان بودند ایشان از چندان چیزی نبود که کسی را بر ایشان
حسد آید چون خدای تعالی رسول را بفرستاد و اسلام ظاهر گشت ایشان فراخ روزی و محترم و مسلط
شدند پس بر چنین نعمتی و حالتی هر اینه شکر باید کرد و از برای آن کرد تا شکر کنند
یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم تعلمون واعلموا

اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَ اَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاَنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيْمٌ خدای تعالی خطاب میکند
مومنانرا و میکوید که ای انکسانی که ایمان آورده اید با خدای خیانت مکنید بترک اوامر وارتکاب
مناهی و با رسول بترک سنت و شریعت او و در امانتها که میان شماست از ان یکدیگر خیانت مکنید
و شما میدانید که عاقبت و سر انجام خیانت و و بال جکونه است جابر بن عبد الله انصاری کفت سبب
نزول آیت آن بود که جبرئیل آمد و کفت ابو سفیان فلان جای فرود آمده است با جماعتی از مشرکان
ساز کنید و خبر پوشیده دارید و ناکاه بر ایشان شوید یکی از جمله منافقان نامه نوشت و ابو سفیانرا
از آمدن مسلمانان خبر کرد زهری کفت که در ابو لبابه آمد انکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم جهود ان بنی
قریظه را حصار میداد بیست و یک روز ایشان کس فرستادند و طلب صلح کردند بدانچه بنو النضیر کرده
بودند که جای خود باز کذارند و با درعا و اریحا شوند رسول کفت صلح نکنم الا بر انکه بر حکم سعد معاذ فرود
آیند کفتند ابو لبابه را پیش ما فرست تا با وی مشورت کنیم رسول وی را فرستاد و او را با ایشان
میل و تعلق و مناصحتی بود برای انکه مال او و فرزندان او در دست ایشان بود او را کفتند چکوئی در حدیث
سعد معاذ و انکه ما را می فرمایند تا بر حکم او فرود آییم کفت نباید و اشارت بحلق کرد یعنی کشتن بود این
کفتن که فرود نیاییم بر حکم او و خدای تعالی این آیت فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا لَا تَخُوْنُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ
ابو لبابه کفت من هنوز آیت ناشنیده و قدم از قدم برنداشته دانستم که خیانت کرده ام با خدای و رسول
پشیمان شدم و فرود آمدم جون بیامدم این آیت در حق من فرود آمده بود راوی خبر کوید که ابو لبابه بیامد
و خویشتن را در ستون مسجد بست و سوکند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من قبول
کند هفت شبانروز طعام و شراب نخورد تا بیفتاد و ضعیف و بیهوش کشت خدای تعالی توبه او بپذیرفت
او را کفتند خدای تو توبه تو بپذیرفت کفت والله که من خود را باز نکشایم جز که رسول مرا باز کشاید رسول بیامد
و او را باز کشود ابو لبابه کفت تمام توبه من آنست که از زمین که در وی این کناه کردم بروم و از جمله مال خود بیرون
آیم رسول علیه السلام و افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود که ثلثی از مال خود بصدقه ده تا کفارت کناهت باشد
و این از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق ع روایت کرده اند ابن عباس کفت که مراد با مانات هر
چیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض چون نماز و روزه و زکوة و غسل جنابت قتاده کفت
که مراد دین خداست یعنی این دین که از خدای بامانت دارید تا با او سپارید که ادای امانت واجب است
انکه خدای تعالی کفت که بدانید که مالها شما و فرزندان شما فتنه اند و بلاییست مر شما را یعنی آن
مالها و فرزندان که نزد بنی قریظه است و بدین وجه آیت مخصوص باشد با بو لبابه و اکر چه سبب او بود
اما دیکران در تحت خطاب داخل باشند و مورد آیت این است که زنهار تا بمال و فرزندان مفتون
نشوید که آن سبب فتنه شماست و در ین منکرید و آن یاد کنید که نزدیک خدایست مزدی عظیم
و ثوابی

و ثوابی جزیل از انکه متابعت حق کند و مخالفت هوا و نفس کند یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا اِنْ تَتَّقُوا
اللّٰهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقَانًا وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ
وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لِیُثْبِتُوْکَ اَوْ یَقْتُلُوْکَ اَوْ یُخْرِجُوْکَ وَ یَمْکُرُوْنَ وَ یَمْکُرُ اللّٰهُ
وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ ای مومنان و کرویدکان اکر شما از خدای تعالی بترسید و از فرمان او
در نکذرید و از خیانت کردن دور باشید خدای شما را فتح و ظفر و نصرت دهد که میان حق
و باطل فرقی پدید کند و روز بدر را فرقان خوانند یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ یعنی یوم الفتح
والظفر و این فرق بنصرة شما باشد و خذلان ایشان و اعزاز و اقبال و ثواب شما و عقاب ایشان
و کفته اند که شما را هدایتی دهد که بان دلهاء شما فرق کند میان حق و باطل و کناهان باز پوشند
و تقوی شما را کفارت کناهان شما کرده اند و شما را بیامرزد و خدای تعالی خداوند فضل و نعمتی عظیم
است و یاد کن ای محمد که جون کافران با تو مکر کردند و خواستند که در خفیه و نهان ترا باز دارند
یا ترا بکشند یا از شهر بیرون کنند عبد الله عباس و جمعی مفسران کفته اند که جون انصاریان ایمان
آوردند و با رسول بیعت کردند قریش از ان بترسیدند بزرکان و مشایخ ایشان در دار الندوه
جمع شدند تا با یکدیکر کار او مشورت کنند و روسای ایشان ان روز عتبه و شیبه بودند و
ابو جهل و ابو سفیان و طعیمة بن عدی و نضر بن الحارث و ابو البختری و زمعة بن الاسود
و حکم بن حزام و بنیه و منبه و هشام ابن عمرو و امیة ابن خلف ابلیس علیه اللعنه بر صورت پیری
بیامد جون او را دیدند کفتند که تو کیستی کفت مردی ام از اهل نجد شنیدم که شما رای خواهید
زدن در حق این محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای شما بشنوم اکر صواب باشد از پیش
ببریم و اکر خطا باشد من نیز رای زنم که شما از من نصیحت ببینید و بشنوید کفتند روا باشد
ابو البختری کفت رای من آنست که او را بکیرید و در خانه محبوس باز دارید و در ان خانه سوراخی رها
کنید که از انجا آب و طعام باو می دهید تا بمرد یا نزدیک شود جنانکه با دیکر شاعران کردند از
زهیر و نابغه ابلیس بانک برو زد و کفت بد راییست که تو زدی این با کسی توان کرد که او را اهلی و عشیره
نباشد اما محمد که از بنی هاشم باشد و از قوم خود اتباع دارد اکر او را یکدو روز محبوس کنید خویشان او
او بر شما بیرون آیند و مدد خواهند از انصاریان و با شما قتال کنند و او را بیرون آرند و رای شما باطل
شود ایشان از سر این رای شدند کفتند راست کفتی ای شیخ نجدی هشام بن عمرو کفت رای
آنست که این مرد را بر شتری نشانید و سر در بیابان دهید و از میان خود بیرون کنید تا برود و شما
از کفت و کوی او برهید ابلیس کفت بئس الرای ما رایت مردی باین صفت که محمد است با حسن
خلق و خلق فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی از شما برود و هر کجا که شود و هر که را دعوت کند

اجابت کنند و معتون دی شوند پس اگر لشکری جمع کند و بیاید و دنیا بر شما زندان کرده اند و مردان شما را
بکشد و زنان ما را ببرد کی برد همه گفتند صدق الشیخ النجدی ابوجهل علیه اللعنة والعذاب والعقاب گفت
که ده مرد را از بطون امهات قریش اختیار کنید تا او را بکشند آشکارا چنانکه مردمان ندانند
که او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرق شود و طلب قصاص نتوانند کرد لابد بدیت
راضی شوند شیخ گفت نعم ما رایت و در روایتی دیگر آمده است که این رای ابلیس زد و همه برای
او آمدند و گفتند الرای رای الشیخ النجدی آنکه ده مرد را از قریش اختیار کردند تا این کار بکنند
جبرئیل علیه السلم آمد و این آیة آورد و رسول را خبر داد از آن احوال و گفت خدای میفرماید
که مرجع و مضجع خود رها کن و از شهر بیرون رو و رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین را بخواند
و گفت خدای مرا فرموده است که ازین شهر بیرون روم ترا امشب بر جای من باید خفت تا اگر قریش
تفحص کنند جای من خالی نه بینند و بر اثر من نیایند و اگر مکروهی بمن خواهند رسانید نرسانند
و جامه خود بر کند و بوی داد و گفت در پوش و بجای من بخسب امیر المؤمنین علیه السلم چنان کرد
و رسول از سرای خود بیرون آمد و این جماعت بر در سرای بودند و این آیات میخواند انا جعلنا فی اعناقهم
اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون الی قوله فهم لا یبصرون و هر یکی را پاره خاک
بر سر کرد و بگذشت و بغار رفت و امیر المؤمنین بجامه بر سر اهل و خانه و آنچه او را بود و آنچه از ودایع مردمان
نزدیک او بود وصی خود کرد و از مشرکان همه شب علی را نگاه میداشتند بر گمان آنکه او محمد است تا صبح بر آمد
در سرای رفتند با تیغها تا رسول را بکشند امیر المؤمنین علیه السلم از آنجا برخواست و گفت بچه کار آمده
اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست گفت ما کنت علیه رقیبا از سرای بیرون آمدند پی دیدند گفتند
محمد رفته است و همانا که این خاک بر سر ما وی کرده است پی او گرفتند و آمدند تا در غار خدای عنکبوتی
را فرستاد تا در غار را نسج کرد ایشان گفتند تا اینجا پی بود و درین غار نشده است چه اگر در غار
شده بودی نسج عنکبوت دریده بودی از اینجا بزمین فرو شده است یا با آسمان برده اند و برا خدای
تعالی در حق امیر المؤمنین این آیت فرستاد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
و درین قصه این آیت فرستاد و فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا و کافران در کشتن تو ای محمد مکر
کردند و حیله سکالیدند و خدای نیز با ایشان مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان معد ساخته گردانید جزا را
مکر خواند برای ازدواج را چنانکه وجزاء سیئة سیئة مثلها با ایشان معامله مکاران کرد
یعنی فعلی که صورت مکر دارد و اگرچه معنی عدل باشد و خدای بهترین مکر کنندگانست برای آنچه ایشان
کردند و خواستند بدان نرسیدند و هر چه خدای خواهد هر آینه باشد و اذا تتلی علیهم
آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین

و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب الیم و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم
و هم یستغفرون حق سبحانه حکایت کرد از عناد و جحود کافران و گفت که چون آیات ما از قرآن
بر ایشان خوانید گویند که ما بشنیدیم این قرآن را و اگر ما نیز خواهیم مثل این بگوییم این نیست الا افسانه
پیشینیان این آیت در حق نضر ابن الحرث آمد که او بپارس و حیرة رفته بود بتجارت و کلام ایشان شنیده
و ذکر اخبار عجم و جهودان و ترسایان را دیده بود که توریة و انجیل خواندندی و نماز گزاردندی چون بمکه
آمد رسول را یافت که قرآن میخواند و نماز میکرد گمان برد که این جنس آنست گفت اخبار اوایل است
و قصه امم پیشین و چون سجعهاء اهل حیرة است مثل این بگوییم عثمان بن مظعون وی را گفت اتق الله
از خدای بترس و این چنین سخنها مگوی که محمد حق است و حق میگوید گفت من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید
لا اله الا الله گفت من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن میگویم هؤلاء بنات الله آنگه نضر بن الحارث گفت بار
خدایا اگر چنانچه این کلام تست و حق است و از نزدیک تست بر ما سنگ باران یا از آسمان عذابی بما
فرست مهلش درنگ و رنجانید چون این دعا کرد خدای تعالی آیت فرستاد سأل سائل بعذاب واقع
للکافرین سعید جبیر گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر سه کس را بکشت صبرا مطعم بن
عدی را و عقبة بن معیط و نضر بن الحارث و نضر اسیر مقداد بود چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت تا نضر
را بکشند مقداد گفت اسیر منست رسول صلوات الله علیه فرمود که دانی که او در کتاب خدای چه گفته مقداد
دیگر باره شفاعت کرد رسول همان باز گفت نوبت سیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اللهم اغن المقداد
من فضلک بار خدایا مدد فضلت از مقداد باز مگیر مقداد گفت یا رسول الله من نیز همین دعا طمع داشتم
مشرکان گفتند که ما از عذاب ایمنیم اگر محمد راست میگوید که پیغمبر است برای آنکه هیچ امت را عذاب
نکنند که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد و نیز آنکه ما استغفار میکنیم عذاب نیاید خدای تعالی بر ایشان
رد کرد بقوله و ما لهم الا یعذبهم الله و گفته اند که این کلامی مستانف است عطف نیست بر کلام مشرکان
خدای تعالی میفرماید که ای محمد تا تو در میان ایشان باشی خدای ایشان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند مادامی
که ایشان استغفار کنند این آیت بمکه فرود آمد و رسول در میان ایشان بود چون از آنجا بیرون آمد جماعتی
مسلمانان بماندند چاره دیگر ندیدند جز آنکه استغفار میکردند چون مسلمانان از آنجا بیامدند خدای تعالی
ایشان را عذاب کرد بفتح مکه و قتل و اسر ایشان روز بدر بود و محمد بن قیس گفت که قریش گفتند چگونه
افتاد که خدای تعالی محمد را از میان ما اختیار کرد اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة
من السماء چون شب در میان آمد بترسیدند و ازین گفتار پشیمان شدند و گفتند غفرانک اللهم غفرانک
آنگه خدای تعالی فرمود که و ما لهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام

وماکانوا اولیاءه ان اولیاؤه الا المتقون ولکن اکثرهم لا یعلمون وماکان
صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
نباشند و نرسد ایشانرا این منزلت و مرتبت نبود ایشانرا که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند و عذاب
نکند و فعل بد و سیرت زشت ایشان این باشد که ایشان باز میدارند و منع میکنند رسول خدا را
و مؤمنانرا از زیارت خانهٔ خدای و مسجد حرام با این همه ایشان میگویند که ما اولیاء خدای و خاصهٔ اوییم دروغ
میگویند که ایشان اولیاء خدا و خاصهٔ او نیستند دوستان خدای جز متقیان و پرهیزکاران نباشند
و در روایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام آنست که ایشان یعنی قریش گفتند که ما اولیتریم مردمانیم بمسجد
الحرام و والیان ماییم حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت دروغ میگویند و اولیترین مردمان بمسجد الحرام
جز مؤمنان نباشند و متقیان ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند حسن بصری گفت که این آیت که وما لهم
الا یعذبهم الله آیه اول منسوخ است و این درست نیست برای آنکه نسخ در اوامر و احکام شود نه در اخبار
و آن آیت خبر است وجه جمع میان این آیت آنست که مراد بنفی عذاب در آیت اول عذاب دنیاست
و اثباتش در دوم آیت عذاب آخرت خواسته است وجه دیگر آنست که در آیت اول نفی عذاب
استیصال است و در دوم اثبات عذاب قتل و اسر اما شرطا استغفار مراد بان ایمانست
بدانکه هر که ایمان ندارد استغفار از او درست نیست و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود
در دنیا و آخرت تا که چیزی نکنند که در آخرت بدان مستحق عذاب و عقاب گردند آنکه گفت اگر شما
مشرکانرا بپرسند که نزدیک خانهٔ کعبه که خانهٔ خداست نماز میکنند گمان میبرید و مپندارید که آن نماز
قربت و عبادت است تا سبب دفع عذاب باشد یا بر سبیل استغفار بلکه نماز ایشان
نزدیک خانهٔ خدا نیست الا صفیر کردن و دست بر هم زدن جعفر بن ربیعه گفت ابو سلمه را پرسیدم
ازین آیت دستها بهم بر نهاد و باد در دهن کرد تا از آنجا آوازی بیرون آمد و گفت مشرکان چنین کردند
چون رسول طواف کردی جماعتی از عبد الدار پس رسول رفتندی بر طریق استهزا و بدهن
صفیر زدندی و دستها بر هم زدندی و چون نماز کردی در مسجد دو مشرک بیامدندی بر دست
راست او بایستیدندی و دو بر دست چپ و همچنین صفیر کردندی و دست زدندی تا رسول را
بغلط افکنند ابو علی گفت مکاء و تصدیهٔ ایشان بجای دعا و تسبیح بودی یکدیگر را یعنی ایشان بجای
نماز آن کردندی برای آن فعل ایشانرا نماز خواند که آن بنزدیک ایشان بجای نماز بودی چون فعل ایشان
این بود چه بر سبیل استهزا و چه بر سبیل تغلیط و گفت لاجرم جزای ایشان دوزخ و عقاب آمد تا در آن
عقوبت ایشانرا بر سبیل استهزا گویند که بچشید امروز این عذاب بجزای آنکه کافر شدید در دنیا
بخدا و رسول خدای   ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل

الله

الله فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون والذین کفروا الی جهنم
یحشرون لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه
جمیعا فیجعله فی جهنم اولئک هم الخاسرون   آیت در حق ابو سفیان آمد
که روز احد جهل اوقیه زد بر مشرکان خرج کرد محمد بن اسحق گفت چون روز بدر ایشانرا واقعه افتاد قریش
با هزیمتیان بمکه آمدند و ابو سفیان کاروان خود را بمکه آورد عبد الله بن ربیعه و عکرمه ابن ابی جهل
و صفوان ابن امیه با جمعی که پدران و برادران ایشان را کشته بودند با ابو سفیان گفتند دیدی که محمد چه کرد
پدران و برادران و عزیزان ما را بکشت اکنون شما را بدین مال که او وی بجهانیده اند ما را یاری باید داد تا
کینهٔ خود از او باز خواهیم گفتند که همچنین کنیم هر کسی از مال خود بعضی بدادند خدای تعالی در حق
ایشان این آیت فرستاد و سعید جبیر گفت که این آیت در حق ابو سفیان آمد که دو هزار از احد دو هزار مرد
را پیش بمزد بستد و بجنگ رسول آورد بیرون از آنکه از قبایل مدد خواسته بود و لشکر گرد کرده حق تعالی
میگوید که اینان مالها خود را نفقه میکنند بر امید آنکه تا بود که غالب شوند و ایشانرا دستی و ظفری باشد
و تا مردمانرا از راه خدای و دین شریعت مصطفی باز دارند و زود بود که ایشان بدین امید مالها را نفقه
کنند آنگه که بنگرند مراد ایشان بر نیاید و مقصود حاصل نشود و مال از دست شده باشد و بر ایشان
بجز از حسرت چیزی دیگر نمانده بود و عاقبت غلبه بر ایشان بود همه مغلوب و مقهور گردند هم خسارت
مال ایشان باشد و حسرت نارسیدن بمقصود و هم مذلت عقوبت غلبه بر ایشان در دنیا و آنکه مذلت
آخرت بود و دوزخ را الذی ب بیرون آرند آنانرا که کافر بوده باشند ایشانرا بر انگیزند و همه را در دوزخ جمع آورند
کافران در عقاب دوزخ باشند و مؤمنان در ثواب و نعمت بهشت و این برای آن بود که تا خدای تعالی تمیز کند
و جدا گرداند پلید را از پاک یعنی مؤمن را از کافر و نیک کردار را از بد کردار و کافر پلید را با کافر پلید جمع کند
و عمل بد ایشان را با عمل بد ایشان ضم کنند و بر هم نهند چون پلید از پاک جدا کرده باشد آن پلید را جمع کند
و بر یکدیگر افکند بعضی را بر سر بعضی چون متاع بد که بهیچ کار باز نیاید آنگه او را بدوزخ اندازد تا همه سوخته گردد
و اینها هم چنین باشد و صفت ایشان این بود زیانکاران باشند در کفر و معصیت بسر برده عمر و مال را در
باخته و بدان دوزخ حاصل کرده   قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف
وان یعودوا فقد مضت سنة الاولین وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون
الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر   وان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم
نعم المولی ونعم النصیر   حق سبحانه و تعالی رسول خود را میفرماید و میگوید که بگوی ای محمد
این جماعت کافران و بت پرستان را که اگر شما ازین کفر باز ایستید و اصرار نکنید بر آن گناهها که گذشت از شما
بیامرزند و بر آن عقاب نفرمایند و توبه از کفر با ایمان بود و از معصیت بندامت و پشیمانی باشد و بعزم

آن بودن که با مثل آن کفار جمع نکنند و اگر باز کردند با گناه و بر سر معاصی و کفر شوند و بر کفر اصرار کنند بدرستی
وحقیقت که سنت وطریقه ما گذشته است و رفته در حق اولینان از نصرت مومنان وخذلان کافران
انکه مومنان را فرمود که قتال کنید و با کافران شمشیر زنید وکارزار کنید تا انکه هیچ کفر و شرک نیست
نماند بر شما کارزار و بر من نصرت شما و خذلان کفار تا اسلام عزیز گردد و کفر و شرک خوار و حقیر شود و دین
و اسلام همه خدایرا بود و هیچ شیطان را نباشد طاعت خدای دارند و طاعت شیطان ندارند پس اگر
این کافران باز ایستند و از کفر باز آیند خدای تعالی باحوال ایشان و اعمال ایشان بیناست جزا دهد
ایشانرا بر وفق دینشان و بر حسب عملشان و اگر چنان بود که برگردند و روی بگردانند از اسلام بدانید
که اعتقاد بر خواست و خدای مولای شماست و ولی نعمت شما و اولی تر بشماست و او یاری و یاور کننده
شماست و او نیکو خداوند و نیکو یاور و یاری است مر شما را   واعلموا انما غنمتم من شيء فان
لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل ان كنتم
آمنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على
كل شيء قدير   حق تعالی خطاب میکند با مومنان و میفرماید که بدانید که هر غنیمتی که شما
گیرید از هر چه باشد پنج یک آن خدایراست و رسول خدایرا و آن شخصی را که خداوند قربت و خویشی است
بر پیغمبر و یتیمان و مسکینانرا و راه گذریانرا و این بر شما واجب و لازم است که اگر شما بخدای ایمان دارید
و آنچه ما فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش محمد صلی الله علیه وآله وسلم از قرآن در روز فرقان یعنی در روز بدر که
خدای تعالی فرق کرد آن روز میان مومن و کافر و حق و باطل و ان روز که در جمع بهم رسیدند و ملاقی و متقابل یکدیگر
شدند و آن روز که روز آدینه بود و هفدهم ماه رمضان و گفته اند نوزدهم ماه رمضان سال دویم از هجرة
رسول صلی الله علیه و این روایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است و خدای تعالی بر همه چیزی
قادر است پس عاجز نباشد از انکه جزای هر کس بر وفق استحقاق وی دهد و غنیمت مال اهل حرب
باشد که مسلمانان از کفار بقتال وکارزار بر گیرند و آن عطاست از خدای تعالی مسلمانانرا و بعضی فرق کرده اند
میان غنیمت و فی و گفته اند که غنیمت آنست که بقتال بستانند و فی آنست که بی قتال گیرند و گفته اند
که غنیمت مال منقول باشد و فی زمینهای ایشان و فی خاص رسول را باشد و از پس او قایم مقام او از
اهل بیت او و هیچکس را دران حق نباشد لقوله تعالی ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی
القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و قول انکس که میگوید که این آیت منسوخ است بآیت واعلموا انما
غنمتم من شیء درست نیست زیرا که تنافی نیست میان هر دو آیت و جمع کردن میان ایشان صحیح است
و نیز نسخ آیت دلیل نیست و بی دلیل حکم نتوان کرد بنسخ قرآن و من شیء از برای ان گفت تا فایدهٔ استغراق
دهد و هیچ از ان بیرون نشود حتی الخیط والمخیط و آنچه غنیمت کرده باشند بر پنج قسمت باید کرد و یک قسمت

خمس

خمس است از وی جدا کردن و آن چهار دیگر را قسمت باید کردن لشکری که قتال کرده باشند و بقتال
حاضر شده سواری دو سهم دهند و پیاده را یک سهم و اگر مردی باشد که اسپان بسیار دارد دو را
نصیب دو اسپ بیش ندهند و اگر جمعی یاری مسلمانان آیند و مسلمانان از حرب فارغ نشده
باشد و غنیمت قسمت ناکرده ایشانرا نیز نصیبی دهند و ان یک قسم را که خمس است بر شش
قسمت باید کرد یکی خدایرا و یکی رسول را و یکی از خویشان رسول کسی را که متولی کار او باشد از پس
او و او امام است و قسمتی مسکینانرا و قسمتی ابنا السبیل را که از بنی هاشم باشند از فرزندان
علی و عباس و جعفر و عقیل و بحقیقت دو گروه را بیش نباشد ابو طالبیانرا و عباسیانرا و از
فرزندان عبد المطلب جز هاشم کسی دیگر را عقب نبوده است یک قسمت که خدایراست
رسول را باشد و بعد از رسول قسمت خدا و از آن رسول امام را باشد و ابو العالیه مردی بود
از تابعین بغایت صالح او گفت سهمی از ان خدا کعبه را باشد فان لله ای لبیت الله و خمس
نزدیک اهل شیعه در بیست و پنج چیز واجب باشد در غنیمتی که از دار الحرب آرند و در ارباح
تجارات و مکاسب و زراعت پس از انکه مونت او و عیال او از ان جدا شود و هر چه از معدن
بیرون آرند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفط
و کبریت و هر چه نام معدن برو آید از زرنیخ و مومیای و گنج که یابند از زر و درم و غیره و هر چه از انواع
آنچه از دریا بر آورند از مروارید و جواهر و یاقوت و فیروزه و با نش و هر مال حرام که با حلال آمیخته
باشد و تمیز نتوان کردن و مالی که بمیراث یابند از کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد این
جمله آنست که بدست هر کس که افتد در عرف انرا غنیمت خوانند و غنیمت نام شامل است مر
فایده را که بمردم رسد و بعموم آیت استدلال توان کرد بر وجوب اخراج خمس ازین جمله برای انکه
لفظ عموم متناول است انرا و مورد ان کنتم آمنتم بالله توبیخ و تقریع است چنانکه یکی از ما گوید
که نماز بر تو واجب است اگر مرد مسلمانی مراد آن نباشد که بر کافران واجب نیست مراد آنست
که تو کافر میشوی در ترک نماز   اذ انتم بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة القصوى
والركب اسفل منكم ولو تواعدتم لاختلفتم في الميعاد ولكن ليقضي الله
امرا كان مفعولا ليهلك من هلك عن بينة   وان الله لسميع عليم
انکه شما بکنار رود و خانه بودید که بمدینه نزدیکتر بود و ایشان یعنی مشرکان بکنار دیگر که از مدینه دور
تر بود و گفته اند که معنی اینست که یاد کنید انرا که شما بکنارهٔ رود خانه بودید که بمدینه نزدیکتر بود و ایشان
بکنارهٔ دیگر که از مکه دورتر بود یعنی شما بخانهٔ خود نزدیک بودید و قریش از خانهٔ خود دور بودند و شتر
سواران یعنی ابو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند بساحل دریا رسول صلی الله علیه وآله وسلم

باعلی الوادی فرود آمده بود و مشرکا باسفل الوادی و ابوسفیان کاروانرا بکنار دریا برده بود تا بمکه آورد
و این کاری بود که خدای تعالی انداخت و تقدیر کرد که اگر شما بایکدیگر وعده و میعادی نهاده بودی از میعاد
شما خلاف افتادی شمارا که مومنانید اندکی از شما منع کردی از حاضر آمدن و وفا کردن بآن وعده
وسیاری از شان ایشانرا از جهت هیبت و بیم منع کردی از آمدن بدر پس شمارا اتفاق ملاقات نبودی
ولاکن خدای تعالی این کار را تمام کردانید در راست براوردن میعادی و وعده از سر لطف و کرم
خود تا کاری را کردن واجب بود تمام کرده شود از اعزاز دین و اذلال کفر و ضلالان کفر و ظفر مسلمانان
و انچه کرد بحجت کرد و بظلم نکرد بعد از اظهار معجزات و ابراز دلالات و انزال آیات محکمات تا هر که
هلاک شود از سر حجت هلاک شود و هر که زنده ماند از سر حجت زنده ماند مومنان زنده اند و کافران
مرده اند برای انکه مآل مومنان با جنتی است که آنرا درک نباشد و مآل کافران با هلاکتی است
که در عقبی انرا راحتی نباشد و خدای تعالی از ایشان غافل نیست بلکه شنوا و داناست باقوال و
احوال ایشان و بتدبیر مصالح هر کس اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا ولو اریکهم
کثیرا لفشلتم ولتنازعتم فی الامر ولکن الله سلم انه علیم بذات الصدور
واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم لیقضی
الله امرا کان مفعولا والی الله ترجع الامور و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی
ایشانرا بنمود در خواب اندک و این چنان بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که قریش
با او کارزار میکردند و بعدد اندک بودند چون رسول صلی الله علیه اصحاب خود را ازین خبر داد
ایشان قوی دل شدند و خوش دل گشتند و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی ایشانرا در چشم او اندک
قدر نمود محقر و مقلل کردانید که اگر ایشانرا در چشم تو بسیار نمودی شما همه را بددلی حاصل شدی
و در میان شما در ان کار منازعت و خصومت افتادی و هر یکی را اندیشه دیگر و سخنی دیگر بودی ولاکن
خدای تعالی شمارا سلامت داد و از آفت بددلی و منازعت و خصومت برهانید و این بر خدای تعالی
پوشیده نبود از انکه او داناست بدانچه در سینهاء شماست از سرایر و ضمایر و نیز یاد کنید چون بشما
نمود ایشانرا یعنی قریشیانرا اندک در چشمهای شما و شمارا نیز در چشمهای ایشان اندک نمود ایشانرا
در چشمهای مومنان اندک نمود تا قوی دل باشند و تصدیق خواب پیغمبر بود ابن مسعود گفت ایشان
در چشمهای ما چنان اندک نمودند که من یکی را که در پهلوی من ایستاده بود گفتم ایشان هفتاد مرد باشند
او گفت من چنین پندارم که ایشان صد مرد باشند تا که مردی را از ایشان بگرفتیم پرسیدیم که شما چند باشید
گفت هزار مرد باشیم و مسلمانان در چشم کافران چنان اندک آمدند که یکی از ایشان گفت باید که تا برگردیم
که کاروان بسلامت رفت ابوجهل گفت برویم تا انکه ایشانرا استاصل کردانیم الکه گفت که هیچ بصلاح
برمکر

برمگیرید که ایشانرا بدست گیر بگیریم که با ایشان بسلاح جنگ کردن احتیاج نیست و این از بهر آن کرد تا از ان
دو لشکر هر یکی بر صاحب خود دلیر شوند تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکند و تمام کرد اند و بازگشت
جمله کارها با خدای است چون صدور از وی بود بازگشت هم باو بود و ملک همه ملاک زایل شود و حکم همه باطل
کردد و حکم همه خاص او را باشد در قیامت جمله کارها و اندک نمودن ایشان در چشم ایشان روا بود
که از مانعی بوده باشد چون گرد و صبا و نرم و استتار بعضی ببعضی و نیز روا بود که قطع شعاع بوده باشد
میان رائی و مرئی بر سبیل معجز یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا
الله کثیرا لعلکم تفلحون واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب
ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین ولا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم
بطرا ورئاء الناس ویصدون عن سبیل الله والله بما یعملون محیط
خدای تعالی میفرماید درین آیت مومنانرا و میگوید که ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون شما جمعی
از کافرانرا ببینید بر جای بایستید و قرار گیرید و مگریزید و پناه با خدای تعالی دهید و ذکر خدای کنید بسیار
و تضرع و زاری نمایید و دعا کنید تا بود که فلاح و ظفر یابید و بمراد و مقصود خود برسید و طاعت
خدای دارید و فرمان پیغمبر برید و بایکدیگر مخالفت و منازعت مکنید که انکه بد دل شوید و ضعیف کردید
و قلت شما برود و دشمن شما بر شما غلبه گیرد چون باد دولت و نصرت شما رفته باشد صبر کنید بر شدة
و سختی وقایع و حروب که خدای تعالی با صابرانست و هر که خدا با وی بود مظفر و منصور بود خدای تعالی
مومنانرا بصبر فرمود و ترک منازعت و مخالفت که هر جای که اختلاف آمد رحمت برخواست که الجماعة رحمة
والفرقة عذاب مجاهد گفت که وهنی که روز احد بمومنان رسید نبود الا از جهت منازعت و اختلاف
ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی هرگز انچه بایشان رسید نرسیدی انگه خدای تعالی مومنانرا
نهی کرد و گفت زنهار تا نباشید شما چون انانکه از سراها خویش بیرون رفتند نه از بهر خدا بلکه از بهر بطر
و ریاء مردمان و ایشان اهل مکه بودند سبب آن بود که ایشان از مکه بیرون آمدند تا کاروان خویش را حمایت
کنند چون بجحفه رسیدند ابوسفیان بایشان رسید که شما برگردید که ما کاروانرا بسلامت بیاوردیم ابوجهل
گفت باز نگردیم تا انگه ببدر رویم و ما آنجا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم
را طعام دهیم و مهمانی کنیم و عرب ذکر ما بشنوند و عزتها بدارند چون ببدر آمدند بجای کشتن شتر خود را
کشتند و بجای کاس خمر کاس مرگ خوردند و بجای مطربان نوحه گری کردند برایشان و بجای عزت ذلت
و خواری یافتند حق تعالی و نمود که اهل مکه برین وجه بیرون آمدند شما که مومنانید برین وجه بیرون مشوید
و ایشان برای بطر و ریا رفتند شما برای تقرب بخدای روید و ایشان مردانرا از راه خدای که اسلام و شریعت
است منع میکنند و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند عالمست و بر ایشان قادر است همه در قبضه قدرت

وبیند واو محیط است بایشان

واذ زین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم فلما ترادت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی برآء منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف الله والله شدید العقاب

عبدالله عباس و کلبی و سدی گفتند که قریش چون خواستند که از مکه بیرون آیند ایشانرا یاد
آمد که میان ایشان و میان بنی کنانه کارزاری هست و کینهٔ قدیم گفتند که باید که این کنانیان ما را تویض(?) رسانند
درین توقف باید کرد و اندیشه را کار باید بست ایشان درین بودند که ابلیس آمد با لشکری بصورت سراقه
بن مالک جعشم کنانی و او از جملهٔ اشراف و سادات کنانه بود و قریش را دل گرمی میداد و گفت
مترسید لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ خدای تعالی میفرماید که یاد کنید ازانکه شیطان بصورت سراقه
بیامد و اعمال کافران مکه را تزیین کرد در چشم و دل ایشان آراسته گردانید و ایشانرا گفت که امروز
هیچ کس از مردمان شما را غلبه نتواند کرد و من همسایهٔ شما و پشت و پناه شما و زینهار دهندهٔ شما ام
بروید و مترسید چون ایشان این بشنیدند گفتند که از بنی کنانه ایمن شدیم روی را ببدر نهادند و شیطان
با ایشان بود و راست چون دو لشکر روی بهم آوردند و مدد فرشتگان از آسمان برسید ابلیس بترسید
و بدان عقب که آمده بود باز گشت و بگریخت درین حال ابلیس در دست حارث بن هشام نهاده بود در
صف مشرکان استاده بر صورت سراقه چون فرشتگان را دید و جبرئیل علیه السلام که در پیش
رسول صلی الله علیه وسلم ایستاده بود و عنان بر دست گرفته او را بشناخت و روی بهزیمت آورد حارث
ویرا گفت ای سراقه در مثل این حال بکجا میروی و شرم نداری که در چنین حال ما را رها میکنی گفت بیزارم از شما
من می بینم آنچه شما نمی بینید و شما نمی بینید آنچه من می بینم من از خدای میترسم انگه روی
بهزیمت نهاد و قوم او همه بهزیمت رفتند چون بمکه باز آمدند گفتند سبب هزیمت سراقه بود و مردم
را او هزیمت کرد خبر بسراقه رسید گفت شنیده ام که شما گفته اید و میگویید که سبب هزیمت شما
من بودم بخدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قتال شما و من خود شما را ندیدم گفتند تو فلان
روز آمدی و ما را وعدها دادی و مغرور گردانیدی و گفتی لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
سوگند خورد که من ازین خبر ندارم چون جماعت از ایشان ایمان آوردند پس از بدانستند که آن ابلیس
بوده است و این روایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است خلاف کرده اند در ظهور شیطان
تا ایشان او را بدیدند ابو علی جبایی از متکلمان گفته اند که خدای تعالی صورت او بگردانید بمعجزهٔ رسول و تشدید
مکلفان و سبب خذلان کافران و نصرت مؤمنان و ابو القسم بلخی و جبایی گفته اند که بظهور نبود بوسوسه
و انکه ابلیس گفت انی اخاف الله من از خدای میترسم دروغ گفت که ترس او ازین نبود و ازان بود که دانست
که او قوت ایشان ندارد و عادت ابلیس است که اصحاب خود را بهلاکت رساند و خود بر گردد و انکه گفت

والله

والله شدید العقاب خدای سخت عقوبت است سزا باشد که ابلیس و غیر او از عقاب او بترسد
طلحة بن عبدالله گفت که رسول صلی الله علیه فرمود که هیچ روز شیطان ذلیل تر نباشد از روز عرفه برای آنکه این
روز رحمت بی قیاس به بندگان و گناهکاران امت من فرود می آید الا روز بدر که چون در نگریست
جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آید آن روز شیطان بغایت ذلیل شد اذ یقول
المنافقون والذین فی قلوبهم مرض غر هؤلاء دینهم ومن یتوکل علی الله
فان الله عزیز حکیم ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملئکة یضربون
وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم
وان الله لیس بظلام للعبید یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان اندر مدینه و آن
کسانی که در دلهای ایشان شکی و نفاق بود گفتند ایشان جماعتی بودند از منافقان که در مکه بودند با رسول هجرت
نکرده بودند بعلت آنکه گفتند که خویشان ما ما را رها نمیکنند چون قریش ببدر رفتند با قریش ببدر آمدند چون
قلت مسلمانان و کثرت کافران بدیدند شک ایشان زیاده شد یکبار مرتد شدند و روی بقتال رسول
آوردند و از جملهٔ ایشان قیس ابن الولید و حارث بن ربیعه و عقبة بن امیه و عاص بن شیبه چون در
میان معرکه افتادند فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند ایشان دران حال که ببدر حاضر آمدند
گفتند این جماعت را که مومنان و صحابهٔ رسول اند ایشان دین ایشانرا بفریفت و مغرور گردانید ایشان اعتماد
بوجه کردند که این کار فرا پیش گرفتند خدای تعالی فرمود که اعتماد بر خدای کردند و هر که اعتماد و توکل بر خدای
کند خدای تعالی عزیز و غالب و قاهر است هیچ چیز او را غالب نشود و حکیمست قهر و غلبه جز بحکمت و
صواب نکند و اگر تو دیدی ای محمد آن وقت و آن حال که جان ایشان بر میداشتند بر پشت و پهلو و
روی ایشان میزدند یعنی بر جملهٔ اعضای ایشان بر قول سعید بن جبیر عبدالله عباس گفت مشرکان
چون روی بمسلمانان کردندی مسلمانان تیغ بر روی ایشان زدندی و چون پشت بهزیمت دادندی
فرشتگان در ایشان رسیدندی مقامع و سیاط بر پشتها ایشان زدندی و ایشانرا گفتندی بچشید
عذاب آتش سوزان در دوزخ بعد ازانکه این عذاب چشیدند در بعضی از تفاسیر آورده اند که فرشتگان
بهر زخم که بر کافران زدندی از جراحات ایشان آتش بر افروختی اگر تو این واقعه را میدیدی کاری منکر و حالی
عظیم را مشاهده کردی انگه گفت آنچه بآن رسیدند و آن عذاب که چشیدند ظلم نبود بلکه باستحقاق
بود بگوی ایشانرا که این همه بسبب معاصی و کفر شما بود که خود کردید و بدست خود از مقدم کردانیدید
چون شما کردید ملامت جز شما را نباشد بذلک او کما و ذوقوا(?) و خدای تعالی بر بندگان خود بیداد
گر و ظالم نیست آنچه کند جزای عمل ایشان بود بر وفق استحقاق کداب آل فرعون
والذین من قبلهم کفروا بآیات الله فاخذهم الله بذنوبهم ان الله قوی

شدید العقاب ذلک بان الله لم یک مغیراً نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا
ما بانفسهم و ان الله سمیع علیم کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا
بآیات ربهم فاهلکناهم بذنوبهم و اغرقنا آل فرعون و کل کانوا ظالمین
عادت ایشان یعنی اهل بدر و طریقه و روش ایشان همچون طریقه و عادت اتباع و اشیاع
فرعون و آن کسانی که از پیش ایشان بودند کافر شدند بآیات خدای تعالی پس بگرفت خدای تعالی ایشان را بآن
گناهان که ایشان کردند و خدای سخت عقوبت است کس را طاقت و قوت عقوبت وی نباشد این
عذاب از آن بود و سبب آن بود که در حکمت خدای تعالی صحیح نیست و نکند و بنگرداند نعمتی را که با قوم کرده
باشد تا آنکه ایشان بگردانند آن با ایشان بود از نیت و فعل و این نعمت محمد بود که خدای تعالی بقریش
کرده بود ایشان باو کافر شدند و تکذیب وی کردند تا لاجرم خدای تعالی این نعمت با نصاریان نقل کرد
کلبی گفت که نعمت اهل مکه بود که اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان فرستاد شکر آن نعمت نکردند و بکفران بدل کردند تا خدای تعالی آن نعمت بر ایشان بگردانید
و بعذاب بدل کرد حق تعالی درین آیت بیان کمال عدل خود میفرماید و میگوید منم آن خدای که چون نعمتی
کرده باشم مبتدا بر سبیل تفضل با بندگان خویش کنم از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم
تا آنکه ایشان حال خود خود بگردانند و بجای اعتراف جحود آرند آن خدایی که از کرم خود روا ندارد
که ناواجب و نامستحق از بنده بگرداند کی روا باشد که بنده را بگناه ناکرده یا بفعلی که او آفریده باشد
بگیرد و عذاب کند کلا و حاشا بلکه هر چه کند از سر حکمت کند و بر وفق استحقاق کند چنانکه با آل
فرعون و آنانکه پیش از ایشان بودند از انواع عذاب که ایشان را بگناه ایشان هلاک کردانید
بعضی را بآب و بعضی را بآتش و بعضی را بخسف و بعضی را بمسخ و بعضی را برجفه و بعضی را بباد و بعضی
را بصیحت و بعضی را بتیغ چنانکه فرمود و اغرقنا آل فرعون ما غرقه کردانیدیم آل فرعون را و ایشان
یعنی غرق آل فرعون و قتل قریش ظالمان بودند چون خدای تعالی ظلم از خود نفی کرد و حواله با کافران
کرد نیکو نبود که غیر ظلم را از مخلوق نفی کند و بخالق حواله کند ان شر الدواب عند الله
الذین کفروا فهم لا یؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم
فی کل مرة وهم لا یتقون فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم
لعلهم یذکرون و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء
ان الله لا یحب الخائنین حق تعالی میگوید که بدترین جمله جانوران بنزدیک خدای
آنکسانی اند که ایشان کافر شدند بخدای و رسول خدای و برای آن ایشان دواب خواند که ایشان
بمثابت چهارپایانند اولئک کالانعام بل هم اضل آنکه خبر داد که ایشان ایمان نیارند فهم

چنین

لا یؤمنون

لا یؤمنون تا رسول صلی الله علیه توقع نکند و دل عزیز خود را در بند ایمان ایشان ندارد و آنکه گفت آن کافران
که تو عهد از ایشان بستدی و ایشان بنو قریظه بودند که با رسول عهد کردند که با او قتال نکنند و کس را
باوی یاری ندهند ایشان یکبار عهد بشکستند و مشرکان مکه را بسلاح یاری دادند چون رسول فرستاد
بایشان و ایشان را ملامت کرد گفتند که ما را فراموش بود خطا کردیم دیگر باره عهد کردند و روز خندق
آن عهد را بشکستند و با مکه آمدند و با مشرکان هم دست شدند و با رسول علیه السلام کارزار کردند حق تعالی
گفت آن کافران که تو عهد از ایشان بستدی و ایشان هر بار که عهد کردند عهد بشکستند و نترسیدند از عاقبت
عار و نار پس اگر تو ایشان را در کارزار بیابی و بر ایشان دست یابی با ایشان کاری کن که دیگران از آن بر کنده شوند
و عبرت گیرنده باشند کسانی که پس از ایشان باشند و سخن ایشان باز گویند تا باشد که چون عبرت گرفته
باشند ایشان عهد نشکنند و از شکستن عهد و عقوبت آن حذر کنند و هیچ کس را دلیری و یارای
آن نبود که غدر کند و اگر ترسی و گمانی بری تو ای محمد که قوم باز خیانت کنند و عهد را بشکنند بامارای که
ترا ظاهر کرده باشند چنانکه بنو قریظه کردند تو نیز عهد ایشان با ایشان انداز براستی ظاهر و آشکارا تا ایشان
نیز دانند که تو حرب ایشان را ای شکالی کان نبرند که تو بر عهدی که اگر آشکارا نکنی و ایشان گمان برند که تو
بر عهدی و ساز حرب ایشان کنی این مانند غدر باشد و سویت نباشد و سویت آن باشد که ایشان
از تو بدانند که تو از ایشان دانی و خیانت مکن با ایشان بانکه بی اعلام ایشان بقتال ایشان روی
مرو که ایشان پندارند که تو بر عهدی که خدای تعالی خاینان را دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان نباشد
جز ایشان مستحق عقاب و اهانت باشند و این همه در بنی قریظه آمد و واقدی گفت که در بنی قینقاع آمد
و باین آیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزیر حصن ایشان رفت و با ایشان قتال کرد
ولا تحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون و اعدوا لهم ما استطعتم من
قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و آخرین من دونهم
لا تعلمونهم الله یعلمهم و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم
و انتم لا تظلمون حق سبحانه و تعالی خطاب میکند محمد را و میگوید مپندار و گمان
مبر که آنکسانی که کافر شدند بر ما سبق توانستند بردن و از عذاب ما بتوانستند گریختن ایشان بر ما
سبق نتوانستند گرفت و از قبضه قدرت ما بیرون نتوانستند شدن و ما را عاجز نتوانستند کردانید
بلکه همه در قبضه قدرت مااند ما هر چه خواهیم با ایشان توانیم کردن و جز بر وفق عمل ایشان توانیم
دادن که ایشان از ما بهیچ حال فایت نتوانستند شدن آنکه خطاب کرد مومنان را و گفت سازید
و بدست بنهید از بهر جنگ و کارزار ایشان آنچه می توانید ساختن و نهادن از آنچه شما را بدان حاجت
باشد از سلاح و تیر و کمان و اسپان فروبسته تا فربه شوند و طاقت حرب و کارزار آورند و گفته اند

کرقوة بترا اخنق است و رباط الخیل بستن اسپان است و رباط در اصل رسنی باشد که اسپان
را بدان ببندند گفت چنین کنید تا بترسانید دشمنان خدای تعالی را و دشمنان خود را و جماعتی
دیگر را مراد بدشمنان خدای و دشمن مومنان اهل مکه اند و گفته اند که بنی قریظه اند و اهل فارس
و گفته اند که بر عموم است جمله دشمنان دین را شامل است و جماعتی دیگر مراد منافقانست از انکه
شما ایشان را نمی‌شناسید از بهر انکه نماز میکنند و روزه میدارند و لا اله الا الله و محمد رسول الله بزبان
می‌رانند اما خدای ایشان را میشناسد از انکه وی مطلع است بر سرایر و ضمایر و اندکه هر یکی در سر و ضمیر
خود چه دارند طبری گفت که ایشان جنیانند انکه گفت هرچه شما نفقه کنید در راه خدای از مال و منال اندکی
خواند که بان خیر توان کرد ثواب ان بتمام و کمال بشما دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند و از ثواب شما
هیچ بنکاهند وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوكل على الله انه هو
السميع العليم وان يريدوا ان يخدعوك فان حسبك الله هو الذي ايدك بنصره
وبالمؤمنين والف بين قلوبهم لو انفقت ما في الارض جميعا ما الفت
بين قلوبهم ولكن الله الف بينهم والله عزيز حكيم
و اگر چنان باشد که ایشان که ناقضان عهد و شکنندگان میثاقند از بنی قریظه و غیر ایشان میل کنند با صلح
تو نیز میل کن با ایشان بصلح و از غدر و مکر ایشان مترس و توکل و اعتماد بر خدای کن و کار با او گذار تا
یار و نگاهدار تو باشد و او شنواست اقوال و دعوات بندگان را و داناست بمصالح ایشان اگرچه
فاجنح امرست اما امر امری وجوب را نباشد پس روا بود که کفار صلح جویند رسول صلی الله علیه وآله
یا امام مصلحت در خلاف صلح بیند صلح نکند و دلیل برین اجتماع اهل بیت است و بعضی مفسران گفته اند
که آیت منسوخ است بقوله اقتلوا المشركين و درست آنست که منسوخ نیست برای انکه این آیت
در حق مشرکانست و آن در حق اهل کتابست از بنی قریظه و بنی النضیر و دیگر انکه اقتلوا المشركين در سنه
تسع فرود آمده است و پس از ان با اهل نجران صلح کردند بر دو هزار حله که هزار در صفر بدهند و هزار
در رجب پس در هر دو آیت تنافی نیست و آنچه در و دعوی نسخ کردن ناسخ پیش از منسوخ فرود آمده
است و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ و نسخ قول حسن بصری است و قتاده انکه گفت و اگر خواهند
که بفریبند ترا بنی قریظه باظهار صلح و خدیعت اظهار امری مرغوب بود برای حصول مراد خود یا ابطال
خلاف این چون فریب تو خواهند تو از ان اندیشه مکن و دل تنگ مدار که خدای تعالی ترا بسست
و اوست که ترا مؤید گردانید و نصرت داد بیاری و نصرت خود و متابعت مومنان و جمع کرد میان دلهای
ایشان اگر تو هرچه در زمین است بران خرج کردی تا در میان ایشان الفتی اندازی و جمع آری نتوانستی
میان دلهای ایشان جمع کردن و لکن خدای تعالی میان ایشان جمع کرد و الفت داد و این آن عداوت
است

است که میان اوس و خزرج بود خدای تعالی برکت رسول برداشت از از مومنان و مومنات
باصلاح و مودت و محبت در میان ایشان بدید اورد چنانکه برادران یکدیگر شدند و اصبحت و بالنعمة
اخوانا و اوست ان خدای که عزیز و غالب و محکم کار و نیکوکردار است یا ایها النبی
حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين يا ايها النبي حرض المؤمنين على القتال ان
يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين وان يكن منكم مائة
يغلبوا الفا من الذين كفروا بانهم قوم لا يفقهون الآن خفف الله
عنكم وعلم ان فيكم ضعفا فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين وان يكن
منكم الف يغلبوا الفين باذن الله والله مع الصابرين حق تعالی خطاب
میکند و رسول را و تحریض میدهد میکوید که ای پیغمبر قدر و منزلت خدای ترا بس است و آن
مومنانی که تابع وی اند تو اند اگر دیگران ترا فرو میگذارند ترا هیچ زیانی نباشد و در تفسیر اهل البیت است
که مراد باین آیت امیرالمومنین علی علیه السلام است و ظواهر اخبار شاهد این قول است برای
انکه مستفاد آیه نصرتست و آن نصرت که بعد از تایید الله مر رسول را بود از امیرالمومنین
علی علیه السلام بوده است از هیچ کس دیگر نبوده است پس بعید نباشد که آیه خاص باشد
بدو و انکه پیغمبر را فرمود که ای پیغمبر مومنان را بگو بر قتال تحریض فرمای و ایشان را بکارزار با دشمنان
جستن کن و بگوی که خدای شما را میکوید اگر شما بیست مرد باشید صبر کنید بر کارزار ایشان
بر دویست مرد از کافران غلبه کنید بتایید و نصرت حق و اگر صد مرد باشد از شما بر هزار مرد ایشان
غلبه کنید از کافران هر مردی با ده برابر است و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان عدد ایشان
اندک بود چون این آیت به بیدا فرود آمد در غزوهٔ بدر پیش از جنگ کردن این برای آنست که
ایشان قومی اندک نمیدانند قتالی که میکنند بر جهالت و عمیا میکنند چون شما که بر بصیرت میکنید
و امید بهشت میدارید و این آیت اگرچه ظاهرش خبرست معنی آن امرست برای انکه آیت
منسوخ حکم است باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ درو نشدی انکه گفت که اکنون خدای از شما
تخفیف کرد انکه تکلیف کرده بود چون مدتی برآمد و مسلمانان بسیار گشتند خدای فضل کرد
بتخفیف این تکلیف کرد از ایشان و این آیه فرستاد و حکم آیت اول آن بود که اگر مسلمانی از ده
مرد مشرک روی برگردانیدی فاسق بودی و مستحق ذم و عقاب و خدای تعالی این تخفیف کرد
و یاد آورد گفت اکنون خدای سبک کرد از شما و دانست که در میان شما ضعیفانند اکنون
حکم آنست که اگر شما که مومنانید صد مرد غلبه کننده باشید دویست را غلبه کنید و اگر هزار باشید
دو هزار را غلبه کنید بفرمان خدای تعالی آیت بلا خلاف ناسخ است و حکم ثابت و مستقل و هر که

اهرو از دو کار روی بگرداند او فاسق باشد و مستحق ذم و عقاب پس صبر کنید ای مؤمنان که خدای با صابرانست
و معنی نصرت یعنی اعانه بر ثبات جهاد و سعادت آن صبر کنند
ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة والله
عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا واتقوا الله ان الله غفور رحیم
عبدالله مسعود گفت سبب نزول آیت آن بود که چون روز بدر اسیران آوردند رسول در حق ایشان
با صحابه مشورت فرمود گفت چه گویید در باب اسیران ابو بکر گفت یا رسول الله قوم و خویشان
تواند استبقای باید کرد باشد که خدای تعالی لطف کند که ایشان ایمان آورند از ایشان فدیه بستانید
و رها کنید و آنچه بستانی باز وعده کارزار دیگران کن از دشمنان عمر گفت یا رسول الله ایشان ترا زدند
و آنانند که ترا تکذیب کردند و از خانهٔ خویش برون کردند بر اینها رحمت نباید کرد بباید کشت عقیل
را بدست علی باز ده تا بکشد و فلان را بدست من باز ده و او مردی بود از خویشان وی تا وی را من بکشم
عبدالله رواحه گفت رای من آنست که بزنایی تا اینها را جمله در وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار بگرد
ایشان در آرند و همه را بسوزند عباس گفت قطع رحم خواهد کرد پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم هیچ
جواب نداد و برخاست و در حجره شد و مردمان هر یک چیزی میگفتند یکی گفت که رای ابو بکر گیرد و یکی
گفت رای رای عمر باشد و یکی گفت برای عبدالله رواحه عمل کند پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی از دلهای مؤمنان نرم کند تا از موم نرم تر باشد و دلهای بعضی سخت
کند تا از سنگ سخت تر باشد انگه روی باسیران کرد و فرمود که کار شما از سه وجه بیرون نیست یا اسلام
آرید یا گردن شما بزنم یا فدیه بدهید خود را عبدالله مسعود الا سهیل بن بیضا چون روز دیگر بود باز آمد نزد رسول
صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم گفت که سهیل را من از و کلمهٔ اسلام شنیدم رسول صلی الله علیه وآله هیچ
نگفت عبدالله گفت من سخت بترسیدم که سنگ از آسمان فرود آید تا چرا مداخله کردم در حدیث
رسول را تا رسول صلی الله علیه گفت الا سهیل ابن بیضا چون دیگر روز بود باز آمدم و رسول را دیدم
که تنگ دل نشسته بود و ابو بکر میگریست من گفتم یا رسول الله چه حادثه افتاد مرا بگوی تا من نیز
بگریم و اگر گریه نیاید بتکلیف خود را بگریانم گفت بر اصحاب شما میگریم که ایشان را عذاب خواهد فرستاد
و عذاب ایشان چنان نزدیک بود که این درخت با او نزدیک ما درختی بود خدای تعالی این آیت فرستاده
بود که ماکان لنبی ان یکون له اسری این آیت برای آن آمد که هوای صحابهٔ رسول بیشتر بر آن بود
که اسیران را نکشند و فدیه بستانند چه ایشان را میل بمال بود و آنچه خدای دانست از مصلحت در
کشتن ایشان صحابه ندانستند متفق شدند که اینها را فدیه باید ستد و رها کردن خدای تعالی

این

این آیت بعتاب فرستاد و اگر چه خطاب با رسول است اما عتاب با قوم است نه بینی که گفت تریدون
عرض الدنیا و قول انکس که گفت که رسول بعتاب داخلست باطلست زیرا که پیغمبر هرگز دنیا را
نخواست و مال دنیا نطلبید و خدای تعالی دنیا و ملک دنیا بر وی عرضه کرد و وی قبول نکرد خدای تعالی
میگوید که هیچ پیغمبر را نسزد و نباشد از وی که وی را اسیران باشند تا آن وقت و هنگام که اسلام قوی و عزیز
باشد بآن سبب که قهر و غلبه خود بر کافران فاش گرداند و کشتن هر اسیری که بدست آید یعنی
از وی درست نباشد که اسیران را باز فروشد و رها کند در اول اسلام چون اسلام را قوتی نبود و چون
اسلام قوت گیرد روا باشد انگه بر سبیل ملامت گفت ایشان را رغبت فدا کردند و مال دنیا خواستند
که شما که مسلمانانید عرض دنیا یعنی مال دنیا میخواهید و مال دنیا را بدان آن عرض خواند که وی را بقایی
نبود چنانچه عوض را بقایی نبود و خدای تعالی برای شما آخرت و ثواب آخرت میخواهد و ثواب آخرت
که آنرا انقطاعی نبود با تعظیم و تبجیل و خدای تعالی عزیز است و غالب کس بر وی غلبه نتواند کرد
حکیم است هر چه کند و خواهد و فرماید حکمت و صوابست انگه گفت که اگر نه نوشته ایست که آن از خدای
سبقت گرفته است و پیشی برده و ثابت گشته در لوح محفوظ که غنیمتها و اسیران امت محمد
حلالست همانا بانچه شما کردید از اختیار فدیه و مال عذاب بزرگ بشما رسیدی سعید جبیر و مجاهد گفت
گفت که اگر نه آن بودی که خدای تعالی در لوح محفوظ نوشته است که اهل بدر را عذاب نکند بانچه شما
کردید عذابتان فرو فرستادی عبیده سلمانی گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را گفت
در باب اسیران بدر و ایشان هفتاد مرد بودند کدام اختیار کنیم که اگر خواهید ایشان را بکشید و شما
را سلم آید آفت و اگر خواهید فدیه بستانید و بعد ایشان از شما بکشند ایشان اختیار فدیه
کردند لاجرم روز احد هفتاد مرد از مسلمانان بکشتند بعد از انکه روز بدر باز فروخته بودند انگه خدای
تعالی فرمود فکلوا مما غنمتم بخورید از آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاک گفته اند که صحابه دست
از غنایم باز کشیده داشتند این آیت آمد و این امر بر سبیل اباحت است ابن عباس گفت که
رسول صلی الله علیه فرموده است که مرا پنج چیز داده اند که هیچ پیغمبر را پیش از من نداده اند
خدای تعالی زمین را مسجد و طهور من کرد تا هر کجا که رسم نماز گزارم و هر که که آب نیابم بخاک تیمم
کنم و هیچ پیغمبر را نماز روا نبودی مگر در محرابش و مرا ترس داد در دلهای دشمنان تا هر کجا که روم
یکماهه راه ترس از پیش من بروند انکه خدای تعالی پیغمبر را خاصه بقومی فرستاد و مرا بجن و انس
فرستاد پیغمبران دیگر خمس از مال جدا کردندی تا آتش بیامدی و بخوردی آنرا و مرا فرمود که بر قوم
خود قسمت کن هر پیغمبری را مرادی بدادند و حاجت من شفاعت من کرد و شفاعت من کرده ذخیره
برای امت من انکه گفت واتقوا الله آنچه فرماید ان کنید و نافرمانی مکنید و اگر وقت نافرمانی افتد

خیرا

خود را در یابید و از ان بازگردید و توبه کنید تا خدای تعالی شما را بیامرزد
یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم ویغفر لکم والله غفور رحیم وان یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من قبل فامکن منهم والله علیم حکیم
خدای تعالی امر کرد رسول را و گفت
بگوی مر ایشان را که در دست شما اند از اسیران که اگر در دلهای شما خدای تعالی خیری و نیتی دارید در ایمان آوردن و طاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما را نیکوتر و از ان بهتر از انچه از شما گرفته بدهد
و بر سر انکه آنچه گرفته باشد باشما دهد و شما را بیامرزد و خدای تعالی امرزنده مهربانست عباس عبد
المطلب گفت که آیة در حق من و یاران من آمد و عباس از جملهٔ انان بود از ان ده مرد که زمان طعام اهل
بدر کرده بودند از کافران و ان روز نوبت عباس بود و عباس برای خرج آن روز بیست اوقیه زر داشت
چون آن روز حرب پیوسته شد بان نرسید که آن روز خرج کند و قوم کشته و اسیر و منهزم شدند و آن
بیست اوقیه زر در کارزار از وی بستدند آن وقت که او را پیش رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله
بروی سه کار عرض کرد اسلام و قتل و فدی گفت از من بیست اوقیه زر ستدند بوضع آن تا بفدیه
از من برگیرند رسول علیه السلام فرمود که زری که ستده اند آنست که تو آورده بودی که در کارزار بر ما صرف
کنی آن از حساب فدیه چگونه باشد برو و حال بگوی و فدای خود و از برای برادرزادگان خود عقیل و نوفل
این حرث بده گفت از کجا آرم گفت آن زر که بام الفضل داده بودی در وقت انکه از مکه بیرون آمده بودی
آن از برای تست و برای فرزندان عبدالله و عبیدالله و فضل و قثم و اگر آن بر هم مراد عیال را رسول
باید کرد از مردمان تو این روا داری و لیکن ترا که خبر داد از انچه من بام الفضل دادم گفت خدای خبر داد
و آن بوزن چندین بود و کیفیت و کمیت آن بگفت عباس اندیشه کرد و گفت این حدیث را کت
است و این نتوان دانستن جز بوحی از خدای گفت یا محمد راست میگوی و این سریست میان من و
ام الفضل و کسی بران اطلاعی نبود وانا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله روایت دیگر انست
که او برای آن کرد تا فدیه نباید داد اظهار اسلام کرد و در دل نداشت انگه گفت یا رسول الله دستوری
باشد که ام الفضل و کودکان را بیاورم گفت برو چون از مدینه بیرون شد در دل آورد که با مکه رویم و اینجا
مقام کنم و بر سر کفر باشم و با مدینه نیایم جبرئیل آمد و رسول را از سر آن خبر داد رسول کس فرستاد
و او را باز آورد و گفت ای عباس وای عم چون بفلان جای رسیدی نیت بگردانیدی و گفتی با مکه روم
و نیز روی با مدینه نیارم اینجا محبوس میباش تا ایمان آوری ایمان درست یا فدیه کنی خود را عباس اندیشه
کرد و گفت اگر آن سری که میان من و ام الفضل بدانست بود این سر میان من و خدای بود و کسی را بران
اطلاع نبود مگر خدای را گفت یا محمد مرا درست شد بحقیقت که تو پیغمبر خدایی و ترا از آسمان وحی می

ایو

آید بغیب و اسرار دلها وست از من بدار تا ایمان آورم ایمانی درست انگه ایمان آورد و ایمان او درست
شد و ایمانش نیکو بس حق تعالی در حق او و آن جماعت این آیت فرستاد و گفت بگوی ایشان را که اگر
خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض این که از شما بستدند شما را عوض به از ان و بیش از ان
بدهد عبدالله عباس گفت که پدرم گفت صدق الله فیما اخبر از من بیست اوقیه زر ببردند خدای تعالی
مرا بعوض چندان مال و نعمت داد که بیست غلام خریدم و هر یکی را بسیار مال بدادم تا بتجارت فرستاده
برای من کمترین غلامی بیست هزار درم سرمایه داشت انگه گفت بر خدای کس زیان نکند مال را که بردند
با ضعاف ان عوض یافتم و مغفرت بر سر و آمرزش و نیز مزدم بر سر که من بعوض آن جمله علم اهل مکه
بستانم حق تعالی فرمود که ای محمد اگر ایشان خواهند یعنی این اسیران که با تو خیانتی کنند تو از دل غمگ
مباش که پیش ازین نیز با خدای خیانت کرده اند یعنی افعالی که کرده اند صورت خیانت دارد یا کافر بوده
اند که آن از خدای پوشیده است انرا خیانت نام کرده اند یا با لشکر خدای و دوستان خدای خیانت
کرده اند پس لاجرم خدای تعالی بانکه ایشان کردند تمکین کرد از ایشان تا شما بر ایشان غالب شدید بعضی
کشته شدند و بعضی اسیر گشتند و بعضی بهزیمت رفتند همچنین اگر با تو خیانت کنند و نقض عهد
تو کنند و با تو در باطن کاری کنند که در ظاهر خلاف آن دارند خدای تعالی نیز ترا تمکین کند از ایشان
و خدای تعالی عالم است باسرار ایشان و حکیم است بانچه فرماید در باب ایشان یکبار از امهال و یکبار
از تعجیل عقوبت
ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا وان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق والله بما تعملون بصیر
حق سبحانه و تعالی چون ذکر کافران کرد و آنچه ایشان کردند و آنچه در حق ایشان فرمود در
عقیب آن ذکر مؤمنان مهاجر و مجاهد کرد و گفت انانکه ایمان آوردند و بگرویدند بخدای و رسول و آنچه تصدیق
آن واجب است و هجرت کردند از مکه و بمدینه آمدند بموافقت تو و خان و مان خود رها کردند و در سبیل حق
جهاد کردند بمال و جان بذل کردند و جان در راه خدای صرف کردند و انانکه ترا و اصحاب ترا جای دادند و با خود
گرفتند و نصرت و یاری کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند ایشان و ترا از ایشان نفع نیست اناند
که بعضی از ایشان دوستان بعضی اند از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی اند و انانکه ایمان
آوردند و هجرت نکردند با تو از مکه بمدینه نیامده اند شما را از ولایت و میراث ان هیچ چیز نباشد حسن
و قتاده و سدی گفتند مراد آنست که ایشان اولیاء یکدیگرند در میراث و ترا از ایشان نفع نیست
و این آن بود که در بدایت اسلام میراث با ایمان بود و هجرت تا انانکه هجرت نکرده بودند ایشان را از میراث

مهاجران چیزی نرسیدی و اگرچه خویشاوند بودی و برای انکه هجرت نکرده بود تا چون آیت وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
از امنسوخ کرد باقر علیه السلام گفت بمواخات اول که پیغمبر میان ایشان داد میراث کرفتند بعضی دیگر
کفتند مراد بولایت آن باشد که فرق کرد میان ایشان و ایشان چه ایشان را ایمان و هجرت بود و قوم دیگر
را ایمان بود بی هجرت گفت حکم ایشان دیگرست که ایشان بمثابت یک تن اند و شما را آن پایه نیست که از
ایشان باشید انکه گفت اگر چنان باشد که ایشان بشما استعانت کنند و از شما نصرت و یاری خواهند
بر شما واجب و لازم باشد نصرت ایشان مگر که این استعانت و نصرت بر قومی خواهند که میان شما و ایشان عهد
میثاقی باشد که انکه شما را برایشان نصرت نباید کرد و ایشان را یاری نباید داد تا نقض عهد نکرده باشید
و خدای تعالی بهرچه کنید دانا و بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ
تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ
رِزْقٌ كَرِيمٌ واما انانکه کافرانند بعضی اولیاء بعضی دیگر نه همه دوستان یکدیگر
برای انکه از ملت ایشان نه اند عبدالله عباس گفت مراد از ولایت میراث است که کافران مادای
اهل یک ملت باشند از یکدیگر میراث گیرند قتاده گفت سبب نزول آیه ان بود که مردی بیامد و میان هردو
لشکر فرود آمد و گفت اگر اینان ازدست باشد از اینانم و اگر ایشان ازدست باشد از ایشانم حق تعالی این
آیت فرستاد و بیان کرد که از مومنان انکه باشد و مومنی باشد اولئک بعضهم اولیاء بعض و از
کافران انکه کافر بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ تا انکس را که حکمی نباشد که نه از اینان و نه
از انان انکه گفت اِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نمی کنید انچه شما را فرموده اند در قسمت میراث و بخشیدن آن در زمین
فتنهٔ بزرگ و فسادی عظیم حاصل آید ابن جریج گفت اگر معاونت و نصرت و یاری نکنید یکدیگر را فتنه
و فسادی عظیم پدید آید انکه گفت آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدای جهاد کردند و انان
که شما را جای دادند و نصرت و یاری کردند ایشان مومنان برحقیقت اند مهاجران ایمان خود را بهجرت
و جهاد در راه خدای ببذل مال و جان محقق کردانیدند و انصاریان بایوا و نصرت و مجاهدت بجان و
مال محقق کردند تا لاجرم همه راه محکم اند در ایمان و ثواب و استحقاق و امرزش گناه و روزی بزرگوار
که آن بهشت است علما خلاف کرده اند که حکم هجرت برجاست یا نه بعضی گفته که امروز هجرت نیست
لقوله علیه السلام لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ از پس فتح مکه هجرت نباشد و درست آنست که حکم هجرت
برخواسته و ثواب و از انکه در سرای حرب ایمان آرد و خان و مان و اسباب و املاک رها کند
و بسرای اسلام آید آیت آمد که حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب ایشان باشد چه او همان کرد که صحابهٔ
رسول کردند از انتقال از مکه بمدینه و اما قوله علیه السلام لا هجرة بعد الفتح چون فتح مکه مخصوص است

او ثواب

ونفی هجرت و حکم او با اهل مکه مخصوص باشد برای انکه هجرت آن بود که از سر اختیار خانه رها کنند و از سرای
حرب با سرای اسلام آید و بعد از فتح مکه مکه سرای اسلام بود چون بمثابت آن باشد که مردی را دو سرا بود
از سرای با سرای دیگر آید وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ
وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
وانانکه ایمان اوردند و هجرت کردند پس از انکه شما هجرت کردید و در دین خدای با شما یکدست شوند
و جهاد کردند یعنی اگرچه ایشان بر پی شما نبودند و با شما نبودند بلکه از پس شما بودند چون باختیار خود سرا
و اسباب و املاک خود رها کردند و در پس شما آمدند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از
شما اند در وجوب موالات و بذل و نصرت و وجوب میراث و خداوندان رحمها یعنی خویشاوندان بهری
از ایشان بهری اولیترند در میراث هر کسی که نزدیکتر باشد او بتوفی اولیتر بود بمیراث چون جهة استحقاق
میراث قرابت است و مساس رحم هرچه بقرابت نزدیکتر بمیراث اولیتر است و این ایت دلیل است
بر انکه میراث بقرابت باشد اگر عصبه باشد و اگر نباشد و اگر تسمیه باشد او را و اگر نباشد برای انکه تسمیه
را حکم نباشد با قرابت قریب و این آیت ناسخ است حکم میراث و نصرت و هجرت انانکه گفتند که ولایت
در آیت اول نصرت است دون ولایت میراث گفتند هر دو آیت محکم است زجاج گفت فی کتاب الله لوح
محفوظ است و گفته اند فی کتاب الله یعنی در حکم خدای یا در قرآن که کتاب خدای است و خدای تعالی بهمه
چیز علا است و داناست و این سوره پیشتر در غزای بدر فرود آمد هفدهم ماه رمضان هجده ماه از هجرة الله
صد و پنج آیت است قتاده و مجاهد گفتند که مدنی است و آخرین

سوره توبه

سورتی است که بمدینه فرود آمد حذیفه یمانی گفت که این سوره را چگونه سورهٔ توبه خوانند و این سورة
سورة عذاب است عبدالله عباس گفت که عثمان ابن عفان را پرسیدم که سورة الانفال از مثانی است و سورة
براة از مئین است چرا جمع کردی میان ایشان و براوت از سبع طوال است چرا سورة الانفال در میان آوردی
و چرا بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتی در اول گفت برای انکه چون این آیتی چند آمدی رسول صلی الله علیه
مکاتب را گفتی این آیت در فلان سوره بنویس و این در فلان سوره بنویس و سورة الانفال و سورة
التوبه هر بمدینه فرود آمدند و در هر دو ذکر عهد بود و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتیم که از رسول صلی الله علیه
و آله و سلم در آن میان بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتیم که ندانستیم تا کجاست آخر آن سوره و اول این
سوره مبرد و سفیان و عیینه گفتند بسم الله الرحمن الرحیم آیت رحمت و امانست و سورهٔ برات
در حق مشرکان و منافقان است و ایشان از رحمت نیست برای آن ننوشتند بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید

ظ نقض

که این سوره بیزاریست از خدای و رسول و با کسانی که شما با ایشان عهد کردید از مشرکان و حق تعالی
نبذ عهد ایشان کرد و عهد با ایشان انداخت برای آنکه ایشان عهد کردند و وفا نکردند و عهد کردند و وفا نکردند
بشکستند و هر شرطکه کردند خلاف کردند آنگه از جز خطاب آمد و گفت ای مشرکان بروید در زمین چهار ماه و فسیح
رفتن باشد بآسانی و این چهار ماه از حرام است عبد الله عباس گفت سه ماه از آن جمله حرام بود و یکماه و این
ماهها شوال و ذو القعده و ذو الحجه و محرم محمد بن اسحق گفت این اجل چهار ماه از برای آن بود که جماعتی بودند که
ایشانرا با رسول عهدی بود تا کمتر از چهار ماه حق تعالی ایشانرا برای ابلاغ حجت را چهار ماه تمام مهلت داد
و گروهی دیگر آن گفته بودند که ایشانرا عهدی نبود ایشانرا اجل آورد تا اندیشه کنند و رای زنند و اختیار
کنند برای خود آنچه دانند که صلاح ایشانست اگر بعد از چهار ماه ایمان نیارند قتل و اسر و حبس و مانند
این باشند و اول مدت یوم الحج الاکبر بود تا دهم ربیع الاول آنرا که عهد نبود پنجاه روز مهلت ایشان
بود تا تمامی ماهها بر آمد بیست روز از ذی الحجه یکماه تمام محرم زهری گفت سورة اول در شوال
فرود آمد و اول مدت آن بود تا آخر محرم مقاتل گفت آیت در سه قبیله آمد بنی خزاعه و بنی مدلج و بنی خزیمه
و ایشانرا با رسول عهدی بود در حدیبیه با رسول تا ده سال حق تعالی گفت خبر ده ایشانرا که این عهد
تا چهار ماه است برای خود اندیشه کنید پیغمبر صلوات الله علیه پس ازین با کسی عهد نکرد مجاهد و دیگر
مفسران گفته اند که در حق اهل مکه آمد که با رسول صلی الله علیه عهد بسته عام الحدیبیه تا ده سال برای
آن گفت تا مردمان ایمن باشند و آمد شد کنند و بنی خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد قریش
میان این دو قبیله خصومت افتاد قریش معاهدان خود را قوت و مدد کردند و بقوت ایشان بر بنی خزاعه
غلبه کردند و ایشانرا بکشتن رسانیدند چون خزاعه دیدند که قریش عهد بشکستند چاری بنو بکر آمدند و با
معاهدان رسول دست درازی کردند عمرو بن سالم الخزاعی بیامد و در مدینه پیش رسول بایستاد و گفت
یا رب انی ناشد محمد   خلف ابینا و ابیه تلدا   کنت لنا ابا و کنا الولدا   فیهم رسول الله قد تجردا
ابیض مثل الشمس سمو اصعدا   رسول صلی الله علیه چون این بشنید گفت لا نصرت ان لم انصرکم بر خواست
و ساز کرد و بی‌خبر به مکه رفت و مکه بگشاد و این سال هشتم بود از هجرت و پیش رسول بغزای تبوک
بود و منافقان اراجیف افکنده بودند قریش انجا دلیری کردند و عهدی که میان ایشان و رسول بود بشکستند
حق تعالی فرمود تا عهد ایشان بیندازد و خبر داد ایشانرا بکارزار و ذلک قوله تعالی و اما تخافن
من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء چون سنه تسع بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواست
تا حج کند آنگه گفت مشرکان حاضر آیند و برهنه طواف کنند و من نخواهم که آن باشد ابو بکر را بخواند و او را
با چهل مرد با اهل موسم فرستاد و چهل آیت از اول سورهٔ براة جمله باو داد گفت برو و بر اهل موسم خوان
و علی ابن ابی طالب علیه السلام را از عقب او فرستاد و گفت یا امیر تو آن چهل آیت را از ابا بکر بستان و تو
بر اهل

بر اهل مکه خوان و ابا بکر را مخیر کن اینکه اگر خواهد بیاید با تو و اگر خواهد باز پس گردد امیر المؤمنین بیامد بر ناقه عضباء رسول نشسته
و ابا بکر بذو الحلیفه یافت جابر عبد الله انصاری گوید که من با امیر المؤمنین علی بودم بجایی رسیدیم که از عرج گویند وقت
صبح بود و ابو بکر نماز بامداد خواست کردن ناقه علی رغاء آوازی کرد ابا بکر گفت و الله انه رغاء ناقة رسول الله العضباء
همانا که رسول را رای بدید آمده است در کار حج چون مارا بدید علی را گفت چه کار را آمده گفت که رسول مرا گفت
تا چهل آیت از تو بستانم و تمامی سوره مرا داده تا بر مشرکان خوانم و عهدنامه ایشان بیندازم گفت مرا چه فرمود گفت فرمود که
مخیری اگر خواهی باز گردی ابو بکر برگشت و پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله امرتنی بامر طالت الاعناق لاجله الی
فلما ان صرت ببعض الطریق عزلتنی قال ما فعلت و لکن الله فعل قال انزل فی شیء قال و لکن نزل جبرئیل
و قال ان الله یقول لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک ازین سبب علی را فرستادم که او از منست امیر المؤمنین
بیامد چون روز عید بود در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد و سورهٔ براة بر مشرکان خواند و عهد قریش بینداخت
و خبر داد ایشانرا بآنچه خدای فرموده بود محرز بن ابی هریره گفت پدرم با امیر المؤمنین بود آن سال چون امیر المؤمنین خسته
شدی و آوازش گران گشتی پدرم بنیابت او آواز بر داشتی و مردم را جمع میکردی شعبی گفت من او را گفتم که
پدرت چه میگفتی و چه آواز میدادی گفت بچهار چیز یکی آنکه پس ازین هیچ برهنه طواف نکنند و هر که را عهدی
است تا مدت پیش از مدت او را مهلت نیست اگر ایمان آرد فهو المراد و الا گردنش بزنند و هیچ کس بهشت نخواهد
شد الا مؤمنی یا مؤمنه و پس از امسال مشرک گرد مسجد الحرام نگردد و حج نکند الا که ایمان آرد مشرکان گفتند که ما از
عهد تو و از عهد پسر عم تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است و امیر المؤمنین سوره بتمامی ادا کرد و حج بگذارد و با مدینه
آمد و رسول سال دیگر و آن سال عشر بود من الهجرة بحج رفت و حج وداع کرد و با مدینه آمد و بقیهٔ ذو الحجه و محرم و صفر
و روزی چند از ربیع الاول بود و بجوار رحمت ایزدی پیوست صلوات الله علیه و آله الطاهرین حق سبحانه و تعالی
مشرکانرا گفت بروید در زمین چهار ماه مهلت است آنگه گفت که چند آرید که این مهلت برای عجز است و شما
خدایرا عاجز نتوانید کردن بدانید که شما خدایرا عاجز نتوانید کردن و بروی غالب نتوانید گشتن خدای است
که عاجز کننده جمله خلایق است همه اسیر قبضه قدرت وی اند و خدای رسوا کننده و هلاک کننده جمله کافران

و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله
فان تبتم فهو خیر لکم و ان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی الله و بشر الذین کفروا
بعذاب الیم الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئا و لم
یظاهروا علیکم احدا فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم ان الله یحب المتقین

و اعلامی و آگاه کردن است وارد شده و صادر گشته از خدای و رسول خدای بمردمان روز حج بزرگترین
که آن روز عرفه است بروایت عکرمه از عبد الله عباس و بروایت ابو الصهباء از امیر المؤمنین علی علیه السلام
و این مذهب ابو حنیفه است و بروایت دیگر از رسول صلی الله علیه و سلم و از امیر المؤمنین و باقر علیه السلام

روز عید است و او را از برای آن حج الاکبر خوانند که مسلمانان و مشرکان در آن روز بحج حاضر آمده بودند و بس از آن مشرکان حج نکردند یحیی ابن جزار گفت که امیر المومنین علی را دیدم روز عید بر استری سپید نشسته بمصلی میرفت مردی لجام استرش را بگرفت و گفت روز حج الاکبر کدام است گفت این روز که تو در آن بجای گفت حج اکبر حج قارن باشد و حج اصغر حج مفرد بعضی دیگر گفته اند که حج اکبر حجت و حج اصغر عمره که عملش ناقص است از حج اکبر گفت درین روز که حج اکبر است اعلامی است مر ایشان را که خدای و رسول خدای بیزار اند از مشرکان و جمله بت پرستان انگه گفت که اگر جنان باشد که شما که مشرکانید توبه کنید و از کفر باز گردید شما را بهتر و نیکوتر باشد و اگر بر گردید و ایمان نیاورید و پشت بر رسول خدای و گفتار وی آورید بدانید که شما خدای را عاجز نتوانید کرد و از قبضهٔ قدرت وی بیرون نتوانید آمدن و تو ای محمد بشارت ده انکسانی را که بخدای و رسول خدای کافر شدند بعذاب دردناک و لفظ بشارت بر سبیل تهکم و سخریه گفته است یعنی ایشان عبادت اصنام بامید خیر و نفع میکنند اکنون بشارت ده ایشان را و لکن بجای خیر تیغ است در دنیا و عذابست در آخرت انگه استثنا کرد و گفت إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنانکه شما با ایشان عهد بستید و پیمان کردید از مشرکان و ایشان بر عهد ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند و هیچ خلل نیاوردند و کسی را بر شما یاری نداد و با دشمنان شما هم دست نگشتند و ایشان را بعدد و مدد و سلاح معاونت نکردند شما آن عهدی که کرده اید و از او مدتی نهاده اید آن عهد را اتمام کنید و آن مدت را بآخر رسانید خدای تعالی متقیان را دوست میدارد فرا گفت مراد جماعتی اند از بنی کنانه که از اجلشان نه ماه مانده بود خدای تعالی فرمود تا ایشان را با نقضای مدتشان مهلت دهید و چهار ماه با ایشان خطاب و مواخذه نکنند برین قول استثنا باشد من قوله فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ مجاهد گفت قومی بودند از خزاعه مدلج و گفته اند که گروهی اند از اهل زمه که رسول را مخالفت نکرده اند و دشمن او را معاونت نکردند و گروهی دیگر که رسول صلوات الله علیه با ایشان عهد بسته و مصالحتی بر خراج و جزیه برای انکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بتبوک میرفت در آن راه با جماعتی بسیار عهد بسته کرد چون اهل مجر و اهل عرب و اهل ایله و دومة الجندل و ایشان جماعتی بودند از جهود ان و برای ایشان صلح نامه نوشت و جزیتی بر ایشان نهاد و ایشان را در ذمت گرفت و ایشان بر عهد ثبات کردند تا گمان زینهار برفت لاجرم عهد با ایشان بر جاست تا بروز قیامت مادام که شرایط عهد بجای آرند و از ذمت بیرون نیایند قتاده گفت این جمعی مشرکان بودند که عام الحدیبیه با رسول عهد کرده بودند و از مدت ایشان چهار ماه مانده بود روز عید اضحی خدای تعالی گفت این مدت تمام باید کرد فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی میفرماید که چون ماههای حرام بگذرد و ماههای حرام رجب است و ذو القعده

و ذوالحجه

و ذوالحجه و محرم و گفت چون این چهار ماه بگذرد هرجا که مشرکان را بیابید بکشید فرا گفت که اگر در حل باشد و اگر در حرم و اگر در حصن باشد و اگر در صحرا و اگر ماه حلال و اگر ماه حرام بگیرید ایشان را و باز دارید و بنشینید برای ایشان بر هر راهی و طریقی تا ایشان را بگیرید بس اگر توبه کنند و از کفر با ایمان آیند و نماز بپای دارند و زکوة مال بدهند و شرایط اسلام بجای آرند راه ایشان بگشایید و دست از ایشان بدارید که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بعضی گفته اند که آیت دلیل است بر انکه تارک نماز عمدا مستحق قتل باشد چنانکه ایمان سبب حصن خونست نماز و زکوة هم سبب حصن خون کرده است که فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ حسین الفضل گفت که این ناسخ هر آیت است که در و ذکر عفو و اعراض فدیه است ضحاک گفت که آیت منسوخ است بآیت فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً و درست آنست که هر دو محکم است برای انکه اتفاق است که از اول کار تا آخر کار رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم قتل کرده و هم عفو کرده هم فدا ستده و هم درین آیت میگوید وَخُذُوهُمْ دیگر بگیرید ایشان را و گرفتن اسیر کردن باشد و حدیث عطا را هم بدین دلیلست که او گفت مردی را پیش رسول آوردند اسیر کرده نام او ابو امامه و او سید یمامه بود رسول او را گفت بپا اسلام آور یا خویشتن را باز خر یا ترا بکشم یا آزادت کنم گفت ای محمد اگر مرا بکشی مردی بزرگ را کشته باشی و اگر فدا ستانی مردی بزرگ را فدا ستانده باشی و اگر آزاد کنی مهتری آزاد کرده باشی و اما اسلام نخواهم آورد فا رسول فرمود که برو آزادت کردم چون او این بشنید گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله کرم تو دلیل میکند که تو پیغمبر خدایی برخواست و با یمامه رفت و طعام مکه را ماده از یمامه بود طعام را از اهل مکه منع کرد گفت شما را طعام ندهم تا انکه ایمان آورید و اهل مکه هنوز با رسول بجنگ بودند پیش رسول نامه نوشتند بشکایت او و رسول فرمود که یا ابا امامه طعام از ایشان منع مکن و او بقول رسول ایشان را طعام داد وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ حق تعالی میگوید که اگر کسی از مشرکان با تو پناه دهد و از تو زنهار طلبد تو او را زنهار ده و در پناه خویش گیر و در جوار خویش آور تا سخن خدای را بشنود و حجت بر وی موجه گردد اگر اسلام آرد نجات دنیا و آخرت یابد و الا او را با مامن گاه خویش رسان که در حمایت تو و زینهاری تراست بس از آن اگر خواهی با وی قتال کن تا با وی غدر و خیانت نکرده باشی و این همه برای آن می باید که ایشان قومی جاهل و نادان بودند بریشان تعجیل مکن تا باشد که بدانند و این دلیلست بر انکه کلام خدای تعالی هم از قبیل حرف و صوتست برای انکه سماع جز در حرف و صوت نباشد

آورده اند که جماعتی خوارج جمع شده بودند و راه می زدند و کسانی را که بر مذهب ایشان نبودند میکشتند اتفاقا
کاروانی بر ایشان بگذشت و ابو الهذیل علاف در میان ایشان بود بترسیدند و امید از جانهای خود برداشتند
ابو الهذیل گفت هیچ اندیشه مدارید و این کار را با من گذارید که من دفع ایشان بکنم ایشان برسیدند که شما چه
مردمانید و کدام قوم اید ابو الهذیل گفت ما از قوم مشرکانیم مستجیرانیم آمده ایم تا کلام خدای بشنویم خارجیان
گفتند مرحبا و آیتی چند از قرآن بر ایشان خواندند ایشان گفتند آمنا و صدقنا گفتند اَجَرْنَاكُمْ شما در جوار مایید
بروید بسلامت ابو الهذیل گفت حق ما نگذارده اید گفتند چگونه گفتند ما را با من گاه رسانید نه خدای تعالی
میگوید وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهُ گفتند راست گفتی
با ایشان برفتیم و ایشان را با من گاه خود رسانیدیم انگاه خدای تعالی فرمود بر سبیل انکار و تعجب که مشرکان را چگونه
عهدی بود بنزدیک خدای و پیغمبرش یعنی نباشد و محال بود که ایشان را عهدی بود یا عذر و خیانتی که در دل خود دارند
طمع در عهد ایشان مکنید که بعهد وفا نکنند مگر انکسانی که شما با ایشان عهد کرده اید نزدیک مسجد الحرام عبد الله عباس
گفت قریش بودند مجاهد گفت خزاعه اند ابن اسحق گفت که قومی از بنی کنانه بودند و بنی ضمیره که ایشان عذر نکردند
و عهد نشکستند بس مادام تا ایشان بر عهد باشند و استقامت کنند شما نیز بران عهد باشید و متعرض ایشان نشوید
که خدای تعالی متقیان و پرهیزکاران را دوست میدارد انگه بر سبیل انکار و استبعاد و ثبات مشرکان بر عهد انکار
کنی که اگر چنان بود که ایشان را عهدی باشد یا چگونه ایشان را نکشی و چگونه مراقبت عهد و حرمت ایشان
نگاه دارند و شما را زنده رها نکنند بس شما بر ایشان چگونه اعتماد کنید و ایشان را چگونه رها کنید و ایشان شما را
بدهنها یعنی بزبانها خویش راضی میکردانند بزبان سخنی میگویند که شما بان راضی میشوید و دلهای ایشان
منکر آنست که بزبان میگویند ایشان هم کافرانند و هم منافق چه باطن خلاف ظاهر داشتن سیرة منافقان
باشد و بیشترین ایشان فاسق اند و این اکثر عبارت است از کل یعنی همه فاسقانند
اشتروا بآیات الله ثمنا قليلا فصدوا عن سبيله انهم ساء ما كانوا يعملون لا يرقبون
في مؤمن الّا ولا ذمة واولئك هم المعتدون فان تابوا واقاموا الصلوة وآتوا
الزكوة فاخوانكم في الدين ونفصل الآيات لقوم يعلمون حق سبحانه وتعالی
مشرکان را صفت کرد و گفت که ایشان آیات خدا را بیهای اندک بدادند و بعوض آن بهاء بستدند و این قوم
ابو سفیان بود و امثال او که کافران را طعام میداد و برگ میکرد تا بمحمد ایمان نیاورند و خلفای قریش با طعام میداد
و اصحاب رسول را نمیداد حاجی گفت که این جهود ان بودند که در عهد رسول بودند و عهد بشکستند عطای
اندک و طمع قلیل که ایشان را بود از سفله و برای آن قلیل خواند که با اضافت آنچه ایشان از خود فوت کردند
از ثواب آخرت اندک بود بس این کافران مردم را از راه خدای و دین محمد علیه السلام باز داشتند و بگردانیدند

وبکاری

وبدکاری بود آنچه میکردند در هیچ مومن مراقبت و محافظت هیچ عهدی و خویشی و قرابتی نمیکردند و این را بدانید
آن مکور کردانید که این آیت در حق انانست که بآیات خدای عوض اندک بستاندند و از راه خدای و دین مسلمانی
مردمان را منع کنند و آیت اول در حق جمله ناقصان عهد است و بر قول جبائی جهودان اند انگه گفت و ایشانند
که ظالمان و متعدیان از راه حق بگشته و از حدی که ایشان را نهاده بودند در تکلیف تجاوز کردند بس اگر چنان
باشد که ایشان توبه کنند و ایمان آرند و نماز پنجگانه بپای دارند و شرط اسلام در اداء زکوة بجای آرند ایشان
در دین برادر شما اند و چگونه برادر شما نباشند که ایشان هم مومن باشند و هم مسلمان انگه گفت تفصیل میدهیم
آیات و حجج میکنیم برای قومی که بدانند و اندیشه کنند تا علم ایشان حاصل آید وان نكثوا ايمانهم
من بعد عهدهم وطعنوا في دينكم فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم
ينتهون الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم وهموا باخراج الرسول وهم بدؤكم
اول مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان كنتم مؤمنين
و اگر ایشان سوکندها را که خورده اند بشکستند بس از ان که عهد کرده اند و سوکند را خلاف کنند و در دین
شما طعن زنند و عیب و قدح با ایشان قتال کنید که ایشان ایمه کفرند و پیشروان اهل شرک انعبد الله
گفت که ایمه کفر ابو سفیان حرب است و حارث ابن هشام و سهیل بن عمرو و عکرمة ابن ابی جهل و دیگران
از رؤسای قریش که عهد رسول شکستند مجاهد گفت اهل فارس اند و روم حذیفه یمانی گفت اهل این
آیت هنوز نیامده اند و بس ازین خواهند بودن و با ایشان قتال کند ولی از اولیا و الله علی ابن ابی طالب
روز جمل این آیت برخواند انگه گفت که اما والله لقد عهد الی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال
لی یا علی لتقاتلن الفئة الناكثة والفئة الباغية والفئة المارقة گفت با ایمه کفر کارزار کنید که ایشان را
سوگند نباشد یعنی بسوگند وفا نکنند و حرمت سوگند ندارند و بران ثبات ننمایند از انکه ایشان اعتقاد
ندارند بخدای و حرمت سوگند و قدر او نشناسند با ایشان قتال کنید تا باشد که ایشان ازین کفر و عناد
باز ایستند الا تقاتلون ای کارزار کنید شما با قومی که سوگند را نقض کردند و قصد آن کردند که پیغمبر را از مکه
بیرون کنند و ایشان اول بکارزار شما ابتدا کردند و روز بدر ابتدا کردند بقتال بنی خزاعه که خلفاء رسول
بودند ای می ترسید شما از ایشان مترسید و خدای سزاوارتر است از او بترسید در ترک قتال
ایشان اگر شما مؤمنید از خدای و عقاب خدای بترسید قاتلوهم يعذبهم الله بايديكم
ويخزهم وينصركم عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين ويذهب غيظ قلوبهم
ويتوب الله على من يشاء والله عليم حكيم ام حسبتم ان تتركوا ولما يعلم الله
الذين جاهدوا منكم ولم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين
وليجة والله خبير بما تعملون حق تعالی بر سبیل بشارت و معجز در باب اخبار از غیب

میگوید که کارزار کنید با این کافران تا خدای تعالی ایشانرا بر دست شما کشته کرداند یعنی بعضی کشته کردند و بعضی اسیر شوند و خوار و ذلیل کرداند ایشانرا بقهر و اسر و نصرت کند شما را بر ایشان و شفا دهد سینهای کروهی مؤمنانرا مجاهد و سدی گفتند که اینها خزاعه اند حلفاء رسول و نیز تا ببرد خشم از دلهای ایشان برای انکه جون جار خود در یابند و انتقام بکشند از دشمنان خود دلهاء ایشان خوش کردد و این آیت معجزی است از معجزات رسول برای انکه این خبرات از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد و این وعدها با یجاز رسید و این نباشد الا بوحی از قبل خدای تعالی انکه بر سبیل استیناف گفت و خدای قبول کند توبه انکس که خواهد و باوی لطفی کند که نزد آن اختیار توبه کند و توبه اوی بپذیرد جون عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو در این آیت بشارت است بانکه بعضی ایشان ایمان آورند و نیز معجزی باشد رسول را جون مخبر بر وفق خبر باشد و دیکر انکه بدانند که قتال با ایشان مانع توبه نخواهد شد و خدای تعالی داناست بتوبه ایشان جون توبه کنند و حکیمست نکند و نفرماید بقتال ایشان الا از بهر انکه در ان حکمتی بود انکه خطاب کرد و گفت ا خود می پندارید شما که شما را رها خواهند کرد و بگذاشت استفهام بر سبیل انکار و توبیخ است یعنی شما را بگذارند و رها کنند بر انچه شما بر آیند تا انکه که مخلصان که مجاهد اند در راه خدای از دیگران عمار تکردند و چگونه بگذارند شما را و هنوز خدای ندانسته است که از شما مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای شما را مجاهد داند چه تا ایشان مجاهد نباشند خدای شما را مجاهد نداند در حال و اگرچه در فیما لم یزل عالم بود بانکه ان چیز خواهد بود و علم بود بوجود آن چیز چون موجود شود و گفته اند که معنی آنست که خدای تعالی با شما معامله آنان کرد که ایشان با اختیار و امتحان استخراج احوال غیری کنند تا بدانند چون تکلیف این صورت داشت این عبارت برو اجرا کرد و لم یتخذوا و خدای هنوز از ایشان ندانسته است که ایشان بجز از خدا و رسول و مومنان دوستی گرفته اند یعنی هنوز نا گرفته اند و حوا و بنفی علم نفی معلومست و خدای تعالی بانچه شما میکنید دانا و خبیر است جزای از نیک و بد بشما رساند ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین عبد الله عباس سبب نزول آیت آن بود که جون عباس را باسیری بگرفتند روز بدر مسلمانان روی در وی نهادند و اورا ملامت کردند بکفر و قطع رحم و سخن درشت در روی او گفتند عباس گفت جونست که مساوی ما میگویید و محاسن ما فراموش کرده اید امیر المؤمنین علی علیه السلم گفت شما را چه محاسن است گفت عمارت مسجد حرام و حجابت کعبه و سقایة الحاج و فک الاسیر خدای تعالی این آیت فرستاد و رد کرد بر عباس گفت مشرکانرا نباشد و درست نبود که عمارت مسجد الحرام کنند دران حال که ایشان بر خود بکفر اقرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که دلیل کفر ایشان کند تا بمنزلت آن باشد که بر خود گواهی داده باشند یعنی ایشانرا نرسد که خویشتن را از عمار مسجد حرام

خوانند

خوانند و ایشان بر کفر اقرار کرده باشند و مسجد حرام را مساجد خواند بلفظ جمع از بهر انکه جمله مسجدها را روی فرا وی است و برای انکه مردم در وی از چهار جانب نماز کنند روی فرا چهار جهت کعبه کرده و گواهی ایشان آنست که گویند ما مشرکیم چنانکه جهودان و ترسایان گویند که ما جهود و ترسایم ابن عباس گفت گواهی ایشان سجود بود بتانرا بانکه می گفتند که بتان مخلوق اند انکه گفت ایشان آنانند که اعمال ایشان باطل است یعنی آنچه ایشان پنداشتند که آن عمل است عمل نبود و ایشان همیشه در دوزخ در عذاب دوزخ جاوید باشند بحقیقت عمارت مسجدهای خدای تعالی آنکس کند که بخدای ایمان دارد و بروز بازپسین و نماز بپای دارد و زکوة مال بدهد و نترسد الا از خدای تعالی پس این جماعت که بدین صفت باشند شاید که ایشان از جمله راه یافتگان باشند و لفظ عسی برای آن آورد تا از معاصی بر حذر باشند و عمارت مسجد حرام بعهد او باشد بنماز جماعت و انبوهی نماز کنندگان ابو سعید خدری گفت که از رسول صلی الله علیه شنیدم که گفت چون بینی که مردی آمد و شد میکند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی دهید بر ایمان او برای انکه خدای تعالی میگوید إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ نعمان بن بشیر گفت که من نزدیک منبر رسول نشسته بودم مردی گفت باکی ندارم از انکه هیچ عملی نکنم پس از انکه حاجیانرا آب میدهم دیگری گفت که من باک ندارم اگر هیچ عمل نکنم پس از انکه عمارت خانه خدای میکنم دیگری گفت جهاد از همه فاضلتر است در راه خدای عمر گفت خاموش باشید و حضرت نزدیک منبر رسول است تا رسول صلی الله علیه و آله بیرون آید من از ان حضرت پرسم تا کدام فاضلتر است ازین پس چون رسول بیرون آمد بحکومت پیش او رفتند خدای تعالی این آیت فرستاد

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم

شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب القرظی گفتند که آیت در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلم آمد و سبب آن بود که یک روز عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من بهترم که سقایة الحاج بدست منست حاجیانرا من آب میدهم و طلحه گفت من بهترم که کلید خانه بدست منست و عمارت آن بمن تعلق دارد و اگر میخواهم همه شب در خانه تا نیم بودن این گفت و گوی در میان ایشان دراز شد گفتند بپایید تا اولین کسی را که ازین راه برآید بر خود حاکم کردیم تا در میان ما حکم کند گفتند روا باشد نگاه کردند امیر المؤمنین علی علیه السلم را دیدند که می آمد گفتند الله اکبر ما را بهتر ازین حکم نباید دست آنحضرت گرفتند و بنشاندند و قصه در پیش او بازراندند او گفت الا ادلکما علی خیر منکما من شما را راه نمایم برکسی که او بهتر از شماست گفتند آن کیست گفت من ضربکما بالسیف

است

منکما

حتی فاذکنا ای الا الاسلام از شما بهتر آنکس است که تیغ از سر شما باز نگرفت تا آنکه که شما را باسلام آورد گفتند
جانا باین از خود کفایت میکنی گفت بلی وجه منع کند از آنکه این کویم و من بیرون آنکه صاحب جهاد بودم و دین
خدای بود و قبیله با رسول نماز کردم و پیش از شما مدتها با رسول عبادت خدای کرده ام ایشان خصومت خود
فراموش کردند و روی باو آوردند و گفتند ما را خصومت با تو افتاد پا تا پیش رسول رویم پیش رسول
آمدند و گفتند یا رسول الله این کودک آمده است و بر ما تفاخر میکند رسول گفت چگونه قصه پیش وی باز
گفتند رسول هیچ نگفت منتظر وحی بود تا کسی بگوید مراعاة علی میکند خدای تعالی این آیت فرستاد اجعلتم
سقایة الحاج ای شما آب دادن حاجیان و عمارت کردن خانه کعبه را مانند کسی میکنید که وی ایمان آورد بخدای
و برسول خدای و بروز بازپسین و جهاد کرد در راه خدای شما ایمان او و ثواب او چون ایمان و ثواب کسی میدانید
که وی حاجیان را آب داد و عمارت خانه خدای کرد نه هرگز این باشد که ایشان با یکدیگر یکسان باشند و نزدیک خدای
راست نیاید با یکدیگر و ایشان را با یکدیگر یکسان نهادن ظلم باشد و خدای تعالی ظالمان را هدایت نکند و راه بهشت
ننماید آنکه وصف کرد ایشان را که تفضیل داد ایشان را بوعباس و شیبه و گفت الا که ایمان آوردند و هجرت کردند
از مکه بمدینه آمدند و در راه خدای جهاد کردند ایشان بدرجه و پایه و منزلت نزدیک خدای بزرگوارتر اند و ایشانند
که رستگاران و ظفریافتگان اند و این آیت بامیرالمؤمنین لایق تر است که هیچ کس را آن درجه و منزلت نیست
نزدیک خدای جدا از پیغمبر که علی را و رسول خدای گفت اِنَّ عَلِیًّا اَحَبُّ النَّاسِ اِلَی اللهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَاَدْنَاهُمْ
مجلسا او امام عادل بوده است او عادل تر امام نبود و رسول خدای در حق او و شیعه او گفته است چنانکه
جابر عبدالله الانصاری روایت کرد که علی و شیعته هم الفائزون علی ابن ابی طالب و شیعه او رستگار اند
و دیگر چون اشقی الاشقیاء ضربت زد گفت فزت و رب الکعبة الله خدای تعالی بیان حال ایشان کرد و گفت
خدای ایشان و پروردگار ایشان ایشان را امید بدهد برحمت و بخششی از خویش و رضا و خشنودی و بهشتها
که ایشان را در آنجا نعمتی مقیم و جاوید باشد نه آنکه از ایشان منقطع گردد و ایشان در آن بهشت و در آن نعمت
خالد و جاوید باشند و نزدیک خدای تعالی این مزد عظیم و ثوابی بزرگ است
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان
و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون قل ان کان اباؤکم و
ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها
و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله
و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی
القوم الفاسقین
عبدالله عباس گفت چون خدای تعالی مؤمنان را فرمود که یا رسول الله
هجرت کنید و از مکه بمدینه روید و ترک پدران و برادران و خویشان خود کنید چون کافر باشند و بر

دین شما باشند مسلمانان گفتند یا رسول الله اگر ما را تبرا میباید کردن از کافران پس ما را از پدران و خویشان
تبرا باید کردن و مالها و تجارتهای ما همه تباه شود و سراهای ما خراب گردد خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت ای مؤمنان و ای گرویدگان و ای آنانکه ایمان آورده اید با پدران و برادران خود دوستی میکنید و با
ایشان اختلاط مکنید چون ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر کنند و کفر را بر ایمان برگزینند و دوست
دارند و هر که از شما با ایشان موالات کند و دوستی ورزد و با ایشان تولی کند او از جمله ظالمان باشد
ای محمد بگو ایشان را که اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران و زنان و خویشان شما و مالهایی که آن را کسب
کرده اید و تجارت و بازرگانی که از کساد و ناروایی آن میترسید و مسکنها و سراهایی که شما آن را پسند
کرده اید اگر این همه شما را خوشتر است و دوست داشته تر است از خدای و رسول او و جهاد کردن
در دین او پس شما چشم دارید و منتظر باشید تا آنکه خدای تعالی کاری که خواهد کردن بکند و امر خود یعنی کار
خود پدید آرد از فتح مکه و کشادن آن بر دست مؤمنان حسن بصری گفت که مراد عقوبت است عاجل
یا آجل که ایشان را بآن وعید کرده است و خدای تعالی راه ننماید فاسقان و بیرون آیندگان را از امر حق براه بهشت
ابوصالح از ابن عباس روایت کرد که چون خدای تعالی مؤمنان را فرمود که هجرت کنید مرد پیا خاستی و زن و فرزند
و برادر و خویشان را گفتی که من بمدینه میروم اگر با من بیایید والا چون من رفته باشم میان من و شما خویشی
نماند اگر پس از این با پی آیید من با شما التفات نکنم کس بودی که هجرت کردی و رغبت کردی و کس بودی
که گفتی من پایم و کس بودی که در او آویختی از زنان و فرزندان و برادران و گفتی من رها نکنم که تو بروی و در
آنجا از شفقت بر ایشان باز استادی و هجرت نکردی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و بیان کرد که کار دین
و اسلام مقدم است بر نسب و قرابت از بهر دین ترک فرزند و مال می باید گفت چون قطع قرابت مادر و پدر
از بهر دین می باید گفت واجب است قطع از اجنبی واجب تر و لازم تر باشد رسول خدای می فرماید لا یجد
احدکم طعم الایمان حتی یحب فی الله و یبغض فی الله هیچ یک از شما لذت ایمان و حلاوت آن نیابد تا آنکه
که دوستی او و دشمنی او در حق خدای و دین او نباشد و درین آیت بر جمله مؤمنان واجب گردانید
که از بهر دین خود از پدر و برادر و جمله خویشان و جمله منافع و مکاسب و حظوظ دنیا مجرد شوند خدای تعالی ما را
توفیق دهاد تا برین قیام نمایم و از بهر دین از سر دنیا برخیزیم
لقد نصرکم الله فی مواطن
کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت
علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی
رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذین کفروا و ذلک
جزاء الکافرین ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء والله غفور رحیم
حق سبحانه و تعالی نعمتی را که بر مؤمنان کرده است با یاد ایشان میدهد و میگوید که خدای شما را نصرت

نا

گرد ویاری داد و در مقامهای بسیار و جایگاههای کارزار و روز حنین و این نام وادیی است میان مکه و طایف
که مسلمانان آنجا با کافران حربی افتاد و آنچنان بود که چون رسول را فتح مکه بود و در ماه رمضان چند روز
از او مانده بود و چون از مکه بیرون آمد روی بحنین نهاد بران قتال هوازن و آنروز دوازده هزار مرد با رسول بود ده
از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جمله طلقا و از آن بیشتر جمع که آن روز بود هرگز نبوده بود و مشرکان چهار هزار مرد بودند
از هوازن و ثقیف رئیس هوازن مالک بن عوف النضری بود و رئیس ثقیف کنانة بن عبد یالیل بود
چون بلشکرگاه رسیدند ابوبکر گفت لا نُغلب الیوم من قلّة رسول چون این بشنید آنحضرت را این سخن ناخوش
آمد آنگه کارزار در پیوستند و حرب ساز کردند و در هم آویختند و بر هم آمیختند مسلمانان بر مشرکان
غلبه کردند و ایشان را باز پس بردند و پراکنده کردند و جمله بغنیمت گرفتن مشغول شدند مشرکان گریخته
یکدیگر را گفتند یا حیات السوء کی میگریزید زنان و فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده
مشرکان باز گردیدند و خود را بر مسلمانان زدند شکستی عظیم بر مسلمانان افتاد و همه منهزم شدند
قتاده گفت سبب هزیمت از طلقا بود با رسول صلی الله علیه وآله وسلم کس نماند الا ده کس از
بنی هاشم و نهم ایشان مردی بود انصاری نام او ایمن ابن ام ایمن او کشته شد و آن نه کس باشند و
امیر المؤمنین علی علیه السلام بود در پیش ایستاده و رایت در دست گرفته قتال میکرد و عباس
ابن عبد المطلب بر راست او ایستاده و فضل ابن عباس بر چپ او و ابوسفیان بن الحرث
ابن عبد المطلب از پس پشت او و نوفل بن الحرث و ربیعة بن الحرث و عبد الله بن الزبیر و عتبه
و معتب پسران ابولهب گرد او در آمده بودند و دیگران همه بگریختند عباس ابن عبد المطلب درین
وقت گفت نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة وقد فر من قد فر عنه فأقشعوا وقولی إذا ما الفضل
کر بسیفه علی القوم اُخری یا بنی لیرجعوا وعاشرنا لاقی الحمام بنفسه لما ناله فی الله لا یتوجع چون رسول
دید که قوم بهزیمت شدند عباس را گفت او از ده در ایشان و عباس مردی بلند آواز بود و چنانکه روایت کرده اند
که روزی در مکه غارتی بود عباس آواز برداشت که واصباحاه هیچ آبستن نماند که او از او بشنید الا که کودک
از شکمش جدا شد عباس ندا کرد باواز بلند و گفت یا معشر المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجرة یا
اصحاب سورة البقرة الی این تفرون اذکروا العهد الذی عاهدتم علیه رسول الله چون آواز عباس بشنیدند
همه باز گشتند لبیک لبیک گویان و این هزیمت در شب بود و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در میان وادی بود و
مشرکان کمین گشاده و تیغ و نیزه و عمود در مسلمانان نهاده بودند چون مسلمانان باز گشتند و خود را بر مشرکان
زدند تیغ و نیزه را کار فرمودن گرفتند رسول صلی الله علیه در آن شب تاریک چنانکه همه وادی را
جمله انوار از روی آن حضرت بتافت که همه وادی روشن شد چنانستی که ماه شب چهاردهم است کی
درخشد و مسلمانان را بر قتال کردن تحریص میکرد و دیگر بجنگ ما را باز آواز بلند میگفت این ما عاهدتم الله علیه

جای شب

تاهیچ

تا هیچ کس نماند که آواز رسول نشنید و باز نگردید راوی خبر گوید مردی می آمد از هوازن بر شتری نشست
سرخ موی و رایتی سیاه در دست گرفته و در پیش قوم ایستاده چون ظفر یافتی بر مسلمانان و فرصت
نیزه بروی زدی و دو با گشتی و بیفکندی و چون فرصت نیافتی رایت برداشتی و جماعتی با او در عقب
هزیمتیان میرفتی امیر المؤمنین علی علیه السلام آهنگ او کرد در رسید و ضربتی زد بر پی شترش شتر بر پشت
بیفتاد و مرد بر زمین آمد تیغی بروی زد و او را بدوزخ رسانید چون مشرکان بدیدند شکسته شدند و مسلمانان
روی بایشان آوردند و تیغ و بازو را کار فرمودند و رسول صلی الله علیه گفت اللهم انک اذقت
اول قریش نکالا فاذق آخرهم نوالا و رسول صلی الله علیه در رکاب خود بر پای خواست و گفت الآن ه
حمی الوطیس اکنون حرب گرم شد و آنگاه گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و پاره
خاک برگرفت و در روی مشرکان انداخت و گفت شاهت الوجوه از آن لشکر هیچکس نماند که آن خاک
بچشم وی نرسید و خدای تعالی پنج هزار فرشته را بمدد فرستاد و حسن گفت هشت هزار بود و سعید
بن المسیب گفت یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون ما را ملاقات با مسلمانان افتاد بر
ایشان زدیم و ایشان را پراکنده کردیم تا نزدیک خداوند شتر سفید رسیدیم یعنی رسول علیه افضل الصلوة
پیرامن آنحضرت مردانی دیدیم نیکو روی سفید جامه چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه و روی در ما
نهادند و ما را بهزیمت کردند من گفتم یا رسول الله ما ایشان را ندیدیم ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند
و ذلک قوله تعالی وانزل جنودا لم تروها راوی خبر گوید چون امیر المؤمنین علی علیه السلام ابو جرول
را بکشت و کافران دل شکسته شدند و او همچنان میکشت تا چهل مرد را بکشت از آنجا مشرکان بهزیمت
شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و از ایشان میکشتند تا که روز تنگ بر آمد منادی رسول آواز داد که رسول
می فرماید که اسیران را مکشید مردم دست از کشتن باز داشتند و در ایام فتح مکه بنی هذیل مردی را بجاسوسی
فرستاده بودند که او را ابن الاکوع گفتندی روز حنین وی را اسیر گرفتند عمر خطاب بگذشت او را دید انصاری
را گفت دانی که این مرد کیست این آنست که در ایام فتح مکه بر ما جاسوس بود او را بکش که دشمن خداست
انصاری وی را بکشت رسول را از آن خشم آمد گفت نشنیدی منادی من که ندا کرد که هیچ اسیر را مکشید گفت
بقول عمر کشتم و از آن عذر خواست مشرکان آنجا بگریختند و باوطاس آمدند رسول صلوات الله علیه مردی را
نامزد کرد از اشعریان نام او ابو عامر و لشکری باو داد تا او برفت و ایشان را پراکنده کرد و امیر مشرکان مالک بن
عوف النضری بود و او بطایف گریخت و آنجا در حصن رفت رسول بر اثر ایشان بطایف شد و طایف
را حصار داد از اول شوال تا آخر کارزار کرد و چون ذوالقعده در آمد که ماه حرام بود باز ایستاد و از آنجا بمنزلی
آمد از جعرانه گفتندی آنجا احرام گرفت بعمره و سبی و مال غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام
داد مولفة قلوب را چون ابوسفیان بن حرب و عکرمه ابن ابی جهل و صفوان ابن امیه را و حارث بن هشام را

وعبد الله بن امیه ومعاویه بن ابی سفیان وهشام بن مغیره را واقرع بن حابس را وامثال ایشان را هر
یکی از پنجاه تا صد کم داده وانصار را از نصیبی اندک داد از چهار و پنج و چاشد این انصار را سخت آمد و درین
گفت و گوی کردند یکی گفت ایمن شد در ما شی هیچ روی در نمی باید دیگری گفت غنیمت همه بقوم خود داد
و مارا محروم کرد یکی گفت ما تیغ زدیم و غنیمت کافران بردند و عباس بن مرداس درین معنی گفت
أَتَجْعَلُ نَهْبِي وَنَهْبَ الْعُبَيْدِ بین عیینه وَالْأَقْرَعِ فما کان حصن ولا حابس یفوقان جدی فی مجمع
وما کُنْتُ دون امرئ منهما وَمَنْ تَضَعِ الْيَوْمَ لَا يُرْفَعِ ای صحیث بسمع رسول رسید بفرمود تا انصار را
ندا کردند تا جمع شوند و در جایی نشستند که کسی دیگر در میان ایشان نباشد که از ایشان نبود و ایشان مجمع شدند
رسول بیامد و علی با او بود در میان ایشان بنشست و گفت من از شما چیزی بپرسم مرا جواب
دهید گفتند بگو یا رسول الله گفت شما در ضلالت بودید و من شما را هدایت داد و دلالت براه کردم و شما
متفرق بودید گفتند بلی و لله المنة ولرسوله گفت نه شما بر کناره دوزخ بودید و خدا شما را بمن برهانید گفتند بلی
ولله المنة ولرسوله گفت نه شما اندک بودید خدای شما را بمن بسیار کرد همه گفتند و لله المنة ولرسوله
انگه خاموش شد ساعتی و گفت نه شما دشمنان یکدیگر بودید خدای دلهای شما را الفت بمن داد گفتند بلی
ولله المنة ولرسوله خاموش شد ساعتی و گفت جواب دهید مرا بانچه نزدیک شماست گفتند جواب
دادیم آنچه دانستیم و سپاس داری کردیم و گفتیم منت و فضل خدا راست و الله ترا ست گفت جواب
وی رسول فرمود که اگر خواهید می توانید گفت و انت قد کنت جئتنا طریدا فاویناک و خائفا فامناک
ومخذولا فنصرناک تو ترا براندند ما با خود گرفتیم و خایف بودی ایمن کردانیدیم و ترا در وقت زن داشتند
ما ترا نصرت کردیم انصاریان که این شنیدند در گریه افتادند و زاری کردند و برخاستند و دست و پای رسول را
گرفتند ای رسول خدای تن و جان ما فدای تو باد و هر مال که ما راست بحکم تو است اگر خواهی بقوم خود تو
مال این سخن گفتند بنداشتند که این برای وضع قدر ایشانست اکنون توبه کردند و استغفار میکنند
برای ایشان استغفار کن رسول خدای صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ وَ
لِأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَنْصَرِفَ النَّاسُ بِالشَّاءِ وَالنَّعَمِ وَأَنْتُمْ تَرْجِعُونَ
وَفِي سَهْمِكُمْ رَسُولُ اللهِ شما راضی نباشید که مردم بازگردند و نصیب ایشان گوسفند و شتر باشد و نصیب
شما رسول خدای بود گفتند بلی رضینا بالله ربا و برسوله قسما و رسول فرمود الانصار کرشی و عیبتی و لو
سلک الناس واديا وسلک الانصار شعبا لسلکت شعب الانصار انصاریان صاحب سر من اند
و خواص من اند اگر مردمان یک وادی فرو شوند من براه انصار فرو شوم انگه عباس بن مرداس را پیش خواند
و گفت تو گفته اتجعل نهبی ونهب العبید بین عیینه والاقرع انگه فرمود یا علی قم فاقطع لسانه ای
علی برخیز و زبان او ببر عباس گفت والله این بر من سخت تر آمد از انکه دشمنان بسر ما آمدند در سرای ما علی

دست

دست من گرفت و می برد و الله که اگر من دانستمی که کسی باشد که مرا از وی ستاند فریاد خواستی و لیکن
دانستم که کسی پای در پیش او نتواند نهادن چون مرا پاره ببرد گفتم یا علی زبان من نخواهی بریدن گفت
آنچه مرا فرموده اند در حق تو خواهم کردن و هر ساعت مرا پیشتر میبرد من همین میگفتم و وی همین جواب
دادی مرا آورد تا نزدیک شتر غنیمت انگه مرا گفت رسول ترا چه فرموده است از غنیمت شتر گفتم چهار
فرموده است گفت اکنون ببر از چهار تا صد بشمار که تراست من گفتم یا علی بزبان بریدن من این خواست
گفت آری گفت مادر و پدر من فدای شما باد چگویم چه حلیم و علیم مردمانید شما انگه گفتم که با تو مشورت میکنم
مرا درین چه صواب باشد گفت صواب آنست که چون رسول ترا چهار شتر فرموده بوده و از اهل جهاد کرده تو
نیز چهار بستانی و از اهل جهاد باشی یعنی از انصار و مهاجر باشی که ایشان پیش ازین غزا کرده است سعید بن
المسیب گفت درین روز شش هزار برده و چهار و عرو قسمت کردند و رسول فرمود که هر زنی که آبستن است
با وی نزدیکی مکنید و هر زن که آبستن نیست از وی دور باشید تا آنکه استبرا کنند بحیض انگه جماعتی از هوازن
جامه ها و وطعم اسلام آوردند و گفتند یا رسول الله تو بهترین و کریم ترین جهانیانی و فرزندان و عیالها ما پاره و د...
و امروز ما مسلمانیم برما ببخشای تا بما دهند رسول فرمود آن غنیمت است و لیکن از طریق مسامحت زنان و
فرزندان میخواهید که با شما دهیم یا مال گفتند یا رسول الله ما برحسب خود کریم بزنان و فرزندان
با ما دهند رسول فرمود که هرچه حصه و نصیب من و نصیب اهل بیت من و جمله بنی هاشم است من با ایشان
دادم کیست که مرا موافقت نماید جمله گفتند که با تو موافقت کنیم و هرچه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان
ایشان جمله باز دادند رسول فرموده که این قرض است بر من تا جای دیگر غنیمتی افتد باز دهم و هر که نخواهد که رها کند
از هر زنی پنجاه اشتر فدیه بستانم همه گفتند یا رسول الله ما راضی شدیم و فدای نخواهیم همه رد کردند مگر
صفوان بن امیه که او زنی داشت و زن از او باز داشت بعلت حمل با ایشان نداد راوی خبر گوید که چون
رسول غنایم حنین بخشید مردی چاهد دراز بالاکندم گون پشت دو تا کرده بر روی او و پیشانی او اثر
سجود گفت که بدیدم و شنیدم که باین غنایم چه کردی گفت چه کردم گفت عدل نکردی رسول را خشم آمد
و فرموده و یلک چون عدل بنزدیک من نباشد نزدیک که باشد مسلمانان گفتند یا رسول الله دستوری
باشد تا گردنش بزنیم فرمود که دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة
یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه گفت رها کنید و بر او را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه
تیر از نشانه و خدای تعالی ایشان را بر دوست ترین و دوست داشته ترین کسی بکشد که او را از همه خلق دوست
تر دارد در نهروان و چنان بود که رسول علیه السلام خبر داد و همه بر دست امیرالمؤمنین کشته شدند و در نهروان
بسی حق سبحانه و تعالی ایشان گفت که یاد کنید روز حنین که شما در آن روز بسیار بودید و کثرت شما را...

عوض

شما بعجب می آورد و خوشش می آمد و بدان می نازیدید وَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا و آن کثرت و بسیاری شما
را هیچ سودی نکرد و آن لشکر با آن انبوهی بر شما غلبه کردند و زمین با این فراخی که بود بر شما تنگ گشته
بود از غلبه ایشان پس انگه برگشتید و پشت بدادید و بهزیمت شدید پس سکینت و آرام برسول خود و بر مؤمنان
فرو فرستاد پس از انکه همه برفتند و رسول را تنها بگذاشتند و رسول بماند و آن ده کس خدای تعالی بر ایشان
فرستاد تا ثبات نمودند و از حضرت رسول جدا نشدند و فرو فرستاد لشکری که شما ایشان را ندیدید یعنی
گفت که فرشتگان مؤمنان را بتشجیع و تقویت دل مدد کردند و کارزار نکردند الا روز بدر و خدای تعالی عذاب
کرد آنهائی را که کافر شدند بقتل و اسر و سلب اموال و اذلال و همچنین باشد جزای پادشاه کافران
که چون رسول را ازار کردند و دیگر بخشید انکه توبه کردند و باز آمدند و گریختن از زحف گناهی بود که توبه کردند و واجب
و همچنین از کافران توبه قبول کند چون از کفر باز آیند و ایمان آرند چنانکه بعضی از قبیله هوازن بعد از توبه
باز آمدند از کفر و اسلام آوردند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد ایشان را و بر ایشان رحمت کند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ
هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ حق سبحانه و تعالی مؤمنان را خطاب کرد و اعلام فرمود که ای مؤمنان و گروه بدکاران جاهلند که انانکه
مشرکانند و بندای شرک آورده و خدای ایشان نجس و پلیدند ابو عبیده و ضحاک گفتند نجس یعنی قذر است ابن
عباس گفت انما المشرکون الارجس خنزیر و کلب و کافر بنزدیک شافعی و فقها دیگر نجس الحکم اند چون جنب
و بمذهب اهل شیعه کافر نجس العین و نجس الحکم است و ظاهر آیت دلیل میکند که نجس العین است
و هیچ مانع نیست که هم نجس العین و هم نجس الحکم باشد برای انکه در میان تنافی نیست و مراد بنجس
العین آنست که هرگاه کافر بسایه پلید شود اگر نجاست او مقصود می بودی بر حکم تعدی نکردی چنانکه جنب
و حایض و مراد بنجس الحکم آنست که با ایمان حکم نجاست از وزایل می شود پس کافر از یک وجه نجس
العین است و از یک وجه دیگر نجس الحکم و حکم سایر اصناف حکم مشرکانست اگر از وکاسه ئی تر باشد بباید
شست و اگر خشک باشد آب بروی باید زد و اگر مصافحه کنند و خشک باشد خاک بباید مالید و حسن بصری گفت
من صافح مشرکا فلیتوضأ گفت که مشرکان پلیدند باید که بنزدیک مسجد الحرام نروند و گرد مسجد نگردند و
ظاهر آیت اقتضا آن میکند که ایشان منهی اند از انکه در حرم روند از بهر انکه حرم نزدیک است بمسجد و هرکه در
حرم رود نزدیک مسجد باشد و اخبار اهل البیت برین وارد است حق تعالی میفرماید که نباید که هیچ مشرک
نزدیک مسجد الحرام شود پس ازین سال یعنی هیچ کافر حج نکند الا این حج که درو اند و این سال نهم بود از هجرت
که امیرالمؤمنین علیه السلام سوره براة بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت چون این آیت آمد مؤمنان

گفتند

گفتند یا رسول الله چون مشرکان نیایند طعام نیارند و بر ما طعام تنگ گردد و تجارت منقطع شود و بازار کاسد گردد
و مرافق و منافع ما فایت شود خدای تعالی این آیت فرستاد وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً و اگر چنان بود که شما از درویشی می
ترسید مترسید که خدای تعالی شما را از فضل و رحمت و نعمت خود مستغنی گرداند و از جای دیگر درهای رزق بر شما
بگشاید و خدای ایشان را توانگر گردانید بانکه اهل جده و صنعا ایمان آوردند و از بهر ایشان طعام آوردند بر پشت چهارپای
و در زمین منابود و فراخی بود که اهل مکه از آن توانگر شدند ضحاک گفت خدای تعالی ایشان را توانگر کرد بجزیه
اهل کتاب و توانگری ایشان را بمشیت خود باز بست از آن سبب که از ایشان بعضی بآن وقت و آن چیز رسیده
و از بهر آن تا مکلفان با خدای گریزند و امید بدرگاه او دارند و خدای تعالی علیم است بمصالح شما در تکلیف و حکیم
است در منع مشرکان از مسجد الحرام قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ابن عباس گفت چون خدای تعالی مشرکان را منع
کرد از انکه آیند شیطان در دل جماعت انداخت که اگر ایشان نیایند شما چه خورید و طعام از کجا یابید خدای تعالی آیت
فرستاد و ایشان را بقتال اهل کتاب فرمود و بجزیت که ایشان قبول کنند مستغنی شان گردانید کلبی گفت که چون
این آیت آمد رسول براة بنی قریظه و بنی النضیر رفت و ایشان مصالحه کردند و آن جزیت اول بود در اسلام
که از اهل کتاب گرفته شد و این مذلتی بود که بایشان رسید میگوید و میفرماید رسول را صلی الله علیه و آله و سلم
که قتال کنید با آن کسانی که ایشان بخدای تعالی ایمان ندارند خدای تعالی جهودان و ترسایان را وصف کرد بانکه
ایشان ایمان ندارند بخدای و اگرچه خدای گویا شند خدای ایشان نیست برای انکه خدا را فرزند و امید اند و انکه
در حق خدای این روا دارد خدا را نشناخته و بوی ایمان ندارد و نیز گفته که بقیامت ایمان ندارند و ایشان اگر
چه معتقد آن این خبر باشند مؤمن نباشند برای انکه اعتقادی که ایمان باشد که علم باشد و از سر دلیل
و گفت که ایشان حرام نمیدارند آنچه خدای و رسول آن را حرام کرده اند برای انکه بشرع رسول که ناسخ شرایع
است ایمان ندارند و دین حق که دین خدای و رسول است ندارند یا دین حق که دین خداست و حق نامی است
از نامهای خدای ندارند و این آیت دلیل است بر انکه جهودی و ترسایی باطل است و حق نیست گفت
کارزار کنید با آنان که صفت ایشان این است انکه چنان کرد و گفت که از جمله کسانی که ایشان را کتاب
داده اند یعنی توریة و انجیل تا انکه که جزیت بدهند بدست خود و ایشان ذلیل و صاغر باشند و حکم اهل
کتاب آنست که اول ایشان را دعوت کنند باسلام اگر قبول کنند مسلمان اند و اگر قبول نکنند جزیه بر ایشان
عرضه کنند و شرایط ذمت اگر قبول کنند بر ان قرار دهند ایشان را و رها کنند و اگر قبول نکنند با ایشان کارزار
کنند تا انکه ایمان آرند یا جزیت قبول کنند ابو علی گفت معنی عن ید آنست که باید که بدست خود دهند و روا نباشد
که نایبی باز دارند تا مهلت و صغار شان جدا گردد و گفته اند که عن ید یعنی نقد دهند و نسیه ندهند و گفته اند

جزیت ترسا ... جزیت

کوید قهر است و بدنعت یعنی جزیة بدهند از نفقی که شما با ایشان کرده باشید بقبول جزیت و آنکه ازیشان
جزیه کیرند جهود و ترسایان و کبرانند و صابیان از حکم سایر کفار دیگر باشد و ابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی
با این موافق است و مجوس اهل کتاب اند یا نه شافعی را درین دو قول است و ابو حنیفه بر آنست که ایشان
اهل کتاب نیستند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که او گفت که ایشان را پیغمبری و کتابی بود
چون پیغمبر خود را بکشتند و کتاب را بسوختند و جزیت را حدی نیست چندانکه امام مصلحت داند ازیشان می
ستانند یا بر سر ایشان مینهند یا بر زمین دینار بستانند اگر درویش بود دوازده درم و اگر متوسط بود بیست
چهار درم و اگر توانگر بود چهل و هشت درم و اما آنکس را که مالی نباشد و کسی را نبود او را بر و جزیت نباشد و روا نباشد
که هیچ ذمی را رها کنند که در روم شود و هیچ حال نه برای کله و نه برای رهگذر اگر کویند جزیه اهل کتاب طاعتست
یا معصیت اگر طاعت باید که بران مستحق ثواب باشند و اگر معصیت است نشاید که خدای تعالی بمعصیت
فرماید جواب ازین آنست که ستدن امام ازیشان نه طاعتست و نه معصیت بر سبیل فدیه و دفع قتل است
از نفس خود و نیز اشتقاق جزیه از جزاست و جزا را وصف نکنند بانکه طاعتست یا معصیت

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از انکه جهودان و ترسایان گفتند و بر ایشان رد میکند
گفتار دروغ و باطل ایشان را گفت که جهودان گفتند عزیر را که او پسر خداست و ترسایان گفتند که مسیح یعنی
عیسی پسر مریم پسر خداست اینجا سوال کنند و گویند که خدای تعالی این بجهودان چگونه حوالت کرد و ایشان
ازان منکر اند جواب آنست که بقول خدای تعالی انکار جهود ازان تاثیری نبود و چون این آیت آمد جهودان حضرت رسول
را منکر نبودند چون سلام بن مشکم و نعمان بن ابی اوفی و مالک بن الصیف و سبب انکه جهودان در حق عزیر این
گفتند آن بود که از عبدالله عباس روایت کرده اند که او گفت عزیر از جمله اکابر و بزرگان بنی اسرائیل بود و بعضی
گفته اند که او پیغمبر بود و توریت در میان ایشان بود و از عزت او را جای تابوت بود و مردم بعضی یاد داشتند
چون بمعصیت مشغول شدند و ظلم و عدوان پیشه کردند خدای تابوت از میان ایشان برگرفت و انبیاء ایشان
برفت مدتی برین بر آمد ایشان پشیمان شدند و از عقوبتی ساختند توبه کردند و با عزیر گشتند عزیر دعا
و تضرع کرد و از خدای درخواست تا توریة یاد او دهد خدای تعالی او را اجابت کرد و نوری در دل او نهاد و توریة
با یاد او داد و بیامد و قوم را بدین بشارت داد و توریة بر ایشان خواندن گرفت بهری ازیشان اعتماد کردند
و بهری منکر شدند تا انکه خدای تابوت با ایشان داد و آنچه ازو نوشته و یاد گرفته بودند با آن نسخه که در تابوت بود مقابله
کردند حرفی زیادت و نقصان نبود ایشان گفتند این تخصیص عزیر را برای آنست که او پسر خدای است
تعالی الله عما یقولون الظالمون سدی گفت که سبب آن بود که چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را
میکشتند

میکشتند و دین ایشان برگشت و متواری گشتند و در علم پراکنده شدند عزیر نیز بگریخت و در بعضی کوهها
خدای را عبادت میکرد و از کوه فرو نیامدی الا روز عید روزی از روزهای عید فرود آمد زنی را دید بر سر گوری استاده که
گفت وا مطعماه و اکاسیاه و عزیر در تضرع و دعا بسیار میگفت بارخدایا بنی اسرائیل را بی علم رها کردی
عزیر را شد و آن زن را وعظ گفت و فرمود از خدای بترس و او را گمان چنان بود که آن گور شوهر وی است
گفت ای زن تو چنان دانی که روزی تو بدست شوهر تو بود روزی تو بر خداست و ترا و شوهر ترا و جمله خلایق را
زن گفت که میدانی که روزی جمله خلایق بدست خدای است و هیچکس را بی روزی رها نکند نمیدانی که علم جمله
عالمیان از اوست و بنی اسرائیل را بی علم رها نکند عزیر گفت راست گفتی و لیکن تو کیستی گفت من دنیا ام
آمده ام تا ترا بشارتی بدهم بدانکه از نمازگاه تو چشمه پدید خواهد آمدن و درخت برکنار آن چشمه بخواهد رستن
از میوه آن و از آب آن چشمه بخور و وضو کن و دو رکعت نماز بگذار که خدای تعالی ترا چیزی خواهد دادن عزیر
ازانجا برفت با نمازگاه خود دیگر روز چشمه آبی از سجده گاه او پدید آمد و درختی برکنار او پیدا شد و از ان میوه
بخورد و ازان آب باز خورد چون نگاه کرد پیری می آمد فراز آمد و او را گفت دهن باز کن او دهن باز کرد چیزی
در دهن او نهاد گفت فرو بر او فرو برد انگه او را گفت ازینجا درین چشمه برو تا بقوم خود رسی او بجهان روان
چشمه میرفت چندانکه بیشتر میرفت علمش در او زیادت میرفت تا انکه بقوم خود رسید جمله توریة یاد داشت آمده بود
قوم را گفت بروید و قلمی چند بیارید برفتند و چند قلم بیاوردند بر هر انگشتی قلمی بربست و توریة نوشتن بنهاد
کرد بجمله قلمها تا توریة جمله بنوشت ایشان چون آن بدیدند برفتند و آن نسخهای توریة که در کوهها پنهان کرده
بودند بیاوردند و معارضه کردند با آنکه او نوشته بود یک حرف تفاوت نبود گفتند توریة با این بزرگی متعدد و کسی
نبود که یاد گیرد و علم آن در دل او باشد این خصوصیت برای آنست که وی پسر خداست تعالی الله من ذلک اما سبب
انکه عیسی را بآسمان بردند هشتاد و یکسال بر طریق صلاح و سداد نماز میکردند و روزه میداشتند و عبادت
میکردند تا انکه میان ایشان و جهودان کارزار افتاد و در ان میان مردی بود شجاع نام او بولس بیامد و بسیاری
را از ترسایان بکشت انگه جهودان را گفت من میترسم نباید اگر ترسایان بر حق باشند و ما بر باطل و اگر چنین باشد
ایشان بهشت شوند و ما بدوزخ و لیکن من کیدی سازم که ایشان نیز بدوزخ شوند انگه بیامد و اسپی داشت
نام او عقاب و اسپی بی نظیر بود در میان دو لشکر اسب راند و جامه چاک کرد و خاک بر سر کرد و گفت ای قوم
مرا میدانید که من کیستم گفتند نی گفت من آن بولسم که چندگاه با شما کارزار کردم اکنون پشیمان شدم و توبه کردم مرا از
آسمان ندا کردند که توبه تو قبول نخواهد بود تا انکه ترسا نشوی اکنون من ترسایم و توبه کردم و شما را آگاه کردم تا با
خبر باشید از کار من انگاه ازانجا برفت و یکسال تمام در کنیسه بنشست و انجیل بیاموخت و انگه انجیل
خواندن گرفت و ترسایان را گفت مرا از راه آسمان ندا کردند که خدای توبه تو پذیرفت و از تو خشنود گشت
ترسایان او را باور داشتند و ازانجا به بیت المقدس شد و مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور

و او را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند یکی خدای شد این آن تثلیث و اتحاد است که ترسایان
میگویند و از آنجا بروم رفت و ایشان را لاهوت و ناسوت تلقین کرد و گفت عیسی انسی نبود و جسم
نبود ولیکن پسر خدای بود و مردی دیگر را بخواند نام او ملکا و او را گفت که عیسی خدای بود لم یزل و لایزال چون این
هر سه را بر خود جمع کرد ایشان را وصیت کرد و گفت او از پس من این مردمان را باین دعوت کنید که من
شما را آموختم و بدانید که عیسی را در خواب دیدم که گفت من از تو راضی شدم و من فردا خویشتن را بخواهم
کشتن چون دیگر روز بمذبح آمد و خویشتن را بکشت و این سه مرد از پس او ترسایان را دعوة میکردند هر یکی
گروهی متابعت میکردند و میان ایشان خلاف افتاد حق سبحانه و تعالی این جمله از ایشان حکایت
کرد و گفت که جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند که مسیح پسر خداست
گفتند گفتار ایشانست بدهنها یعنی بسر زبانهای خود میگویند و از احقیقتی و اصلی نیست مانند آنست
که کافران دیگر پیش از ایشان بودند گفتند یعنی گفتار ترسایان که میگویند مسیح پسر خداست مانند آنست
که جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و آنچه این دو قوم گفتند مانند آنست که مشرکان گفتند که فرشتگان
دختران خدایند یا آنچه جهودان و ترسایان عهد رسول گفتند عزیر و مسیح پسران خدای اند مانند آنست
که جهودان متقدم گفتند که عزیر پسر خداست که خدای تعالی ایشان را باین گفتار که گفتند لعنت و عذاب
کناد و ایشان را بکشد و هلاک گرداناد آخر ایشان را با این همه آیات و دلالات و حجج چگونه از حق میگردانند
و از راه راست چگونه شان دور میکنند اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ
دُونِ اللّٰهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا اُمِرُوا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اِلٰهًا وَاحِدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبَى اللّٰهُ اِلَّا
اَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
حق سبحانه و تعالی درین آیت مذمت و منقصت جهودان و ترسایان میکند و میگوید که جهودان و ترسایان
از سر جهل و نادانی رفته اند عالمان و زاهدان خود را خدایان گرفته اند آنچه ایشان میگویند که حلال است حلال
میدانند و آنچه حرامست حرام یعنی بقول ایشان حرام حلال میدانند و حلال حرام عدی بن حاتم گفت من ترسا بودم
و بنزدیک رسول آمدم و صلیبی از زر در گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت از گردن دور کن من از گردن
برآوردم و چند اختم الکه رسول سورة براة خواندن گرفت تا باین آیت رسید اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا
من دون الله من گفتم که ما ایشان را نپرستیم گفت نه بقول ایشان حرام بحلال میداشتید و حلال بحرام گفتم آری
گفت نه شما ایشان را در آنچه میفرمودند طاعت میداشتید گفتم آری گفت پس این عبادت ایشان بود و نیز
مسیح پسر مریم را بخدایی گرفته اند یعنی ترسایان در آنچه میگویند ان الله ثالث ثلثة و این جهودان

و ترسایان

و ترسایان را نیز موده اند الا آنکه ایشان خدا را که یکی است آن خدایی که سزای پرستش نیست الا او و پاک است
و منزه از آنچه با او انباز گیرند و شرک آورند آنکه گفت ایشان با آنچه میکنند میخواهند تا نور خدای را بنشانند و راه
حق را تاریک گردانند و دین خدای را باطل گردانند بدهنهای خود یعنی بگفتارهای باطل خود ضحاک گفت تمنا
مرگ رسول میکنند بعضی از اهل معانی گفتند که ایشان تمنای محال که کردند تا بگفتار باطل خود دین خدای باطل
کنند با کسی مانند که خواهد که نور آفتاب بباد دهن بنشاند چنانکه یکی از چراغ را بباد دهن یعنی میبینند
که این دوستی است ضعیف که بگفتار ایشان باطل خواهد شد چنانکه چراغ ضعیف بباد دهنی کشته
شود سدی گفت نور خدای اسلام است حسن گفت قرانست بعضی گفتند حجت و دلیل است و بنا
و باین جمله راه یابند ایشان میخواهند که این نور را بنشانند و خدای تعالی ابا کرد و منع کرد الا از آنکه نور خود
را تمام گرداند نمیخواهد الا تمامی نور خود و اگرچه کافران کاره اند و نمیخواهند که دین خدای ظاهر شود و آنکه گفت اوست
آن خدایی که بفرستاد پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله با قرآن که هدی است و بیان ادله و حجج و بینات حق و دین
حق که مسلمانی است تا ظاهر کند و غالب گرداند او را بر همه دینها و اگرچه مشرکان کاره باشند از ابن عباس گفت
که معنی اینست که تا محمد را بر جمله شرایع اسلام مطلع گرداند چنانکه هیچ چیز بر وی پوشیده نماند ابوهریره
و ضحاک گفتند تا خدای دین خود را اظهار کند بر همه دینها و این نزد خروج مهدی باشد که همه دینها یکی شود و هیچ
کس نماند که در اسلام نیاید اما بطوع اما بکره و از اهل بیت هم این روایت کرده اند کلبی گفت که تاویل این آیه
هنوز بیرون نیامده است و قیامت نباشد تا آنکه که این بدید آید و مقداد اسود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرد که او گفت لا یبقی علی ظهر الارض بیت وبر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعز عزیز و بذل
ذلیل اما ان یعزهم فیجعلهم الله من اهله و اما ان یذلهم فیدینون له ابوسلمه از عایشه روایت کرد که او گفت
که رسول فرمود که بس روزگار نشود تا مردم لات و عزی پرستند گفت من گفتم یا رسول الله من چنداشتم که این تا
پس از آنکه خدای تعالی این آیت فرو فرستاد لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون گفت این باشد مدتی
چنانکه خدای خواهد آنکه خدای تعالی دین خوش بو فرستد هر کسی را که در دل او مثقال ذره خیر باشد قبض کند
تا نماند الا آنها که در دلهای ایشان خیری نباشد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ كَثِيرًا مِنَ
الْاَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَاْكُلُونَ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللّٰهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ
بِعَذَابٍ اَلِيمٍ حق تعالی خطاب کرد با مومنان و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید بسیاری از
احبار که علما و جهودان اند و بسیاری از رهبانان که زاهدان ترسایانند مالهای مردم بباطل و ناحق میخورند بانک
در احکام رشوت میگیرند و تحریف کلام خدای میکنند بر مراد و هوای ایشان چیزی میگیرند و از وجوه حرام کسب
میکنند و حرام را ملک خود میگردانند و مردم را از راه خدای و دین او باز میگردانند و منع میکنند تا مردم اندر اسلام

کتاب

آیند پس باید که شما از صحبت ایشان دور باشید و از مجالست ایشان حذر کنید و آنانکه از زر و سیم گنج
می نهند و آنرا در راه خدای نفقه نمیکنند ایشانرا بشارت ده بعذاب دردناک عبد الله عمر گفت
که هر مالی که آنرا زکوة بدهند گنج نباشد و اگرچه بر روی زمین باشد و جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس
هم این گفتند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که او گفت که هر که را مالی از چهار هزار درم افزون
باشد آن گنج باشد اگر زکوتش داده باشند و اگر نداده باشند ثوبان روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
وسلم که چون این آیت فرود آمد گفت تَبًّا لِلذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ و این لفظ سه نوبت تکرار کرد و اصحاب
رسول را سخت آمد گفتند یا رسول الله ما کدام مال گیریم و کدام ضر سرمایه سازیم گفت لِسَانًا ذَاكِرًا وَقَلْبًا
شَاكِرًا وَزَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعِينُ أَحَدَكُمْ عَلَى دِينِهِ زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی مؤمنه که بر دین یاری دهد ابو ذر غفاری
رحمة الله علیه گفت نزدیک رسول شدم و او در سایهٔ کعبه نشسته بود چون نزدیک آنحضرت رسیدم گفت
هم الاخسرون اعمالاً ایشان بعمل زیانکارترند من بترسیدم و گفتم که مگر از من حادثهٔ ظهور وجود آمده است
گفتم یا رسول الله کیستند ایشان گفت الاکثرون الا من قال بالمال هکذا و هکذا عن یمینه و شماله و خلفه
و قبله گفت ایشان زیانکارترین بیشترین مردمانند الا آنکسی که مال خود از جوانب خرج کند در رضای خدای تعالی
از چپ و راست و پیش و پس و ایشان اندک اند همچنین از ابو ذر غفاری روایت کرده اند که هر مالی که صاحبش
بنه بر آن زند از زر و سیم آن گنج باشد و هر که او بمیرد و زر و سیم بسیار بگذارد از او داغ کنند بر تن او و رسول صلی الله علیه
فرمود که هر که ده هزار درهم رها کند آنرا صفایح کرده شود و او را بدان عذاب کنند تا خدای تعالی از حکومت خلقان
فارغ شود عمار یاسر گفت قوم عیسی مایده خواستند چون بدادند ایشان از آن کافر شدند و شما نهی کردند
از آنکه زر و سیم و گنج نهید گنج می نهید و باز می ایستید مردی گفت ما گنج می نهیم گفت بلی و برای آن بلا میکشید
ابو امامه گفت که مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامهٔ او دو دینار یافتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که کیستان این دو دینار دو داغ است مر او را این همه وعید کسانی راست که مال را جمع کنند و از آن حقوق خدای
اخراج نکنند و چون جمع کرده باشند و حقوق داده ایشانرا عقابی نبود اما حساب از جمله بباید دادن و چون
بر وجه حلال جمع کرده باشد و پیغمبر فرمود مَنْ أَدَّى زَكَوةَ مَالِهِ فَقَدْ أَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ وَمَنْ زَادَ فَهُوَ
لحق الذي
خَيْرٌ لَهُ هر که زکوة مال بدهد آن حق که بروی است داده باشد عبد الله عمر را ازین آیت پرسیدند گفت
هر که از زر و سیم گنج نهد و زکوة ندهد وای بر او و هر که زکوة بدهد بر او باکی نیست الله گفت که من باک ندارم از آنکه
مرا وزن کوه احد زر باشد و من عدد آن دانم و زکوتش بدهم و در طاعت خدای صرف کنم
يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ
هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ میگوید که بشارت
ده ایشانرا بعذاب دردناک در روزی که این زرها و سیمهای ایشان بتابند در آتش دوزخ و آتش بالنهاء

ایشان

ایشان و زرها از گنجها و سیمها گرم کرده شوند تا آن جمله چون آتش شود پس بآن پیشانیها و پهلو و پشتهای ایشان
را داغ کنند هیچ بر جای یکدیگر ننهند و لکن خدای تعالی پوستهای ایشان فراخ کند تا هر درمی و دیناری را داغ
گاهی باشد و تخصیص پیشانی و پهلو و پشت از برای آن کرد که چون اول سایل را ببیند گره بر پیشانی نهد
آنگه پهلو از او دور کرده اند و آنگه پشت بر او کنند محمد بن علی الترمذی گفت برای آنکه بشادی آن گشاده پیشانی
باشد و پهلوی آکنده و قوی پشت احنف قیس گفت که بمدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم از
قریش مردی جامه خشن و درشت جامه و درشت اندام و درشت روی که بیامد و آنجا بایستاد و گفت
بشارت از شما آنانرا که مال جمع میکنند و بر هم می نهند که حق تعالی فردای قیامت از آن داغی بسازد که چون
بر پیشانی ایشان نهند بکتفش بیرون شود و چون بر کتفش نهند از پیشانی بیرون آید و بآن پیشانی و پهلو
و پشت ایشان داغ کنند آن قوم این بشنیدند سر در پیش افکندند و هیچکس با او سخن نکرد و او را جوابی نداد
از ایشان برگردید و نزدیک ستونی بنشست و من بنزد او رفتم گفتم ای شیخ این سخن تو قوم را خوار نیامد
گفت ایشان عاقل نیستند من پرسیدم که این مرد کیست گفتند که ابو ذر غفاری است چون این داغ
بر پیشانی نهند ایشانرا گویند که این آنست که شما گنج نهاده اید پس بچشید جزاء آنچه کردید و از ابه نها دید
مجاهد از عبد الله عباس روایت کرد که چون این آیت آمد مسلمانانرا سخت آمد و گفتند چگونه توان کرد
که یکی از ما برای فرزندان ضعیف خود چیزی بنهد که ایشانرا مرجعی باشد آنگه پیش رسول آمدند و گفتند یا
رسول الله این آیت بر ما سخت می آید رسول گفت که شما ندیده اید که خدای تعالی زکوة بر شما واجب نکرد الا
بهر آنکه تا مالهای شما پاکیزه شود چون زکوة آن داده باشید باقی پاکیزه و مواریث فرض کرده در دلهای شما که بازمانده
آنگه گفت که خبر دهم شما را به بهترین گنجی که مرد از بهر خود نهد گفت بلی یا رسول الله گفت زنی صالحه که در وی نگرد
شاد شود و چون کاریش فرماید طاعت دارد و وی را چون غایب شود حفظ الغیب او کند زید بن وهب
گفت بربده بگذشتم ابو ذر غفاری را دیدم آنجا او را گفتم یا ابو ذر ترا بدین منزل چه فرود آورد گفت بشام بودم
مرا با معاویه علیه اللعنة گفت و گوی افتاد درین آیت او گفت در حق اهل کتاب است من گفتم در حق تو است
و امثال تو و از آنجا بمدینه آمدم نامه بعثمان نوشت بشکایت من مردم روی در من نهادند و مرا ملامت
کردند پنداشتی که ایشان مرا هرگز ندیده اند من بشکایت پیش عثمان رفتم گفت مردمان این شهر را با تو خوش
نیست ترا از اینجا باید رفتن و مدینه رها کردن من مدینه را رها کردم و اینجا آمدم و هم از ابو ذر از پیغمبر روایت
که آیت در حق مانعان زکوتست که خدای تعالی در قیامت ایشانرا بدارد و بدان زر و سیم پشت و پهلوی ایشانرا داغ
میکنند در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای شما چون خدای تعالی کار بندگان گذارده باشد حکم
ایشان فصل کرده بنگرد تا مرد اهل چیست اگر از اهل بهشت باشد به بهشتش فرستد و اگر از اهل دوزخ باشد بدوزخ و اگر مرد
صاحب شتر باشد و زکوة نداده باشد خدای تعالی بفرماید تا او را در آن صحرا بیفکنند بر روی و آن شتران بر روی او بروند

که چون آتش ان بگذرد اولیشان باز آید تا آنگه خدای فصل کند میان اهل موقف و آنکه صاحب گوسفند بود آن گوسفند
او را بپای و سرو کله می زنند تا آنکه خدای تعالی حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدارش هزار سال
باشد و گفت که نمی دانم که ذکو کاو کرد یا نه ثوبان روایت کرد از رسول علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که او گفت
هر که گنج جمع کند و زکوة ننهد و زکوة آن نداده باشد حق تعالی از آن جایگه ماری بیافریند که بر بالای چشم او نقطه
سیاه باشد و با او میرود هر جای که او میرود و گوید ویلک تو کیستی که ملازم من شدی گوید من آن گنجم که تو نهاده با
توام تا ترا فرو شکنم و فرو برم آنگه پاید و دستش در دهان گیرد و بشکند و فرو برد و همچنین همه اعضایش یک یک
بشکند و فرو برد. إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ
اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَا
تِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
میگوید که عدد ماهها نزدیک
خدای تعالی دوازده ماه است و مراد ماههای تازیانست و آن محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاول
و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذو القعده و ذو الحجه است و محرم را برای آن محرم خوانند
که عرب حرام داشتندی درین ماه قتال کردن و صفر را برای آن صفر گفتند که مکه درین ماه خالی بودی از مردمان و گفتند
از بهر آن که درین ماه ایشانرا وبائی افتاد که روی ایشان زرد شد ابو عبید گفت از برای آنکه درین ماه مشکهای
ایشان از شیر خالی بودی و این دو ماه دیگر را برای آن ربیع خوانند که درین ماه نبات زمین بسیار شدی و برای
آنکه ارتبعوا فی مساکنهم ای قاموا یعنی در مسکنهای خود باشند و دو ماه دیگر را جمادی برای آن خواندند که آب
در و بفسردی و رجب را برای تعظیمش رجب خواندند و برای آنکه درین ماه قطع قتال کردندی و ترجیب تعظیم
باشد و ارجب دست بریده باشد بود و در خبر است که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که رجب چه باشد فرمود
رجب نام جوی است در بهشت آب آن از شیر سفید تر و از انگبین شیرین تر و هر که روزی ازین ماه روزه دارد خدای
تعالی او را از آن جوی آب دهد شعبان را برای آن شعبان خواندند که حسنات و ارزاق مومنان در و متشعب
باشد و رمضانرا از بهر آن رمضان گفتند که ترمض الذنوب گنها را بسوزد و شوال را برای آن شوال خواندند
که شتران آبستن را درین ماه شیر بالا شدی و ذو القعده را برای آن ذو القعده گویند که درین ماه قعود نمودندی
و کار زار نکردندی و ذو الحجه را برای آن گفتندی که مسلمانان در و حج کردندی و ماههای عرب نیز دوازده است
چنانکه ماههای عجم شمسی بمنزول شمس بابرج دوازده برج گفت ماهها دوازده است نزدیک خدای در کتاب الله
یعنی در لوح محفوظ و گفته اند که در کتابها که بپیغمبران فرستاده است یا در قضا و حکمی که کرد در آن روز که آسمان و زمین
آفرید ازین ماهها چهار حرام است یکی تنها و آن رجب است و سه پیوسته و آن ذو القعده و ذو الحجه و محرم است
و عرب این ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم کردندی تا اگر مردی قاتل پدر و برادر را دیدی درین ماهها او را
توقی

توقیر نرسانیدی و چون اسلام آمد این ماهها را حرمت و فضیلت بیفزود خاصه ماه رجب را که حق تعالی او را
ازین چهار ماه برگزید از حسین بن علی علیهما الصلوة والسلام روایت کرده اند که او گفت که هر که یک روز از ماه
رجب روزه دارد خدای تعالی صد حسنه بنویسد او را و هر که دو روز روزه دارد دو صد هزار گناه از دیوان اعمال او
محو کنند و هر که سه روز روزه دارد درجه ارفع کنند او را و هر که پنج روز روزه دارد هفت در دوزخ بروی او
ببندند و هشت در بهشت بگشایند و هر که نیمه ماه رجب روزه دارد منادی ندا کند که کردار با سر گیر که آنچه
گذشت بیامرزیدیم و صادق علیه السلام فرمود که هر که روز اول از رجب روزه دارد در بهشت واجب شود
او را و هر که یک روز در میانه رجب روزه دارد شفاعت او قبول کنند در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که یک
روز آخر رجب روزه دارد در بهشت او را از جمله پادشاهان بهشت کنند و شفاعت او قبول کنند در حق جمله
خویشان او و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که یک روز از رجب روزه دارد خدای تعالی دیواری بدید آرد میان
هر که
او و میان دوزخ که عرض و کشادگی آن از مشرق تا مغرب باشد و ثواب یکساله از عبادت در نامه اعمال او بنویسند
و او را بهشت واجب شود البته آنکه حق تعالی فرمود ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این است شمارا دین راست
و دین بمعنی حساب است چنانکه رسول فرمود الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت یعنی
زیرک آنکس است که حساب نفس خود بکند و از بهر آن پس از مرگ کاری کند که او را سود کند ای عجب خدای
عدد ماههای که صلاح و معاش خلایق بآن متعلق است بخلایق باز نگذاشت که عند الله کتاب الله گفت
ایمه که فلاح دین و معاد باوست حکومت باخلایق گذارد ماهها که صلاح و منافع بدو منوط است دوازده کرده
إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا و عدد نقبای بنی اسرائیل مفوض ببعث اوست وَبَعَثْنَا
مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا و آن چشمهای آب که بر دست موسی گشاده شد آن هم دوازده بود با
فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا که نجاة موسی و قومش را از بهاء دریا بود دوازده بود از لطف
صنع و کمال فضل و آنچه نجاة و خلاص بهترین است دران باشد دوازده بود الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا
عَشَرَ ازین دوازده ماه چهار حرام کرده مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ از آن دوازده ماه دین چهار ماه را بیک نام یک
برآورد الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ وَرَابِعُهُمْ عَلِيٌّ وَثَامِنُهُمْ عَلِيٌّ وَعَاشِرُهُمْ عَلِيٌّ
وَآخِرُهُمْ مَهْدِيٌّ گفت امامان از پس من دوازده اند اولین ایشان علی و او علی مرتضاست و چهارم
ایشان علی و او سید العباد صفیاست و هشتم ایشان علی و او علی بن موسی الرضاست و دهم ایشان علی بن محمد
التقی است که او زین النقیاست و آخر ایشان مهدی که باز پسین خلفاست چون عدد تمام کردی اطلاق کن
و برخوان ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این دین قویم و صراط مستقیم است درین ماهها حرام یا درین دوازده امام
بر نفس خود ظلم مکنید یعنی هیچ گناه که هر که گناه کند بر نفس خود ظلم کرده باشد و بر یکدیگر ظلم مکنید که همه برادران یکدیگرند
و هر که بر برادر خود ظلم کند بر خود ظلم کرده باشد که المؤمنون کنفس واحدة وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و با جمله مشرکان

کارزار کنید چنانکه ایشان همه با شما کارزار میکنند و همه هم دست و هم پشت شوید چنانکه ایشان همه با شما کارزار میکنند که تا چنان باشید با ایشان بکوشید تا غلبه شما را باشد و تقوی پرهیزکاری کاری را کار بندید تا خدای با شما باشد که خدای با متقیان و پرهیزکاران است قتاده و عطاء خراسانی گفتند که قتال در ماههای حرام کاری قوی و عظیم بود لقوله قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ پس منسوخ با قْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ زهری گفت قتال در ماههای حرام حرام بود تا حق سبحانه و تعالی سوره براة فرستاد آنگه منسوخ شد ابن جریج گفت که عطاء بن رباح را پرسیدم که قتال در ماه حرام ممنوع است یا نه سوگند خورد که منسوخ نیست برای آنکه دلیلی قاطع نیست بر نسخ او إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ جمعی از مفسران و علما گفته اند که عرب ازین چهار ماه حرام داشتند از عهد ابراهیم و اسمعیل صلوات الله علیهما و کار عرب حرب و غارت بود گفتند ما را کار آنست و ما بتوالی این ماهها بجز رمیشویم و محتاج شدند که یکبارگی استحلال ماههاء حرام کنند برفتند و نسی کردند یعنی ماه حرام باز پس داشتند و ماه حلال را مقدم داشتند محرم را با صفر آوردند تا مدتی برین بودند که صفر حرام می پنداشتند و محرم حلال و از احد الصفرین میخواندند آنگه ایشانرا حاجت افتاد که از صفر تاخیر کردند تا ربیع و از ان ماه نیز تاخیر کردند تا بر دوازده ماه بگردید تا چون اسلام آمد ماه حرام با ماه محرم افتاده بود و این از پس روزگاری دراز بود مجاهد گفت عرب در هر دو سال حج در ماهی از ماههای حرام کردندی دو سال در ذو القعده و دو سال در ذو الحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر و این نسی ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول سوره براة فرستاد حج در ذو القعده کردند پس سال دیگر که رسول حج الوداع کرد ذو الحجه افتاده بود و خدای تعالی این سوره فرستاد و نسی حرام کرد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع خطبه و در آنجا گفت کهیئته يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذو القعدة و ذو الحجة والمحرم و رجب مضر بين جمادى و شعبان روزگار دید همچنان شد که بود و ماههاء حرام با جای خود افتاد و حج با ذو الحجه افتاد و نسی باطل شد ابن عباس و ضحاک و مجاهد گفتند که اول کسی که نسی کرد بنو مالک بن کنانه بود و از پس ایشان ابو ثمامه جناده بن عوف بن امیه الکنانی هر سال که موسم در آمدی بر خری نشستی و گفتی انا الذی لا اعاب ولا اجاب لا مرد لما اقول انا حرمنا المحرم و آخرنا صفرا و آخرنا المحرم ما صفر را حرام کردیم و محرم را باز پس داشتیم چون گفتی ما محرم را حرام کردیم مشرکان سنانها از سر نیزها بیرون کردندی و آهنها از تیرها بکندندی و تیغها با نیام کردندی تا محرم بگذشتی و اگر گفتی این ماه محرم را که صفر است یعنی محرم را حلال کردم سنانها بر سر نیزه میکردند و سلاحها بر دست میگرفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که این نسی که این کافران کردند زیادتی است در کفر ایشان برای آنکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند باین که کردند

زیادتی

زیادتی است در کفر ایشان برای آنکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند باین که کردند کفر ایشان می فزود و بدین که کردند گمراه شدند آنکسانی که کافر بودند و دیگران را گمراه کردند سالی آنرا حلال میداشتند و سالی حرام آنچه خدای حرام کرد یعنی محرم ایشان حلال میکنند تا مراعات ماهها حرام کرده باشند و اگر چه در تعیین تغییر و تبدیل میکنند و این اعمال بد ایشان برای آراسته شده می پندارند که نیکو میکنند و آن خود بدست دیوان یا مهتران ایشان مر ایشانرا مزین کرده اند تا چنان میدانند که نیکو است و خدای تعالی هدایت نکند و راه ننماید کافرانرا بهشت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تعالی درین آیت خطاب کرد مؤمنانرا و توبیخ کرد بر تثاقلی و تکاسلی که نمودند از جهاد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحرب تبوک خواست رفتن و از حرب طایف برگشته بود و مردم بجز بودند و روزگار تنگی بود و درین زمین قحطی بود و وقت دخل نزدیک شده بود و میوهها بر آمده مردم را دل نمیداد که وطن رها کنند و بغزات روند بتبوک ازین تقاعد و تکاسل کردند و رسول کم بودی که بجایی خواستی شدن که از اظهار کردی الا بکنایت و توریه گفتی تا مردمان تا مردمان آگاه نشوند و احوال او ندانند تا ناگاه بر دشمن زد مگر غزات تبوک که رسول علیه افضل الصلوة تصریح کرد تا مردم ساز تمام بکنند چه راه دور بود و دشمن بسیار چون مردم ازین سبب تهاون کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید شما را چه بود و چه کار افتاده است که چون شما را گویند که بروید در راه خدای و جهاد کردن شما گرانی می نمایید و کاهلی میکنید و اختیار رفتن و ساز آن نمی کنید برای آنکه وقت میوه و دخل است ای شما بحیوة دنیا و زندگانی آن از آخرت راضی شده اید و سرای دنیا و متاع دنیا اندک است کدام عاقل باشد که بسیار بگذارد و اندک فرا گیرد چون دیار مجبر کرده باشند و در گرفتن هیچ ده بر وی ضرری نباشد آنگه وعید کرد ایشانرا و گفت اگر نروید شما شما را عذابی سخت کند و بجای شما قومی آورد و بدل شما بقومی دیگر پس شما هیچ مضرتی نتوانید رسانیدن و او را هیچ گزندی نتوانید کردن یعنی رسول را خدای او خدای بهمه چیزها قادر است بر عذاب شما و بر استبدال شما و نصرت خود بی شما إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ حق سبحانه و تعالی میگوید که اگر شما با رسول نروید و یاری نکنید خدای تعالی قادر است بر آنکه بی شما کار وی بر آرد و یاری کند چنانکه وی را یاری کرد شب غار چون کافران وی را از مکه بیرون کردند و قصد کشتن

او کردند او بیرون شد از مکه دوم دو تن بود یعنی دوم صاحب خود بود و آن ابوبکر بود و او صاحب خود را همیگفت
که مترس و اندوه مبر که خدای با ماست ما را نصرت کند و نگذارد که دشمن ما را ضرری رساند و چون او آن بود که میگفت
یا رسول الله اگر مرا بکشند من یک مردم و اگر نعوذ بالله ترا بکشند هلاکت امت باشد و اگر ایشان در پای خود نگرند
ما را ببینند رسول علیه السلام او را گفت مترس که خدای با ماست مجاهد گفت که رسول سه روز در غار بود
عروه گفت ابوبکر را گوسفندی چند بود تا از شام عامر بن فهیره آن گوسفندان را در آنجا راندی از شیر
آن گوسفندان میخوردند قتاده گفت عبد الرحمن ابی بکر بامداد و شبانگاه آمدی و ایشان را پوشیده طعام
می آوردی چون خواستند که بروند دو اشتر چاورد و نزدیکی را رسول برنشست و یکی را ابوبکر چون رفتند
چهار کس بودند رسول بود و ابوبکر و عامر بن فهیره و عبد الله اریقط اللیثی زهری گفت که رسول الله علیه
الصلوات والسلام چون در غار رفت و نام آن غار ثور بود بر در آن غار تمام برویانید خدای تعالی عنکبوت
را الهام داد تا آنجا خانه کرد و کبوتر بیامد و آنجا بیضه بنهاد چون سراقه بن مالک آنجا رسید و او پی بری عظیم
بود گفت تا اینجا پی است یا بر آسمان رفته است یا درین غار است یا بزمین فرو رفته است و در غار
رفتن مصور نیست برای آنکه خانه عنکبوت برجای است و دریده نشده است و خانهٔ کبوتر شکسته
نگشته است و پای کسی باین مقام نرسیده است راوی خبر گوید که چون ابوبکر را حزنی بود رسول وی را
میگفت خوش دل می باش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را می بینیم آنکه یکی از ایشان خواست
تا ادرار کند پیغمبر و بکر را بنشانید و گفت ابابکر دیدی که ما را نمی بینند اگر ما را دیدندی آب نکردندی رسول
علیه الصلوة والسلام دعا میکرد و میگفت اَللّٰهُمَّ اَعْمِ اَبْصَارَهُمْ عَنَّا خدایا چشمهای ایشان را
از ما کور کردان حق تعالی شر ایشان صرف کرد از ایشان تا همه در کوه میگردیدند و در غار نشدند ابن سیرین
گفت که در عهد عمر خطاب بحضور او سخنی میگفتند که در آن تفضیل عمر بود بر ابابکر عمر گفت غرض شما
آنست که مرا تفضیل نهید بر ابابکر والله که یک شب که ابوبکر با حضرت رسول در غار بود بهتر از همه عمر عمر
که او در آن شب گاه در پیش رسول بودی و گاه پس استادی رسول وی را گفت یا ابابکر چرا چنین میکنی
گفت از پیش میروم که مبادا که کسی کمین کرده باشد که اگر از کمین بیرون آید یا چیزی چند از دیر من آید بر تو
نیاید و مرا گیرد و ترا نگیرد و چون باز پس ایستم اندیشه ام آن بود که اگر کسی از پس ما چاید بمن رسد و من
سپر تو باشم چون بغار رسید خواست رسول که در غار رود گفت یا رسول الله من اندرون روم و بنگرم که مبادا
که کسی کمین کرده باشد و در غار رفت و دیر گردید و بنگریست چون کسی را نیافت رسول را گفت در آی و درین
شب ابابکر این ابیات میگفت قَالَ النَّبِيُّ وَلَمْ اَجْزَعْ يُوَقِّرُنِي وَنَحْنُ فِي سُدَفٍ مِنْ ظُلْمَةِ الْغَارِ
لَا تَخْشَ شَيْئًا فَاِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُنَا وَاللّٰهُ مهلكهم طرًّا بما منعوا وَجَاعِلُ الْمُنْتَهَى مِنْهُمْ اِلَى النَّارِ
فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَتَهٗ خدای تعالی سکینه و وقار درین شب بر رسول فرستاد و گفته اند معنی اینست که بر
ابوبکر

ابوبکر فرو فرستادی برای آنکه رسول هرگز از سکینه و وقار جدا نبود دیگر آنکه خوف ابابکر را بود نه رسول را پس
او بسکینه محتاج تر باشد و اما آنکه گفتند مراد رسول است از بهر آنکه جملهٔ ضمایر راجع با رسول بلکه
از اول آیت تا آخر آیت پس باید که این نیز هم باوی راجع بود و در مثل این آیت تصریح کرده است
بسکینه رسول فی قوله ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَتَهٗ عَلٰى رَسُوْلِهٖ و سکینه ایمنی بود از دشمن و آنکه یقین
داند که دشمن بوی نرسد و این جز پیغمبر را نبود وَاَیَّدَهٗ بِجُنُوْدٍ او روز بدر لشکری فرستاد برای نصرت
و یاری شما که شما آن لشکر را نمی دیدید و آن لشکر فرشتگان بودند و کلمه انا زاکه کافر بودند فرو تر کرد و کلمه خدا
که بلند تر است و مرا بکلمه دعوت و شان و کار ایشان یعنی کار ایشان فرو نهادم و ایشان را مقهور و مخذول
گردانیدم و کلمهٔ خدای یعنی دین او و شریعت رسول همیشه بلند بود ابن عباس گفت کلمهٔ کفار شرک بگر
و کلمهٔ خدای ایمان است و گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله و خدای عزیز است و او را بنصرت کس احتیاج نبود
و رسول را نه از سر عجز بغار فرستاد بلکه از جهت حکمت اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا وَّجَاهِدُوْا
بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ لَوْ كَانَ
عَرَضًا قَرِيْبًا وَّسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوْكَ وَلٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ
سَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُوْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِيْنَ
صَدَقُوْا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِيْنَ ابو الضحی گفت اول آیت از سورهٔ براة که فرود آمد این
بود که اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا وَّجَاهِدُوْا چون رسول صلی الله علیه وسلم صحابه را استنفار کرد بجهاد
فرمود که بجهاد روید هر یکی بچیزی و بهانه و بهانه تعلل آوردند خدای تعالی فرمود که بهانه میارید و بجهاد روید
اگر سبک روید و اگر گران بار مشغول اشتغال آید و اگر بیکار و جوانید و اگر از مال سبکبارید و اگر گران بار اگر
درویشید و اگر توانگر و اگر غریبید و اگر شهری و اگر کدخدا و اگر عزب اگر تن درستید و اگر بیمار اگر بی سلاحید
و اگر با سلاح بروید و کار زار کنید در راه خدای بجان و مال و جان بذل باید کردن و بمال بخل مکنید که این شما
را بهتر و نیکوتر است اگر میدانید انس روایت کرد که ابو طلحه این سوره میخواند بدین آیت رسید فرزندان
خود را گفت جَهِّزُوْنِيْ جَهِّزُوْنِيْ کار بسازید و کار سازش من کنید تا بغزات روم پسران او را گفتند که تو
پیر شده ما از نیابت تو برویم گفت مرا ساز کنید تا بروم او را ساز کردند بغزات دریا رفت و در کشتی
فرمان یافت زهری گفت سعید بن المسیب بغزات رفت و یک چشم او برفته بود او را گفتند این بر تو
واجب نیست تو مردی پیری گفت مرا نیز فرمودند باین آیت اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا اگر کار زار نتوانیم
کرد سیاهی لشکر باشم و متاع مسلمانان نگاه دارم عبد الله عباس گفت این آیت منسوخ است بقوله تعالی
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاۗءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى چون رسول صلوات الله و سلامه علیه عزم غزاة تبوک کرد و آن

بلرید

ساقتی بود تا بعد روم منافقان طمع کردند که چون رسول صلوات وسلامه علیه برود وصحابه ولشکر بروند و
مدینه خالی ماند ایشان برخانه رسول زنند وچیزی که یابند برند وزنان وکودکان را برده کنند خدای تعالی
جبرئیل را بفرستاد وازین حال رسول را خبر داد پس رسول گفت چه باید کردن گفت خدایت سلام میکند
ومیگوید که درین غزات که میروی تیغ نمی باید زدن بلکه صلح باشد میان تو وایشان فرمان آنست که علی را بجای
خود بداری دخواب وجنگ بوی دهی وسپاری تا هم این نیابت تو دو ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو ولی
واخری که وی عهد تو ونایب تو او باشد وآنرا شاید رسول صلوات الله علیه وآله علی را بر جای بنشاند
ومدینه باو سپرد ومنافقان چون آن بدیدند بدانستند که کید ایشان باطل شد چون رسول از مدینه یک
منزل برفت زبان طعن دراز کردند وگفتند الآن محمد قلی علیاً الآن تراه قد خلّفه مع النساء
والصبیان محمد علی را دشمن داشت وازو سیر آمده بنی که اورا با کودکان وزنان رها کرد امیر المؤمنین علیه
السلام چون این شنید بروی سخت آمد برخواست وسلاح در پوشید وشمشیر حمایل کرد پس رسول علیه السلام
برفت تا نماز دیگر بوی رسید ورسول از خیمه بیرون آمده بود ودر راه نگاه میکرد علی را دید بشناخت
آری شمائل علی شمایل علی می بینم چون نزدیک رسید گفت یا علی ما حملک علی الخروج تا جبران داشت
که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنه منافقان وانکه چنین وچنین گفت رسول فرمود که اما ترضی بانک
وزیری ووصی وخلیفتی وقاضی دینی ومنجز وعدی لحمک لحمی ودمک دمی وانت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی امیر المؤمنین گفت رضیت رضیت رضیت وانکه برگردید واین بیتها میگفت شعر
الا یا عدا الله اهل النفاق • واهل الاراجیف والباطل • یقولون لی قد قلاک الرسول • فخلاک
فی الخالف الخاذل • وما ذاک الا ان النبی جفاک • وما کان بالفاعل • فسرت وسیفی علی عاتقی •
الی الراحم الحاکم الفاضل • فلما ارانی هفا قلبه • وقال مقال الاخ الفاضل • امام ابن لک فانباته • بارجاف
ذی الحسد الداغل • فقال اخی انت من دونهم • کهرون من موسی ولم یا ذلی • ودران وقت که پیغمبر
عزیمت سوی تبوک کرد منافقان هر یکی بتعللی وبهانه باز ایستادند خدای تعالی فرمود که ای محمد اگر این که تو
ایشانرا بان دعوت میکنی عرضی ومتاعی بودی نزدیک وغنیمتی بودی عاجل وسفری بودی میانه وراهی
بودی نه دور رو در از متابعت تو کردندی ودر خدمت تو آمدندی ولکن مسافت دور است وراه
دشوار انکه خدای تعالی پیغمبر را خبر داد که ایشان بیایند وپیش تو سوگند خورند که اگر ما توانستیمی آمدی
با مدینی وایشان سوگند بدروغ خوردندی واز غزات وجهاد تخلف کردند ونفس خود را هلاک می
کنند وخدای تعالی میداند که ایشان همه دروغ گویانند انکه خدای تعالی بر سبیل تعطف وتلطف
درعایت بر سبیل خیر گفت که خدای از تو عفو کناد چرا ایشانرا دستوری دادی ایشانرا دستوری نمی
بایست داد تا ترا ظاهر شدی وپیدا گشتی که صادق از ایشان کدامست وکاذب کدام جماعتی که ایشان

رااعتقادی

را اعتقادی درست نبود با یکدیگر میگفتند که چه مهم است مارا بخواستن دستوری رفتن در موافقة
محمد اگر جانان باشد که دست ایشانرا بود یکی از ما جان بکناره نیاورد تدبیر آنست که هر یکی بهانه کنیم وعلتی
جوییم که بآن تخلف کنیم انکه می آمدند ودستوری میخواستند وی گفتند که ما ساز راه نداریم
وبرگ نکرده ایم دستوری باشد ما روزی چند مقام کنیم وبرگی بسازیم وانکه از عقب شما بیاییم خدای تعالی
رسول را از نفاق ایشان خبر داد وگفت که کدام قوم که دستوری نخواهند وکدام باشد که دستوری
خواهند چنانکه گفت لا یستأذنک الذین یؤمنون بالله والیوم الآخر ان یجاهدوا
باموالهم وانفسهم والله علیم بالمتقین انما یستأذنک الذین لا یؤمنون
بالله والیوم الآخر وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون ولو ارادوا
الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم وقیل
اقعدوا مع القاعدین لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا ولاوضعوا
خلالکم یبغونکم الفتنة وفیکم سماعون لهم والله علیم بالظالمین
لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لک الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله
وهم کارهون ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا
گفت دستوری نخواهند انانکه بخدای وقیامت ایمان دارند در انکه جهاد کنند بالها وجانها خویش
چون بینند که تو جهاد کنی یا ساز رفتن کنی بجنگ دشمنان وایشان دانند که جهاد کردن بر ایشان واجب است
ایشانرا دستوری خواستن چه حاجت بود پس اگر دستوری خواستن در آمدن کار مومنان باشد دستوری چه
خواستن در نیامدن چگونه روا باشد انکه گفت که این اشتراط واعلام برای تو می باید تا ایشانرا بشناسی
والا من خود عالم باحوال ایشان بر جمله وتفصیل ونهان وآشکارا ونیکی وبدی وخدای عالم است بمتقیان
وپرهیزکاران که کیست که تقوی دارد وکیست که تقوی ندارد انکه گفت که دستوری درین معنی آنان خواهند
که بخدای وقیامت ایمان ندارند ودل ایشان شک ومرتاب باشد وایشان در شک وعمی متردد باشند
ومتحیر نه کفر صرف ونه ایمان بیقین چو کافر درویش نه دنیا ونه دین مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء
انکه حق تعالی گفت که این منافقان اگر خواستندی که بیرون آیند وبر عزم بیرون آمدن بودندی هر آینه ساز
آن کردندی وعدت آن بساختندی پس اینکه ایشان ساز آن نکردند دلیل میکند که نخواستند که بیرون آیند وبر
عزم آن نبودند ولکن کاره داشت خدای که از جای خود برخیزند واز مقام خود بجنبند از بهر انکه اگر آمدندی
از ایشان تخلیط وفساد وتقریب والقاء شر وفتنه چیزی دیگر حاصل نشدی پس ازین سبب بود که
ایشانرا تثبیط کرد وبر جای بداشت تا این شر نکنند واین فتنه نینگیزند وایشانرا گفتند که بنشینید
با نشینندگان شاید که رسول گفته باشد ایشانرا بر وجه تهدید وشاید که یاران ایشان از منافقان گفته

باشند که مروید و شما را بجه کار آید با محمد رفتن خویش در خان و مان خود بنشینید با ایشان که در مدینه نشسته اند
از زنان و کودکان و بیماران محمد بن اسحق گفت بعضی از آنکه دستوری خواستند روسا و اشراف منافقان
بودند چون عبد الله ابی سلول و رفاعه ابن التابوت آنگه خدای تعالی آفت و فساد نیت ایشان باز گفت و
گفت همان به باشد که ایشان نیایند با شما اگر چه بیایند جز خبال فساد نیفزایند و در میان شما شتاب
کنند و روند بغمازی و سخن چینی و فتنه جستن تا فتنه و فسادی در میان شما اندازند و در میان شما
اند جاسوسان و خبر بران ایشان که احوال و کارهای شما معلوم میکنند و ایشانرا از آن خبر میدهند و کم
جه در میان شما اند اما در امر و فرمان ایشان اند و خدای تعالی داننده ظالمان است میداند که هر کسی چه اندر
دل دارد از فساد و شر و فتنه راوی گوید که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم لشکر گاه بثنیة الوداع
بزد عبد الله ابی لشکر گاه خود با جمع منافقان بذی جده که فرو تر از ثنیة الوداع است بزد و لشکر او کم از لشکر
رسول نبود چون رسول از آن منزل خیمه بر کند و پیشتر شد ایشان از جای خود برنخاستند و با رسول نشدند
رسول صلوات الله علیه و آله دل تنگ شد خدای تعالی این آیت فرستاد که لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن
قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ ای محمد همیشه کار این منافقان این بود است که ایشان فتنه جسته اند از
پیش ازین و فساد انگیخته اند اندر میان شما و خواسته اند تا شما را از دین خود وا زجا بر گردانند و باز دارند
با نواع مکر و حیله و فریب چنانکه روز احد عبد الله ابی کرد و قصد میکنند تا کارها را تباه گردانند و زیر و زبر کنند
سعید جبیر گفت که از منافقان دوازده کس در غزو تبوک در شب عقبه بر ثنیه بایستادند تا ناگاهی چیزی بر
رسول خدای زنند و وی را بکشند و ایشان همیشه درین فکر بودند و حیلها میکردند تا آنکه حق آمد یعنی نصرة خدای
و ظفر و کار دین خدا پیدا شد و آشکارا گردید و اسلام را قوت پدید آمد و این منافقان کاره بودند مر آنرا
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُو
لُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ
لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى
الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ
أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ایت در حق جذب قیس آمده و او از روسا
منافقان یکی بود که چون رسول بغزاة تبوک خواست تا برود او را گفت یا اباوهب هل لک فی جلاد بنی الاصفر
تتخذ منهم سراری و وصفاء ای فقد تراکه با بنی الاصفر یعنی با رومیان کارزار کنید و از ایشان پریت و وصیفان
آوری و رومیان را بنی الاصفر برای آن خوانند که حبشه بر روم غالب شدند و از ایشان برده آوردند فرزندانی
که حاصل شدند از ایشان بر سواد حبشه و بیاض روم بودند یعنی رنگ ایشان زرد فام آمد چون رسول وی را این
سخن بگفت او جواب داد و گفت یا رسول الله قوم من دانند که من بزنان مولع باشم و می ترسم که مبادا که

من

من زنان روم را به بینم از ایشان نشکیبم مرا بفتنه برمیفگنی و آنچه جذب گفت اینست که خدای باز گفت
از و گفت از ایشان شخصی است که میگوید یا رسول الله مرا دستوری باشد تا نیایم بروم که اگر بیایم
در فتنه زنان روم افتم دست از من بدار و مرا در فتنه میفکن و در بزه میفکن آنگه گفت که ندانی
ای محمد که ایشان خود در فتنه اند و در کفر مانده اند او می ترسد که در چنگ رومیان گرفتار شود و خود در
دریای کفر غرقه شده است آنرا فتنه می شناسد و کفر را می شناسد و دوزخ محیط است و گرد کافران
اندر آمده است چون این آیت آمد رسول بنو سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه سید شما کیست
گفتند جذب قیس است الا آنست که او بخیل و بد دل است رسول گفت وَأَيُّ دَاءٍ أَدْوَى
مِنَ الْبُخْلِ کدام درد است که بی درمان تر است از بخیلی بل سیدکم الفتی الابیض الجعد بشر بن البراء
معروف و حسان ابن ثابت درین معنی گفته اند وقال رسول الله والقول لاحق بمن قال منا من
یعدون سیدا فقلنا له جذب بن قیس علی الذی نبخله فینا وان کان انکدا فقال وای الداء ادوی من الله
رمی بها جدا و علی بها یدا وسود بشر بن البراء بجوده وحق لبشر ذی الندا ان یسودا اذا ما اتاه الوفد انهب ماله
وقال خذوه انه عاید اعدا آنگه حق تعالی وصف افعال منافقان در حق مومنان کرد و گفت اگر نعمتی و
خیری و نصرتی و غنیمتی بتو رسد غمگین و اندوهگین کردند و ایشانرا غمگین کرد اند و اگر مصیبتی و قتلی و هزیمتی
بتو رسد ایشان گویند ما نیکو کردیم و حزم احتیاط بجای آوردیم که اینجا حاضر نیامدیم و بخانه خود نشستیم
و کار خود قرار گرفتیم و آنچه ما را می بایست کردن بکردیم از حزم و احتیاط و از آن مقام که این گویند بر گردند
و شادمان و خرم باشند بگوی ای محمد مر این جماعت را که بما نرسد الا آنچه خدای تعالی ما را نوشته است و ما را
بآن خاص گردانیده است از نصرت و ظفر بر دشمنان با شهادت و درجات چنان حسن بصری گفت
مراد آنست که کار ما مهمل نیست بلکه راجع است با مدبری حکیم که کار بتدبیر و حکمت اوست آنچه خواهد
بودن از نیک و بد در لوح محفوظ بنویسد تا اعلام باشد فرشتگانرا و لطف باشد ایشانرا هو مولانا اوست
که خدای ماست و مدبر کار ما و ما بندگان اوییم و منفعتی که بما رسد از اوست و مضرتی که از ما مندفع میشود
بلطف و عنایت و حراست اوست و توکل کل بروی کرده ایم و مومنان باید که بر خدای تعالی توکل کنند
نه بر نصرت و معونت کافران آنگه گفت بگوی ای محمد هل تربصون آیا هیچ می نگرید و چشم میدارید و یا توقع
میکنید الا یکی از دو نیکوی که بما رسد یا ظفر و غنیمت یا قتل و شهادت برای آنکه در حالتی که تو کارزار
کننده باشند ازین دو بیرون نباشد یا دست ما باشد یا دست مارا باشد اگر دست ما را باشد این یکی
حسنی است که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست بر ما باشد و ما کشته شویم این حسنی دیگر است
که ما را در بهشت درجه شهادت خواهد بودن و ما منتظریم که بشما رسد یکی از دو بدی یا عذابی از خدای
در قیامت اگر از تیغ بجهید و یا بدست ما کشته شوید و گفته اند که مراد بعذاب آن انواع عذابست

کربابت رسید از صواعق وجزآن واگر آنچه در دل دارید از نفاق آشکار کنید خون شما حلال کردد وبدست
ماکشته شوید اکنون شما چشم دارید از آنکه شیطان وعده داد شما را از غرور و باطل و بهمن اسلام بمرگ
رسول صلی الله علیه که ما نیز بر سر انتظاریم وعدها خدا را در اظهار دین او و نصرت رسول
قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ
وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ اِلَّا اَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا
يَأْتُونَ الصَّلٰوةَ اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى وَلَا يُنْفِقُونَ اِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ فَلَا
تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ   حق تعالی میگوید که ای محمد شما مال خود را نفقه
کنید بطوع و رغبت یا بکراهت آن نفقه شما مقبول نخواهد بودن برای آنکه شما قوم فاسقانید واین
امر بمعنی خبرست یعنی آنچه شما نفقه میکنید از شما قبول نکنند جز آنکه شما کافرید واعمال خیر وصدقات
از کافران بمحل قبول نیفتد که عمل بی ایمان و اعتقاد درست قبول نبود آنگه بیان این علت کرد وگفت
که هیچ منع نکرد از قبول صدقات ایشان الا آنکه کافر شدند بخدا و رسول میگروید و هر کسی که بخدا و رسول
کافر باشد صدقه وی مقبول نباشد آنگه از سر ایشان خبر داد و گفت که ایشان بنماز نیایند الا از سر
کسالت وکاهلی واین علامت نفاق است در خبرست که مردی بنزدیک رسول آمد وگفت یا رسول الله
میترسم که من منافق باشم رسول فرمود یا چنان اگر شما باشی نماز کنی گفت آری گفت برو که تو منافق نیستی
یکی زندیق را دید که نماز میکرد وگفت ای مرد این چیست که تو میکنی واین برخلاف طریقه تو است گفت عادة
البلد ورياضة الجسد وحماية الاهل والولد و دیگر علامت نفاق ایشان آنست که آنچه نفقه کنند بکراهة
کنند و بطوع و رغبت نکنند آنگه گفت ای محمد ترا بعجب میارد مالها و ایشان و فرزندان ایشان که آن
نه برای کرامت ایشان است برای آنست که خدای تعالی میخواهد تا باین مال ایشان و فرزندان ایشان
را عذاب کند در دنیا بآنکه مال ایشان در غنیمت آرد و فرزندان ایشان را در معرض سبی و باقی و مصائب
که بفرزندان و مالهای ایشان رساند تکلیف شان فرماید تا در ابواب خیر صرف کنند باین جهت ایشان را
عذاب کنند و نیز ایشان چون پاسبان مال باشند و اشتغال آن غیری را بود مشقت کسب و رنج
حفظ بر ایشان بود و نفع دیگران را باشد و در دست ایشان جز حسرت و ندامت چیزی دیگر نباشد
وگفته اند که درین آیت تقدیم و تاخیری هست و معنی چنین است که تعجب میارد ترا مالها و کافران
و فرزندان ایشان در دنیا که خدای تعالی میخواهد که تا باین مال که ایشان و فرزندان ایشان را باشد ایشان را
عذاب کنند در آخرت تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و تا هلاک شود نفسهای ایشان و ایشان کافر باشند یعنی
مرگ بایشان رسد و ایشان نمیرند و از کار آخرت و نظر اندر آن مشغول باشد   وَيَحْلِفُونَ

بالله

بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَاً اَوْ
مَغَارَاتٍ اَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا اِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ   انگه حق تعالی گفت ناپاکی وجرأة
و دلیری ایشان بر خدای تا بحدی است که سوگند میخورند بخدای و میگویند که ما از شماییم و بر دین شماییم
حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت ایشان دروغ میگویند از شما نیستند و بر دین شما نیستند
ولیکن ایشان قومی اند که از شما می ترسند این را برای آن خوف میگویند و اگر این منافقان ملجا
یابند و پناهگاهی بیابند یا غاری یا شکافی اندر کوه که اندران گریزند یا جایی که اندران شوند و دوستانی که ایشان را
حمایت کنند ایشان از شما برگشتندی و روی بآنجا نهادندی و سر کشیدندی و شتاب رفتی چنانکه اسپی
سرکش و جموح   وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْهَا اِذَا هُمْ
يَسْخَطُونَ وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتٰيهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ سَيُؤْتِينَا
اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ اِنَّا اِلَى اللّٰهِ رَاغِبُونَ   ابن زید که قومی بودند از منافقان که چون
رسول صدقات قسمت کردی ایشان را توقع بودی که رسول چیزی بایشان دهد و رسول صلوات الله علیه
هیچ بایشان ندادی از آن سبب که ایشان اهل آن نبودندی و استحقاق آن نداشتندی ایشان را سخت می
آمد بر رسول عیب میکردندی و طعنه میزدندی و میگفتندی محمد آنچه میدهد بهوا و نفس خود میدهد و از امید
که بخواهد خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که ازین منافقان کسانی هستند که در قسمت صدقات
بر تو عیب میکنند و در آن بر تو طعن میزنند اگر تو ایشان را از صدقات چیزی دهی راضی شوند و اگر
ندهی خشم گیرند و نمیدانند که استحقاق صدقات را شرایطی هست اول ایمان آنگه صلاح و طاهر
و آنگه درویشی ایشان انسان کافرند و فاسق اند و تو آنگه مستحق زکوة نباشند اگر کسی را قوت و
کفاف یکساله نباشد زکوة شوان داد و اگر نباشد توان داد و اگر کسی را نفقه در هم باشد و بهات
تصرف شواند کرد زکوة بدو شاید دادن آنگه گفت و اگر ایشان نبودندی و خورسند شدندی بدانچه خدای و رسول
خدای بدیشان داد و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای بس است و از سر اعتقاد و ثابت برضاء
گفتندی که خدای تعالی زود بود که ما را از فضل خویش و نعمت خویش نصیبی بدهد و رسول او همچنین کند و ما
رغبت در فضل خدای کرده ایم و امید پیوسته ایم اگر ایشان این سخن گفتندی ایشان را بهتر و نیکو
تر بودی   اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِيلِ
فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ   حق تعالی فرق میان مستحقان زکوة میکند
و میگوید که زکوة شوان داد الا بدرویشان و مسکینان عبدالله عباس و جابر بن زید و زهری و جماعتی گفتند
که فقیر آن باشد که سوال نکند و مسکین آنکه سوال کند ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت

گویدم

راضی

کرد که مسکین آن باشد که او را غنایی و کفافی نباشد که بدان مستغنی بود از مردمان و از کس سوال نتواند
کرد و نداشند و گفته اند که فقیر آن باشد که او را هیچ چیزی نباشد و مسکین انکه او را چیزی بود دون
کفاف از او و دلیل بر قول خداست أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ
خدای تعالی صاحب سفینه را مسکین گفت و کشتی در دریا مبلغی ارزد و فرا گفت فقرا اهل صفه بودند که ایشان
ماوایی و مسکنی نبود و مسکین آن بود که او را جایی و منزلی بود و دیگر مستحقان زکوة آنانند که بر ان
عمل میکنند و آنرا می ستانند و جمع میکنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم او خلاف کرده اند مجاهد
و ضحاک گفتند ثمن آنچه حاصل بود او را دهند و نزدیک شافعی آنست که آنچه بوی دهند باید که بقدر عمل
او دهند و در روایت عبد الله عباس و حذیفه یمانی و سعید و قول صادق و باقر آنست که مفوض باشد
با امام تا آنچه صلاح داند بدهد و دیگری از مستحقان زکوة مؤلفة قلوب اند قتاده گفت ایشان جماعتی
بودند از عرب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دل ایشان را بر ایمان نرم کردی و استمالت دادی ایشان را
تا باشد که ایمان آرند عبد الله عباس گفت که قومی بودند قریب العهد باسلام نزدیک رسول آمدند و از
وی چیزی خواستند اگر بدادی گفتندی مردی نیکست بر دین او مقام کردندی و اگر ندادی برگشتندی
راوی خبر گوید که صفوان بن امیه گفت که رسول صلی الله علیه مرا عطایی داد و در همه جهان از او دشمن
تر نبود در دل من تا چندانی بمن داد که از وی دوستر کسی را در جهان نداشتم فهذا معنی قوله والمؤلفة قلوبهم
شعبی و حسن بصری گفتند که مؤلفه قلوب در عهد رسول بودند و این معنی در عهد ابوبکر منقطع گشت
و بیشتر اهل علم گفتند که ایشان در همه وقت باشند الا آنست که موقوف باشند بر جهاد و وجود
امام عادل نزدیک اهل شیعه و مذهب شافعی آنست که ایشان بر دو قسم اند مسلمانانند و مشرکان
ساقط اند و اما مسلمانان سهم ایشان بر جای است و سهمی دیگر از زکوة در آزاد کردن بندگان صرف
کنند بیشترین فقها گفته اند که مکاتبان اند که خویشتن را باز خریده باشند و از بهاء خود بعضی داده
باشند سهمی از زکوة بایشان دهند تا گردن خویش را از بندگی آزاد کنند و این مذهب شافعی
است و مذهب اهل شیعه آنست که امام یا نایب امام یا انکه صاحب مال باشد در وقتی که امام
متصرف نباشد مخیرست اگر خواهند در وجه مکاتبان صرف کنند و اگر خواهند بندگان مسلمان
و نمازگزار را که در مشقت و رنج باشند باز خرند و آزاد کنند و سهم دیگر در وجه وام داران نهند بشرط
انکه ایشان آن مال در معصیت صرف نکرده باشند و باقر علیه السلم گفت غارم آن باشد
که وام ستده باشد و صرف کرده نه در معصیت امام از بیت المال وام او بگذارد و قسم دیگر
جهاد است که آنرا فی سبیل الله خوانده است چون اصحاب سلاح و غزاة و مرابطان اگر درویش
باشند و محتاج و اگر درویش نباشد و این مذهب شافعی است که نزدیک اهل شیعه درویشی

اعتبار

اعتبار نیست درین صفت و مذهب ابو حنیفه آنست که انکس که توانگر باشد بوی نشاید
دادن و دیگر ازین مستحقان زکوة ابن السبیل است یعنی مسافر مجتاز و راه گذری میاید گفت که مراد
با ابن السبیل کیست که راه او زده باشند و چیزی ندارد که با وطن خود رود و اگر چه در شهر خود خداوند
مال باشد و نزدیک ابو حنیفه این صنف حاجیانند که راه ایشان زده باشند شافعی گفت که کسانی اند
که بسفر طاعت خواهند رفتن و برگ ندارند که سفری کنند و گفته اند که مهمانانست انکه گفت فریضة من الله
خدای تعالی در مال شما درین قوم را نصیبی و حقی داده است و فریضه کرد اینرا و شما را باداء این فرموده
و او همیشه عالم بوده است و هست بمصالح شما و حکیم است با آنچه مر شما را فرماید حکمت و صواب بود
و صلاح شما در ان باشد مال زکوة با وجود رسول با امام پیشان واجب باشد که با پیش ایشان برند تا چنانکه
مصلحت دانند قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال آنرا بر پنج قسمت کنند اهل فقرا و
مساکین و رقاب و غارمین و ابن السبیل و دیگران ساقط باشند و او مخیر است بهر یکی چندانکه خواهد
بدهد الا آنست که کمتر از نصیب یک نصاب بیک کسی ندهد و اگر خواهد جمله بیک صنف دهد و بیک
شخص بدهد و چون در شهر مستحق نیابد بجایی دیگر نقل کند وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ
وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا
مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا
فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ میگوید از جمله منافقان کسانی اند که پیغمبر خدایرا می رنجانند
و این جماعت حرام بن خالد و جلاس بن سوید و ایاس ابن قیس و سماک بن یزید و عبید بن هلال
و رفاعة بن عبد المنذر و رفاعة بن یزید که ایشان رسول را رنجانیدندی و گفتندی که او گوش است
و گفته اند که هر وقتی که پیغمبر را ناسزا گفتندی یکی از ایشان گفت که در غیبت او چنین که نباید که بسمع او رسد
در ما افتد گفتند ما اکنون هر چه میخواهیم میگوییم اگر باو رسد برویم و عذر خواهی کنیم و انکار کنیم که او از ما این
بشنود و باور کند و او گوش است یعنی هر چه گویند او بشنود جمعی از مفسران گفته اند که این آیت
در حق مردی آمد از منافقان نام او نبتل ابن الحارث و او مردی بود سیاه کالیده موی موبها دراز کشیده
سرخ چشم مشوه الخلق ذمیم الوجه و او آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من اراد ان ینظر الی الشیطان
فلینظر الی نبتل بن الحارث هر که خواهد که در شیطان نگرد گو در نبتل ابن الحارث نگر و او حدیث رسول با منافقان
نقل کردی او را گفتند این مکن اگر محمد بداند ترا ملامت کند او گفت انما هو اذن سامعة او مردی شنونده است
هر چه گویند بشنود و قبول کند و اگر قبول نکند سوگند خوریم تا باور دارد چون این بگفت خدای تعالی جل جلاله

این آیت فرستاد و رسول را ازین خبر داد و گفت گوی که او گوش خیر است شما را خیر شنود و قبول کند
و شر شنود و قبول نکند یا خود گوشی است بهتر مر شما را یعنی انکه بشنود و تصدیق کند شما را بهتر از آن باشد
که چون بشنود تکذیب کند و باور ندارد و بخدای ایمان آورد و گوش با وحی کند و مومنان را تصدیق کند و منافقان
تصدیق نکند مومنان را امان دهد از دروغ ایمان کرد اند و رحمتی بود آن کسان را که ایمان آورند از شما و کسانی
که رسول خدا را صلی الله علیه رنجانند ایشان را عذابی دردناک است سدی گفت جمعی از منافقان
میگفتند در میان انکه رسول ناسزا میگفتند که اگر این حق [illegible] که محمد میگوید ما از خر بدتریم کودک انصاری
بشنید خشم گرفت و گفت بلی همچنین آنکه محمد میگوید حق است و شما از خر بدترید و پا مد و رسول را خبر داد
رسول صلی الله علیه ایشان را بخواند و ازین حال پرسید ایشان انکار کردند و سوگند خوردند که این کودک
دروغ میگوید رسول صلی الله علیه برای آن سوگند ایشان را باور داشت غلام دلتنگ شد نام او عامر
بن قیس بود سر سوی آسمان کرد و گفت اَللّٰهُمَّ صَدِّقِ الصَّادِقَ وَكَذِّبِ الْكَاذِبَ بارخدایا راست
و دروغ این سخن پیدا کن تا معلوم کردد که راست که گفت و دروغ که گفت خدای تعالی این آیت فرستاد و
آن کودک را راست گوی کرد و منافقان را دروغ زن مقاتل گفت جمع منافقان از غزاة تبوک تخلف کرده بودند
جون مومنان باز آمدند ایشان تعلل آوردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند
خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت این منافقان میخواهند تا شما که صحابه رسولید خوشنود کردانند
و خدای و رسول خدای سزاوارتر اند که ایشان را خوشنود کردانند اگر ایشان مومنانند و ایمان دارند
بخدا و رسول آیا این منافقان نمیدانند که هر کس با خدای حرب کند و مخالفت کند و عصیان آرد و از خدای
تعالی نترسد و از حدی که خدای نهاده باشد درگذرد او را باشد بواجب و استحقاق آتش دوزخ که او در آن
خالد و جاوید باشد این است رسوایی عظیم و عذاب بزرگ که مر او را در آن دوزخ باشد

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ
اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ
أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ خدای تعالی رسول را از سر منافقان

خبر میدهد و میفرماید که می ترسند این منافقان از انکه سورتی با ایشان فرود آید که در انجا کشف سر
ایشان باشد و خبر دهد این سورة از ضمیر دل ایشان انکه بسبیل تهدید گفت ای محمد این منافقان استهزا
میکنند بگو منافقان را که شما استهزا کنید که خدای تعالی سر شما را پوشیده ندارد و آشکارا کرد انرا بر
صحرای کشف نهد و آشکارا کرداند و بیرون آورد آنرا که شما از اظهار آن میترسید قتاده گفت
این سوره را فاضحه [گویند] از انجا که در و رسوایی منافقان و کشف اسرار ایشان هست ابن کیسان
گفت این آیت در شان دوازده کس از منافقان آمد که در شب براة برسول آمدند و بر عقبه کمین

کردند

کردند در شب تاریک تا رسول را بکشند یا شتر را برمانند تا وی را بیفکنند و گفته اند که ایشان پشت
و بشت مرد بودند و با این همه خایف شدند از انکه خدای ازرسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند
و رسول ازین حال بی خبر بود تا انکه جبرئیل آمد و رسول را خبر داد و رسول علی را گفت که تو امشب
پیش ناقه امن برو او پا مد و زمام ناقه رسول علیه السلام بدست گرفت و بدست دیگر تیغ داشت
حذیفه یمانی را فرمود که سابق بود چون رسول انجا رسید که ایشان کمین کرده بودند آواز داد و یک
یک را بخواند بنام و گفت یا فلان و یا فلان چون ایشان بدانستند که رسول بر سر ایشان مطلع شد
پیش دویدند رسول فرمودند شما را چه برین داشت که ما را رها کردید و از پیش ما پا مدید گفتند
یا رسول الله این جای مخوفست و کمین گاه دشمن ما پا مدیم تا انجا بنگریم تا اگر دشمن باشد او را براینم و راه
پاک کنیم رسول فرمود بخلاف اینست که شما میگویید و خدای تعالی مرا از سر بد و خبث نیت شما خبر
داد امیر المؤمنین علی گفت یا رسول الله دستوری ده تا همه را گردن بزنم فرمود که نخواهم که مردمان
گویند که محمد قوم خود را وصی به لغو در امیکشد خدای تعالی کار ایشان مرا کفایت کند بدبیله گفتند یا
رسول الله دبیله چه باشد فرمود دبیله درفشی است از دوزخ که خدای تعالی بر دل ایشان زند تا جان
ایشان از آن نیست شود قوله تعالی وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ عبدالله عمر و قتاده و زید بن اسلم گفتند که مردی
از جمله منافقان در غزاة تبوک گفت که ما ندیده ایم صحابه تو از قرا شکم بزرگتر و دروغ گوی و بد دل تر در کار
زار یعنی از اصحاب رسول و عوف بن مالک بشنید بانگ بر وی زد و او را گفت دروغ میگویی ای
منافق انکه پا مد و رسول را خبر داد مرد منافق و رسول بر نشسته بود در رکاب رسول چیزی گرفت و عذری
خواست و میگفت إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ما بازی میکردیم بر سبیل هزل و مزاح سخنی میگفتیم
خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود که اگر تو سوال کنی از ایشان که شما چه میگفتید ایشان گویند
ما در حدیث بودیم و در میانه مزاح میکردیم بگو ایشان را ای محمد چون این سخن گویند که شما بخدا و کتاب خدا و رسول
استهزا میکردید بعضی گفت در عبدالله ابی سلول آمد که بد مانان و رسول استهزا کرد و چون خدای تعالی
رسول را از سر او خبر داد که گفت إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ
الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
جون منافقان می آمدند و از افعال بد خود عذر میخواستند حق تعالی فرمود که هیچ عذر مخواهید
که جای عذر تان نمانده است بعد از انکه اسرار شما منکشف گشت شما را اعتذار سودی ندارد و بدرستی
که شما کافر شدید پس از انکه اظهار ایمان کردید یعنی کافر شدید بعد از انکه منافق بودید از برای انکه بعد از ایما

زن تر

کفر درست نباید و مومن کافر نگردد و اگر جمعی از شما عفو کند بانکه ایمان آورند و از نفاق توبه کنند جمعی را که ایمان
نیاورند و توبه نکنند ایشان را عذابی کنند یا اگر طایفه را که پیغمبر را رنجانیده باشند و بر قرآن استهزا نکرده باشند
عفو کنند دیگران را عفو نکنند که استهزا کرده باشند و پیغمبر را برنجانیده و این برای آن باشد که ایشان
کافر و منافق باشند مراد بطایفه اول از منافقان یکمرد است نام او مخشی بن حمیر او اشجعی که هر وقت
که ایشان ازین معنی چیزی گفتندی بر ایشان انکار کردی و معاونت نکردی و از ایشان مفارقت کردی
چون این آیت آمد پیش رسول آمد و توبه کرد یا رسول الله خدای داند که هر که آیتی آمدی در شان منافقان
من دانستی که من از جمله ایشانم پوست بر تن من بلرزیدی گفتی بار خدایا ایمان آوردم ایمان درست
بار خدایا وفات من قبول کن در راه تو بر شهادت چنانکه کسی نگوید که منش شستم و منش کفن کردم اورا
روز یمامه بکشتند و چندانکه جستند نیافتند انکه خدای تعالی فرمود که منافقان از زن و مرد همه از یکدیگر
و بمنزله یک نفس اند از بهر آنکه بهری ببهری تولا میکنند بناشایست میفرمایند و از نیکویی که آنچه در شرع و عقل
واجب است باز میدارند و خیرات نمی کنند و خدا را فراموش کرده اند و طاعت خدای نمیکنند لاجرم
خدای تعالی ایشان را ثواب نمی دهد و در دوزخشان فرو گذاشت بدرستی که منافقان فاسقانند و از فرمان
خدای بیرون شوندگان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ
خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ كَالَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَا
قِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي
خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
خداوند وعده داده است منافقان [illegible] مردان و زنان و نیز کافران را با آتش دوزخ که ایشان در آن
آتش همیشه باشند آتش ایشان را بس است و درین آیت دلالت است بر سختی عذاب ایشان و آنکه
هیچ عذاب بلیغ تر از آن نیست و خدای ایشان را از رحمت و خیر خود دور گردانیده است و خوار و حقیر
کرده و ایشان را عذابی باشد دایم که منقطع نشود و شاید که مراد آن بود که خدای تعالی ایشان را در دنیا بلعنت کرد
و از رحمت خود دور گردانیده و ایشان را عذابی است که مقیم و دایم با ایشان و آن تعب و رنج نفاق است
و ترس فضیحت و رسوایی انکه خطاب کرد با ایشان و گفت شما همچون کسانی اید که پیش از شما بوده اند
و همان کردید که ایشان کرده اند پس چشم دارید که بشما همان رسد که بایشان رسید بانکه ایشان را قوت بیش
از شما بود و مال و فرزند بیش از شما داشتند ایشان تمتع گرفتند بنصیب خویش از دنیا و شما نیز
تمتع گرفتید چنانکه ایشان گرفتند و فریفته شدید چنانکه ایشان فریفته و خوض کردید شما در باطل و کفر چنانکه
ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان و استهزا بمومنان پس آنچه ایشان کردند از اعمال ایشان

همه باطل

بوده

بخلاقهم

همه باطل شد و امری واقع نشد بتوقع خود چنانچه عمل مومنان که برای ثوابی باشد آن عملها ایشان باطل شد
در دنیا بانکه خدای تعالی افشای سر ایشان کرد تا عملی میکنند که آن عمل بدان ماند که همچون اعمال مومنانست
مومنان را معلوم شود که نیست و در آخرت آنست که بران ثوابی نبود و ایشان زیان کاران شدند ابو هریره از رسول
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم لَتَأْخُذُنَّ كَمَا أَخَذَتِ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ
وَشِبْرًا بِشِبْرٍ وَبَاعًا بِبَاعٍ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدًا مِنْ أُولَئِكَ دَخَلَ فِي جُحْرِ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ
گفت شما همان طریقت گیرید که آنان که پیشتر از شما بوده اند که رفته اند رش بارش و بدست بدست
تا اگر یکی از ایشان در سوراخ سوسماری شده باشد شما نیز هم در روید و مصداق این حدیث قول خدای
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا الا گفتند یا رسول الله چون فارسیان
و رومیان و اهل کتاب رسول گفت مستند این مردمان مگر از جنس ایشان عبد الله عباس درین آیت
گفت مَا أَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ این قوم بنی اسرائیلند که ما را بایشان تشبیه کرده اند عبد الله مسعود
گفت شما مانند ترین مردمانید بنی اسرائیل الا آنست که نمیدانید که شما گوساله می پرستید یا نه و حذیفه
یمانی گفت که منافقان شما بدترند از منافقان عهد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتم چگونه گفت
برای انکه ایشان نفاق پنهان داشتند و شما نفاق آشکارا کردید أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ
أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ این نه آمد و نرسید بایشان یعنی باین منافقان خبر آنان که پیش از ایشان بودند قومی
را رسول بایشان آمد و حجتهای روشن آورد ایشان برسول خویش کافر شدند و بوی ایمان نیاوردند
تا خدای تعالی ایشان را بگرفت و هر قومی را بعذابی دیگر هلاک کرد چنانکه قوم نوح را بطوفان هلاک کرد
و قوم هود را که عاد بودند به باد هلاک کرد و ثمود را که قوم صالح بودند ایشان را برجفه و صیحه هلاک کرد
قوم ابرهیم که نمرود و اتباعش بود ایشان را به پشه هلاک کرد و قوم شعیب را که اصحاب مدین
بودند بعذاب یوم الظلة هلاک کرد و موتفکات که زمینها و شهرستان قوم لوط بود از زیر و زبر گردانید
و بدین عذاب که ایشان را کرد بر ایشان ظلم نکرد بلکه ایشان بر خود ظلم کردند که کافر شدند بر خدای خود تا خدای
تعالی ایشان را بجزای آن هلاک گردانید پس خدای تعالی عدل کرده باشد و ایشان ظلم کرده باشند بر نفس
خود وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً

قوة

فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم

حق سبحانه وتعالی چون ذکر منافقان کرد وسیرت ناپسندیدهٔ ایشان بازگفت درعقب آن ذکر
مؤمنان کرد وطریقهٔ نیکوی ایشان را بیان کرد وگفت مردان مؤمن وزنان مؤمنه بعضی از ایشان دوستی
آن بر بعضی اند یعنی دوست یکدیگرند واهل ولایت ومحبت یکدیگرند وبیکدیگر تولا کنند امر بمعروف کنند واز
ناشایسته باز دارند وفرمان خدای وپیغمبر بدان کنند که خدای ورسول فرموده از ایمان وطاعات وخیرات
وبدان فرمایند که فرموده اند واز آنچه نهی کرده اند بازایستند ودیگران را از آن باز دارند ونماز فریضه بپای دارند
وزکوة واجب بدهند وامر خدای ورسول را انقیاد نمایند این جماعت آنند که خدای زود باشد که
بریشان رحمت کند واو عزیز است هیچ چیز مر او را مغلوب نکرده وحکیم است آنچه کند بحکمت کند وخدای وعده
داده است این مؤمنان را از مردان وزنان بهشتها که درختان آن زمین را پوشیده باشند ودر زیر
درختان آن جویهای آب روان باشد وایشان درین بهشتها جاودانه باشند ووعده داد ایشان را
جایها ومسکنهای خوش حسن بصری گفت از ابو هریره پرسیدم که درین آیه از رسول چیزی شنیدهٔ گفت
آری رسول خدای گفت کوشکی باشد در بهشت یکپاره از لؤلؤ ودر هفتاد سرای باشد از یاقوت
سرخ ودر هر سرای هفتاد خانه بود از زمرد سبز ودر هر خانه هفتاد سریر وبر هر سریری هفتاد بستر از هر لونی
بر هر بستری جفتی از حور العین ودر هر خانهٔ خوان نهاده بر هر خوانی هفتاد لون طعام ودر هر خانهٔ وصیفهٔ حق
تعالی بندهٔ مؤمن را چندانی قوة شهوت نهمت دهد که یک بامداد بر همه برگردد از طعامها وفرشها واین
کوشک بدین صفت در بهشتهای عدن باشد ورسول گفت جنت عدن بهشتی است خاص از
از بهشتهای خدای هیچ چشم مثل آن ندیده باشد وبر خاطر هیچ بشر نگذشته در آنجا نباشد الا سه
گروه پیغمبران وصدیقان حق تعالی گفت خنک آن را که در آنجا شود عبد الله مسعود گفت که از جنان بهشت یعنی
میانهٔ بهشت آنجا که بتر ازو نبی نباشد مقاتل گفت که عدن بلندترین درجات است در بهشت وچشمهٔ
طیف در ویست وبهشتها پیرامن آنست واز انکه که خدا ویرا آفریده است کشف نفرمایدان وکه
تا انکه که اهلش در وی فرود آیند واهل او انبیا وصدیقان وشهیدان وصالحان باشند وآنان که خدای خواهد
درو کوشکهای از زر ویاقوت ودر ودر بوی وباد خوش از زیر عرش بجهد وپشتهای مشک سفید واز در آن
کوشکها می برد وبوی آن پانصد ساله راه میرود وبا این همه ایشان را رضوان وخشنودی خدای بود
ورضای خدای ایشان را از بهشت بهتر ونیکوتر وبزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت از رسول علیه السلام
شنیدم که او گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای تعالی گوید یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا
وسعدیک گوید هل رضیتم راضی شدید گویند بار خدایا چگونه راضی نباشیم وتو داده ما را آنچه کس را نداده
بودی حق تعالی گوید که من شما را بهتر ازین بدهم گویند بار خدایا به ازین چه باشد گوید رضا وخشنودی من

هفتاد

ازشما

از شما راضی گردم پس از ان سخطی نبود ذلک الفوز العظیم واین ظفری بزرگ است یا ایها النبی جاهد
الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم جهنم وبئس المصیر یحلفون بالله
ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما
نقموا الا ان اغنیهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان
یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من ولی
ولا نصیر ای پیغمبر برگزیده وای رسول بارفعت جهاد کن با کافران بتیغ وبا منافقان بدست واگر
نتوانی بزبان واگر نتوانی بدل ومبغض ایشان باش وبا ایشان روی ترش دار عبد الله عباس گفت جهاد با منافقان
آنست که جنگ کنند ایشان را ورفق ومدارا نکنند با ایشان سخت ودرشت گویند ودر روایتی دیگر از او آنست که جهاد
منافقان بوعظ وتخویف باشد ودر قراءة اهل البیت آمده است که جاهد الکفار بالمنافقین بمنافقان
با کافران جهاد کن وبا ایشان درشتی نمای واز رفق ولطف وخوی خوش که ترا با مؤمنانست یا ایشان
که جای ایشان دوزخ است وآن بد جایی است بازگشتن را عبد الله عباس گفت که رسول صلی الله علیه وآله
در سایهٔ حجرهٔ نشسته بود وصحابه در آن گفت این ساعت مردی بشما آید ودر شما بچشم شیطان چون پدید آمد
هیچ سخن مگویید در ساعت مردی آمد ازرق چشم رسول او را بخواند وگفت تو چرا مرا دشنام میدهی و
اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهند او برفت واصحاب خود را بیاورد وسوگند خوردند که ما نگفتیم خدای تعالی این
آیت فرستاد که یحلفون بالله ما قالوا قتاده گفت سبب نزول آیت آن بود که دو مرد با
یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری ویکی جهنی وجهنی از حلفاء انصار بود غفاری بر جهنی غلبه کرد عبد الله ابی
گفت انصروا اخاکم فوالله ما مثلنا ومثل محمد الا کما قال سمن کلبک یاکلک انکه گفت لئن رجعنا الی المدینة
لیخرجن الاعز منها الاذل این حدیث برسول نقل افتاد رسول علیه السلام ویرا بخواند وگفت این سخنها تو
گفتهٔ سوگند خورد که نگفته ام خدای تعالی آیت فرستاد وگفت ایشان سوگند میخورند که این سخن نگفته
ایم بدرستی که ایشان این سخن گفته اند وسوگند که خوردند کلمهٔ کفر گفتند انجه که سوگند دروغ از مؤمن
فسق باشد واز کافر ومنافق کفر بود که او اعتقاد ندارد واین منافقان همت کردند بچیزی که ازان نیافتند
وبدان نرسیدند مجاهد گفت این آن بود که چون منافق این سخن بگفت مؤمنی شنید وانست که وی نقل
کند خواست که تا آن مؤمن را بکشد تا نقل نکند سدی گفت مراد آنست که ایشان گفتند که ما چون
بمدینه رسیم تاجی بر سر عبد الله ابی نهیم یعنی او را ریاست دهیم برغم رسول ومسلمانان کلبی گفت آیة
در شان آن پانزده مرد آمد که عهد کردند که رسول را بکشند چون رسول بر احوال ایشان مطلع شد ایشان
سوگند خوردند که ما ازین معنی هیچ نگفته ایم ونسگالیده ایم حق سبحانه وتعالی تکذیب ایشان کرد
وگفت که ایشان قصد کردند بآنچه ازان نیافتند از کشتن رسول وایشان بران مؤمنان کینه ور شدند

قرأت

الا از برای انکه خدای تعالی ایشانرا مستغنی کرد بفضل وکرم خویش کلبی کفت که این چنان بود که پیش از انکه
رسول بمدینه آید ایشان در سختی وجهد ورنج ومشقت بودند چون رسول بایشان آمد ایشانرا بانفال وغنایم
مستغنی کردانید واین مثل مشهور است که اتق من شر من احسنت الیه از شر انکس بترس که باوی احسان
کرده باشی انکه حق تعالی کفت فان یتوبوا یک خیرا لهم اکر توبه کنند ایشانرا به باشد که در دنیا ازین مذلت
وعار وسناه برهند ودر قیامت از عذاب دوزخ واکر بر کردند واعراض کنند از توبه کردن وایمان آوردن خدای
تعالی ایشانرا عذاب کند در دنیا بقتل ودر آخرت بدوزخ وایشانرا در زمین یاری ویاوری نباشد که ایشانرا
حمایت کند وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ
الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا
فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ أَلَمْ يَعْلَمُوا
أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ابو امامة الباهلی کفت که
ثعلبه ابن حاطب الانصاری پیامد ورسول را کفت یا رسول الله از خدا بخواه تا مرا مالی دهد رسول کفت
ویحک یا ثعلبه برو وقناعت کن باینکه داری اندکی را که شکر آن کنند بهتر از بسیاری که از ان شکر نکنند روزی
چند برفت وباز آمد وهمین سخن بکفت وکفت یا رسول الله من حق خدای از او بدهم وحقها بکذارم وبا
صلهٔ ارحم کنم رسول کفت بار خدایا ثعلبه را مالی بده واورا کوسفندی چند بود وخدای تعالی زیادتی در وی نهاد تا
چنانکه مورچه فزاید آن می افزود چون مالش بسیار شد خویشتن را بتعهد ومراعات مال داد پس از انکه پنج نماز
در مسجد با رسول کذاردی چنان شد که بیرون مدینه جای بساخت که کوسفندش انجا بودی ونماز پیشین
ودیکر با رسول بکردی ونماز بامداد وشام وخفتن انجا کردی کوسفند زیاده تر شد از انجا برفت ووادی بزرک
بود در جنب مدینه کوسفند از انجا برد وجایی بساخت واز پنج نماز با رسول کردن باز ماند وروز ادینه بیامدی
ونماز آدینه بکردی چون مالش بیشتر شد از نماز آدینه باز ماند وانجا مقیم شد واکر کسی انجا بکذشتی احوال
مدینه از وی بپرسیدی رسول علیه السلام کفت ثعلبه چکرد کفتند یا رسول الله چندان کوسفند دارد که
در هیچ وادی نمی کنجد بفلان وادی رفته است وانجا جای ساخته ومقام کرده مردی را از جهینه بخواند ویکی
از بنی سلیم وبرای ایشان احکام استان صدقه بفرمود نوشتن وکفت بروید وز ثعلبه حق خدای
بستانید وبفلان مرد سلمی بروید واز وشتر بسیار دارد واز او نیز زکوة بستانید ایشان بیامدند ونامهٔ
رسول بر ثعلبه خواندند واز او زکوة خواستند او کفت که این جزیه است بروید بجای دیکر تا من رای خود
به بینم وفکر کنم ایشان برفتند نزدیک آن مرد سلمی ونامهٔ رسول بر وی خواندند او کفت سمعًا وطاعةً لله
وحکم رسول الله انکه در میان شتران رفت وآنچه رسول نوشته بود از استان شتر بکزید خیار وبهترین
آن کفتند رسول مارا نفرموده است که بهترین مال بستانیم او کفت که حاشا که من جز خیار وکزیده مال بخدای

ورسول

ورسول خدای دهم ایشان بشنیدند وباز آمدند نزدیک ثعلبه او دکر بار همان کفت که این مانند جزیه است
بروید بجایهای دیکر تا من رای خود درین معنی به بینم ایشان پیش رسول آمدند واین معنی بکفتند رسول علیه
السلام کفت یا ویح ثعلبه وسلمی را دعا کرد دیکر وخدای تعالی در حق ثعلبه این آیت فرستاد وَمِنْهُمْ مَنْ
عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ الایه ورسول صلی الله علیه وآله وسلم بر صحابه خواند یکی از خویشان
ثعلبه حاضر بود نزدیک ثعلبه آمد وکفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه آیة آمده ثعلبه برخاست ونزدیک رسول
آمد وکفت یا رسول الله من صدقه بیارم چنانکه تو فرمایی رسول کفت بعد از انکه کفتی خدای فرموده است که
صدقهٔ تو قبول نکنم او برخاست وخاک بر سر کرد وفریاد زدن کرفت رسول کفت این آنست که ترا کفتم وتو
فرمان نبردی او برخاست وباز کشت وبجای خود رفت ورسول علیه السلام دران مدت با جوار حق شد وصدقه
او قبول نکرد در عهد ابوبکر بیامد ودر خواست کرد که صدقهٔ من قبول کن کفت رسول صدقه تو قبول نکرد من نیز
قبول نمیکنم چون عمر بخلافت بنشست او نیز قبول نکرد وا در آخر عهد عثمان از دنیا برفت خدای تعالی میکوید
از ایشان یعنی از منافقان کسی هست که با خدای نذر کنند وعهد کرد وکفت که اکر خدای مارا مالی دهد از ان بصدقه
بدهیم واز جملهٔ صالحان باشیم چون خدای تعالی بداد ایشانرا آنچه خواسته از مال ایشان بآن مال بخیلی
کردند وآنچه بر ایشان واجب کرده بود نداد ندو بخل در شرع عبارتست از منع واجب برای انکه بخل اسم
ذمست وبخیل مذموم باشد وبر ترک تفضل کسی را ذم نشاید کردن وَتَوَلَّوْا یعنی بر کردیدند وحال خود
آن بود که اعراض کرده بودند وروی بکردانیده پس خدای تعالی اظهار نفاق کرد که در دلهای ایشان بود
واعلام کرد رسول را که ایشان بر کفر خواهند مردن وتوبه نخواهند کردن واز اعقاب وجزا برای آن خواسته
که بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل وخلف وعده إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا آن روزی که ایشان با پیش
خدای شوند وحاضر آیند انجا که حکم جز او را نبود وفرمان جز او را نباشد واین ایشانرا جزای آن باشد که
ایشان آن وعده که با خدای کردند با خدای خلاف کردند وآن دروغ که کفتند این آیت دلیلست برای انکه
لقا بمعنی رویت نیست برای انکه خدای تعالی در حق منافقان اطلاق کرد وکفت تا آن روزی که ایشانرا با خدای
ملاقات بود وباتفاق منافقان خدایرا نه بینند پس معلوم شد که لقا دیدار نباشد وهرکجا که این لفظ باشد
بر حسب اقتضای معنی یا بر ثواب حمل کنند یا بر عقاب یا بر رجوع انجا که حکم وفرمان او را باشد وکسی
دیکر را نبود وهم برین معنی بود قول رسول خدای که مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللّٰهِ لقابه ومن کره لقاء الله کره الله
لقاءه یعنی هرکه خواهد که دوست دارد که خدای ویرا با ثواب وجزای خود برد وهرکه کاره باشد ونخواهد برد
ومعنی دیکر فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا آنست که خلف وعد ایشان وبخل ایشان ایشانرا بجایی رسانید که
نفاق ایشان ظاهر کشت یعنی بخل ایشان ایشانرا در عقب آورد وثمرهٔ بخل ایشان نفاق بود سعید
بن ثابت کفت که ایشان این معنی در دل داشتند وبزبان نکفتند ونه بینی که خدای تعالی کفت أَلَمْ يَعْلَمُوا

إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوٰيهُمْ ندانند ایشان که خدای تعالی سر ایشان داند یعنی آنچه ایشان در دل
دارند با کسی نگویند و نجویهم و آنچه با یکدیگر گویند از ان کسانی که بر ایشان اعتماد دارند و خدای تعالی
داننده غیبهاست آشکار و نهان او داند حسن بصری روایت کرد از رسول و عبد الله عمر که أَرْبَعٌ مَنْ
كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَإِنْ صَلَّى وَصَامَ وَزَعَمَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ
وَإِذَا ائْتُمِنَ خَانَ وَإِذَا عَاهَدَ خَانَ و این حدیث بمنافقان مخصوص است چنانکه روایت کرده
از مقاتل ابن حیان که او گفت که من بر قضای سمرقند بودم ابو سعید مقری از ابو هریره و ابو هریره از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا ائْتُمِنَ خَانَ
وَإِذَا وَعَدَ خَلَفَ این حدیث بر من سخت آمد بر خود بترسیدم و بر جمله مردمان از انکه کم کسی بود که ازین
خالی بود قضای سمرقند رها کردم و بخارا آمدم از علماء بخارا این حدیث پرسیدم از ان فرجی نیافتم بمرو آمدم و از
علماء مرو پرسیدم هیچ راحت ندیدم بنیشابور آمدم هیچ فرج ندیدم شنیدم که شهر بن حوشب بجرجانست
آنجا رفتم و این حال بروی عرضه داشتم مرا گفت که من نیز همچون تو خایفم بری رو که سعید جبیر آنجاست و از وی
و از وی بپرس بری آمدم و این حدیث پرسیدم مرا بحسن بصری حواله کرد و گفت من درین چیزی نمیدانم بر
خواستم و ببصره رفتم پیش حسن بصری قصه با او بگفتم گفت رحمه الله شهرا و سعیدا این چنان بود که چون رسول
علیه السلام این حدیث بگفت صحابه دل مشغول شدند و نیارستند که از رسول بپرسند بحجره فاطمه علیها السلام
آمدند و گفتند یا بنت رسول الله پدرت امروز حدیثی کرد که ما همه از ان اندیشناکیم فضل کن و از پدرت
بپرس معنی این حدیث خاص است یا عام فاطمه بیامد و این حال برسول عرضه داشت رسول علیه السلام
سلمان را فرمود تا آواز داد که الصلوة جامعه چون مردم جمع آمدند بر منبر رفت و خطبه کرد و انگه گفت ای مردمان
من شما را گفتم که هر کس اگر سه خصلت منافق بود اول انکه در حدیث دروغ گوید و در امانت خیانت کند
و وعده را خلاف کند بدین حدیث شما را نخواستم منافقان را خواستم اما آنچه گفتم در حدیث دروغ گفتند
آن منافقانند که بنزدیک من آمدند و گفتند ما بتو ایمان آوردیم و بنبوت تو مقریم من ایشان را باور نداشتم
خدای تعالی در حق ایشان آیه فرستاد إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ
لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ
و آنچه گفتم چون امینش کنند خیانت کند امانت نماز است و شرایط آن ایشان در ان خیانت
کردند و خدای تعالی در حق ایشان آیت فرستاد يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا
قَامُوا إِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالٰى وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا و آنچه گفتم اذا وعد اخلف
آن بود که ثعلبه بن مالک بیامد و گفت یا رسول الله ان لی غنیمات و انی مولع بالقانة من گوسفندکی
چند دارم دعا کن تا خدای تعالی در ان برکت کند که من حق خدای و حقهای دیگر بواجبی بدهم من دعا
کردم

کردم خدای تعالی او را گوسفندان بسیار داد چون وقت صدقه آمد کس فرستادم بخل کرد و وعده
خلاف کرد خدای تعالی این آیت فرستاد وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ
لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ الی قوله وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ صحابه رسول
چون این بشنیدند دل خوش شدند و مال عظیم بصدقه دادند وجهی دیگر در معنی حدیث اینست که ممتنع
باشد که رسول علیه السلام باین حدیث آن خواسته باشد که هر که این سه خصلت را کار بندد و اعتقاد
جواز و حسن او کند منافق بود الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ
وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مفسران گفتند که سبب نزول آیت این بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را گفت بر صدقات
حث کرد عبد الرحمن عوف آمد و چهار هزار درم داد و گفت چهار هزار برای عیال باز گرفتم و چهار هزار صدقه
کردم رسول او را دعا کرد و گفت بارک الله فیما اعطیت و فیما امسکت خدای تعالی چندانی مال داد او را که ثمن
مال او هزار درم بر آمد هر زن را هشتاد هزار درم رسید و عاصم ابن عدی صد و هشتاد و شصت وسق خرما بود
بیاورد و صدقه کرد و رسول علیه السلام آنرا قسمت کرد و مردی بود نام او عقیل انصاری صاعی خرما آورد و گفت
یا رسول الله دی همه روز کار کردم و دو صاع خرما مرا دادند یکی را برای عیال باز گرفتم و یکی را صدقه آوردم رسول گفت
برو بر سر خرمای صدقه نه منافقان چون این دیدند طعن زدند و گفتند عبد الرحمن و عاصم آنچه دادند بریا دادند
خدای مستغنی است از صاع خرمای ابو عقیل بیاورد و لیکن خواست تا نام او در متصدقان باشد خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت آنانکه عیب کنند و چشم شکنند بر سبیل سخریت بر آنانکه تبرع کردند و بتطوع
صدقات دادند از مومنان چون عبد الرحمن و عاصم و بر آنانکه ایشان هیچ نیابند و ندارند الا مقدار جهد و طاقت
و کوشش خویش و مال بسیار ندارند چون ابو عقیل و از ایشان فسوس میدارند و سخریه میکنند و خدای تعالی
از ایشان فسوس دارد یعنی جزاء سخریه ایشان بدهند و ایشان را عذابی باشد رنج دهنده و دردناک
اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گفته اند که این آیت در شان
عبد الله ابن ابی سلول آمد که او گفت لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا پس از ان بنزدیک رسول
آمد و گفت که استغفر لی یا رسول الله برای من از خدای استغفار و آمرزش خواه خدای تعالی گفت ای
محمد استغفار کن برای این منافقان یا مکن یعنی استغفار تو برای ایشان و ترک استغفار تو یکسانست
خواهی استغفار کن و خواهی مکن اگر برای ایشان هفتاد بار استغفار کنی مثلا خدای تعالی هرگز گناه ایشان
نیامرزد و تخصیص هفتاد بار برای آن کرد که این عدد بنزدیک عرب غایتی مستقصی است و گفته اند برای انکه
اوج هفت است و از هفت عدد اغلب خواست چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا

وگفته اند برای آن مخصوص هفتاد کرد که رسول بر حمزه هفتاد تکبیر کرد خدای تعالی گفت اگر بعدد تکبیرات
حمزه بر منافقان استغفار کنی ایشان را نیامرزم انکه گفت این از برای آنست که ایشان بخدای و پیغمبر کافر شده
اند خدای تعالی هدایت نکند مر ابعث کافران و فاسقان را فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ
خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
حق سبحانه و تعالی ذکر آنان میکند که ایشان در غزاة تبوک از پیغمبر صلی الله علیه وسلم تخلف کردند و باز
پس ایستادند و میگوید که شاد شدند آن باز پس گذاشتگان بمخالفة و خلاف رسول و بعد از رسول و
کاره داشتند و نخواستند که جهاد کنند بمالها و جانهای خویش در راه خدای و چگونه گفتند که در گرما و گرم بیرون
شوید و این غزاة تبوک در فصل تابستان بود در گرمای عظیم ایشان بگرما تعلل کردند خدای تعالی گفت بگو
ایشان را که آتش دوزخ گرمتر است اگر این گرما صبر نمی توانید کرد بر گرمای دوزخ چگونه صبر خواهید کرد اگر ایشان
دریابند و زیرک و عاقل باشند گرمای دنیا بر گرمای آخرت اختیار کنند انکه گفت بگو این منافقان را که اندک
خندید در دنیا که بسیار خواهید گریستن اندر آخرت لفظ امر است و مراد نهی یعنی مخندید و اگر چه جای تعجب
و خنده باشد هم اندک خندید و بسیار بگریید و لفظ وَلْيَبْكُوا هم امر است خبر است از آینده یعنی بسیار خواهید
گریستن چون عذاب خدای ببینید و این جزای آن باشد که ایشان کسب می کنند و کرده باشند خنده
تفتحی است که در روی و دهن پدید آید چند انکه عجبی بینند یا شنوند و گریه تشنجی باشد که در روی پیدا
شود نزد غمی با جریان آب از چشم و این فعل ما اندک نیست برای انکه موقوف بر اختیار ما نیست و بقصد
و دواعی ما حاصل نمی آید و بر جهت ما منتهی نمیشود اسباب از لهو و بطر و مانند آن و رسول خدای میگوید
لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا اگر آنچه من میدانم شما دانید اندک خندید و بسیار
بگریید فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا
مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا
مَعَ الْخَالِفِينَ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ
اگر چنان باشد که خدای تعالی نزدیک گروهی از ایشان برد و ایشان از تو دستوری خواهند تا با تو بجهاد روند ایشان را
تمکین بده و بگوی که شما هرگز با من بیرون نیائید و هرگز با دشمنان من کارزار مکنید از دو وجه یکی انکه این از شما
نیاید زیرا که شما منافقانید و چون جهاد ندارید دیگر انکه چون از شما من این دانم شما را تمکین نکنم ازین معنی ح

حتی

چنین بود تا شما باشید با این بیرون بیرون نیائید چرا انکم رضیتم بالقعود برای انکه شما راضی شدید
بازنشستن می نشینید با زنان و کودکان و بیماران و باز پس استادگان وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ
و نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان مفسران گفتند که عبدالله بن ابی سلول در بیماری کس فرستاد و رسول
را ببالین خود حاضر کرد رسول ببالین او حاضر شد و او را گفت اهلکک حب الیهود
دوستی جهودان ترا هلاک کرد گفت یا رسول الله من ترا بتکلیف حاضر آمدن نکردم من از تو استغفار خواستم
اکنون برای ما استغفار کن و مرا آرزوست که پیراهن خود در کفن من بپیچی و بر من نماز کن چون بمرد پسرش پیش رسول
آمد و گفت یا رسول الله حاضر آی رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت نام تو چیست گفت الحباب بن عبدالله
گفت تو عبدالله بن عبدالله که حباب نام دیو است پس رسول برفت و او را کفن کرد در پیراهن خود و در روایتی دیگر انست
که چون کفن بکرد خواست که بروی نماز کند جبرئیل آمد و جامه رسول بگرفت و او را باز پس برد و این آیت بر او خواند وَلَا تُصَلِّ
عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ و در روایتی دیگر آنست که خواست که تا بر او نماز کند عمر خطاب
گفت یا رسول الله یاد داری که فلان روز چه گفت و فلان روز چه کرده بود و گفت او با یاد و رسول جید او در رسول تبسم
میکرد چون بسیار بگفت رسول علیه السلام گفت ای عمر چند خواهی گفتن خدای تعالی مرا مخیر کرده در استغفار ایشان
اگر خواهی کن و اگر خواهی مکن و اگر من دانستمی که اگر بر هفتاد زیاده کنم فایده باشد بکردمی انکه بر وی نماز کرد و دفن کرد
و در او عقیب آن جبرئیل آمد رسول را از نماز کردن بر منافقان نهی کرد و این آیت آورد که وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ
نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان که بمرده باشند و بر گور او مقام مکن یعنی بدفن او حاضر مشو و این نماز نیست دعاست
بعرف لغة برای انکه در او طهارت شرط نیست و قراءة و رکوع و سجود نیست در مذهب اهل البیت و قراءت مکروه است
و مذهب ابوحنیفه همچنین است و شافعی گفت که قراءة باید از آنی که نماز بی الحمد منعقد نشود و اگر نماز بروز کنند
قراءت آهسته خواند و اگر بشب کنند بلند خواند حمل بر نماز شب و روز و تکبیر در وی پنج است بنزدیک اهل البیت و
یک تکبیر کنند و از پس او شهادتین بگوید و دویم تکبیر بگوید و از پس او صلوات فرستد بر رسول و آل او و تکبیر سیم
بگوید و دعا کند مومنین و مومنات را و تکبیر چهارم بگوید و دعا کند مرده را اگر مومن بود و بر مرده دعا کند اگر کافر
باشد و منافق و تکبیر پنجم بگوید و نماز بدان ختم کند و شافعی تکبیر اول بگوید و الحمد بخواند و تکبیر دویم بگوید و شهادتین
و صلواة و دعا مومنان بگوید و تکبیر سیم بگوید و دعا مرده و تکبیر چهارم بگوید و سلام باز دهد و بمذهب اهل البیت
سلام نیست و نزدیک شافعی بی طهارت درست نباشد از انجا که نماز است و تیمم نشاید با وجود آب
ابوحنیفه گفت که طهارة باید کرد اگر آب باشد و اگر نه تیمم باید کردن چون خدای تعالی رسول را نهی کرد از این جمله
گفت از بهر آن نهی کردم که ایشان بخدا و برسول خدا کافر شدند و چون مردند بر فسق و کفر مردند و درین آیه دلیلست
بر بطلان قول آنانکه گفتند که ایمان اقرار بر زبان و عمل بارکان باشد چه اگر چنین بودی ایشان را در تلفظ
ایمان حاصل شدی و خدای نگفتی که إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بانکه بنزدیک ایشان ایمان زیادة و نقصان

نپذیرد الله گفت که نباید که بعجب آرد مالها و فرزندان ایشان که خدای تعالی میخواهد که ایشان را بآن در دنیا عذاب
کند و جانهای ایشان وا بر سد و فانی شود و ایشان کافر باشند ابو علی گفت تکرار این آیت ممتنع نیست از بهر آنکه
هر یکی ازین دو آیه در حق دو گروه آمده باشد در دو وقت و چون آیه در مذمت نفاق منافقان و وعظ مؤمنان و
و تحذیر از انکه چشم و بمال و فرزندان و غبطه کردن بر منافقان تکرار او نیکو باشد وَإِذَا أُنزِلَتْ
سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا
ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ
وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ چون سورتی نازل شد و در آن
امر باشد بایمان آوردن و جهاد کردن و گوینده ایشان را که ایمان آرید و جهاد کنید با رسول خدای در دین کسانی که خداوند
نعمت و ثروت و توانگری باشند از تو دستوری خواهند و گویند ترا که ما را امکن تا با آن کسانی باشیم که نشستگان و
باز پس ماندگان باشند آنانکه از اهل جهاد نباشند چون زنان و کودکان و بیماران ایشان بآن راضی شده اند که با
زنان و کودکان و بیماران باشند که ایشان در تخلف معذورند و بر دلهای ایشان مهر کرده شد یعنی نشانی
نهاده آمد که فرشتگان ملوا ایشان را بآن بدانند و فرق کنند میان مؤمن و منافق تا برای این استغفار کنند و برای
آن لعنت و نیز تا فرشتگان را دران لطفی و اعتباری باشد و این طبع و علامت مانع ایمان نباشد نه بینی که میگوید
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا که اگر مانع بودی همه را مانع بودی و وجهی دیگر آنست که
ایشان ازان وجه که ایمان در دل خود راه نمی دهند و نظر و اندیشه نمیکنند چون کسی که بر دل ایشان مهر کرده
باشد و این مبالغتی تمام دارد در آنکه ایمان نخواهند آورد و نخواهند دانستن الله گفت لیکن رسول خدای
و مؤمنان جهاد کنند بمال و جان خود برود و در راه خدای بذل کنند ایشان را خیرات و نیکوییها باشد و زنان
نیکو در آخرت و ایشان رستگاران و ظفر یافتگان و بمراد رسیدگان و خدای تعالی ساخته باشد و بنهاده از
برای ایشان بهشتهای که میرود در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و ایشان در آنجا جاوید باشند از
آنجا غایب نشوند و این فوزی عظیم و ظفری بزرگوار است وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ
الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن
سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا
أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ

إنما

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ
وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ میگوید که آمده اند نزدیک خدای کسانی که عذر
خواهند کانکه با تقصیر کنندگان بودند و ایشان را عذری نبود میخواست تا ایشان را دستوری دهد در نا آمدن بجهاد
باوی حسن بصری گفت که عذرهای ایشان همه بدروغ بود و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود المعاذیر اکثرها
الکاذیب یعنی عذر خواهان اکثر ایشان دروغ گویان باشند و ایشان رهط عامر بن الطفیل بودند روز غزاة تبوک
بیامدند و گفتند یا رسول الله اگر ما با تو بیاییم اعراب طی قبیله ما را تعرض برسانند ما را دستوری باش تا مقام کنیم
رسول گفت خدای تعالی مرا از اسرار و اخبار شما خبر داده است قُلْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ایشان چنین
گفتند و عذر این آوردند و کسانی که ایشان با خدای و رسول دروغ گفتند یعنی منافقان که کفر در باطن داشتند و
در ظاهر ایمان محمد بن اسحق گفت آیت در حق جماعتی آمد از بنی غفار بن حقاف انمار که ایشان خویشتن را بر رسول
عرضه میکردند و غرض ایشان آن بود که تا رسول علیه السلام ایشان را دستوری دهد تا باز ایستند میگفتند که ما
بجهاد می آییم و در دل نداشتند و عاقبت وفا نکردند و نشستند بی دستوری خدای تعالی گفت که زود بود که
برسد بآنانکه ظلم کردند از ایشان یعنی کافران عذابی دردناک و از بهر آن منهم گفت که ایشان که تخلف کردند همه
کافر نبودند بعضی کافر بودند و عذر بدروغ انگیختند و بعضی مؤمن بودند و ساز و برگ سفر و جهاد نداشتند
تا لاجرم خدای تعالی ایشان را معذور داشت و گفت نیست بر ضعیفان که قوت ندارند و نه بیماران که صحت ندارند
و نه بر آن کسانی که نیابند آنچه نفقه کنند بر خویشتن و بی برگ و ساز باشند بر ایشان حرجی نیست و تنگی و بزه چون نصیحت
کنند خدا را و رسول را و عمل باخلاص کنند و بر محسنان و نیکوکاران هیچ راهی نیست یعنی هیچکس را با ایشان
کاری نیست و مذهب را با ایشان راهی نیست و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و نیز هیچ حرجی نیست بر آن
کسانی که پیش تو آمدند تا تو ایشان را برداری یعنی برچهارپای نشانی و تا ایشان با تو بیایند و جان سپاری
کنند و تو گفتی ایشان را که من هیچ نمی یابم که شما را برانجا نشانم ایشان چون این سخن شنیدند ناامید گشتند
برگردیدند گریان و اشک از دیدهای ایشان ریزان از غایت اندوه و احزان برانچه نمی یافتند آنچه نفقه کنند
و در خدمت تو بیایند واقدی گفت ایشان هفت مرد بودند از انصار چون ایشان بگریستند و مردمان
رغبت ایشان بدیدند در جهاد عثمان دو مرد را برنشاند و عباس دو مرد را و یامین بن کعب سه مرد را
خدای تعالی چون عذر ایشان بخواست و گفت بر ایشان ملامت را راهی نیست راه ملامت و مذمت
بر آنکسانی است که ایشان می آیند و از تو دستوری میخواهند و ایشان همه توانگران و مال دار اند
راضی شده اند که با زنان و کودکان و بازماندگان بنشینند و بجهاد حاضر نیایند و خدای تعالی خود از ایشان
باز گفته است و مهر بر دل ایشان نهاده است پس ایشان هیچ کار ندانند بآن سبب که نظر و تفکر نمی
کنند و چیزی کسی داند که تفکر کند و نظر کند يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ

إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ
وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ
فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ   خدای تعالی خبری
میدهد و میگوید که این متخلفان و بازپس ماندگان که از جهاد تخلف کردید و بهانه و علت باز استادند ایشان
بیایند بنزدیک شما و عذر خواهند چون شما بازگشته باشید و ما نزدیک ایشان آمده و فرق میان توبه و عذر
آنست که توبه رجوع باشد از گناهی که واقع شده باشد و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضای آن کند که آن
سیئه واقع نبوده است و توبه با خدای درست بود و اعتذار درست نبود و بعضی علما گفته اند که قبول عذر واجب
بود چون صاحبش برحق باشد چنانکه شاعر گوید   اذا اعتذر الجانی محا الذنب عذره   وکل امرء لا یقبل
العذر مذنب   و مذهب ما آنست که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست در عقل و شرع و چگونه واجب
بود قبول عذر و المعاذیر اکثرها اکاذیب بلکه بقبول توبه متفضل باشد انگه رسول خود را فرمود بگوی
ایشانرا عذر میارید و بهانه مجویید که من عذر شما نپذیرم و بهانه شما قبول نکنم که خدای تعالی ما را از اسرار و
و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرده که آن همه دروغ و باطل است که میگویید زود بود که خدای تعالی و
و رسول خدای و مومنان هم بدانند عمل و کردار شما که شما توبه میکنید یا نه و زود بود که شما را باز گردانند
بان خدایی که او داننده پیدا و ناپیداست و آشکارا داند انگه شما را خبر دهد بدانچه کرده باشید از نیک و بد
و جزای هر یکی از نیکی و بدی بشما رسانند جایی که حکم در انجا جز خدا را نباشد انگه خدای تعالی خبر داد از سر
ایشان و گفت زود بود که ایشان پیش تو آیند و سوگندان خورند چون شما بازگشته باشید تا از ایشان
اعراض کنید و از سر توبیخ و تقریع و ملامت ایشان درگذرید و دست از ایشان بدارید که ایشان پلیدند
عیبناک و کما عتاب و ملامت در حق ایشان فایده نکند توبیخ و ملامت مومنان را سود دارد در گناهی
که کرده باشند و ایشانرا پاک کرداند از انکه توبه کنند و پاکیزه کرداند انها پلیدند بهیچ نوع پاک نگردند و جای
پلیدان دوزخ است پس جای ایشان دوزخ باشد جزای آن گناهی که کرده باشند و پاداشت آنچه دوخته باشند
و این آیت دلیل میکند بر انکه حکم منافق حکم کافر است انگه گفت که یحلفون لکم غرض ایشان در انکه سوگند
میخورند سوای شما و گمان میبرند که راست میگویند اگر شما از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر و باطن ایشان
بدانید خدای تعالی راضی نشود ازین منافقان از انکه ظاهر و باطن ایشان داند   الْأَعْرَابُ
أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ

عليهم

عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ
سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ   حق سبحانه و تعالی میگوید که اعرابی
که نشو و نما و تربیت ایشان در بیابان و بادیه باشد کفر و نفاق ایشان سخت تر و بیشتر باشد برای انکه در میان
ایشان علما و دانندگان نباشند و با اهل حضر اختلاطی ندارند که از ایشان شنوند و یاد دارند این جماعت
انانند که پیرامن مدینه بودند از قبیله بنی اسد و غطفان و ایشان در کفر و نفاق سخت تر بودند و ایشان
سزاوارتر باشند بانکه حدود و شرایع و احکام شرع ندانند از انکه در بادیه بوده اند و علما و فقها را ندیده باشند
آورده اند که زید بن صوحان در کارزار یمامه دست چپش جدا اخته بود روزی نشسته بود با جماعتی و اخبار و
و احادیث روایت میکرد اعرابی حاضر بود و گوش با حدیث او کرد و گفت ان حدیثک لیعجبنی وان
یدک لتریبنی حدیث تو مرا خوش آمد ولیکن دست تو مرا بتهمت می اندازد گفت چرا گفت برای انکه مبادا بریدی
بریده باشند گفت دزد را دست راست برند و این دست چپ است اعرابی گفت من این ندانم که راست برند
یا چپ زید گفت صدق الله حیث یقول الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ   اعراب اولیترند بانکه حدود و احکام شرع ندانند و خدای تعالی
عالمست باحوال ایشان و حکیمست در اجرای احکام بر ایشان انگه حق تعالی اعراب بر دو قسمت کرد گفت بعضی
از ایشان انانند که آنچه نفقه میکنند در سبیل خدای غرامت و تاوان میدانند و چشم میدارند بشما رسیدن
حادثها و واقعها و گردشهای روزگار و میگردند تا کی بشما رسد از مرگ و قتل که آنچه ایشان بشما میخواهند بخود ببینند   واقعه
و آنچه بشما می پسندند بایشان رساد و گردشهای بد بریشان باد و خدای شنونده گفتار و داننده کردار ایشانست
و بعضی دیگر از اعراب کسانی اند که ایمان دارند بخدای و بروز بازپسین یعنی روز قیامت که از پس او دگر شب
و آنچه نفقه میکنند در راه خدای آنرا قربتها و وسیلهای گیرند و میدانند نزدیک خدای و قربت ادای فعل باشد
بر انوجه کرده بوده باشند طالب رضای خدا را و ثواب او را و نیز صلوات رسول را و استغفار و آمرزش
و دعای او را نیز و برکه قربتی می شناسند و ثوابی و رحمتی میدانند و بحقیقت که صلوات رسول و دعای وی
ایشانرا قربتی و ثوابی است و زود بود که خدای تعالی ایشانرا در رحمت خود برد و بریشان رحمت کند که او
خدایی است آمرزنده گناهکاران و بخشاینده بندگان کلبی گفت که آیه در بنی اسلم و غفار و جهینه آمد
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ   میگوید که سابقان پیشین و
پیشی گیرندگان اولین از مهاجر و انصار و انکسانی اند که ایشانرا متابعت کرده اند و پس روی نموده بنیکوی

واحسان باکه بر راه ایشان رفتند در ایمان و نصرت کردند یعنی پس از ایشان ایمان آوردند و ایشان آنان بودند
که پس از مهاجر و انصار ایمان آوردند از سابقان و گفته‌اند آنان بودند که پس از رسول ایمان آوردند در عهد
صحابه و در عرف آنان را که در عهد رسول بودند و در صحبت او صحابه خوانند و آنان را که در عهد رسول بودند و در صحبت
او صحابه خوانند و آنان را که بعد از رسول تابعین گفتند و آنان را که پس از صحابه و تابعین بودند اتباع تابعین خوانند
حق تعالی همه را فرا گرفت و در یک سلک کشید و گفت ایشان کسانی اند که خدای تعالی از ایشان راضی شده است
و ایشان نیز از خدای راضی شده اند و از بهر ایشان ساخته است و بنهاده کوشکهایی که در زیر درختان آن جویهای
آب روان باشد و ایشان در آنجا جاوید باشند و این است رستگاری و ظفری عظیم باشد ثعلبی امام اصحاب
الحدیث در تفسیر آورده است که عمر خطاب این آیت چنین میخواند وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ ابی کعب او را باز داد و گفت بگوی وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ عمر قول او شنید
تا سه بار والانصار بجر خواند الذین بی واو و ابی ابن کعب برو رد میکرد بار چهارم عمر را گفت چرا از من نشنوی والله
لقد قرأت علی رسول الله وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بخدای که من بر پیغمبر خدای چنین خوانده ام و تو
ببقیع غرقد قرظهای فروختی عمر گفت صدقت راست گفتی وَحَفِظْتُمْ وَنَسِينَا وَتَفَرَّغْتُمْ وَشَغَلْنَا
وَشَهِدْتُمْ وَغِبْنَا آنگه گفت یا ابی انصار را خدای در جمله سابقان گرفت گفت آری و با عمر خطاب و با برانش
مشورت نکرد عمر گفت من پنداشتم که درین آیه ما را رفعتی باشد که در آن با ما کس را مشارکت نباشد گفت
خلاف آنست که تو پنداشتی و مصداق این در اول سورة الجمعة است فی قوله وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا
يَلْحَقُوا بِهِمْ و در وسط سورة الحشر وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ در آخر سورة الانفال وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا
وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ ابوموسی اشعری و سعید المسیب و قتاده گفتند که سابقان اولین آنان بودند که بدو قبله
نماز کردند عطا گفت آنان بودند که ببدر حاضر بودند و خلاف کردند تا آنکس که پس از خدیجه ایمان آورده که بود و در آنچه
خلاف نیست که اول او بود که ایمان آورده بود عبدالله عباس و زید ارقم و جابر بن عبدالله الانصاری و جمله اهل
بیت گفتند که اولین کسی که ایمان آورد علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بود و او نه ساله بود و بروایت کلبی
و مجاهد و محمد اسحق گفتند ده ساله بود مجاهد گفت که از جمله چیزها که خدای تعالی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد و با او
خواست آن بود که سالی قریش را قحطی افتاد و ابوطالب بسیار عیال داشت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
عم خود را گفت ای عباس قحطی عظیم است و ابوطالب از سبب عیال رنجور است بیا تا برویم و از وی تخفیف کنیم
گفت صواب باشد برفتند و رسول او را گفت که ای عم ما آمده ایم تا بعضی از عیال ترا با خود ببریم ابوطالب گفت
که عقیل را بمن رها کنید و دیگر را از شما دانید رسول علیه السلام علی را بگرفت و عباس جعفر را بگرفت و علی با
رسول بود تا آنکه که خدای پیغامبرا بنبوة داد و علی اولین کسی بود که بوی ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر با عباس می بود
تا آنکه

تا آنکه که اسلام آورد و از عباس مستغنی شد اسمعیل بن ایاز گفت که جدم مرد بازرگان بود گفت که بمکه میرفتم بنزدیک
عباس فرود آمدم روزی با عباس نشسته بودم در مکه وقت زوال آفتاب جوانی را دیدم نیکوروی که بیامد و در قرص
آفتاب نگاه کرد آنگاه روی بکعبه آورد و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد و تکبیر کرد و زنی بیامد
و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر کرد ساعتی بود آن جوان برکوع شد ایشان نیز برکوع شدند چون سر برداشت ایشان
نیز سر برداشتند آنگاه بسجده شد ایشان نیز بسجده برفتند و چون سر برداشت ایشان هم سر برداشتند
من عباس را گفتم امری عظیم و کاری عظیم است این چیست که ایشان میکنند گفت نمی دانی این جوان پسر
برادر منست محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب و آن کودک علی ابن ابی طالب است و آن زن خدیجه بنت خویلد است
زن محمد و محمد دعوی میکند که خدای مرا بدین دین فرستاده است وَاللّٰهِ لَا أَعْلَمُ عَلَىٰ ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدًا عَلَىٰ هٰذَا
الذی غیر هؤلاء الثلثة بخدای که هیچکس را نمیدانم که بر زمین برین دین باشند الا این سه کس راوی گوید
که جدم عفیف گفت که در دل من افتاد که کاشکی من چهارم ایشان بودمی و این حدیث آن وقت روایت کرد که اسلام
آورده بود و انس بن مالک گفت که رسول علیه السلام گفت صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه
لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا الله الا منی و من علی گفت فرشتگان هفت سال بر من و علی صلوات
دادند برای آنکه درین هفت سال گفتار لا اله الا الله بر آسمان نبردند الا از من و از علی معاذه عدویه گفت از امیرالمؤمنین
علی شنیدم بر منبر بصره که میگفت انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن ابو بکر و اسلمت قبل ان یسلم الصدیق
اکبر منم که ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد ابویحیی گفت من نزدیک ابوذر رفتم در موسم حج و گفتم که
که در میان مردمان اختلافی پدید آمد چه باید کرد گفت الزم کتاب الله و علی بن ابی طالب فاشهد علی رسول الله
انه قال علی اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیامة و هو الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم بین الحق
والباطل و هو یعسوب الدین و المال یعسوب الظلمة گفت علی اولین کس است که بمن ایمان آورد و اولین کسی
است که دست در دست من نهد روز قیامت و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم است فرق کند میان حق
و باطل و او پیشوای مومنانست و مال پیشوای ظالمانست و خزیمة ثابت ذو الشهادتین درین معنی گفته است
ماکنت احسب الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی بقبلتکم واعرف الناس
بالآثار و السنن و آخر الناس عهدا بالنبی و من جبرئیل عون له فی الغسل و الکفن ماذا الذی ردکم عنه فنعلمه
بان بیعتکم من اغبن الغبن و مخالفان گویند که از جمله سابقان ابی بکر بود و زید حارثه و گویند اگرچه علی پیش
ایمان آورد ایمان کودک را اعتبار نیست که علی ابن ابی طالب علیه السلام کودک بود و ابوبکر پیر بود و ایمان علی را آن
موقع نباشد که ایمان ابوبکر را گوییم چون چنین بود لاجرم ایمان علی لا عن کفر بود و ایمان غیر او عن کفر بود و انگاه از
دو وجه بیرون نبود ایمان علی یا رسول الله او را دعوة کرد یا نکرد علی غیب دان نبود که او را ایمان می باید آورد و اگر دعوة
کرد و علی مکلف نبود و محل قبول ایمان نداشت تاوان و غرامت بر رسول باشد و اگر محل قبول ایمان داشت او

باشد و صغر سن کودکی ازین مانع نباشد از بهر انکه اعتبار بکمال عقلست نه بصغر سن چون روا باشد که عیسی
یکساعته در کهواره پیغمبر باشد و کوید إِنِّي آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و یحیی را کوید وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا
یعنی النبوة چرا شاید که علی ده ساله و بروایتی ده ساله و بروایتی دوازده ساله مومن باشد و ایمان او بموقع قبول
باشد و نیز اتفاقست که علی جز یکبار ایمان نیاورد اکر از او موقعی نبود بدیکر وقت از اندارک نبودی او خود مومن
نبوده باشد و چه در حیوة رسول و چه بعد از وفات رسول و قبل عثمان که امامت کرده و این روا ندارد الا کافری پس
معلوم شد که ایمان بموقع قبول بوده و او چون بر مهاجران سابق بوده است در ایمان و اما سابقان انصار چنانکه
در اخبار آمده است که اهل بیعت بودند بر عقبه بیعت اول و ایشان هفت کس بودند و بر بیعت دوم بر عقبه
هم هفتاد کس بودند و آن انکاه بود که ابو زراره مصعب بن عمیر بنزدیک ایشان رفت و ایشانرا قران آموخت
و او اولین کسی بود که در مدینه نماز بجماعت کرد و او صاحب رایت رسول بود در روز احد چون مردم بهزیمت
شدند او با رسول مقام کرد تا شهید شد و رسول در حق او کفت که من از او شریفتر ندیدم او را بمکه دیدم دو
برد قیمتی پوشیده و نعلین در پا کرده شراکش از زر و دو غلام بر راست و دو غلام بر چپ و هر یکی قصبی
حیس در دست کرفته مردمانرا میدادند و او آن بود که خدای تعالی در حق او کفت وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ
رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى روز بدر برادرش را بکرفتند برای
حرمت مصعب دست از وی باز داشتند بر او بنهادند مصعب را کفتند برادرت را بند بر نهادند چون خود را
فدیه کرد روز احد برادر خود را دید مصعب را کفت والله که این را من بکشم فرصت کوش میداشت تا که
فرصت یافت برادر خود را بکشت خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَآثَرَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى و نام و کنیت ابو عزیز بود وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ
الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا
عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
میکوید که از انکسانی که کرد بر کرد شما اند از عربان منافقانند که بیرون مدینه اند مفسران کفته اند که چند قبیله
بوده اند مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار و این جمله پیرامن مدینه بودند و در اندرون مدینه هم جمعی
منافقانند که بر کفر و نفاق متمرد و مصر شده اند تو که محمدی ایشانرا نمیدانی ما ایشانرا میشناسیم و میدانیم
برای انکه نفاق تعلق بباطن دارد و ظاهر مومن و معتقد و بباطن کافر مصر تو ظاهر ایشان شناسی و من باطن
ایشان شناسم ایشانرا عذابی دو باره کنم ابن عباس کفت یکبار آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روز آدینه بر منبر خطبه میکرد برخواست و اشارت کرد و کفت یا فلان بیرون شو از مسجد که تو منافقی یا فلان
و یا فلان و جمعی را نام برد و بنفاق ایشان کواهی داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشانرا این فضیحت یک

عذابست و عذاب دوم عذاب کورست این روایت سدی است مجاهد کفت عذاب اول سببست و عذاب
دوم عذاب کورست مقاتل ابن حیان کفت عذاب اول تیغ بود بر ایشان روز بدر و عذاب دوم نزدیک مرک
عطا کفت عذاب اول محن دنیا و امراض است بی عوضی بیانش اینست که میکوید در آخر سوره أَوَلَا يَرَوْنَ
أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ و عذاب دوم عذاب کورست
و کفته اند که عذاب اول مال خرج کردن ایشانست و دوم خویشان و دوستان خویش کشتن ثُمَّ يُرَدُّونَ
پس انکاه باز کردانند ایشانرا در قیامت با عذاب بزرک که عذاب دوزخ است چون ذکر ایشان کرد کفت وَ
آخَرُونَ اعْتَرَفُوا و جمعی دیکر ایشانند که ایشان بکناهای خود اعتراف آوردند مفسران کفتند ایشان جماعتی
بودند که از رسول علیه السلام باز ایستاده بودند در غزاة تبوک چون رسول علیه السلام برفت ایشان پشیمان شدند
و کفتند ما در سایه و راحت و آسایش و رسول و صحابه او در جهاد و شدت و رنج سوز بخدای که ما خود را
در ستونهای مسجد بندیم باز نکشاییم و توبه ما قبول نکند همچنین کردند چون رسول علیه السلام باز آمد در مسجد
در آمد کفت ایشان کیستند و چرا خویشتن را در اینجا بسته اند کفت ایشان آنانند که با تو بغزا نیامدند سوکند
خوردند که خود را باز نکشایند تا انکه تو ایشانرا باز نکشایی کفت من نیز سوکند خوردم که ایشانرا باز نکشایم
تا انکه مرا بفرماید ایشان تنعم کردند و از من باز ایستادند و از صحبت من و از جهاد من رغبت نمودند
خدای تعالی این آیت فرستاد رسول بفرمود تا ایشانرا باز کشادند ایشان بیامدند و کفتند یا رسول الله
مالها و ما فدای تست بفرمای تا بردارند و بصدقه دهند تا کفاره باشد کناه ما را و برای ما استغفار کن رسول
علیه السلام کفت مرا نفرموده اند که از مال شما چیزی بر دارم خدای تعالی این آیت فرستاد خُذْ مِنْ
أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ از امیر المؤمنین علی علیه السلام و عبد الله
عباس روایت کردند که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابو لبابه انصاری بود و هلال مرداس و برادرش
و بس ضحاک کفت هفت کس بودند عطا کفت پنج کس بودند زهری کفت که آیه در ابو لبابه آمد چون بغزات
تبوک رفت بس پشیمان شد خویشتن را بستون مسجد باز بست و کفت طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا
خدای توبه من بپذیرد هفت شبانه روز هیچ نخورد تا بیفتاد و بیهوش و قوت از وی برفت خدای تعالی
این آیت فرستاد و توبه او قبول کرد و رسول علیه السلام بنفس خود بیامد و ویرا باز کشاد و ابو لبابه کفت یا رسول الله
سرایی که در وی این کناه کرده ام بجا بکذارم و مالی که بدوستی او ترا رها کردم از ان بدر آیم رسول علیه السلام
کفت جمله مال نه ولیکن یک ثلث خدای تعالی ذکر وی کرد و آن جماعت که مثل این کردند و کفت از جمله انکه باز
پس استادند و بغزات تبوک نیامدند آنانی بودند که اعتراف آوردند بکناهای خود کردار نیکو را بکردار بد
بیامیختند شاید که خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و او آمرزنده کناهان و بخشاینده است بر بندکان
خود و این از خدای واجب بود و برای آن لفظ عسی آورد تا مکلف قطع نکند و مردد باشد میان خوف و رجا

وَاللهُ اَعْلَمُ وَاَحْكَمُ خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ
عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللهَ هُوَ
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَاَنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقُلِ اعْمَلُوا
فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَاِمَّا يَتُوبُ
عَلَيْهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای محمد از مالهای ایشان صدقه بستان یعنی زکوة بعضی
گفته‌اند که این مانند کفارات است و آنست که ایشان گفتند که از جمله مالها خود بیرون آمدیم خدای تو
گفت که همه مال ایشان بر مدار و بعضی از مالهای ایشان بر وجه صدقه بستان تا ایشانرا پاک و پاکیزه
کردانی تنهای ایشانرا از چرک گناه و مالهای ایشانرا از مظالم و زیادت کردانی برکات و منزلت و ایشانرا
از منازل منافقان رفع کردانی و دعا کن ایشانرا از خدای تعالی در حق ایشان رافت و رحمت خواه
که دعای تو ایشانرا سکون و طمانینتی باشد و دلهای ایشان آرمیده شود با آنکه خدای تعالی از ایشان
قبول کرد گفته‌اند این صلوات آنست که چون والی مال بستاند بگوید اَجَرَكَ اللهُ فِيمَا اَعْطَيْتَ
وَبَارَكَ اللهُ فِيمَا اَبْقَيْتَ عبد الله بن ابی اوفی گفت که چون کسی صدقه پیش رسول آوردی او گفتی
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلَانٍ روزی پدرم صدقه نزدیک رسول برد رسول علیه السلام گفت اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى آلِ اَبِي اَوْفَى ابو علی جبائی گفت که واجبست و هر ساعی که دعا کند متصدق را چنانکه رسول
رسول علیه السلام کرد وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای شنونده است می شنود گفتار ایشان و میداند
کردار ایشان و دعای ترا که بر قبول صدقات ایشان میکنی و کیفیت حال هر یکی میداند اَلَمْ يَعْلَمُوا
ای نمیدانند که خدای تعالی قبول کند توبه از بندگان خویش چون توبه نیکو کنند و صدقات ایشان بپذیرد
چون از خلوص نیت صادر کردد عکرمه گفت که چون خدای تعالی توبه ایشان بپذیرفت و ایشانرا با منازل
خویش برد منافقان طعن زدند و گفتند ایشان همان قوم اند که دی روز با ایشان حدیث نمی شایست
کرد و مکالمه و معامله با ایشان روا نبود اکنون چه افتاد که با پایه خود رفتند خدای تعالی این آیت
فرستاد و گفت که ایشان که طعن می زدند نمی دانند که قبول توبه بخداست و صدقات او بستاند و قبول
کند ابو هریره گوید که از رسول شنیدم که گفت بان خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه
دهد از کسب حلال و خدای تعالی جز حلال و پاک نپذیرد و بر آسمان نشود الا صدقه پاک الا که اول آن
صدقه در دست خدای تعالی می نهد خدای از او بستاند آنرا و می پرورد چنانکه یکی از شما اسب کره را
پرورد تا آنکه برای خدای تعالی داده باشند مانند کوهی عظیم شود و آنگه این آیت برخواند که اِنَّ اللهَ
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و خدای تعالی از ایشان و کار او قبول توبه تایبان است و رحمت کردن و بخشودن

بر بندگان

بر بندگان و بگوی ای محمد مر بندگان تایب تا ایشانرا تحریص و ترغیب شود که بکنید از اعمال آنچه میخواهید که آنچه
میکنید بر خدای و رسول خدای و مومنان پوشیده نیست لا محاله اعمال شما عرض خواهد افتادن بر خدای و پیغمبر
صلی الله علیه و آله و بر ایمه پس بنگرید تا طاعت چگونه میکنید و درین عرض دو قول گفته‌اند یکی آنکه بقیامت
باشد و دیگر آنکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنج شنبه بر رسول عرض کنند و بر ایمه هدی
و مراد بمومنان امامان معصوم اند آنگه گفت وَسَتُرَدُّونَ زود بود که شما را باز گردانند با خدای که داناست
پنهان و آشکارا خبر دهد شما را بانچه کرده باشید چون جزا و پاداش آن بشما رسد وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللهِ
و گروهی دیگر اند که تاخیر کردند و باز پس داشته ایشانرا از بهر امر خدای و کار ایشان در مشیت و توقف
است یا عذاب کند ایشانرا اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند لیکن خدای تعالی داناست با حوال
ایشان حکیمست آنچه [illegible] در حق ایشان بر وفق حکمت و علم باشد و ایشان سه کس بودند کعب بن مالک
و هلال بن امیه و مراره بن ربیع که در حق ایشان آمد وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا از غزاة تبوک باز ماندند
اما نه از بهر نفاق لیکن از توانایی و تقصیر و اتفاق آن اجتهاد و مبالغه نکردندی در توبه که ابو لبابه کرد و اصحاب ش
رسول صلی الله علیه بفرمود تا ایشانرا براندند و کسی را با ایشان سلام و صباح نبود و زنان ایشان بیامدند گفتند
یا رسول الله ما از خانه ایشان جا بهم گفت نه ولیکن ایشانرا مگنید از مقاربت ایشان [illegible] بماندند
مدت پنجاه روز بحزن و گریه و خوف و اضطراب و قلق آنگه توبه ایشان قبول آمد و این آیه دلیلست بر
آنکه خدای را باشد که قبول کند توبه بتفضل است چه اگر واجب بودی موقوف نبودی بر مشیت والله اعلم
واحکم وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَاِرْصَادًا
لِمَنْ حَارَبَ اللهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنَى وَاللهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ اَبَدًا لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ
اَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ
مفسران گفته‌اند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کرده خود کردند و رسول را علیه السلام آنجا بردند تا یک
روز نماز جماعت کرد بنو غنم بن که بنو اعمام ایشان بودند بر ایشان حسد کردند گفتند ما نیز مسجدی بنا کنیم
در پهلوی مسجد ایشان و از رسول درخواهیم تا آنجا نماز کند و ابو عامر الراهب از شام باز آید او را امام
این مسجد کنیم و این ابو عامر از ایشان بود و پدر حنظله بود که او را غسیل الملائکه گفتندی روز احد او را بکشتند
و در معرکه او را اشسته یافتند و رسول را گفتند گفت من دیدم فرشتگان را که از غسل وی و او پرداخته بودند
با ابریق زرین بر آسمان می شدند و این ابو عامر ترسا بود و راهب بود در جاهلیت چون رسول پیغمبری
آشکارا کرد وی بنزدیک پیغمبر آمد و گفت این دین چیست که آوردی رسول علیه السلام گفت که دین حنیفی است
دین ابراهیم گفت من بر آن دینم رسول گفت تو بر آن دین نه او گفت این دین ابراهیم است و لیکن تو

مشتغل

چیزی آورده که ازان نیست رسول گفت نه چنین است که تو گفتی وَلَكِنْ جِئْتُ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّةً
ابو عامر گفت اماتَ اللهُ الكاذبَ منا طريداً وحيداً غريباً اراده از ما دروغ میگوید خدای تعالی اورا
بیرانا د غریب و تنها و رانده پیغمبر گفت آمین و اورا ابو عامر فاسق خواندند و برفت گفت هیچ قوم را نیابم
که با تو کارزار کند والا که با ایشان باشم در احد و چند غزاة در میان کافران با رسول و با مومنان کارزار کرد تا
روز حنین چون هوازن بگریختند او نیز بگریخت و بشام رفت و کس فرستاد بمنافقان که چندان که توانید
ساز و سلاح بدست بنهید و برای من مسجدی بنا کنید که من بنزدیک قیصر روم میروم تا از وی لشکر بستانم و
بیایم و با محمد کارزار کنم و ایشان را از مدینه بیرون کنم آن جماعت پا مدند و دوازده مرد بود تغلبه بن
حاطب و معتب و قشیر و ابو حبیبه بن الازعر و عباد بن حنیف و حارثه بن عامر و بسر اش و مجمع و زید
و نبیل الحارث و بجاد بن عثمان و مخزج و ودیعه بن ثابت مسجدی بنا کردند در پهلوی مسجد قبا و مجمع بن
حارثه امام مسجد بود چون فارغ شد بنزدیک رسول علیه السلام آمدند و گفتند یا رسول الله یک روز اینجا آی
و یکبار نماز کن برای ما و این آن وقت بود که رسول علیه السلام ساز غزاة تبوک میکرد گفت من مشغولم چون
باز آیم بگویم که چه باید کردن چون رسول باز گشت ایشان آمدند گفتند که میخواهیم تا بمسجد ما آیی و دعا کنی
ما را برکت رسول علیه السلام هنوز در شهر نرفته بود پیراهن بخواست تا در پوشد و برود جبرئیل آمد و گفت خدای
سلام میگوید و این آیت آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا ای محمد آنکسان که ایشان
فرا گرفتند و بنا کردند مسجدی را برای ضرر رسانیدن و گزند کردن برادران و پسرعمان خود در اصحاب مسجد قبا اند
و از سر کفر و نفاق عزه کفر را و تقویت نفاق را و برای تفرقه کردن و جدایی انداختن میان مومنان تا از ایشان
متفرق شوند و کار ایشان مختلف گردد و از برای آنکه تا باز زند و استعدا دکنند برای کسی که او حرب
کرده با خدای و رسول لیش پیش از این ابو عامر الراهب تا از شام بیاید و از روم لشکر آرد و این منافقان
با این همه سوگند خوردند که ما نخواستیم بدین که کردیم الا الخیر و نیکویی یعنی نماز و ذکر خدای و برای پیران و ضعیفان
و بیماران کرده ایم که ایشان نتوانند که بمسجد قبا آیند و برای شبهای زمستان و روزهای باران حق تعالی تکذیب
ایشان کرد و گفت که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند انگه رسول زاری کرد و گفت لَا تَقُمْ فِيهِ آن
مسجد مرو و درانجا قیام مکن مر گر خطاب اگرچه با رسول است امام ادر رسول است و جمله مومنان رسول چون
این آیت آمد بفرمود مالک بن الدخشم را و معن بن عدی را که بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزید ایشان
برفتند و آتش در وزدند کسانی که درانجا بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد انجا مقام کردند آتش بایشان
رسید و بعضی از ایشان بسوخت رسول علیه السلام بفرمود تا آن موضع را مزبله و جای خاک افگندن کردند
و ابو عامر الراهب در شام بمرد غریب و وحید و تنها و خبر است که مجمع بن حارثه که امام مسجد بود در عهد
عمر خطاب بیامد و از او امامت مسجد قبا خواست عمر گفت لا و لا کرامة نه تو امام مسجد ضرار گفت مهلاً

لاتعجل

لاتعجل ساکن باش و بر من تعجیل مکن که من دران وقت جوان بودم و ایشان پیران بودند و من آن کودکی نمیدانستم
و ایشان نداشتند و من بر احوال ایشان مطلع نبودم که اگر بودی یک ساعت با ایشان مقام نکردمی عمر اورا
معذور داشت و امامت مسجد قبا فرمود و انگه مدح مسجد دیگر کرد و گفت که مسجدی که از ابنا بر تقوی و
پرهیزکاری نهاده باشد از اول روزی از روزها بنایش یعنی مسجد قبا که آنرا رسول علیه السلام بنا نهاده است
و در وی نماز کرد مدتی مقام او بقبا و گفته اند که مسجد پیغمبر است بمدینه و درین مسجد اولیتر است و سزاوارتر
که نماز کنی و اینجا مردانند که طهارت و پاکیزگی دوست میدارند و خدای تعالی پاکان را دوست دارد ابو سلمه
از عبد الرحمن ابن ابی سعید الخدری پرسید که از پدر چه شنیده درین مسجد که خدای تعالی گفت أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى
مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ گفت از پدر شنیدم که روزی رسول علیه السلام در حجره بعضی زنان بود من نزدیک او شدم
گفتم یا رسول الله این مسجد که بر تقوی بنا نهاده اند کدام است مشتی سنگ ریزه برگرفت
و بینداخت و اشارت کرد بمسجد خود و گفت مسجدکم هذا مسجد المدینه أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ
بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً
فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ میگوید که مر آنکس بهتر
که بنای مسجد خود بر تقوی و پرهیزکاری و رضای خدای نهاده باشد یا آنکس که بنای مسجد خود بر کناره جاه
ویران و خراب و فرو افتاده نهد که آن بیفتد و او را در آتش دوزخ اندازد یا آنکس بهتر باشد که بنای دین
خود بر قاعده محکم نهد که آن تقوی خدا و رضای وی است یا آنکسی که بنای دین خود بر قاعده ضعیف
نهد از باطل و نفاق که مثل او در قلت ثبات چون بنا باشد بر کناره رود و خانه نهاد که آب زیر زمین بنا را
واری کرده باشد همی ناگاهی آن فرو افتد و بنای او در قعر آتش دوزخ در دوزخ افتد و خدای تعالی ظالمان را
راه ننماید براه بهشت از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده اند که گفت که انجا بگذشتم دودی دیدم
که از انجا بر می آمد خلف بن یاسین الکوفی گوید که با پدرم بحج میرفتیم بان مسجد رسیدم که پیغمبر علیه السلام
در وی بود و قبل نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس بود و این در روزگار بنی امیه بود چون کار با بوجعفر
منصور افتاد بفرمود تا قبله بگردانیدند که نباید که کس نداند و بان قبله نماز کند یعنی مسجد ضرار را دیدم
ویران گشته و دودی از وی بر آمده و امروز مزبله شده است الحق تعالی باز نمود که آن مسجد علامتی
است ایشان را بر کفر و نفاق و کردن آن بنا در دل ایشان شکی و نفاقی است ثابت که در دل ایشان
باشد و زایل نشود تا دل بر جای باشد مگر که دلهای ایشان پاره پاره شود و بر وجهی دیگر معنی اینست
که همیشه خراب کردن بنا را ایشان سبب شک و نفاق دل ایشانست و اثر آن از دلهای ایشان
منقطع نشود تا که دل ایشان باقی باشد و خدای تعالی داناست بانچه در دلهای ایشان منقطع

نشود تا که دل ایشان باقی باشد و خدای تعالی دانا است با آنچه در دلهای منافقانست از کردن بنای مسجد
ضرار حکمت در آنچه فرمود از ثواب کردن آن إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا
عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا
بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ محمد بن کعب گفت
چون انصار لیلة العقبه با رسول علیه السلام بیعت کردند و ایشان هفتاد مرد بودند عبد الله رواحه گفت
یا رسول الله شرطی که خدای را باماست و شرطی که ترا هست با ما بگوی گفت اما شرط خدای من آنست که
بخدایی او را پرستید و با او شرک نیارید شرط من آنست که از آنچه جان و مال خود را از آن حمایت
کنید مرا از آن حمایت کنید گفتند کردیم یا رسول الله فَمَا لَنَا پس ما را چه باشد گفت شما را بهشت
باشد گفتند ربح البیع فلا نقیل و لا نستقیل خدای تعالی این آیت فرستاد إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
بدرستی که خدای تعالی بخرید از آن مؤمنان نفس و مال ایشان را بهشت در بیع بایع و مشتری و دلال
و بها باید مشتری خدای جبار است و دلال محمد مختار است و بایع بنده مؤمن دین دار است و بها
بهشت دار القرار است نِعْمَ الْمُشْتَرِي الرَّبُّ الرَّحِيمُ وَنِعْمَ الدَّلَّالُ الرَّسُولُ الْكَرِيمُ وَنِعْمَ
الثَّمَنُ جَنَّةُ النَّعِيمِ نکته گفت که بهشت می فروشم گفت بنده میخرم از بهر آنکه هر که چیزی از و بخرند
یا از بهر سود فروشد یا از بهر حاجت و این هر دو بر خدای محالست و اگر گفتی بهشت می فروشم کرا
زهره آن بودی که گفتی من میخرم یا من بهای بهشت دارم بهشت نا خریده ماندی و بنده ازین خبر بر بدی بیاس
بنید آمدی و افلاس پیدا شدی گفت این مبایعت مرا با مؤمنانست که کافران مرا نشناسند چیزی
قیمتی از او ببهای اندک نخرد و کافر را از آن منزلت ننهم که با وی مبایعت کنم تا از تو متابعت نباشد
از من نیز مبایعت و دلال محمد مختار باید تا مبایعة با ذو الجلال جبار حاصل شود مبایعة در سرای شرع میرود
و شارع باین میان دلال است هر که باین دلال آشنا شود او را کی رسد که مبایع ما باشد مبایع ما نبود
تا متابع تو نشود فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ دعوی دوستی او میکنی کمر خدمت ما بر میان بند
تا از او جزا محبت یابی هر که چیزی بهایی دارد آنرا بدلال دهد تا دلال عرضه کند تا کرا در بایست باشد بایست
باشد کافر را جان و مال بهایی نیست لاجرم درین درگاهش راهی نیست هر که چیزی با بها دارد درین
درگاه بر بها دارد پس اول از تو معرفت باید تا از دلالت شفقت بود وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَحِيمًا تا از مشتریت صفقه بود إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تا تو بیگانه باشی او را
چه کو اگر کند که با تو شری کند و چون آشنا شدی او را چه منع کند از آنکه با تو بیع کند پس اول قدم در نه
دست بیعت ده تا بنوبت دویم بر صفقه بیع بر دست زنند پای در نه و دست بده و جان و مال

از دست

از دست بده تا چون مالت نباشد مآلت باشد و چون جان نباشد جانان و جنات باشد چون از ملک
خود بیزار شدی بملک من در آیی فردا مالک را با ملک و ملک من کار نبود و بر مملوکان من راه نبود ما
عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ نفس مؤمن شهرستانی است جوارح او سواد و رستاقست مجاری عروقش
آب جویهای و حواشی وی بروج وی با چهار صد است یکی را با آدم که ابو البشر است خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ
وَاحِدَةٍ و یکی با ابراهیم مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ و یکی با محمد مصطفی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ
أَنفُسِكُمْ و یکی با پدرت ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ و بر وی چهار درست یکی بر توحید و شهادت گشاده و
یکی بر صدق و زیادة نهاده و یکی باخلاص و طاعت و یکی با جمع و جماعت نفس مومن اختیار کردم و او را
خواستم از آنکه او مرا خواست منافق چون مرا نخواست نخواستمش وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ
فَثَبَّطَهُمْ چون مالش مرا نشایست گفتمش قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ
مؤمن چون مرا اختیار کرد اختیارش کردم هُوَ اجْتَبَاكُمْ نه هر درختی بستان را شاید و نه
هر نباتی ریحان را و نه هر تقی و مالی درگاه سبحان را شاید عزیز مصر یوسف را بخرید و خواص اهلش بخدمت
مشغول کرد و اهلش را گفت أَكْرِمِي مَثْوَاهُ همچنین حق سبحانه و تعالی چون ترا بخرید ملکه ملکوت
را بخرید تا بعضی حافظان تو باشند وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ
و بعضی دبیران تو باشند كِرَامًا كَاتِبِينَ و بعضی وکیل داران و عذر خواهان تو باشند
وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ زلیخا یوسف را بخرید و دل باو داد و او را بمنزل کرامت فرود
آورد و آنکه محبوس کرد و آنکه مملکت بر و افتاد و حق تعالی ترا بخرید و بانواع اکرام و اعزازت مخصوص
گردانید وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ و در زندان دنیاش باز داشت الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ
وَجَنَّةُ الْكَافِرِ آنکه در زندان از سر ناز با تو سر آغاز کرد مَنْ دعانی اجبته وَمَنْ سَأَلَنِي
أَعْطَيْتُهُ وَمَنْ أَطَاعَنِي شَكَرْتُهُ وَمَنْ عَصَانِي سَتَرْتُهُ وَمَنْ عَرَفَنِي حَيَّرْتُهُ
وَمَنْ أَحَبَّنِي ابْتَلَيْتُهُ وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيَّ دِيَتُهُ
وَمَنْ عَلَيَّ دِيَتُهُ فَأَنَا دِيَتُهُ هر که مرا بخواند اجابت کنم و هر که از من بخواهد بدهمش و هر که
طاعت من دارد شکرش گویم و هر که در من عاصی شود بازش پوشم و هر که قصد من کند مقصود
در کنارش نهم و هر که مرا شناسد متحیرش گردانم و هر که مرا دوست دارد ببلاش مبتلا گردانم و هر که
را دوست دارم وی را بکشم و هر که را بکشم دیة دهم و از آنکه دیة دهم دیة وی من باشم
وَلَقَدْ هَمَّتْ بقتلها فی حبها کیما یکون خصومتی فی المحشر آنکه پس از حبس تو مل
پادشاهی بتو دهد وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ترا بخرید تا ابلیس از تو طمع بردارد و
بداند که ملک اوئی و بگرد تو نگردد إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ای بنده ترا نفسی هست

ومالی و هر دو محنت تو و آفت تو اند نفس دشمن تو است مال آفت تست أَعْدَى عَدُوِّكَ مَا بَيْنَ جَنْبَيْكَ
و مال فتنهٔ تو است و مرا بهشت است بی آفت و نعمتی است بی محنت ولیکن مرا بکار نیست آن آفت
بیار و بدین نعمت بدل کن جان بیار و جنان بستان مال بده و رضای رحمن بستان و خود را جامهٔ خلق خود برای
آنکه بر اصلاحش قادر بود خدای بی عیب بندهٔ پر عیب بخرید و او را بپسندید و عیبها بر وی بپوشید و
گناهش بیامرزید در خبر است که روزی رسول علیه السلام در بعضی سفرها بود مردی شتری داشت بس ضعیف
این مرد با وی درمانده و کسی وی را نمی خرید نزدیک رسول آمد و با وی شکایت کرد رسول او را گفت بمن فروش
گفت یا رسول الله وی را چکنی که هیچ کار نیاید گفت روا است رسول صلی الله علیه و آله از او بخرید و بمن بخشید
چون در ملک رسول آمد اشتر بقوت و نشاط شد در همان لشکر پیش اشتران رفتی از حسن ملکیت
رسول چو بر اشتری پیدا میشود چه عجب باشد که حسن ملکیت مالک الملوک بر بندهٔ عاصی پیدا شود جابر
ابن عبد الله انصاری گوید که رسول آن اشتر را بمن سپرد ببدر حاضر بود و باحد و حدیبیه حاضر بود من بدید آمدم
او را تا پرسد و بعهد عمر خطاب پیش وی شدم گفتم چگویی شیخی را که ببدر و احد و حدیبیه با ما بود و
امروز از وی کاری نمی آید گفت آن کیست گفتم این اشتر رسول است از او من بخرید ببهای گران و آزاد
کرد و کسی را بر وی دستی نبود تو خریدهٔ خدائی امید است که آزاد کردهٔ او باشی همانا شیطان را بر
تو راهی نباشد در آخرت هر کسی که چیزی خرد و بعیب او عالم باشد شرعا وی را با آن عیب رد نتواند
کرد چون علام الغیوب ترا با سلیم عیوب بخرید بگناه رد نکند در بندگی او بمانی که تا بندگی او به که آزادگی
دیگران   آزادم مکن ز بندگی هیچ مرا   کین بندگی از هزار آزادی به   هر که بندهٔ بخرد و او را بنام آزادی
بخواند بنزدیک بعضی فقها آزاد باشد حق تعالی ترا بخرید و او را نام مؤمن است ترا مؤمن خواند امید
آن هست که هم تو خود را از آتش دوزخ آزاد کرده اند و نفس و مالت را از تو بخرید تا بدان با مردم
خصومت نکنی نگویی که مالی و حالی و احوالی و جالی   وفی ارتقاء المنازل حلالی برای آنکه کسی
برای مال دیگران با کسی خصومت نکند تا از این درد سر مسلّم باشی و بر مردمان عزیز و مکرم باشی
نفس و مالت بخرید تا از هر دو بدر آیی تو مالی و دل بدل پروا نکنی و بدل با او راز کنی هر که بنده خود
و بنده را مالی باشد بنده و مال سید را باشد که سید مال بنده رها کند یا بنده آزاد شود حق تعالی
میگوید مال بتو رها کردم مرا بدان حاجت نیست وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ مال را خوار
دار که ترا است و نفس را عزیز دار که آن مرا است عَبْدِي وَأَنْتَ لِي هر که بندهٔ خود را کاری
فرماید و بر اجرت نیابد کرم او نه که بندهٔ خود بمال خود بخرید انگاه او را کاری فرمود و گفت ای بندهٔ من مزد
بر منت إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا هر که بندهٔ خود آن بنده را عاقبت یا باز فروشد
چون محتاج باشد یا آزاد کند اگر کریم باشد حاجت بمن رواست تا بفروشم او میگوید حاجت بمن
نیست

نیست که بفروشم و من اکرم الاکرمینم چه منع کنندم از آنکه ترا آزاد کنم مخلوقان بندگان خرند برای آن
خرند تا ایشان را نگاه دارند من ترا برای آن خریدم تا نگاه دارم   كل يريد رجاله لحيوته يا من
يريد حيوته لرجاله   در سیر احوالت نگاه دارم اگر در خواب باشی و اگر بیدار قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ   يا نائما والجليل يحرسه من كل سوء تدب في الظلم   عادت چنان
رفته است که هر که بندهٔ خود و فرزند و وارث نگذارد چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من
با تو اینست تو بندهٔ منی و مرا زن و فرزند نیست هر چه هست مرا بحکم تست الَّذِينَ يَرِثُونَ
الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ هر که بندهٔ خود پرستار چون از وی بار گرفت شرعا فروختن
از وی برخاست تو بار امانت من داری آن باری که آسمان و زمین طاقت حمل وی نداشت
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ تا امانت حلیه تو است هیچ بر تو روا است ایمن
باش که از ملکیت خودت بیرون نکنم آنکه بار دارد تا بار ننهد و ننهاشد که حمل حقیقی بوده است
مادر فرزندش نتوانستند تو نیز آنگاه بدین مشابهت باشی که بدین جانی امانت که داری نگاه داری
و در وی خیانت مکن تا در زمرهٔ اصحاب لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ در نیایی چه اگر چنین نکنی هر چه
کرده باشی که صورت فرمان برداری دارد بمعنی نافرمانی بود دیگر زه با دعلال بفرستیم تا چون خرمن
گاه جایی که آب نباشد آن را در آتش ریزد وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا
قوله بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یعنی خدای تعالی جان و مال مؤمنان را بخرید بآنکه بهشت ایشان را باشد
از هیچی که خدای تعالی با مؤمنان کرد در بهای جان مؤمنان بهشت ندچو بهشت در خبر است
که اعرابی بر رسول بگذشت رسول این آیت میخواند گفت این کلام کیست گفتند کلام خدا است
گفت بیع والله مربح لا نقیله ولا نستقیله بیعی سودمند است هرگز این را اقالت و استقالة
نکنم آنگه با رسول بغزات رفت و باز نگشت تا که شهید شد اصمعی گفت که صادق علیه السلام
گفت ای دون همت تو خود را نمی شناسی بکم تا خویشتن را جز ببهشت نفروشی که بهای تو بهشت
است بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ   من يشتري قبة في الخلد عالية   في ظل طوبى سامية
دلالها المصطفى والله بايعها   ممن اراد وجبريل مناديها   يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای کار زار کنند و با دشمنان دین جهاد کنند میکشند دشمنان خدا را و کشته می شوند
در راه خدای وعدهٔ که خدای داده است مجاهدان را وعدهٔ ثابت لازم در توریة و انجیل است چنانکه
در قرآن و این مشتملست بر ثواب عوض ثواب بر يَقْتُلُونَ که قتال کنند و کشنده و عوض بر يُقْتَلُونَ
که ایشان کشته شوند زجاج گفت که این آیت دلیلست بر آنکه جهاد واجب بوده است بر قوم موسی
و عیسی چنانکه بر امت محمد واجبست انگه گفت کیست وفاکننده تر بعهد و وعدهٔ خویش از خدای تعالی

یعنی هیچ کس از وفا کننده تر نباشد و نیست از انکه خلف وعده قبیح و ان کریم مستغنی بود
بران اقدام نکند فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ نیکو بیعی است که کرده اید خوش دل و شادان باشید
باین مبایعه که کرده اید که فانی را بباقی فروخته اید و زایل را بدایم عوض کرده اید و اینست فلاحی
عظیم و ظفری بزرکوار که شما یافته اید التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ
الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ
لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ انکه صفت مومنان کرد و مدح و ثنای ایشان
کفت و کفت این مومنان توبه کنندکان و بادرکاه من ایندکانند و عبادت و طاعت و
بندکی بجای آورندکانند آنهاکه حمد و ثنا و ستایش میکویند و شکر نعمت میکویند و سیاحت
روزه است چنانکه پیغمبر علیه السلام کفت سیاحت امتی الصوم سیاحت و رفتن امت
من روزه باشد چنانکه زهد و عبادت امت سلف ان بود که در زمین رفتندی و برای آن روزه
دار را سایح خوانند که در خبر است که فردا در قیامت هر کسی را در بهشت جای باشد معین مکر
روزه دار را که خدای تعالی او را کوید که تو در بهشت میکرد و سیاحت میکن تا جای که ترا خوش آید و فرود
آی و سایحان نمازیان باشند و سایحان طالبان علم اند که در طلب علم سیاحت کنند و از جایی
بجایی روند و علم از اهل علم طلب دارند و این سایحان مومنان و رکوع کنندکان باشند و سجود
کنندکان و بروز روزه دارند و شب بنماز قیام نمایند امر بمعروف کنند و بنیکویی و طاعت فرمایند
و از ناشایست و معصیت باز دارند و بر حدود خدای از اوامر و نواهی و فرایض محافظت کنند
ای محمد این مومنان را بشارة ده و شاد کردان بما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على
قلب بشر مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ
وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ وَمَا كَانَ
اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ
عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ مفسران کفته اند که چون ابو طالب
را وفات نزدیک آمد رسول ببالین او آمد و کفت یا عم انک اعظم الناس علی حقا ای عم در همه
جهان آن حق که ترا بر منست هیچکس را نیست و آن دوستی که در دل منست کس را نیست و حق
تو از حق پدرم بر من بیشتر است مرا بکلمه یاری ده یعنی کلمهٔ شهادت ابو جهل و عبدالله امیه
حاضر بودند کفتند ترغب عن ملة عبد المطلب و بروایت دیکر عن ملة ابرهیم و کفت انا
علی ابن عبد المطلب و دین ابرهیم نه ما همیشه از تو بشنیدیم و تو کفتی من بر ملة ابراهیم
کفت امروز نیز همچنین میکویم من بر ملة ابراهیم رسول کفت لاجرم برای تو استغفار کنم رسول

استغفار

استغفار میکرد این آیت آمد و این روایت باطلست از انجاکه نفاق این سورة بانو عمر رسول
و ابو طالب در ابتداء اسلام وفات یافته بود دیکر اکر این درست باشد دلیل ایمان ابوطالب کند
نه دلیل کفر بش برای انکه کفت من بر دین عبد المطلبم و عبد المطلب بنزدیک ما مسلمان بوده است
و در اخبار ما و مخالفان آنست که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابرهه صاحب که عبد المطلب
بنزدیک وی رفت برای شفاعت شتران خویش و کفت ای ملک بزهای تا شتران مرا باز دهند او
کفت من پنداشتم که عقلی داری من با لشکر کران و پیلان روان آمده ام تا خانه که شرف شما قدیما
و جدیدا در آنست خراب کنم تو در شتر چند کوکین سخن میکویی عبد المطلب کفت مرا با شتر
خود کار است و خانه را خداوندی نکه دار است إِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا يَحْفَظُهُ این حدیث مومن
موحد است نه حدیث ملحد مشرک دیکر انکه کفت من بر ملة ابراهیم انکس که بر ملة ابراهیم باشد
چکونه کافر باشد رسول را می فرمایند وَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و از یوسف حکایت اینست
و اتبعت ملة آبائی ابرهیم دیکر انکه روایت کرده اند که رسول استغفار میکرد و این چه دلایل است
بر ایمان برای انکه روایت کردند که رسول قبله و قدوهٔ اهل عالمست در علوم دین چکونه روا باشد که
وی این مایه ندارد که برای مشرکان مرا استغفار نشاید و در امت او کمترین کسی این مسئله داند
پس استغفار او دلیل ایمان ابوطالب بود و چون رسول استغفار میکرد جمعی که ایمان ابوطالب بریشان
پوشیده بود پنداشتند که رسول برای مشرکان استغفار میکند ایشان نیز برای مشرکان استغفار
میکردند خدای تعالی این ایت فرستاد و ایشان را بر ظن خطا بر رسول شبهه کرد و کفت بر ابوطالب
کان بمبر که او مشرک نبود و رسول برای مشرک استغفار نکند مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ پیغمبر را نباشد
و نه مومنان را که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و آمرزش خواهند و اکرچه این مشرکان
خویشاوندان ایشان باشند پس از انکه پیغمبر را و مومنان را ظاهر شده باشد و دانسته باشند که
ایشان اهل دوزخ اند از انک بر شرک و کفر و کفر خود مرده باشند انکه حدیث ابراهیم پیغمبر کرد و
و بیان انکه وی بچه علت و سبب استغفار کرد پدرش را یعنی عمش را آذر و کفت نبود استغفار
ابراهیم برای عمش آذر الا از بهر وعده که او را داده و آن آن بود که ابراهیم وی را دعوت کرد و وعده
داد ابراهیم را و کفت ایمان خواهم آوردن پس استغفار مشروط بوده باشد بشرط ایمان و کفت
باشد وَاغْفِرْ لِأَبِي إِذَا آمَنَ و بروایتی دیکر آنست که او اظهار ایمان کرد و کفت من مومنم
ابراهیم او را استغفار کرد و کفت وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بیامرز پدرم را که او از جملهٔ
ضالان بود اکر بظاهر ایمان نیاوردی چنین کفتی که بیامرز پدرم را که از جملهٔ ضالانست و دلیل بر انکه
آن وعده اظهار ایمان بود و او در ظاهر ایمان آورد قوله تعالی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ چون ظاهر شد او را که

که دشمن خداست و اظهار ایمان و نفاق است از وی تبرا کرد و بیزار شد و این علم ابراهیم را در دنیا بود و بعضی مفسران گفتند که روز قیامت باشد او پندارد که عشی مومن بوده است و آن و علاوه او حق بود در آید و گوید اللهم انی اللهم انی حق تعالی گوید و برا بیارید او را بر صورت کفتاری چارند گوید این کیست گوید این عم است آزر بت تراش و او برکوز بود با تو دروغ دیگفت منافق بود عند آن حال ابراهیم از وی تبرا کند اِنَّ اِبرٰهیمَ لَاَوّاهٌ حَلیمٌ ابراهیم بسیاری اندوهگین بود از ترس خدای عظیم بردبار بود انس ابن مالک روایت کرد که زنی بنزدیک رسول آمد و سخن گفت که رسول را از آن کراهتی بود عمر بانگ بروی زد رسول گفت دعوا ها فانها اواهة گفتند اواه چه باشد کعب الاحبار گفت اواه آن باشد که چون ذکر دوزخ کنند آه کند و آن آن باشد که ذکر خدای بسیار کند روایت کردند که مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی و روزگار خود را مستوفی تسبیح و تهلیل کردی نه بر حدیث او پیش رسول کردند گفت او مردی اواه بود و اواه کسی باشد که قرآن بسیار خواند ابن عباس گفت در عهد رسول مردی بود که قرآن بسیار خواندی او را وفات رسید رسول علیه السلام بر او نماز کرد و او را دفن کرد آنگاه گفت رحمک الله انک کنت اواها و گفته که آن باشد که او از بلند بردارد بذکر خدای و دعا و قرآن و در آن میانه آه بسیار گوید در خبر است که ابراهیم علیه السلام بسیار گفتی آه مِنَ النّار قبل ان ینفع آه آه از آتش دوزخ پیش از آنکه آه سود ندارد

وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَومًا بَعدَ اِذ هَدٰهُم حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُم مَا یَتَّقُونَ اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلیمٌ اِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلکُ السَّمٰوٰتِ وَالاَرضِ یُحیی وَیُمیتُ وَمَا لَکُم مِن دُونِ اللّٰهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا نَصیرٍ

مجاهد گفت چون خدای تعالی مسلمانان را نهی کرد از آنکه برای کافر استغفار کنند آنان که پیش از این استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله پس حکم ما چیست که ندانستیم که استغفار نشاید کردن خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که خدای تعالی حکم نکند و نام نبرد گروهی را بضلالت پس آنکه ایشان را توفیق هدایت و ایمان داد و با ایشان الطاف کرد و ایشان عند آن اختیار ایمان و طاعت کردند تا آنکه بیان کند ایشان را از آنکه واجبست از آن اجتناب کردند آیت اگرچه خاص است در استغفار برای مشرکان اما عامست برای جمله معاصی مقاتل و کلبی گفتند که چون خدای تعالی باحکامی فرمود از فرایض و مسلمانان آن را یاد گرفتند و کار بستند چون غایب شدند مصلحت متغیر شد آن را فسخ کردند چون باز آمدند صحابه را دیدند که بر خلاف آن عمل میکردند گفتند یا رسول الله حکم ما چیست در آنکه ما عمل کردیم و ندانستیم که منسوخ است خدای تعالی آیت فرستاد و گفت که خدای تعالی ابطال عمل قومی نکند که ایشان بر منسوخ عمل کرده

کرده باشند از سر نادانی نه بقصد تا آنکه که بیان کند برای ایشان احکام ناسخ را و آنچه ایشان را از آن پرهیز باید کرد و خدای تعالی بهمه چیزی عالمست آنچه مصالح در آن باشد از آن بپا کند و این متوض است بحکم و علم خدای از آنجا که ملک آسمان و زمین او راست خلق و ایجاد و احکام و تغییر و سیاست و تدبیر او را رسد و تصرف بر حقیقت او را باشد که اوست قادر بر آنکه مرده زنده کند و زنده را بمیراند شما را که خلقانید بجز او یاری و یاوری نیست متولی کار شماست و المیتر شما اوست

لَقَد تَابَ اللّٰهُ عَلَی النَّبِیِّ وَالمُهٰجِرینَ وَالاَنصارِ الَّذینَ اتَّبَعُوهُ فی سَاعَةِ العُسرَةِ مِن بَعدِ مَا کَادَ یَزیغُ قُلُوبُ فَریقٍ مِنهُم ثُمَّ تَابَ عَلَیهِم اِنَّهُ بِهِم رَؤُفٌ رَحیمٌ

میگوید که بازگشت و با سر رحمت رفت خدای تعالی پیغمبر و مهاجر و انصار و توبه ایشان قبول کرد اما از پیغمبر در وجود نیامد چیزی که موجب توبه باشد اما ابتدا بنام او از بهر آن کرد که او سبب توبه مهاجر بود و توبه پیغمبران از گناه نباشد برای آنکه ایشان از گناهها کبیره و صغیره معصوم اند توبه ایشان بر سبیل خشوع و انقطاع باشد با خدای از رضا علیه التحیة روایتست لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار خدای تعالی بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت کرد از مهاجر و انصار که متابع پیغمبر بودند در ساعت دشواری و تنگی طعام و شراب و نایافت چارپای در غزاة تبوک جابر الانصاری گفت ایشان را سه عسرت بود عسرت آب و عسرت چهارپای و خستگی و ماندگی و نابودن چارپای بجدی بود که هر ده مرد را یک شتر بود که بنوبت بر نشستندی و زاد ایشان خرما بود و جو و روغن کاو و طعام بگردانید از مزاو بکر فتندی و مردی در دهن نهادی و یکدو بار بمکیدی و بصاحبش دادی تا هر ده بکردانیدی آنگه باستخوان آمده بودی آنگه جرعه آب بر سر آن باز خوردند ابن عباس گفت که بی آبی صحابه بجای رسیده بود که بمنزلی فرود آمده بودیم گرم کاهی تشنگی بر ما غلبه شد چنانکه نزدیک بود که نفس ما منقطع شود مرد بود که اشتر را بکشت آبی و تری که در شکم وی بودی خوردندی صحابه بنزدیک رسول آمدند و گفتند ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا خدای تعالی ما را آبی دهد رسول دست برداشت و دعا کرد باران عظیم و سیل بسیار در آمد آب خوردیم و آب برداشتیم چون از لشکرگاه بیرون رفتیم همه زمین خشک شد و باران جز در لشکرگاه نبوده بود و این همه پس از آن بود که نزدیک گشته بود که دلهای جمعی بخسبد و بگردد از آنکه بر ایمان و اتباع رسول ثابت باشد و اینها آنان بودند که در ساعت عسرة و سختی از بی زادی و بی برگی ایشان را زیغ رسیده بود نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل کند و برگردد حق تعالی ایشان را بتوفیق و لطف مدد کرد که ثابت دل و توبه ایشان بپذیرفت چون توبه کردند از آن خطرات و وساوس او اوست آن خدای که بر بندگان خویش رحیم و مهربانست گفته اند که ابوخیثمه از

رسول باز ایستاد در غزاة تبوک ده روز یک روز گرم گاه در آمد زنان او جای رفته بودند و آب زده
و جامه افکنده و آب سرد نهاده و طعامها ساخته زنانش بخدمت او استاده گفت من روا
دارم که اینجا بنشینم با چنین حال و رسول خدای و صحابه با سلاح در کوها و سرما و بی برگی والله
که من با این زنان حدیث نکنم تا آنکه از پس رسول بروم اشتر پیش آورد و زادی برداشت و از
وا از پس رسول برفت تا که بتبوک مردم چون او را بدیدند گفتند یا رسول الله از راه سواری می آید
رسول علیه السلام گفت ابا خیثمه است ابا خیثمه پیش رسول آمد رسول پرسید که چگونه بود
که با ایستادی انگاه بیامدی ایشان رفته بود وی حکایت کرد خدای تعالی این آیت فرستاد پس از آنکه دل
گروهی چون ابو خیثمه و مانند او از جماعتی که از صحبت رسول باز ایستادند نزدیک بود که بگردد
حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق داد برفتند و رضای رسول حاصل کردند
وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ
ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ
عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید که بدان سه شخص ایشان
تخلف کردند و از آمدن بغزاة تبوک باز ایستادند تا در قبول توبه ایشان تاخیر کردند و باز
پس داشتند پس از آنکه توبه دیگران قبول کردند تا که ایشان از حیرت و سرگشتگی در کار خویش
چنان شدند که زمینی بدین فراخی بر ایشان تنگ شد خود را هیچ جا قرارگاهی نیافتند و دل ایشان
از غم و اندوه بر ایشان تنگ گشت و یقین بدانستند که ایشان را جز از خدای تعالی هیچ ملجا و پناه
گاه و گریزجایی نیست از خشم خدای تعالی الا که با درگاه او گریزند و پناه با وی دهند پس از آنکه
حال ایشان چنین شد خدای تعالی برحمت با ایشان گشت و ایشان را توفیق داد و لطف کرد
تا اختیار توبه کردند و اگر در ایام مستقبل از ایشان و امثال ایشان گناهی در وجود آید توبه کنند و توبه
ایشان بپذیرد که اوست آن خدایی که توبه پذیرنده تا پیانست و بخشاینده بندگانست این سه
که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک بود و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه کعب گفت که من در هیچ
غزوی از رسول تخلف نکردم چون غزاة تبوک بود و رسول ساز رفتن میکرد که ما گرم بود
و هنگام میوه مرا وقت خوش می آمد میوه و سایه عزم داشتم که بروم و دو اشتر را ساز راست
کردم که بروم و چیزی دیگر می بایست که بدست نبود گفتم امروز یا فردا بخرم تا که رسول برفت
و من و مرارة بن الربیع بماندیم مرا پشیمانی سخت بدید آمد از آنکه در جمله مدینه جز زنان و کودکان
و جاران و جمعی منافقان کسی دیگر نمانده بود و چون مردم با رسول بسیار بود نظر وی بهر یکی نمی رسید

و هلال

مرا یاد نکرد

مرا یاد نکرد تا که به تبوک رسید گفت ما فعل کعب بن مالک یکی گفت او را از آمدن شغل منع
کرد و خویشتن داری معاذ گفت خلاف آنست که تو میگویی ما از او الا خیر ندیدیم چون رسول
علیه السلام غزاة تبوک تمام کرد و روی بمدینه نهاد با خود اندیشه کرد که چه عذر آوریم گفتم که هیچ
بهتر از آن نیست که راست گوییم چون رسول علیه السلام در مدینه آمد اول بمسجد رفت و دو
رکعت نماز بگذارد و عادت او این بودی آنها که نرفته بودند هر یکی می آمدند و عذر بدروغ می
آوردند رسول قبول میکرد و برای ایشان استغفار میکرد من در پیش رسول شدم در
روی من تبسمی کرد با خشم گفت نه چهارپای خریده بودی تا پایی گفتم یا رسول الله با تو چه
نباید گفتن گفت مرا هیچ عذر نبود تقصیر کردم و در آمدن کاهلی کردم امید میدارم که بسبب راستی
گفتن من خدای تعالی توبه من قبول کند و مرا عفو کند رسول علیه السلام روی بقوم کرد و گفت
این مرد راست گفت آنگه مرا گفت که برخیز و برو تا خدای در تو چه حکم کند برخاستم و از مسجد برون
آمدم قومی روی در من نهادند و مرا ملامت کردند که چرا عذر نخواستی تا از تو قبول کردی و
برای تو استغفار کردی من گفتم اگر در دروغ گفتن نجاتی باشد در راست گفتن اولیتر بود
از آنجا برفتم رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را گفت که با ایشان سخن مگویید و اختلاط مکنید
و هیچ کس گرد ما نگشت و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما نگفت دل تنگ شدیم و جهان
دانستیم که جهان تاریک و متغیر است و جهان پنداشتیم که خانها و منازل ما نه آنست که بود
و من در مسجد میشدم بنماز و در رسول علیه السلام بمن نگریستی و روی از من بگردانیدی و زنان ما
از ما هجرت کردندی و یاران از دور شدندی و ما در دلتنگی و گریه و جزع ماندیم تا من شبی بر بام
و بام سرای پسر عم خود شدم و بروی سلام کردم جواب نداد و جهد آنکه کردم با من سخن نگفت
گفتم بخدای بر تو سوگند میدهم که تو نمیدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم جواب نداد
تا آخر گفت که خدای بهتر داند از آنجا بیرون آمدم روز دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی ترسا
در بازار آمد و گفت کعب ابن مالک کدامست او را بمن نمودند نامه بمن داد از آن ملک
غسان در آن نامه نوشته بود که چنین شنیدم که صاحب تو ترا جفا کرده است و برانده چون تو
مرد ضایع نماند پیش من آی تا آنچه مراد تو باشد حاصل کرده گفتم که این تمامی محنت است
و آن نامه را بسوختم چون چهل روز برآمد رسول مرا گفت از زن دور شو گفتم یا رسول الله طلاقش
دهم گفت نه با وی نزدیکی مکن من با خانه رفتم و او را گفتم برخیز و بخانه خود رو و آن دو کس را
همین فرمود زن هلال پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله او مردی پیر است و بزنان احتیاج
ندارد اما از خدمتکارش گزیری نباشد ما او را خدمت کنیم گفت روا باشد برین کار صد و پنجاه

نداد

ج

روز بگذشت بر بام سرای خویش نماز بامداد میکردم از سر کوه سلع ندایی شنیدم که بشارة
باد ترا ای کعب من بسجده اندر افتادم و دانستم که خدای تعالی فرجی فرستاده است همان
ساعت سواری میتاخت و بشارت می آورد من آن جامها که داشتم باو دادم و برخاستم
و بمسجد رفتم چون از در مسجد در رفتم ابو طلحه برخواست و مرا در کنار گرفت و گفت مبارک باد
توبه شما قبول کردن من بیامدم و بر رسول سلام کردم و روی رسول علیه السلام از بشر و بشاشت
روشنایی میداد مرا گفت بشارت ترا بهترین روزی که در عمر تو بود تا که از مادر بزاده گفتم یا رسول الله
امن عندک ام من عند الله گفت از نزدیک خدای و این آیت برخواند لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ
تا آنجا که وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ من گفتم یا رسول الله از توبه من آن یاد کرمن عهدی میکنم که جز راست
نگویم و از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه کنم گفت نباید بعضی بده و بعضی باز گیر خدای تعالی برکت
صدق من و صدق آن دو یار من ما را توبه کرامت کرد و قبول کرد امید چنانست که در باقی عمر با نگه دارد از
آنکه دروغ گویم پس این سه کس اینها بودند که از رسول تخلف کردند از سر نفاق ولیکن از سر تکاسل
و توانی آنکه حق تعالی خطاب کرد و گفت ای مومنان از خدای بترسید و با صادقان و راست
گویان باشید تا مراد باین صادقان کیست نافع گفت محمد است و آل محمد و از محمد باقر علیه السلام
این روایت کرده اند کلبی از ابن عباس روایت کرد که علی بن ابی طالب است و فرزندانش
از ایمه که صادقان اند در دین خدای بکمعنا روکرد از و نیت بعضی دیگر گفته اند که مراد آنانند
که در این آیت که ذکر ایشان کرده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ
عبده بن حارث بود و حمزه بن عبد المطلب وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ علی ابن ابی طالب بود ابن
جریج گفت مهاجر اند لقوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الی قوله هُمُ الصَّادِقُونَ و در خبر است
که لا یزال العبد یصدق حتی یکتب عند الله صدیقا همیشه بنده راست گوید که راستی بر ...
و بهشت راه نماید و دور باشید از دروغ که بفجور راه نماید و فجور بدوزخ رساند در خبر است
که روزی ابو ذر غفاری حدیث از رسول روایت میکرد جمعی وی را تصدیق نمیکردند چون رسول
در آمد شکایت با رسول کردند رسول علیه السلام فرمود ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء
علی احد اصدق لهجة من ابی ذر فانه صدیق الاکبر و الفاروق الاعظم
مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ
اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا
نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ
وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ

لا یضیع

لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا
يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ظاهر این کلام خبر است و معنی وی نهی است مومنان اهل مدینه را و غیر ایشان را
از آنکه رسول خدای تعالی تخلف نمایند میگوید که نباشد و روا نبود اهل مدینه را و آنان را که
پیرامن مدینه باشند از اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنو غفار که از پیغمبر باز استانند
در غزایی که رود و نه آنکه رغبت نمایند بخویشتن و تن و جان خویشتن از تن او که خود در آنجاه دارند
و او را نگاه ندارند و تن و جان خود فدای تن و جان رسول نکرده اند بلکه واجب باشد بر ایشان
بهر غزوی از غزوات که پیغمبر رود در رفتن باوی و جان و مال خود فدا کردن ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ و این وجوب
ایشان را بسبب آنست که چون ایشان بروند هیچ چیز با ایشان نرسد از تشنگی و رنج راه و گرسنگی
در راه خدای و جهاد با مشرکان و پای بر هیچ ننهند و هیچ قدمی بر ندارند که در آن کافران را غیظی و خشمی باشد
و نیابند از دشمنان یافتنی از کشتن و غارت کردن و سبی کردن الا که بهر چیزی از آن ایشان را حسنه
و عمل صالح و کردار نیکو نویسند و ایشان در این و آنچه کنند نیکوکار باشند و خدای تعالی مزد نیکوکاران
ضایع نکرده اند در حکم این آیت مفسران را اختلاف است قتاده گفت که خاص است برسول علیه
که چون او بنفس خود بجهاد رفتی هیچ کس را حد نبودی که تخلف کردی اما آنانکه بعد از وی بودند از ایمه
واجب نباشد بر جمله مسلمانان مساعدت کردن بلکه چون بعضی بدان قیام نمایند از دیگران بیفتد
اوزاعی و ابو جابر و جمعی گفتند که آیت عامست ابن زید گفت این آنگاه بود که در مسلمانان قلتی بود
چون مسلمانان بسیار شدند آیه منسوخ شد بقوله وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً و این قول
صحیح است از آنجا که درست شد که جهاد از فروض کفایات است که اگر منسوخ نبودی از فروض
اعیان بودی آنگه گفت وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً و هیچ نفقه نکنند از خورد و بزرگ و اندک و بسیار
در جهاد و هیچ راه نروند و قطع هیچ وادی نکنند در رفتن بجهاد دشمنان و هیچ قدم برندارند الا که
از بهر ایشان بنویسند تا خدای تعالی بوقت جزا ایشان را بدان ثواب رساند و آن مزد بدهد بهتر از آنچه
کرده باشند امیر المومنین علیه السلام و ابو درداء و ابو هریره روایت کردند که پیغمبر علیه السلام گفت هر که او
نفقه فرستد برای غازیان و او در خانه نشسته باشد هر درهمی هفتصد درم بنویسند او را و هر که او
بنفس خود غزا کند هر درهمی که در آن خرج کند خدای تعالی او را روز قیامت بهر درهمی هفتصد هزار
درهم بعوض بدهد آنگه این آیت برخواند وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَا كَانَ
الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ
لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

قتاده

ابن عباس گفت چون رسول علیه السلام بغزو رفتی هیچکس باز نه ایستادی الا معذوران واصحاب
بلا و منافقان چون خدای تعالی آیت فرستاد و نفاق ایشان آشکارا کرد مسلمانان گفتند که ما
ازین پس هرگز باز نه ایستیم اگر رسول رود و اگر لشکر فرستد چون رسول لشکری را نام زد کردی
جمله مسلمانان بیرون رفتندی و رسول را علیه السلام تنها رها کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و
گفت که مؤمنان نباید که جمله بروند و رسول را علیه السلام تنها گذارند چرا از هر گروهی طایفه بر خود گروهی
با رسول مقام بکنند تا از او فقه آموزند و قوم خود را که رفته باشند چون باز آیند از غزا فقه
آموزند و وعظ و زجر کنند ایشان را الکلبی گفت که آیت در بنی اسد آمد که ایشان را قحطی عظیم
رسید برخاستند با زنان و کودکان با مدینه آمدند و گفتند که ما آمده ایم تا از رسول فقه
آموزیم نرخها و راهها پلید میداشتند خدای تعالی آیت فرستاد که نیکو نکردند چرا از هر گروهی طایفه
و جماعتی نرفتند تا در دین اسلام فقه و شریعت بیاموزند و چون باز دیگر قوم خود روند
ایشان را بیم کنند و خبر دهند از آنچه خدای گفته است تا ایشان حذر کنند از معاصی آیت
دلیلست بر آنکه طلب علم فریضه است و اگر ممکن نشود که جمله بروند در طلب علم بعضی بروند
و علم بیاموزند و باز آیند و با قوم خود آموزند که اگر ممکن باشد که همه بروند بر همه واجبست
طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة یا ایها الذین آمنوا
قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا
ان الله مع المتقین واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم
زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون
واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا
وهم کافرون ای مومنان و گرویدگان قتال کنید و جهاد با آنانکه بشما نزدیکند
از کافران و متعلق اند بشما از خویشان و همسایگان و نزدیکان و باید که با ایشان درشتی کنید
و در شما درشتی یابند و رفق و نرمی نبینند و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران و متقیان
است آیه را دلیل آنست که قتال بر جمله کافران واجبست و ابتدا بکسی باید کرد که نزدیکتر
باشد چنانکه گفت قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین و رسول خدا ابتدا بقوم خویش
کرد و گفته اند که مراد باین کافران قریظه و بنی نظیر و فدک و خیبرند و این نیکو نیست برای آنکه
سورة در سنه تسع نازل شد و رسول از کار ایشان پرداخته بود آنکه گفت که چون سورتی
نازل شود از جمله منافقان یکدیگر را گویند که کیست از شما که این سورة ایمان او را زیاد کرد و
این بر سبیل تهکم و سخریه گفتند یعنی ما را بنزول این سورة هیچ از ایمان در نیفزود و حق تعالی

بجواب

بجواب ایشان گفت که اگر ایمان شما در نیفزود اما ایمان مومنان بیفزود و ایشان بنزول سورة
شادمانه و خوشدل اند و اما آنانکه در دل ایشان شکی و نفاق است این سوره کفر بر کفر ایشان
بیفزود و در دل ایشان کفر و نفاق بود بتجدید وحی و نزول سورة آن کفر ایشان زیاده و مستحکم
شد و ایشان بمردند و همه کافر بودند تا ایمان زیادة و نقصان پذیرد یا نه سلف برین بوده اند
و از صحابه روایت کرده اند و حدیث رسول علیه السلام که گفت لو وزن ایمان علی علی
اهل الارض لرجح ایمان علی و از امیر المؤمنین روایتست که او گفت الایمان یبدو
لمعة بیضاء فی القلب وکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض حتی یبیض القلب
کله وان النفاق یبدو نقطة سوداء وکلما ازداد النفاق ازداد ذلک السواد
حتی یسود القلب کله آنگه گفت که بخدای که اگر دل مومن بشکافند سفید باشد و اگر
دل منافق بشکافی سیاه یابی و این روایتست اما حقیقت زیادتی ایمان زیادتی ادله
و طرایق باشد در هر دلیل که نظر کند علم به مدلول حاصل میشود و ایمان ناقص روا نباشد
از آنکه ایمان عبارتست از جمله علوم توحید و عدل و نبوت و امامت و وعد و وعید این همه
تا مجتمع نشود آنرا ایمان نخوانند پس بعضی از این علوم ایمان نباشد و اگر چه علم باشد
اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون
ولا هم یذکرون واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل
یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم لا یفقهون
این منافقان نمی بینند و نمی دانند و اعتبار نمیکنند از آنکه هیچ سال بر ایشان نمی
گذرد تا ایشان را یکبار و دوبار امتحان و ابتلا نمیکنند بانواع بیماری و اوجاع و شدة و سختی و قحط
و رسوایی و فضیحت باظهار نفاق و آنگه ایشان باز نمیگردند و توبه نمیکنند و متعظ نمیگردند
و در آیات و عبر و امثال تفکر و اندیشه بجای نمی آرند و چون سورتی فرود آید ایشان بچشم بیکدیگر
نگرند و بابرو اشارت کنند از انکار وحی که در دل ایشان باشد و با یکدیگر گویند که هیچ کس
از مسلمانان شما را می بیند یعنی هیچکس را از مومنان با نظری هست که اگر باشند بنشینند
و بر جای باشند و اگر مسلمانان را با ایشان نظر نبود برخیزند و بروند تا از آنجا بر شنیدن از جس
آنکه مبادا که در حق ایشان بود که پس ایشان باز گشتند که خدای دلهای ایشان را بگردانید از
رحمت خویش و از آنچه در دل مومنانست از انشراح صدر بعقوبت آنکه ایشان اندیشه
نمیکنند و آنچه واجبست بر ایشان نمی دانند والله اعلم و احکم لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین

رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ بدرستی که آمد شما را پیغمبری هم از شما و ویرا شناسید و حسب و نسب او ندانید و اصل و شرف و دیانت و امانت او شما را معلوم باشد او از عرب است و از فرزندان اسمعیل است ابن عباس گفت در عرب هیچ قبیله نیست که در وی نسب نه افتد از مضری و ربیعی و یمانی صادق علیه السلم گفت که او لادت جاهلیه هیچ بوی نرسید یعنی از پدران او هیچ کافر نبوده‌اند در اخبار آمده است که پدران او بعضی انبیا بوده‌اند و بعضی اوصیا و بعضی ملوک و رسول فاطمه زهرا علیها السلم من انفَسِکم خوانده‌اند یعنی پیغمبری بشما آمد از محتشم ترین و نفیس ترین شما قتاده گفت که او را از شریف ترین ایشان کرد تا حسد نبرند بر نبوة عَزِيزٌ عَلَيْهِ سخت است و دشوار تر است برو کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما و حریص است بر اصلاح حال و هدایة و ایمان شما مهربان و بخشاینده است بر مومنان یحیی بن جعده گفت که عمر خطاب هر کس که آیتی آوردی از قرآن ثبت نکردی تا گواه گواهی ندادی مگر این دو آیت مردی بیاورد بنوشت و گفت گواه نمی خواهم کان والله کذلک بخدای که رسول چنین بود و گفته‌اند که این آخرین آیتی است که از قرآن فرو د آمد و این سوره آخرین سوره ایست که یکبار فرود آمد آورده‌اند که مردی صالح رسول را بخواب دید که نشسته بود و جمعی صحابه با وی نشسته بودند مردی از جمله آشنایان در آمد و خواست تا بنشیند رسول علیه السلم دست او گرفت و بر بالای دست صحابه نشاند گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفعتی دادی بر بزرگان صحابه گفت این مردیست که در عقب هر نمازی آخر سوره براة خواندی از اینجا که لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تا آخر سوره فَإِنْ تَوَلَّوْا پس ای محمد اگر برگردند از متابعت تو و قبول تو و اعراض کنند از ایمان آوردن بتو بگو که بس است مرا خدای بانصرت و معاونت او و مرا بکس حاجت نیست و بجز از او خدایی نیست توکل برو کردم و اعتماد من بر ویست و او خداوند عرش بزرگوار است سعید جبیر گفت از ابن عباس پرسیدم از این سوره قال تلک این سوره رسوا کننده است همیشه می آمد منهم و منهم در بیان حال ایشان تا که ترسیدم که هیچکس نماند الا که ذکر وی کرده شود صدق الله آیتیت ابی کعب از رسول روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ویرا بعدد هر که ایمان آورده است و بعدد هر که ایمان نداشت و بعدد آنانکه غرق شدند با فرعون ده حسنه بنویسد صدق رسول الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر

سوره یونس

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ قتاده گفت الر نامیست از نامهای قرآن ابو روق گفت ابتداء سوره است و گفته‌اند که قسم است عکرمه و سعید جبیر گفته‌اند الر و حم و نون جمع الرحمن باشد و گفته‌اند که نام این سوره است یعنی این سوره آن آیاتی حکیم و محکم است و مراد باین توریة و انجیل و کتابهای پیشین است و این قول قتاده و مجاهد است و دیگران گفته‌اند که قرآن است و گفته‌اند که لوح محفوظ است یعنی آنچه این سوره یا این آیات قرآن متضمن اینست که در لوح محفوظ ثبت بود و اگر یعنی انا الله اری گفته یعنی منم خدای می بینم منکران قرآن را و میدانم آنچه در ضمایر دارند از انکار قرآن این آیات قرآن آیات کتابی محکمست دور از باطل و از هیچ دروغ نیست حاکمست حکم کننده میان حلال و حرام و بهشت از آنکه طاعت خدای دارد و بدوزخ از آنکه در خدای عاصی شود بارزق و اجل بروفق ارادت بحسب مصلحت آنگه گفت که عجب باشد مردمانرا و عجب آید ایشانرا از آنکه ما وحی فرستیم بمردی از ایشان و از اصل و نسب ایشان یعنی محمد علیه السلم که انذار کن و بترسان مردمانرا یعنی اهل مکه را و جمله خلایق را بر عموم و این هیچ عجب نیست از بهر آنکه خدای تعالی از برای رسالت کسی را اختیار کند که وی اهل بود و محل اعباء رسالت تواند کرد تواند کرد و این چنان بود که چون خدای تعالی محمد را به پیغمبری فرستاد کافران مکه گفتند که خدای از این بزرگتر است که او را از دمیان پیغمبری باشد و از این تعجب کردند خدای تعالی گفت که هیچ عجب نباشد که وحی فرستیم بمردی از ایشان بترسان و بشارت ده کسانی که ایمان آورده‌اند بآنکه ایشانرا بنزدیک خدای منزلتی بزرگوار و شرفی عظیم و نعمتی مقیم باشد از او حیوتی بود که با آن مرگ نبود زید بن اسلم گفت که قدم صدق شفاعة رسول است ابن عباس گفت آنچه سابق شده باشد ایشانرا از سعادت در ذکر اول مجاهد گفت که اعمال صالحه و ساعی جمیل را قدم صدق کردند آنگه گفت که این کافران که قرآن میشنوند میگویند از عجز و تحیر خویش که این قرآن سحری هویدا و جادویی روشنست إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

بحقیقت که خدای شما و آفرید کار شما و پروردکار شما انکه عبادت و بندکی از بهر وی باید کردن آن
خداست که آسمان و زمین آفرید در مدة شش روز و آن را انشا کرد و اختراع کرد با چندین انواع بدیع
و عجایب با انکه قادر بود بیک طرفة العین بیافرید تا فرشتکان از وی لطفی و اعتباری بود و دیکر
مکلفان را لطف شود و تا دورتر باشد از الهام اتفاق و دعوی طبع و ایجاب و انچه ملحدان و مبطلان
کفتند پس انکاه قصد عرش کرد و مستولی شد بر و تدبیر میکند و تقدیر میفرماید کارها را و اجرا
میکند آن را بر وفق مصالح و هیچ چیز از تقدیر و قضای او بیرون نمیشود هیچکس را شفاعت نرسد
و شفاعت نکند الا پس از آن امر و فرمان و دستوری وی تا معلوم شود کسی را از مشرکان که
ایشان کفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله که ایشان را شفاعت نباشد پس آن خدای
که آسمان آفرید و زمین آفرید قدرة او بر عرش عظیم مستولی شد خداوند کار شماست او را
پرستید که مستحق عبادت است بنعمت که با شما کرد از اصول نعم که نعمت همه منعمان بی آن تمام
نشود از حیوة و قدرة و نوة و کمال عقل بی اندیشه نمیکنید تا بدانید بطلان آن را که شما برانید
که اندک اندیشه شما را بحق رساند چون بطریق تذکیر نعمت خلق را دعوت کند بر طریق ترغیب
و ترهیب کفت الیه مرجعکم بازکشت شما با ویست در عاقبت کار و سرانجام شما بنکرید تا
چکونه خواهند بود و چه خواهد کفت و این وعده است که خدای داده است و وعدهٔ او حق است
که در وی خلف نباشد او وست انکه ابتدا میکند بآفرینش و انشا و آغاز کرد و از عدم بوجود
آورد انکه پس از عدم و نیستی اعاده کند و باز آفریند تا جزا دهد انرا که ایمان آورده باشد و عمل
صالح کرده جزای بعدل و راستی که در وی هیچ نقصانی نباشد و آن کسانی که کافر شدند مر
ایشان را شرابی باشد کرم و آبی تافته و عذاب سخت و بدرد آرنده بدان کفر که آورده باشند
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا
عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ اوست آن خدایی که
آفتاب را سبب روشنایی روز کردانیده و ماه را سبب روشنایی شب کرده کلبی
کفت بروی ماه و آفتاب اهل هفت آسمان را روشنایی میدهد و پشتشان اهل هفت
زمین را و چون ضیا بلیغتر از نور بود با شمس ضم کرده نور را با ماه و تقدیر کرد ماه را منزلها با عدد
سالها بدانید و حساب اوقات از ماهها و ایام بشناسید و معاملات و آجال و دیون تان
معلوم کرد و منازل ماه بیست و هشت منزل است بر عدد شبها ماه جز آن دو شب که در سرار
باشد

باشد که آن را نه بینند از انکه در نور آفتاب باشد از وقت اجتماع تا بآن وقت که دوازده درجه
از او باز پس افتد هر شب بیکمنزل باشد ازین منازل شرطین بطین ثریا دبران هقعه
هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده
ذابح بلع سعود اخبیه فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و این منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری
و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تعالی مقام این کواکب درین بروج مختلف کردانید
مقام ماه در هر برجی دو روز و ثلث روزی باشد و فلک را به بیست و هشت روز قطع کند و عطارد
در هر برجی بیست و پنج روز باشد و مریخ چهل و پنج روز و مشتری یکسال و زحل دو سال و نیم آفتاب
صد و شصت با ربع و ثمن زمین است و ماه سی و نه بار چند زمین است والله اعلم بحقیق
بدانکه انکه بیان کرد که ما این به قدر ماه و آفتاب از بهر چه کردیم کفت از بهر آن کردیم تا شما عدد سالها
بشناسید از انکه حساب دو است حساب فارسیان و آن بر آفتاب باشد و حساب
تازیان ماه بود انکه کفت که بیافرید حق سبحانه و تعالی این همه را الا بحق نه بباطل بحکمت نه ببازی
ما همچنین بیان کنیم و هویدا کردانیم آیات و دلالات را برای قومی که دانند و اندیشه کنند تا بدانند
إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ بدرستی که اختلاف شب و روز و آمدن و شدن او و اختلاف
مطلع او و رنک و شکل او از ظلمت و ضیا و نور و سنا و درازی و کوتاهی هر یکی که در روز افزاید آنچه
در شب بکاهد و در شب افزاید آنچه از روز بکاهد و در آنچه خدای آفرید در آسمان و زمین از آفتاب و ماه
و کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتکان و عرش و کرسی و لوح و قلم و آنچه در زمین است
از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و آدمیان و پریان و بهایم و سباع و وحوش و طیور در
آنهمه آیات و دلالتی است آنانرا که متقی باشند و از عقاب او ترسند و از معاصی او اجتناب
کنند ابن عباس کفت که سبب نزول این آیه آن بود که کافران کفتند که ای محمد ما را آیتی
آور تا بتو ایمان آوریم و خدای تعالی این آیت فرستاد و کفت این همه آیات و حجت و دلایلست
بر الهیه و وحدانیت من و لیکن کسی را آیات باشد که در و تفکر و نظر کند والله اعلم و الحکم
عند الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا
بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ آنانکه بثواب ما امید ندارند و از عقاب ما نترسند و ببعث و نشر ایمان
نیارند و از دیدن و رسیدن بحساب و کتاب ما قبول نکنند و بزندکانی دنیا راضی شوند و با
دنیا ساکن و آرمیده کردند و دل بر دنیا نهند و اعتماد بروی کنند و از آیات و حجج قرآن بشرایع

اسلام بعجز و غافل باشند ایشان آنانند که ماوی و جای ایشان دوزخ باشد بسبب آنکه کرده
باشند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي
مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اما آنانکه بگرویدند بخدای و برسول خدای ایمان آوردند و عمل صالح کردند و کار نیکو خدای ایشانرا
هدایت دهد یعنی ثواب و جزا دهد و به بهشت راه نماید بجزاء ایمان ایشان و بسبب کردار نیکوی ایشان
بهشتی که زیر بناهای ایشان جویهای آب روان میرود بهشتی مقیم و نعمتی دایم باشد که فنا و زوال
بروی راه نیابد مجاهد گفت یهدیهم بالنور علی الصراط در خبرست که رسول علیه السلام جبرئیل را گفت
کیف تجوز امتی علی الصراط امت من بر صراط چگونه بگذرند جبرئیل برفت و باز آمد و گفت خدایت
سلام میرساند و میگوید انک تجوز علی الصراط بنوری و علی ابن ابی طالب علیه السلام تجوز الصراط
بنورک و امتک تجوز الصراط بنور علی نورا متک بنور علی و نور علی بالنورک و نورک من نور الله
گفت تو بر صراط بنور من بگذری و علی ابن ابی طالب بنور تو بگذرد و امت تو بنور علی ابن ابی طالب
بگذرد و نور امت تو از نور علی باشد و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدای و در خبرست که رسول
علیه السلام گفت که چون بنده مومن سر از گور بر دارد و عمل صالح وی پیش وی آید بر نیکوترین صورتی
و هیاتی او گوید که کیستی تو که من ترا بس نیکو روی می بینم و نیکو سیرت و نیکو طریقت گوید من عمل صالح
توام آنکه آن عمل صالح نزد او شود و قاید او گردد تا به بهشت و کافر چون سر از گور بر دارد و عمل خود را
به بیند با صورتی زشت و هیاتی قبیح گوید تو کیستی که بزشت روی و قبیح منظری گوید من عمل
بد توام که از تو مفارقت نکنم تا که ترا بدوزخ رسانم و دیگر آنکه گفته اند يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ
الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ ایشانرا برکت ایمان بهدایت داد و لطف کرد تا ایشان عمل صالح کردند
تا بدان مستحق و مستوجب بهشتی شدند که در زیر کوشکها و سرایها و میان بوستانها و ایشان
آب روان باشد چهار جوی در خبرست که هر چهار جوی یک جای رود و از آب وی و شیر و انگبین که با یکدیگر
آمیخته نشود بعضی گفته اند تجری من تحتهم ای تحت امرهم و تصرفهم چنانکه گفت
قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا و معلوم است که جوی در تو مریم نبود ولیکن در حکم او بود و در تحت
امر او بود آنکه گفت دعواهم ای قولهم و کلامهم سخن ایشان و گفتار ایشان در بهشتها آن
بود که گویند ای بار خدایا تو پاکی و منزهی از هر چه نقص باشد و عیب بدان راه یابد از رسول
علیه السلام پرسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء ابن الکوا از امیر المومنین
علی علیه السلام پرسید از معنی سبحان الله گفت کلمة رضیها لنفسه مفسران گفتند که این کلمه
باشد

باشد بیان اهل بهشت و خدم ایشان در باب طعام و چون ایشانرا آرزوی شراب و طعام باشد
گویند سبحانک اللهم از بهر ایشان طعام و شراب حاضر کرده شد بر خوانی نهاده که طول آن میل در میل
باشد بر انجا انواع طعام چون از طعام و شراب فارغ شوند شکر خدای بگذارند و گویند الحمد لله
رب العالمین مراد آنست که این آخر سخن ایشان باشد و دعوی قول باشد که بدان دعوت کنند
پروردگار را وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ تحیت اهل بهشت سلام باشد یعنی بسلامت رسیدی تو بر
یکدیگر سلام کنند و فرشتگان بر ایشان سلام کنند و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ خدای
بر ایشان سلام کند سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ ابن کیسان گفت افتتاح کلام بتوحید
و عدل کنند و اختتام بشکر و حمد و ثنا و ذلک قوله و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین
آخرین دعوی و گفتار ایشان آن باشد که حمد و ثنا و ستایش کنند مر خدایرا که پروردگار عالمیانست
وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ
فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ حق تعالی درین
آیت باز نمود که آنچه از باب خیر باشد من بتو معجل کردانم و آنچه از باب شر باشد در آن تعجیل
ننمایم بلکه تاخیر کنم گفت که اگر خدای تعجیل کردی در دعای آدمیان خود ما با یکدیگر بشر و بدی بجا
یعنی اگر دعای ایشان بر یکدیگر مستجاب کردانیدی چنانکه در باب خیر مستجاب میکرد هم
زود و مار و هلاک از ایشان بر آمدی و با جل مرگ ایشان حکم کرده شدی مجاهد گفت این آن
باشد که مرد در وقت ضجارة و دلتنگی بر خود و اهل و مال خود نفرین کند خدای گوید من این دعا
بتعجیل اجابت نکنم که دانم که این نه از دل کنند و همان دم پشیمان شوند شهر بن حوشب گفت
در بعضی کتب خوانده ام که خدای تعالی موکلانرا گوید آنچه بنده من در حال ضجارة گوید بر و منویسید
و هم درین معنی است وَيَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا بعضی
مفسران گفتند که آیت در حق نضر بن الحرث است که او گفت اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا
هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
آنچه گویند و خواهند میدول نداریم بلکه بگذاریم ایشانرا که ایشان امید لقاء ما ندارند و بقیامت
ایمان نیارند و از اهوال و صعوبت وی نترسند تا در جهل و طغیان خود متحیر تر میشوند و این
کنایت از خدای بر سبیل عقوبت بر گز متقدم وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ
دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا
إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ حق تعالی
درین آیت جزع آدمی و قلت صبر او بیان کرد و باز نمود که چون آدمی را اندک مایه رنجی رسد از چارنا

ودرویشی بدرگاه ما آید و با ما رجوع کند بر سایر احوال خود و ما را خواند اگر بر پهلو خفته باشد
واگر بر جای خود نشسته باشد واگر بر پا ایستاده بود از برای کشف بلا و مشقت جون ما آن رنج
و بلا و مشقت را از وی کشف کنیم و باز بریم رنجوری او بصحت بدل کنیم و درویشی بغنا و ثروت
او هم باری دیگر باسر طریقت و روش خویش شود گویا هرگز نخوانده و از برای دفع ضری و رنجی
که بوی رسیده ما را نطلبیده همچنین بیاراسته شده و مزین کرده اند برای مشرکان و متعدیان آنچه ایشان
میکنند از اعمال تباه می پندارند که آنچه می کنند نیکو میکنند جنانکه گفت قوله تعالی وَهُمْ يَحْسَبُونَ
صُنْعًا

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ
ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

حق سبحانه و تعالی یاد کرد ایشان را آنچه با دیگران کرده است جون در وی عاصی شدند و گفت ما
هلاک کردیم گروهی را که پیش از شما بودند جون ظلم و بیدادی کردند چه بر نفس خویش بکفر و معصیت
و چه بر دیگران بانواع عذاب و حال آن بود که پیغمبران بایشان آمده بودند با آیاتی روشن و معجزاتی
هویدا ایشان ایمان نیاوردند و از اهل ایمان نبودند انکه وعید کرد اهل مکه را و کسانی که ایمان
نیاوردند و گفت ما همچنین جزا و پاداش دهیم قومی گناهکاران را که گناه کنند و از کفر و معصیت
باز نایستند و گفتار رسولان نشنوند جنانکه ایشان را هلاک کردیم پس انکه شما را در زمین خلیفه
و مسکن و مقام ایشان باشما گذاشتیم و شما را بر جای ایشان رها کردیم تا بنگریم که شما چه خواهید
کردن از خیر و شر تا بر حسب آنچه کنید جزا به بینید و این بر سبیل تنبیه و وعظ بوده است یعنی دیدیم
آنچه ایشان کردند اکنون بنگریم تا شما چه خواهید کردن نگر تا آن نکنید که ایشان کردند تا بشما رسد
انکه بایشان رسید

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا
مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

حق تعالی حکایت قوم رسول میکند و آنچه ایشان گفتند
جون روشن ما که در وی هیچ اشتباهی و التباسی نیست بر ایشان خوانند کسانی که از عقاب
نترسند و بهشت امید ندارند و بحشر و نشر نگروند رسول ما را گویند ما را قرآنی دیگر آور و غیر این
قرآن که در وی نباشد آنچه ما را بخشم آرد از مذمت بتان و وعید بت پرستان یا خود این قرآن را
بدل کن که بجای آیت عذاب آیت رحمت باشد و ذکر بتان نباشد و مذمت بت پرستان

انابجا

انابجا چند از ای محمد ایشان را جواب ده و بگوی که مرا نباشد و نرسد که قرآن را از قبل نفس خویش بجزوی
خود تبدیل کنم جواب از تبدیل از تبدیل گفت از بهر آنکه این مقدور بشر است و قرآنی دیگر آوردن
مقدور بشر نیست از بهر این ذکر آن نکرد آنکه گفت که بگوی ای محمد که من متابعت نمیکنم الا آنرا که بمن
وحی میکند و بنزدیک من می فرستد یعنی من جز او وحی نگویم و از قبل خود هیچ نگویم که اگر گویم ایمن
نباشم از عذاب روز بزرگ و من از عذاب آن روز میترسم پس از من نه نسخ باشد و نه تبدیل
الا متابعت وحی انگه شبه کرد ایشان را بر نبوت و صحت دعوی خود گفت بگوی ای محمد که شما
اندیشه نمیکنید که من سالهای دراز و عمر تمام است که در میان شما ام هرگز این معنی بر دل و
خاطر من گذر نکرد و من نوض سبیل این کار نکردم اگر خدای نخواستی و نفرمودی من این معنی نکردی
و این قرآن بر شما نخواندمی و نیز بر ما این باین آگاه نکردی و خبر ندادی شما عقل ندارید و خود را کار نمی
بندید که اگر این کار ساخته و انداخته من بودی در مدت جهل سال که در میان شما بودم از این بر من
اثری بودی رسول جهل ساله بود که وحی بوی آمد و بمکه ده سال مقام کرد و بمدینه سیزده سال و جون
بجوار رحمت ایزدی پیوست شصت و سه ساله بود از اینجا گویند که جهل سال عمری باشد

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الْمُجْرِمُونَ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ
هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا
فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

بر سبیل تقریع و توبیخ و ملامة
میفرماید که کیست ظالم و ستمکارتر از آن کسی که او بر خدای دروغی بافد و جیزی گوید بر خدای که نگفته
باشد جنانکه ایشان بخدای شرک آوردند و معصیت و ناشایست کردند و انگه گفتند خدای ما را
باین فرمود وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا خدای گفت نه جنین است که شما میگویید خدای باین نفرماید
قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ یعنی هیچکس از وی ظالم و ستمکارتر نباشد یعنی از انکس که
آیات خدای را تکذیب کند از قرآن جون معجزه محمد است و دیگر معجزات و هر انکس که وی را این صفات
بود مجرم و کافر باشد و کافران هرگز فلاح و ظفر نیابند و جگونه از عقاب خدای خلاصی یابند و جگونه از
از عذاب خدای خلاصی یابند با انکه ایشان رفته اند عبادت میکنند وی پرستند جز از خدای تعالی
را که صفت ایشان آنست که هیچ مضرت شما نشد کرد و هیچ سود شما نتوانند رسانید از انکه قادر
نباشند بر منع و ضر باز انکه جنین میکنند جون از ایشان پرسند که جرا اینها را می پرستید ایشان
جواب دهند که اینها را از آن می پرستیم تا شفیع ما باشند بنزدیک خدای تعالی و اهل طایف لات
پرستیدند و اهل مکه عزی و منات و هبل و سبب این آن بود که ایشان گفتند که عبادت ما خدای را

نشاید ما از مخلوقات او چیزی را اختیار کنیم و او را پرستیم تا وسیله ما باشد ما را بنزدیک خدای
و این ظنی خطا بود که ایشان بردند که عبادت غیر او ایشان را نافع تر بود از عبادت او و گفته اند
که ایشان این خواستند که ایشان شفیعان ما باشند در اخلاق معاش ما نه بدانکه ایشان بعث
و نشر ایمان نداشتند و سوگند میخوردند که خدای مرده را زنده نکرداند چنانکه گفت و اقسموا
بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت انکه رسول را فرمود که ایشان را بگوی بسبیل
الزام که هی شما آمده اید تا خدای را خبر دهید از چیزی که او نداند آن شفاعت اصنام است و این
چیزیست که در علم خدای نیست از انجا که او را عقلی نیست و او معلوم نیست و اگر او را عقلی بودی
و از جمله معلومات بودی در علم خدای بود از انجا که وی عالم است بجمله معلومات و هرچه در علم وی
نباشد آن چیز خود نباشد نه در آسمان باشد و نه در زمین اگر بودی یا در آسمان بودی یا در زمین
و خدای تعالی عالم است بآنچه در آسمان و زمین است انگه تنزیه خویش کرد و گفت پاکست و
منزه است از آنچه با وی انباز میکنند و در حق وی میگویند از جبر و تشبیه والله اعلم
وما کان الناس الا امة واحدة فاختلفوا ولولا کلمة سبقت من
ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون ویقولون لولا انزل علیه ایة
من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین
حق سبحانه و تعالی درین آیت خبر میدهد که مردمان همه بر یک ملت بودند و نبودند مردمان الا یک امت
و یک گروه متفق بر یک دین و ملت و امت جماعتی باشند مجتمع بر امری و مستمر بر طریقی و این دین دین آدم
بود علیه السلام و در وی خلاف نبود تا انکه قابیل هابیل را بکشت انگه خلاف پدید آمد عبدالله عباس
گفت میان آدم و نوح علیه السلام ده قرن بود و میان ایشان خلاف نبود حسن بصری گوید که آن دین
شرک بود چنانکه در دیگر آیه گفت قوله تعالی ما کان الناس امة واحدة فبعث الله
النبیین بشیر بن منذر بن کلبی گفت پیش از ابرهیم مجتمع بودند بر کفر خدای تعالی ابرهیم را بفرستاد مختلف
شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر بایستادند و گفته اند که ملت اسلام خواسته است و در قراءت
عبدالله مسعود است که وما کان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا عنه و این
قراءت تقویت این قول میکند و این خبر نبود که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و
ینصرانه و یمجسانه جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرة اسلام باشند پس از ان پدران ایشان ایشان
جهود و ترسا و گبر و بد اعتقادی کنند و مختلف میشوند پس از ان بکثرت شهوات و قلت تفکر و نظر و دعوت
مادر و پدر مختلف شوند هر یکی مذهبی و اعتقادی دیگر اختیار کنند انگه فرمود که اگر نه این کلماتست سابق
شده از خدای تعالی که بندگان را تعجیل عقوبت نکند در دنیا و انکه هر یکی را مدتی و اجلی نهاده است و گفته

که هیچ کس را عقاب نکند الا بعد از اقامت حجت چنانکه گفت وما کنا معذبین حتی نبعث
رسولا اگر نه این بودی هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان در دنیا در آنچه خلاف میکنند با مومن بهشت
شدی و کافر بدوزخ ابو روق گفت که روز قیامت کافر را بدوزخ برد و مومن را بهشت انگه حق تعالی از تحکم
و تعنت کافران حکایت کرد و گفت که ایشان میگویند چرا خدای بر محمد آیاتی و علامتی نفرستاد و گفته اند
که از ان آیات که ما اقتراح میکنیم و مراد باین دلالتی است که ایشان عند آن مضطر و ملجی گردند بنبوت
و مراد ایشان معجز نبود چه معجزات رسول بی اندازه بود خدای تعالی محمد را فرمود که بگوی که غیب خدای راست
و او داند که مصلحت مکلفان در چیست از اظهار آیات و ایراد معجزات بس شمار است که اقتراح چیزی
کنید از انکه باشد که آن چیز مصلحت نباشد پس شما منتظر باشید برسیدن آنچه شما از ا اقتراح میکنید
که من نیز منتظرم تا خدای با شما چه خواهد کرد از عناد و تمادی شما از جحود واذا اذقنا الناس
رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا قل الله اسرع مکرا
ان رسلنا یکتبون ما تمکرون و چون بچشانیم ما مردمان را یعنی کافران مکه
را رحمتی و آسایشی از فرستادن باران و نعمتهای دیگر از پس سختی و بیماری و قحط که بایشان رسیده بود
خدای تعالی بر اهل مکه هفت سال قحط مسلط کرده تا که نزدیک بود که همه هلاک گردند چون بر ایشان
رحمت کرد آنرا بخصب و رحمت باران بدل کرد انید اذا لهم مکر چون بر ایشان رحمت کرد و باران
و خصب بی ناگاه بر عقب آن ایشان را مکری بود ثابت و حاصل در طعن زدن در آیات ما و دشمنی و کید کردن
با رسول یعنی ما چون ایشان را نعمت کردیم می بایست که ایشان در مقابل آن شکر کنندی و در حمد افزودندی
ایشان خود در آیات ما مکر کردند بانک استهزا و تکذیب کردند مقاتل بن حیان گفت این مکر آنست که ایشان
عند این حال نگفتند که این روزیی است که خدای بما داده است و گفتند که سقینا بنوء کذا مارا بنوء عقرب
و سرطان و مانند این آب دادند و باریدن بنجوم حواله کردند و فرا بر آمدن ستاره یا فرو شدن آن باشد
چون ایشان مکر کردند خدای تعالی محمد را علیه السلام گفت بگوی ایشان را که خدای تعالی سریع مکرتر است
و زود عقوبت تر و عقوبت را برای آن مکر خواند که در برابر مکر ایشان بود برای ازدواج را و دیگر انکه
صورتی مکر دارد از امهال و استدراج چنانکه گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون
و جای دیگر گفت واملی لهم ان کیدی متین و سرعت مکر و عقوبت او آن بود که ایشان را
عقوبت و عذاب فرستد پیش از انکه در اطفاء نور اسلام سعی کنند انگه گفت ان رسلنا یعنی
که رسولان ما یعنی فرشتگان که موکلند بر فرزندان آدم از نویسندگان می نویسند آنچه ایشان میکنند
و میگویند از باب مکر اذکر و استهزا و حواله افعال خدای با نجوم هو الذی یسیرکم
فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا

بها جاءتها ريح عاصف وجاءهم الموج من كل مكان وظنوا انهم احيط
بهم دعوا الله مخلصين له الدين لئن انجيتنا من هذه لنكونن من
الشاكرين فلما انجاهم اذا هم يبغون في الارض بغير الحق يا ايها الناس
انما بغيكم على انفسكم متاع الحيوة الدنيا ثم الينا مرجعكم فننبئكم
بما كنتم تعملون   قديم تعالى درين آیه تذکیر نعمت خود کرد بابندگان که نعمت اوست
ان خدایی که می برد شما را در بیابان و در دریا و در خشکی و تری بتمکین و اعداد و اقدار و آلات که داده است
و آنچه محل قدرت است از دست و پای و جوارح خلق اوست قدرة که باو فعل توان کردن از فعل اوست
ستاره که باو راه برند و عقل که باو هدایت یابند از فعل اوست چهارپای که بر پشت او سفر توان
کردن این همه از خلق اوست از بهر این که گفت که او می برد شما را انگه خطاب کرد که چون شما در کشتی
باشید و از خطاب بغیبت شد گفت که کشتی ایشان را سیر دهد بسبب باد خوش نرم و آهسته
و چون خوش باشد و نرم کشتی خوش و راست و آسان رود وَفَرِحُوا بِهَا و ایشان یعنی
سکنان کشتی شاد مانه و خوش دل باشند بآن باد و گمان برند که همیشه چنان خواهد بود همی ناگاه
باد سخت برآید و دریا آشفته گردد و موجها برخیزد و در روی بایشان شود بایشان رسد بترسند
و فرو مانند و گمان برند و یقین دانند که عذاب خدای بایشان محیط شد و وقت هلاک نزدیک
آمد ایشان دست بدعا بر دارند و خدایرا باخلاص بخوانند و دل با خدای راست کردانند
و گویند بار خدای اگر ما را ازین ورطه هلاکت نجاة دهی و ازین دریای خونخوار برهانی ما شکر
نعمت تو گوییم و از جمله شاکران باشیم پس انگه که خدای ایشان را نجاة دهد و از آن ورطه هلاکت
برهاند بر عقب آن همی ناگاه تا بینی تو ایشان را که باسر کفر و بغی روند و در زمین ظلم و
فساد کنند و خدای را فراموش کنند گفتار انبیا و اوصیا و واعظان نشنوند انگه گفت که ای
مردمان می پندارید که آنچه میکنید مرا زیانیست یا در مملکت من نقصانی است آنچه میکنید از ظلم
با خود میکنید و وبال آن بر نفس شما خواهد بود و عقاب و پاداش آن شما خواهید کشید و این
بغی و ظلم که میکنید بر امثال خود متاع دنیاست منفعت این جهانی است روزی چند
باشد و فانی و وبال و تبعه آن دایم و باقی با شما بماند و آنچه تعلق بدنیا دارد از البقایی نبود
پس انگه مرجع و بازگشت شما با ما باشد تا شما را بپاداش بنیم و خبر دهیم بآنچه شما کرده باشید
چون جزای آن از نیک و بد بتمام و کمال بشما رسد   انما مثل الحيوة الدنيا كماء
انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما يأكل الناس
والانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها وازينت وظن اهلها

انهم

انهم قادرون عليها اتيها امرنا ليلا او نهارا فجعلناها حصيدا كان
لم تغن بالامس كذلك نفصل الآيات لقوم يتفكرون
قدیم تعالی حال دنیا را در سرعت انقضا بحال نبات زمین و گیاه تشبیه کرده است و گفته که مثل دنیا و
زندگانی دنیا و حال و حیوة دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال مانند آبی است که ما از آسمان
فرو فرستیم یا از ابر بس گیاه زمین بآب آمیخته شود یعنی از او در نباشد و با او باشد تا نبات سبز
و نیکو و سیراب بر نماید و بخورند از آن مردمان و چهارپایان انگه تفصیل داد نبات را و گیاه را و گفت از
جمله آنچه غذای چهارپایان باشد و چهارپایان خورند از انواع گیاه و حشیش و از آنچه مردم خورند آنرا از
انواع بقول و حبوب و فواکه تا انگه که بنهایت و تمامی رسد و زمین زینت خود فرا گیرد و آراسته شود
بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگ برنگ اهل زمین گمان برند که ایشان بدان قادر اند و در تحت تصرف
و ملکیت ایشان حاصل شد و ایشان را مستخلص کردانید همی ناگاه فرمان ما بیاید بشب یا بروز با هلاک آن
ببعضی آفات و عاهات و آنرا درو ده کردانیم یعنی درویده در قطع و استیصال آن که هیچ از آن باقی نباشد
تا چنان شود که پنداری که دی دی روز نبوده است و موجود نگشته و از آن پیدا نشده و این تشبیه به
جهت بعضی از اهل معانی گفته اند که تشبیه با آبست که چون از آسمان فرود آید اول پاکیزه بود و
صافی خوش طعم انگه با نبات مختلط شود و طعم بگرداند بر خاک زمین آید تیره شود چون مدة در غدیر
و آبگیر بماند نضوب کند و خشک شود متاع دنیا و مال او و زندگانی دنیا همین مانند بعضی گفته اند که تشبیه
چنانست که اول چون برآید در وقت ربیع هوا باعتدال بود و بهار انتهای بپای نبات برویده سبز و تازه
و نیکو باشد چون روزی چند برآید و هوا گرم شود و باران باز ایستد گیاه زرد و تباه و خشک شود پس
حالت حیوة دنیا در قلت لبث و بقا چون بقاء آب و گیاه است انگه گفت همچنین تفصیل دهیم
و بیان کنیم آیات و دلالات از بهر انگه قومی که اندیشه کنند تا بعبرت و امتثال منتفع شوند
والله يدعوا الى دار السلام ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم   حق سبحانه
و تعالی رسول را گفت ادع الى سبيل ربك خلق را بار راه خدای خود دعوة کن با این کار قیام نمای
که این کار تست دعوت با شریعت و بیان ملت و طریقت بتو تعلق دارد و حوالت این دعوت بتست
از انگه دور بخت چون نوبة بدعوت دار السلام رسید که این همه گنج بی رنج است و راحت بی
محنت و کرامت بی اهانت گفت تو خاموش باش تا این دعوت من کنم والله يدعوا
الى دار السلام خدای شما را دعوت میکند با سرای سلامت و سلام نام اوست یعنی با سرای
خود چون سرای سرای حضرت و مهمان مهمان حضرت و میزبان منم مهمان اولیتر که دعوة من کنم
ای بنده دعوت بتواست و اجابت بمن و دعوت بمنست و اجابت بتو آن دعوة که بتست

دعا و شب تست بخوان تا اجابت کنم و بخواه تا بدهم ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ و آن دعوة
که بهشت و اجابت بتوانست که وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ أَجِيبُوا دَاعِيَ
اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ و جون داعی الله نیکو باشد داعی جون
الله باشد جگونه باشد اهل اشارت گفته اند إِنَّ السَّلَامَ دَعَا الْأَنَامَ مِنْ دَارِ الْكَلَامِ إِلَى
دَارِ السَّلَامِ لِمَنْ أَبَى وَدُخُولُهَا عَلَيْهَا حَرَامٌ وَمَنْ لَبَّى فَلَهُ الْإِكْرَامُ وَالْإِنْعَامُ وَمِنْ
دَارِ التَّكْلِيفِ إِلَى دَارِ التَّشْرِيفِ وَمِنْ دَارِ الْبَلْوَى إِلَى جِوَارِ الْمَوْلَى وَمِنْ دَارِ
الْفَنَاءِ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ وَمِنْ دَارِ الْعَنَاءِ إِلَى دَارِ الْغِنَاءِ وَمِنْ دَارِ الزَّوَالِ إِلَى دَارِ
النَّوَالِ وَمِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا بُكَاءٌ وَأَوْسَطُهَا عَنَاءٌ وَآخِرُهَا فَنَاءٌ إِلَى دَارٍ أَوَّلُهَا عَطَاءٌ
وَأَوْسَطُهَا غِنَاءٌ وَآخِرُهَا بَقَاءٌ سرای سرای او بنده در فنا در سرای بقای او و در تشریف
عطاء او و در وعده بقای در امید لقا لو نعم الدار نعم الجار و نعم الجهاد و نعم المزار و برای آنش سرای
سلامت خواند که در او از آفات و عاهات و نکبات و بلیات ایمن باشد و از اعراض و امراض
و صدود و اعراض و سکرات موت و حسرت فوت خایف نباشد چنانکه گفت ادْخُلُوهَا
بِسَلَامٍ آمِنِينَ و برای آنش دار السلام خواند که با آنجا که رسند با فشای سلام و اطعام طعام
رسند چنانکه پیغمبر خدای گفت افْشُوا السَّلَامَ وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَصِلُوا الْأَرْحَامَ وَ
صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ فرشتگان که بنزدیک ایشان
روند با سلام روند وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
و تحیة ایشان در آنجا سلام بود تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ و از خدای بریشان سلام بود سَلَامٌ
قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ خدای تعالی بریشان سلام از بهر آن کند که ایشان از حقارت گناه
کاری خود بعظمت و بزرگواری او بکم نظر نکه انبساط کنند حق تعالی بریشان سلام کند تا مستانس
شوند جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول علیه السلام فرمود که در خواب دیدم
که جبرئیل علیه السلام بر بالین من بود و میکائیل بر پایین پای من با یکدیگر میگفتند که برای او مثل بزن
انگه گفت بشنو که گوشت شنوا باد و بدانکه دلت دانا باد که مثل تو و مثل امت تو جون پادشاهی
باشد که سرای بنا کند بجاه و در آن سرا خانه سازد و در ان خانه خانی نهد انگه رسول فرستد و قومی
را بدعوت خواند بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند پادشاه خداست که پادشاهی ویرا زوال
نیست و سرای سرای اسلامست و خانه خانه بهشت است و تو که محمدی رسولی هر که ترا اجابت
کند با سلام در آید و هر که با سلام در آید بسرای اسلام در آید و هر که بسرای سلام در آید بطعام حاضر آید
و بان ممتنع شود وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ جون دعوت کند لطف کند با آنکه

او خواهد

او خواهد تا مهتدی شود براه راست و ایشان کسانی اند که در معلوم خدای بود که لطف ایشان را نبود
نکنند و شاید که مراد براه راه بهشت باشد یعنی راه بهشت راه نماید آنرا که خواهد اهل اشارت گفته اند
که دعوت عام کرد برای اظهار حجت و هدایت خاص کرد که طریقت بنعم لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ کسانی که احسان کنند و خیرات و طاعات بجای آرند ایشانرا ثواب
و جزا باشد از ان نیکوتر و زیاده تر حسنی که در برابر احسانست باستحقاق باشد و زیاده بتفضل
یکی را ده و یکی را هفتصد و از ابن عباس روایتست که مراد باحسان گفتار لا اله الا الله است
و بحسنی بهشت است و زیاده غرفه ایست از یکدانه مروارید که آنرا جهار در است مجاهد گفت
که حسنی آنست که حسنه بحسنی و زیاده بمغفرت و رضوان است و انانکه گفتند که مراد بزیاده
دیدار خداست نیکو نیست از انکه ادله برخواسته است از عقل و سمع که این معنی بر خدا روا
نیست و نیز انانکه میگویند نزدیک ایشان جز از عمل نیست و خدای تعالی حسنی و زیاده
بجزا از عمل کرده است و تفسیر این آیه بر وجهی که نقض اصلی از اصول مذهب ایشان بود ایشانرا روا
نبود دیگر زیادت بر چیزی باید که هم از ان جنس بود چنانکه اگر یکی چیزی خرد و او زیاده خواهد هم از ان
چیز خواهد و بر زیادت بر چیزی کمتر از ان چیز بود چنانکه یکی پاره گل خرد نیکو نباشد گوید که زیادت
برین نافه مشک بده پس معلوم شد که حسنی باستحقاق باشد و زیاده بتفضل انگه گفت
وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ و نرسد بروی ایشان غباری و گردی و سیاهی و رنجی و سختی و ملالی
چنانکه برروی کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند و در بهشت خالد و جاوید
باشند وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ
مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ
مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ جون ذکر مؤمنان و مطیعان
کرد و پاداش ایشان در عقب آن ذکر کافران کرد در آیه اول فضل خود را بیان کرد بر مومنان
و پاداش ایشان در عقب آن ذکر کافران درین آیه بیان کرد عدل خود بر کافران انجا گفت آنچه
حق تست بدهم و زیاده از انجا که حق دادن عدلست و زیاده دادن فضل تا هم عدل را کار بسته
بود و هم فضل را درین آیه گفت جون جزای ایشان دهم یکی را پس از یکی پاداش ندهم
تا عدل کرده باشم اگر زیاده دهم ظلم کرده باشم و اگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حق منست
و قبض و استیفا است و در اسقاط آن اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنم اولی
و افضل لیکن حکمت اقتضای آن کرد شرعا که عقاب کفار اسقاط نکنم میگوید که آنانکه کسب سیات

کردند و کسب برای آن گفت که ایشان پنداشتند که بخود سعی میکنند و سیئه فعلی باشد که صاحبش
را اندوه کین کرد و اغوا انها کبدی کرده اند جزای ایشان هر بدی را بدی بود مانند آن و بران بیفزایند
چنانکه بر جزای حسنه بیفزایند و بایشان رسد مذلتی و حقارتی جزای کافران با مذلت و اهانت
بود و جزای مومنان با تعظیم و تبجیل و این صفت ثواب و عقابست ذلتی بایشان رسد و چگونه
ذلتی ذلتی که آنرا صفت نتوان کرد و در فهم و وهم خلایق نیاید و ایشانرا از عذاب خدای هیچ عاصمی و نگاه
دارنده نباشد و روی ایشان سیاه بود تا پنداری که پارهای از شب سیاه تر بر روی ایشان درپوشانیده
اند و درون ایشان پوشانیده ایشان اهل دوزخ باشند ملازمان آتش در دوزخ بر سبیل تخلید و تابید
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ
فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ
مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
یاد کن ای محمد روزی را که ما حشر کنیم و برانگیزیم در ان روز کافران او کرکنیم ایشانرا از هر جای و بگوییم
و انگه گوییم این مشرکان و بت پرستان را که بر جای خود باشید شما و انبازان شما یعنی معبودان شما
تا بنگرید که با شما چه خواهد رفت و در میان شما حکم چه خواهد بود و آن وسایلی که میان شما بود منقطع
کردانیم وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم و آن شریکان و معبودان ایشان گویند که شما ما را نپرستیدید و شیطانرا
پرستیدید از انجا که دیو شما را نمود بتسویل و وساوس تا بخدای شرک آوردید و این وقتی گویند که بتان
ایشانرا خدای باواز آورد تا گویند که ما خبر نداریم از عبادت شما و گفته اند که این سخن فرشتگان گویند
و آنان که ایشانرا بدون خدای عبادت کردند بس گویند که بس است گواهی خدای تعالی میان ما و شما
برای انکه شما ما را پرستیده اید و ما از عبادت شما غافل بوده ایم و این خبر راستست برای انکه جمادات
بسیار احوالی خبر بودند از عبادت مبطلان ایشانرا انگه گفت هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ انجایگاه و در ان
مقام بیازمایند و بدانند هر نفسی انچه گذاشته باشند و کرده از اعمال تا چه کرده اند و چه برده و چه گذاشته
اند چون انچه کرده باشند و ببینند و رد کنند ایشانرا و بازگردانند و باخدای برند آن خدای که خدای
ایشانست بحق و گم شود از ایشان آن افترا و دروغ که ایشان نهاده اند و انچه ایشان پرستیده اند از ا
بدروغ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ
اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّىٰ
تُصْرَفُونَ كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

حق تعالی رسول را علیه السلام بر طریق مجادله فرمود که با ایشان بگوی که کیست انکه شما را روزی میدهد
از آسمان بباران و از زمین بنبات از آسمان بتقدیر و از زمین بتسبیب یا کیست انکه او مالک سمع و بصر
و شنوایی و بینایی شماست و قادر است بر آفریدن آن بر وجهی که با و ببینند و باو بشنوند و نگاه می
دارد آنرا از آفات و عاهات در خبر است که خدایرا بر چشم ما موکلانند از فرشتگان که شیاطین را از
چشم ما باز میدارند چنانکه یکی از ما مگسی را از انگبین باز راند و کیست انکه زنده از مرده بیرون آرد چون
حیوانرا از نطفه و مرغ را از خایه و مرده را از زنده بیرون می آرد چون نطفه از آدمی و خایه از مرغ و کیست
انکه او تدبیر کارها کند در آسمان و زمین چون این همه از ایشان سوال کنی و بپرسی جواب این نباشد
الا انکه گویند که خدایست انکه برین همه قادر است و این جمله در قبضه قدرت اوست پس انگه که
ایشان اعتراف آورده اند تو بگوی ایشانرا که شما چرا نمی ترسید از عقاب خدای خدر نمی کنید چون
او را میشناسید و شکر نعمت او نمیکنید که نعمت بر شما منقطع کرداند و شما را مواخذه کند عاجلا و آجلا
پس آن خدای موصوفست بصفات کمال خدای بحق و معبود مطلق شما اوست و حق اینست
و از پس حق نباشد الا ضلالت و گمراهی چون از حق در گذرند جز در ضلالت قدم ننهند پس شما را ازین
حق واضح و روشن و راه راست با چندین دلایل و حجج چگونه بگردانند انگه گفت كَذَٰلِكَ حَقَّتْ
یعنی همچنانکه حق گشت و واجب شد که بعد از حق جز ضلالت نباشد همچنین حق گشت و واجب
شد کلمه عذاب خدای بر آنکسان که کافر شدند در کفر بغایت و نهایت رسیدند برای انکه ایشان ایمان
نیاوردند و در زمره مومنان نیایند از انجا که معلومست که ایشان بر کفر میرند و هیچ اختیار ایمان نکنند
قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ
قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
تَحْكُمُونَ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ بگوی ای محمد باین مشرکان مکابر و کافران معاند که هیچ کس هست
ازین انبازان و معبودان شما که آنرا با خدای شریک گردانیده اید اندر عبادت که او بر سبیل ابتدای خلق
تواند آفرید و انگاه اعادت تواند کرد یعنی چون بیافرید و بمیراند باز تواند آفرید اگر ایشان جواب دهند
و تسلیم کنند که معبودان ما این نتوانند کرد و این جز فعل خدای نباشد فهو المراد و اگر عناد کنند
و جوابی نگویند تو بگوی که خدایست انکه ابتدا خلق کند و بر اعادت عین قادر باشد از انجا که قادر
ذاتیست پس ایشانرا چون ازین الزام محیدی و محیصی نیست و اگر خواهند و اگر نه معترف می باید شد
چگونه ازین عکس دارند و کجا می روند بگوی ایشانرا تا حجت بر ایشان متظاهر گردد که هیچ کس نیست

ازین شریکان شما که او کسی را بحق راه نماید و ایشان خودی شناسند و بیقین میدانند که این بتان کسی را
راه نتوانند نمود اگر لجاج و عناد ایشان را نگذارد که معترف شوند تو بگوی که خدای باشد که خلق را
بحق راه نماید بالطافی که با بندگان کند که ایشان را عقل و تمکین کند که نظر کنند در ادله و توفیق
دهد و بر شرایع ایشان واقف کرده اند پس چون نعمت دنیا از خداست نعمت آخرت و هدایت
از خداست کدام اولیتر بود و سزاوارتر آنکه پس روی کنند و متابع شوند کسی را که وی بحق راه نماید یعنی
خدای را و طاعت او دارند یا کسی را که وی بنفس خود مهتدی و راه یافته نبود و راه نیابد الا که ویرا
راه نمایند پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید شما باطل بچندین حجج و دلایل چون شرکا را حمل
بر ایمه ضلالت کنند برین سوالی وارد نشود و اگر بر اصنام حمل کنند گویند اصنام را که جماد اند چگونه
هدایت کنند تا ایشان غیری را هدایت توانند کرد گفته اند که این برای آن گفت که مشرکان بتان را بجای
معبودان نهادند و توجیه عبادت بایشان کردند حق تعالی از ایشان بکنایت اخبار عقلا خبر
داد چنانکه گفت وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا
لَكُمْ انگه گفت که این کافران که عبادت اصنام میکنند جز متابعت ظن و گمان نمیکنند و ظنی که بی
امارت و نشان باشد آن را حکمی نباشد برای انکه آن نیز تقلید پدران و متابعت رای ایشان میکنند
و شاید که مراد این بود که ایشان در اقرار و اعتراف بخدای جز متابعت رای ایشان میکنند
و شاید ظن میکنند از انکه بی دلیل و حجت میگویند و ظن در معرفت خدای از حق که علمست
هیچ سودی نکند انجا که علم باید بمعرفت خدای و صفات او و اصول دیانت از عقلیات جز علم
بکار نیاید و جز علم سودی نکند و ظن جایی باشد که علم ممکن نشود و هر انجا که علم ممکن باشد ظن
را حکمی نبود انکه بر سبیل تهدید گفت که خدای تعالی عالمست بانچه ایشان میکنند و هیچ چیز
بروی پوشیده نیست و هر کسی را بر حسب استحقاق او جزا دهند از ثواب و عقاب
وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي
بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ
كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ وَمِنْهُمْ
مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ
کافران و مشرکان گفتند این قرآن را بافته محمد است خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت این قرآن
افترا و فرا بافته نیست از جز خدای کلام هیچ مخلوق و سخن هیچ آدمی نیست کلام خداست

وتصدیق

وتصدیق کتابی است که از پیش او بوده است و کتب اوایل از پیغمبران چون توریة و انجیل
و زبور و صحف ابراهیم یا تصدیق آنست که در پیش ویست از بعث و نشور و حساب و کتاب
و ثواب و عقاب فرا گفت معنی اینست که نشاید و نباشد و ممکن نبود که چنین کتابی و سخنی
در غایت بلاغت و فصاحت و براعت مفتری باشد و از نزدیک خلق باشد که هرچه از قبل خلق
بود دیگری بر مثل آن قادر بود بلکه کلام خدایست و برات دارنده پیغمبران و کتب ایشانست
و بیان شریعت و فرایض و احکامست و در وی هیچ شکی نیست که از کلام خدای عالمیانست انگه
استفهام کرد بر سبیل تقریر و الزام حجت یا بر سبیل انکار و استبعاد گفت ایشان که هی میگویند
که این قرآن قرآن افترا کرده و وی گفته است تو ای محمد ایشان را بگوی که اگر این قرآن فرا بافته
من باشد و از جنس کلام بشر باشد مثل آن توان آورد و شما فصحاء عرب اید بیارید سورتی مثل
آن هم بران نظم و ترتیب و بیان و هر کس را که خواهید دون خدای انچه توانید بخوانید تا شما را
یاری کنند اگر شما راست میگویید که این قرآن افترای محمد است من دون الله از بهر آن گفت که خدای
قادر باشد بر انکه مثل این قرآن بیارید انگه گفت که نه این کافران قرآن تکذیب برای آن کردند که ایشان
نتوانستند و کنه امر او نشناختند و بر تاویل و معانی او وقوف نیافتند و مردمان دشمن آن باشند
که ندانند الناس اعداء ما جهلوا و چون بران وقوف نیافتند انگه و افترا خواندند وَإِذْ لَمْ
يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ و لما یاتهم و هنوز بایشان نرسید و نیامد تاویل و تفسیر آن
ضحاک گفت آنچه عاقبت بان شود از ثواب و عقاب و آنچه متضمن آنست از اخبار غیوب و عواقب
و سرانجام و کسی پیش از آن که در این اندیشه کنند و بدانند که شتاب کردند بتکذیب بر و آری همچنین
که ایشان تکذیب کردند کسانی پیش از ایشان بودند هم تکذیب کردند و بدر رنج داشتند پس تو بنگر که
عاقبت ایشان چه بود و سرانجام ایشان چه باشد از هلاک و عذاب و استیصال عاقبت ایشان
که عمل ایشان بر دست دارند هم این بود انگه خبر داد از ایشان و گفت که کس بود از ایشان که ایمان
آرد و باور دارد در نفس خویش داند که آن حقست و لیکن عناد کند و کس بود که تصدیق نکند و ایمان
نیارد یا کس بود که ایمان آرد و کس بود که ایمان نیارد و بر کفر بمیرد و خدای تو عالمتر است و داناتر بمفسد
معاندان و انکه بر کفر بمانند و که نمانند وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ
أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ
تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي
الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ اگر چنانچه ایشان بر کفر اصرار کنند و از ایمان ایشان مایوس شوی و ترا

تکذیب کنند بگوی ایشانرا که آنچه برمن بود بکردم عذر شما منقطع گردانیدم واکنون شمارا باشما
گذاشتم آن عملی که من میکنم مراست وثواب آن مرا بود وعمل شما شماراست ووبال آن برشما بود
معصیت شما مرا زیان ندارد وطاعت من شمارا فایده ندهد شما از آنچه من میکنم بیزارید ومن از کردار
واعمال شما بیزارم این آیت بآیت قتال منسوخ شده است انگه گفت که این کافران بعضی ایشان اند
که گوش باسخن تو میکنند وقرآن واحکام شریعت می شنوند ولیکن قبول نمیکنند ویاد نمیگیرند پس
شنودن ایشان ناشنودن باشد وایشان بمثابت کران باشند پس تو اینها را که کرانند تو سخن
خواهی شنوانید وتو قادر باشی بر آن که ایشانرا بشنوانی واگرچه ایشانرا عقل نباشد واین بر سبیل قطع
طمع رسول گفت از ایمان ایشان که چون کری لا یعقلی ودیوانگی باشد هرگز ممکن نباشد ومیسر نگردد که
ایشان بشنوند وفهم کنند وبدانند ومنهم من ینظر الیک واز ایشان کس هست که بتو می نگرد
ولیکن بمثابت کوری است از آنکه بی چندان منتفع نمی شود پس تو کوران را راه توانی نمود
با آنکه ایشان نه بینند وبصیرت ندارند یعنی این چیزی است که معقول ومتصور نیست تو طمع
از ایمان ایشان ببر وخاطر عزیز خود پریشان مدار بحقیقت که خدای تعالی بر آدمیان ظلم نکند
وهیچ چیز از آنچه تعلق بمصالح ایشان دارد وهیچ چیز فرونگذارد ودر روز قیامت بیش از
استحقاق عذاب بعذاب کردن نیفزاید وکم از استحقاق ثواب ندهد ولیکن مردمانند که بر نفس
خود ظلم میکنند بکفر ومعاصی تا مستوجب عقاب میشوند ویوم یحشرهم کان
لم یلبثوا الا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الذین کذبوا
بلقاء الله وما کانوا مهتدین واما نرینک بعض الذی نعدهم
او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون ولکل امة
رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون
یاد کن ای محمد آن روز که حشر کنیم وبرانگیزیم ایشانرا بیکبارگی وایشان درنگ کردن خویش
وبودن در دنیا اندک شمرند واندک دانند از آنکه انقطاع ایشان بدنیا اندک بوده باشد یا بودن
خود اندر گور اندک پندارند از هول روز قیامت که چندانکه پنداری که در دنیا یا در گور جز ساعتی
از روز نبوده اند عمر اگرچه دراز باشد چون آخرش با فنا بود اندک بود وباضافت با عمر ایشان
که در قیامت خواهد بود ساعتی بود وایشان یکدیگر را بشناسند وآشنایی دهند چنانکه دو
کس که یکدیگر را دیده باشند آشنایی باز دهند واین همه دلالت میکند بر آنکه ایشان لبث
خود را اندک شمرند با آنکه طول عمر تعارف نبود انگه گفت زیان کردند وزیانکار شدند آنانکه ببعث
ونشور وثواب وعقاب ایمان ندارند بنا کرندارند آنرا که تکذیب کنند وایشان برا بهشت وثواب

مهتدی نباشند اگر با تو نمایم ای محمد بعضی از آنچه ایشانرا وعده میدهیم از عذاب اندر دنیا یا ترا
باجوار رحمت خود بریم وقبض روح تو کنیم ایشانرا در دنیا عذاب ناکرده مرجع وبازگشت با ماست
پس ما گواهیم وحاضر بر آنچه ایشان میکنند جزای ایشان بسزا از ثواب وعقاب ایشان بایشان رسانیم
واز ما غایت نخواهد شد انگه گفت هر امتی را رسولی وپیغمبری بوده است چون پیغمبر ایشان بایشان
آمد وحجت بر ایشان لازم کرد ومعجزات بنمود ایشان تکذیب آن پیغمبران کردند میان ایشان ومیان
آن پیغمبر خدای تعالی حکم کرد وحکمی بحق که پیغمبر را نجاة داد وایشانرا عذاب کرد وشاید که مراد این بود که هر امتی
را رسول وپیغمبری است که ایشانرا بآن نسبت کنند روز قیامت چون پیغمبر ایشان آید وبکفر وایمان
ایشان بر ایشان گواهی دهد میان ایشان حکمی بحق کرده شود چنانکه بر هیچ کس از ایشان ظلمی وحیفی نرود
ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین قل لا املک
لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لکل امة اجل اذا جاء اجلهم
فلا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون قل ارایتم ان اتاکم عذابه
بیاتا او نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون حق تعالی حکایت کرد از استبعاد
ایشان قیامت را وحساب وکتاب وبهشت ودوزخ را گفت این کافران میگویند که این
وعده که شما میدهید کی خواهد بود ما را خبری دهید اگر شما راست میگویید در آنچه وعده میدهید
وعده چیزی بود متضمن نفع وراحت ووعید چیزی بود متضمن مضرت ومساءت وصدق چیزی
بود که مخبر وی علی ما هو به باشد انگاه محمد را صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بگوی این جماعت را که این
سوال میکنند بر سبیل انکار واستبعاد که اگر نفعی است بیار واگر ضرریست دفع بکن یعنی
آشکارا که من که محمدم مالک نیستم از بهر نفس خویش نفعی وضرری وهیچ خیر وشر را از مرگ
وزندگانی وبیماری وتندرستی وقبض وبسط وجذب وغضب وثواب وعقاب این جمله
بخدای تعالی تعلق دارد ودر دست تصرف ویست وهر تصرف که ما کنیم باقدار وتمکین وی
بود تا وی آلت ندهد وتمکین نکند ما تکلیف نتوانیم کرد لیکن آنچه خدای خواهد ومرید آن بود
از جمله آن بباشد وهرچه مرید آن نبود وکاره بوده باشد روا بود که معنی این بود الا ما
شاء الله که من بر هیچ از آن قادر نباشم ومالک نشوم الا آنچه خدای مرا بر آن قادر گرداند وقوة
دهد هر امتی وهر قرنی واهل هر زمانی وهر نفسی را وقتی وزمانیست مر وفات او را وعذاب او را که
چون آن اجل در آید یک ساعت تقدیم وتاخیر نبود قل ارایتم بگوی ای محمد این جماعت را که
استعجال میکنید مر عذاب خدایرا آیا میدانید ومی بینید که اگر عذاب خدا بشما آید در شب که شما
براحت وآسایش مشغول شده باشید یا در روز که در طلب اسباب معاش افتاده باشید

که چه باشد و چگونه چیزی بود آن عذابی که مجرمان و کافران تعجیل آمدن آن میکنند یعنی اگر دانستیدی که هول آن و سختی آن چگونه باشد هرگز تعجیل آن نکردندی أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلْآنَ
وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ
إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ حق تعالی میگوید ایشانرا بر سبیل توبیخ و ملامت بر استعجال
عذاب که پس از انکه عذاب بشما فرود آید ایمان آورید ایمان شمارا نفع نکند و سودی ندهد پس کو
عذاب فرود آید شما ایمان آورید شمارا گویند اکنون ایمان می آورید که عذاب معاینه بدیدید و شما پیش
ازین بعذاب تعجیل میکردید ثمّ قیل پس انکه بگویند مر این ظالمان و کافرانرا که عذاب خواسته باشند که
اکنون بچشید سختی عذاب دایم بران کفر مقدم که شمارا بود که این ایمان که درین وقت ملجا و مضطر شده
بدان آن کفر را بر نداشت انکه گفت بر سبیل تقریر و توبیخ که شمارا هیچ جزا و پاداشت میدهد الا برانچه
شما کرده اید یعنی بنگرید تا درین هیچ ظلمی و حیفی بر شما میکنند یا شمارا بر ناکرده عقوبت میکنند
وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ وَلَوْ أَنَّ
لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا
رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ای محمد از تو می پرسند و طلب
و طلب خبر میکنند و میگویند که این عذاب که مارا وعده میدهند حق است و راست و این
بر سبیل استهزا و انکار کنند حق تعالی رسول فرمود که بگوی ای محمد که آری بحق خدای من که آنچه
شمارا وعده میدهند از عقاب و بدان وعید میکنند آن حق است و بودنیست و خواهد بودن
و چون بباشد شمارا قوت و قدرت آن نباشد که عذاب از خود دفع کنید و از قبضهٔ قدرت خدای
بیرون روید و از عذاب وی بگریزید و سبقت گیرید هر کجا که باشید بشما رسد و چون رسیده باشد
اگر خواهید که خویشتن را ازان عقاب باز خرید باز نتوانید که اگر هر نفسی را ظلم کرده باشد
آنچه در زمین باشد از مال و ملک وی را بود خواهد که فدا کند و خویشتن را باز خود بدان خوش
اما آن روز فدیه قبول نکنند و رشوة نستانند باید که امروز خود را باز خرند که امروز فدیه قبولست
و در توبه گشاده اما چون توبه نکنند و از عهدهٔ مظالم بیرون نیایند فردا که عذاب را معاینه ببینند
پشیمانی و ندامت در دل دارند و از غایت دهشت و حیرت طاقت گریه و فریاد ندارند و تیر پشیمانی
را در سرا از سفل و اتباع پنهان دارند تا زبان ملامت در ایشان دراز نکرده و میان ایشان حکم کنند
براستی و عدل بران وجهی که هیچ ظلمی و حیفی نرود و از رسول پرسیدند که ایشان را چه سود دارد پشیمانی
نهانی

نهانی ایشان گفت شماتت اعدا انکه گفت أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ این کافران که خواهند که نفس
خود را فدیه کنند و دران روز باز خرند از عذاب بهر چه در دنیا باشد از مال و ملک و غیر این ایشانرا خود
باز نتوانند و اگر بتقدیر باز فروشند ایشانرا چیزی از کجا باشد که خود را باز خرند که در آن بود هر چه در
آسمان و زمین باشد همه خدای را بود و هیچکس را ملکی و ملکی نباشد بدانید و آگاه باشید که وعدهٔ
خدای تعالی حقست و راست و آنچه وعده داده باشد مومنانرا و کافرانرا از ثواب و عقاب
بودنی است و بباشد و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند و خدایرا نمی شناسند او ستّ آن خدایی
که زنده کرد اغاز انکه در وحیوة نباشد بانکه حیوة در وی آفریند و بمیراند انرا که در وحیوة و زندگی
باشد بانکه شی حیوة او خراب کند چنانکه حیوة در وی تو اند بود و مرجع و بازگشت جملهٔ خلایق
با وی است از انجا که کسی را در و حکم نباشد مگر وی را يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُم
مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ
حق تعالی خطاب میکند جمله را از مومن و کافر و میگوید ای مردمان بشما آمد کتابی مشتمل بر مواعظ
و زواجر یعنی قرآن که مشتملست بر آنچه دعوة میکند باصلاح و زجر از قبایح و معاصی و شبیه کند
بر توحید و عدل خدای و دارو و شفای درد سینهاست از عقاید فاسد و مذاهب باطل و مراد
بصدر دلست و در ابرای آن صدر خواندند که جای او دلست و قرآن را برای آن شفا خواندند که جهل
درد نیست که دوای وی بجز علم نباشد و قرآن مایهٔ آن علمست و هدایتی و دلالتی است که بحق راه
نماید و رحمتی و نعمتی است این قرآن مر مومنانرا که باو ایمان آورند و بر مقتضی او عمل کنند ای محمد بگوی
این مردمانرا که بمال و متاع دنیا شادان مباشید که مال دنیا را بقائیست و متاع دنیا ثبات ندارد و بوی
چه شادان توان بود بفضل خدای شادان باشید و برحمت او خوشدل و نازان باشید و این
هر دو جمع کنید که این بهتر است از آنچه اهل دنیا از او جمع میکنند ابو سعید خدری گفت فضل خدای
قرآنست و رحمت او انکه مارا از اهل قرآن کرد انتهی مجاهد گفت فضل خدا قرآنست و رحمت
او ایمان کسائی گفت فضل خدای نعمت ظاهر است و رحمت او رحمت باطن وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ذو النون مصری گفت فضل الله بهشت جنانست و رحمت
او نجاة از دوزخ نیرانست امام محمد باقر علیه السلم گفت فضل الله اقرار برسول خدای که محمد
مصطفی است و رحمت اقرار بولایت علی مرتضاست فرحی که ازین نوع بود محمود است فَرِحِينَ
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ و فرحی که نه ازین نوع بود مذمومست لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْفَرِحِينَ قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا

وَحَلَالًا قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَفْتَرُونَ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ حق سبحانه و تعالی درین آیه خطاب کرده است با مشرکان عرب بزبان رسول و گفته است رسول خود را که ای محمد بگوی مرین کافران را که بر خویشتن چیزهای که حلال بود حرام کرده اند و چیزهای که حرام بود حلال کرده اند که هی شما دیده اید و دانسته اید آنچه خدای فرو فرستاده برای شما از روزی حلال شما از آنچه بعضی را حرام کرده اید چون بحیره و سائبه و وصیله و حام بعضی را حلال کرده اید مرا ازین خبر دهید و بگوئید که خدای شما را دستوری داده است و بدین فرموده یا خود از شما از حرام کرده اید بی حجتی و پیشتی یا آنکه از بر خدای بسته اید و افترا کرده چون قسمت اول باطل باشد از بهر آنکه خدای دستوری نداده باشد بنماند الا آنکه ایشان افترا کرده باشند و دروغ بر خدای نهاده آنگه تهدید کرد ایشان را و گفت چه گمان می برید آنها که بر خدای افترا کنند در روز قیامت که با ایشان چه خواهد رفت همانا که ایشان را امید ثواب و رحمت نیست که بچنین افترا و دروغ بخدای دلیری می نمایند و بجا گمان ایشان باو رسد که ایشان را نهاده است و ساخته از انواع عقوبت در روز قیامت و خدای تعالی خداوند فضل و افضال و نعمت و احسان است بر جملهٔ خلایق نعمت او بسیار است و فضل او بی شمار ولیکن بیشترینهٔ خلقان شکر نعمتهای او نمی کنند و در نعمت او کفران می آرند لاجرم آنچه با ایشان میرسد از وبال و عقوبت هم از افعال بد و کردار ایشانست آیه را دلیل است بر آنکه هیچ کس را روا نیست که از وی حکمی از احکام شرع پرسند که وی سخنی گوید در تجویز و لا تجویز آن لا بعد از اتقان و ایقان و احتیاط تمام تا از جملهٔ اینها نباشد که بر خدای افترا کرده اند در تحریم و تحلیل وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خطاب با محمد است و جمله امت درین آیه داخل اند و مراد ایشانند میگویند که ای محمد تو در هیچ کاری نباشی از کارها که از خطری و قدری و منزلتی بود و در هیچ کاری از کارها نباشی و هیچ نخوانده باشی و از آن و از آن خبر نهی و هیچ عملی از اعمال و فعلی از افعال نکنی الا که ما بر آن جمله گواه باشیم حاضری بینیم و جزا بر وفق استحقاق آن برسانیم و این برای آن گفت تا مکلفان متنبه و متعظ شوند و غافل و بی خبر نباشند و بدانند که بر ایشان رقیبان و نگاهبانانند و افسار از سر فرو نکنند و کذاب کاری پیش نگیرند که خدای گواه است بر آنچه ایشان در آن شروع میکنند و از وی غایب نشود و دور نگردد

از اعمال

از اعمال ایشان مثقال ذرهٔ هم سنگ مورچهٔ خورد نه اندر آسمان و نه اندر زمین نه کمتر و نه بیشتر الا که در کتابی روشن نوشته است و ثبت کرده باشد و آن کتاب لوح محفوظ است با صحایف اعمال ایشان اما بدانید و آگاه باشید که دوستان خدای را هیچ خوفی و ترسی نباشد و ایشان نترسند در وقتی که دشمنان خدای از عذاب خدای بترسند ایشان اندوهگین نشوند تا آنها که این پایه دارند و این منزلت یافته کیستند سعید جبیر گفت از رسول خدای پرسیدند که من اولیاء الله گفت اولیاء خدا آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند خدای را یاد کنند و بر سمت و سیرت و طریقت ایشان روند دیدار ایشان از لطف بود راوی خبر گوید که از رسول خدای شنیدم که میگفت خدای را بندگانند که ایشان نه پیغمبران باشند و نه شهیدان پیغمبران و شهیدان را بر ایشان غبطه بود روز قیامت بمکان ایشان از خدای گفتند یا رسول الله ایشان کیستند و عمل ایشان چیست با ما بگوی تا ما ایشان را دوست داریم گفت قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای بی آنکه میان ایشان خویشی و رحمی بود و بی آنکه مال بیکدیگر دهند و الله روهای ایشان بنور تابنده بود و ایشان بر منبرها چون مردمان بترسند ایشان نترسند و چون مردمان اندوهگین باشند ایشان نباشند آنگه این آیت بخواند أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند گفت ایشان کسانی اند که از بی خوابی که برده باشند در شبها از بس نماز چشمهای ایشان آب میبرد و از عبرتها که دیده باشند روی ایشان زرد شده باشد و از بسیاری گرسنگی گرسنگی کشیده باشند و روزه داشته شکمهای ایشان باریک شده باشد و از تشنگی لبهای ایشان خشک شده باشد الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ روشن ترو صفی از اولیاء خدا را اینست که میگوید که ایشان آنانند که بخدای و رسول خدای و بآیات کتاب خدای ایمان آورند و از خدای ترسند از نواهی اجتناب کنند و ترک معاصی کنند و با وامر کار کنند در خبر است که رسول را صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ولی خدا کیست دست بر کتف امیر المؤمنین علی نهاد و گفت هذا ولی الله ولی خدای این مرد است دوستی کن با وی اگر چه کشندهٔ پدرت و مادرت باشد و دشمن خدای دشمن این مرد است دشمنی کن با دشمن وی اگر چه پدر و برادرت باشد و باجماع است این دو خصلت که خدای تعالی درین دو آیه ذکر کرده است بر وجه مزید تفضیل وی را حاصل بود از این سبب وی را ولی الله گفت و با ایمان سابق بود و در تقوی مقتدا بود تا او را امیر المؤمنین و امام المتقین گفتند پس او را و دوستان و متابعان او را این بشارت داد و گفت لهم

شصت

البُشری بریں مومنان متقی و پرهیزکاران مهتدی را بشارتست در دنیا و زندگانی دنیا و در آخرت
بشارت در دنیا چیست انکه عباده بن الصامت گفت که رسول را علیه السلام پرسیدم ازین بشارت
گفت الرؤیا الصالحة یریها المسلم او یُری احوالی نیکو باشد که مرد مسلمان بیند خود را یا از بهر وی
بینند و بشارت آخرت بهشت است ابو هریره از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که چون
قیامت نزدیک رسد خواب مرد مسلمان کم خطا کند و خواب آنکس راست تر بود که سخن وی
راست تر بود انکه گفت خواب سه گونه باشد یکی بشارت بود از خدای و یکی از حدیث نفس بود که مرد
با خود گوید و دیگری از شیطان و خواب جزویست از چهل جزو از پیغمبری چون یکی از شما چیزی بیند
که از ان کراهتی بود وی را باید که انرا باز نگوید و برخیزد و دو رکعت نماز بکند انکه گفت که من قید دوست
دارم در خواب و غل را کاره باشم جه قید ثبات بود در دین زهری گفت بشارت دنیا آنست
که فرشتگان دهند بنده را در وقت مرگ و گویند الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون و بشارت آخرت آمدن فرشتگان است باستقبال مومنان و
بشارت ایشان است بسلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بشارت دنیا
آنست برزبان پیغمبر و بشر الذین آمنوا و بشارت آخرت آنست که در دواید اعمال ایشانست
و اما من اوتی کتابه بیمینه انکاه گفت لا تبدیل لکلمات الله کلمات خدایرا تبدیل
نیست و وعدهای خدایرا خلفی و تغیری نیست نافع گفت که روزی حجاج خطبه میخواند آن خطبه
را دراز باز کرفت عبدالله عمر در کنار منبر نشسته بود حجاج گفت عبدالله زبیر کتاب خدایرا تبدیل کرد
عبدالله عمر گفت نه تو توانی کرد و نه او لا تبدیل لکلمات الله حجاج گفت لقد اوتیت
علما از سر این حدیث برفت ذلک الفوز العظیم این بشارت مومنان و این کرامت
متقیان پیروزی عظیم و ظفر بزرگوار است که رسول را علیه السلام خطاب کرد و ویرا تسلی و دل
خوشی داد گفت ای محمد نباید که ترا دلتنگ کرداند و اندوهکین گفتار ایشان در تکذیب تو و تو پریشانی
در ابطال کار تو من که خداوندم باتوام دعوة و غلبه همه خدایراست دوستان وی همه عزیز باشند
و غالب و دشمنان وی ذلیل باشند و مغلوب او بر دشمنان تو غلبه کند و ترا بر ایشان ظفر دهد انا
لننصر رسلنا و او سمیع شنوا باقوال ایشان دانا بافعال و احوال ایشان آنچه گویند شنود و آنچه
اندیشند و براو عزم کنند داند بر حسب آن جزا بایشان رساند الا ان لله من فی السموات
و من فی الارض و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون
الا الظن و ان هم الا یخرصون هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه
و النهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون میگوید که بدانید و آگاه

باشید که هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمینهاست از فرشتگان و آدمیان و پریان همه خدایراانه
همه بندگان و پرستاران وی اند چون ایشان که عاقلان باتمیز اند بندگان وی باشند و بندهٔ خدای
خداوندی را نشاید اولیتر بود که غیر ایشان خدایرا نشاید و این مشرکان که بدون خدای بتان را میپرستند
و ایشانرا شرکا میخوانند چه چیز است که ایشان آنرا متابعت میکنند یعنی هیچ چیز را متابعت
نمیکنند که آنرا اصلی باشد چه با خدای در خدایی و الهیت شریک محال بود و ایشان را در اینچه میگویند
و میکنند علمی حاصل نشده است و ایشان جز متابعت ظن و گمان نمیکنند و این گمان ایشان
باطلست و ظن ایشان محال و ایشان جز دروغ چیزی دیگر نمیگویند هرچه میکنند باطلست و
هرچه میگویند دروغست چون گفتار مشرکان و سخن باطل ایشان را بیان کرد و مکلفان را بر توحید
و عبادة باخلاص تحریص کرد و براهینی که بران توان ساخت بر توحید و او و تنبیه کرد و آن
و آن افعالست که خدای تعالی بان مختص است که مقدور قدرت او بود کسی دیگر آن نتواند کرد
گفت اوست آن خدایی که شب را بهر شما آفرید و از لباس شما گردانید تا در و ساکن شوید و آرام
گیرید و شب را لباس خواند زیرا که لباس پرده پوش است و شب نیز این عادت دارد
اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته تدوم و بانکه پرده پوش است جای آرام و آسایش
تست تا از رنجهای روز برآسایی از تاختن و رفتن و سعی کردن در حوایج که اگر روشنای شب
بحد روز بودی حرص ترا رها نکردی که از عمل و رنج برآسودی چنانکه شب را تاریک از بهر آن کرد
تا بآسایش مشغول شوی روز را روشن و بینا کرد تا در وی با سباب معیشت قیام نمایی بر بستی
و حقیقت که درین جمله از آفریدن روز و شب برین صفات آیاتی و علاماتی و دلالاتی است مر قومی
را که بشنوند و اندیشه کنند و معتبر شوند قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی
له ما فی السموات و ما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون
علی الله ما لا تعلمون قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون
متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما
کانوا یکفرون حق سبحانه و تعالی گفتار شنیع مشرکان و کسانی که خدایرا فرزند
گفتند باز میگوید و رد میکند بر سه گروه بر مشرکان که گفتند الملئکة بنات الله و بر جهودان که
گفتند عزیر ابن الله و بر ترسایان که گفتند المسیح ابن الله و چنانکه حقیقت این بر خدای روا
نیست مجازش هم روا نبود برای انکه پسری و دختری گرفتن بر آنکس روا بود که وی محتاج
باشد و خدای تعالی ازین منزه است چنانکه گفت سبحانه منزه است و دور و دور انکه او ولد
برند بمثل این از انکه حقیقت این حدیث محیط کند از بهر انکه فرزند هم جنس پدر و مانند پدر بود

و او را مثل و جنس و مانند نیست و بچیزی از ادا احتیاج کند وَهُوَ الْغَنِيُّ و او توانگر و بی نیاز است
از انکه او راست آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک ملک اوست او را بفرزند چه حاجت بود
انکه خطاب کرد این جماعت را و گفت شما را بانکه میگویند هیچ حجت و دلیلی و سلطانی و برهانی
برهان و دلیل و حجت بود و علم بنود و جهل بود ای شما بر خدا چیزی میگوئید که شما را بدان علم حاصل نیست
چیزی میگوئید که آنرا نمیدانید بگو ای محمد و اعلام کن آن کسانی را که بر خدای افترا میکنند و چیزی
که بر خدای روا نیست روا میدارند ایشان فلاح و ظفر نیابند هرگز رستگاری نبود ایشانرا این گروه
که میگویند بر خدای متاع اندکی و منفعتی حقیر که در دنیا که زود بگذرد و باقی نماند که در عقب آن شقاوت
دایم و رنج مخلد چند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ اند پس با ماست بازگشت ایشان بچشانیم
ایشانرا عذاب سخت و آن کفر است که ایشان آورده اند و آن دروغ که بر خدای نهاده اند
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي
وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ
ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ
حق سبحانه و تعالی میگوید ای محمد برخوان برایشان یعنی برین کافران خبر نوح پیغمبر علیه السلام و قصه او
چون قوم خود را گفت که ای قوم اگر چنانست که بر شما بزرگ می آید و گران می شود کردن من در میان
شما و یاد دادن من شما را آیات و علامات و دلالات بر یگانگی خدای و شما ازین سبب قصد ایذا
و کشتن من کرده اید من بر خدای توکل کردم و اعتماد کلی بدو دارم شما دل برکار خود نهید و عزم جزم
گردانید بر کشتن من شما و شریکان شما درین کار هیچ فرو مگذارید از شرکا و انبازان و معبودان
خود استعانت و یاری خواهید پس باید که کار شما و قصد در هلاک من مخفی و پوشیده نباشد پس
انگاه برانید بر من آنچه در دل دارید از قتل و هلاک من و مرا هیچ زمان مدهید و این آن وقت گفت
که ایشانرا آنچه نوح علیه السلام میگفت ملالت آمد از انکه نوح بامداد و شب انگاه وقت و بی
وقت بر ایشان ایستاده بود و ایشانرا دعوت میکرد و بخدای میرسانید و عقاب خدای یاد میداد
میداد او را میزدند و جفا میکردند و او از دعوت کردن باز نمی ایستاد گفتند تدبیر آنست که ما او را هلاک
کنند ای نوح ازین کار خود برو و اگر نه ما ترا بکشیم نزدیک از حال نوح علیه السلام گفت یا قوم ان
كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ
مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ
هم از سخن نوح پیغمبر است علیه السلام
که یاقوم

که با قوم خود گفت است که ای قوم اگر شما بر میگردید و وعظ و پند من نمی شنوید و قبول نمیکنید دانست
که من برین دعوت که شما را میکنم و وعظ و پند که شما را میدهم اجری و مزدی طمع میدارم نه من از شما
هیچ مزدی نمیخواهم و مزد من جز بر خدای نیست و مرا فرموده اند که من از جمله مسلمانان و منقادان
امر حق باشم و متابع رای شما نشوم انکه خدای باز نمود که قوم با او چه کردند و او چه کرد گفت قوم او او را
بدروغ داشتند و باور نداشتند و قصد کشتن او کردند ما او را نجات دادیم و کسانی را که با او در
کشتی بودند و ایشانرا خلیفه کردیم یعنی باز مانده و قایم مقام ایشان کردانیدیم و آن قومی را که با
وی بودند در کشتی و آن کافران که تکذیب کردند نوح را همه را غرقه کردانیدیم بطوفان پس تا عاقبت
کار آنانکه ما ایشانرا انذار کردیم و ایشان قبول نکردند بکجا رسید و چگونه بود انگاه ما پس از نوح
بفرستادیم پیغمبران چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام ایشان بیامدند و
قوم خود را بترسانیدند و آیات و دلایل و حجج اظهار کردند ایشان نیز همان کردند که قوم نوح کردند از
کفران و تکذیب و ایمان نیاوردند و آنچه کافران پیشین آنرا تکذیب کرده اند همچنانکه بر دل ایشان مهر کردیم
یعنی بخذلان از سبب اصرار ایشان بر کفر و عصیان یا نشانی کردیم بر دلهای ایشان تا علامتی بود
فرشتگانرا همچنین مهر کردیم بر دلهای انهاکه ظالمان و متعدیانند که از فرمان ما در گذرند و از امر
تجاوز کنند قرآن ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا
كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا
وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا
لَسِحْرٌ مُبِينٌ قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ
السَّاحِرُونَ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ
فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ تفسیر پس فرستادیم از پس آن پیغمبران موسی
و هارون را بفرعون و قوم او و ایشان برفتند و فرعون و قومش را دعوت کردند ایشان استکبار و
گردن کشی کردند و پای از حد خود بیرون نهادند و ایشان قوم مجرم و گناه کار بودند بکفر و عصیان که آوردند
پس انگاه که موسی بدیشان آمد و حق بایشان رسید از نزدیک ما چون معجزه عصا و ید بیضا و غیر آن
از حجج و آیات و ایشان بدانستند و معلوم شد هیچ دفع نداشتند جز از انکه گفتند که این سحریست
ظاهر و جادوییست روشن که ما می بینیم و سحر ایهام معجزه باشد بروجه تلبیس و حیله و هر که سحر کند
و معتقد صحت آن بود کافر باشد و هر که اعتقاد صحتش نکند فاسق باشد موسی علیه السلام ایشانرا
گفت چون ایشان این سخن گفتند که حق شما را که بشما آمد سحر میگوئید و بران طعن میزنید و

لَسِحْرٌ

ایشان

وعیب میکنید ما مثل این آیات و معجزات سحر باشد بسحر چگونه چوب مار کرده واژدرها شود هرگز آنها
که ساحر باشند و جادویی کنند فلاح نیابند و ظفر نبینند فرعون و قومش موسی را گفتند که ما تو
آمده تا بااین سحر و جادویی خویش از طریقهٔ پدران بگردانی و ما را از آنچه پدران خود را بران یافته ایم از
دین و اعتقاد دور گردانی و ترا ای موسی و برادرت را هارون بزرگی و پادشاهی نبوده است در زمین ما
شما را باور نداریم و تصدیق شما نکنیم و این از آن گفتند که پنداشتند که غرض ایشان پادشاهی و جباری
بود در زمین و هر کسی بدیگری همان اندیشه کند و گمان برد که در دل او باشد قوله تعالی قرآن وَقَالَ فِرْعَوْنُ
ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ • فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ
مُلْقُونَ • فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا
يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ • وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ •
فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ
أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ • تفسیر فرعون
را چون گمان بود که آنچه از موسی می بینند سحر است و این خیال در دماغ او مستحکم شد از انجا که روزگار همه
ساحران بود فرعون فرمود که بروید و در اقطار ممالک من بگردید هر جا جادویی عالم و ساحری دانا است
بنزدیک من آرید برفتند و ساحران را جمع کردند چون بنزدیک فرعون آمدند فرعون حدیث موسی با
ایشان بگفت ایشان برفتند و رسنها و چوبها مار پیکر واژدرها صفت را بسیماب بیندوده پیش
موسی علیه السلام آوردند موسی ایشان را گفت بیندازید آنچه خواهید انداختن ایشان آنچه داشتند
بینداختند موسی چون چنان دید دانست که آن سحر است و از احقیقتی نیست گفت ما جئتم به
السحر آنچه شما آورده اید سحر است و خدای تعالی آنرا زود باطل گرداند و هرگز عمل مفسدان را باصلاح
نیاورد و ثبات و دوام ندارد بلکه هلاک گرداند و حق را حق گرداند باظهار دلیل و حجت بران و باطل را باطل
گرداند یا آنکه دلیل بر بطلان آن ظاهر گرداند و اگرچه مجرمان و کافران کاره آن باشند چون موسی دعوة
کرد بموسی ایمان نیاوردند الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل یعنی فرزندانی که از قوم موسی بودند و پدران
ایمان نیاوردند از ترس فرعون عبد الله عباس گفت ایشان ششصد هزار بودند یعقوب علیه السلام با هفتاد
و دو مرد در مصر آمد انگه نسل و فرزندان ایشان ششصد هزار مرد شوند بعضی دیگر گفتند که ایشان جماعتی
بودند که مادران ایشان از بنی اسرائیل بود و پدران ایشان از قبط و گفته اند که مراد باین قوم فرعونست
که از ایشان کسی ایمان نیاورد الا جمعی اندک و آن آسیه بود و خربیل مومن آل فرعون و ماشطه دختر
فرعون و دختر او و زن خازن فرعون ایشان ایمان آوردند و ترسیدند قومش از انکه فرعون ایشان را
در فتنه اندازد و از دین ایشان برگرداند یا عذاب کند ایشان را و بکشد و فرعون جباری قاهر بود بر زمین

واز

وازجملهٔ مسرفان بود از انکه از قدر و اندازهٔ خود در گذرنده قرآن وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ
كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ • فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ • وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ تفسیر
موسی علیه السلام قوم خود را تقویت داد و استمالت فرمود و گفت ای قوم اگر چنانست که بخدای ایمان
دارید توکل بو کنید اگر شما مسلمانید برای انکه حق مسلمان و مومن آن بود که در کارها بر خدای توکل
کند تا مهمات کفایت کرده شود ایشان جواب دادند و گفتند که ما بر خدای توکل کرده ایم انگه دعا
کردند و گفتند ای بار خدای ما را فتنهٔ ظالمان مگردان و ما را بساحل نجات رسان و برهان از دریای
فتنهٔ کافران ابو الضحاک گفت که ایشان را بر ما دست مده که پس گمان برند که ایشان را بهتر اند
بعمل
مفتون ما شوند و ما فتنهٔ ایشان باشیم مجاهد گفت که ما را بگناه ما بعلم ایشان عذاب
مکن که انگه ایشان گویند اگر ایشان بر حق بودندی ایشان را عذاب نکردندی و ما را برحمت و فضل
خویش از ین کافران برهان قرآن وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا
بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ •
وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ
عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تفسیر حق سبحانه و تعالی حکا[یت]
کرد از انچه وحی کرده بود بموسی و هارون و گفت ما بموسی و برادر او هارون وحی کردیم که برای قوم
خویش بمصر خانها گیرید و مسکنها سازید و خانهای خویش قبلهٔ خود گردانید یعنی مسجد خود گیرید و در وی نماز
کنید بیشتر مفسران گفتند که سبب آن بود که خدای تعالی بنی اسرائیل را فرمود که جز در مسجد نماز مکنید
ایشان نماز در مسجدها کردندی چون فرعون مسلط شد بفرمود تا مسجدها خراب کردند و ایشان را منع کردند
از نماز کردن در مسجد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد و گفت که شما را اکنون رخصتست که در خانها
نماز کنید خانها را قبله و نمازگاه خود سازید عکرمه و مجاهد گفتند که ایشان در کنیسها نماز کردندی چون
خایف شدند بفرمود تا در خانها نماز کردند و روی بکعبه آرند سعید جبیر گفت که مراد آنست که خانها در مقابل
یکدیگر سازید انگه گفت که وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نمازهای دارید و بران مداومت و محافظت کنید
وای موسی بشارت ده ببهشت مومنان را و گفته اند که خطاب با رسولست صلی الله علیه و آله
وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی ای بار خدای تو فرعون و اتباع و اشراف قوم او را مالی و زینتی دادی
از متاع و لباس و اساس و لباسهای فاخر و گرانمایه در ین دنیا تا از ره تو گم شوند خداوندا مالها
ایشان را نگرداند و بند سخت بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیارند الا انکه عذابی دردناک ببینند وانرا

وقتی گفت که وی را طمع از ایمان ایشان منقطع گردند و خشم بر ایشان سخت شد و دانست که ایشان
مستحق خذلان‌اند موسی علیه السلام این دعا میکرد و هارون آمین میگفت خدای تعالی دعای ایشان
مستجاب گردانید و مالهای فرعون و فرعونیان از زر و نقره و انواع حیوانات از صامت و ناطق و چهار
پای و غیر آن همه سنگ شدند سؤال کردند که ظاهر آیه دلیل قول مجبره میکند که ایشان گویند که خدای سبحانه
و تعالی بنده را تمکین برای ضلالت و گمراهی دهد و او مرید باشد جواب آنست که معنی لِيُضِلُّوا لئلا
يُضِلُّوا باشد یعنی ای بار خدای تو بآل فرعون این همه برای آن کردی تا ایشان ضال نشوند و ایشان خود
ضال شدند چنانکه درین آیت که يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا و مراد آنست که لئلا تضلوا و شاید
که لام عاقبت باشد و معنی اینست که بار خدایا تو بآل فرعون و قوم او این نعمت کردی و ترا معلوم
بود که عاقبت ایشان این خواهد بود که ضال و گمراه شوند و گفته‌اند که لِيُضِلُّوا دعاست بلفظ امر هم
چنانکه رَبَّنَا اطْمِسْ وَاشْدُدْ یعنی ای بار خدایا که گمراه شوید که وبال آن ضلال جز با ایشان راجع نخواهد
بودن و گفته‌اند که معنی وَاشْدُدْ عَلٰى قُلُوبِهِمْ آنست که ای بار خدای دلهای ایشان سخت گردان
و ثابت گردان تا هلاک شوند و درین مالهای مطموس شده و سنگ گردیده می نگرند غم و حسرت بر حسرة
شان می افزاید و لا در فَلَا يُؤْمِنُوا بمعنی لن گفته‌اند یعنی ایشان هرگز ایمان نیارند تا آنکه عذاب
ببینند و دران وقت ایمان قبول نشود ابو مسلم بن محمد بن یحیی الاصفهانی گفت این لام عرض است
و خدای تعالی آن مال که ایشان را داد بر سبیل عقوبت و عذاب داد بر کفر متقدم ایشان و این آیت
مثل اینست که گفت فَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ پس موسی گفت بار خدایا مرا
معلوم است که تو این مال و نعمت نه برای کرامت است که ایشان را دادی بلکه بر سبیل عقوبت
در دنیا یا مغبون شوند و در قیامت از راه بهشت گمراه گردند بار خدایا این مال ایشان را نیست گردان
تا برین حال مکروه میرند که در سابق علم تو است که ایشان ایمان نیاورند مگر بقیامت که عذاب ببینند و
ملجا شوند قرآن قَالَ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. تفسیر چون موسی و هارون دعا کردند خدای تعالی گفت ای موسی و هرون
دعای شما مستجاب شد و بهدف قبول آمد پس اکنون شما بر سر کار خویش باشید و با سر دعوت
و اداء رسالت روید و بران راه و طریقه که فرموده‌اند مستقیم و مستمر باشید و بهیچ وجه متابعت
مکنید راه آن کسانی را که ندانند و جاهلان باشند قرآن وَجَاوَزْنَا بِبَنِي اِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ
فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتّٰى اِذَا اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ
اٰمَنْتُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِي اٰمَنَتْ بِهِ بَنُوا اِسْرَائِيلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

علی اموالهم

الآن

الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ
لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ اٰيَةً وَاِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ اٰيَاتِنَا
لَغَافِلُونَ تفسیر ما بنی اسرائیلیان را از دریا بگذرانیدیم و ایشان بسلامت از دریا بگذشتند
فرعون و لشکر او از پی ایشان برفتند از غایت حسد و عداوت و ظلمی که ایشان را بود بر موسی و قوم
او و این چنان بود که خدای تعالی خواست تا فرعون را هلاک کند موسی را علیه السلام فرمود تا بنی اسرائیل
را گفت تا برفتند و جمله حلی و جواهر قبطیان بستدند و گفتند که ما را عروسی است حلی با ایشان دادند
آن شب برخاستند و از شهر بیرون آمدند خدای تعالی آن شب را دراز گردانید و خواب بر ایشان انداخت
تا هیچ کس از رفتن ایشان خبر نیافت و ایشان ششصد هزار و بیست هزار مرد بودند و آن شب هیچ سرای
نبود از سرای قبطیان تا که دران سرای دو کودک و سه کودک نه مرده بود روز که برخاستند بتجهیز و دفن
ایشان مشغول شدند و کس بکس نپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب در آمد بگذشتند
دیگر روز برخاستند و انتظار میکشیدند تا بنی اسرائیل بخدمت ایشان روند بر عادت کسی نیامد و کسی
پدید نبود برخاستند و در سراهای ایشان رفتند همه مرده بودند هیچکس نیافتند فرعون را ازین
خبر دادند فرعون پاشفت و گفت اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ چنانکه در آن آیات از گفت
او باز گفت آنکه فرمود تا لشکر همه جمع شدند فرعون برنشست با هزار هزار و شصت هزار مرد محمد بن
کعب گفت که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود بیرون از رنگهای دیگر و آن جماعت فرعون بودند
برای آنکه او شعار و جامه سیاه داشت و این صد هزار مرد جمله با جامهای سیاه و اسبهای سیاه و
زینهای سیاه بودند و هرون بر مقدمه لشکر بود و موسی بر ساقه چون موسی و بنی اسرائیل بر کناره
دریا رسید مقدمه لشکر فرعون بدیشان رسیده بود هفتصد هزار مرد بود و هر یکی بر اسبی تازی نشسته بودند
و خودی بر سر نهاده و حربه در دست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند ای موسی چاره چیست
از پیش دریا و از پی لشکر فرعون اگر در دریا رویم غرقه شویم و اگر اینجا مقام کنیم بر دست ایشان کشته
گردیم موسی گفت كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ خدای سبحانه و تعالی بموسی وحی کرد که ای موسی عصا
بر دریا زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر یکی براهی فرو
شدند چون پاره راه برفتند گفتند خبر بنی اعمام خود نداریم و نباید که غرقه شده باشند خدای تعالی
حکم کرد و فرمان داد تا کوه‌های آب طاق طاق شد تا ایشان یکدیگر را بدیدند چون ایشان جمله در دریا آمدند
فرعون بکناره دریا رسید با لشکر خود چون دریا بدان حال بدید بترسید و دانست که آن از آیات خدای تعالی
لشکر گفتند که فرو دریا باید رفتن او گفت که نشاید رفتن درین گفت و گوی بودند جبرئیل علیه السلام بر مادیانی
نشسته در پیش اسب فرعون راند و در دریا رفت اسب فرعون اسب فحل بود از پی مادیان در رفت و فرعون

اذ انجا که کفر او معلوم شده باشد و دیگران کفتند که کلام اوست یا ابلیس که لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ
تَبِعَكَ اَجْمَعِيْنَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ واکر با ایشان آیه هر آیتی وی دلائلی که ممکن باشد ایشانرا در آن لطفی
نخواهد بود و ایمان نخواهند آورد تا انکه که عذاب دردناک بینند انکه ایمان آرند و ایمان ایشانرا سودی نخواهد
جنانکه فرعون بکرد و چه حسن تکلیف ایشان بایمان همان وجه حسن تکلیف مومنانست وان تعویض
ثوابست جون از خدای تعویض دارد وی قبول نباشد تا وان بروی بود نه بر خدای انکه کفت فَلَوْلَا كَانَتْ
قَرْيَةٌ هیچ اهل شهری وده ی نبودند که ایمان آوردند در وقت انکه عذاب معاینه بدیدند و مشاهده
کردند و ایمان ایشانرا سود نداشت و از عذاب نجات نیافتند الا قوم یونس که جون ایشان علامات
عذاب معاینه بدیدند و مشاهده کردند ایمان آوردند خدای تعالی از ایشان کشف کرد و رسوایی
عذاب دنیا از ایشان دفع کرد و ایشانرا مهلت داد و ممتع کردانید تا وقتی و زمانی دیگر و شاید که مراد
از این حَتّٰى تخصیص بود که قرا از برای ایمان آوردن و معنی جنین باشد که جز اهل شهری از ین شهرها که ما ایشانرا
هلاک کردیم ایمان نیاوردند پیش از انکه عذاب را معاینه بینند تا ایشانرا ایمان قبول بودی و عذاب
از ایشان دفع شدی جنانکه قوم یونس ایمان آوردند و عذاب از ایشان دفع شد و ایمان ایشانرا
سود کرد یعنی برین وجه هیچ کس ایمان نیاورد الا قوم یونس علیه السلام و قصه او جنان بود که خدای تعالی
یونس را بنینوی فرستاد از زمین موصل تا اهل نینوی را دعوة کند یونس علیه السلام ایشانرا دعوة
کرد اباکردند و ایمان نیاوردند یونس با خدای شکایت کرد خدای تعالی کفت بکوی ایشانرا که اگر ایمان
نیارند از امروز تا سه روز دیگر عذاب بایشان رسد یونس این بکفت و از میان ایشان برفت آن روز
که وعده بود بامداد آثار و علامت پیدا شد و آن ابری بود در و پارهای آتش کرد شهر ایشان در آمد وهب
کفت که ابری سیاه بود و باد و دود سیاه که بر شهرهای ایشان افتاد در و بام ایشان همه سیاه شد جون آن
بدیدند پادشاه خود را خبر کردند پادشاه کفت رای آنست که یونس علیه السلام مردی راست کویست
و ما از وی هرکز دروغ نشنیدیم و این علامت عذابست برسید و او را پیدا کنید اگر در میان ماست این بلید
که این عذاب نیست و اگر رفته باشد یقین دانید که عذابست برفتند و طلب کردند نیافتند پادشاه
را کفتند که او رفته است پادشاه مردی عاقل بود کفت طلب کردن او از بهر آن باشد تا من و شما بوی ایمان
آریم تا این عذاب دفع شود اکنون جون وی رفته است ما باید تا جمله بصحرا رویم انکه بفرمود تا جمله شهر بیرون رفتند
از زن و مرد و پیر و جوان و جهار پایان را بیرون بردند و بفرمود تا فرزندان را از مادران جدا کردند و بچکان و جهارپایان
از مادر ایشان دور کردند و او جامه ملوکانه بینداخت و پلاس پوشید و مردمان همه پلاس در پوشیدند و یکبار
بانک و زاری و فریاد از خلق برخاست جهارپایان بناله افتادند کودکان و مادران و مردمان همه در کریه افتادند و آوازها
بلند شد غریوی از ایشان برخاست پادشاه سر برهنه و روی بر خاک نهاد و کفت ای خدای یونس ما کرویدیم

تا یونس

تا یونس را وسیلتی سازیم اکنون تا یونس بشومی کناه از میان ما رفته است اکنون ما بدرکاه تو آمده ایم
و خود را تسلیم کردیم و بتو ایمان آوردیم برحمت تو بر بندکانت و بقدر و جاه و منزلة یونس که این عذاب
از ما بر داری خدای سبحانه و تعالی از ایشان صدق نیت شناخت عذاب از ایشان برداشت عبد الله
مسعود کفت صدق نیت ایشان آن بود که هر مظالم که ایشانرا با یکدیکر بود همه رد کردند تا اگر مردی سنکی بر کرفته
بود و در بناء کرده بود آن سنک را برکرد و باز خداوندش داد ابن ابی الدنیا از صالح بن المری روایت کند که پیری در میان ایشان
بود از بقیه علماء ایشان را فرمود که ایمان آورید و خدا را باین نامها بخوانید یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ یَا حَیُّ حِيْنَ لَا حَیَّ
یَا مُحْیِیَ الْمَوْتٰى یَا حَیُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ تا عذاب از شما دفع شود ایشان خدا را باین کلمات بخواندند عذاب برفت
جل ثناه او لیثر که جون مومنی خدا را باین نامها بخواند در حاجات دین و دنیا با حاجت مقرون شود جون حق تعالی
عذاب از ایشان برداشت کفتند که یونس را طلب کنید تا بوی ایمان آریم و یونس از احوال قوم بیخبر بود برخاست
و بر سر کوه آمد فرو نکریست شهر بر جای خود بود کمان برد که شهر بر جاست و مردم شهر همه هلاک شدند انکاه ناکاه
کوسفندبانان را دید که از شهر بیرون آمده و کوسفند بسیار از شهر بیرون آوردند و بر کوه آمد بکوسفند جرانیدن یونس ایشانرا
او را کفت که مردمان نینوی را جکونه رها کرده کفت بخیر و سلامت اند کفت هیچ عذاب و آفت نرسید
کفتند نه کفت بار خدایا ایشان مرا هرکز بدروغ ندیده اند مرا تکذیب کردند اکنون جون مرا بدروغ پیدا نمود تحول
من کی باور دارند از انجا برفت و روی بدریا بان نهاد و ذلک قوله تعالی وَذَا النُّوْنِ اِذْ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا
تا بکنار دریا رسید جماعتی در کشتی می نشستند با ایشان در کشتی نشست و کشتیها بسیار بود همه
برفتند و هیچ نماند الا این کشتی که هیچ نرفت پریها در ان کشتی بود کفت در میان ما بنده بود کفت در میان ما
بنده کریخته هست تا او از انجا بیرون نرود این کشتی نرود و مبه ایتی دیگر آنست که جون در کشتی نشست دریا
آشفته کشت و موجها متلاطم شد کشتیبان کفت در میان ما بنده کریخته است یونس کفت آن بنده
کریخته منم اگر خواهید که سلامت یابید مرا در آب اندازید کفتند حاشا ما بر تو اثری بندکان کریخته نمی بینیم
تو سیمای صالحان داری کفت من خود را از شما بهتر دانم کفتند که ما ترا باور نداریم تا احوال تو نیکو بدانیم
قرعه زدند جند بار بهر بار بر نام یونس آمدی مردمان کشتی کفتند این جای تعجب است او را بر کرفتند
تا بدریا اندازند خدای سبحانه و تعالی نون را کفت در یاب بنده مرا یونس که من شکم تو روزی جند زندان
وی خواهم کرد و او از طعمه تو نیست نکر تا او را در کنار کشتی آوردند سر برداشت و دهن باز کرد اهل کشتی
کفتند اگرچه این کار لابد است باری وی را بدهن ماهی نباید انداخت با جای دیکرش بردند دیگر باره ماهی پیش آمد
و دهن باز کرد تا بجهار جانبش بکردانیدند همچنین می آمد و دهن باز میکرد کفتند که در زیر این سری است
او را بدریا انداختند ماهی او را فرو برد در خبر آمده است که ماهی دیگر آمد و او را فرو برد و این هر دو ماهی را ماهی
دیگر فرو برد او در شکم سه ماهی محبوس کشت و خدای سبحانه و تعالی شکم آن ماهیان بروی جون آبگینه کردانید

وآن ماهی در هفت دریا بگردید تا او عجایب هفت دریا بدید چون او را بقعر دریا رسانیدند تسبیح اهل
دریا شنید او نیز با موافقت ایشان گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و او چهل شبانروز در شکم ماهی بماند چون مدت بگذشت خدای تعالی فرمود ماهی را تا او را بر صحرا انداخت
چنانکه گفت فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ انگه درخت کدو نزدیک او برویانید تا زود بر آمد و بر وی
سایه افگند و او در سایه آن درخت می بود و بز کوهی را فرستاد تا او را شیر میداد چون روز چند درخت کدو
آب نیافت خشک گشت یونس دلتنگ گشت خدای تعالی باو وحی کرد که ای یونس برای درخت کدو دل
تنگ می شوی برای صد هزار مرد و زیاده که هلاک شدندی دلتنگ نمیشوی اکنون ایشان ایمان آورده اند و در
آرزوی دیدار تو اند پس یونس علیه السلام بیامد چون بدر شهر رسید شبانی را دید او را گفت تو چه مردی گفت
من یونس متی ام گفت پادشاه و مردمان شهر در آرزوی تو اند چرا در شهر نمی روی گفت نمیروم و لیکن چون با شهر
روی پادشاه شهر را از من سلام برسان شبان گفت تو عادت این شهر و مردمان دانی که هر کس که دروغ گوید و یرا
بکشند اگر از من حجت خواهند من چگویم گفت این درخت و این سنگ گواه تو اند شبان برفت و پادشاه را گفت
که مردی بدین شکل و بدین هیات گفت من یونس متی ام سلام من بپادشاه رسان و بگوی که یونس ترا سلام
میرساند او برفت و پادشاه را گفت پادشاه گفت کذاب ماندی دراز است تا و یرا همی طلبیم و نمی یابیم
گفت ای پادشاه بدین که میگویم درختی و سنگی گواهی میدهند پادشاه را عجب آمد و زیر را گفت با جماعتی
معروفان که بروید و بنگرید اگر راست میگوید با پیش منش آرید و اگر دروغ میگوید گردنش بزنید ایشان بدان
مقام آمدند شبان نزدیک درخت و سنگ آمد گفت بر شما سوگند میدهم که نه یونس اینجا حاضر بود و مرا پیغام
پیغام داد درخت و سنگ بروی گواهی دادند مردمان بشهر باز آمدند و و یرا خبر دادند پادشاه دست شبان
گرفت و او را بر جای خود بنشاند و گفت این جای بتو سپردم که پادشاهی ترا است و او برخاست بطلب یونس
تا که و یرا دریافت و عمری در خدمت وی بسر برد و آن شبان چهل سال پادشاهی آن شهر بکرد **قرآن**
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ **تفسیر** و اگر خدای تو خواستی که ایشان ایمان آورند بر سبیل اجبار و اکراه هر که در زمین است همه
ایمان آوردندی باکراه نه باختیار پس تو ای محمد اگر میخواهی که مردمانرا اکراه بایمان بداری تا ایشان مومن باشند تو
این نتوانی و در قدرة تو نیاید خدای تواند و وی بر قادر باشد اما نکند برای انکه منافی حکمت و تکلیف باشد **قرآن**
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ •
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ • فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي
مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ • ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا

ننجی

نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ • **تفسیر** هیچ تنی را نباشد که ایمان آرد بی انکه وی را خدای تعالی تمکین کند و آلة دهد و اذن به
معنی علم باشد یعنی هیچ کس ایمان نیارد الا که خدای تعالی از وی ایمان داند و خشم او و لعنت و عذاب او بر انکسانی
باشد که عقل را کار نبندند و خود درا ستعمال و شاید که رجس بمعنی خذلان بود در مقابله لطف و تمکین
و آلت یعنی خذلان کنند و فرو گذارد کسانی را که ایشان نه اندیشند یعنی اندیشه نکنند تا بدانند و بر کفر
اصرار نمایند انگه گفت بگوی ای محمد این کافران بی اندیشه و فکر را که بنگرید و تفکر کنید تا چیست آنچه در آسمانها
و زمین است از آیات و علامات و دلایل و غیر آنچه آنرا حد نیست و اندازه نیست از گردش شب و روز و
آفتاب و ستاره و انواع نبات و حیوان و زروع و شمار آسمان بر هوا معلق بی عمادی و زمین مطابق بی استناد
تا بدانند که این همه بفعل و صنع منست انگه گفت که چه سود کنند آیات و دلالات و بیم کنندگان از پیغمبران
آن قومی که ایشان ایمان نیارند چون نظر نکنند در ان بر وجهی که متولد علم باشد یعنی ایشانرا این آیات
هیچ سودی نکند انگه گفت که هیچ می نگرید و منتظر میباشید ایشان الا مثل روزگار آنانکه پیش از ایشان
بگذشتند از عذاب استیصال که بایشان رسید و خسف و مسخ و صاعقه و طوفان یعنی هیچ نماند از آیات
و ادله که بایشان بیامد اکنون عذاب مانده است که بایشان آید بگو ایشانرا که منتظر باشید عذاب را
که کنیم که من نیز از جمله منتظرانم انگه گفت که ما هلاک باستحقاق کنیم آنانرا که هلاک کنیم و چون عذاب عام
باشد نگاه داریم و برهانیم پیغمبران خویش را و مومنانی را که ایشان ایمان آورده باشند همچنین حق است و واجب
بر ما انکه نجات دهیم مومنانرا و برهانیم ایشانرا از عذاب **قرآن** قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ
مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ
وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ • وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ • وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ
فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ • وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا
هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ **تفسیر** بگوی ای محمد جمله مردمانرا از مکلفان که اگر شما در شکید از دین من و نمیدانید
صحت دین مرا و انکه اعتقاد من چیست و چسان صحت آن بدانید که دین و مذهب من آنست که من
این بتان و اصنام را که شما آنرا بدون خدای پرستید من نمی پرستم و لیکن خدای را پرستم که دمار از شما
بر آرد و جان از تن شما بیرون آرد و او سزاوار آنست که او را پرستند و از عقاب وی ترسند و مرا فرمود
که من از جمله مومنان باشم و توحید و یگانگی خدا را و مرا گفته اند که راست گردان خود را فرا این دین
مسلمانی و بجملگی روی خود با این آور و این را باش یعنی روی با دین و کار دین کن از زاد او رسالت و قیام
نمودن بادای آن از آن جانکه انکس که روی بر کاری کند و جملگی آنرا باشد که چون روی باو باشد جمله تن

ودل او باو باشد و شاید که این معنی را محتمل بود که روی خود راست کردان بجانب کعبه که آن شعار دین حنیفی
است و از جملهٔ مشرکان مباش و مخوان و مپرست بدون خدای آن چیزی که ترا نفع نکند اگر ویرا پرستی
و گزند بتو نرساند اگر ویرا نپرستی از انکه جمادی است و جماد را قدرة نباشد که اگر تو پرستی بدون خدای
از انکه ضری و نفعی نتواند کرد انگه تو از جملهٔ ظالمان باشی و شاید که مراد این بود که نام آله بر ایشان اجرا مکن
چنانکه کافران میکنند و ایشانرا بنام خدای مخوان که ایشانرا نفع نکنند و زیان نرسانند با انکه اگر توانستندی
هم قبیح بودی عبادت ایشان خدایرا باید پرستیدن که اگر بتو بلا و آفتی رساند از بیماری و نکبت ایشان
کشف آن نتوانند کرد و کس در جهان کشف آن نکند و اگر خواهد که خیری و نعمتی بتو رساند و با تو فضلی
کند هیچ کس فضل او را و نعمت او را از تو نتواند گردانیدن این فضل و خیر و نعمت خویش برساند بان کسی
که وی خواهد از بندگان وی و مراد بفضل آنست که بروی واجب نباشد از نعمت و احسان پس او مخیر باشد
آنرا دهد که وی خواهد و اوست آن خدایی است که آمرزنده است و بخشنده و بخشاینده است بر
بندگان خویش قرآن قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ تفسیر
بگوی ای محمد مر این مردمانرا ای مردمان حق بشما آمد از خداوند و پروردگار شما و آن حق قرآنست و شریعت و هر که
باین کار کند نجات یابد چون حق آمد شما را عذری بنماند و نه هیچ حجتی بر خدای هر که اختیار حق کرد و راه راست
یافت و آن راه راست بهر نفس خویش یافته است و نفع آن باوی راجع شود و هر که گمراه شود و اختیار
گمراهی و ضلالت کند وبال ان و ضرر آن بر نفس وی خواهد بود و کسی را زیان نخواهد داشت جز وی را و من
وکیل شما و نگهبان شما نیم و موکل بر شما نیم تا صلاح و فساد حال شما از من پرسند مرا گفتند برسان برسانیدم
گفتند بشارت ده و بترسان بشارت دادم و بترسانیدم الله با خطاب رسول که آمد و گفت متابعت
کن تو و احت تو آن چیزی را که بتو فرستادم اند و ترا بدان فرموده اند و از ان تعدی مکن و اگر ترا رنجی رسد
و در ادای رسالت رنجی بتو رسد تحمل کن و صبر و شکیبای پیش گیر تا انگه که خدای تعالی حکم کند میان بندگان
وی و او مظلومان از ظالمان بستاند و ترا هجرت فرماید و جهاد کردن چون وقت آن در اید و ترا بر ایشان نصرت
و ظفر دهد و او بهترین حاکمانست برای انکه حکم حاکمان بظاهر باشد از انجا که جز ظاهر نداند و او حاکمی است
که بر ظاهر و باطن حکم کند از انجا که ظاهر و باطن شناسد و حکم جز بعدل و راستی نکند و در حکم حاکمان دیگر جور
و ناراستی افتد پس وی بهترین حاکمان باشد سورة هود این سوره مکی است صد و بیست و سه
آیت است بعدد کوفیان و بیست و دو بعدد مدنیان و بیست و یک بعدد بصریان ابو حنیفه روایت
کرد که رسول را گفتند که اسرع الیک الشیب پیری بشتافت بتو گفت شیبتنی هود و اخواتها سورة

خواهد بود

هود و

هود و اخوات امعا پیر کرد و اخوات الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل آتیک حدیث الغاشیة زید بن
ابان گفت که رسول را صلی الله علیه وآله در خواب دیدم و سورهٔ هود بروی خواندم چون ختم کردم مرا گفت خواندی
گریه کجاست در حدیث ابی است که هر که این سوره را بخواند او را حسنه بدهند بعدد هر که تصدیق کرد نوح را
و بعدد هر که تکذیب کرد او را و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی را و در روز قیامت از جملهٔ نیکبختان
باشد از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که هر که هر آدینه این سوره برخواند روز قیامت ویرا در زمرهٔ
پیغمبران برانگیزند و حساب اسان کنند و در روز قیامت هیچ گناهی نباشد او را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا
اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ
يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ
تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

الر نام سوره است و گفته اند که نام قرآنست یعنی این سوره یا این قرآن کتابیست که آیات او را محکم گردانیده
ویرا نظم داده اند و وی تقصیری و خللی نباشد و از فساد منع کرده اند ابن عباس گفت یعنی که ویرا منسوخ
نکرده اند بکتابی دیگر چنانکه بادیگر کتابها کرده اند پس انگاه مفصل و مبین گردانیدند ویرا بحلال و حرام و شرایع
و احکام و امر و نهی و ثواب و عقاب آیه آیه مفصل کردند بدلایل توحید و احکام و قصص چنانکه قلاید را مفصل
کنند و این احکام و تفصیل از نزدیک خدایست حکیم که ویرا محکم کرده اند بر حسب حکمت خویش علیمی و دانایی
که ویرا مبین و مشروح کرد بر حسب علم خویش و این چرا کرد از بهر انکه تا شما نپرستید خدای را من که محمدم شما را بیم
میکنم و می ترسانم از عقوبت وی اگر دون ویرا پرستید و بشارت میدهم بثواب دایم و نعمت سرمد چون
ویرا پرستید و بوی هیچ شرک نیارید و شما را فرمود که استغفار کنید و از خدای خود امرزش خواهید و باو در گاه
وی گروید و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا از دنیا برخورداری دهد و ممتع گرداند تا انگه که اجل
مسمی یعنی وفات شما رسد و در خبر است که استغفار مال و عمر بیفزاید و در آخرت بهر صاحب فضل را در
عمل جزای فضل او دهد و از ان هیچ ناقص نکرده اند و کم نکند یا بهر نفسی را فضل خود از نعمت و رزق در دنیا
و جزا و ثواب در قیامت اول بر وفق مصلحت حکمت کند و دوم بر سبب استحقاق و معدلت اول گفت که
استغفار کنید انگه لفظ ثم آورد و بروی عطف کرد که توبه کنید این را چند وجه است یکی انکه گفت طلب مغفرت
کنید و از ان شانه مقصد سازید بدانکه توصل کنید بتوبه کردن یعنی توبه کنید که بان توبه بمغفرت رسید

وجهی دیگر آنست که استغفار کنید تا ثواب یابید بران توبه کنید تا از شما عذاب ساقط کرده اند دیگر انکه خطاب با
مشرکانست یعنی از شرک آمرزش خواهید انگاه با طاعت بادرگاه او شوید تا ثواب یابید و توبه کنید تا از شما
عذاب ساقط کرده اند دیگر از گناهان گذشته توبه کنید و در زمان آینده عزم کنید که بان مراجعت نکنید که توبه این
هر دو درست آید پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده، دیگر انکه استغفار کنید و بران استقامت نمایید چنانکه گفت
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا اگر روی ازین بر گردانید مستوجب عذاب شوید و من بر شما
از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است می ترسم گناه مکنید و از کردهای خویش پشیمان شوید عمل خود را باصلاح
آورید که بازگشت شما با خدای خواهد بود شما بر حسب انچه کرده باشید جزا دهد اگر کفر و معصیت باشد عقاب کند
اگر ایمان و طاعت باشد ثواب دهد او بر همه چیزی قادر و توانا است برین هم قادر باشد عبد الله مسعود گفت
هر که او سیئتی کند یک سیئه بنویسند وی را و هر که حسنه کند ده نویسند و اگر بران سیئه که کرده باشد در دنیا
عقوبتش کنند ده حسنه خالص وی را ماند و اگر نکنند یکحسنه برابر یک سیئه بود و نه حسنه بماند انگاه گفت هَلَكَ
مَنْ غَلَبَهُ احاده عشراته ای سیاته حسناته عبد الله عباس گفت هر کرا حسنات بر سیئات بیفزاید
بدوزخ نرود و هر کرا سیئات بر حسنات بیفزاید بدوزخ رود و هر کرا حسنات و سیئات برابر آید از اهل اعراف باشد
مدتی انجا بازدارندش انگاه ببهشت شود أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ بیان حالت منافقان میکند ابن عباس
گفت این در حق اخنس شریف آمد و او مردی بود شیرین زبان و شیرین منظر چون رسول را دیدی همه سخن نیکو
گفتی و بمراد و حسب رای او گفتی و در دل آن نداشت بزبان گفتی عبد الله شداد گفت یکی بود از منافقان که هر گاه
که برسول بگذشتی سر در پیش افگندی و روی بپوشیدی تا پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم نه بیند و پیغمبر نیز ورا نه بیند
حق سبحانه و تعالی گفت این منافقان می بگردانند سینه های خود را یعنی روی از شنیدن قران میگردانند و از ان
و از ان منحرف میشوند تا قرآن نشنوند و کسی روی ایشان نه بیند در ان حال از تغیر روی دلیل نفاق
وی چنانکه گفت لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پوشیده مانند از خدای و رسول و مومنان از ایمان اطلاع نه دهند و بر نفاق
ایشان نکرد اند وقت بودی که جامه در سر کشیدندی و روی پنهان کردی و ایشان خواسته که خدای تعالی
در ان وقت که جامه در سر کشیدند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ میدانست آنچه ایشان پنهان میکردند و آشکارا می
کردانیدند و بر علم وی تفاوتی نیست میان اسرار و اعلان ایشان که او عالمست و دانا است بانچه در سینها
و خدای دانا است وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا
وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا
وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ

ما یحبسه

مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری از جنبنده و جونده و رونده الا که بر خداست رزق و روزی ایشان
و علی وجوب را باشد چون خدای تعالی ضمان روزی ایشان کرده است و متکفل آن شده بتفضل گویی که
چون نذری واجب شده است چنانکه بندگان وی کنید و میدانند ماوی و منزل و قرارگاه او را بشب و روز و
انجا که مستقرش ایام حیوتست و مستودعش چون در خاک شوند او را بعضی گفتند مستقرش در کتاب
روشن که لوح محفوظ است نوشته و مثبت کرده است با انکه او علیم الذاتست برای آن کرد تا نشکار
لفظی باشد چند یا آنرا که شنوند او وست آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمین را در مقدار روزها که
توانست که بیک طرفة العین بیافریند تا بدانند که از جایت خلق کار برنسق است و از انجا که مصلحت
شناخت مکلفان را چون چند یا شنوند و بدانند که تانی در کارها پسندیده است نه تعجیل و پیش از انکه
آسمان و زمین آفرید آب بر باد بود و عرش بر آب کعب الاحبار گفت که حق تعالی یاقوت سبز بیافرید و بنظر
هیبت باو نگاه کرد بگداخت و آبی شد لرزان انگه عرش بیافرید و بر سر آب نهاد حمزه گفت عرش بر سر آب بمانند
کشتی میرفت و انگاه لوح و قلم بیافرید بنوشت تا کاینات و هرچه خواست بودن نوشت انگاه آن نوشته خدا را
تسبیح کرده هزار سال پیش از انکه خدای تعالی موجودات آفرید این همه که آفرید از بهرچه آفرید از بهر حکمت تمام
زمین را مساکن بندگان خود کردانید و آسمانها را سقف ایشان و سایه بان ایشان کرد و در زمین با نواع نعمت
بریشان کرامت کرد و ایشان را تعریض ثواب آخرت کردانید تا بیازماید تا کدامند از شما که عمل او نیکوتر و بهتر
باشد و تاکوا است تا احتیاط ایمان و طاعت کند و کدام یک اختیار کفر و معصیت کند و چون صورت تکلیف
امتحان و ابتلا است باین از تکلیف عبارت کرد عبد الله عمر گفت که رسول را از معنی این آیت پرسیدم
که لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا گفت ای ایکم اورع عن محارم الله و اسرع فی طاعة الله تا کیست
نیکو پرهیزکارتر است از معاصی و کارکننده تر است بر طاعت وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مرین
کافران که شما را بعد از مرگ شما بر خواهند انگیخت و زنده خواهند کردانید این کافران جواب این دهند
که نیست الا این جادوی هویدا و کاری باطل و باین اشارت بقرآن کنند از انجا که قرآن ناطق است بحشر
و نشر و اگر ما عذاب را از ایشان تاخیر کنیم و باز پس داریم بمدتی معلوم ابن عباس گفت وجهی گفتند با
جماعتی معدود و شمرده که از پس ایشان آیند و معلوم از حال ایشان آن بود که ایمان بیارند تا عذاب بر
ایشان واجب شود ایشان گویند تاخیر عذاب کرده اند مَا يَحْبِسُهُ چه منع میکند این عذاب ما که محمد میگوید
از آمدن انکه خدای تعالی گفت ان روز که عذاب بدیشان رسد کس نباشد که انرا دفع کند و از ایشان
باز دارد و فرود آمد و محیط ایشان گشت آنچه بآن استهزا میکردند و افسوس میداشتند گفته اند
که مراد باین عذاب روز بدر است و گفته اند که عذاب آخرت است اگر چه بلفظ ماضی از ان خبر

داد چنانکه در آیات دیگر وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ
لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ
السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ
لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ میگوید که اگر ما بچشانیم آدمی را از خزاین رحمت خویش نعمتی
و راحتی و انگه آن نعمت و رحمت از او باز گیریم آیس و نومید شود و کافر نعمت گردد این وصف آدمیست
که او در هیچ حالی از حالات بر قاعده خویش نباشد و بر طریقه خود نرود در نعمت شاکر نباشد و بر محنت صابر
نبود تا اگر ما بر وی نعمتی کنیم و تفضل انگه آن نعمت از و باز ستانیم از رحمت ما نا امید شود از انکه از آن نعمت بار
دیگر با وی رجوع کنیم امید منقطع کرد اند و اگر ما او را نعمتی بخشایم پس از محنت و شدة گوید که آن محنتها و بدیها
از من برفت و آن مصایب و شداید از من زایل گشت و او شاد ان و خرم شود و نطر و فخر کردن پیش گیرد
بر مردمان با نچه خدای وی را داده باشد فی الاان کسانی که صابر باشند در محنت و شدة صبر کنند و شکر گویند
بواسطه صبری که آن مومنانرا خدای نصیب کرده در محل محنت و شدة پس در همه حال شکر کردن بجای
خود است بر حال مر بنده را شکر به و در نعمت شکر گویند و عمل صالح کنند از اداء واجبات و مندوبات
و اجتناب مقبحات ایشان انکسانی باشند که ایشانرا بود از خدای تعالی از رشتی مرگناهان ایشانرا
و مزدی و ثوابی بزرگ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ
أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا
لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ
حق سبحانه و تعالی خطاب میکند با رسول صلوات الله علیه بر سبیل ملامت و تقریع که ای محمد همانا که
بعضی ازین قرآن که بتو وحی می فرستد رها خواهی کردن و دل تو تنگ خواهد شدن بمحال و هرزه که این کافران میگویند
و آن است که چرا آنچه ما از او اقتراح میکنیم حاصل نمی شود و چرا گنج بروی فرو نمی فرستد یا چرا با وی فرشته نیست
ایشان نمی دانند که تو دعوی پادشاهی و فرشتگی نکنی تا ترا گنجی باشد یا فرشته قرین و ملازم و معین تو باشد
تو پیغام گزارنده و ترساننده بیش نیستی که از عقاب خدای ایشانرا میترسانی و خدای تعالی بر همه چیز وکیل
است نگاه میدارد آنچه ایشان میگویند و میکنند انچه با ایشان سزا باشد تو کار خویش بخدای گذار و برسان و
بترسان و از گفتند ایشان هیچ باک مدار الکلب ینبح والقوافل یعبر انکه گفت نه ایشان میگویند که این را
او فرا بافته است و او گفته است بگوی ایشانرا که اگر فرا بافته من باشد شما که از فصحای عرب اید ده سورة مثل
آن بیارید و بخوانید و بیاری در خواهید انکسانی را که می توانید بدون خدای تعالی از معبودان و هم کاران خود

کردانست

اگر راست میگوئید در انکه ما معارضه این قرآن خواهیم آوردن چون با این همه فصاحت و بلاغت که شمار است
عاجز می شوید از معارضه آن معلوم میشود همه عقلا و جهانرا که این سخن خداست نه سخن محمد و درین آیت
دلیلست بر اعجاز قرآن و صحت نبوة رسول از انجا که او مردی بود از عرب شریفترین ایشان باصل و نسب
میان ایشان زاده و پرورده و هرگز پیش استادی و معلمی نرفت و کتابی نخوانده و مردی امی بر اصل و فطرت
مادر مانده و چهل سال برین میرفت و برین طریقه بوده انگه بیامد و دعوی نبوت کرد از او معجزات خواستند
گفت معجزه من کلامیست هم از جنس کلام شما که شما میدانید و شناسید الفاظ و معانی آن و چون بشنوید
گمان برید که مثل آن توانید گفتن چون قصد آن کنید شما را میسر نگردد گفتند که این چگونه باشد ما فصحای عرب
و امراء کلامیم زمام آن بدست ماست چنانکه ما خواهیم بگردانیم و گاه خطبه و گاه شعر و گاه مثل از نظم و نثر حسب
مراد ما چون خواستند تا بگویند نتوانستند این دلیل اعجاز قرآنست اما انکه آنچه وجه معجز است بعضی گفتند که اعجاز
او از فرط فصاحت است که کلام هیچ فصیحی باین پایه نرسد بعضی گفته اند که وجه اعجاز در وی این اشارت مخصوص
است که با شعر نماند و با خطبه نماند و با هیچ نوع از انواع کلام نماند بعضی دیگر گفته اند که وجه اعجاز او صرفه است
و انکه خدای تعالی صرف کرد عرب را که از انکه مانند این قرآن آرند و سبب علم کرد از ایشان تا انکه پیش از این نتوانستند
و این در باب اعجاز بلیغتر باشد و مذهب متاخران اینست و سید مرتضی رحمة الله این اختیار کرد و انگه گفت
فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر چنان بود که ایشان اجابت نکنند و معارضه قرآن نیارند و ایشانرا میسر نگردد
بدانید شما و بیقین باشید که انچه فرو فرستاده شد بعلم خدای تعالی و قدرت وی است یعنی چون در وسع شما
نیست که معارضه آرید بدانید که این نه کلام مخلوقان و محمد است بلکه کلام خدای جهان و جهانیان است کلام
خدای باشد و دلیل صحت نبوت محمد میکند و دلیل صدق وی در جمله مقالات از جمله دعای وی یکی اینست لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ جز از وی هیچ خدایی نیست توحید او حقست شرک آوردن بوی ظلم است پس هیچ اسلام خواهید
آوردن و گردن خواهید نهادن مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ
أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که نعمت و نعیم و حرمت در ای وی
بکار دنیا و زندگانی دنیا طلب کند و زینت دنیا خواهد ما دنیا از وی دریغ نداریم دنیا بوی دهیم و او بدنیا
مشغول شود برای قیامت و زاد آن عمل نکند فردا بقیامت او را ثوابی و جزای شود چرا که در دنیا بوی
رسیده باشد و اگر وقتی کاری کند که صورة خیر و حسنت باشد هم در دنیا جزای عمل وی تمام بوی دهیم
بر ما او را فردا حقی نباشد و مومن چنین نباشد برای انکه حسنات او را یکی ده و یکی هفتصد پاداش
دهیم تا اندک از آن دنیا بوی رسد و باقی ذخیره قیامت وی باشد چنان این معنی قول رسول است که من
أَحْسَنَ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَعَاجِلِ الْآخِرَةِ تا مراد باین آیت کیست بعضی

إلّا

کفته اند که کافران اند برای آنکه مومن طالب دنیا و طالب آخرت باشد و طلب آخرت او غالب باشد پس
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ مجاهد گفت اصحاب را که در مدینه شدم مردی را دیدم
که خلقی بسیار بر او جمع شده بودند و مردم را از رسول خدای حدیث میگو و گفتند این مرد کیست گفت
ابو هریره است من پیش او بنشستم تا فارغ شد و مردم برفتند گفتم من مردیم غریب مرا از رسول حدیثی
گوی که از وی شنیده باشی گفت ترا حدیثی گویم که از لب و دهان رسول در این خانه جز من شنید چه این ساعت من
بودم با رسول و کسی دیگر نبود آنگه گفت حَدَّثَنِي حَبِيبِي رَسُولُ بگفت و گریه بر وی افتاد ساعتی بگریست
دیگر باره گفت حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ دیگر باره گریه بر وی افتاد و غالب شد بترسیدم که او نام رسول بر داد
هوش برفت و ساعتی همچنان بود چون با هوش آمد و گفت مرا حدیث کرد رسول خدای که چون
روز قیامت باشد و خلایق را در زمین قیامت بدارند حق سبحانه و تعالی خلق را بحکومت بخواند و خلقان
در زانو افتاده باشند اول گروهی که ایشان را پیش خدای برند سه کس باشند مردی که قرآن حفظ کرده
باشد و مردی که او را در راه خدای کشته باشند و مردی که او را مالی داده باشند و او بذل کرده باشد
صاحب قرآن را گوید که نه من ترا توفیق دادم تا قرآن بیاموختی و یاد گرفتی گوید بلی ای خداوند و مولی
من گوید چه کردی بآن و چه عمل کردی بر آن گوید بار خدایا بآن قیام کردم آناء اللیل و اطراف النهار
حق سبحانه و تعالی گوید بل کردی نه برای من برای آن کردی تا مردمان گویند که فلان قاری است ایشان
گفتند بمقصود تو حاصل شد ترا بر من اکنون حقی نیست آنگه صاحب مال را بیارند گوید نه من ترا مالی
بسیار دادم در دنیا بآن مال چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید کردی ولیکن برای آن کردی
که گویند که فلان کس مردی سخی است و جوانمردی است تو کردی و ایشان گفتند ترا نصیبی نیست پیش
من آنگه بیارند تا آن شهید را بیارند گوید که نه من ترا شجاعت و قوت و دلیری دادم چه کردی در دنیا گوید بار
خدایا در راه تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید کردی ولیکن برای آن کردی تا گویند فلان کس شجاع است تو کردی
و ایشان گفتند و ترا پیش از آن نصیبی نیست آنگه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند آنگه دست بر زانوی من زد
و گفت یا ابا هریره ایشان اولین کسی باشند که خدای تعالی دوزخ بایشان بتابد گفت که آنگه ابو هریره این
آیت برخواند مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا یعنی آنکسی که حیوة دنیا و زینت دنیا خواهد و برای آن کار
کند ما از تمام بوی دهیم در دنیا و از آن هیچ چیز کاسته و ناقص نکنیم و چون در دنیا بایشان جزای عمل ایشان دادیم
در آخرت هیچ چیزی دیگر نباشد الا آتش دوزخ و آنچه ایشان کرده باشند همه حبط کرده و آن را جزایی و
پاداشی نباشد از آنجا که نه بر آن وجه کرده باشند که ایشان را فرموده اند و چون چنین بود آن را وقعی و بر آن مستحق
ثواب نباشد و آنچه ایشان کرده باشند باطل و ضایع بود أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ
وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ
مَنْ

مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ
يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ
كَافِرُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که هر آنکسی که بر بینتی و حجتی و برهانی بود از خدای خویش
بر آنکه دین اسلام دین حق است و آن بینه دلیل عقل است و بر پی او میرود و گواهی که هم از او است وی
هرگز بر آن برابر بود و مقابل شود با آنکسی که سر در دنیا نهاده باشد و طلب دنیا کند یعنی نباشد و در میان
ایشان فرقی عظیم باشد و تفاوتی بسیار بود در آنکه این شخص بر بینه و برهان و حجت و سلطان است
خلافی نیست که رسول خداست اما خلاف مفسران در شاهد تالی است ابن عباس و علقمه و مجاهد و ضحاک
و عکرمه گفتند که جبرئیل است حسن و قتاده گفتند که مراد زبان رسول است بعضی دیگر گفتند مراد سیرت
رسول است و شمایل او برای آنکه هر که رسول را دید گواهی داد برسالت او و چون جاحد و معاند نبود حسین
بن الفضل گفت چون شاهد قرآنست و نظم و اعجاز او این اقوال مضطرب است اما قول آنانکه گفتند
جبرئیل است نیکو نیست برای آنکه گفت وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و این ضمیر رسول است و جبرئیل از رسول
نیست و قول آنکسی که گفت مراد قرآنست هم باطل است برای آنکه قرآن پس رو رسول نیست بلکه رسول
پس رو قرآنست و قرآن از او نیست و آنکه گفت مراد زبان رسول است همه باطل است بر این که گفته
شد و نیز زبان مرد گواه نباشد بر صحت دعوی وی و اما آنکه معتمد و نیکوست آنست که روایة
کرده اند باسانید مختلف از مخالف و موالف که مراد بصاحب بینه رسول است و بشاهد
امیر المؤمنین است علیه السلام و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خویش آورده است که باسناد
کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس و هم او آورده است بروایتی دیگر باسناد از حبیب ابن یسار
که گفت از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که میگفت والذی فلق الحبة وبرأ النسمة بحق آن
خدای که در زیر زمین دانه بشکافد و در رحم صورت که اگر از بهر من وساده و بالشی بنهند و مرا بر آنجا
نشانند حکم کنم در میان اهل توریة بتوریة و در میان اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل
قرآن بقرآن و هیچ مردی نیست از قریش که استره بر سر او برود الا که من دانم که در حق وی این آمده است
که وی را بهشت رساند یا بدوزخ برند مردی بر پای خواست و گفت آیة تو کدام است یا امیر المؤمنین
گفت آیة أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ رسول خداست که بر بینه
است و من آن گواهم که از او ام و بر پی او یم و در کتاب فصیح الخطیب آورده است باسناد
که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام بر منبر کوفه میگفت سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم تفیض

پس جنبتی نبضالوا وحد مستقاضا پرسید از من پیش از انکه مرا نیابید بدرستی که علم از میان
پهلوهای من موج میزند و روان میشود اکر راهی بایدو شما از هیچ کروهی باقی نباشید و دیگری از من
پرسید الاکه من شما را خبر دهم بهادی ایشان و باقی ایشان و سابق و قاید ایشان تا بروز قیامت
ابن الکوا برپای خواست و کفت ما دیل مثل نبی و لا وصی این دعوی هیچ پیغمبری و هیچ وصی نکرد
دستور باشد تا بپرسم سل تفقها و لا تسئل تعنتا چیزی که پرسی برسبیل تفقه پرس و برسبیل
تعنت مپرس و چیزی پرس که ترا بکار آید کفت چیزی پرسم که مرا بکار آید کفت بپرس اخبرنی بالذاریات
کفت مرا از ذاریات خبرده کفت آن بادهاست کفت الحاملات وقرا چیست کفت آن ابراست
کفت الجاریات یسرا چیست کفت کشتیهاست کفت المقسمات امرا چیست کفت فرشتکانند
کفت مرا خبرده از بیت المعمور کفت خانه‌ایست در آسمان چهارم که هر روز هفتاد هزار فرشته در وروند
که تا روز قیامت نوبت باز بایشان نرسد کفت خبرده مرا از ذو القرنین تا پیغمبر بود یا پادشاه کفت
نه پیغمبر بود و نه پادشاه ولیکن بنده صالح بود خدا را دوست داشت و خدای او را دوست داشت
و برای خدای خلق را نصیحت کرد کفت خبرده مرا از قرنهای او تا از زر بود یا سیم کفت نه زر بود و نه سیم لیکن
او چاهد و قومش را با خدای خواند بریک جانب سرش زدند برفت دیگر باره باز آمد و قوم را دعوة کرد بر دیگر
جانب سرش زدند در میان شماست کسی که مانند اوست کفت مرا خبرده تا این آیت در حق کیست
کا الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا کفت هما الافجران من قریش بنو امیه و بنو المغیره
دو قبیله فاسق اند از قریش یکی بنو امیه دیگر بنو المغیره کفت مراد قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا
کیست کفت اهل حرورا اند یعنی خوارج کفت مرا خبرده از مجره استراج السماء و منها ینبسط الماء المنهمر
کفت خبرده مرا از قوس قزح کفت قزح مکوی که آن نام دیو است قوس خدای کوی و او امانت از
غرق کفت خبرده مرا از ای ق... این آیت برخواند قوله تعالی وجعلنا اللیل والنهار آیتین
فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار کفت خبرده مرا از اصحاب رسول کفت از کدام اصحاب
کفت از عبد الله مسعود کفت قرا القرآن و قف عنده قرآن بخواند و بران بایستاد کفت خبرده مرا
از ابوذر کفت علم شحیح علی علمه عالمی بود بخیل بر علم خویش یعنی علم نیاموختی الا بو بیش کفت خبرده
مرا از سلمان کفت ادرک العلم الاول والآخر و هو بحر لا ینزح سلمان علم اول و آخر دریافت و او دریایی
که وا نرسد و که ضمان کند ترا بلقمان حکیم یعنی لقمان حکیم است و او از ماست که اهل البیت ایم کفت
خبرده مرا از حذیفة الیمانی کفت کان عرف اسما المنافقین و او منافقان را نیک شناختی و مشکلات از رسول
خدای پرسیدی و بر آن عالم باید کفت خبرده مرا از عمار یاسر کفت خالط الاسلام لحمه و دمه و هو محرم علی
النار ایمان با کوشت و خون او آمیخته است و بدن او حرام است بر آتش دوزخ هرکجا که حق رفتی او

باحق

باحق رفتی کفت اخبرنی عن نفسک کفت مرا از خود خبرده کفت قال الله تعالی فلا تزکوا انفسکم خویشتن
را تزکیه مکنید و لیکن هم او کفت و اما بنعمة ربک فحدث بنعمة خدای حدیث کن کفت اول داخل
و آخر خارج و کفت اذا سالت اعطیت و اذا سکت ابتدیت و بین جوانحی علم جم اول کسی
که پیش رسول رفتی من بودی و آخر کسی که بیرون آمدی من بودی و چون خواستی بدادندی و چون
نخواستی ابتدا کردندی و میان پهلوهای من علم بسیار است کفت از قرآن در حق تو چه آمده است
کفت در سوره هود نمی خوانی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه انکه بر بینه بود
از خدای و رسول خدای بود و من آن کواهم که از وام الکوا کفت و حقک لا اتبعت احدا بعدک بحق
تو که از پس کس نروم مکر از پی تو و اخبار درین معنی بسیار است قوله تعالی و من قبله کتاب موسی
و از پیش او یعنی از پیش رسول یا قرآن بود کتاب موسی که توریة است پیش روی و مقتدای و رحمت
و نعمتی اولئک یؤمنون به ایشانک حال ایشان اینست باو یعنی برسول یا بقرآن ایمان می آورند
و معنی آیة اینست که انکسی که با حجت و برهانست و با دلیل و بیانست که اسلام دین حق است
مانند کسی باشد که او را حجتی و برهانی و دلیل و بیانی باشد جهود از کتاب موسی که توریت است حجت
است و ترسا انجا بین است که اسلام دین حقست و در عقب از کتاب عیسی که انجیل است ایشان را
کواه عدل است پس اهل کتاب که با حجت و برهان اند همچون مشرکان نباشند که ایشان را حجتی و کتابی
نیست پس ایشان بآن ایمان آورند و من یکفر به و هرکه بآن کافر شود و ایمان نیاورد و من الاحزاب
یعنی اهل مکه و کسانی که معاونت و یاری ایشان کردند و در عداوت و دشمنی رسول خدای جای او
دوزخ است و آتش وعده‌گاه اوست فا کفت مراد با حزاب کفارند و برای آن ایشان را احزاب
خوانند که تحزبوا علی رسول الله ای اجتمعوا علی عداوته ابو موسی اشعری کفت از رسول خدای شنیدم
که کفت هیچ جهود و ترسا نباشد که نام من شنود و بمن ایمان نیارد که الا جای او دوزخ بود من با خود
اندیشه کردم که رسول خدای این از قرآن کوید طلب باید کردن اندیشه کردم یاد آمد که و من یکفر به من الاحزاب
فالنار موعده کفتم صدق الله و صدق رسوله انکه خدای سبحانه و تعالی رسول را خطاب کرد و مراد امت
وی اند فلا تک فی مریة منه شک مکن تا تو از او در شک نباشی که او یعنی قرآن حق است و از خدای تست
و لیکن بیشترین مردمان ایمان نمی آورند و باور نمیدارند و من اظلم ممن افتری و بخدای حواله کنند آنچه لایق
حضرت وی نباشد کو چه که و یا زن و فرزندانست و ظلم و قبایح و دروغ از وی روا دارد از ین کس ظالم تر
و بیداد کر کسی نباشد و ظالم آن باشد که چیزی را نه در موضع وی نهد پس ایشان ظالم اند که این حوالة
نه بجای خود کرده اند ایشان را بر خدای عرضه کنند و باز دارند در موقفی که جمله خلایق ایشان را ببینند
و از ایشان مطالبه کنند انچه کفته باشند و یقول الاشهاد و کویند آن کسانی که کواه حاضر باشند

از پیغمبران و فرشتگان که حفظه اقوال و نویسنده اعمال اند که ایشان آنانند که بر خدای دروغ گفتند و ویرا
شریک و فرزند بدیه کردند که لعنت خدای بر جمله ظالمان باد آن ظالمان که مردمانرا از راه خدای باز میدارند
و اغوا و کژ آن میجویند و آنرا بکژی صفت میکنند و آن راه راست است میخواهند که مردمانرا با راهی
کژ آورند و ایشان بقیامت و سرای آخرت ایمان نمی آورند و بدان کافر میشوند أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا
مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ
الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ
هُمُ الْأَخْسَرُونَ این جماعت که صفت ایشان اینست که خدایرا عاجز نتوانند
کرد و از خدای نتوانند گریختن ایشان در قبضه قدرت وی اند و در بند قدرت وی که هر که خواهد بگیرد ایشانرا
و هیچ ولی و ناصر نباشد که ایشانرا نصرت دهد و یاری کند لیکن ایشانرا مهلت داد و تاخیر عذاب
ایشان در زیادت کرد و آن عذابی که نتوانند که صفت آن شنوند و بچشم آنرا ببینند ما کانوا یعنی بودند
که حق را بشنوند و حق ببینند و گفت معنی آیت اینست که ایشانرا عذاب زیادت کرده اید
بسبب آنکه نتوانستند که حق شنوند نشنودند و ندیدند ایشان آنکسانی اند که بتنهای خود زیان کرده اند
یعنی چیزی کرده اند که مستحق عقاب شده اند و هلاکت بخویشتن آورده اند سرمایه که ایشانرا بود از تن
و جان در باختند و بسود نرسیدند و از ایشان گم شد آن دروغ که میگفتند و حوالت شفاعت با آلهه
و بتان میکردند و میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و چون گم شوند بتان ایشان از ایشان
نفعی و سودی نکنند ایشانرا هر آینه که ایشان در آخرت زیان کارترینان باشند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ
وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ میگوید آنکسانی که ایمان آوردند
و عمل صالح کردند و با خدای خویش خضوع و خشوع و فروتنی کردند عبادت و طاعت او بجای آوردند و دل بر
او راست بایستادند ایشان اهل بهشت اند و در بهشت خالد و جاوید باشند آنگه مثلی زد کافر و مسلمانرا
گفت مثل کافر چون کوری است و کری و مثل مسلمان و مومن چون شنوایی و بینایی هرگز نابینا با بینا
و ناشنوا با شنوا راست نیاید یعنی راست نباشد آنگه بر سبیل تقریع گفت که ای ایشان اندیشه
نمیکنند تا بدانند که مومن با کافر راست نباشد چنانکه بینا با نابینا و شنونده با کر و مثل قول باشد علیه
که در وی تشبیه حال او می باشد با حال دیگر وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ
نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ

فقال

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ
اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ
بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ بدرستی و حقیقت که ما فرستادیم نوح را بقوم او گفت ای
قوم شما را بیم کننده و هویدا و ترساننده و پیدا کننده ام و وجه دیگر آنست که ما نوح را بنزدیک قوم او با
فرستادیم که تو بر توحید کند با ایشان و گوید که جز از خدای مپرستید که من میترسم از عذاب روز
رنجاننده و درد آورنده نوح چون این سخن بگفت و این رسالت برسانید جماعتی از اشراف قوم او
از آنکه کافر بوده اند بر سبیل تعجب گفتند که ما نمی بینیم ترا الا آدمی مانند خود و این از بهر آن گفتند
که کافران ایشان چنان بود که رسول از جنس مرسل الیه نباشد و ایشانرا عجب می آمد میگفتند که آدمی چگونه
پیغمبر باشد و نیز گفتند که ما نمی بینیم ترا که پس روی تو کرده الا کسانی که خسیسان و فرومایگان اند از ما در
اول و ابتدا و کار یعنی بی رای و اندیشه و بی روی تو کرده اند و ما شما را بر خود فضلی و مزیتی نمی بینیم بلکه چنان
گمان میبریم که شما دروغ زنانید قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي
رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ
نوح قومش را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید شما اگر من حجتی و برهانی و بصیرتی
و بیانی باشم از خدای خود و خدای مرا رحمتی داده باشد از نزدیک خود و آن نبوت است پس آن
رحمت بر شما پوشیده باشد هی ما شما را الزام کنیم و کبر و اکراه برآن داریم و شما آنرا کاره باشید یعنی این
نکنیم از بهر آنکه روا نباشد و تکلیف مانع باشد وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا
إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّي
أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ای قوم من از شما بر آنچه میگویم و پیغامی میگذارم هیچ مال نخواهم
و هیچ مزدی طمع نمیدارم مزد من جز بر خدای نیست و من این مومنانرا که بمن ایمان آورده اند و در
کردن من نشسته اند و یقین میدانند که بخدای و ثواب خواهند رسیدن من ایشانرا نرانم و از خود
دور نکردم و این آن وقت بود که ایشان گفتند که ما را ننگ باشد از آنکه بتو ایمان آوریم گفت من ایشانرا
نرانم از آنکه ما را در مقابل این اوباش بباید نشستن ما را این برگ نباشد ایشانرا از پیش خود بران
تا بتو ایمان آوریم گفت من ایشانرا نرانم و لیکن شما را می بینم که گروهی نادان و جاهلید
وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ
عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ
تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا
لَمِنَ الظَّالِمِينَ و یا قوم من ینصرنی هم از سخن نوح پیغمبر است در جواب کافران چون ایشان درخواستند

راندن مومنان از نزدیک خود و دور کردن ایشان چنانکه کفار قریش از رسول درخواستند تا خدای تعالی
این آیت فرستاد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ گفت ای قوم من مرا که نصرت
کند و کمک یاری کند و با پناه خود گیرد از عذاب خدای سبحانه و تعالی و انتقام وی اگر من ایشان را برانم هیچ شما
این اندیشه نمیکنید تا بدانید و معلوم شما گردد که ایشان را از نزدیک خود نشوان راندن و نیز نمیگویم و دعوی نمیکنم
که خزینهای خدای نزدیک منست و من توانگر تر از شما ام تا شما بر من انکار کنید و دعوی غیب نمیکنم تا هرچه
شما را باید از مغیبات از من سوال کنید گویید از فلان چیز ما را خبر ده و احوال فلان ما را بگوی آنچه میگویم خبر
میدهم از مغیبات با علام علام الغیوب است و دعوی نمیکنم که من فرشته ام و این چنان بود که ایشان
اعتقاد کرده بودند پیغمبر باید که فرشته بود گفتند چون دعوی نبوت میکنی دعوی ملکی کرده باشی گفت من
این نمیگویم و نیز نمیگویم آنان را که چشم شما ایشان را حقیر دارد و در چشم شما در نیاید که خدای تعالی ایشان را چیزی
نخواهد دادن برای آنکه من اندرون ایشان ندانم خدای سبحانه و تعالی عالم تر است بدانچه در سینهای ایشانست
و آنچه در دل دارند از خیر و ایمان و کفر و عصیان نحست آنچه مستحق آن باشد با ایشان کار کند چه اگر من چنین
گویم و چنین کنم از جمله ظالمان و ستمکاران باشم قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ
جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ
إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ
اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ
إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ حق سبحانه و تعالی
از قوم نوح خبر میدهد و از آنچه ایشان گفتند قوم نوح گفتند که ای نوح با ما جنگ و جدال آغاز کردی و باز از
حد و اندازه بیرون بردی ما بتو ایمان نخواهیم آوردن آنچه تو ما را وعده میکنی از عذاب خدای بیار اگر چنانست
که راست میگویی نوح علیه السلام جواب داد که آن بدست من نیست بلکه بفرمان خدای تعالی است چون او را که
خواهد و شما نتوانید دفع آن کردن و خدای را عاجز کردن و غالب شدن و شما را سود ندارد نصیحت کردن
من چون من خواهم که نصیحت کنم اگر خدای تعالی خواهد که شما را غاوی کند اوست که خدا وند شماست و بروز
دکار شما و مرجع و مآل شما باوی است و این آیت دلیل نیست برای آنکه خدای تعالی اغوی کرده با غوایب
خواسته است پیش از این نیست که اگر خواهد غوایب کند نصیحت پیغمبر سود ندارد لا لکن از آنجا که منافی
حکمت و قبیح است و قبح جاهل و محتاج کنند و این هر دو صفت بر خدای روا نباشد و شاید که مراد بغوایب
در آیت خیبت و حرمان باشد و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمده است فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا
ای عقابا و معنی آیت آن بود که اگر خدای سبحانه و تعالی خواهد که شما را عقوبت کند بر کفر و اصرار نصیحت
ناصحان شما را سود ندارد و وجهی دیگر آنست که قوم نوح بحیر میگفتند و اعتقاد ایشان این بود نوح ایشان را گفت
را

اگر این چنین است که شما میگویید که کفر کار و بفعل خداست و خواست وی است نصیحت من شما را
هیچ سود ندارد و حسن بصری گفت اغوا بمعنی اهلاک است یعنی شما را نصیحت من سود نکند اگر خدای
خواهد که شما را هلاک کند زیرا که ایمان نزدیک فرو آمدن عذاب مقبول نباشد برای آنکه بنده ملجا باشد آنگه
گفت أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ یا میگویند که ایشان که وی افترا کرد و دروغ فرا بافت تا اینها کدام قوم اند
ابن عباس گفت قوم نوح بود گفتند آنچه نوح میگوید دروغ است مقاتل گفت قریش بودند که میگفتند که محمد این
قرآن را از خود میگوید و دروغ بر خدای مینهد خدای وی را فرمود که بگوی که اگر من افترا میکنم بزه و وبال آن بر منست
بر شما نیست و من بیزارم از آن جرم و گناهی که شما میکنید وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ
مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ
بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ
حق سبحانه و تعالی گفت از قبل من بنوح وحی آمد که ای نوح طمع از ایمان ایشان بردار که ازین قوم نیز هیچکس
ایمان نخواهد آورد بخلاف آنها که ایمان آورده اند از آنان کسی که از ایشان ایمان متوقع است جز اینها
که ایمان آورده اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد تو اندوهگین مشو و دریغ و سختی مباش و غم مخور بآنچه ایشان
میکنند چون این وحی بنوح آمد و از ایمان ایشان نا امید گشت بر ایشان دعا کرد و گفت رَبِّ لَا تَذَرْ
عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا حق سبحانه و تعالی دعای وی مستجاب کردانید و وی را فرمود که کشتی
بساز وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا بحفظ و نگاه داشت ما کشتی بساز که ما ترا از دشمن نگاه داریم
و از آنکه در ساختن کشتی چیزی بخلل آری ما میبینیم که چگونه میسازی و اگر خللی باشد بتو وحی کنیم
و الهام دهیم که چگونه باید کرد و با من سخن بگوی و خطاب بکن در حق این ظالمان که هلاک خواهند شد
ابن عباس گفت که وی ندانست که چگونه میباید ساختن خدای سبحانه و تعالی فرمود که بر مثال سینه
مرغ میباید ساخت وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ
قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ حق سبحانه و تعالی حکایت
کرد از کشتی ساختن نوح و آنچه قوم او میکردند و با او میگفتند که نوح کشتی میساخت و هر که گروهی از قوم
وی بروی میگذشتند بروی افسوس میکردند و استهزا میکردند عبد الله عباس گفت نوح کشتی را بدو سال
تمام کردانید درازی وی سیصد گز بود و پهنای وی پنجاه گز بود و بالای وی در هوا سی گز و از چوب ساج
بود سه طبقه داشت در طبقه زیرین سباع بود و وحوش و در میانی دواب و انعام و بهایم و در طبقه
بالا نوح بود و قومی که با او ایمان آورده بودند و چیزی که ایشان را بکار بود از طعام و شراب رسول خدای گفت
نوح در میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال مقام کرد و قوم را با خدای دعوت کرد و با آخر کار خدای سبحانه و تعالی

فرمود تا درختی بنشاند چون آن درخت بزرگ گشت وسطبر شد حق سبحانه و تعالی فرمود تا آنرا ببرید و از وی کشتی
میساخت مردمان بروی میگذشتند و میگفتند که نوح خانه میسازد برای زمستان تا سردش نباشد و بعضی میگفتند
نان خانه میسازد و میگفتند بدانید که این مرد دیوانه است بر زمین ساده کشتی میسازد و هیچ جا دریا
پیدا نیست کسی بر زمین خشک جگونه خواهد رفت و هذا معنی قوله كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا
مِنْهُ حق سبحانه و تعالی نوح را فرمود که ایشانرا بگوی اگر امروز از ما افسوس میدارید ما نیز از شما افسوس داریم
جنانکه شما افسوس میدارید پس جون در دریا بآب غرق شوید در آخرت بآتش سوخته گردید و زود بود که بدانید
آنکسی را که بوی عذاب رسد و او را هلاک کند و رسوا گرداند راوی خبر گوید که جون طوفان پدید آمد و آب عالم
بگرفت مردم سر بکوهها نهادند آب بالای کوهها رسید زنی بود کودکی داشت آن کودک را بر گرفت و بر سر
جون آب بسینه وی رسید کودک را بسر گرفت جون آب بسر وی رسید کودک را برداشت آب در آمد و هر دو را
ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر کسی از ایشان رحمت کردی بران کودک رحمت کردی ابن عباس
گفت روزی حواریان عیسی علیه السلم گفتند کسی بایستی که سفینه نوح علیه السلم دیده بودی تا ما را
خبر دادی عیسی علیه السلم ایشانرا برد تا پشتۀ خاک از ان خاک برگرفت و ایشانرا گفت دانید که این خاک کیست
گفتند نه گفت خاک سام ابن نوح است انگه عصا را بر خاک زد گفت قم باذن الله مردی از انجا برخواست
و خاک از سر می افشاند و موی سر او سفید بود عیسی ویرا گفت تو جوان بودی جون بمردی گفت بلی گفت پس
موی تو چرا سفید است گفت جون آواز بگوشم آمد که قم باذن الله پنداشتم که قیامت است از ترس موی
سفید گشت گفت ما را حدیث کن از کشتی نوح گفت طولش هزار و دویست گز بود و عرض ششصد گز
بود و سه طبقه داشت در یکی دواب بود و وحوش و در دیگری طیور بود و در طبقه دیگر آدمیان بود و جون
جون سرگین چهارپایان بسیار شد مردم از ان رنجور بودند خدای سبحانه و تعالی او را فرمود تا دنبال پیل بر جنبت
خدای تعالی خوک از وی پدید کرد یک جفت در حال بر دویدند و همه پلیدیها را بخوردند و جون موش مردم را رنج
میداشت خدای سبحانه و تعالی فرمود او را که پینی شیر را بمالید گربه بیرون آمد و آهنگ موش کرد عیسی علیه السلم
او را گفت که نوح جگونه دانست که شهرها جمله خراب شده است گفت که کلاغ را بفرستاد تا خبر آورد
او برفت و بمرداری مشغول شد و دیر بماند کبوتر را بفرستاد او برفت و بگشت و باز آمد و بر پای و منقار او اثر
گل بود او را دعا کرد بالفت از بهر اینست که با مردم الفت دارد و کلاغ را دعای بد کرد تا از مردم نافر باشد
از بهر اینست که ماوای او در خرابها باشد و با مردم الفت ندارد حواریان گفتند یا روح الله بگوی تا با ما بیاید
تا بشهر و برای ما حدیث کند گفت جگونه آید با شما آنکسی که در زمین روزی ندارد انگه عیسی گفت عد باذن الله
بفرمان خدای همچنان خاک شو که بودی همچنان گردید که بود ابو عمرو اللیثی گفت نوح پیامبری و قوم را دعوت
کردی گلوی او بگرفتندی و بیفشردندی تا بیفتادی و بیهوش شدی جون بهوش آمدی گفتی اللهم

اغ

اغفر لی ولقومی فانهم لا یعلمون تا انگاه که کار بر نوح سخت شد و بلا بنهایت انجامید و قرنی و گروهی که بدید
آمدندی بتر بودندی از پیشینگان تا مردی بر پیامبری و دست کودک طفل گرفته و نوح را باو وی نمودی
و گفتی ای فرزند این مرد دیوانه است و جادو ست نگر تا گفت او نشنوی و دعوت او را اجابت نکنی
جون کار باینجا رسید او بخدای شکایت کرد و گفت رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي
إِلَّا فِرَارًا نوح علیه السلم اسباب کشتی از چوب و آهن و رسن جمع کرد جبرئیل علیه السلم بیامد
و نوح را بیاموخت که کشتی جگونه باید ساخت و بتوفیق خدای سبحانه و تعالی به سال تمام شد از بفرمان
جبرئیل بقیر بیندود درون و بیرون وی انگه گفت در رو و بنشین و این انگه بود که فرمان آمد به بیرون آمدن
آب از تنور جنانکه گفت حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ
جون آمد فرمان به بیرون آمدن آب و بر جوشید تنور یعنی آب از وی بیرون آمد بعضی گفته اند که تنور روی
زمین است از امیر المومنین علی علیه السلم روایت است که صبح است یعنی صبح برآمد دیگر مفسران گفتند که تنور
نان پزان است و آن تنور حوا بود از سنگ بمیراث بنوح رسیده بود خدای تعالی نوح را گفته بود که هر گاه
که بینی که آب از تنور بر جوشد تو و قومت در کشتی نشینید جون آب از تنور بیرون آمد زن نوح بدید نوح را خبر
کرد سدی و شعبی گفتند که نوح کشتی در مسجد کوفه ساخته بود و تنور که آب از وی بیرون آمد از جانب راست
در کنده بود و خدای تعالی بر آمدن آب از تنور که علامت تو مشی کرده بود گفت که جون آب از تنور
برآمد ما نوح را گفتیم که بردار و در کشتی نه از هر چیزی دو دو نری و ماده که از ایشان بنگریزد و هر یکی را از ان دو
زوج خوانند هر دو را یکبار زوجین گویند گفت از هر جنس که از ان گریزی نیست جفتی بردار نری و ماده و اهل
خود را همه در کشتی آر یعنی اهل دین خود را مگر آنکسی که بظاهر اهل بود و بباطن نااهل و آن زن او بود و اهل و پسرش
کنعان که خدای سبحانه و تعالی از ایشان خبر داده بود که ایشان از ان جمله بودند که بآب هلاک شوند برای آنکه اصرار
کردند و کفر برایمان اختیار کردند و نیز آنکسی را که ایمان آورده هم در کشتی نشان انگه گفت که ایمان نیاوردند مگر اندکی
گفته اند که در کشتی نوح بود و زن مومنه که داشت و سه پسر وی سام و حام و یافث هر یکی با زنی نوح علیه السلم
پسرانرا گفت که در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرده با زن مقاربت کرد نوح دعا کرد و گفت اللهم غیر
نطفته خدای تعالی نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید فرزندی که آمد از و سیاه بود و از نسل او همه سیاهان
آمدند از اینجا او را ابو السودان گویند و شش مرد دیگر که ایمان آورده بودند هم در کشتی بودند امت نوح این
شش بیش نبود مقاتل گفت امت نوح هفتاد و دو تن بودند و تن آدم با خویش در کشتی برد جون آب
پدید آمد و جمله حیوان روی زمین روی بنوح نهادند نوح گفت که مرا فرموده اند که از هر جنسی جفتی را در کشتی نشانم
جه پیش از ین جای ندارم ابن عباس گفت اول جیزی که با نوح در کشتی بود مورچه بود و آخر خر بود جون خر خواست

که در کشتی رود ابلیس در دنبال او آویخت چندانکه خواست که در رود دشوار است رفت نوح از سر ضجارت
کفت ادخل وان کان الشیطان معک خود در کشتی رفت و ابلیس با وی و این بروایت اهل حدیث است
جون نوح نکاه کرد ابلیس را دید کفت بدستوری که در آمدی کفت بدستوری تو تو نه کفتی خر را ادخل وان کان الشیطان
معک آن وقت من با آن خر بودم نوح کفت بیرون رو یا عدو الله ابلیس جزع کرد و زاری نمود نوح وی را بر پشت
کشتی کرد و همچنین آورده اند که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی کفت نبرم که از شما مضرت است
کفتند با تو عهد کردیم که هر که نام تو برد ما وی را کزند نرسانیم باین شرط ایشان را در کشتی نشاند اکنون که از
مار و کژدم ترسد این آیت خواند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ هیچ مار و کژدم او را کزند نکند وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ
مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ
نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ
قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ حق سبحانه
و تعالی از نوح حکایت کرد که نوح کفت آنانرا که با او بودند و در پناه او آمده بودند که در کشتی نشینید راندن کشتی
بنام خدای تعالی است و ایستادن و بر جای بداشتن او هم بنام خداست اگر برود هم بنام خدای برود و
اگر بایستد هم بنام خدای بایستد و شاید که معنی این بود که در کشتی نشینید و نام خدای برید در وقت نشستن
که رفتن و ایستادن او بنام خداست ایشان در کشتی نشستند هر که که خواستند که کشتی برود و یا
بایستد نام خدای بر زبان راندندی و کفتندی بسم الله بر رستی و حقیقت که خدای من آمرزنده و مهربانست
بر هر که توبه کند و با در او باز کردد و وی را پناه دهد و وی را رحمت کند جون در کشتی نشستند و نام خدای بردند کشتی
ایشان را می برد در آشوبی از آن آب که موجها بر میخواست هر یکی کوهی عظیم و موج آب و وقت سحر بود
که بادی عظیم جهد درین حال نوح علیه السلم پسر خود کنعان را کفت و آواز داد این پسر از وی دور بود در جانبی بود
از او و از دین او کفت ای پسرک من بیا و با ما در کشتی باش و با کافران مباش ایمان آور تا همجو کافران
هلاک نکردی پسرش کفت من با کوه کریزم تا مرا از آب نکاه دارد کفت امروز هیچ نکاه نیست از عذاب
طوفان و هلاک شدن بآن الا آنکس که وی رحمت کند و بخشاید بر بندکان خویش یعنی امروز جز از خدای
هیچ نکاه دارنده نیست نوح و پسرش با یکدیکر درین سخن بودند که موج آب در آمد و در میان ایشان جدایی
افکند و پسر نوح از جمله آنکسان شد که بطوفان غرق شدند اکر کویند پسر نوح کافر بود و نوح را نهی کرده بودند
از آنکه کافر را در کشتی برد نوح جکونه کفت یَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا کوییم که این بشرط ایمان کفت که ایمان
آر تا که در کشتی در آی تا نجات یابی دیکر او منافق بود نوح کمان بود که او مومن است از این سبب کفت
کدر

چند

که در کشتی آی و این در وقتی بود که پسر نوح ملجا شده بود با یمان و ملجا آنکس شود که او را علم ضروری حاصل
آید و او در آن ساعت نیدانست که هلاک خواهد شدن نه بینی که کفت سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي
مِنَ الْمَاءِ امید نجاة میداشت و در امید اشت که آن عجایب جهان باشد کفته اند که مدت جهل روز آب از
زمین بر می آمد و از آسمان آب می بارید و در هوا معلق می ایستاد بعد از جهل روز آن هر دو آب بهم دیکر رسیدند جنانکه
کفت فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ و همه عالم آب بکرفت جنانکه کوهی که از آن بلندتر نبود آب جهل
کز از سر وی کذشته بود همه عالم خراب شد و هیچ کافری بنماند بر روی زمین و نوح خوشدل شد و قضای
خدای سبحانه و تعالی برفت وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ
وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَادَىٰ نُوحٌ
رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالَ رَبِّ إِنِّي
أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ
الْخَاسِرِينَ جون مدتی که خدای سبحانه و تعالی خواست بر آمد زمین را خطاب کردند و کفتند ای
زمین آب خود فرو بر و ای آسمان آب باز کیر آب کم شد و زمان ما بهلاک ایشان نافذ کشت و کشتی نوح بر کوه
جودی بود و آن کوهی است بموصل راست بایستاد و قرار کرفت و کفتند که هلاکت باد مر ظالمان را مجاهد
کفت متطاول شدند که آب بدیشان نرسد کم کوهی جودی که او سر فرو برد بر سبیل تواضع آب از بالای همه
کوهها در کذشت و بکوه جودی نرسید در خبر است که رسول صلی الله علیه فرمود که نوح علیه السلم روز اول از
رجب در کشتی نشست و بروایتی دهم ماه رجب و آن روز همه روزه داشتند و کشتی ایشان را مدت شش
ماه میکردانید و آخر ذی الحجه بود که بر کوه جودی بایستاد و در اخبار اهل بیت هجدهم ذی الحجه بود و آن روز نیز
روزه داشتند الکه حق سبحانه و تعالی خبر داد از نوح و فرزندان او که نوح جون فرزند خود را دید که غرق میشد کفت
بارخدایا پسر من از اهل منست و آن وعده که تو دادی حق است و تو حاکمترین حاکمانی و آن وعده آن بود که خدای وی را
وعده داده بود که ترا و اهل ترا نجات دهم حق سبحانه و تعالی جواب داد که ای نوح ما کفتیم که ترا و اهل ترا نجات دهیم
و از اهل تو نیست او را عمل صالح نیست او را عمل صالح خواندند مبالغه مذمت او را پس ای نوح از من بخواه
جیزی که ترا بدان علمی نیست و آنرا ندانی که صوابست یا نه و من ترا وعظ میدهم و منع میکنم از آنکه از جمله جاهلان
باشی و جیزی نمائی آنرا طلب داری جنانکه فعل جاهلان باشد اکر کویند که درین آیت خدای تعالی نوح را تکذیب
کرده است و تکذیب پیغمبر روا نبود و پیغمبر خود دروغ نکوید نوح کفت که او از اهل منست و از صلب منست
خدای سبحانه و تعالی کفت او از اهل تو نیست جواب این آنست که مراد خدای تعالی آنست که او از اهل تو او

کوهها

من

آنان نیست که من وعده داده ام بنجات ایشان بلکه ایشان از آن جمله است که استثنا کرده ام و گفته إِلَّا
مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ و وجهی دیگر آنست که او از اهل تو نیست یعنی از اهل دین تو نیست و اهل تو آن
باشد که در دین تو باشد و کفر او را از اهل تو بیرون آورده است چنان این وجه آنست که گفت بر سبیل تعلیل
إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ پس معلوم شد که مراد نفی نسب نیست نفی دین است و آنان که گفتند نفی نسب است
قول ایشان منافی ظاهر قرآنست برای آنکه خدای تعالی مطلق گفت وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ اگر بحقیقت پسر او
نبودی چنین مطلق نگفتی و آنانکه این گفتند خیانت زن نوح و زن لوط را در قوله فَخَانَتَاهُمَا
تفسیر بر فجور و زنا دادند و خدای سبحانه و تعالی پیغمبران را از این منزه داشته است از بهر آنکه این منفر بود از متابعت
ایشان غایت تنفیر و عبد الله عباس گفت که این خیانت آن بودی که زن نوح مردمان را گفتی که وی دیوانه
و زن لوط را خبر دادی بمهمانان اگر گویند که چون معنی چنین است چرا گفت فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ
لَكَ بِهِ عِلْمٌ جواب او آنست که واجب نیست که نهی آنرا بود که او مباشر فعل منهی عنه بود و از
اینجاست که ما گوییم که رسول داخل است در نواهی قرآن و بعضی متعلق است باو و او را در آن لطف بود
و اگر چه او هرگز ارتکاب آن نکرده بود و نکند اما چون خدای داند که او را در آن لطف است آن نهی بکند
تا لطف حاصل شود پس همچنین نوح که استعاذه کرد واجب نبود که او تعاطی کرده باشد آنرا بلکه روا
بود که پناه با خدای دهد از جذام و جنون و علتهای دیگر و اگر چه این معنی او را هرگز نبوده باشد قَالَ رَبِّ
إِنِّي أَعُوذُ گفت ای بار خدای من پناه میگیرم بتو از آنکه از تو سوال کنم و طلب دارم چیزی که مرا علمی
حاصل نباشد بصلاح و فساد آن و اگر تو مرا نبیامرزی و بر من رحمت نکنی من از جمله زیانکاران باشم و این
از انبیا خضوع و تذلل و استکانت باشد قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ
عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ تِلْكَ
مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا
فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ خطابست مر نوح را از قبل خدای سبحانه و تعالی که ای نوح
فرو آی از این کشتی بر سر جودی ایستاده است بسلامتی که داده ایم ترا از غرق و سلامی از برکات و ثبات
خیری بر تو و بر امتان که با تو اند و گروهانی که پس تو خواهند بودن از فرزندان این جماعت زود بود که ما
ایشانرا تمتع دهیم از مال و جاه و عمر آنگه بایشان رسد از ما عذابی دردناک و ایشان کسانی اند که خبر داد خدای
تعالی که از این قوم در وجود خواهد آمدن و کافر خواهد بودن و ایشان هم بعذاب خدای گرفتار خواهند شد بسبب
کفر ایشان آنگه پیغمبر ما را خطاب کرد و گفت ای محمد این از خبرهای غیب است که ما بتو وحی کردیم و ترا این
جمله خبر دادیم و پیدا [illegible] ترا و قوم ترا از این هیچ خبر نبود و هیچ علمی و دانشی حاصل نبود پیش از این نبود
و بدانستند پس صبر کن ای محمد بر رسانیدن رسالت و رنجانیدن قوم مر ترا چنانکه نوح را میرنجانیدند و او صبر کرد

قوم لوط

که عاقبت

که عاقبت نیکو در ظفر و نصرة متقیان و پرهیزکاران را خواهد بودن و لفظ امم در آیة عام است اطفال
و مجانین را شامل است در عذاب عذاب بالغان بر سبیل عقوبت باشد و عذاب اطفال و مجانین
بر سبیل امتحان باشد و اعتبار آنانکه بشنوند و در برابر آن اعواض باشد ایشانرا وَإِلَىٰ عَادٍ
أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ
يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ
وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ
يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد
از هود پیغمبر و قوم او میگوید که بفرستادیم بقبیله عاد برادر ایشانرا در نسب در دین هود را و او برفت
و ایشانرا دعوت کرد و گفت ای قوم من خدای را بپرستید الله را معبود گیرید که شما را جز از وی هیچ خدای
نیست شما در پرستیدن این بتان نیستید الا افترا کننده کاذبان یعنی اینچه شما میگویید که هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا
و دعوی کردن الهیت ایشان دروغ میگویید خدای سبحانه و تعالی هود را بعاد فرستاد و مسکن ایشان میان
شام و یمن بود جایی که آنرا احقاف خوانند خداوندان باغ و بستان و زروع و اشجار بودند هود ایشانرا با خدای
تعالی خواند و با عبادت خدای اجابت نکردند و کفران کردند و او را بدروغ زن داشتند خدای تعالی ایشانرا
ببلا هلاک کرد چنانکه در بینهای پیش ایشان میرفت و بزیر ایشان بیرون می آمد و احشا و امعاء ایشان
پاره پاره میکرد چنانکه پیش از این قصه وی گفته شد يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ ای قوم من بدین او در رسالت
که میکنم از شما هیچ مزدی نمی خواهم مزد من نیست مگر بر خدای سبحانه و تعالی که مرا پیدا کرده و از نیست هست
گردانیده آنگه بر سبیل توبیخ ایشانرا گفت که نی شما عقل ندارید و اندیشه نمیکنید که آنکسی که شما را بی طمع
کاری کند عوض وی نفع شما باشد نه نفع خویش آنگه گفت قوم من استغفار کنید و آمرزش خواهید آنگه
توبه کنید و با او گردید تا او شما را باران فرستد پیاپی از بهر زرع و بساتین و اشجار شما و شما را بیفزاید
قوتی بر قوتی که شما راست و ایشانرا قوتی عظیم بود مردمانی بودند بغایت طویل و عریض وَلَا تَتَوَلَّوْا
و اعراض مکنید و از دعوت من روی بر مگردانید با جرم و گناهی که شماراست روایتست که مردی از
حجاب معاویه امام حسن را گفت در وقتی که از پیش معاویه بازگشته بود که من مردی ام مرا مالی بسیار
است و هیچ فرزند ندارم چیزی بیاموز مرا باشد که خدای فرزندی دهد وی را گفت علیک بالاستغفار
آن مرد همیشه استغفار کردی تا بودی که روزی هفتصد بار استغفار کردی وی را خدای تعالی ده پسر داد
این خبر بمعاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این از کجا گفتی تا آنکه باری دیگر امام حسن ابن امیر المؤمنین
بنزدیک معاویه بدید آمد مرد از وی سوال کرد و گفت که شنوده که خدای تعالی در قصه هود میگوید وَيَزِدْكُمْ
قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ و در قصه نوح يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ قَالُوا يَا هُودُ مَا

جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ
إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا
أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ إِنِّي
تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا
إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ
وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
حَفِيظٌ عادیان گفتند هود را که ای هود تو ما را بینتی و حجتی نیاوردی و معجزه و برهانی ننمودی
تا ما ترا گردن باید نهاد و طاعت تو باید کرد ایشان این سخن دروغ گفتند از انکه هود علیه السلام معجزات
نمود ایشان گفتند که این سحر و شعبده است ما باین خدایان خود را رها نکنیم و بگفتار تو دست از پرستیدن
خدایان خود دست بنداریم و ما ترا باور نداریم و تصدیق نکنیم ما نمیگوییم الا انکه بعضی از خدایان ما بدیی بتو
رسانیده است و آن دیوانگی و جنونست از بهر انکه تو ایشان را دشنام میدهی و میگویی که ایشان
خدایان نیستند ایشان نه انستند از الت عقل و دیوانه گردانیدن بخدای تعلق دارد جمادات را یارا
قدرتی نباشد و ایشان پیغمبر را نسبت بدیوانگی میکردند که ایشان را بدیع می آمد که پیغمبری باشد مثل بشر
هود علیه السلام بجواب ایشان گفت إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ من خدا را گواه میکنم و شما نیز گواه باشید که من
بیزارم از آنانکه شما ایشان را انباز خدا کرده اید و میگویید که ایشان شریکان خدا اند و از آنچه شما آنرا شریک
می آورید جز از خدای و گواهی ایشان جواب آنست که اشهد الله برای مبالغت گفت و اشهدوا
برای آن گفت که ایشان خصم بودند و چون خصم گواهی بدهد تسلیم کرده باشد و اعتراف آورده انکه باز
نمود که خدای سبحانه و تعالی یار اوست دفع کند کید ایشان را از وی گفت که مرا از کید شما هیچ باک نیست اگر
جمع شوید و یکبار با من کید کنید و مراجعت مدهید و بر مذهب انکه پرستش گوند و تقرب میکنند من دو ره
ابتدا باشد یعنی اگر توانید بدون خدای با من کید کنید چون خدای او در ان کید شما صنعتی نباشد کید
بر من کارگر نیاید و من از ان نیندیشم انگه باز نمود که سبب امن من چیست و پناه من با کیست گفت
من بر خدای توکل کردم و پشت باو دادم که او خدای منست و خدای شما هیچ جانوری نیست الا که موی
پیشانی او در قبضهٔ قدرت خود دارد یعنی هر چه هست در قبضهٔ قدرت و در تحت تصرف اوست
بحقیقت که خدای من بر راهی راستست و بر طریق حق است هیچ ظالمی از وی فایت نشود و هیچ چیز از
وی در نگذرد پس اگر شما برگردید و از اجابت دعوة من اعراض کنید آنچه بر من بود از رسانیدن رسالت می
بشما رسانیدم رسالة و پیغام خدای خویش اگر قبول کنید شما را بهتر بود و اگر قبول نکنید خدای سبحانه و تعالی
شما را هلاک گرداند و بتخلیف عوض شما گرداند گروهی را جز از شما خدا را هیچ گزند نتوانید کرد و مضرت نتوا(نید)

السلیمو

رسانید که خدای من بر همه چیزی نگاه بانست وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ
قَوْمِ هُودٍ انگه گفت که چون مدت آن کافران بسر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد فرمان دادیم
بهلاک ایشان هود را گفتیم که از میان ایشان بیرون رو که تا تو اینجا باشی من ایشان را عذاب نرسانم
و حق سبحانه و تعالی هیچ امت را هلاک نکرد که پیغمبری در میان ایشان بود حق سبحانه و تعالی گفت ما هود را
نجات دادیم و کسانی را که بهود ایمان آورده بودند برحمت و بخشایش خود از عذابی درشت و سخت
برهانیدیم انگه باز نمود که آن عذاب ایشان را بظلم بود و بعدل بود و گفت آن قبیلهٔ عاد جحود و انکار کردند
آیات او را و کافر شدند بمعجزات انبیا و عاصی شدند در پیغمبران خدای و متابعت کردند و فرمان بردند امر هر
ظالمی و متکبری ستیهنده را یعنی رؤسا و مهتران خود در تکذیب پیغمبران چون ایشان هلاک شدند و آنکه
و مقابر ایشان باقی مانده است هر کس که ایشان را بیند ایشان را لعنت کند و در عقب ایشان
داشتند و تابع کردند درین دنیا لعنت را و در روز قیامت هم در لعنت و عذاب باشند و بحقیقت
بدانید که این جملهٔ ایشان را از آنست که بخدای کافر شدند که هلاک باد و عذاب مر عادی را که قوم هود پیغمبرند
وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ
غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ
تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ
هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ
مُرِيبٍ بقبیلهٔ ثمود فرستادیم برادر ایشان را که یکی از جملهٔ ایشان بود صالح پیغمبر را او همان
گفت قوم خود را که هود پیغمبر گفت ای قوم من خدا را پرستید که شما را جز از وی خدای نیست او آن
خدایی است مستحق عبادة و سزاوار طاعت شما را بیافرید از زمین یعنی پدر شما را ادم از خاک
و شما را از نطفهٔ آب که آب هم از خاک تولد میکند که غذاء شما جز از آب و خاک حاصل نمیشود
و شما را صدق در زمین زندگانی داد و ممکن گردانید در عمارت کردن زمین و عمری دراز تان داد و پیغمبر
گردانید شکر این نعمت را وی را پرستید و از وی استغفار و آمرزش خواهید و با درگاه او گریزید که
خداوند و آفریدگار من نزدیکست بجملهٔ خلایق برحمت خویش اجابت کنندهٔ دعای بندگان خویشست
بشنود و بحسب مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر علیه السلام برین وجه تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب
دادند که ای صالح تو در میان ما مردی بودی که ما را بتو امیدها بود در باب خیر و صلاح و منافعی که راجع با

ایشان

با ما از تو این توقع نبود که ما را از عبادة معبودان که پدران ما آنرا پرستیده اند منع کنی و باز داری و این
سخن از بهر آن گفتند که نشو و نمای صالح درمیان ایشان بود بهمه نوع او را امتحان کرده بودند و آزموده
او امین و استوار بود و پارسا و مجمع خصال خیر بود و همچنین باشد خدای تعالی بهر قومی که پیغمبری فرستاد
آنرا فرستاد که ایشان بر احوال او مطلع بودند و او را شناختند و نسب او را دانستند و سیرت
و طریقه او ایشانرا معلوم بود تا بوقت آنکه دعوت کند قریب تر باشد باجابت دعوت او و آنکه از آن نیکو
سیرتی او ایشانرا بدیع آید که او کاری مبتدع آرد بصورت استفهام در امر معنی تعجب کنند أ
تنهینا مارا منع میکنی از دین پدران خود و ما در شکیم شکی که بتهمت می افکند ما را از آنچه تو
دعوة میکنی و این برای آن گفتند که ایشانرا از دین او و آنچه خلق را با آن دعوة میکرد خبری نبود چون
او دعوی کرد و معجز بنمود ایشان نظر نکردند تا علم حاصل شدی قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ
كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ
عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ فَعَقَرُوهَا
فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ
صالح پیغمبر ایشانرا جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید و میدانید که اگر من در دینی که شمارا دعوت
میکنم بر حق باشم و حجت بود و دلیل برین که میگویم و خدای من مرا از خود رحمتی و نبوتی داده باشد و من
در خدای عاصی شوم برای شما و نگاه داشت جانب شما و این رسالت او انگنم کیست که مرا از عذاب
خدا نگاه دارد و با پناه خود گیرد و یاری کند مرا شما جز خسارت و زیان کاری نمی فرمایید باین
حجت که شما دارید از اقتدا کردن بر پدران و بر دین بتقلید ایشان بودن یا اگر من این کنم که شما میگوئید
من بشابت کسی باشم که زیان کند یکبار پس از یکبار دیگر یا اگر فرمان خدای رها کنم و فرمان شما برم و دست
من همین مانده که فردا شمارا خاسر خوانم بآنچه شما گفته باشید آنکه حدیث ناقه کرد که باقتراح ایشان
معجز نمود بود و بران وجه که درخواسته بودند از سنگ ناقه بیرون آورده و ایشان اندیشه آن میکردند
که آن ناقه را بکشند چنانکه قصه وی در سوره اعراف رفت گفت ای قوم این ناقه خداست و او را
مالکی و خداوندی دیگر نیست جز از خدای چنانکه دیگر از اهست و او آیتی و دلالتی هست مر شما را بگذارید
او را تا در زمین خدای میچرد از آب و گیاهی که خدای آنرا مباح کردانیده است میخورد و دست بندی
بدو دراز مکنید و هیچ توض مرسانید از پی کردن و کشتن او و پرهیزید که بگیرد شمارا و برسد بشما عذابی
که بشما نزدیکست ایشان بگفتار صالح پیغمبر التفات نکردند ناقه را پی کردند و بکشتند پس آنگه صالح ایشانرا
گفت هم اکنون امروز تا سه روز برسد بشما عذاب خدای شما متمتع و برخورداری گیرید در سرایهای
خویش

خویش سه روز که پیش از سه روز شمارا زندگانی نمانده است و این وعده است که در وی هیچ دروغی نیست
فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي
دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا
بُعْدًا لِثَمُودَ پس آنگه ظلم و طغیان ثمود بغایت رسید و عتو و عصیان ایشان بنهایت
انجامید و ایشان مستوجب عذاب و سزاوار عقاب و هلاک گشتند و اشتر صالح را علیه السلم
بکشتند و فرمان آمد بهلاک و عذاب استیصال ایشان ما صالح را نجات دادیم با آنکه ویرا گفتیم که
از میان ایشان بیرون شو و کسانی را که ایمان آورده بودند باوی نجات دادیم و برهانیدیم برحمت خویش
ایشانرا از رسوایی و نکال و فضیحت و مذلت آن روز براستی و حقیقت که خدای تو و پروردگار تو توانا
و ارجمند و بی همتاست قاهر و غالب است کسی و برا غلبه نتواند کرد و آنکه بیان کرد که ایشانرا چگونه هلاک
کرد گفت و اگرفت آن کسانی را که ایشان ظلم کردند او از عظیم و بانگ بزرگ و آن جبرئیل بود علیه السلم
که بانگ بر ایشان زد در آخر شب ایشان همه بر جای بمردند پس گشتند ایشان از هیبت آن بانگ همه
در سرایهای خود بروی در افتادند و مرده تا چنان شدند که پنداشتی که ایشان خود هرگز نبودند در
ان سرایها و زندگانی نکردند و مقیم نبودند و این عذاب ایشانرا ظلمی نبود بعدل بود و سبب کفر ایشان
بود که بهلاکت باد ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا
قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ
نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ
وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ
قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا
أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ بدرستی که آمدند بابراهیم پیغمبر علیه السلم رسولان یعنی فرشتگان بشارة
دادن و ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند صادق گفت چهارم ایشان فرشته دیگر بود و
گفته اند که نه کس بودند و یازدهم گفته اند بر صورت امردان پاکیزه و این آنکه بود که ابراهیم را علم
از ساره فرزندی نمی بود که او پیرشده بود و ابراهیم را دل در بند فرزند بود ساره را کنیزکی بود نام او هاجر
جوان و پاکیزه برای نگاه داشت دل ابراهیم او را با براهیم داد ابراهیم با وی خلوت کرد اسمعیل از
وی در وجود آمد و نور محمدی در پیشانی وی بود ساره را از آن رشک آمد حق سبحانه و تعالی گفت
که اینانرا از اینجا ببر تا ساره ایشانرا نبیند از این بمکه برد قصه این گفته شده است حق تعالی

خواست تا بدان احسان که ساره کرده وی را مکافات کند و آن رنج که بدل او رسید از آمدن اسمعیل باجر
را ماهی شد جبرئیل را فرستاد با چند فرشته بدین بشارت و با هلاک قوم لوط ایشان بیامدند و
ابتدا بابراهیم کردند و بشارت او جون در آمدند برسم سنت و نهاد شریعت و نگاه داشت ادب بر حسب
عادت گفتند سلامًا یعنی سلام میکنیم بر تو سلام کردنی سلام بر تو باد و سلامت باد ابراهیم ایشانرا
جواب داد و گفت سلام یعنی کار شما و کار ما سلامت است انگاه ابراهیم علیه السلم هیچ درنگ
نکرد و دیر نماند از انکه ایشانرا گوساله بریان کرده آورد و بر حسب عادت خود مر مهمانان کرد در خبر است
که این فرشتگان بنزدیک ابراهیم علیه السلم آمدند بر صورت امردانی که هیچ چشمی مانند ایشان ندیده
بود و سلام کردند با خوی خوش و بوی خوش و بروی نیکو گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی گفت چگونه نخواهم
ایشانرا برگرفت و بخانه برد و بنشاند و ساره را گفت امروز مهمانان آمده اند که در همه عمر خویش از ایشان نیکوروی
تر و نیکوخوی تر و نیکوسخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بساز او گفت درین وقت هیچ طعامی حاضر نیست
و هیچ گوشت نیست انگه گفت مرا گوساله است از امی پرورم دست و پای وی را خضاب بسته ام و زنگ و مهره
در گردن وی بسته از دوستی که وی را امید داشت برای دل ابراهیم بفرمود تا ان را بکشتند و بریان کردند به
تعجیل و پیش ایشان آوردند ابراهیم علیه السلم پیش ایشان بنشست و بر عادت خود سر در پیش
افکند و گمان برد که ایشان طعام میخورند ساره از پس پرده نگاه کرد و ابراهیم را علیه السلم بخواند
و گفت که این مهمانان تو طعام نمی خورند چه امد و گفت چرا طعام نمیخورید گفتند که تو کار خویش کن که ما
کار خود میکنیم ابراهیم با سر طعام شد ایشان هم نمی خوردند ابراهیم آن حال بدید بترسید که ایشان
با او کیدی و مکری دارند و این آنست که خدای گفت فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ جون ابراهیم بترسید و انکار
کرد حال ایشانرا و در دل خویش از ایشان ترس یافت ایشان جون بدیدند که ابراهیم از ان حال اندیشناک
شد گفتند لا تخف ای ابراهیم مترس که ما فرشتگانیم و ما را بقوم لوط فرستاده اند اگر گویند که ابراهیم
علیه السلم بچه دانست که ایشان فرشته اند گوییم بمعجزی و این آن بود که ایشان دعا کردند تا خدای سبحانه
گوساله را زنده کرد و آنکه گوساله زنده گشت و در چرا کردن بایستاد و نیز تا ساره بیقین داند که آن
خدای که قادر است بر انکه مرده زنده کرد اند قادر باشد که او را نیز به پیری و عقیمی فرزند دهد اشارت
دیگر آنست که ساره گوساله که محبوب او بود و بهوس فرزند او را امید داشت جون برای رضای ابراهیم
آنرا بکشت حق سبحانه و تعالی وی را گفت جون محبوب خود را ایثار کردی من ترا عوض بهم بهتر از ان
و نیر آنرا زنده کردانم تا اینت عاجل باشد و آن آجل اگر گویند که رد ا بود که ابراهیم طعام پیش فرشته
نهد یا انکه دانند که ایشان طعام نخورند گوییم که این پیش از ان کرد که دانست که ایشان فرشته اند برای
انکه ایشان بصورت بشر بودند و نیز این بعقل بتوان دانست رد ا بود که وی را اعلام نکرده باشند

که فرشتگان طعام نخورند اگر گویند که شاید که فرشتگان بر صورت آدمی باشد با انکه ایشان لطیف اند
و ایشان کثیف بعضی گفته اند که ابراهیم را علیه السلم جنان نمود که ایشان بشر اند جنانکه سراب نماید
که آبست و آب نباشد دیگر انکه خدای تعالی این بر سبیل معجزه کرد و درین استدعای نبود جون ایشان
گفتند که ای ابراهیم مترس که ما را بقوم لوط فرستاده اند بقوم تو در حال زن ابراهیم علیه السلم ساره
بر پای بود از پس پرده حدیث ایشان می شنید بخندید و این ساره دختر عم ابراهیم مقاتل و کلبی گفتند
خنده وی از بهر این بود که ابراهیم چگونه از سه کس بترسید با آن خدم و حشم بسیار که داشت قتاده
گفت از غفلت قوم لوط بخندید و انکه هلاکت ایشان نزدیک بود عبدالله عباس گفت از تعجب بخندید
که ایشان نه بمکری و مکروهی آمده بودند و عکرمه گفت که ضحکت ای حاضت ساره را که در پس پرده بود حیض
افتاد فَبَشَّرْنَاهَا ما زن ابراهیم ساره را بشارت دادیم بفرزندی نام او اسحق و از پس اسحق
بفرزند زاده یعقوب نام و او فرزند فرزند بود یعنی از فرزند فرزند اسحق یعقوب است ساره جون
این سخن بشنید بر سبیل تعجب گفت جنانکه زنان طپانچه بر روی خود زند و گفت ای وای بر من که
فرزند زایم و من پیرم بدین حال رسیده و جون پیر گشته او نود و دو ساله بود و بروایت مجاهد نود
و نه ساله بدرستی و حقیقت که این کاری سخت عجب است و عجیب است فرشتگان ساره را
جواب دادند و گفتند هی از کار خدای تعجب میکنی از کار خدای ای عجیب نباشد انکه دعا کردند اهل
بیت ابراهیم را گفتند رحمت خدای و برکات خدای بر شما باد که اهل بیت ابراهیم اید که او خدای
ستوده است و بزرگوار. فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ
يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ
عَنْ هَٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ
میگوید که جون ترس از ابراهیم برفت و ایمن گردید و بشارت بفرزندی آمد وی در ایستاد با ما یعنی
با رسولان ما که فرشتگان بودند مجادله میکرد یعنی سوال میکرد از ایشان در حق قوم لوط و مجادله
سوال و جواب باشد برای حرص وی بر ان سوال و تردد وی در گفتار آنرا جدل خواند چه لوط
خواهرزاده ابراهیم بود و مجادله آن بود که میپرسید که این عذاب عام است یا خاص و لا محاله واقع
خواهد شدن یا رحمت خدای خواهد رسیدن و لوط را فرموده اند که بکجا رود انگه ابراهیم را علیه السلم
مدح کرد و گفت که ابراهیم بس حلیم و بردبار است و بسیار آواه کننده و با خدای گردنده است
و گفت که يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا آیه دلیلست بر انکه ابراهیم تعرض او کرد که در حق ایشان
شفاعتی کند یا دعایی فرشتگان وی را جواب دادند و گفتند که ای ابراهیم از سر این در گذر و از
این کار اعراض کن که فرمان خدای تو برین آمده است و عذاب ایشان واجب و لازم شده است

با ایشان عذابی آینده است که بهیچ حال باز نگردد و از ایشان رد نشود در بعضی تفاسیر آورده اند
که مجادلهٔ ابراهیم با ایشان ان بود که گفت اگر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند ایشانرا نیز
هلاک کنید گفتند نه گفت اگر چهل باشد گفتند نه گفت اگر سی باشد گفتند نه گفت اگر ده باشد گفت
همچنین می آمد تا یکی گفتند نه گفت پس نه لوط در میان ایشانست جواب دادند که نَحْنُ أَعْلَمُ
بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ اورا نجات دهیم و اهل اورا مگر زنش را و باقی را هلاک کنیم ابن جریج
گفت که در ان شهرهای قوم لوط چهار هزار مرد بودند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ
بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ
وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ
لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ
مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ
رُكْنٍ شَدِيدٍ آن فرشتگان چون از پیش ابراهیم علیه السلام آمدند نزدیک لوط آمدند
چنانکه گفت وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا انکه رسولان ما بلوط آمدند لوط بسبب ایشان دلتنگ
گشت و اندوهگین گردید از بهر انکه ایشان در صورت امردان بودند که در زمین کسی بجمال ایشان
نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان بود و لوط بترسید بر قوم خود شناخت و میدانست بریشان نرسید ندیده
قتاده و سدی گفتند که آن فرشتگان نزد ابراهیم پیغمبر بیامدند و دوی شهرهای قوم لوط بنهادند و آن
پنج ده بود سدوم و عاضورا و داد و ماضوا و این چهار ده کافر بودند و دیه پنجم صعد بود و اهل او
بلوط ایمان داشتند ازان انرا هلاک نکردند چون بیامدند لوط را در زمین خود یافتند که کاری
میکرد پیش او رفتند و او ایشانرا نشناخت ازان که بصورت آدمی بودند گفتند که بمهمانی تو آمده ایم
لوط چون حسن و جمال ایشان بدید دلتنگ شد بریشان از جهت قوم خود که ایشان را بی شناخت
بدفعلی و قوم با وی شرط کرده بودند که هیچ غریب مهمان بخانه خود نیاری تا ایشانرا بخانه برخوان
معنی فاحشه ایشانرا روا باشد لوط ایشانرا پیش ایستاده متحیر و خدای تعالی ایشانرا
گفته بود که تا لوط چهار بار بر ایشان گواهی ندهد ایشانرا هلاک نکنند لوط در راه با ایشان نگریست
و گفت هیچ میدانید که این چهار شهرها چه جایست گفتند چه جاهاست گفت بدترین جایی است
در زمین بغداد و در همه زمین مردمان پلیدتر و مفسدتر نیست و آن معنی چهار بار باز گفت لوط
ایشانرا براهی برد که کس ایشانرا ندید که مردمان سرای وی زن لوط چون ایشانرا بدید بیرون آمد و گفت
در سرای لوط مهمانانی آمده اند که چشم کس بجمال ایشان آدمی ندیده است ابو حمزه ثمالی گفت
که او کس فرستاد بقوم لوط و گفت هیولنا عجلنا برای ما عجلی بسازید و عجل خر وحشی باشد

واین

واین کنایت باشد نزدیک ایشان از دعوت بفاحشه و این تا امروز بمانده است بزبانی که میان آن
قوم باشد که این معامله کنند در خبر می آید که خدای سبحانه و تعالی او را مسخ کرد و خری وحشیه گردانید
چون قوم خبر یافتند بدر سرای لوط آمدند و گرد سرای وی فرو گرفتند چنانکه وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند باو
قوم او می شتافتند و پیش ازان ایشان کارهای بد و ناشایسته میکردند و گفتند ای لوط اینها
را از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده او گفت ای قوم بروید و مرا بی حرمتی مدهید این جماعت
که دختران منند ایشانرا بخواهید بنکاح تا بشما دهم که ایشان شمارا پاکیزه و حلال ترند از خدای بترسید
و در پیش مهمانان مرا رسوا مکنید و شرمسار مگردانید و در میان شما هیچ مردی صالح نیست در اخبار و
تواریخ مهتری بود رئیس مطاع خطاب با وی کرد خواست تا رضای وی حاصل کند تا بوی دفع شر ایشان کند
و جواب دیگر آنست که او دختران امت خود را خواست و ایشانرا بمنزله پدر بود چنانکه زنان رسول ما
بمنزلهٔ مادران اند اگر گویند که شاید که او دختران خود را عرضه کند بنکاح با کافران گفته اند که او این بشرط
اسلام گفت اول دعوت باسلام کرد انکه بعرض نکاح و نیز روا بود که این در شرع او روا بوده باشد چنانکه
چنانکه رسول در بدایت اسلام دختری را ازان خود بعتبه داد و دیگری را بابو العاص ایشان جواب دادند
و گفتند که تو میدانی که ما را در دختران تو هیچ حقی و رغبتی نیست و تو میدانی انکه مراد و مطلوب ما
چیست چون ازین فرو ماند گفت اگر مرا بدفع کردن شما زوری و قوتی بودی شمارا دفع کردمی یا اگر کسی
یافتمی که مرا رکنی باشد در دفع کردن شما و زوری و قوتی بودی پناه بدو گرفتمی جبرئیل علیه السلام
این سخن بشنید گفت ان رکنک لشدید در بگشای و ما را با ایشان گذار قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا
رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ
أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ
الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ چون فرشتگان جزع لوط دیدند و تغلب ظالمان گفتند ای لوط ما رسولان
خدای توایم ما را فرستاده اند تا ایشانرا هلاک کنیم تو غمگین مباش که ایشان ما را کفایت کنیم و بتو نرسند
و تا اگر نه شوانند کرد لوط علیه السلام در بگشاد ایشان آهنگ فرشتگان کردند جبرئیل علیه السلام
پر بر روی ایشان زد همه را کور گردانید چنانکه گفت فَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ ایشان بانگ کنان از
سرای بیرون آمدند با چشمهای کور و هیچ کوی راه نمی دیدند گفتند ای لوط بامداد ما کن تا فردا کار تو بسازیم
قوم گفتند جادو انرا بسرای خود آوردی تا ما را کور کردند بحر لوط گفت اینان مرا رنجه دارند فرشتگان
گفتند که ما ایشانرا نگذاریم که ترا رنجه دارند گفت موعد هلاک اینان کی است گفتند وقت صبح
گفت دیر باشد گفتند أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ صبح نزدیک است تو ای لوط برو و اهل خود را ببر
بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ به پاره از شب ضحاک گفت ببقیة من اللیل شاید که کسی از شما باز پس

گرد و بعضی از مفسران گفتند که این حقیقة است که ایشان مومن بودند از انکه باز پس نکردند و بعضی
گفتند که کنایت از انکه هیچ اندیشه مدارید و بر هلاک ایشان دلتنگ مدارید الا امراتک مکر زن
تو که آنچه بایشان رسد باو نیز خواهد رسید که او کافرست هم چون ایشان لوط علیه السلام بیرون آمد از
شهر و گفت ای قوم باید که کسی از پس ننگرد و هر که باز پس نگرد عذاب باو رسد چون از شهر بیرون امدند پاره
برفتند بدرو عظیم و اوازی سخت شنیدند کس باز ننگریست مگر زن لوط که باز پس نگریست گفت
وا قوماه و بریشان تاسف خورد سنگی بیامد و بر سر او خورد و او را هلاک کرد و درست تر آنست که
لوط زن را با خود نیاورد چه دانست که او کافرست و لابد هلاک خواهد شد چون ایشان گفتند که موعد
عذاب ایشان صبح است لوط استبطا کرد و گفت دیر باشد ایشان گفتند چه تعجیل است
صبح نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا
حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ
چون صبح بر آمد و فرمان خدای تعالی در رسید بهلاکت ایشان ما آن دیهها را زیر و زبر گردانیدیم و بر
ایشان سنگ بباریدیم جبرئیل علیه السلام بیامد و پر فرو کرد و آن پنج شهرستان را بر کند و بزیر
پر گرفت و بر هوا چندانی ببرد که آواز مرغان و سگان ایشان اهل آسمان دنیا شنیدند و انگه برگردانید
و بریخت در خبرست که چون آیة آمد در صفت جبرئیل ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ
رسول صلی الله علیه و آله گفت جبرئیل را خبر دادا از قوت و مکانت و طاعت خود گفت اما قوة
از خدای تعالی بود که مرا فرمود تا هفت شهرستان قوم لوط را از بیخ بر کندم و بر پر گرفتم و در هوا چندان
ببردم که آواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند و انگه آنرا برگردانیدم و زیر و زبر کردم اما مکانت
و طاعت من در آسمان چنانست که اگر من گویم رضوان را و مالک را بهر وقت که خواهم در بهشت یا در دوزخ
بگشایند مرا خلاف نکنند و بگشایند اما امانت من تا بجایست که خدای تعالی هر خبر که فرستاد
هیچکس را بر وحی ایشان امین نداشت الا مرا وَأَمْطَرْنَا انگه خدای سبحانه و تعالی بفرمود تا سنگ
بریشان ببارید و گفته اند که سنگ بآنان ببارید که غایب بودند در شهر یا در راهها مقاتل ابن سلیمان
گفت مجاهد را پرسیدم گفت از قوم لوط کسی نماند گفت نه مگر یک مرد که چهل روز بماند گفت چگونه گفت
در حرم بود سنگی بیامد تا بروی آید فرشتگان رد کردند آن سنگ برفت و بیرون حرم در هوا بایستاد
تا آن مرد پس از چهل روز بیرون آمد آن سنگ برو آمد و او را هلاک کرد ابو سعید خدری گفت آنان که این
عمل کردند سی و اند مرد بودند بچهل نرسیدند بامر خدای تعالی چهار هزار مرد و بیشتر هلاک شدند برای انکه امر
معروف و نهی منکر نمیکردند ابوبکر عباس گفت امام محمد باقر را پرسیدم که خدای تعالی زنانرا بگناه مردان
بگرفت گفت نه همچنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان مشغول بودند حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

مفسران

مفسران در وی خلاف کردند بعضی گفتند سنگی بود اولش سنگ و آخرش گل عبد الله عباس گفت
معرب است یعنی سنگ و گل قتاده گفت گل بود پاش قوله لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ حسن
گفت اصلش گل بود خدای تعالی آنرا سنگ گردانید ابن زید گفت نامی است از نامهای آسمان
عکرمه گفت نام دریایست در هوا معلق میان آسمان و زمین از انجا فرود آمد منضود بر هم نهاده
بعضی بالای بعضی مُسَوَّمَةً علامت کرده بر وی نشان عذاب بر زده یا بر هر سنگی نام صاحبش
بر نوشته عِنْدَ رَبِّكَ یعنی معروف و مشهور بود نزدیک خدای تعالی و آن از ظالمان دور نیست از
قوم لوط و انانکه میل آن عمل کنند انس روایت کند که رسول گفت من جبرئیل را پرسیدم ازین آیت
گفت مراد ظالمان امت تو اند هیچ ظالم نیست از ظالمان امت تو الا که او بر عرض سنگی است از سنگها
تا فرود آید بوی وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ و ما بر فرستادیم بدین برادر ایشانرا در نسب شعیب
گفتند که مدین نام قبیله است و گفتند هو مدین بن ابرهیم و شعیب فرزندزاده مدین بود شعیب بن نویب
بن ثوب بن ابراهیم او گفت خدای را پرستید که شما را جز ازوی خدایی نیست و ترازو کم مکنید چون می
پیمایید و می سنجید یعنی کم پیمایید و کم مسنجید که من شما را می بینم که با خیرید یعنی با مال بسیار تحذیر میکنید
ایشانرا از زوال نعمت و بدل خصب و فراخی با قحط و تنگی مکنید که شما مال بسیار دارید تا آفت شمارا
نرسد و وبال آن بشما باز نگردد که من بر شما میترسم از عذاب روزی که محیط شما شود و گرد شما در آید و
شمارا خلاص و مناص نباشد وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ شعیب قوم خود را امر معروف تعلیم کرد و گفت ای قوم
پیمانه و ترازو راست دارید تمام پیمایید و تمام سنجید براستی و عدل بی زیاده و نقصان و کم بمردمان مدهید
و فساد مکنید در زمین بکم سنجیدن و دزدی و غارت کردن و عثو فساد بلیغ باشد یعنی فساد مکنید
و فساد پیشه مگیرید تا بمنزلة حال و صفت شما گردد بقیة خدای تعالی آنچه خدای تعالی شمارا باقی گذاشته
است از حلال آن شمارا بهتر است اگر هیچ ایمان دارید و گفتار مرا در نصیحت باور میکنید و من حفیظ
و نگاهبان نیستم که اعمال شما را نگاه دارم من پیغام کننده و نصیحت کننده شمام یعنی بر من جز ابلاغ و
رسانیدن نیست و خدای تعالی نگهبان اعمال بندگانست قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوَاتُكَ
تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ
الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا

حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ
مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
ایشان شعیب را گفتند بر سبیل تحکم و استهزا که ای نماز تو میفرماید ترا و این برای آن گفتند که وی بسیار
نماز بود که ما رها کنیم آنرا که پدران ما می پرستیدند از بتان یا آنکه ما با دل خود بکنیم آنچه خواهیم انکه بر سبیل تحکم
گفتند تو مردی حلیمی و رشید و عاقل و بردبار شعیب جواب داد و گفت ای قوم اگر به پسندید و دانید
که اگر بر من بر حجت و نصرت باشم از خدای خود مرا درست باشد و روا بود که شما را بترک عبادت اصنام
بفرمایم و روزی داده باشد مرا از نزدیک خود روزی نیکو و مراد باین نبوت و حکمت است و گفته اند
که ایمان و حکمت و هدایت است برای آنکه با علام و توفیق اوست وَمَا أُرِيدُ و نمیخواهم تا خلاف کنم
شما را و بکنم آنچه شما را از او نهی میکنم یعنی من نخواهم که کنم آنچه شما را از آن نهی میکنم و همچنین باید که واعظ اول خود
باز ایستد از آنچه دیگری را باز میدارد و نمیخواهم الا اصلاح کار شما مادام که توانم یعنی همیشه تا زنده باشم اصلاح
کار شما خواهم کرد تا توانم و توفیق من نیست الا بخدای و توفیق همان لطفی باشد که مکلف عند آن اختیار
ایمان و طاعت کند عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی اعتماد کردم و بادرگاه وی گریختم وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ
شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ
لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ
ای قوم بر مدارد او شما را خلاف و عداوت من از این که من شما را دعوت میکنم با خدای تعالی و منع میکنم از طغیان
بر آنکه شما را رسد عذابی مانند آنکه بقوم نوح رسید یا بقوم هود یا بقوم صالح رسید از صیحه و قوم لوط از شما
دور نیستند یعنی بس دور نیست که قوم لوط هلاک شده اند و شما دیار ایشان به چشم دیده برآن میگذرید آنگه
گفت ای قوم استغفار و آمرزش خواهید از خدای خود و توبه کنید و بادرگاه او گریزید که او بخشاینده
و دوست دار مطیعانست قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا
لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ
قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا
إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ایشان گفتند ای شعیب ما نمیدانیم و در نمی یابیم
بسیاری از آنچه تو میگویی یعنی دست از این بدار که گفتار تو نخواهیم شنیدن و ما ترا در میان خود ضعیف
و بی یاری بینیم اگر خواهیم که ترا بر نجانیم می توانیم اما مراعات و جانب داشت خویشان تو میکنیم لَوْلَا
رَهْطُكَ اگر نه خویشان و قوم تو بودندی که ما را از ایشان شرم می آید ترا سنگسار کنیم و تو با عزیز
نیستی بلکه قوم تو عزیز اند بلکه قوم تو اند که بر ما عزیزاند شعیب گفت ایشانرا که ای قوم رهط من
و گروه من عزیزتر اند بر شما از خدای و شما خدای او کار و عبادت وی را باز پس پشت خود انداخته اید

ویا

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى
و باو هیچ مبالات نمیکنید بدرستی که خدای من با آنچه شما میکنید عالم و دانا است
مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ
وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ
لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ای قوم بکنید آنچه می توانید و مقدور
شماست بر حالت و هیات که شماراست از کفر و عداوت که من نیز میکنم آنچه توانم بر حسب آنچه خدای دهد مرا از نصرت
و قوت و زود بود که شما بدانید که کیست از ما آنکسی که عذابی باو رسد که رسوا اش کرد اند و زود بود که بدانید آن
بدبختی را که باو آید عذاب و آنکس که او کاذب است و دروغ زن وَارْتَقِبُوا و چشم دارید و بنگرید عاقبت
و سرانجام را که من نیز با شما نگاه و چشم دارنده ام وَلَمَّا جَاءَ و آنگه که آمد فرمان خلق با هلاکت آن قوم برهانیدیم و
نجات دادیم شعیب را و آن مومنانی را که با وی بوده اند برحمتی و بخشایشی از ما و بگرفت آنانرا که ستم کرده اند
صیحه و آوازی پس کشته اند ایشان و در بامداد در زانو افتاده و بر جای خود بمانده و مرده در سرایهای خود
در خبر است که جبرئیل علیه السلام آوازی کرد ایشان همه بر جای خود بمردند که گویا هرگز نبودند خبر ایشان نماند
و نه اثر هلاک باد مدین را چنانکه هلاک شد ثمود و دور شدند از رحمت چنانکه ثمود دور شدند وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ
وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ
الْمَوْرُودُ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ
بدرستی که بفرستادیم موسی را بآیات و حجج و دلایل و حجت ظاهره خالص از تمویه و تلبیس و سلطان از حجت
بلیغ ترات برای آنکه حجت عام باشد همه جای و سلطان در حجتی بکار دارند که بر سبیل قهر و غلبه باشد
و برای آنش سلطان خوانند که مردم بروشنایی او راه برند از سلیط و آن روغن زیت باشد که او و
چراغ افروزند او را پیش فرعون و اشراف قوم فرعون فرستادیم پس ایشان متابعت امر فرعون کرده
کرده اند و فرمان او را کار بستند فرمان خدای و رسول رها کردند و کار فرعون و فرمان وی برشد و صلاح نبود
و داعی با صرو مصلحت انکه چنان حال فرعون کرد و گفت که در پیش قوم خود می آید روز قیامت تا آنکه با آتش
دوزخ رسد و ایشانرا در آتش برد و بد ابشخور یست آتش دوزخ برای آنکه ورد برای تسکین حرارت
و تشنگی است و این حرارت بیفزاید و در پی ایشان داشته در سرای دنیا لعنتی و در روز قیامت
یعنی در دنیا و آخرت لعنت و عذاب خدای بر ایشان بر خود و از ایشان مفارقت نکند نه در دنیا و نه در آخرت
و بد عطایی است عطا داده ایشان یعنی آن لعنت و عذاب که از ایشان مفارقت نکند ذَلِكَ مِنْ
أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ

ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم الهتهم التي يدعون من دون الله من شيء
لما جاء امر ربك وما زادوهم غير تتبيب   آنچه ذکر او رفت از اخبار هلاک کرده شده
یعنی از خبرها و دیها که هلاک شده و خراب کرده است و بعضی ازان قایم است و استاده یعنی دیوارها
او و بعضی افتاده یعنی از وی اثری نمانده و حصید درو ده باشد و این عبارتست از دیوارهای افتاده انکه
گفت آنچه کردیم با ایشان در دنیا از عذاب ایشان مستحق آن بودند و بر ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان بر خود
ستم کردند بانکه بر کفر و فسق اصرار نمودند چون عذاب با ایشان رسید بتان و خدایان ایشان ایشانرا سود
نکردند و عذاب از ایشان بار نداشتند هیچ چیز و هیچ نوع و نیفزودند ایشانرا خدایان ایشان جز هلاک
و زیان کاری   وكذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى وهي ظالمة ان اخذه
اليم شديد ان في ذلك لاية لمن خاف عذاب الاخرة ذلك يوم مجموع له
الناس وذلك يوم مشهود   حق سبحانه و تعالی تحذیر میکند و می ترساند از عاقبت و سر
انجام اهل شهری و اهل دیهی میگوید همچنین باشد گرفتن خدای تو چون فرا گیرد شهرها را بعذاب و هلاکت
بسبب ظلم ایشان بدرستی که گرفتن او سخت باشد و رنجاننده تر چون بگیرد سخت گیرد بدرستی که در آنچه
ذکر کرده شد و قصه آن گفته آمد از عذاب امم ماضیه ایتی و حجتی و نشانی هست کسی را که از عذاب
آخرت بترسد یعنی چون نظر کند در سختی عذابی که در دنیا با ایشان فرود آید بداند که عذاب آخرت سخت
تر باشد از عذاب دنیا از فسق منزجر گردد و از کفر باز گردد آن روزی است که جمع کنند مردمانرا برای
آن روز و آن روزی است که درو حاضر شوند   وما نؤخره الا لاجل معدود يوم يأت
لا تكلم نفس الا باذنه فمنهم شقي وسعيد فاما الذين شقوا ففي النار
لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا
ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد   و ما تاخیر نمیکنیم آن روز را الا برای اجل و
وقتی که مشتمل باشد بر ایامی و ساعاتی و اوقاتی معدود و شمرده تا نهایت آن رسند روزی که
بیاید آن روز مذکور مشهور هیچ نفسی سخن نگوید مگر بدستوری وی در خبر است که روز قیامت
چون خلایق را در صعید سیاست بدارند از قبل رب العزة ندا کنند همه انبیا و اولیا و صدیقان
و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها کشیده باشند که جواب گوید من عبدنی حق عبادته کیست
که مرا پرستید چنانکه باید پرستید هیچکس را زهره آن نباشد که جواب دهد یا این دعوی تواند کردن دیگر
باره گوید ای فرشتگان که همه عمر خود از بدایت خلق عالم تا نهایت فنا او همه خود در تک طاعت بسر برده
باشند او از برانند و بزبان عجز و مذلت اقرار دهند و گویند سبحانك ما عبدناك حق عبادتك منزها خدایا
ما نپرستیدیم ترا چنانکه باید پرستیدن این سخن فرشتگان این گویند که همه عمر خود در یک رکوع و یک سجده
ویک

ویک تسبیح بسر برده باشد چنانکه در وصف ایشان فرمود يسبحون الليل والنهار لا يفترون
و این آیت مناقض این آیت نیست که يوم تاتي كل نفس تجادل عن نفسها برای انکه استثنا کرد
کرد و گفت الا باذنه یعنی کس درین روز سخن نگوید مگر بدستوری وی چون دستور یابد بمجادله در آید تا باشد
که حجتی آرد که عذاب از وی دفع شود و انکه فرمود مردمان درین روز بر دو نوع باشند بعضی شقی و
بدبخت و بعضی سعید و نیک بخت و مراد بشقی کافر و عاصی است و نیک بخت سعید و مومن
و مطیع که سعادت یافته باشند باختیار و انکه بیان کرد و فرمود که شقی آنان باشند که بکفر و عصیان
خود را از اهل دوزخ کرده باشند و ایشانرا در دوزخ زفیر و شهیق باشد زفیر اول بانگ خر باشد و شهیق
آخر بانگ خر و اصل زفیر از شدت باشد من قولهم للشديد الخلق من فور و زفر او از آن آتش باشد
چون افروخته شود و شهیق آوازی که از اندرون چاه بر آید بگشتن نفس و اصل او طول مفرط است
من قولهم جبل شاهق خالدين فيها ایشان در دوزخ همیشه باشند و این بر سبیل تمثیل دوام
ایشانست در دوزخ تا انکه زمین و آسمان باقی بوده باشد تا آنرا معلق کرداند بدوام آسمان و زمین و نیز
در قیامت آسمان و زمین باشد اما نه این آسمان و زمین از انکه كل ما فوقك فاظلك فهو سماء و كل
ما تحتك فاقلك فهو ارض هرچه ترا سایه کند آسمان تو باشد و هرچه ترا بر دارد زمین تو باشد و برین
تفسیر این تعلیق درست باشد الا ما شاء ربك مگر آنچه خدای تو خواهد جماعتی مفسران گفته اند
که مراد بدین استثنا آن اوقاتست که ایشان در دنیا باشند و در برزخ و در موقف قیامت پیش
از انکه به بهشت یا بدوزخ شوند برای انکه چون ذکر خلود کرد برای ایشان و این از خلود بیرون است استثنا
باید کرد که داخل نیست دران جمله گفته اند که مراد با الا واو عطف است یعنی و ما شاء ربك من الزيادة
عليه و وجهی دیگر انست که استثنا از خلود باشد در نوعی از عذاب دوزخ و نعمت بهشت برای انکه
ایشانرا بانواع عذاب عقوبت فرمایند و بانواع نعمت تمتع و برخورداری دهند پس معنی این
باشد که ایشان جاوید باشند بنوعی از عذاب الا آنچه خدای خواهد که ایشانرا با عذابی دیگر نقل فرماید در
بهشت و نعمتی از نعمتهای بهشت جاوید باشند مگر آنچه خدای تعالی خواهد که بانوعی دیگر از نعمتها نقل
فرماید و وجهی دیگر گفته اند که این استثنا بمعنی نقصان نیست از مدت خلود بلکه شبیه است بر انکه
آنچه باشد از عذاب و ترک عذاب بمشیت و ارادت خدای باشد و دیگر برابر آن قدرت و تمکین باشد
و این چنان بود که یکی از ما گوید والله لاضربنك الا ان ارى غير ذلك و او را همه عزم ضرب او
و معنی آن بود که اگر خواهم که بزنم ترا شوانم و اینجا معنی آن بود که اگر خواهد که جاوید بگرداند تواند و بر آن قادر باشد
و وجهی دیگر آنست که خروج ایشان از بهشت و دوزخ معلق گردانیده است بمشیت و خدا برایشان بهشت

نباشد هرگز پس دوزخیان هرگز از دوزخ بیرون نیایند و بهشتیان از بهشت پس استثنا برای آن آورد
تا خلود را موکد کرده اند و وجهی دیگر آنست ما بمعنی من بود و معنی آن باشد که دوزخیان در دوزخ جاوید باشند
الا آنکسی که خدای خواهد از فاسقان اهل ایمان که ایشان را بیرون آرد برای ایمان و طاعت که کرده باشند و اما
در حق اهل بهشت مراد آن ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی ایشان در بهشت
جاوید باشند الا آن ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ معذب دارد پس برین وجه شقی و سعید هر دو
یک قوم باشند در آن حال که در دوزخ باشند شقی باشند و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند
و این آنست که ضحاک از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت مراد باستثنا درین آیت گروهی اند
مخصوص از اهل توحید که خدای تعالی ایشان را بدوزخ برد و بمقدار گناه ایشان ایشان را عقوبت کند
و آنگه فرماید تا ببهشت آرند ایشان را پس ایشان در آن حال شقی باشند و در این حال سعید ان ربک
بدرستی که خدای تو کننده است آنچه خواهد کند و کس وی را منع نتواند کرد   و اما الذین
سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما
شاء ربک عطاء غیر مجذوذ فلا تک فی مریة مما یعبد هؤلاء ما یعبدون
الا کما یعبد آباؤهم من قبل و انا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص
اما کسانی که متابعت پیغمبران کردند نیک بخت شدند در بهشت جاویدان و دایم تا که آسمان و زمین باشد
مگر آنچه خدای خواهد از نقل کردن ایشان از بهشتی با بهشتی دیگر و از نعمتی با نعمتی دیگر یا از زمانی باز مانی دیگر
یا از دوزخ ببهشت چنانکه گفته شد عطا ایشان را دهد عطایی که هرگز بریده نشود و منقطع نگرداند آنگه
چون قصه کفار بگفت و آنچه نازل شد بایشان از عذاب دوزخ رسول را خطاب کرد و گفت فلا تک
فی مریة تو در شک مباش از آنچه این جماعت آن را می پرستند از بتان که نمی پرستید الا آنچه پرستیدند
آبا و پدران ایشان پیش ازین که برسد بایشان آنچه بپدران ایشان رسید از عاقبت بد و ما نصیب
ایشان رسانیم بی نقصان این تسلی و دلخوشی است رسول را صلی الله علیه و وعده است مر و را بانتقام
و کینه کشیدن از کافران   و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه و لولا
کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم و انهم لفی شک منه مریب
و ان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون خبیر
بدرستی که ما دادیم موسی را کتاب توریة پس در وی خلاف کرده اند بعضی بوی ایمان آورده اند و بعضی
بوی کافر شدند پس اگر در تو و در کتاب تو خلاف کنند و ترا ساحر و کذاب خوانند و کتاب را افسانه و
سحر خوانند عجب نباشد و لولا کلمة و اگر نه از برای سخن بودی که از خدای تو سابق شد در مهلت

دادن

دادن امت موسی که خلاف کردند یا در مهلت امت تو که گفته ایم که ایشان را در دنیا عذاب نکنیم
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بهلاکت و عذاب استیصال و بدرستی که ایشان در شکی اند
بشک اندازنده و ان کلا و بدرستی و حقیقت که هر یکی ازین خلاف کنندگان تمام بهره و بکمال
بایشان رساند خدای تو جزای اعمال ایشان بر حسب آنچه کرده باشند از امت موسی یا از امت تو و نه
آنست که آنچه ایشان کرده اند و میکنند پوشیده است بدرستی که او بآنچه شما میکنید آگاه و داناست
فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انه بما تعملون
بصیر و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون
الله من اولیاء ثم لا تنصرون و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل
ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین و اصبر فان الله
لا یضیع اجر المحسنین   حق تعالی خطاب کرد رسول را و مراد اوست و امت او
و گفت ای محمد راست باش و بر استقامت رو چنانکه فرموده اند و آنکسان که توبه کردند و رجوع
کردند از کفر و با تو گرویدند و بدرگاه خدای آمدند و لا تطغوا و طغیان مکنید و از حدود خدای در
مگذرید که خدای تعالی باحوال شما بیناست آنچه میکنید می بیند عبد الله عباس فرمود که هیچ
آیت بر رسول نیامد سخت تر از این آیت روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما
اسرع الشیب الیک پیری چه زود بتو شتافت یا رسول الله قال شیبتنی سورة هود و الواقعة
آنگه خطاب کرد امت را و گفت و لا ترکنوا ای مکلفان از بندگان و پرستاران پناه با ظالمان
مبرید و با ایشان مخالطت مکنید و میل منمایید بایشان که شرر دوزخ و زبانه آتش ایشان
بشما رسد ابو العالیه گفت لا ترضوا باعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید ابن زید گفت با ایشان
مداهنه مکنید حق بگویید در خبر است که دعا لظالم بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی
ارضه هر که دعا کند ظالمی را ببقاء عمر دوست داشته باشد که در زمین خدای بخدای عاصی شود
و ما لکم و نیست شما را بغیر از خدای هیچ دوستی و یاری و کسی شما را نصرت نکند در خبر است
که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند گوید این الظلمة و اعوان الظلمة کجا اند
ظالمان و یاران و دوستان ایشان همه را جمع کنند حتی من لاق لهم دواتا و بری لهم قلما تا کسی
که ایشان را دواتی نیکو کرده باشد و قلمی تراشیده آنگه همه را در تابوتی کنند از آتش و در قعر دوزخ
اندازند و اقم الصلوة و نماز بپای دارید در دو طرف روز نماز بامداد و نماز دیگر طرف نماز اول بامداد
و طرف آخر نماز پیشین و دیگر و در پاره از شب یعنی نماز شام و خفتن و زلفا من اللیل یعنی پاره
از شب که نزدیک باشد بروز یعنی نماز صبح بدرستی که حسنات سیئات را ببرد یعنی نماز پنجگانه گناهان را

جریدهٔ اعمال محو کند مفسران گفته اند که این آیت در حق ابو البشر انصاری فرود آمده او خرما فروختی زنی
صاحب جمال آمد تا از او خرما خرد ویرا گفت با من بخانه آی که در خانه خرمای بهتر ازین دارم تا بتو فروشم
زن با وی برفت و آن زن را در خانه در بر گرفت و بوسه داد زن ویرا گفت اتق الله از خدای بترس او دست
از زن برداشت و پشیمان گشت پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله چگویی در حق مردی که در زن
بیگانه آویزد و میان ایشان همه چیز بود مگر جماع که واقع نشود رسول صلوات الله علیه وآله وسلم
جواب نداد و منتظر وحی بود تا وقت نماز دیگر در آمد رسول نماز دیگر بگزارد جبرئیل علیه السلام آمد و این آیة
آورد رسول فرمود که ابو البشر کجاست او پیش آمد گفت با ما نماز کردی گفت بلی یا رسول الله فرمود که خدای
تعالی آن نماز را بکفارت گناهت کرد و آیت فرستاد که إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ و بعضی
از ایمهٔ اصول گفته مراد آنست که مداومت نمایند بر ادای واجبات و نوافل با ترک سیآت پس
بمنزلهٔ اذهاب باشد آنرا مقاربت تشبیها ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ این یاد کردیست یاد کنندگانرا وَاصْبِرْ
صبر کن ای محمد و شکیبایی پیشه گیر که خدای رنج نیکوکارانرا ضایع نکرداند فَلَوْلَا كَانَ
مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا
قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ
وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ چرا از امتان
گذشته و گروهانی که پیش از شما بودند که من ایشانرا بگناه ایشان هلاک کردم چون قوم عاد و ثمود چرا
نبودند از ایشان گروهی باز ماندهٔ یعنی خداوندان عقل و فضل و شرف که امر معروف کردندی و نهی از
منکر و از فساد در زمین تا من ایشانرا هلاک نکردمی بگناه ایشان انگه استثنا کرد مومنانرا و گفت
مگر اندکی که ما ایشانرا برهانیدیم از جملهٔ ایشان برای آنکه امر معروف و نهی از منکر کردند و بی روی کردند
آنان که ستم کردند تا بانکه نهی از منکر نکردند آن مال و نعمت و لذت را که ایشان دران بودند و ایشان خود
در اصل مجرم و گناه کار بودند انگاه بیان کرد که من این شهرها که هلاک کردم از جملهٔ قوم نوح و عاد و ثمود و قوم
شعیب و قوم لوط نه بر سبیل ظلم بود که من آنان نباشم که شهرها و دیهها را هلاک کنم بظلم و اهل او مصلح و نیکو
کار باشند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ
مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ
أَنبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ
لِلْمُؤْمِنِينَ و اگر خدای تو خواستی جملهٔ خلایق را مضطر گردانیدی بعسر و قهر تا همه یک
امت و یک ملت بودندی و لیکن ممکن گردانید ایشانرا و اختیار داد تا بعضی اختیار حق کردند و بعضی اختیار
باطل

باطل وَلَا يَزَالُونَ و همیشه ایشان مختلف باشند و خلاف کنند الا آنکسی که خدای برو رحمت
آورد و ذلک اشارتست بمعنی رحمت که آن احسان و فضل است و شاید که اشارت باختلاف
بود برای آنکه وی از اختلاف نهی کرده است و کاره است آنرا و وجهی دیگر آنست که راجع است
الی کونهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان و خدای تعالی خلقانرا برای ایمان و طاعت آفرید
کما قال قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ایشان ایمان نیاوردند و طاعت
نکردند و سرکشی برایی دیگر و طریقی دیگر نهادند از حق دور شدند لاجرم تمام گشت سخن خدای تو در حق
ایشان که لَأَمْلَأَنَّ هر آینه پر کنند دوزخ را از پریان و آدمیان و تمام کلمه وقوع مخبر باشد علی اخبر
عنه وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ و هر قصه که گفتیم برای تو و خبر دادیم از پیغمبران آنچه دل ترا بدان ثابت
گردانیم بدلالت و حجت که ترا از شبهه منع کند و دل ترا ساکن گرداند وَجَاءَكَ و آمد بتو درین سورة یا
درین خبرها حق و موعظتی و پندی مومنانرا حق را تعریف کرد برای آنکه یکی است و موعظة را تنکیر
کرد برای آنکه نوعی از وی خواسته است وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ
مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ و بگوی ای محمد کسانی را که ایمان نمی آرند و بر کفر اصرار میکنند که بکنید بر مکنت و توانایی
خود آنچه می توانید که ما نیز خواهیم کردن با شما آنچه سزای شماست و بنگرید و منتظر باشید بلایی را که با فرود
آید که ما نیز منتظریم جزای عمل خود را و خدای راست غیب آسمان و زمین وی داند و باز گشت کارها
باوی باشد او را پرست و توکل بر وی کن که خدای تو غافل و ساهی نیست از آنچه ایشان میکنند
کعب الاحبار گفت خاتمهٔ توریت خاتمهٔ سورهٔ هود است یعنی این آیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ
مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ مراد بالف انا است و بلام الله و برا اری معنی اینست
که منم خدای که می بینم بعضی مفسران گفته اند که چون الف لام را ضم کنی با حم و نون الرحمن باشد
پس قسم بود باو هم بر آن معنی که گفته اند در الف لام معنی این باشد الر یعنی این حروف
معظمه آیات کتابی روشن هویدا کنندهٔ حلال و حرام و شرایع اسلام است و مراد بکتاب قرآنست
إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا بدرستی که ما فرستادیم او را قرآن عربی بزبان فصیح و لغت عرب تا وی را دریابید

[illegible]

ومعنی وی فهم کنید درین آیت دلیلست بر انکه قرآن محدث است از انجا که کفت وی منزلست وبزبان
عربست وا تفاقست که لغت را بمواضعه شناسند و مواضعه قدیم نیست پس درین آیت سه دلیلست
برحدوث قرآن یکی اِنَّا اَنْزَلْنٰاهُ و دیکر قرآنًا سه دیکر عَرَبِیًّا منزل حدیث باشد و قرآن جمع بود ومجموع
بعضی بر بعضی مقدم باشد و قدیم را چیزی بروی مقدم نبود و آنچه منسوب بود با عرب محدث بود چون
لغت ایشان محدث بود نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه کنیم بر تو قصه که نیکوترین قصهاست ازان وجه که
متضمن است نکتها و حکمتها و اشارتهای را که در قصهای دیکر نیست بعضی کفته اند که این احسن
بمعنی حسن است تا لازم نیاید که کلام خدایرا در باب حسن بعضی بر بعضی مزیتی وتفاوتی دارد بعضی
دیکر کفته اند که این بر ظاهر خود است و از سعید جبیر روایتست که صحابه پیش سلمان رفته وکفتند برای ما از توریة
حدیثی کوی که در توریة بسیار قصهای نیکوست خدای تعالی این آیت فرستاد وبیان کرد قصهایی که در قرآنست
نیکوتر است از قصهایی که در توریة است وکفته اند برای ان نیکوترین قصها خوانده است که درو ذکر انبیاست
وصالحان و فرشتکان وشیاطین انس وجن وانعام وطیور وسیر ملوک وآداب ممالیک وطریقه تجار وذکر
عقلا وجهال واختلاف احوال ومکر زنان وحیل ایشان ونیز در ذکر توحید وفقه وعلم سیر وتعبیر خواب
وآداب سیاست وحسن معاشرت وتدبیر معاش پس برای انکه جامعست این خصال را که در و منافع
دین ودنیاست آنرا احسن القصص خوانده بِمَا اَوْحَيْنَا ای بانچه ما بوحی کردن ما بر تو این قرآنرا و بدرستی
که امر وشان است که تو پیش از ما قرآن بوحی فرستادیم از غافلان بودی ازین اخبار و قصص بی علم و خبر بودی

اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ اِنِّي رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ رَاَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى اِخْوَتِكَ
فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا اِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ

چون کفت یوسف مر پدر خود را ای پدر در خواب دیدم که یازده ستاره از آسمان بزیر آمدند وافتاب وماه همه
مرا سجده کردند ابن عباس کفت شب آدینه بود وشب قدر یازده ستاره برادران بودند وآفتاب وماه پدر ومادرش
بودند یکی از علما پرسیدند که یوسف چه باشد کفت اسف حزن باشد واسیف بنده باشد و هر دو
در یوسف حاصل بود ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت الکریم ابن الکریم ابن الکریم
یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم ویوسف بکسر سین لغتست اهل علم وسیر کفته اند که ابتدا
قصه یوسف ویعقوب آن بود که در سرای یعقوب درختی بود که هرکه یعقوب را پسری آمدی ازان درخت
شاخی بر آمدی وبا آن پسری بالیدی چون پسر بزرک شدی شاخ بزرک شدی وقوی کشته پدر آنرا ببریدی وبوی
دادی وکفتی این چوب تراست وعصای توست که با تو زاده است و بالیده تا انکه یوسف آمد او را ازان

حل

درخت

درخت هیچ شاخ نرست چون یوسف علیه السلام بزرک شد وبرادران او هریکی چوبی وعصایی داشتند
وایشان ده بودند ویوسف یازدهمین بود وابن یامین دوازدهمین بود یوسف پدر را کفت ای پدر برادران
مرا هریک چوبیست ومرا نیست چرا چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد وخدای تعالی
جبرئیل را بفرستاد با عصای از چوب بهشت کفت این یوسف راده یوسف علیه السلام آن چوب بستد وآن
چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف علیه السلام در خواب دید که آن عصا بزمین فرو زد وبرادران او نیز چوبهای
وعصاهای خود پیرامن آن بزمین فرو بردند عصای یوسف بلند شد وبرک وبار در وشاخها بکشید
وسایه بکسترد وسر در عنان آسمان کشیده وعصای برادران بر حال خود بماند تا انکه بادی بر آمد وعصا
های برادران را از بیخ بر کند ودر دریا انداخت وعصای او بر جای بماند واز خواب در آمد ترسیده پدر کفت
چه بوده است ترا ای فرزند وای قرة العین او این خواب با پدر بکفت برادران بشنیدند از وحقد و
کینه وی در دل کرفتند و ویرا کفتند ای پسر راحیل خوابی عجب دیده همانا تو رسیده خواهی بود و ما
بندکان و کار تو بلند شود وغالب کرد بر کار ما وهب کفت چون وی این خواب دید هفت ساله بود
و چون خواب افتاب وماه وستاره دید دوازده ساله بود ویعقوب یک لحظه ویرا از خود جدا نمیکرد
پیش او بودی وپیش او خفتی شبی از شبها پیش او خفته بود در خواب دید که یازده ستاره وآفتاب
وماه از آسمان جدا شدند وپیش وی سجده کردند از خواب در آمد پدر را کفت ای پدر خوابی عجب دیده ام
که درهای آسمان کشاده شده ونوری عظیم پدید آمد چنانکه همه جهان بکرفت کوهها وصحراها روشن دریاها دیدم
که موج میزدند وماهیان دریا بانواع لغات تسبیح میکردند ومرا جامه پوشانیدند که دنیا از حسن و
نور او منور شد وکلید کنجهای زمین پیش من نهادند ودیدم که یازده ستاره وماه وآفتاب مرا سجده
کردند وذلک قوله اِنِّي رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا الایه از جابر عبد الله انصاری روایتست که جهودی
نزدیک رسول آمد وکفت یا محمد مرا خبرده که نام آن ستارها چه بود که یوسف را سجده کردند رسول علیه
السلام سر در پیش افکند بانتظار وحی جبرئیل آمد ورسول را خبر داد رسول جهود را کفت اکر ترا خبر دهم
بنامهای ایشان وتو دانی که چنانست تو اسلام آری کفت آرم کفت نامهای ستارکان این بود جریان وطارق
وذیال وذو الکتفین وذو الفرع ووثاب وعمودان وقابس وضروح ومصبح وفلیق چنانک دید که ویرا
سجده میکردند چون خواب با پدر کفت یعقوب کفت ای پسرک من نکر تا این خواب با برادرت نکویی که با
تو کیدی ومکری سازند چه دیو مردم را دشمنی است آشکارا کفته اند که یعقوب این خواب با زن خود بکفت
وویرا وصیت کرد که با کسی نکوید آن زن با پسران وی بکفت ایشان را حسد زیاده شد وکفتند این
غلام سر پادشاهی دارد که خوابش چنان باشد که در عصا دید وکاهی چنین بد حال ماه وآفتاب مادر و پدر
باشند ویازده ستاره ما برادرانیم وبر سر برادران پدر ویرا دوست ترمیداشت کفتند باوی کیدی باید

کرد چنانکه خدای تعالی حکایت کرد که یعقوب گفت فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا انکه بر سبیل مثل
گفت إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ و در معنی این دو وجه است یکی آنکه شیطان ایشان را
اغوا کند بکید با تو که شیطان دشمنی هویدا است آدمی را دوم آنکه مراد خود ایشان‌اند و ایشان را شیطان
او خواند چون با و فعل شیطان کردند وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ
أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لَّقَدْ كَانَ
فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ این هم حکایتست از یعقوب که میگوید در تعبیر
خواب یوسف که همچنین خدای تعالی ترا برگزیند و تاویل احادیث یعنی تعبیر خواب در آموزد و گفته‌اند
که معانی کتب خدای و سنن انبیا و آنچه مشکل باشد بر مردمان ابن زید گفت در عهد او تاویل و تعبیر جز او
کسی ندانست زجاج گفت مراد تاویل آیاتست در ادله توحید و غیر آن از علوم دین وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ
و تمام گرداند نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب چنانکه تمام گردانید بر پدران تو ابرهیم و اسحق بانکه ایشان را
برگزید و دو پیغمبر مرسل گردانید و نعمت دنیا را بنعمت آخرة پیوسته گردانید بدرستی که خدای تو
داناست می داند کرا بر باید گزید حکیم است در اتمام نعمت بر کسی که استحقاق آن دارد ابن اسحق
گفت خدای تعالی هر فصلی و حالی از احوال یوسف برای غرضی صحیح با رسول حکایت کرد و
غرض ازین فصل آن بود تا رسول علیه السلام تسلی شود و خوشدل گردد از کید و حسد قوم او و بر او
که پیش برادران یوسف بر یوسف حسد کردند و برای این گویند الحسد قدیم لَقَدْ كَانَ بدرستی
که بود و هست در قصهٔ یوسف و برادرانش آیاتی و دلالاتی بر نبوة محمد کسانی را که سوال کنند
از جهودان برادران یوسف یازده بودند روبیل و او برادر مهتر بود و شمعون و لاوی و یهودا و یالونا
و مجره و مادر ایشان لیا بنت لیان بود و او دختر خالهٔ یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دو سریت داشت
دان و نفتالی و جاد و اشر چون لیا را وفات رسید خواهر او را راحیل بزنی کرد و از و یوسف و ابن یامین
و آنانکه این کید کردند آن ده بودند و از آیات یوسف آن بود که از حسن و نیکویی خدای تعالی چهار دانگ پیش
داد و دو دانگ بهمهٔ جهان ابو سعید خدری گفت روایت کرد از رسول که او گفت شب معراج که مرا
باسمان بردند یوسف را دیدم گفتم این کیست گفتند این یوسف است گفتند یا رسول الله و برا چگونه
دیدی فرمود چون ماه شب چهاردهم کعب الاحبار گفت صورت پیغمبران با آدم نمودند تا او یک یک را
بدید در طبق ششم یوسف را بوی نمود تاج وقار بر سر نهاده و قضیب ملک بدست گرفته و رداء
کرامت بر دوش نهاده بر راست او هفتاد هزار فرشته و بر چپ او هفتاد هزار و آواز تسبیح و تهلیل
برداشته و در پیش او درختی که او را درخت سعادت میخوانند هر گی که او میرفت با وی برفتی آدم گفت

بار خدایا

بار خدایا این کیست از فرزندان من گفت ای آدم این مردی بود محسود بر آنچه من باو خواهم داد گفت بار
خدایا چه بوی خواهی داد گفت حظی تمام از حسن آدم او را برگرفت و بوسه بر چشم او میداد و میگفت لا تاسف
یا بنی و انت یوسف پس اول کسی که او را یوسف خواند آدم بود که او بر صورت آدم بود در حسن و بها
و نور او چون از درخت بخورد آن نور و بهای وی از وی برفت و خدای تعالی آن را بیوسف داد و گفته‌اند
که شب از نور روی او سفید رنگ شدی نیکو روی بود و جعد موی و فراخ چشم و راست خلق بود و بزرگ
ساق و ستبر ساعد میان باریک و تیز بینی و خرد دندان بود بر روی راست او خال سیاهی و بر میان دو چشم
او علامتی سفید بود که پنداشتی که او تابانست چون بخندیدی یا سخن گفتی نور از دندانهای وی تافتی
و لطافت اندام وی تا بجایی بود که اگر سبزی بخوردی در پوست او پیدا شدی و گفته‌اند که حسن از جدش
اسحق بمیراث یافت و اسحق از مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود و عبد الله
مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه گفت جبرئیل آمد و مرا گفت که خدای تعالی میگوید که من حسن یوسف
از نور کرسی دادم و حسن تو از نور عرش إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا
مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ
أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ قَالَ
قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ
السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ چون گفتند برادران یوسف با یکدیگر که یوسف و برادرش
ابن یامین دوست داشته‌تراند با پدر ما از ما یعنی پدر ما دو برادر کهتر ما را از ما دوست‌تر میدارد و ما جماعتی ایم
ده مرد کافی که قیام میتوانیم نمودن بمصالح وی و در ایشان کفایتی نیست إِنَّ أَبَانَا بدرستی که پدر ما در ضلالی
و ذهابی است از راه صواب و گفتند بضلال فرط محبت خواستند انکه گفتند ما را چاره باید کرد و حیله‌ای
ساخت تا وی را از پدر دور گردانیم یکی از ایشان گفت اقْتُلُوا يُوسُفَ یوسف را بکشید یا بزمینی دور اندازید
تا روی پدر شما صافی و خالی گردد شما را و روی بشما آرد و شما را باشد و باشید پس از کشتن وی قومی صالح یعنی
پس از آنکه این فعل کرده باشید توبه کنید و صلاحیت را کار بندید و گفته‌اند که کار میان شما و پدر شما صالح
گردد وهب گفت این گوینده شمعون بود کعب گفت که وان بود گوینده دیگر گفت از ایشان و او یهودا
بود پسر خالهٔ یوسف و او برادر مهین بود و ایشان همه در حکم وی بودند گفت مکشید یوسف را که کشتن
برادر کاری بزرگ و کاری عظیم است و لکن در چاهش اندازید غیابت گفتند که طاقی باشد در چاه پیش
از آنکه باب رسد و قعر چاه نیز گفته‌اند قتاده گفت چاه چاه بیت المقدس بود گفت میان مصر و مدین بود مقاتل
گفت در سه فرسنگی خانهٔ یعقوب بود گفت در چاهش اندازید تا بعضی از راه گذریان و برابر ارند اگر لابد است
که این کار خواهید کردن حسن بصری را گفتند مومن حسد برد گفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش

کردی قالوا یا ابانا ما لک لا تأمنا علی یوسف وانا له لناصحون ارسله معنا
غدا یرتع ویلعب وانا له لحافظون قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف
ان یاکله الذئب وانتم عنه غافلون قالوا لئن اکله الذئب ونحن
عصبة انا اذا لخاسرون انگه گفتند بهر حال چاره باید ساخت که میان او و پدر جدا کنیم
گفتند ویرا از پدر بباید خواست تا با ما بچراگاه آید دیگر باره گفتند پدر را بر ما اعتماد نباشد ویرا با ما ننهد تدبیر آنست
که اول او را بگوییم پیش یوسف آمدند و در پیش او با یکدیگر کشتی گرفتند و انواع بازیها کردند یوسف ایشانرا
گفت هر روز بچراگاه شما چنین کنید گفتند بیشتر و خوشتر ازین ترا دل میخواهد که با ما بیایی تا انجا نظاره ما کنی و تو نیز
ساعتی بازی کنی او را راغب گردانیدند انگه بجمع پیش پدر آمدند و بر پای استادند و این عادت ایشان
بود چون ایشانرا حاجتی بودی پدر گفت چه حاجت است شمارا و بچکار آمدید ایشان گفتند یا ابانا ای
پدر ما ترا چه بوده است که مارا بر یوسف امین نمیداری و معتمد نمی شناسی و ما او را نصیحت کریم
و نیک خواه اویم با او خیانت نکنیم او را فردا با ما بفرست تا چرا کنیم و بازی کنیم یرتع و نلعب تا او چرا کند
اضافت بازی با او کردند از آنکه او کودک بود و ایشان بزرگ بودند وانا له لحافظون و نگر تا بروی از چیزی
نترسی که ما او را حافظ و نگهبان باشیم یعقوب گفت که مرا حزین و اندوهگین کند آنکه شما ویرا ببرید و ترسم که او را
گرگ بخورد و شما ازو غافل و بی خبر باشید و این سخن برای آن گفت که در آن زمین گرگ بسیار بود و گفته اند
برای آن گفت که وی در خواب دیده که ده گرگ گرد یوسف در آمده بودند و او را تعرض میرسانیدند و بر وحمله
میزدند و یکی از ایشان دفع میکرد و باز میداشت و زمین بشکافت و یوسف بزمین فرو شد و از آن
بر نیامد الا از پس سه روز چون یعقوب این خواب بدید او را از برادران نگاه میداشت چون استدعا کردند
گفت واخاف ان یاکله الذئب عبد الله عمر از رسول علیه السلام روایت کرد که مردمانرا دروغ تلقین
مکنید که فرزندان یعقوب نه دانسته که گرگ او را بخورد چون یعقوب بگفت واخاف ان یاکله الذئب
ایشان از وی بیاموختند و گفتند فاکله الذئب قالوا ایشان پدر را گفتند که اگر چنان باشد که گرگ او را
بخورد و ما ده مردیم با او عاجز و ضعیف و زیان کار و خاسر باشیم فلما ذهبوا به واجمعوا
ان یجعلوه فی غیابت الجب واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا یشعرون
وجاؤا اباهم عشاء یبکون قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق وترکنا
یوسف عند متاعنا فاکله الذئب وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین
و راویان اخبار گویند چون عبد الله عباس و عبد الله مسعود و کعب الاحبار چون برادران یوسف
یوسف را بحیل و دستان از پدر بخواستند پدر گفت که من می ترسم که گرگ او را بخورد ایشان گفتند چگونه ویرا
گرگ بخورد و ما ده مرد با اوییم و شمعون با ماست و او مردی بود که چون خشم گرفتی نعره بزدی هر حیوان که آواز

وی

وی شنیدی بیفتادی و اگر آبستن بودی بچه بیفکندی و یهودا در میان ماست او چون خشم گیرد و شیر را از هم
بدرد و چون یعقوب علیه السلام این سخن بشنید ساکن گشت یوسف بیامد و پیش پدر بایستاد گفت ای
پدر مرا با برادران بفرست یعقوب گفت ترا باید که بروی گفت نعم یعقوب فرمود که ترا دستوری دادم
چون دیگر روز یوسف علیه السلام جامه در پوشید و کمر دربست قضیب بدست گرفت و بیرون شد با برادران
و یعقوب علیه السلام سله بر گرفت و آن سبدی بود که ابراهیم علیه السلام زاد اسحاق در انجا نهادی و برای
یوسف چندگونه طعام در وی نهاد و فرزندانرا وصیت کرد یوسف را با ایشان سپرد و گفت او امانت است
از من بشما از خدای بترسید و در وی هیچ خیانت مکنید بخدای بر شما که اگر گرسنه شود طعامش دهید و اگر آب
خواهد آبش دهید و بر وی شفقت و مهربانی بجای آورید و او را رها مکنید و از چشم خود فرو مگذارید و در
رفتن بر وی رنج منهید گفتند ای پدر او مارا برادرست و مارا بر وی شفقت برادرانست و یکی از ما و بلکه بر
ما مفضل است برای دوستی تو او را یعقوب او را با ایشان داد پاره بصحرا رفت و ایشانرا بخدای سپرد
و یوسف را در بر گرفت و بوسه بر سر و چشم وی میداد و گفت ترا بخدای سپردم بانگ ترسم که او را ضایع میکنیم
آنکه بر گردید ایشان یوسف را بصحرا بردند و پدر با ایشان بود و می‌دید که ویرا بر دوش گرفته بودند چون دور
شدند ویرا ببیابان فرو بردند و ویرا بنهادند و دشنامش میدادند و می زدند و هرگاه که برادری ویرا بزدی
وی در برادری دیگر گریختی وی نیز ویرا بزدی و آن طعام که پدر برای وی ساخته بود بخوردند و بعضی بیفکندند
دادند و ویرا هیچ ندادند و پیاده ویرا می تاختند گرسنه و تشنه می زدند و او میگریست و میگفت پدرا
تو بی‌خبری که با یوسف چه می کنند در آن حال فرشتگان بگریستند بر یوسف و بر آن ظلمی که برادران بوی
میکردند این حال نیک ماند بحال حسن و حسین که تا رسول در حال حیوة بود برای قرب وی ایشانرا اکرام میکرد
تا آن روز که از حظیره بنی النجار رسول ایشانرا می آورد و بر دوش گرفت یکی بتقریب میرفت که یکی ما باده
رسول صلی الله علیه وآله بگفت نعم المطیة انا و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما چون رسول با جوار رحمت
ایزدی پیوست از ایشان بزهر بکشتند و این را بتیغ چون خواستند که یوسف را بکشند و رای ایشان بر قتل
درست شد یهودا که او پسر خاله یوسف بود گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید گفتند بلی اکنون
چکنم گفت او را بجایی افکنید که بر راه گذر کاروان باشد تا از راه گذریان کسی ویرا بیند که ببرد و بهر جای
اتفاق کردند چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد فلما ذهبوا به چون ویرا ببردند و عزم کردند که ویرا بچاه
اندازند ما وحی کردیم بوی بعضی گفته اند که وحی پیغمبری بود که تو در آن حال ویرا پیغمبری داد و جبرئیل آمد و اورا
خبر داد و بشارت با آنکه خواست بودن و اورا دلخوشی داد و گویند که خدای تعالی در دل وی افکند که خبر دهی
تو ایشانرا بکار ایشان و آنچه با تو میکنند و حال آن باشد که ایشان ندانند تو یوسفی یا ندانند که ترا وحی آمده
و تو پیغمبری چون یوسف را بکنار چاه آوردند پیراهن از وی بیرون کردند آن چاهی بود آب وی شور که سام بن نوح

کنده بود و آن جایی بود تاریک و ناخوش و سرشک و بن فراخ تا به شوانند آمدن و گفتند جاهی آب او ی
شور پیراهنش بیرون کردند و دستهایش ببستند گفت ای برادران پیراهن بمن دهید تا صورت
پوشش من باشد در حیوة و کفن پوشش من در ممات و دستم بگشایید تا هوام زمین و حیوانات را از خود
باز دارم وی را گفتند آن یازده ستاره و ماه و آفتاب را که در خواب دیده که ترا سجده میکردند بخوان تا دستهای
ترا بگشایند و پیراهن بتو دهند انگه رسن در میان وی ببستند و او را فرو گذاشتند چون بنیمه رسید
ریسمان ببریدند و او در جاه افکندند خدای تعالی از میان جاه سنگی برآورد بزرگ و نرم یوسف بران سنگ
آمد و رنجی بوی نرسید و بروایتی دیگر خدا جبرئیل را گفت در یاب یوسف را جبرئیل چون پرزدن بزمین
آمد و یوسف را در میان جاه بگرفت و بآسانی بران سنگ نهاد و او را دلخوشی داد و احوال که بر سر او ی
خواهد رفت با او بگفت چون ایشان آواز وقع شنیدند وی را آواز دادند یوسف جواب داد گفتند
او زنده است هنوز خواستند تا او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد در خبر است که چون یوسف را طیه
در جاه افکندند جاه تاریک بود روشن شد آبش شور بود شیرین گشت از آن آب میخورد و آن او را بجای
طعام و شراب بود و خدای تعالی فرشته فرستاد تا انیس وی شد و آن بندها از وی برگرفت و پیراهن از
حریر بهشت بوی فرستاد تا در پوشانیدند و در روایتی دیگر آنست که چون ابراهیم را در آتش می انداختند
او را برهنه کرده بودند و بند بر دست و پای وی نهاده آتش بندها را بسوخت و جبرئیل آمد و پیراهن از
حریر بهشت بیاورد و در وی پوشانید و او آنرا میراث باسحق رها کرد و اسحق بیعقوب خواست که آن
بیوسف رسد در تعویذی نهاد و برگردن او بست آن فرشته آن تعویذ را بشکافت و پیراهن را در یوسف
پوشانید چون شب در آمد فرشته خواست که برود یوسف گفت چون تو بروی مرا تنها وحشت
باشد گفت این دعا بخوان تا وحشت از تو برود یا صریخ المستصرخین و یا غوث المستغیثین
یا مفرج المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیٔ من امر یوسف این
بگفت خدای تعالی هفتاد فرشته را بفرستاد که در آمدند و او را انس دادند هر روز یهودا پنهانی طعام
و شراب بیاوردی و بجاه فرو گذاشتی چون سه روز در جاه بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت که
ترا درین جاه افکند گفت برادرانم گفت چرا گفت بر من حسد بردند برای دوستی پدر مرا گفت خواهی که ازین
جاه برآیی گفت خواهم گفت این دعا بخوان   یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا حاضر کل ملاء
و یا شاهد کل نجوی و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالبا غیر مغلوب
و یا حیا لا یموت و یا محی الموتی لا اله الا انت اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت
بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری
فرجا و مخرجا و ان ترزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب یوسف این کلمات
بگفت

بگفت خدای تعالی وی را فرج داد و از جاه و ملک مصر بمی داد وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً چون آنچه در دل داشتند
و بران عزم کرده بودند از انکه او را در جاه افکنند بکردند و آمدند تا بنزدیک پدر نماز شام گریان و پدر ایشان چون
یوسف را در جاه افکندند چاشتند و بزغاله را بگرفتند و او را بکشتند و پیراهن یوسف را در ان خون
و روی با خانه نهادند و یعقوب همه روز در دید انتظاری بود و دل مشغول بود تا ایشان با یوسف چه کردند
یوسف را و یعقوب علیه السلام بر سر راه آمده بود با انتظار ایشان چون پدر را بدیدند جمله یکبار بانگ برآوردند
و گریستن گرفتند یعقوب بدانست که ایشان را کاری افتاده است نگاه کرد یوسف را ندید گفت یوسف
کجاست ایشان یکبار دست در نهادند و جامه بدریدند و خروش و ناله کردند و گفتند یا أَبَانَا ای پدر ما برفتیم
تا مسابقت بریم و با یکدیگر مسابقت کنیم و پیشی گیریم و یوسف را بنزدیک متاع خود بگذاشتیم گرگ وی را بخورد
و تو ما را درین گفتار راست گوی نداری و اگرچه ما راست گوییم اهل اشارت گفته اند که ایشان نماز شام
برای آن آمدند تا وقت تاریک باشد از ان دروغ گفتن بشرم نداری و این گریه دروغ که ایشان میکردند آن
از بهر گریه او راست بیشتر بود شعبی گفت زنی نزدیک شریح آمد و میگریست و جزع میکرد پس از انکه حجت
بر و متوجه شود یکی گفت که بنگر این مسکینه چگونه میگرید همانا مظلومه است شریح گفت برادران یوسف
ظالم بودند و با ظلم میگریستند انکه پیراهن خون آلود عرضه کردند و گفتند اینک پیراهن وی چنانکه از ان
خبر داد خدای وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ
أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ
فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ   و آوردند خونی دروغ گفته در وی بر زبر پیراهن وی و برای آن
وی را خون دروغ گفت که خون یوسف نبود خون بزغاله بود یعقوب علیه السلام پیراهن بدست گرفت
و گفت چه حلیم گرگی بود که یوسف را بدرید و پیراهن ندرید ایشان فرو ماندند و گفتند لا بل قتله اللصوص
او را دزدان بکشتند گفت ای سبحان الله دزدان او را بکشتند و پیراهن رها کردند و حاجت ایشان پیراهن بودند
کشتن وی انگه پیراهن ببستد و بر سر و چشم نهاد و ببویید و نوحه بزد و بیفتاد و بیهوش شد روز دیگر که باز آ
گاه رفتند گفتند دیدی که پدر ما را چگونه خجل کرد ایند تدبیر آنست که برویم و یوسف را از جاه برآریم و پاره پاره
کنیم استخوانهای وی را پیش پدر بریم تا گفتار ما راست شود یهودا گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید
و ایشان را از ان منع کرد نماز شام چون با خانه شدند پدر ایشان را گفت اگر چنانست که راست میگویید
این گرگ را که وی را بخورد بگیرید و پیش من آورید ایشان برفتند و چوب و رسن برگرفتند و بصحرا شدند
و گرگی را بگرفتند و دست و پای ببستند و پیش یعقوب آوردند و بیفکندند یعقوب علیه السلام گفت دست
و پای وی بگشایید او را بگشادند یعقوب گفت ای گرگ چا گرگ بیامد و پیش یعقوب بایستاد یعقوب

بجکومت

گفت ای گرگ شرم نداری که فرزندمرا و میوهٔ دل مرا و روشنایی چشم مرا بخوردی گرگ باواز آمد وگفت لا وحق
شیبتک یا نبی الله ما اکلت لکم ولدا لحومکم ودماءکم معاشر الانبیاء محرمة علینا وانی لمظلوم
مکذوب غریب فی بلادکم یعنی بحق شیبت تو که فرزند ترا نخوردم وگوشت وخون شما که پیغمبرانید بر ما
حرام است ومن مظلومم وبر من دروغ گفتند ومن درین زمین غریبم گفت برای چه بدین زمین آمدی گفت مرا
اینجا خویشانند بزیارت ایشان آمده بودم این پسران تو مرا بگرفتند وببستند وپیش تو آوردند واین دروغ
بر من نهادند عند این یعقوب گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا یعنی که نفس شما این کار را بیاراست
در چشم شما پس امروز کار من صبر است وشکیبایی کردن صبر نیکو آن باشد که در میان آن جزعی نباشد
وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وخدایست آنکه از وی یاری خواهند من از وی میخواهم واستعانت میکنم بر آنچه شما
میگویید وصفت میکنید از حال یوسف وهلاک شدن وی وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ یوسف علیه السلم سه
روز در آن چاه بماند روز چهارم کاروانی میگذشت از انجا از مدین می آمدند وبمصر میشدند بتجارة از راه بگم دیده بودند
ونزدیک این چاه فرود آمدند واین چاه بر جادهٔ راه نبود مردی را بفرستادند از بلاد مدین نام او مالک بن ذعر تا آب
برد از برای ایشان او بکنار چاه فرود آمد ودلو فرو گذاشت تا آب برکشد یوسف علیه السلم دست در رسن زد
واز چاه برآمد مردی که آب میکشید نگاه کرد کودکی را دید در غایت حسن وجمال چنانکه خدای تعالی ازین حکایت کرد
وگفت آمد کاروانی پس ایشان بفرستادند وارد خود را ووارد آنرا گویند که بآب آید پس او فرو گذاشت دلو خود را
ویوسف چنگ در ریسمان زد واز چاه بیرون آمد چون این وارد ویرا بدید گفت ای بشارت من یا خوشی دل من ای
قوم این غلام بشارت منست وگفته اند که بشری نام رفیق وی بود هَذَا غُلَامٌ این کودکی است وَأَسَرُّوهُ
واورا پنهان کردند برای بضاعت وگفتند که معنی اینست که کاروی پنهان کردند برای بضاعت وگفتند معنی
اینست که ایشان کاروی پنهان داشتند وگفتند این غلام بضاعتی است که اهل این آب با دادند تا برای
ایشان بفروشیم اگرچه حق تعالی بر سبیل تهدید ووعید گفت که آن حال پوشیده نماند بر خدای واو عالم بود
بانچه کردند ومیکنند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ
الزَّاهِدِينَ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى
أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ یهودا را عادت بودی که هر روز یکبار بسر چاه آمدی ویوسف را آواز دادی درین روز
بسر چاه آمد وطعام آورد یوسف را آواز داد جواب نداد ودر چاه نبود بیامد بطلب او آنجا کاروان را دید
ویوسف در میان ایشان نزدیک مالک بن ذعر برادران را خبر داد بیامدند ومالک را گفتند این غلام ماست
از ما بگریخته است مالک گفت اگر خواهید باشما دهم اورا واگر خواهید از شما بخرم گفتند که از ما بخر ولیکن این

غلامیست

یاری

غلامیست گریزپای ودزد وما اورا باین عیب میفروشیم مالک گفت با این همه عیبها بخرم گفتند چندانکه تو خواهی
بشرط آنکه ویرا ازین ولایت ببری گفت آخر بچند میفروشید اورا گفتند بحکم تو بده هر چند اندک که تو خواهی
بده هر چند معدوده شمرده بفروختند وایشان در وی راغب نبودند عبدالله بن عباس وغیره او گفتند
بیست درهم بود وعکرمه گفت چهل درهم بود وبعضی دیگر گفتند بیجده درهم بود وبعضی گفته اند که کمتر از ده
درهم بود برای آنکه دراهم زیر ده گویند ویرا بفروختند ودرهم بستدند وباهم قسمت کردند ویوسف
علیه السلم می نگوید وسخن نمی یارست گفتن که از کشتن می ترسید ودر خبراست که روزی یوسف علیه السلم
در آینه نگاه کرد جمال خود را بدید تعجب کرد وگفت اگر من بنده بودمی بهای من کسی ندانستی که چند است
اورا امتحان کردند وبهای وی بوی نمودند آنکه آن کاروان از آنجا برفتند وبرادران یوسف با ایشان میرفتند
ومیگفتند این غلام را نگاه دارید که گریزنده است ودروغزن مالک اورا بر اشتری نشاند وروی بمصر نهاد
ودر راه ایشان بر گور مادر یوسف بود راحیل چون یوسف از دور گور مادر بدید خویشتن را از اشتر بزیر افکند
وبسر گور مادر آمد وزیارت کرد وبگریست ومیگفت ای مادر اگر توانی نظری کن سر از خاک بردار وبنگر که با فرزندت
چه معامله کردند ای مادر بی خبری که برادران بی رحم مرا از پدر جدا کردند ودر چاه افکندند وروی من بطپانچه
کبود کردند ومرا در چاپان سنگسار کردند ودر مدین چنانکه بندگان را فروشند مرا بفروختند وچنانکه اسیرانرا
از شهری بشهری برند بر شتر مرا میبرند کعب الاحبار گفت چون یوسف این میگفت از پس پشت او
هاتفی آواز داد که وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ مالک بن ذعر باز نگریست ویرا بر اشتر ندید گفت آه
آنک گفتند که این غلام گریزنده است راست گفتند آنگه در میان کاروان افتاده ویرا طلب میکردند ویرا
دیدند بر سر آن گور اورا بگرفتند وبزدند که چرا گریختی گفت نگریختم این گور مادر منست خواستم تا زیارت
کنم باور نکردند وبندی گران بیاوردند وبر پای او نهادند وبر اشترش نشاندند وبمصر آوردند مالک ذعر گفت
بهیچ منزل فرود نیامدیم الا برکه او بر من وبر مال من پدید آمد بامداد وشبانگاه می شنیدم که فرشتگان بر وی
سلام میکردند وآواز ایشان می شنیدم وشخص ایشان نمیدیدم وتا در راه بودیم هر روز ابری سفید چادروش
وبر بالای سر او بایستادی در شهر آمدند مالک ذعر اورا بحمام برد وسرش بشست وجامه نو در وی پوشانید
وببازار در آوردند وبر بیع عرضه کردند مردی اورا بخرید که خزینه دار عزیز مصر بود نام او قطفیر بود وملک
مصر در آن روزگار ریان بن ثروان بود وگفته اند که بیوسف ایمان آورد واز عمالقه بود فرزندان عملاق
بن لاوذ بن سام بن نوح واو پیش از یوسف فرمان یافت از پس او پادشاهی بقابوس بن مصعب
افتاد یوسف اورا دعوت باسلام کرد قبول نکرد وهب گفت چون یوسف را در بازار آوردند چشمها
در وی خیره مانده در بهای او می افزودند تا بجایی رسید که گفتند اورا برابر زر وسیم ومشک وحریر بردارند قطفیر
بن عزیز اورا باین چهار جنس برابر کردند وبخرید وبخانه بردند وزن خویش را بمراعات ونگه داشت او وصیت

کرد چنانکه خدای تعالی ازوی حکایت کرد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ مردی از مصر که ویرا بخرید زن خویش
را گفت او را گرامی دار و مقام او جای نیکو باز کن شاید که ما را نفع کند و از وی نیکویی یا بیم یا ویرا به فرزندی و گرامی
گیریم و همچنین که ما او را نجاة دادیم و از مذلّة بر ها نیدیم و ویرا تمکین کردیم وجای دادیم در زمین مصر تا پادشاهی
کردانیدیم تاویل احادیث یعنی تعبیر خوابش در آموزانیدیم و خدای جل جلاله غالبست در کار خود کسی او را
غلبه نتواند کرد یا غالبست بر کار یوسف هر چه خواهد تواند کرد و از چاه بجاهش رساند و لیکن بیشترین
مردمان نمیدانند وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ
قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ چون برسید یوسف بغایة قوة خود و راست و تمام گشت و این هجده سال بود عبد الله عباس
گفت بیست سال مجاهد گفت سی و سه سال باشد آتَيْنَاهُ دادیم ما او را حکمتی یا قضایی و حکمتی و علمی
و دانشی گفته اند که وی هفده ساله بود که عزیز ویرا بخرید و سی و سه ساله بود که ریان بن الولید ویرا وزارت
داد و سی و سه ساله بود که خدای ویرا علم و حکمت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد وَكَذَلِكَ و همچنین جزا
و پاداش دهیم نیکوکاران را یعنی چنانکه یوسف را جزا دادیم جزا دهیم نیکوکاران را وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ
فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ چون یوسف با خانه عزیز رفت و عزیز او را با زن خود سپرد و زن عزیز را که زلیخا نام
بود چشم بروی افتاد و او را دوست داشت و هر روز جمال یوسف زیاده ترمیشد و عشق زلیخا بغایة
میرسید تا صبر و طاقت داشت پنهان میداشت چون از حد بگذشت و بغایة رسید بروا ظهار کرد و او را
بحیله و مکر با خود دعوة میکرد چنانکه گفت وَرَاوَدَتْهُ یعنی مطالبه کرد او را آنکس که او در خانهٔ او بود
از نفس وی یعنی زلیخا میخواست که ویرا ابزید عبد الله عباس گفت از جمله مراودت آن بود که با
یوسف می نشست و میگفت این چه نیکوست موی تو گفت اول چیزی که در خاک پراکنده شود موی باشد
گفت ای یوسف چه نیکوست روی تو گفت خدای تعالی در رحم مادر نگاه داشت این را گفت ای یوسف
حسن صورت تو تن من لاغر کرد گفت شیطان ترا برین داشت گفت ای یوسف عشق تو آتش
در دل من زد آن آتش بنشان گفت اگر آتش تو بنشانم بآتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز
و در ان خانه رو و آبی بیار که من تشنه ام گفت در ان خانه کسی رود که کلید بدست اوست گفت ای یوسف
در ان خانه بستر حریر باز کرده اند برخیز و در ان خانه آی و مراد من از خود بده او را گفت اگر مراد تو بدهم پس
نصیب من از بهشت بشود گفت ای یوسف برخیز و با من در ان پرده آی که کس ما را در ان پرده را نبیند
گفت هیچ پرده مرا از خدای باز نپوشد گفت ای یوسف دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم
گفت ای زلیخا عزیز بدین اولیتر است گفت ای یوسف من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و ملک او بتو دهم
گفت

گفت پس چگونه رستگاری یابی از عقاب خدای سدی و ابن اسحق گفته اند مراودت او یوسف را آن بود که
خویشتن را می آراست و بروی عرضه میکرد و ویرا بر خود دعوة میکرد یکبار برغبت و یکبار بر هیبت میگفت
ای یوسف این روی من نه بجمال است گفت در خاک پوسیده شود گفت این روی من نه نیکوست گفت
با خاک بر آمیخته گردد و چون پیش یوسف بنشستی یوسف روی از وی بگردانیدی برفت و خانهٔ بساخت
از آیینه و روی و زیر و بالای آن و دیوارها همه از آیینه برافروخت یوسف را گفت این خانه بنگر تا
مثل این دیده یوسف در ان خانه رفت او بیامد و پیش او بنشست یوسف روی از وی بگردانید
با دیگر جانب چون در نگرید زلیخا را دید از آیینه و هر جانب که مینگرید همچون زلیخا میدید خواست تا بیرون
آید از انجا درها بسته یافت چنانکه گفت وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و درها ببست و استوار و محکم کرد
و گفت فراز آی و بنزد من آی یوسف گفت مَعَاذَ اللَّهِ پناه باخدای میبرم پناه دادی از آنکه من چنین
فعل بکنم و مرا این اندیشه باشد إِنَّهُ رَبِّي او سید و خواجه منست مرا نیکو داشت و با من احسان
کرد و مقام مرا گرامی کردانید و بدرستی و حقیقت که ظالمان از فلاح و ظفر نیابند وَلَقَدْ هَمَّتْ
بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ
وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ
مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ
سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از فعل ایشان
که زلیخا بیوسف همت کرد و یوسف نیز بزلیخا همت کرد اصحاب حدیث و جبریان و مخالفان
گفته اند که شیطان بیامد و یکدست بر پهلوی این نهاد و یکدست بر پهلوی آن و ایشانرا جمع کرد و ریکجا نشاند
و زلیخا چندان تضرع و زاری کرد تا یوسف را نرم کردانید تا عزم کرد بر معصیت و همهٔ پرده و برگ
و تفسیر کرده اند گفته اند یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زانیان نشینند و کار با شلوار و سراویل
رسیده بود چون یوسف علیه السلام عزیمت درست کرد خدای تعالی برهان بوی نمود و گفته اند آن برهان
آن بود که جبرئیل علیه السلام بانگ بروی زد و او را بترسانید و قول دیگر آنست که فرشته بانگ بروی زد و گفت
نام تو در آسمان از جملهٔ صدیقان و پیغمبرانست و جای تو در زمین این و قول دیگر آنست که فرشته ویرا
بر صورت یعقوب که انگشت بدندان میگرفت و از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنانکه
آب پشت وی بر پیشانی وی آمد و ازین ترهات و محالات روایت میکنند و این هیچ بنزد کسانی که عقل
روا نیست زیرا که پیغمبران معصوم باشند و ادلهٔ عقلیه دلالت کرده بر عصمت ایشان و آنچه در عقل
مقررست که تجویز صغایر و کبایر بریشان منفر بود مطلقا از قبول قول ایشان و استماع وعظ ایشان و ترک
بود و غرض قدیم تعالی از بعث ایشان قبول قول ایشانست پس آنچه قدح کند در ان واجب بود که حق تعالی

ایشان را از ان معصوم ومنزه دارد وتفسیر آیة بر وجهی که مطابق ادلهٔ عقلی بود آنست که حق تعالی همت
با هر یکی از ایشان اضافه کرد ومطلق همت یوسف را از انجا که ادلهٔ عقلی دلالت میکند بر عصمة وی بر وجهی
وجهی حمل باید کردن وَهَمَّ وَهَمَّتْ در کلام عرب بر معانی مختلف آمده بمعنی عزم بر کاری لقوله تعالی
إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وبمعنی خطور الشئ بالبال باشد واگرچه عزم نبود چنانکه گفت
اذ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا واگر این همت عزم بودی عزم بر معصیت بودی وخدای
ولی آنکس نباشد که او عازم معصیت بود نه چنین که کسانی که این عزم کردند در حق ایشان چه گفت وَمَنْ يُوَلِّهِمْ
يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَهَمَّ بمعنی آرزو او میل باشد چنانکه عرب گوید هذا الامر من همی حسن بصری
آیة را برین حمل کرد در حق یوسف و در حق زلیخا بر عزم وحسن را ازین آیه سوال کردند گفت اما همها فکان
اخبث الهم واما همه فاطبع علیه الرجال من شهوة النساء پس ازین معانی آنچه عزم نباشد
در حق یوسف روا باشد وعزم روا نباشد مگر برین معنی که وَهَمَّ بِهَا ای بضربها ودفعها عن نفسه
او همت کرد بیوسف که در او یزد و یوسف همت کرد که دفع کند واز خود باز دارد اگر گویند برین معنی و
تاویل لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ چه فایده باشد وچون دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان ازین معنی
منع کند گوییم که ممتنع نباشد از برای آنکه اگر یوسف وی را بزدی وبعنف دفع کردی اهل او یوسف را به
کشتندی یا تهمت بردندی بر وی بزنا واو آنرا حجت کردی وگفتی او مرا بخود خواند چون امتناع کردم مرا بزد
خدای تعالی برهان بنمود که یوسف از ان امتناع کرد نشاید که این برهان آن باشد که ایشان گفتند از
مشاهدهٔ فرشته وبا صورت یعقوب وندای فرشته ومانند این برای آنکه این اسباب الجا باشد
وتکلیف بالجا روا نباشد واگر ملجا بودی برادران هیچ مدحی وثوابی پس این برهان لطفی نباشد که خدای
با وی کرد نزد آن حال که صرف شد از آنچه خواست کرد از ضرب دفع با همت آن وآن لطف که مکلف نزد آن
از قبایح امتناع کند آنست که ما از اعصمة میخوانیم وگفته اند که برهان از ادله وحجتی بود که خدای تعالی
نصب کرده بود آنرا بر تحریم زنا وآنکه فاعل او مستحق عقاب بود برای آنکه آن نیز صارف باشد از فعل
قبیح و روا بود که رویة بمعنی علم بود كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ یعنی چنانکه این لطف کردیم وبرهان نمودیم نیز
التفات کنیم وبرهان نماییم تا سوء وفحشا را از و دفع کنیم وبگردانیم یعنی قتل را که سبب ضرب ودفع
حاصل شدی وبهمت وی بزنا چنانکه گفته شد وگفته اند که سوء گمان بلست وفحشا زناست آنکه
حق تعالی براءة ساحت وی گواهی داد وفرمود که او از بندگان خالص کرده ماست وَاسْتَبَقَا الْبَابَ
چون یوسف را زلیخا در ان خانه کرد ودر ببست ودر وی می آویخت ویوسف علیه السلم خود را از وی
در می کشید وامتناع می کرد در گوشهٔ خانه بتی نهاده بود زلیخا جامه بر روی آن بت افگند یوسف فرمود

که چرا چنان کردی گفت او معبود منست شرم دارم از و که بشاهد وی معصیت کنم یوسف گفت عجب از تو
که از جمادی که نشنود ونبیند شرم داری ومن از خدای که خالق ورازق منست شرم ندارم گفته اند که برهان این بود
آنکه یوسف از دست بجست تا از دری از درهای خانه بیرون آید زلیخا از پس وی می شتافت چون بدر خانه رسید
زلیخا بوی رسید ولد پیراهن وی آویخت یوسف پیراهن از وی در کشید پیراهن یوسف درید مشد یوسف از
خانه بدر جست وزلیخا در عقب وی چون نگاه کردند عزیز را که خواجهٔ یوسف بود بر در خانه یافتند زلیخا پیش
دستی کرد در سخن برای آنکه متهم بود از سبب آن وگفت مَا جَزَاءُ نیست جزاء او ومکافات آنکس که با اهل وخانه
تو بدی خواهد یعنی زنا الا آنکه او را بزندان باز دارند یا عذابی دردناک کنند او را عبدالله عباس گفت مراد وی ضرب
تازیانه بود واین که زلیخا کرد مثل آنست که گفته اند که خُذِ اللِّصَّ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَكَ قَالَ هِيَ
رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ
فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ
وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ
كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ یوسف علیه السلم فرمود که او مرا مطالبه کرد ودر من آویخت ومن خود را از
وی دفع میکردم چون از پیش وی بگریختم پیراهن من بدرید عزیز که شوهر زلیخا بود گفت ای یوسف شما هر دو از مد
تو بر دعوی خود گواهی داری گفت بلی دارم سعید جبیر وضحاک گفتند کودکی بود در گهواره یوسف علیه السلم
فرمود که گواه من آن کودکست عزیز گفت کودک چگونه گواهی دهد گفت او برای من گواهی دهد بنزدیک گهوارهٔ
کودک رفتند یوسف علیه السلم گفت ای کودک چنانکه دیدی بگوی کودک بزبان خدای بسخن در آمد وبزبان
فصیح گفت إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر پیراهن یوسف از پیش دریده باشد زن راست میگوید ومرد دروغ و
اگر از پس دریده باشد مرد راست میگوید وزن دروغ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ چون عزیز پیراهن یوسف دید
از پس دریده بود زن را گفت این از جملهٔ کید ومکر شماست ومکر شما عظیمست در خبر آمده که یوسف
علیه السلم چون پادشاهی با وی افتاد وخدای تعالی وی را پیغمبری با اهل آن ولایت فرستاد یکروز جبرئیل بزرگ
وی نشسته بود جوانی از درسرای وی در آمد چاکر بعضی از مطبخیان وی بود جامه شوخگین پوشیده
وچیزی از آلت مطبخ بدست گرفته بگذشت جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را می شناسی گفت نه
گفت این کودک بود که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف علیه السلم گفت پس وی را بر ما حق ثابت
شده بفرمود تا وی را بیاوردند وآن جامه از وی برکندند وخلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند واو را وزارت خود
داد اشارت درین آنست که اگر کودکی نابالغ نه باختیار گواهی داد بحق درجهٔ وزارت یافت چون بندهٔ مومن
هفتاد سال بر عدل وتوحید باری تعالی وتنزیه از قبایح گواهی دهد چه عجب باشد که در بهشت درجهٔ امارة
وولایت یابد واگر کودکی بر براءت ساحت یوسف گواهی دهد وزارت یافت چه عجب که آنکس که با خدای

عیانید

بازارت
کودک گهواره
در بزرگ شد
کودک

برنبوة ورسالت رسول گواهی دهد استحقاق وزارت یابد یُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا
وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ اِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ
امْرَاَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرٰيهَا فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ ای یوسف اعراض کن ازین ودر گذر واین سخن را پوشیده دار وای زن گناه تراست تو گناه
کاری استغفار کن واز خدای امرزش خواه برای گناه خود که تو از جمله گناه کارانی عجب ازین جماعت بود که
غائب بودند از چندین مدت که سه هزار سال است که چیزی کم یا پیش وگناه بیوسف حواله میکنند وعزیز هم
که حاضر بود وشاید حال گناه را حواله بیوسف نکرد وبزلیخا کرد وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ گفتند زنانی که در
شهر مصر بودند مفسران گفتند که اینان زن ساقی ملک بود وزن نانوای ملک وزن صاحب زندان و
زن صاحب دوات دستور چنانکه عادت زنان باشد بایکدیگر گفتند زن عزیز خزینه دار که قطفیر است
وبعضی مفسران گفتند که عزیز در کلام عرب ملک باشد تُرَاوِدُ فَتٰيهَا میخواهد زن عزیز که بفریبد وباخود
راست کند غلام کنعانی خود را بدرستی که بیابان دل وی رسیده است دوستی ومحبت وشغاف پرده
دل باشد اهل آن روزگار را براعیل که زلیخا بود حوالت کردند اگر اهل این روزگار چون یوسف حوالت کنند
همانا که مستحق ملامت نباشند اِنَّا لَنَرٰيهَا بحقیقت ما می بینیم ومیدانیم که او یعنی زلیخا در ضلالتی
پیدا وگمراهی روشنست وهمگنان می بینند ومیدانند فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ
اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَاَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَاً وَاٰتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ
مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَاَيْنَهُ اَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ
اَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ
چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان وحدیث وگفتار ایشان بشنید دعوتی ساخت وکس فرستاد
وایشانرا حاضر کرد وزنانی دیگر تا چهل زن تمام شدند محمد بن اسحق گفت برای آن حدیث ایشانرا حاضر خواند
که ایشان بآن حدیث مکر وحیله کردند تا یوسف را ببینند ازانکه یوسف از خانه بیرون نیامدی ایشان این
سخن گفتند تا باشد که راعیل ایشانرا حاضر کند واورا بایشان بنماید اندیشه ایشان راست افتاد
ودعوتی ساخت وایشانرا بخواند وبساخت برای ایشان مجلسی ودر وبالشها بنهاد تا بر آنجا تکیه کنند
وگفتند متکاً ای طعاما یعنی برای ایشان طعامی بساخت عبدالله عباس گفت این طعام ترنج بود
عکرمه گفت چیزهای ساخته بود که بکارد حاجت باشد در خوردن آن وهریکی را ازیشان کاردی بداد
کارد بدست گرفتند واو یوسف را جامه سفید پوشانید واورا گفت که بدان خانه در رو وگله کن
او بخانه در آمد وبایشان بگذشت وبرای آنکه جامه سفید پوشانید تا نگویند که او بجامه گرانمایه نیکوست
که حسنی که بجامه بود حسن عاریتی باشد وگفته اند که ایشانرا در صفه بنشاند که بر آن صفه خانه بود

ویوسف

ویوسف دران خانه بود ویرا گفت اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ بیرون آی برایشان او بیرون آمد فَلَمَّا رَاَيْنَهُ چون
ویرا بدیدند گفتند که زلیخا ایشانرا گفت که من این جوانرا خواهم گفتن که بر شما گذری کند چون بر شما گذر کند
چون بر شما گذر کند هریکی ازین ترنج که دارید پاره ببرید وبوی دهید ایشان چون ویرا بدیدند بزرگ آمد در چشم
ایشان ابن عباس گفت حیض شان پدید آمد والاکبار الحیض وبرین معنی تاویل آن باشد که ایشانرا
از سبب او حیض افتاد واز هیبت وی چون آن جمال با کمال بدیدند مدهوش ومتحیر شدند دست خود را
بجای ترنج می بریدند واز نظاره جمال یوسف جز الم ودرد ندانستند وهب گفت از ان چهل زن نه مرد
وبعضی ازیشان دست جدا کردند وچون باخود آمدند دستهای خود بریده دیدند واز سر تعجب گفتند
مَا هٰذَا بَشَرًا آنکه ازوی نفی بشریت کردند وگفتند که این آدمی نیست که اگر آدمی بدین جمال وصورت باشد
واین نیست مگر فرشته بزرگوار وگفتند حَاشَ لِلّٰهِ یعنی ما او را ازین کار که بر او تهمت می کنند دور
می بینیم وبر کناره می بینیم ازانچه در وی دیدیم از سیمای خیر وعلامت رشد وعفت وصلاح وخدا داند
که بشری یعنی چنین شخص خرید وبنده شواند بودن قَالَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي
فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا اٰمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ
وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي
اِلَيْهِ وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَاَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ
فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثُمَّ
بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَاَوُا الْاٰيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّٰى حِينٍ زلیخا گفت آن زنان
ملامت کننده را که تا یوسف را ندیده بودند زبان ملامت دراز کرده بودند وچون اورا بدیدند روی
بملامت خود آوردند وبدانستند که ایشان بملامت اولیترند وزلیخا دست یافت وعذرش روشن
شد گفت این آن شخص است که شما در حق وی ملامت میکردید آنگه بر خویشتن اقرار داد وگفت
من اورا مراودت کردم ومطالبت از نفس وی نمودند خویشتن را نگاه داشت وامتناع کرد یعنی
از مجبره زلیخا گوید فَاسْتَعْصَمَ مجبره میگویند فاستعصی زنان یوسف را گفتند چرا فرمان وی
نکنی گفت فرمان خدای رها نکنم وفرمان او رها کنم عند این حال زلیخا گفت اگر آنچه منش میفرمایم نکند
بزندانش باز دارند واز جمله خواران وذلیلان شود یوسف علیه السلام روی را ازیشان بگردانید
وباخدای تعالی مناجات کرد وگفت ای خداوند من وپروردگار من زندان دوستر میدارم ازانچه
ایشان مرا بآن میخوانند واین دلیل میکند بر آنکه هریکی ازیشان در وی طمع کرده بودند ومراد با حب
احتر واسهل است یعنی زندان مرا آسانتر آید ومقام مرا در زندان خوشتر آید از اجابت کردن
ایشان ومراد دادن ایشان وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي واگر بنگردانی کید ایشانرا از من بالطاف

خود و مرا با خویشتن گذاری من میل کنم بایشان و از جملهٔ جاهلان باشم یعنی ممکن بود که اگر لطف نکنی
ارتکاب این معصیت کنم فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ خدای دعای او را اجابت کرد و کید ایشان از وی
صرف کرد و اگر جانستی عجبران گویند نه دعا را اجابت بودی و نه کید مصروف بودی برای آنکه این معصیت
بود از عزم تو قبیح و جلوسه منها مجلس الخاین حاصل بد إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بدرستی که او شنوای
اقوال ایشان را و عالم است باحوال ایشان ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس چنان ظاهر شد ایشان را پس از آنکه آیات
و دلالات بدیدند و بدانستند که مجرم زلیخاست که یوسف را محبوس کنند تا روزی چند بادی برین جهد
تا ابهام کنند بر مردمان که گناه کار یوسف است و زلیخا بیگناه و آیات پیراهن دریده و گواهی گواه اعتراف
زلیخاست وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا
وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ
مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ چون این سخن بگفتند و یوسف را در
زندان کردند سدی گفت سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهر خود را که این غلام کنعانی مرا
رسوا کرد در میان مردمان یا مرا دستوری بدهی تا بیرون روم و عذر خود ظاهر گردانم یا او را محبوس کن تا نیز
حدیث می کند و نگوید که وی مرا با خود دعوت می کرد عزیز پیش ملک رفت و گفت مرا غلامیست از وی گناهی
در وجود آمده است بفرمای تا وی را بزندان برند ملک بفرمود تا وی را بزندان بردند با او دو جوان را بزندان بردند یکی
خوانسالار بود و یکی شراب دار و سبب آن بود که جماعتی از اهل مصر و رعایا از ملک در رنج بودند ایشان هر دو
را بفریفتند و مالهای بسیار دادند تا ایشان ملک را زهر دهند خوانسالار مال بستد و زهر بستد و در
طعام کرد و ساقی بستد و پشیمان شد چون وقت طعام و شراب آمد خوانسالار بعادت خود طعام پیش
آورد و بنهاد و شراب دار بیامد و گفت ای ملک این طعام مخور که زهر آلوده است ملک گفت خوانسالار را
که شراب دار میگوید که زهر در طعام کرده این چنین است گفت دروغ میگوید گفت او نیز دروغ میگوید ملک گفت
ساقی را این شراب باز خور او شراب باز خورد و او را گزندی نکرد که در وی زهر نبود صاحب طعام را گفت این طعام
بخور نخورد بهیمه بیاوردند و آن طعام باو دادند بخورد و در حال بمرد ملک بفرمود تا هر دو را بزندان بردند
یوسف علیه السلام در زندان تعبیر خواب کردی زندانیان از دلتنگی خوابهای آشفته بسیار بدیدندی چون
زندانیان بامداد برخاستندی تا هر یکی چند خوابهای مختلف دیده روی به یوسف نهادندی و خوابها بگفتندی
و او تعبیر کردی خواستند که وی را تجربه کنند خوانسالار گفت من در خواب دیدم که انگور می افشردمی و بخداوندگار
می دادمی این قول عبدالله مسعود است بعضی گفتند که ایشان این خواب دیدند اما هر یکی از ایشان خواب دیگر
بر خود بست چون یوسف تعبیر کرد صاحب خوان گفت حاشا آن خواب نیک من دیدم و خواب بد او یوسف گفت
قُضِيَ الْأَمْرُ مجاهد گفت چون این دو غلام آمدند تا از وی خواب پرسند او را گفتند ای جوان تو سخت نیکو روی و بخرد و تیز
جوانی

جوانی و ما ترا دوست میداریم او گفت بخدای بر شما که مرا دوست ندارید که هر کس که مرا دوست داشت
من از محبت او بلا دیدم عمهٔ من مرا دوست داشت و خواست تا مرا بر خود باز گیرد دیگری از ابراهیم
میراث یافته بود در میان بست و من خفته بودم و بی خبر از آن آنکه مرا تهمت دزدی نهاد تا بعلت آن
مرا یکسال نزد خود باز گرفت و شرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یکسال وی را خدمت
مسروق منه بایستی کرد و پدر مرا دوست داشت در محنت برادران افتادم تا مرا بچاه انداختند و بندگی
بفروختند و زلیخا دوست داشت مرا و بمحنت زندان افکندند زنهار مرا دوست مدارید گفتند ما ترا دوست
داریم و با تو الفت می باشد ما را آنکه همه روزه بیامدندی و حدیث وی شنیدندی و بروی آفرین میکردند تا شبی
بخواب دید آنچه حکایت کرد از ایشان بر و دیگر روز بیامدند و پیش او بنشستند و گفتند ایها العالم ما هر یکی دوش
خوابی دیده ایم ساقی گفت من در خواب دیدم که سه خوشهٔ انگور از رزبار بچیدم و در کاس ملک می افشردم
تا باز خورد و خوانسالار گفت من در خواب دیدم که سه سبد بر سر نهاده بودم بر آن خوان الوان طعامها بود
سباع الطیر و مرغان شکاری از سر من آن میخوردند ما را بتاویل این خواب خبر ده که ما ترا از جملهٔ محسنان می بینیم
و میدانیم که تاویل و تعبیر خواب نیکو میگویی و با زندانیان نیکویی میکنی و یوسف علیه السلام همه روز تعهد
زندانیان کردی و بیماران را معالجه کردی جامهٔ دریدهٔ ایشان بدوختی و ایشان را دلخوشی دادی و در خبر است
که چون یوسف علیه السلام در زندان شد اهل زندان را دلتنگ یافت ایشان را گفت خوشدل باشید
صبر کنید که خدای تعالی شما را بدین مزد دهد و فرج عاجل و ثواب آجل ایشان خوشدل و آسوده شدند
و گفتند خدای بر تو رحمت کناد چه نیکو روی و نیکو خوی و با سایش جوانی است فَمَنْ أَنْتَ يَا فَتَى ای
جوان تو کیستی گفت أَنَا يُوسُفُ صِدِّيقُ اللَّهِ ابْنُ يَعْقُوبَ إِسْرَائِيلَ بْنِ إِسْحَاقَ صَفِيِّ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
خَلِيلِ اللَّهِ عامل زندان باز گفت ای پیغمبر زاده و الله که اگر من توانستمی ترا رها کردمی اکنون من در خدمت
و مراعات تو تقصیری نکنم قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ
قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا
وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ گفت نیاید بشما طعامی
که بروزی شما کنند و الا که من خبر دهم شما را بتاویل آن پیش از آنکه بشما آید این از جمله آنست که خدای
مرا آموخته است گفته اند که یوسف این از برای آن گفت که دانست که از آن خوابها که ایشان پرسیدند
یکی بد است و از حق معبر آنست که چون خوابی پرسند که آن بد باشد از آن عدول کند و تعبیر آن نگوید برای
آنکه از رسول صلی الله علیه روایت کرده اند که گفت الرؤیا علی رجل طائر ما لم یعبر فاذا عبرت وقعت

وان الرؤیا جزء من ستة واربعین جزء من النبوه فلا تقصصها الا علی ذو رای گفت خواب برپای مرغی پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشد چون تعبیر کنند بیفتد و خواب جزویست از چهل و شش جزو از پیغمبری خواب که بینی جز با خدا و ندای مکوی و بدان اغاز از علم خود کرد تا ایهام بیفکند که او تعبیر آن خوابها نمی داند گفت وقت را این تعبیر ناگفتنی است و شما را سال که وهم آید که تاویل این خواب نمیدانم که هیچ طعام بشما نیارند در خواب و بیشتر مفسران بر آنند که در بیداری الا که من شما را بدان خبر دهم بتاویل این چیز گفت عادت ان ملک آن بود که چون از زندانیان کسی را بخواست کشت طعامی مخصوص فرستادی تا بخوردی وانکه ویرا فرمودی بکشتن ابو علی گفت سبب این گفتار ان بود تا نبوت خود و علم معجز و دلالت نبوت با ایشان نماید و تقریر معرفت خدای و توحید او کند الا تری الی قوله ذٰلِکُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي این از ان جمله است که خدای تعالی مرا آموخته است و من رها کرده ام و بگذاشته دین و طریقه قومی را که ایشان بخدای ایمان نیاورند و بسرای بازپسین یعنی بقیامت کافرند انکه کشف نسب و مذهب خود کرد و گفت پس روی میکنم دین و ملت پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوب اند ما را نیست که هیچ چیز را انباز و شریک خدای کنیم این طریقه و روش ما را از فضل خدای بر ماست و بر جمله مردمان ولیکن بیشترین ایشان شکر این نعمت نمی کنند اما فضل خدای بر ما از انجاست که ما را پیغمبر کرد و بر مردمان انکه ما را به ایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کنیم با حق یَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یوسف علیه السلم ایشان را تقریر توحید کرد و گفت ای دو رفیق زندان خدایان متفرق بهتر باشد یا یک خدای قهر کننده و برای ان این گفت که ایشان در زندان بتان مختلف می پرستیدند که در شکل و صورت متفاوت بودند انکه شبهه کرد بر فساد رای ایشان و گفت شما نمی پرستید الا نامها را که شما نهاده اید و پدران شما یعنی شما این بتان را آله میخوانید و آله آنست که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم نکند مستحق عبادت نشود و تا قادر نباشد بر ان شواند کرد و از او صحیح نبود و تا حی نباشد محالست که قادر باشد چون ایشان جماد اند نام آله بر ایشان چو نامی بی معنی باشد اگر گویند چگونه گفت شما نام می پرستید و ایشان مسمی می پرستیدند گوییم غرض الهیت است یعنی چیزی می پرستید که بر او از الهیت و استحقاق عبادت جز نام بی معنی نیست مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ و این نامها که شما و پدران شما برین بتان نهاده اید نامهاست که خدای تعالی بران حجتی نفرستاده است حکم نیست مگر خدای را خدای فرمود که نپرستید مگر او را پرستیدن و باوی شریک نگفتن دینی راست است و طریق مستقیم ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند انچه که نظر نمی کنند یَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا

فیسقی

سخن

فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ یوسف علیه چون بدان سخن مشغول گشت و از سر خواب ایشان در گذشت ایشان گفتند جواب سوال ما و تعبیر خواب ما بگوی گفت توقف کنید چون الحاح کردند گفت اما یکی از شما ساقی ملک بوده ای نام او مجلث تاویل خواب او آنست که با سر کار خود رود و ملک را خمر دهد و آنکه خوشه انگور دیده تاویلش آنست که سه روز دیگر در زندان بماند و اما تعبیر خواب دیگری آنست که سبد نان دید و مرغان از وی میخوردند او سه روز در زندان بماند پس از ان بر دار کنند او را و مرغان مغز سر او بخورند ایشان چون آن بشنیدند پشیمان شدند گفتند ما خواب چنین ندیده ایم ما بازی میکردیم تا ترا بیازماییم یوسف بحال خود مشغول گشت و قضا کرده شد و حکم رانده آمد چون سه روز بر آمد روز چهارم کارکنان ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند یوسف علیه السلم ساقی را گفت که خواب نیکو دیده بود و دانست که وی نجات خواهد یافتن اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک خواجه خود مرا یاد کن و حدیث من بگوی و او را از حال من خبر ده و انکه مرا بظلم در حبس کرده اند درین حال جبرئیل آمد و دست یوسف را گرفت و او را بگوشه برد از زندان و پر بر زمین زد و زمین اول بشکافت گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگرید گفت زمین دوم می بینم ان نیز بشکافت و همچنین تا هفتم زمین بشکافت گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگرید سنگ عظیم دید گفت سنگ بزرگ می بینم جبرئیل پر بران سنگ زد سنگ بشکافت و از میان سنگ کرمی بیرون آمد برگ سبز در دهان گرفته گفت خدای سلام میرساند و میگوید چه گمان برده پنداشتی که ترا فراموش کردم بعزت من که هفت سال اینجا بمانی یوسف گفت خدای از من راضی باشد گفت آری گفت اگر این که هفت است هفتاد باشد هیچ باک ندارم و در خبر است که چون یوسف جبرئیل را دید در زندان گفت یا اخا المنذرین مالی اریک من الخاطئین جبرئیل او را گفت یا طاهر الطاهرین یقرا علیک السلام رب العالمین و یقول ما استحییت منی اذا استغثت برب الادمیین فوعزتی و جلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس از یاد باز برد و فراموش کردانید شرابی را که پیش ملک ذکر یوسف کند و حال او وی را یاد دهد پس بماند یوسف در زندان مقدار هفت سال کلبی گفت پنج سال بود تا محبوس بود پس از ان هفت سال دیگر بماند وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

بکن

چون مدت محنت یوسف برآمد حق تعالی سببی ساخت که ملک در خواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو
فربه را بخوردند و هفت خوشه سبز دید که هفت خوشه خشک گرد آمدند و از هیبت گردند ملک
از خواب درآمد ترسیده و خوفناک کس فرستاد و کهنه و سحره را حاضر گردانید و گفت إِنِّي أَرَى من هفت
گاو فربه دیدم در خواب که ایشان را هفت گاو لاغر بخوردند و هفت خوشه سبز دیدم و هفت خوشه دیگر
خشک که آن را نیز گرد آورده دید يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه معروف مرا فتوی دهید در خواب من شما تعبیر خواب
من میکنید ایشان گفتند این خواب که تو دیده خوابها شوریده است و ما تاویل خوابهای شوریده ندانیم
درین حال ساقی را یاد آمد که در زندان مردی هست که او علم تعبیر نیک داند و ذلک قوله تعالی وَقَالَ الَّذِي
نَجَا مِنْهُمَا آنکس که نجات یافت از آن دو جوان و حال آن بود که ویرا یاد آمد بعد از مدتی دراز که من
شما را خبر دهم بتعبیر و تاویل این خواب مرا بفرستید بنزدیک آنکس که من میدانم که علم تعبیر نزدیک ویست
يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي
سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ
مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ
النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ویرا بفرستادند چون بزندان رسید ویرا بدید گفت ای یوسف
راست گوی در آنچه گویی از تعبیر خواب ما را فتوی ده در هفت گاو فربه که میخوردند هفت گاو لاغر و در هفت
خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا من باز گردم و بنزدیک آن مردم روم و ایشان را خبر دهم تا بدانند یوسف
گفت علیه السلام تعبیر خواب آنست که درین هفت سال تخم که کاری آنچه حاصل شود و بدروید در خوشه
رها کنید تا بماند مگر اندکی که برای قوت بکار آید انگه از پس آن هفت سال قحط شود و قحطی سخت که هرچه
درین هفت سال نهاده باشید همه خرج شود و خورده آید مگر اندکی که نگه دارند از آنکه پس از آن سالی آید
که باران باریده شود مردم را و نیز یاد ایشان رسند و در عصر کنند انگور فرزند برای آن فرمود که در خوشه رها
تا شپشه در وی نیفتد و شدت در وصف سال کنایت است از قحط و معنی يَأْكُلْنَ یعنی بخورند این سالها
و نیست کنند آنچه نهاده باشد در سالها پیشین و مراد یعصرون چیزیست که از و شراب گیرند چون انگور و سیب
و غیر آن و از ابن عباس روایتست که مراد یعصر حلب است یعنی شیر بسیار دوشند
وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ
النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ
إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ

قالت

قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ
الصَّادِقِينَ چون مرد باز آمد و ملک را خبر داد بانچه یوسف گفته بود گفت این حدیث
پیغام راست نیاید او را پیش من آرید چون رسول پیش یوسف رفت و گفت ملک ترا میخواند
اجابت کن تا تعبیر این خواب چنانکه با من گفتی با وی بگوی یوسف گفت باز گرد و پیش خود رو و بگوی
تا آن زنان را حاضر کند و بپرسد از ایشان تا چه بود ایشان را تا دستهای خود بریدند و این برای آن گفت تا
ملک را و غیر ملک را معلوم گردد که او بی گناه بوده است و بی جرمی ویرا حبس کرده بودند ابن عباس گفت
اگر یوسف بیرون آمدی و استکشاف نکردی ملک هر وقت که او را بدیدی با خویشتن گفتی این آن
مردست که با زن عزیز خیانت کرد رسول برگشت و با پیش ملک شد و گفت یوسف میگوید من
بیرون نیایم تا ترا معلوم نشود که مرا بظلم و بی گناه باز داشته اند بفرمای تا آن زنان را بیاورند و بپرسند
تا چرا دست خود بریدند ملک کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت وَمَا خَطْبُكُنَّ حال شما
و کار شما چیست و چگونه بود او شما را مطالبت کرد از نفس شما یا خود شما ویرا مطالبت کردید از نفس
وی ایشان گفتند حَاشَ لِلَّهِ ما از وی هیچ بدی و خیانت ندیدیم از وی جز خیر و صلاح ندانیم نزدیک
آن حال زلیخا معترف آمد و گفت اکنون حق ظاهر گشت و حقیقت حال پیدا شد من او را بخود خواندم
و او از جمله صادقان و راست گویان است جرم ویرا نبود او را بود ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي
لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ وَقَالَ
الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا
مَكِينٌ أَمِينٌ این استکشاف برای آن کردند تا عزیز بداند که من در غیبت خیانت
نکردم در حق زلیخا و خدای تعالی خیانت کنندگان را هدایت نکند و رها نکند که خیانت ایشان برکار شود
و پوشیده ماند انگه یوسف علیه السلام بر سبیل خضوع و خشوع و کسر نفس خود گفت من نفس خود را
مبرا نکنم که نفس مردم را ببدی فرماینده است و بعضی مفسران گفته اند که این سخن زلیخاست
یعنی با یوسف تا بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم و چون مرا پرسیدند از حدیث وی راست
بگفتم و خدای هدایت نکند خاینان را پس ابتدای این خیانت نکردم با یوسف و خویشتن را مبرا نکنم
از بدی تا دیگران متهم شوند بدرستی که نفس سخت فرماینده است ببدی و همه را میل ببدی باشد مگر آنرا که
خدای نگاه دارد و رحمت کند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست چون ملک تجسس و تفحص کرد و براءت
ساحت ویرا معلوم شد گفت ویرا پیش من آورید تا ویرا خاص و خالص گردانم برای خود رسول پیش
یوسف آمد تا ویرا از زندان بیرون برد در خبر است که چون یوسف خواست که از زندان بیرون شد اهل

زندان از مفارقت وی جزع کردند و بگریستند گفتند ما را بوجود تو اینجا راحت و آسایش بود اکنون بروی ما
جگونه نگریم و با که انس گیریم یوسف علیه السلم دعا کرد و گفت اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار ولا تعم
علیهم الاخبار بارخدایا دلهای والیان و نیکان بر ایشان مشفق گردان و خبرها بر ایشان پوشیده مگردان
جون بیرون آمد بر در زندان بنوشت هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة
الاعداء این گور زندگان و خانه اندوهان و تجربه دوستان و شماتت دشمنان انگه بگرمابه شد و خویشتن را پاکیزه
کرد ایند و خلعت ملک در پوشید جون بدر سرای ملک رسید بایستاد حسبی ربی من دنیای و آخرتی
حسبی ربی من خلقه عبد جاره و جل ثناءه و لا اله غیره جون پیش ملک رفت گفت اللهم
انی اسالک بخیرک و اعوذ بک من شره و شر غیره جون چشمش بر ملک افتاد سلام کرد
و او را تحیت گفت بزبان عرب گفت این جه زبانست گفت زبان عرب گفت زبان عم اسمعیل انکه در
میان زبان بگو دا ایند و او را بعبرانی دعا گفت ملک گفت این جه زبانست گفت زبان پدران ماست
وهب گفت ملک هفتاد زبان دانست بهر زبانی که با یوسف سخن همیگفت جواب داد بهمان لغت
ملک بتعجب فرو ماند و یوسف را آن روز سی ساله بود و ملک در جال می نگرید و حدیث حسن و علم او با
ندیمان خود میگفت این آنست که تاویل خواب میکرد و کس ندانست انگه ویرا گفت یا یوسف من میخواهم
تا تاویل این خواب از زبان تو بشنوم یوسف ع گفت اول خواب تو بتفصیل بگویم که جه دیدی و جگونه
دیدی گفت روا باشد گفت ای ملک تو هفت گاو دیدی فربه نیکو سفید و روشن روی که رود نیل بشکافت
و ایشان از انجا بر آمدند پستانهای پر از شیر و تو در ایشان نگاه میکردی و از حسن ایشان تعجب میکردی
که نگه کردی آب نیل بزمین فرو شد و زمین پدید آمد و از میان گل و لوش هفت گاو لاغر بر آمدند خاک
رنگ و شکمها با پس پشت شده بی پستان و بی شیر دندان و بچه داشتند جون دست و بچه سگان و خرطومها
سباع بان گاوان دیگر برانگیختند و ایشان را بدریدند و بخوردند و استخوانهای ایشان بشکستند و مغز
استخوانهای ایشان بکیدند و تو در ان می نگریدی و متعجب می بودی پس هفت خوشه گندم از زمین
بر آمد سبز و هفت دیگر سیاه و خشک در یک جایگاه و تو بتعجب با خود میگفتی این خوشهای گندم
عجب است در یکجایگاه رسته هفت سبز و سیراب و هفت دیگر سیاه و خشک بی برگ درین میان
بادی بر آمد و آن خوشهای سیاه و خشک بران خوشهای سبز تر زد و آتش در ان زد و آنرا بسوخت
این آخر خواب تست انگه از خواب در آمدی ترسین ملک از ان بتعجب فرو ماند و گفت این گفت تو عجب
تر از خواب منست تا پنداری که این خواب تو دیدی و بخدای که هیچ خلل نکردی و خطا نگفتی اکنون
ای صدیق روزگار جه رایست ترا درین خواب که من دیده ام گفت مصلحت در آنست که هر جایی که تا گندم و جو رسید
جندانکه بدست آید جاوند و بکارند و هرجه ترا در خزینه است همه خرج در تخم و عمارت زمین کن جه اضعاف

آن

آن باز یابی و جون بر آید و برسد بخوشهای تا بدروند و در خوشه رها کنند تا بزیان نیاید و شپشه بان راه نیابد
و دانه او قوت آدمیان باشد و کاه او علف جهار پایان و ازین طعام که حاصل آید خمس بر دارند از
برای قوت سال و باقی در انبارها بنه درین هفت سال همچنین کن جون این سالها برود هفت سال آید سال
های قحط و ان قحط باطراف عالم برسد از اقصای جهان بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند و انجه در
سالها نهاده باشی بحکم مراد خود بفروشی و انگه خزینهایی و گنجها که کس ندیده باشد و نشنیده ملک
گفت بدین کار قیام که کند و که تواند کرد درین حال یوسف گفت اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي
حَفِيظٌ عَلِيمٌ انی حاسب و کاتب و من نویسنده ام و محاسبم بکتاب و حساب نگاه دارم
عبد الله عباس گفت که رسول خدای گفت رحم الله اخی یوسف که اگر نگفتی که مرا بعامل قرار کن در
حال عمل بوی دادی یوسف علیه السلم یکسال پیش وی می بودی و با وی مجالست میکرد و از علم و ادب
او متعجب می بود یک روز یوسف را گفت مرا می باید که بر هر نوعی با تو اختلاط کنم جز آنست که مرا
استنکاف می آید از انکه با تو طعام خورم یوسف گفت من اولیترم که استنکاف کنم که من پسر یعقوبم
اسرائیل الله پسر اسحقم ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله گفت راست گفتی از ان پس با وی مواکله میکرد
و مشاوره کرد جون یکسال بر آمد ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر وی نهاد و شمشیر خاص خود حمایل وی
کرد و او را بر تختی نشاند از زر مرصع بدر و یاقوت و کله از استبرق بر بالای آن برد در ازای آن سی گز
پهنای وی ده گز و سی بستر برز افگند و شصت متوسه و او را بران سریر نشاند و ملوک و امرا را در فرمان
وی کرد و ملک در خانه نشست و پادشاهی بدست یوسف داد و کار مصر با وی گذاشت و قطفیر را از ان
معزول کرد و عمل او نیز بیوسف داد و ملک زلیخا را بیوسف داد جون یوسف نزدیک زلیخا شد
او را گفت این بهتر است یا انکه تو مرا بان استدعا می کردی زلیخا گفت ای صدیق تو مرا بران ملامت
مکن که من زنی بودم جوان در نعمت و با جمال و مال و شوهر مرا شهوت بزنان نبود و پرا من من نگشتی و
تو نیکوترین اهل روزگاری من از محبت تو مبتلا شدم بامری که مانند این کس را نبود جون یوسف دست
بوی باز نهاد بدانست که راست گفت یوسف را از وی دو فرزند آمد یکی افراهیم و یکی میشا و ملک مصر
بر یوسف راست شد و میان رعیت عدل آشکارا کرد اینست قصه آیت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي
بِهِ ملک گفت این مرد را که علمی چنین دارد و بر پیش من آرید تا من او را بخاصه و خالصه خود کنم که او سزا
وار آنست که او را وزارت دهند جه جای انکه با زندانیان عمر گذارد جون او بیامد ملک با وی سخن گفت
او را در سخن بیازمود بدانست که بیش از انست که گفته اند گفت ویرا که تو امروز نزدیک ما با مکانت و
منزلت و امانتی   قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَكَذَلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ

نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ یوسف علیه السلام چون آن نگاه دید از ملک ولایت طلب کرد و گفت اجْعَلْنِي
عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ اگر گویند که شاید که وی قبل ظالم و از دست وی ولایة
خواهد گویم ولایت بصورة ملک مصر را بود و بحقیقت یوسف را بود ممکن نبود جز انکه از خواست حق
خود خواست و از اکه حقی بود روا بود که بهر وجهی که تواند توسل سازد و از پادشاه انخواست که قوم
ملک بوی باشد و از خزانه است گفت مرا بر خزانه زمین موکل گردان و کار خزانه بمن گذار که من
نگاه دارم و ضایع نگذارم که عالم بر خود دخل و خرج آن بعلم حاصل کنم و بحفظ ضایع نگذارم انکه حق
تعالی گفت ما چنانکه یوسف را تمکین دادیم از ان جمله که ذکر کرده شد تمکین دادیم وی را در زمین مخیر
گردانیدیم تا جای گیرد از زمین انجا که خواهد ما برحمت خود رسانیم انرا که خواهیم و مزد نیکوکاران ضایع
نگردانیم و هر اینه مزد آخرت که ثواب بهتر از ملک مصر است که بیوسف دادیم کسانی را که ایمان
آوردند و از معاصی و گناه اجتناب نمودند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ
فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي
بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ
الْمُنْزِلِينَ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ
چون یوسف علیه السلام متمکن گشت و بر سبیل نیابت بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب ملک
و سیاست میکرد تا سالهای فراخی بگذشت و سال قحط آغاز کرد شبی از شبها بفرمود تا برای ملک
در میانه شب طعام ساختند طباخان گفتند ملک عادت ندارد که درین وقت طعام خورد یوسف گفت
شما نیز طعام بسازید نیم شب ملک از خواب در آمد و گفت طعامی بیارید از هرچه باشد که مرا گرسنگی
غالب شده و میگفت الجوع الجوع یوسف علیه السلام بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند گفت
این طعام کی ساختید گفت درین شب گفت چه دانستید که مرا طعام خواهد بایست گفتند ما را یوسف
فرمود او را گفت تو چه دانستی گفت این شب از اول سالهای قحط است اسباب قحط آن بود که خدای
تعالی شهوه طعام بیشتر آفرید من دانستم که ترا برخلاف عادت در میان شب طعام باید بفرمودم
تا ساختند ملک متعجب فرو ماند از علم وی و در هر کاروی چون سال قحط در آمد باران نیامد نبات نرست
مردم دران سال هرچه داشتند بخوردند و انانکه نداشتند می آمدند و از یوسف میخریدند بزر و سیم
سال اول بزر بفروخت بنرخی که مقرر بود سال دویم بحلی و جواهر سال سیم بچهارپای و اسب و اشتر و گاو
و گوسفند سال چهارم ببنده و پرستار و ممالیک سال پنجم بضیاع و عقار سال ششم هیچ چیز نداشتند
فرزندانرا بیاوردند و بفروختند و طعام بستدند سال هفتم خود را بیوسف فروختند و همه مردان و
زنان

زنان بنده او شدند یوسف را ملکی حاصل شد که کس را نبود و خزانه بنهاد که کس چنان ندیده بود
ملک را گفت چگونه دیدی صنع خدای را و نعمت وی را ملک گفت ای ما رای تبع رای تست در خیر است که
یوسف علیه السلم درین سالها طعام سیر نخورد تا گرسنگانرا فراموش نکند فرمود تا ملک ما از نماز پیشین
تا نماز دیگر طعام میدادند ملک گفت که من گرسنه می باشم چرا بر عادت دو بار طعام نمی فرمایی مرا گفت
تا تو نیز طعم گرسنگی چاپی درویشانرا فراموش نکنی گفت نیکو رای دیده ای از انکه باز عادت شده است
که ملوک بر روز دیگبار خوان نهند چون قحط عام شد بزمین کنعان رسید چون عام شد یعقوب و فرزندان
را قحطی و رنجی عظیم رسید بشنیدند که در همه ولایت طعام جایی نمی یافت مگر نزدیک عزیز مصر پسرانرا گفت که
است از انکه شما را بمصر باید رفتن و بضاعتی بردن و پاره طعام آوردن ایشانرا کیل کرد و ابن یامین
را نزدیک خود باز گرفت که از تخم یوسف با او بسر میبرد و دران وقت ایشان بفلسطین بودند بشام
و بوی بودند و چهارپای داشتند یوسف علیه السلم منتظری بود مقدم ایشانرا ایشان چیزی که آلت
شبانان بود بساختند چنرا و مدب و گلیمی چند و پاره پشم رنگ کرده برگرفتند و روی بمصر نهادند تا برسیدند
چنانکه گفت وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف و در پیش او شدند ایشانرا بشناخت
و ایشان وی را نشناختند و نیز از برای انکه وی را کودکی رها کرده بودند چون بدیدندش وی را پادشاهی دیدند برسریر
جامهای پادشاهی پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده بعضی حکما گفته
اند برای آن باز نشناختند که معصیت کرده بودند و معصیت دیده فکرت را تاریک گرداند یوسف با
یشان
سخن گفت ایشان بزبان عبرانی سخن گفتند گفت شما چه مردانید گفتند جماعت شبانانیم ولایت ما
را قحطی رسیده است آمده ایم تا ما را طعامی فروشی یوسف گفت مبادا شما جاسوس باشید و آمده
باشید تا ملک مرا و راه و ولایت من نشان کنید گفتند لا والله ما جاسوس نیستیم ما برادران یکدیگریم
ما را پدری پیر هست پیغمبری است از پیغمبران خدای وی را یعقوب گویند گفت شما چند برادرید گفتند دوازده
گفت اکنون چند مانده اید گفتند یازده گفت آن یکی کجا شد گفتند با ما روزی به بیابان آمد آنجا هلاک شد
گفت آن دیگر کجاست گفتند پدر ما آن برادر را از همه دوستر داشتی چون او غایب گشت این برادر را بجای او
و بوی او چشم فرو نگذارد یوسف گفت کیست که برای شما گواهی بدهد که چنین است که شما میگویید
گفتند ایها الملک ما درین شهر غریبیم کس ما را نمی شناسد یوسف گفت من این انگاه دانم که شما راست
میگویید که این برادر را بیارید گفتند این نوبت او را با خود بیاریم اینست که خدای تعالی باز گفت فَلَمَّا
جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ چون ساز ایشان راست کرد و طعام ایشانرا بداد و ایشانرا گفت برادری
که از پدر شماست بنزدیک من آورید تا من شما را نیکو دارم و کیل را طعام تمام بدهم نمی بینید که من کیل تمام
میدهم و من بهترین فرود آورندگان و مهمان دارانم پس اگر او را نیارید شما را بنزدیک من کیل نیست و طعام داده

پس نزدیک من میایید و کرد من مکردید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ
لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى
أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا
أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
ایشان یعنی برادران یوسف جواب دادند و کفتند مابکوشیم و چاره بسازیم تا ویرا از پدر وی بخواهیم
وانچه توانیم درین معنی بجای آوریم و بکنیم یوسف غلامان خود را کفت که چیزی که ایشان آورده‌اند در میان
بار ایشان کنید تا چون باخانه شوند متاع خود بشناسند ایشانرا بباز آمدن داعیه قوی تر شود باشد
که دانند که طعام رایکان داده‌اند ایشانرا و نیز برای انکه کونباید که بعلت انکه چیزی ندارند باز نیایند
و کفته‌اند برای انکه دانست که یعقوب آن بضاعت را باز پس فرستد و ایشانرا باید آوردن لَعَلَّهُمْ
يَعْرِفُونَهَا کفت بضاعت در میان بار ایشان کنید تا باشد که ایشان بشناسند از اجون باز
کردند و با خانهٔ خود روند باشد که بسبب آن باز آیند ایشان بازکشتند و بنزدیک پدر خود رفتند
پدر ایشانرا بپرسید که چون بودید و احوال شما چگونه بود کفتند ای پدر ما از نزدیک مردی می آییم که فضل
و کرم او را صفت نتوان کرد و با ما آن انعام کرد که اکر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا که پیش ازین نکردی
یعقوب کفت برادر شما شمعون کجاست کفتند او را ملک مصر بکرو داد تا ما باز شویم ابن یامین این ترا
با خود ببریم کفت او چه داند که شما برادر وی هست کفتند ما کفتیم کفت چرا کفتید کفتند برای انکه ما را
بجاسوسی متهم کرد چون ما شرح حال خود بکفتیم و او می پرسید تا حدیث برادر کردیم کفت اکر راست
میکویید در نوبت دیکر او را با خود بیاورید انکه کفتند که ای پدر برادر ما را با ما بفرست که ما را کیل منع کردند
و کم دادند تا این کرت کیل تمام بیاوریم و از هیچ چیز اندیشه مکن و مترس که ما او را نکاه داریم یعقوب
علیه السلام ای ایمن از شما بروی چندانکه ایمن بودم از شما بر یوسف پس خدای بهترین حافظ و نیکوترین
نکهبانی است و او بخشاینده‌ترین بخشایندکانست یعنی ویرا بخدای سپردم حق تعالی کفت یوسف را به
برادران سپردند ضایع کردند و ابن یامین بمن سپردی و من خدایم که انچه بمن سپارند ضایع نشود
وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي
هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ
بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا
مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا
نَقُولُ وَكِيلٌ جون متاع و بار خود بکشادند بضاعت خود را دیدند همچنان در میان بار بود
کویا

که با ایشان رد کرده بودند کفتند ای پدر ما چه جوییم و چه خواهیم پس ازین که این مرد کرد از کرم خود ما را طعام داده است
و متاع ما باز رد کرده است و این از برای آن کفتند تا دل پدر نرم کردانند بر انکه ابن یامین را با ایشان بفرستد ما
نَبْغِي چه جوییم یعنی چیزی دیکر نماند که کار ما بران موقوف باشد و ما از تو چیزی دیکر نمیخواهیم چه ما را برای این
نوبت این که داریم کفایت است یعنی بضاعت ما رد کرده‌اند ببریم و برای اهل خود طعام آریم و برادر خود
ابن یامین را نکاه داریم و کیل یک اشتر وار بیفزاییم بنصیب او که این کیل اندکست یعقوب کفت هرکز
نفرستم ویرا با شما تا انکه مرا وثیقتی دهید چند از عهد و پیمان و سوکند که او را نزدیک من آورید مکر که واقعه
افتد که همه را شامل باشد و جمله در ان کرفتار شوید و چون ایشانرا عهد و پیمان بدادند و با وی عهد خدای کردند
که او را رها نکنند و ضایع نکذارند دکر باره یعقوب بر سری خدای را کواه کرفت خدای برانچه ما میکوییم کواه و
حافظ است ابن عباس کفته این سوکند که بر سر ایشان آن بود که کفت بکویید بحق مصطفی که خیانت
نکنید ایشان بحق مصطفی سوکند خوردند که خیانت نکنند وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ
بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُوا
مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا
حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ جون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشانرا وصیت کرد و کفت ای
پسران من چون بمصر رسید همه یکبار بجمع بیک دروازه در مروید از درها پراکنده در روید کفتند برای آن کفت
که ایشان یازده برادر بودند نیکو و تمام بالا تا چشم بد در ایشان نرسد انکه کفت نه انکه اکر خدا خواهد که شما را
چیزی رساند که من می کفتم شما را سود دارد و غنا کند حکم نیست جز خدای را من بدو توکل کردم و بر وی باید که
توکل کنند کان توکل کنند ایشان چون بمصر رسیدند و مصر را چهار دروازه بود هر چهار کس بدروازه فرود شدند
چنانکه یعقوب ع فرموده بود مَا كَانَ يُغْنِي نبود آن رفتن ایشان از چهار در دروازه که سود کند ازیشان
و باز دارد از خدای مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیز مکر حاجتی که در دل یعقوب بود که آن حاجت روا شود و آن شفقت
پدرانه بود بر فرزندان و اندیشه او از چشم بد انکه یعقوب را وصف کرد بعلم و کفت او علم بود با انچه ما او را
تعلیم کردیم و آموختیم و کفته‌اند که او علم بود یعنی بر علم کار کردی و لیکن بیشترین مردمان نداشتند این حال
وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ
قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ جون فرزندان
یعقوب بمصر رسیدند و نزدیک یوسف شدند کفتند ایها العزیز چنانکه فرمودی بکردیم و آن برادر را که خواستی

ویرا

آوردیم گفت نیکو کردید بفرمود تا ایشانرا جایی فرود آوردند و مهمان داری فرمود و بفرمود تا از برای هر دو
برادر خانی بیاوردند و در پیش ایشان بنهادند ابن یامین تنها بماند گفت اگر برادر من یوسف بر جای بودی
با من بنشستی تا من تنها نبودمی این میگفت و میگریست یوسف علیه السلام گفت خواهی تا من برادر تو
باشم گفت خود پادشاهی و عزیز مصر لیکن مرا بجای او کسی نباشد گفت برخیز و پیش من آی تا تو تنها
نباشی او را بر سریر برد و با خود بنشاند چون شب در آمد طعام بنهادند همچنین کرد چون وقت خفتن
بود برای هر دو برادر بستری بگستردند ابن یامین تنها بماند گفت تو بجامه من در آی او را با خود بخوابانید
دیگر روز گفت ای فرزندان یعقوب من شما را جفت می بینم و همه را با یکدیگر خوش می بینم جز این مرد
که تنهاست من او را با خود گرفتم تا پیش من باشد و ایشانرا جایی معین کرد و ابن یامین را با
خود گرفت چنانکه خدای خبر داد وَلَمَّا دَخَلُوا چون پیش یوسف شدند یوسف برادر خود ابن یامین را
با خود گرفت و جای داد چون بخلوت بنشستند گفت نام تو چیست گفت ابن یامین گفت ابن یامین چه
باشد ابن المثکل پسر مصیبت رسیده گفت پدرت ترا چرا چنین نام نهاد گفت چون مادر بجوار رحمت حق رفت
گفت مادرت که بود گفت راحیل بنت لیان گفت هیچ فرزند نداری گفت دو پسر دارم یکی را از ایشان ...
نام است گفت این چه معنی دارد و چرا او را این نام نهادی گفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام او
ناپیدا شد تا پنداشتی که او را زمین فرو برد و یکی را میم گفت این چه معنی دارد گفت آنکه گمان ما آنست
که او زنده است و دیگر را میم نام نهادم برای آنکه ویرا به چشم خرمی آنکه تمام کرد یوسف گفت خواهی که من برادر
تو باشم بدل برادرت گفت ای عزیز چون تو برادر کرا باشد ولیکن اگر تو برادر من شوی چگونه برادر من
باشی و ترا یعقوب و راحیل نزاده اند یوسف چون این بشنید بگریست و برقع از روی دور کرد و گفت إِنِّي
أَنَا أَخُوكَ من برادر تو ام تو با ایشان هیچ مگوی و پوشیده دار و هیچ اندوهگین مشو و باک مدار و
و آنچه کرده اند با تو و برادرت آنکه بفرمود تا بار ایشان بکردند و برگ ایشان بساختند و برای هر برادری
اشتر وار گندم بفرمود و آنکه بفرمود تا سقایه در رحل ابن یامین نهادند سدی گفت ابن یامین ازین حال خبر
نداشت کعب گفت که بعلم و آگاهی وی بود ایچنان بود که یوسف ابن یامین را گفت أَنَا أَخُوكَ
من برادر تو ام ابن یامین سخت خرم و شادمان گشت و خدای را شکر کرد یوسف را گفت من هیچ وجه
از تو مفارقت نکنم پس گفت چگونه باشد احوال پدر که او را تسلی از من بسیار تر بود گفت فرج او نزدیک
است گفت این میسر نشود الا بر تهمتی که آن بر تو نیکو نباشد و آن دزدی باشد گفت همه رنجی تحمل کنم و از
تو جدا نگردم گویند که چگونه روا باشد که او غم پدر بیفزاید با آنکه داند که تسلی پدر از ابن یامین است
او را باز گیرد تا پدر رنجور شود گویم که یوسف علیه السلام این بفرمان خدای کرد و از خود نکرد و خدای تعالی خواست
تا محنت یعقوب بنهایت رسد تا و ابرسد چنانکه شاعر گفت   اذا الحادثات بلغن المدی
وکادت لهن تذوب المهج   وحل البلاء وقل العزا   فعند التناهی یکون الفرج   گفتند که سقایه
ملکی

کاسی زرین بود جوهرها بکار نهاده در میان او ملک بدان آب خوردی چون طعام عزیز شد برای عزت طعام
و حرمت او بدین سقایه می پیمودند چون این سقایه را در رحل و بار ابن یامین نهان کردند منادی ندا کرد
در میان ایشان که ای کاروانیان شما دزدانید ندای این منادی گفت اندر دستوری یوسف بود و
منادی ایشانرا نشناخت چون صاع بر جای خود ندید گفت شما دزدانید که یوسف را از پدر بدزدیده بودید و
گفته اند استفهام است چون این بشنیدند مضطرب شدند و حال آن بود که روی بایشان آورده بودند که
شما چه گم کرده اید و چه میجویید گفتند ما صواع ملک نمی یابیم و هر که آنرا بملک آرد مایک اشتر وار گندم بوی دهیم
و من بدان ایم و این گوینده مهتر کیالان بود   قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ
فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا
جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ فَبَدَأَ
بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ
مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ   گفتند بخدای که شما میدانید که بدان نیامده ایم که
در زمین فساد کنیم یعنی ما دزد نئیم و ما هرگز دزد نبوده ایم گفتند اگر شما دروغ گویید پاداش این چه باشد یعنی این
اگر درست شود و سقایه شما گرفته باشید حکم این چگونه بود ایشان گفتند جزای این آنست که آنکس که این
کرده باشد و سقایه در رحل وی یابند ویرا به بندگی گیرند ما همچنین جزا دهیم ظالمانرا یعنی دزدانرا آنکه بفرمود
تا بارهای ایشان بجستند و ابتدا بارهای برادری کردند پیش از بار دان برادرش آنکه چون بوعای وی رسیدند
وعای وی بیرون آورد کَذَلِكَ كِدْنَا همچنین کردیم و ساختیم برای یوسف ابن عباس گفت صنعنا ربیع
گفت احتلنا این دلیل میکند که آن بامر خدای بود مَا كَانَ لِيَأْخُذَ نبود که فرا گیرد یوسف برادر خود را
با بر عادت و دین ملک و عادت ملک آن بود که دزد را بزدندی و غرامت بستاندی إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ یعنی
نبود که فرا گیرد برادر را مگر بمشیت خدای و اراده وی و اعلام و هدایت ابن عباس گفت عادت ملک
آن بود که دزد را تازیانه بزدی و دو ضعف آنچه بردی غرامت بستدی و گفتند که عادت آن بود
که دو پی او بگشیدی و چشمها بسمار ... وختی پس کید خدای آن بود که بر زبان برادران برود که جزای دزد
نزدیک ما آن باشد که او را به بندگی بصاحب متاع دهند و مراد یوسف این بود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ
ما رفیع و بلند گردانیم درجها و پایهای آنکس که خواهیم و از بالا هر عالمی عالمی هست که از و عالمتر بود در
خبر است که چون برادران یوسف در مصر آمدند دهنهای چهار پایان ببستند تا زرع کسی نخورد و چون
حدیث صاع رفت گفتند ما کی روا داریم که آنرا که میگویند   قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ
لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ
کبیرا

إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ
إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ جون آن شخص کفت هر کس که این صاع باز آرد من ویرا اشترواری کندم بدهم
ایشان کفتند معاذ الله که ما دزدی کنیم و روا داریم و اینک بارهای ما پیش تو است بجوی بجوی همه ابتدا به
دعاهای ایشان کرد و هر که که باریکی بجستی و نیافتی استغفار کردی تا همه بجست و چیزی نیافت چون بار
ابن یامین رسید رها کرد و کفت بهر حال اینجا باشد که او ازین معنی دور تر است کفتند ما رها نکنیم بنکر
و بهین تا ترا برات ساخت معلوم شود چون بار او بکشادند صاع در بار او بود ایشان خجل کشتند
و روی در وی نهادند و کفتند ای ابن یامین این چیست که تو کردی روی ما سیاه کردی و حرمت ما بر داشتی
این محنت است که ما را از پسران راحیل پیش آمد این صاع کی بر کرفتی ابن یامین کفت لا بل همیشه
بلا پسران راحیل را می باشد برادری را از ان من ببردید و در بیابان هلاک کردید و اکنون نیز بخواهید که تهمت
دزدی بر من نهید کفتند آخر این صاع در بار تو چه میکند کفت این صاع در بار من آن کس نهاد که درم و بضاعت
شما را در بار شما نهاد و شما از ان بیخبر انکه ایشان روی بیوسف آوردند و کفتند ان یسرق اکر ابن یامین
دزدی کرد او را برادری بود پیش ازین وی نیز دزدی کرد و باین یوسف را خواستند و هب منبه کفت
که ویرا عادت آن بود که چون خان بنهادندی طعام بر کرفتی پنهان و برای سایلان بنهادی ضحاک و جماعتی دیکر
کفتند اول محنتی که یوسف را بود آن بود که مادرش فرمان یافت و او کوچک بود یعقوب او را بخواهر خود
دختر اسحق داد تا تربیت وی کند و یرا بستد و می داشت و اسحق را کمری بود که از آن ابراهیم بود بمیراث فرزندان مهتر
ابراهیم داشتندی بحکم انکه خواهر مهترین فرزندان بود کمر وی بکرفت چون یوسف بزرک شد یعقوب
خواهر را کفت یوسف را بمن ده کفت ندهم که من از وی شکیبم یعقوب الحاح کرد خواهرش کفت اکر
لابد است رها کن تا یک دو روز دیکر اینجا باشد تا ویرا نیک به بینم و یرا رها کرد شبی که یوسف خفته
بود بیامد و آن کمر بر میان وی بست چون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد کفت آن کمر من دزدیده اند
و من بطلب آن دل مشغول می دارم یعقوب نیز دلتنک شد و او را در سرای بجست نیافت انکه کفت
هر که درین سرا اند همه را برهنه باید شد یک یک را برهنه میکرد تا بیوسف رسید کمر بر میان او بود و از رسم
ابراهیم بود که دزد را به بندکی کیرند یعقوب کفت اکنون بر تو می باشد چندانکه خواهی تو ویرا نزدیک
خواهر رها کرد چون یوسف آن سخن بشنید که ایشان می کفتند آنرا در دل کرفت و اظهار نکرد و با خود کفت
که شما بتر بودید که برادر خود را از پدر بدزدیدید و اندر چاه افکندید و انکه بفروختید تا یوسف چه چیز در نفس
خود پنهان کرد آیند کفته اند که این کلمه أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا بعضی کفته اند که آن حوالت که ایشان کردند از سرقه
بر یوسف والله اعلم و خدای تعالی عالمتر است با نچه شما وصف کردید از احوال سرقه بن و برادر وی
در خبر است که چون صاع پیش یوسف بردند و نهادند کفتند که این صاع بود که او را جای کیتی نمای کفتندی
ایشان در وی نکریدندی و بوی کهانت کردندی یوسف در صاع نکرید و انکشت بر وی زد آوازی از وی
بیرون

بیرون آمد روی ببرادران کرد و کفت میدانید که این صاع چه میکوید کفتند نه کفت میکوید شما دوازده
برادر بودید یکی را ببردید و بفروختید ابن یامین چون این بشنید بر پای خواست و کفت ایها الملک از بهر خدای
ازین صاع بپرس که برادر من زنده است یوسف علیه السلام صاع را بزد و کفت میکوید که زنده است و تو او را به
بینی انکه یوسف علیه السلام برخاست و وضو تازه کرد و باز آمد ابن یامین کفت ازین صاع بپرس تا او را که در رحل من
نهاد کفت وی خشم کین است ازین بس نکوید روبیل کفت ایها الملک دست از ما بدار و ما را رها کن و اکر نه
نعره بزنم که هیچ آبستنی نماند که بچه بیفکند و موی بر اندام وی راست شد و از پیراهن بیرون آمد و چون یکی از ایشان
خشم کرفتی هم از نژاد یعقوب کسی دست بر و نهادی خشم وی ساکن شدی یوسف علیه السلام پسر خود را کفت
برو دست بر وی نه کودک از پس پشت وی در آمد و دست بر وی نهاد خشم او ساکن کشت کفت از فرزندان
یعقوب کسی هست اینجا کفت یعقوب که باشد کفت پسر اسرائیل الله ابن ذبیح الله ابن خلیل الله یوسف کفت
اکنون شما بروید و برادر را اینجا رها کنید بحکم شرع ایشان کفتند یا ایها العزیز ای عزیز این شهر او را پدری هست پیری بزرکوار
اکر هیچ ممکن هست یکی را از ما بجای او باز کیر ما ترا از محسنات و نیکوکاران می بینیم با ما این احسان بکن یوسف کفت
معاذ الله پناه با خدای می برم که انرا که متاع ما نزدیک وی بود رها کنیم و آنرا که نزدیک وی نبوده باشد فرا کیریم اکر چنین
کنیم از جمله ظالمان باشیم فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ
أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ
أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
چون نا امید شدند از انکه یوسف اجابت کند ایشان بجایی رفتند که در میان کسی نبود و با یکدیکر بخلوت
بنشستند و براز با یکدیکر سخن کفتند برادر مهین ایشان کفت و او روبیل بود پسر خاله یوسف و بسال از ایشان
مهتر بود او بود که نکذاشت که یوسف را بکشند کلبی و وهب کفتند یهودا بود کفت شما نمی دانید که پدر از شما
عهدی کرفته است بخدای و سوکند داده و پیش ازین بود آن تقصیر که کردید در حق یوسف من ازین زمین
نشوم تا انکه دستوری دهد مرا پدر من یا خدای حکم کند برای من و او بهترین حاکمانست کفته اند که در میان
مشاورت ایشان کفتند که اکر جنک باید کرد تا برادر را بستانیم اختیار کنیم و اکر چه کشته شویم انجا دیکر باره
کفتند رنج پدر درین بیشتر باشد پس برین وجه معنی این باشد تا خدای حکم کند بباز کشتن و برادر را بکذاشتند
و یا بکارزار کردند و برادر را بکرفتند ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ
سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَسْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي
كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ یکی از ایشان کفت چون حال چنین است
باز کردید و بنزدیک پدر شوید و بکویید که پسر تو دزدی کرد یعنی ابن یامین صاع ملک بدزدید ایشان باز نزدیک
پدر شدند و حال باز کفتند پدر ایشان را کفت ایشان دانستند که دزد را به بندکی باید کرفت و ما غیب ندانیم ما
این میدانیم که صاع از میان بار وی بیرون کردند بجا بود قتاده کفت که معنی اینست که چون مصر رفتیم

الی اهم ایشان از مصر بیرون شدند و بنزدیک پدر شدند و پدر را خبر دادند بقصه ابن یامین و انچه رفته بود پدر
گفت همانا نه چنین باشد ایشان گفتند ما گواهی از علم داریم و از انچه دیده ایم و شنیده ایم و ما غیب نمی‌دانیم
که صاع وی بر گرفته یا کسی دیگر در بار وی نهاده و پنهان کرده انگه گفتند که اگر درین که ما میگوییم ترا شکی هست
بپرس از اهل آن دیه که ما در انجا بودیم یعنی اهل مصر و نیز از اهل کاروان بپرس که ما با ایشان بودیم و ما
راست میگوییم در انچه میگوییم   قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ
جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ
وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا
تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ
یعقوب علیه السلام ایشانرا باور نداشت از انچه با یوسف کرده بودند دروغها گفتند و خیانت ایشان
ظاهر شد گفت نه چنین است بلکه بیاراست و آسان کرد بر شما نفس شما کاری را گمان آنست که شما انداخته
اید و تدبیر و اندیشه شما بوده است و اگر نه وی چه دانست که دزد را برای دزدی به بندگی باید گرفت ولیکن
من چه توانم کرد و چاره من چه باشد مگر صبر نیکو که در میان آن جزع نباشد انگه اندیشه کرد و اندیشه وی برآ
آمد گفت محنت من چون بغایت رسید فرجی پدید آید امید است که خدای تعالی همه را پیش من آورد و
همه را برای آن جمع گفت که یوسف را خواست و ابن یامین را و روبیل را که وی نیز انجا مقام کرده بود تا پدر
وی چه فرماید چنانکه گفت فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی و تولی عنهم یعنی یعقوب ع برگشت
و روی از ایشان بگردانید و گفت ای اندوهها و محنتها که مراست از مفارقت یوسف و چندان
بگریست که چشمهای وی سفید گشت و روشنائی زایل شد بعضی گفته اند که این کنایتست از طول انتظار
چنانکه گویند از بس که منتظر بودم و چشم براه نهاده چشم سفید شد فهو کظیم پس او همیشه
خشمگین بود و خشم فرو میخورد و اظهار نمیکرد حسن بصری گفت میان انکه یوسف از پدر غایب شد
تا انروز که ویرا دید هشتاد سال بود که درین هشتاد سال چشم وی از گریه نیاسود و مژه چشم
وی از اشک خشک نشد فرزندان یعقوب عند ان گفتند تالله تفتؤ بخدای که تو همیشه یوسف
را یاد کنی تا که از بیماری و رنج گداخته و لاغر گردی یا از جمله هالکان شوی   قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو
بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا
مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ   یعقوب علیه السلام چون سخن پسران بشنید گفت مرا این
با شما نیست و من از شما با شما شکایت نمیکنم چه شکایت با شما شکوی الجریح الی الغربان و الرخم
باشد شکایت با خدای میکنم و قصه و اندوه و رنج خود با وی میگویم گفته اند که سبب این آن بود که روزی
همسایه نزدیک او شد و گفت ای یعقوب بس شکسته و درهم افتاده ات می بینم و تو بدان سن
نرسیده

نرسیده اگر چنین شوی گفت انچه خدای مرا بآن مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین حد رسانید خدای تعالی
جبرئیل را فرستاد و گفت یا یعقوب تشکونی الی خلقی شکایت من با خلقان میکنی گفت بار خدایا خطا
کردم توبه کردم از ان پس هر که از وی پرسیدی که ترا حال چونست گفتی أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ در خبر است
که درین مدت یعقوب خانه ساخت و آنرا بیت الاحزان نام کرد و در انجا رفت و با کس نگفت و نیاسود
و در خبر است که روزی مردی یعقوب را گفت چشم ترا بچه آفت چنین شد گفت بگریه یوسف گفت پشت
ترا خم شد گفت بغم یوسف گفت چرا چنین درهم افتاده و ضعیف شده گفت بفراق یوسف خدای
تعالی وحی فرستاد که اشکونی الی خلقی شکایت من با بندگان من میکنی بعزت و جلال من که این غم از تو کشف
نکنم تا مرا نخوانی نزد آن یعقوب علیه السلام گفت أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ خدای تعالی وحی کرد و گفت
بعزت و جلال من که اگر فرزندان تو مرده بودندی من ایشانرا زنده کردمی و بتو دادمی و سبب این امتحان آن
بود که روزی گوسفندی در سرای تو بکشتند درویشی آمد و چیزی خواست چیزی ندادندش و من از همه خلقان
پیغمبران را دوست میدارم پس درویشانرا اکنون طعامی بساز و درویشانرا بخوان تا بخورند یعقوب ع
طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر که امروز روزه دارست باید که بخانه یعقوب روزه
گشاید جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند خدای تعالی کشف آن محنت کرد وهب منبه و سدی روایت
کرده اند که چون یوسف ع در زندان بود جبرئیل بنزدیک وی آمد و ویرا گفت ایها الصدیق تو مرا شناسی
گفت نه جز انکه روی نیکوی بینم و بوی خوش می یابم گفت روح الامین و رسول رب العالمین ام یوسف
گفت چون آمدی باین جایگاه کاران و انت اطیب الاطیبین و راس المقربین و رسول رب العالمین
جبرئیل گفت ای یوسف تو دانی که خدای تعالی خانها را بپدران پاک کند و بهران زمین که شما در انجا باشید
بهترین زمینهاست و خدای تعالی این زندان و پیرامن پاک بکرد مگر بحصول تو اندر وی ای سید پاکیزگان و پسر
صالحان و مخلصان یوسف گفت ای جبرئیل مرا چگونه بنام صدیقان میخوانی و از جمله پاکان و مخلصان می شماری
و من در جای گناه کاران بقید مفسدان در زندانم گفت برای انکه مخالفت هوای نفس کردی و زنان انگه با معصیت
خواندند نکردی برای آن نام تو در صدیقان بنوشتند و ترا از جمله مخلصان شمردند و درجه پدرانت ارزانی داشتند
گفت ای روح الامین خبر یعقوب چه داری گفت خدای تعالی او را صبر نیکو داد بر مفارقت تو و او را مبتلا کرده
است بحزن و اندوه تو گفت ای جبرئیل خوف او چه قدر است گفت هفتاد چندان که مادری را باشد
که فرزندش بمیرد گفت ای جبرئیل چه مزد است و یرا گفت مزد صد شهید گفت و با او وی ملاقات خواهد
بود گفت آری یوسف گفت بس ازین باک ندارم بهر چه بمن رسد قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو یعقوب گفت که من
شکایت می کنم از غمی و اندوهی که مراست با خدای حسن گفت بثی ای حاجتی و اعلم من میدانم از خدای
انچه شما نمیدانید که خواب او درستست و بسی بر نیاید که من و شما او را سجده کنیم و بعضی گفته اند که من
میدانم که وی زنده است از کجا دانست گفته اند که خدای ویرا اعلام کرد و گفته اند که ملک الموت را در خواب

ل
بوصول

دیه گفت جان یوسف برد اشتی گفت لا والله وهو فی الاحیاء روزی کرکسی پامد و بر یعقوب سلام کرد گفت تو آنی که میوهٔ دل و راحت جان و روشنایی چشم من بخوردی گفت لا والله کوشت پیغمبران و فرزندان ایشان بر ما حرامست گفتار یعقوب ع إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ حرجی نیست که از ان نهی کرده اند بلکه منهی نوحه کردن و جامه دریدن و روی خراشیدن است و آنکه بزبان چیزی کوید که بشرع روا باشد منهی نباشد و از پیغامبر علیه السلام گفت چون پسرش ابراهیم با جوار رحمت ایزدی پیوست او میگریست و میگفت العین تدمع والقلب یخشع ولا نقول ما یسخط الرب و ایضا صبر بر مصیبت و پنهان داشتن حزن از جمله سنت و بانت بسیاری رها کنند و بسیاری بجا آرند و بر ایشان عقابی و لومی نبود آنکه یعقوب ع پسران را گفت ای پسران من بروید و خبر یوسف و برادرش بجویید و تفحص کنید و از رحمت خدای ناامید مباشید چه از رحمت ناامید نشوند مگر کافران و این دلیل می کند بر آنکه فاسق از رحمت خدای مایوس نباشد فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

الضُّرُّ

چون ساز سفر کردند و روی بمصر نهادند و بنزدیک یوسف رسیدند یوسف را خطاب کردند که ای عزیز مصر ما را و اهل ما را سختی و محنت و درویشی و قحط رسیده است و پیش تو آمده ایم و بضاعتی اندک آورده ایم که بدست هر کس که دهند آنرا بیندازند و از خود دور کردانند عبد الله عباس و سعید جبیر گفته اند که درم بد بود که آنرا کس نستدی حسن بصری گفت ناستیره بود و از انچه بود یاران ایشان از آن باشد از روغن گاو و پشم و موی و آن در جنب انچه دیگران طعام میخریدند چون ناچیزی بود گفتند بضاعت ما اینست تو نظر برین مدار ما را کیل تمام بده چنانکه پیش ازین میدادی و صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند صدقه دهندگان را حق سبحانه و تعالی درین آیت بندگان خود را شرط ادب آموخته است در حاجت خواستن چون حاجتی خواهی اول مدح و ثنا باید گفت چنانکه ایشان گفتند أَيُّهَا الْعَزِيزُ دویم شرح حال و ضعف خود باید گفت مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ سیم انچه کرده باشی از طاعت و خیر آنرا اندک شمردن و حقیر گفتن وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ آنکه حاجت از کریمان که لایق کرم ایشان باشد باید خواست فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ و آنکه انچه داده شود بر سبیل تفضل باید داشت نه بر سبیل استحقاق وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا گفته اند که مراد اینست که با کمتر از آنچه بغیری دهی طعام ده و گفته اند که صدقه کن بر ما بآنکه برادر ما را ابن یامین با ما دهی و نگفتند إِنَّ اللَّهَ يَجْزِيكَ برای آنکه ندانستند که مؤمنست چون ایشان از این نوع سخن گفتند دل یوسف بر ایشان نرم شد خواست که خود را بر برادران اظهار کند ایشانرا گفت هَلْ عَلِمْتُمْ

هیچ

هیچ میدانید که شما چکردید با یوسف و برادرش در وقتی که جاهل و نادان بودید انچه میکردید نمی دانستید و کودک و جوان بودید بعضی گفت اظهار یوسف آن بود که یوسف ایشانرا گفت که مالک دعر گفت من در فلان سال غلامی یافتم در چاهی برین صفت و او را بچند درم از قومی بخریدم ایشان گفتند ایها الملک آن غلام را ما فروختیم یوسف ازین بخشم آمد گفت ایشانرا ببرید و گردن بزنید یهودا گفت ایها الملک یعقوب را فرزندی بود یوسف نام از او غایب شد امروز چند سالست که از گریه نابینا شده است در بیت الاحزان نشسته است و با کس نمیگوید و کس با او نمیگوید از فراق یک فرزند چنین است چگونه باشد چون خبر قتل ده فرزند بشنود آنگه گفتند ایها الملک اگر البته ما را خواهی کشتن این مکتوب ما پیش پدر ما فرست که او فلان جایگاه است و سخت درویش و محتاج و مختل الحالت یوسف چون این سخن بشنید دلش نرم گشت بگریست و ایشانرا گفت هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ و گفته اند چون یوسف ابن یامین را باز گرفته و برادرانش پیش پدر شدند او چکیدانکی و بجور گشت چون خواستند که باز گردند یعقوب نامه نوشت من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله بدان ای ملک ما اهل بیتیم که همواره بلا بر ما موکل بوده است جد جد ما را ابراهیم دست و پا بسته و بآتش انداخت خدای تعالی بروی آتش را سرد و با سلامت کردانید و پدر ما را دست و پای به بستند تا برای خدای قربان کنند کارد بر گلوی وی نهادند خدای تعالی او را فدا کرد بکبشی و مرا فرزندی بود یوسف نام از همه جهان نیکوتر و از همه فرزندان نزدیک من دوستتر برادران او را از پیش من بردند بامداد و نماز شام آمدند و پیراهن خون آلود پیش من آوردند و گفتند او را گرگ بخورد من در محنت او مانده ام و بر وی چندان بگریستم که چشمهای من خلل یافت و او را برادری بود از مادر وی من او را پیش خود باز گرفته بودم و غم آن فرزند بدو می گسادم همه برادران او را پیش من بردند و باز آمدند گفتند که او دزدی کرد و تو وی را از ما باز گرفتی و ما اهل بیتیم در میان ما دزد نباشد اگر این فرزند مرا با من فرستی الا و اگر من ترا دعا کنم که بهفتم بطن تو برسد یوسف علیه السلام چون این بخواند خویشتن را نگه نتوانست داشت بگریست و خود را بحال خود را اشکارا کرد و بعضی دیگر گفته اند که یوسف ابن یامین را گفت هیچ فرزندی داری گفت سه پسر دارم گفت چه نام کرده ایشانرا گفت فرزند مهتر را یوسف نام کرده ام گفت چرا گفت برای آنکه مرا برادری بود وی را ببردند و هلاک کردند از دوستی وی فرزند را یوسف نام کردم و دیگری را گرگ نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه حواله کردند که گرگ بخورد و دیگری را خون نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه پیراهن خون آلوده آوردند و حواله آن بگرگ کردند یوسف نزد آن حال گفت اگر دیگر باره ایشان باز آیند من پیش ایشان را در بند ندارم جز که خویشتن را اظهار کنم چون برادران باز آمدند ایشانرا گفت هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ هیچ میدانید که شما با یوسف و برادرش چه کرده اید چون جاهل بودید و نمیدانستید که کار وی بکجا رسد یعنی یوسف را از پیش پدر جدا کردید و در چاه افکندید و آنگاه که وی را از چاه برآوردید وی را بغلامی بچند درم بفروختید و چون صاع در بار برادرش ابن یامین

یا فتی زبان دراز کردی و ویرا دشنام دادی و کفتی ای بنی اسرائیل ما را از شما چند محنت خواهد بود عبد الله
عباس کفت چون یوسف آن سخن بکفت برقع از روی برکرفت ایشان در نکریدند و ویرا بشناختند بعضی دیکر
کفته اند که یوسف علیه السلام چون بخندیدی از برق دندانهای وی نور بدمیدی این بکفت و باز خندید و ویرا باز
بشناختند بعضی دیکر کفته اند که یوسف علیه السلام بر سر علامتی داشت که آن علامت آبا و اجداد ویرا بودی و تاج
از سر برداشت در نکریدند آن علامت بدیدند و ویرا بکفتند انک لانت یوسف تو یوسفی کفت آری من یوسفم
واین برادر منست ابن یامین خدای بر ما منت نهاد و با ما جمع کرد میان ما از آن بس پس از آن که شما تفریق کرده
انه من یتق و یصبر براستی و حقیقت که هر که او متقی باشد و از معاصی بپرهیزد و واجبات بکذارد
و از محارم صبر کند او از جمله نیکوکاران باشد و خدای تعالی مزد نیکوکاران را ضایع نکرده اند قالوا تالله
لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله
لکم وهو ارحم الراحمین اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات
بصیرا واتونی باهلکم اجمعین ایشان چون این حال بدیدند از دست در افتادند و
کفتند بخدای که خدا ترا برکزید بر ما بانواع خصال خیر از عقل و علم و فضل و حلم و تقوی و زهد و ما مخطی و کناه
کار بدیم لاجرم خدای تعالی ترا برکزید و عزیز کردانید و ما را ذلیل و خوار کرد یوسف علیه السلام حلم خود را کار فرمود از سر
توبیخ و سرزنش ایشان درکذشت و کفت بر شما هیچ سرزنش و ملامت نیست خدای شما را بیامرزاد و
شما را رحمت کناد و رحمت کننده ترین رحمت کنندکانست از ابن عباس روایت کرده که روز فتح مکه رسول
خدای حلقهٔ در خانهٔ کعبه بدست کرفت و مردم مکه پناه با خانه داده بودند و کفت الحمد لله الذی صدق وعده
ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده ای اهل مکه که مرا برنجانیدید و تکذیب من کردید و از زاد و بوم خودم
بیرون کردید چه کمان می برید بمن که با شما خواهیم کرد کفتند کمان خیر می بریم بتو تو برادری کریمی و پسر برادر
کریمی و امروز قادری و مالکی دست قدرت تراست رسول علیه السلام کفت من همان خواهم کرد که برادرم یوسف کرد
و کفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم سدی کفت یوسف علیه السلام خویشتن را برایشان
اظهار کرد اول سخن وی این بود که کفت پدرم چونست کفتند چشمهایش برفته است پیراهن از تن برکشید و کفت
اذهبوا بقمیصی هذا پیراهنم ببرید و بر روی پدرم افکنید تا بینا کردد ضحاک کفت آن پیراهن جبرئیل
برای ابراهیم از بهشت آورده چون ویرا بآتش انداختند ابراهیم آنرا بمیراث باسحق داد و اسحق بیعقوب
و یعقوب در میان تعویذی نهاد و بر کردن یوسف بست چون برادران ویرا برهنه کردند و بچاه افکندند
جبرئیل آمد و آن تعویذ را بشکافت و پیراهن را در وی پوشانید چون یوسف خواست تا پدر را بشارت
دهد جبرئیل علیه السلام کفت این پیراهن را بوی فرست که از وی بوی بهشت می آید و بر هیچ مبتلا و بیمار ننهاید
الا که شفا یابد و کفته اند برای آن کفت اذهبوا بقمیصی هذا که سبب محنت یعقوب اول پیراهن خون
آلوده بود تا راحت از آنجا بود که محنت بوده باشد واتونی باهلکم اجمعین و اهل خود را همه بر دار

بمعنی

و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ویس من آرید
ان تفندون قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم فلما ان جاء البشیر القاه علی
وجهه فارتد بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون
قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم
ربی انه هو الغفور الرحیم چون کاروان جدا کشت و از مصر بیرون رفت حق تعالی باد
شمال فرستاد و باد شمال را فرمود تا بوی پیراهن یوسف در ربود و بمشام یعقوب رسانید مجاهد کفت از پیراهن
او بوی بهشت می آمد یعقوب علیه السلام چون آن بوی بشنید دانست که بوی پیراهن یوسف است و بعضی کفته
که یوسف را بوئی بود مخصوص یعقوب آن بوی بشنید و میان ایشان و یعقوب هشتاد روزه راه بود و هشتاد
فرسنک یعقوب بوادی کنعان بود از زمین فلسطین و یوسف بزمین مصر یعقوب که بوی بشنید مضطر
شد و کفت بوی آشنایان می آید وی شنوم کفتند چه بوی می شنوی کفت بوئی که اکر بکویم مرا ملامت
کنید کفتند آخر بکوی کفت بوی یوسف می یابم اکر نه آن بودی که شما مرا ملامت کنید و سفیه خوانید و کویید
خرف شده است درحال چون این بشنیدند کفتند بخدای که تو هنوز در آن ضلال القدیم خودی از افراط محبت
یوسف کفته اند که این سخن پسران بکفتند و پیراهن جماعتی دیکر آوردند و رفتی که فرزندان یعقوب به
کنعان بودند فلما ان جاء پس آنکه که بشیر آمد یعنی مژده دهنده و آن پیراهن را بر روی یعقوب انداخت
خدای تعالی چشم یعقوب وا داد ابن عباس کفت آن بشیر یهودا بود و کفت آن پیراهن خون آلود که سبب
محنت بود من بردم و خبر کرک خوردن وی من دادم اکنون این خبر وی هم من برم ابن عباس کفت
چون یهودا پیراهن بستد سر برهنه کرد و پای برهنه چاه مدرکار رو انرا بکذاشت و از زاد هفت نان
داشت پیاده می آمد هنوز نان تمام نخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد و در روایتی دیکر
از ابن عباس بشیر مالک دعر بود که آمد و پیراهن بر روی یعقوب افکند یعقوب علیه السلام چشم باز کرد
و آن ملامت کنندکان را کفت الم اقل لکم نه من شما را کفتم که من از خدای آن دانم که شما ندانید
یحیی بن سلیم روایت کرد که ملک الموت دستوری خواست از خدای تعالی تا بزیارت یعقوب رود
دستوری یافت بیامد یعقوب ویرا کفت ای ملک الموت بآن خدای که ترا آفرید بکوی که جان یوسف
قبض کرده یا نه کفت من رنجور از آنم که هیچ خبر او ندارم ملک الموت را کفت ترا کلماتی بیاموزم که برکات
آن ممکن بود که میان شما ملاقات بشود کفت بکوی یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصیه
غیره یعقوب آن شب این کلمات بخواند صبح بر نیامده بود که بشیر آمد و پیراهن در روی او افکند و
چشمش بینا شد و قوتش باز آمد پسران در آن حال بتضرع و زاری در آمدند کفتند ای پدر کناه کردیم و بد
کردیم خط عفو در جرایم جرایم ما درکش و از سر کناه ما در کذر و از خدای تعالی برای ما آمرزش خواه یعقوب
کفت زود بود که برای شما استغفار کنم و آمرزش خواهم از خدای خویش اوست خدای که آمرزنده و

مهربانست کویند که چکونه بود که یعقوب وعده استغفار داد و توقف نمود و یوسف که صاحب واقعه بود
توقف نکرد و کفت لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ کفته اند که یوسف جوان بود و کار جوانان تعجیل باشد و یعقوب
پیر بود تانی کرد و نیز از برای آن تاخیر کرد تا وقت سحر که در آید برای انکه وقت سحر وقت استغفار باشد
چون وقت سحر در آمد یعقوب علیه السلم وضو بکزارد چون فارغ شد دست برداشت و کفت بار خدایا
مرا بیامرز بر جزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیامرز آنچه با یوسف کرده اند کفت ترا و فرزندان ترا بیامرزیدم
راوی خبر کوید که بمسجد رسول میرفتم بحجره عبد الله بن مسعود بکذشتم او میکفت اللهم انک دعوتنی
فاجبت و امرتنی فاطعت وهذا سحر فاغفرلی او را کفت یا ابن مسعود سحر را چه تخصیص است کفت
وقت اجابت دعا باشد نه بینی که یعقوب ع پسرانش را وعده بسحر داد فی قوله سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ
رَبِّي از رسول علیه السلم روایتست که وعده ایشان بشب آدینه داد و وهب کفت بیست و اند سال
هر شب آدینه برای ایشان آمرزش میخواست شعبی کفت برای آن توقف کرد تا معلوم کند که یوسف از ایشان
راضی است یا نه یوسف صلوات الرحمن علیه بر دست مبشر هر سازی که ایشانرا بایست فرستاد و دویست
راحله آورده یعقوب ساز راه کرد و روی بمصر آورد با جمله اهل بیت خود چون بنزدیک مصر رسید یوسف
آن پادشاه را که یوسف نایب وی بود کفت مرا پدریست که او پیغمبر خداست و پیغمبر زاده و پدران من همه
پیغمبرانند و از کنعان بدیدن من می آیند توقع است که باستقبال وی آیی ملک با چهار هزار مرد از
از خواص خود بر نشست و یوسف با اهل مصر باستقبال یعقوب رفتند یعقوب علیه السلم پیاده میرفت
چون نکاه کرد یوسف را دید با لشکر جهان و اهل مصر در زی سلوک یهودا را کفت این فرعون مصر است
کفت نه این پسر تست یوسف چون نزدیک رسیدند یوسف خواست که سلام کند یعقوب علیه السلم
سبق برد کفت السلام علیک یا مذهب الاحزان یعنی سلام بر تو باد ای برنده اندوهها اکر کویند
چرا یعقوب را کفتند بر یوسف رود اولیتر نبودی که یوسف بر یعقوب رفتی کوییم اکر یوسف
رفتی بیت الاحزان دیدی و درویشی و دلتنکی و دست تنکی یعقوب و بی نوایی یوسف نیز از راحت
برنج افتادی یعقوب را کفتند که تو دیریست که بند و رنج بر یوسف روا داشتی و لایت بینی که کودکی
طفل را که از تو بردند امروز پادشاه مصر است با تو خدا هم سپرد در خبر است که چون خبر منتشر شدن بآمدن
یعقوب و استقبال یوسف و برا زلیخا را خبر شد او پیر شده بود و نابینا و درویش کشته و در غم یوسف
بهم کشته کسی را شفاعت کرد تا دست او بکرفت و او را بر سر راه یوسف برد و بنشاند هر کاه که لشکری
آمدی از لشکر قایداو کفتی برخیز که یوسف آمد زلیخا کفتی این نه یوسف است کفتی تو چه دانی کفت
من بوی او می شناسم تا چند فوج برو بکذشت بعد از ان کوکبه دیکر پدید آمد زلیخا آواز داد که من بوی
یوسف می شنوم مرا پیش یوسف برید او را پیش یوسف آوردند یوسف علیه السلم نکاه کرد زلیخا را دید
اسب باز داشت و برا حرمت داشت کفت زلیخا چونی کفت چنین که می بینی کفت مالت کجا رفت کفت

تلف شد

تلف شد کفت جمالت کجا رفت کفت در فراق تو نیست شد کفت چشم را چه کردی کفت از کریه تباه
شد کفت ملک نماند و مال نماند و جمال نماند معنی که تو می کفتی از محبت هیچ نمانده است کفت هر روز
که می آید زیاده تر می شود انکه کفت سبحان من جعل العبد ملوکا بطاعته وجعل الملوک عبدا بمعصیته
پاک خدایی که بطاعت بندکان را پادشاه کرداند و بمعصیت پادشاهان را بنده کرداند انکه دعا کرد تا
چشم وجمال وجوانی باوی داد و او را در نکاح خود آورد و از وی دو پسر آمد یوسف را
فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ
وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ
مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ
وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ
رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ چون ایشان در پیش یوسف
در آمدند یوسف پدر و مادر خود را بنزدیک خود جای داد و مراد بمادر خاله است چه مادرش درین
وقت نبود و عرب خاله را مادر خوانند چنانکه عم را پدر خوانند وَقَالَ ادْخُلُوا و کفت ایشانرا
که در مصر روید با امن و ایمنی که از هیچ کس بیم و خوف نباشد شما را ابن عباس کفت این از برای
آن کفت که پیش ازین از ملوک مصر خایف بودندی و در مصر نیارستندی شدن الا بجواز و ایمنی
آن وقت کفت که باستقبال رفته بود و پدر را دیده بود چون در مصر رفتند یوسف بر سریر ملک
بنشست پدر و مادر خود را یعنی خاله را با خود بر سریر بنشاند حسن بصری کفت خدای تعالی مادرش
راحیل را زنده کرد تا یوسف را سجده کرد تصدیقا للرؤیا و کفته اند که سریر بمیدان برده بودند و جمله
اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند چون ایشان بر سریر بنشستند جمله مردان و زنان اهل مصر پیش او
سجده کردند پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان نیز بسجده شدند چنانکه کفت وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا
یوسف ع فرمود ای پدر من این تاویل خواب منست که من دیده بودم پیش ازین خدای تعالی درست
کردانید این خواب را یعقوب ع کفت با یوسف که ایشان که ترا سجده کردند کیستند کفت همه
بندکان و پرستاران منند همه بخریده ام در ایام قحط امروز از کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم
در خبر است که جبرئیل ع این قصه با رسول صلی الله علیه و آله وسلم می کفت رسول را عجب آمد از کرم یوسف
جبرئیل برفت و باز آمد کفت خدایت سلام می رساند و می فرماید که عجب میداری بعزت من
که فردای قیامت چندان شفاعت دهم ترا که تو کویی که حسبی حسبی کفته اند که این سجده خدایرا بود
و یوسف جهة بود کالجهة القبلة و بعضی دیکر کفته اند که این سجده تعظیم بود نه سجده عبادت چون سجده
فرشتکان آدم را و کفته اند که در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردندی وَقَدْ أَحْسَنَ بِي
و خدای من با من احسان و نیکویی کرد چون مرا از زندان بیرون آورد در خبر است که چون یعقوب

یوسف را بپرسید گفت ای یوسف بگوی که برادران تو با تو چه کردند گفت پدر از چه می پرسی که با من چه کرده اند
از من آن پرس که خدای با من چه کرد و گفت قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ
مِنَ الْبَدْوِ با من نیکویی کرد که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بیابان بنزدیک من آورد یوسف
ذکر زندان کرد ذکر چاه نکرد و نگفت إذ أخرجني من الجب تا تغییر برادران نباشد پس از آنکه
ایشان را عفو کرده بود مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ پس از آنکه شیطان میان من و میان برادرانم
وحشت افکند و دوستی تباه کرد و ما را خدای تعالی بیکدیگر رسانید بدرستی که خدای لطیف و نیکوکار است
هر آن چیز را که خواهد بلطف وی بود که فراق ما بوصال مبدل گشت او است دانای درست کار و
درست گفتار هر چه کند و گوید محض حکمت باشد رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ کلبی گفت مدت غیبت یوسف
بیست و دو سال بود سلمان فارسی گفت چهل سال بود حسن بصری گفت هشتاد سال بود و عمر یوسف
صد و بیست سال بود و او را از زلیخا سه فرزند بود دو پسر افرایم و میشا و یک دختر رحمه نام که زن ایوب
پیغمبر بود وهب گفت یعقوب با فرزندان و خویشان که در مصر آمدند هفتاد و دو کس بودند و آنگه که با
موسی از مصر بیرون شدند ششصد هزار و پانصد و هفتاد و اند مرد مقاتل بودند و باقی زنان و کودکان و بیماران
هزار هزار و دویست هزار بودند و یعقوب بمصر فرمان یافت و یوسف را وصیت کرده بود که مرا بنزدیک
پدرم اسحق بشام و آنجا دفن کن سعید جبیر گفت که یعقوب علیه السلم در تابوتی نهادند از ساج و بیت
المقدس آوردند همانروز برادرش عیص فرمان یافته بود هر دو را در یک گور نهادند و هر دو بهم زاده بودند
و عمرشان صد و چهل و هفت سال بود چون خدای تعالی یوسف را آنچه مراد و مقصود او بود بداد ملک و نعمت
دنیا بدو تمام کرده دانست که با وی نخواهد ماند تمنای بهشت کرد و مرگ بآرزو خواست گفت رب ای خدای
من مرا از ملک و پادشاهی بهره دادی و از آن بهره تمام کرامت کردی و مرا تاویل و تعبیر خواب بیاموختی ای
آفریننده آسمان و زمین تو خداوند منی و بمن اولیتری در دنیا و آخرت تَوَفَّنِي مُسْلِمًا جان من بر مسلمانی بر
دار یعنی لطفی کرده دایم باقی گردان و توفیق طاعت و انقیاد بخش و مرا بصالحان و نیک مردان
در رسان یعنی مرا با پدران حشر گردان و بدرجه ایشان برسان خدای تعالی او را بمصر وفات داد و او را
در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون وی را وفات رسید اهل مصر با یکدیگر
مخالفت کردند هر یکی می گفتند که ما وی را بمحله خود دفن کنیم تا کار برما بجار رسید که او را در رود نیل دفن کنند
تا آب بر وی می رود بهر جای که میرسد برکت خیر یوسف میرساند بآن محله و آنجا که آب بوی میرسد
ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ
وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا
ذکر

ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا
وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ
آنچه رفت از حدیث یعقوب و یوسف و برادرانش از جمله خبرها و غیب است که ما وحی
فرستیم بتو و ترا اعلام میکنیم بزبان جبرئیل و تو آنجا نبودی و حاضر نگشتی چون برادران یوسف دل بر
کار خود نهاده بودند و اتفاق کردند که با یوسف مکر کنند و وی را در چاه انداختند و چون حاضر نبوده و کتب
ناخوانده و از کسی ناشنیده دلیل کند بر صدق و نبوت تو و نیستند بیشترین مردمان مؤمن و اگر چه تو حریص
باشی بر ایمان ایشان و انواع وسع و کوشش خود کنی در دعوت و اظهار معجزه تا ایمان آورند نیاورند
و حرص طلب چیزی باشد بغایت اجتهاد و تو ای محمد ارشاد مردی میخواهی برای این رسالت
تا ایشان را صادق باشد از اجابت دعوت و نیست این قرآن مگر پندی مر جهانیان را که بخوانند و بدانند
و بدان متعظ شوند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ بسا آیة و نشان و دلیل و برهان که در آسمان و زمین است بر آن
میگذرند و از اندیشه کردن در آن اعراض میکنند و روی میگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان آفتاب
و ماه و ستاره و سیر و دور ایشانست علی وتیرة واحدة لا یختلف الحال فیها و آیات زمین انواع حیوان
و نبات و اشجار و انهار و ثمار هر چیزی که در وقت خود بود نمی آرند بیشترین ایشان ایمان بخدای
الا که ایشان مشرکانند ابن عباس و مجاهد گفتند مراد بایت مشرکانند چون ایشان را گفتندی شما را که آفرید
گفتندی خدای انگه اقرار که بزبان میکنند بت می پرستیدند و میگفتند ایشان انبازان خدای و شفیعان ما اند
و بروایتی دیگر از ابن عباس مراد شرک ایشانست که در تلبیت که مشرکان عرب گفتندی لبیک لا شریک
لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک و قبیلهٔ غطفان چنین گفتندی تالله لولا ان یکونوا دونک
و بنی غفار گفتندی وهم یلونک یترک الناس و یفجر ونک ما را امنا عنجنا یا تونک و قریش گفتندی
در جواب لبیک لبیک حقا حقا تعبدا و رقا خدای تعالی در لبیک زدن ایشان این آیت فرستاد
وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ فی التلبیة عطا گفت مراد ازین آیت آنست که چون ایشان را بمی
و قحطی و بیماری بیم آمدی در دعا و بخشیدی چنانکه گفت وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ و چون از رنج زایل شدی باسر کفر و شرک شدندی و از خدای یاد نکردندی و از امام محمد باقر علیه السلم
روایتست که مراد بشرک طاعتست نه شرک عبادت و آن آنست که شیطان را طاعت دادندی و فرمان
بردندی در ارتکاب معاصی أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ
السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا
وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا
رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

بی ایمن شده اند ایشان از انکه با ایشان آید عذابی که باز پوشد ایشان را از عذاب خدای یعنی عذاب استیصال
چنانکه همه را فرا رسد یا خود ناگاه قیامت بایشان رسد و ایشان را از آن خبر نباشد و ندانند و خدای تعالی
قیامت را ساعت خوانده است تا مبنی باشد از قرب و سرعت او در آمدن چنانکه گفت وَمَا أَمْرُ
السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ او اقرب انکه خطاب کرد رسول را و گفت قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي ای محمد بگوی این راه
راست من است انکه پیدا کرد و گفت ادعوا الی الله دعوت میکنم با خدای و با دین او بر بصیرت و حجت
و برهان من دعوت می کنم و انکه بر دین منست همچنین دعوت میکند ابن عباس گفت مراد صحابه رسول‌الله
که ایشان بر نیکوترین طریق بوده اند معدن علم و گنج ایمان و لشکر خدای رحمن بودند وَسُبْحَانَ اللَّهِ و منزه است
خدای از انکه باوی شرک آورید آن خدایی که خالق و رزاق خلقانست اگر شما مشرکید من از جمله مشرکان
نیستم انکه حق تعالی بر ایشان رد کرد انچه ایشان گفتند که خدای تعالی پیغمبران جنس آدمی فرستاد بلکه گفت
وَمَا أَرْسَلْنَا و ما نفرستادیم از پیش تو ای محمد الا مردانی را از جمله آدمیان دون فرشتگان از اهل شهرها نه از
اهل بادیه که مردمان شهر عاقل و حلیم تر باشند اگر این مشرکان نمی دانند چرا نروند در زمین و سیر نکنند
تا بدانند که ما پیغمبران فرستادیم چگونه بودند و کسانی که بایشان ایمان نیاوردند حال ایشان چگونه شد
و بنگرند که عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند و همان ذکر دند که ایمان میکنند تا چگونه بود تا بان اعتبار
گیرند و از مثل انکه ایشان کردند اجتناب کنند انگه گفت که ایشان دنیا اختیار کردند و سرای آخرت که سرای
باز پسین است بهتر است و نیکوتر است کسانی را که پرهیزکار باشند از معصیت ایا ایشان خود
ندارند یا خرد را کار نمی‌فرمایند حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا
جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ
فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

وحتی

یعنی پیش از تو رسولان فرستادیم با ستان ایشان و دعوت کردند امتان خود را و دعوة ایشان قبول نکردند
و ایشان را بر نجانیدند و ایمان نیاوردند تا انکه که رسولان ایشان از ایشان نومید شدند و بدانستند که ایشان
تکذیب کردند و باور نداشتند ناگاه نصرت ما بایشان آمد و عذاب استیصال بکافران رسید پس برهانیدیم
و نجات دادیم آنرا که خواستیم و عذاب ما چون بمجرمان و کافران آمد کس آنرا رد نتواند کردن و باز نشاند داشتن
لَقَدْ كَانَ بدرستی که بوده است در قصه یوسف و برادرانش و قصهای پیغمبران گذشته عبرتی و پندی و موعظتی
خداوندان عقل و خرد را که دران قصها نظر کنند و اعتبار گیرند و از مثل انکه ایشان کردند احتراز نمایند
مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ آن حدیث نبوده است که فرا بافته باشند و دروغی نهاده باشند و لیکن
تصدیق آنست که پیش از وی بوده است و فرستاده شده از کتبها و تفصیل هر چیزی است که مردمان را
بدان حاجت باشد و هدایتی و رحمتی هست گروهی را که ایمان آرند و بدان منتفع گردند والله اعلم

سورة

مکیت قتاده گفت مدنی است چهل و سه آیت است از سعید جبیر روایتست که
رسول صلوات الله علیه فرمود که هر که سورة الرعد بخواند خدای تعالی بوزن هر ابری که آمد و خواهد آمدن
تا قیامت ده حسنه بنویسند و روز قیامت از جمله وفا داران بعهد باشد والله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الْمر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ عبدالله عباس
گفت معنی المر آنست که انا الله اعلم و اری منم خدایی که احوال شما میدانم و می بینم این آیات کتاب تورات
و روا بود که معنی این بود که این حروف مقطعه که الف و لام و میم و راست آیات و نشانهای کتابیست
که در توریه صفت آن کرده ایم انکه ابتدا کرد و گفت وَالَّذِي أُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد
از این قرآن حق است و صواب و درست است و راست جنگ در وی زن و دست در و آویز و بروکار
کن بانکه حق است بیشترین ایمان نمی آورند و تصدیق نمیکنند مقاتل گفت این آیت در حق مشرکان مکه آمد
که ایشان گفتند که محمد این قران از خود میگوید الله الَّذِي خدای آنست که برداشت آسمانها بی عمادی که
که ازیر وی باشد و بی علاقه که از بالای آن بود و گفته اند که این آیت از جمله صد و هشتاد آیت است که خدای
تعالی جواب مشرکان داد و چون گفتند رسول را که خدای تو چه کرد و چه صنع است او را گفت خدای
هفت آسمان برداشت معلق بی ستونی که ببینید شما بعضی گفته اند ستونی هست و لکن مرئی
نیست از انکه شما او را نمی توانید دیدن حکما و بعضی از مسلمانان گفته اند که آسمان محیط است
از جمله جوانب بزمین و زمین چون گوی نهاده است در میان آسمان و آسمان بر مثال دو طاس است
که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان چون نقطه دایره است مسلمانان گفتند که آسمان بقدرت خدای
برپاست و حکما گفتند زمین بر فلک ساکن است باعتقاد ایشان متکا فی و فلک بفلکی دیگر که بالای آنست
تا بفلک نهم الافلاک است و برین قاعده ما لا یتناهی از افلاک لازم آید تا هر یکی از یکی دیگر نگاه میدارد
و وجود افلاک ما لا یتناهی محالست پس گفتار ایشان محال بود و بعضی دیگر گفته اند که معنی اینست
که آسمانها برداشت بی عمادی که ببینید یعنی عمادی نیست تا دیده شود و اگر بودی دیده شدی
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ای استولی پس انکه مستولی شد بر عرش و تمام در آمد بر آفریدن
وی و عاجز نشد و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بزمان و ارادت وی میروند چنانکه وی خواهد هر یک
میرود باجل مسمی و منزل معین آفتاب بیک سال دوازده برج را ببرد و در هر برجی یکماه و هر روز از
مطلعی دیگر برآید و بمغربی دیگر فرو شود و گفته اند لِأَجَلٍ مُسَمًّى یعنی تا بروز قیامت که آفتاب

منکشف کرد و ماه منخسف و ستارکان منکدر یُدَبِّرُ الْأَمْرَ کار جهان تدبیر میکند بخلق و موت
و ارزاق و آجال کروهی را از کتم عدم در وجود می آرد و کروهی را از پشت زمین بشکم زمین میرساند
بر وفق حکمت و صلاح و آیات و علامات همه را تفصیل میدهد و شرح و بیان میکند و لبس اشکال از
از وی برمیدارد این همه برای چه میکند برای آن تا بود که شما بیقین بدانید که مدبر مفصل قادر است بر بعث
و نشر و بدانید که شما بآن خواهید رسیدن و ثواب خواهید دیدن و بجزا آنچه میکنید از طاعت و معاصی
خواهید رسیدن وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِن
كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ
أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا
عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
اوست آن خدایی که بکشید زمین را و بگسترد حق تعالی در بدایت خلق زمین بیافرید بر جای کعبه
وانکه بر موج تا جمله زمین را از زیر کعبه آورد انکه زمین بر پشت آب بود بمانند آن که کشتی باشد بر سر
آب می جنبید و آرام نمیکرفت حق تعالی کوهها را بیافرید و مثقله زمین کرد بمثابت سنکهای کران که بر
کن و بابساط نهند تا باد در نوردد وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ و در زمین بکرد و بیافرید کوهها و بیخ آور
و ثابت و همچنین جویهای فراخ در زمین بیافرید و از هر نوعی میوه ها دو جفت و دو نوع و دو لون سیاه و
سفید و ترش و شیرین و تر و خشک در می پوشد تاریکی و ظلمت شب را نور و ضیاء روز تا سیاه روشن
میکرد در این چیزها آیاتی و علاماتی است قومی که تفکر کنند و اندیشه بجای آرند تا معبود خود و آفریننده
جهان را بشناسند و در زمین پارهاست نزدیک یکدیگر و پیوسته بهم همه از یک جنس اند و یک شکل
و یک صورت دارند با این همه مختلف اند بعضی را صلاحیت زرع است و بعضی را نیست بعضی
نبات رویاند و بعضی نرویاند و نیز بوستانهاست از انکور و کشت و درختان خرما بعضی آنست
که از یک اصل بر آمده است و بعضی نه چنین است همه از یک زمین رسته ما که آفریدکار و پروردکاریم
بر حسب آنچه میخواهیم بعضی را بر بعضی تفضیل میدهیم در طعم و بوی و رنگ در این جمله آیاتی و
دلالاتی است که این همه تدبیر مدبریست قادر مختار حکیم که اگر چنان بودی که طبایعیان کویند بایستی
که همه یک رنگ و طعم و یک شکل بودی چون آب و هوا و خاک یکیست جابر بن عبدالله انصاری گفت
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که علی ابن ابی طالب علیه السلم را گفت النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّىٰ
أَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ انکه این آیت برخواند وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ الی قوله
يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ مجاهد گفت در میوه ها چنان تفاضل نهاد که در بنی آدم همه از یک پدر و مادر
وانکه این همه اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سفید و یکی سیاه یکی عاقل و یکی ابله
یکی

یکی سعید و یکی شقی حسن بصری گفت این مثلی است که خدای تعالی زده است برای دلها که همه از یک
اصل اند چنانکه پارها زمین و بر زمین باران فرستد بعضی باران قبول کند که نرم باشد و بعضی
قبول نکند که سخت باشد همچنین خدای تعالی کتاب فرستاد از آسمان و با ایشان الطاف کرد بعضی
دلها نرم بود ایمان قبول کرد و بعضی سخت بود و بر کفر و معاصی اصرار کرد انکه گفت بخدای که هیچ کس هم
نشین قرآن نباشد که الا چون برخیزد یا زیادتی یا نقصان حاصل نکرده باشد قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ
وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا
وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَشَدِيدُ الْعِقَابِ حق سبحانه و تعالی خطاب کرد با رسول خود و گفت تو عجب می آید این
کافران که با این همه دلائل و براهین و حجج و آیات و علامات کفر می آرند و بر کفر اصرار می کنند و جمادات ی
پرستند و نیز عجب است گفتار ایشان که میگویند ما چون خاک شده باشیم و در زیر خاک پوسیده
ما را دیگرباره خلقی نو در خواهند آفرید و برخواهند انگیخت آنانکه این سخن گفتند آنانند که بخدای کافر
شدند و ایشان آنانند که فردا قیامت در گردنهای ایشان غلها باشد و ایشان اهل دوزخند
و در دوزخ جاوید باشند و یستعجلونک بالعذاب و تعجیل میکنند و بزودی یعنی در دنیا از تو عذاب
پیش از احسان و رحمت و این بود که کافران بر سبیل استهزا گفتند اگر این عذاب که ما را وعده میدهی
حق است وانرا اصلی هست آن عذاب بیار چنانکه از ایشان حکایت کرد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ
كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ الآية وَقَدْ خَلَتْ و پیش از ایشان بگذشت با امتان گذشته
عقوبتها و انواع عذابها و بدرستی که خدای تو ای محمد خداوند آمرزش و مغفرت است مردمانرا
بظلم ایشان و این وعده آمرزش مطلق است بمشیت مقید نیست خدای تعالی سخت
عقوبت است سعید بن مسیب گفت چون این آیت آمد رسول صلعم فرمود که اگر نه عفو خدای بودی
و تجاوز هیچ آدمی را عیش خوش نبودی و اگر نه وعید و عقاب وی بودی همه آدمیان پشت
با عفو کذاشتندی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ
الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ میگویند آنکسانی که کافر شدند بر سبیل طعن که چرا آیتی و دلالتی
فرود نمی آید از خدای اگر پیغمبر خدایست تا حجت نبوة وی باشد و دلیل صحت قول وی خدای تعالی
وی

جواب داد و گفت ای محمد تو پیغمبر رساننده‌ٔ آنچه بتو تعلق دارد ادای رسالت و اعذار و انذار است
در انزال آیات چه آن بخدای تعلق دارد و برحسب مصلحت فرستد و هر گروهی را راه نماینده باشد
امامی که باو اقتدا کنند عبد الله عباس گفت چون این آیت آمد رسول صم دست بر سینه خود
نهاد و گفت انا المنذر و دست برد و بر دوش علی نهاد و گفت انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون
من بعدی و حذیفة بن الیمانی گفت که رسول علیه السلم فرمود که اگر این کار یعنی خلافت با علی
افکنید او هادی مهدیست چون امام هادیست و امام آخرت مهدیست این دلیل نجات و
خلاص تست کقوله علیه لن یهلك الرعیة وان کانت ظالمة مسیئة اذا کانت الولات
هادیة و ثاقة باین آیت گرا باشد آنرا که امامش معصوم باشد انگه حق تعالی از کمال قدرت و کمال
علم خود خبر داد و گفت اللّٰهُ یَعْلَمُ ما خدای میداند آنچه هر ماده در شکم خود بر میدارد که نر است یا ماده
تمام است یا ناتمام نیکست یا بد سعید است یا شقی و میداند آنچه رحمها از آن بکاهد از نه ماه یا شش ماه
و آنچه بیفزاید تا یکسال یا دو سال حسن بصری گفت آنچه بکاهد بسقط و بی وقت از شکم بیفتد یا
بیفزاید بر مدة نقصان یا بتمام نه ماه برسد و مدت حمل بنزدیک ما کمتر از شش ماه نباشد و بیشتر از
نه ماه نباشد و بیک روایت یکسال و مذهب ابو حنیفه آنست که بیشتر مدت حمل دو سال باشد و
مذهب شافعی آنست که چهار سال باشد شافعی گفت حماد بن سلمه گفت که هرم بن حیان بچهار
سال بزاد و چون بزاد دندانهاش تمام برآمده بود در خبر است که در عهد عمر خطاب زنی را آوردند
تا سنگسار کنند بعلت آنکه بشش ماه زاده است امیر المومنین علی ع عمر را گفت ان خاصمتك بکتاب الله
خصمتك اگر این زن با تو بکتاب خدای خصومت کند غلبه کند بر تو گفت چگونه گفت خدای گفته است
حمله و فصاله ثلثون شهرا قال وَالْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَیْنِ كَامِلَیْنِ دو سال
که مدت رضاع است از آن سی ماه بروی شش ماه بماند پس شش ماه مدت حمل باشد عمر گفت
راست گفتی بفرمود تا آن زن را رها کردند وَكُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ هر چیزی بنزد خدای جل جلاله بعدد
و اندازه است چنانکه حکمت اقتضا کند بی زیادت و نقصان قتاده گفت آجال و ارزاق بنزدیک
وی مقدار است بمقداری معلوم و او عالم است بغیب یعنی بکارهای پوشیده و نهانی و آنچه
آشکار است و مشاهده بود یعنی موجود و معدوم داند و نهان و آشکارا شناسد و او بزرگ و
بزرگوار است همه چیزی در منزلت و مرتبت دون او باشد قاهر و مستعلی بر همه چیزها
سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَسَارِبٌ
بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا
یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا
لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ   بیان کمال علم خود کرد و گفت یکسانست بنزدیک علم و دانش

او از مثا

او از مثال آنکس که سخن پنهان گوید و آنکس که آشکارا گوید و آنکس که او بشب پوشیده بود در تاریکی
و آنکه آشکارا رونده بود بروز از بهر حوایج خود یعنی جمله معلومات بنزدیک او مساویست
از آنکه او عالم بذاتست عبد الله عباس گفت مراد آنست که او عالم است بآنکس که او بشب
در تاریکی و پوشیدگی تهمتی رود و آنکه بروز نماید که من از تهمت بری ام و اظهار حسن سمت کند و
برین وجه تهدید و وعید را باشد او را یعنی خدایرا جل جلاله فرشتگان هستند بشب در روز بر عقب
یکدیگر آیند. جماعتی بروند بر عقب ایشان و جماعتی دیگر بیایند و ایشان فرشتگان روز و شب اند که
خدای می فرستد برای نگاه داشتن آدمیان و گفته اند که ضمیر له ضمیر من اسر است یعنی آنکس را
که سخن پنهان و آشکارا کند فرشتگان اند بر وی موکل از پیش وی و از پس وی که بامر و فرمان خدای
ویرا نگاه میدارند از پس و پیش وی در خبر است که خدای تعالی را فرشتگان اند موکل بحفظ ما
تا شیاطین را از چشمهای ما باز می رانند چنانکه کسی مگس را از انگبین براند در خبر است که یکی از جمله
بندگان صحابه رسول را پرسید که بر ما چند ملک موکلند گفت دو فرشته یکی بر راست و دیگری بر چپ
و آنکه بر راستست امیر است بر آنکه بر چپ است چون بنده حسنه بکند فرشته دست راست
یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته دست چپ بگوید که بنویسیم گوید توقف کن شاید
که پشیمان شود یا استغفار و توبه کند هیچ بروی ننویسیم و اگر نکند گوید بنویس که خدای ما را ازین
برهاند که بد قرینی است امر خدایرا مراقبت نمیکند و از ما شرم نمی دارد و ذلك قوله مَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ
إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ و دو فرشته دیگر است که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلط
است بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند و چون تکبر کنی ترا وضیع کند و دو فرشته دیگر اند که بر لب
تو موکلند هیچ چیز نگاه ندارند جز صلوات تو بر محمد و آل محمد و فرشته دیگر است بر دهن تو موکلند
تا مار در دهن تو نشود و دو فرشته دیگر بر چشمهات موکلند بر هر آدمی و شب دهی دیگر بیایند و ده
گانه روز بروند جمله بیست فرشته باشند ده بروز و ده بشب و ابلیس بروز متعرض وسوسه آدمیان
باشد و فرزندانش بشب در خبر است که چون شب آید فرشتگان روز بروند خدای تعالی گوید چگونه
بنده مرا رها کردید گویند خدایا تو و اناتری در نمازش رها کردیم این دیگر فرشتگان را گوید چگونه دیدید
ویرا گویند بار خدایا در نمازش یافتیم سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که مراد بقوله لَهُ
مُعَقِّبَاتٌ پادشاهی است که او را نگاهبان و حرس باشد بشب و روز ضحاک گفت مراد پادشاهانند
که فرزندگان برند که حرس ایشانرا از خدای نگاه نتوانند داشت و برین وجه مورد آیت تهکم را باشد ابن
رق
جریج گفت مراد رسول خداست یعنی او را نگاهبانی هستند که نگاهش میدارند از شر جنیان و انظار
شب و روز ابن زید گفت در قصه عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه آمدند رسول علیه صلوات الله
در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه ایشان در مسجد آمدند مردم همه بر خواستند یکی از جمله صحابه گفت

یارسول الله این عامر بن الطفیل است که بتو می آید گفت رها کنید تا بیاید اگر خدای بوی چیزی خواهد روی
و مهتدی شود او بیامد و پیش رسول بایستاد و گفت ای محمد اگر من اسلام آرم مرا چه باشد گفت آنچه
دیگر مسلمانان را باشد و آنچه بر ایشان بود گفت خلافت از پس خود بمن دهی گفت آن تعلق بمن ندارد
بخدای دارد آنرا دهد که خود خواهد گفت مرا امیر اهل بر کنی تا من امیر بر باشم و تو امیر اهل مدینه گفت نه
گفت پس چه پایه دهی مرا گفت عنان ایشان در دست تو نهم تا بران غزو کنی گفت عنان ایشان خود در
دست منست امروز بتو چه حاجتست و لیکن برخیز تا با ما سخن گوییی و مناظره کنی رسول علیه السلام برخواست
و با او برفت و بجایی بنشستند و مناظره میکردند عامر بن الطفیل اربد را گفته بود که چون با او خصومت
کنم و آواز من بلند شود تو از پس وی درآی و تیغ بزن و ویرا بکش برین اتفاق کردند چون عامر در
خصومت رفت و مناظره میان وی و رسول سخت شد اربد برخواست و با پس پشت رسول
رفت و خواست تا تیغ برکشد بیشتر از یک بدستی تیغ بیرون نیامد چندان که جهد کرد تیغ در نیام بجنبید
و عامر اشارت میکرد با او و رسول باز دید اربد را که قوت میکرد و میکوشید تا تیغ از نیام برکشد
رسول گفت اللهم اکفنیهما بما شئت بار خدایا کفایت کن از من کار اینها بهر چه خواهی خدای تعالی جل
شانه صاعقه فرستاد و اربد را بسوخت و عامر بگریخت و میگفت یا محمد خدایت را بخواندی تا اربد
را بکشت و الله که من این شهر بر تو پر از لشکر کنم رسول فرمود خدای کفایت کند آنرا و او بسرای زن سلولیه
فرود آمد بامداد برخواست و سلاح در پوشید و از مدینه بیرون رفت و در صحرا می تاخت و میگفت بحق
لات و عزی که اگر محمد با من بصحرا بیرون آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را بنیزه بدوزم خدای
تعالی فرشته فرستاد تا بانگ بروی زد و بینداختش در حال غده از زانوی وی بیرون آمد او باخانه
آن زن سلولی رفت و میگفت غدة کغدة البعیر و موت فی بیت سلولیة انگه اسب بخواست
و بر نشست تا بقبیله خود رود و در راه بر پشت اسب بمرد خدای تعالی دعای رسول در حق هر دو اجابت کرد
و این آیات درین قصه بفرستاد از انجا که سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ تا وَمَا دُعَاءُ
الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ حق تعالی باز نمود که خدای تعالی حال بر هیچ کس بنگرداند تا او حال
بر خود بنگرداند یعنی تا ایشان بر استقامت باشند خدای با ایشان بر سر فضل و رحمت
باشد چون نیت بگردانند خدای تعالی حال ایشان بر ایشان بگرداند در خبر است که چون تحریم
خمر مؤکد شد رسول صلعم زجر میکرد و هر کجا که می یافتند می ریختند یک روز رسول صلعم در کوچه از
از کوچهای مدینه میرفت برنای انصاری می آمد قرابه خمر در دست گرفته چون رسول را بدید متغیر
شد و بترسید راهی طلب کرد تا بگریزد نیافت در دل نیت کرد با خدای و گفت بار خدایا اگر یکبار دیگر
پرده فرو گذاری دیگر با سر این خطا نروم انگه ترسان و لرزان می آمد تا که برسول رسید سلام کرد رسول
فرمود که این چیست که برسر داری ترسید که بگوید خمر است گفت پاره سرکه است یارسول الله گفت

ل الله

مراده او قرابه از سر برگرفت و با دل خایف و دست لرزان پاره بر دست رسول ریخت راوی
خبر گوید که سرکه صافی پاکیزه بود رسول صلعم از آن بچشید و یاران بچشیدند مرد تعجب نمود و گفت یا رسول
بدان خدای که ترا بالخلق بحق فرستاد که من خمر در قرابه کردم گفت راست میگویی لیکن مرا چون دیدی در دل
چه نیت کردی گفت توبه نصوح کردم و گفتم بار خدایا اگر مرا این نوبت دیگر رسوا نکنی با سر مانندا این
کار نروم گفت لاجرم چون خدای تعالی صدق توبت شناخت حال بگردانید و خمر در قرابه سرکه گردانید این
آیت برخواند إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ چون خدای تعالی
خواهد که بقومی بدی و هلاکت و عذاب را از هیچ مددی و باز گرداننده نباشد و ایشانرا بدون خدای
وال نباشد که آن بلا بگرداند از ایشان و حمایت کند ایشانرا هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ
الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ
مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ
وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ
لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا
دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ اوست آن خدای که برق را بمقدمه باران
بشما می نماید در حالی که خوفست از صاعقه آتش و طمع است که باران آید و قحط را ببرد قتاده گفت خوفا
للمسافرین من اذاه مسافر را خوف بود از آنکه رنج بود او را از باران و طمع بود مقیم را در روزی وَيُنْشِئُ
پدید آورد و بیافریند بر سبیل ابتدا و اختراع ابرهای گرانبار از بهاد باران و ثقیل اعتقادی باشد لازم از جهة
ثقل وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ و تسبیح میکند خدای را رعد بحمد و ثنا و ستایش و فرشتگان تسبیح وی میکنند
خدای را از بیم و ترسی که از وی دارند تسبیح تنزیه خدای باشد از آنچه بروی روا نباشد و تسبیح رعد گفته اند
که دلالت کردن وی بود بر آنکه ویرا خالقی هست مستحق تسبیح چنانکه سجده جمادات خدای را دلالت ایشان
باشد بر آفریدگاری مستحق سجده و گفته اند رعد نام فرشته ایست موکل بر ابر سعید جبیر روایت
کرد که جهودان پیش رسول آمدند و گفتند ای محمد آمده ایم تا از تو مسایل چند بپرسیم اگر جواب را بصواب
دهی ایمان آوریم گفت عهد کردید که خلاف نکنید گفتند کردیم گفت ما را خبر ده از رعد که چیست گفت
فرشته ایست موکل بر ابر تازیانه بدست دارد که ابر را بدان میراند که انجا که خدای فرماید گفتند که آن
آواز چیست گفت زجر اوست ابر را تا انجا رود که ویرا باید گفتند راست گفتی ابو هریره گفت چون رعد
آمدی رسول صلعم گفتی سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر کما ورد
صاعقه رسد بدین او بر منست و هم ابن عباس گفت که رعد فرشته ایست که چون آواز بردارد به تسبیح
در آسمان هیچ فرشته نماند الا که آواز بردارد به تسبیح نزد آن خدای تعالی باران فرستد وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ
و بفرستد صاعقها را و آن آتشی بود که از آسمان فرو آید بر هر جا که آید بسوزد آن صاعقه را بانکس رساند

نشی

که خواهد امام محمد باقر ع گفت صاعقه بمومن و کافر رسد بذاکر نرسد که ذکر خدای کند وَهُمْ يُجَادِلُونَ
و حال آنست که ایشان جدال و خصومت می کنند در دین خدای یعنی عامر بن الطفیل و اربد و گفته که مردی
بود از طواغیت عرب رسول ع جماعتی را پیش وی فرستاد تا با سلامش دعوت کنند برفتند و
دعوة کردند گفت بگوبید که تا خدای محمد که شما را بوی دعوت میکنید از زرست یا از سیم یا از مس است
یا از آهن ایشان گفتند خدای بی مثل و مانند است وی را بهیچ چیز تشبیه نشاید کرد ایشان بازگشتند
و رسول را خبر دادند فرمود که بروید دیگر نوبت او را دعوت کنید برفتند و دعوت کردند گفت من اجابت
نکنم محمد را تا خدای وی را ببینم و ندانم که چیست باز آمدند و رسول را خبر کردند گفت بار دیگر بروید تا حجت
بروی متوجه شود چاهم شد و با وی مناظره کردند همان مقالت میگفت ابری بر آمد با رعد و برق و شرر
از آن برق بیفتاد و بر آن کافر آمد و وی را بسوخت یاران باز رفتند تا رسول را خبر دهند جمعی صحابه در
راه با ایشان رسیدند و گفتند صاعقه چگونه بسوخت صاحب شما را گفتند شما چه دانید گفتند خدای تعالی
آیت فرستاد وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ خدای صاعقه فرستد و برساند آنرا بانکس
که خواهد و او سخت حقد و کینه و بخشم است و سخت گیر است لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ او راست یعنی
خدای راست دعوة راست و حق یعنی اجابت کردن دعا حق امیر المومنین علی ع گفت دعوت توحید است
ابن عباس گفت شهادة ان لا اله الا الله است و آنانرا که ایشان میخوانند و می پرستند از بتان
بغیر خدای لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نکنند ایشانرا یعنی چیزی از آنچه طلب دارند یعنی هیچ خیری
و نفعی کنند اعیان خود را چنانکه هیچ نفعی نه بینند انکس که دست خود را و انگشتان را گشاده کرده اند تا آب
بگیرد و بدهن خود رساند هیچ آب بر کف وی قرار نگیرد و هیچ مقصود وی حاصل نشود مجاهد
گفت عابد اصنام و بت پرست چنان باشد که انکس که او آب را بدست بخویشتن خواند تا بدهنش
رسد و نرسد چه آب بدعوی وی اجابت نکند و پیش وی نیاید و اهل معانی گفته اند که معنی آنست
که چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد و آب در دست وی نیاید و گفته اند که امیر المومنین
علی علیه السلام این بیت تمثیل کردی و من یصحب الدنیا یکن مثل قابض علی الماء خانت فروج
الاصابع انکه فرمود و بیان کرد که خواندن کافران مر بتانرا نیست مگر در ضایع شدن یعنی ایشانرا
اجابت نکنند و دعای ایشان ضایع گردد و هلاک شوند ابن عباس گفت دعای کافران نیست مر خدای
را مگر در ضلالتی و خسارتی بحکم انکه دعای ایشان محجوب باشد از خدای و آنرا اجابت نبود
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ
أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ
أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ

فتشابه

فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
حق تعالی درین آیت بیان کرد که هر که هست از عقلا در آسمانها و زمینها که همه خدای را سجده میکنند
اما بطوع و رغبت و اما باکراه و اجبار مومنان خدای را بطوع رغبت سجده میکنند و کافران از بیم ترس
و بیم شمشیر یا از روی حاجت و افتقار با و ابو علی گفت سجود کردن بتذلیل و تسخیر باشد چنانکه تندرست
را بیمار کند و توانگر را درویش و زنده را بمیراند و سایهای ایشان بامداد و شبانگاه ابن عباس گفت
مراد سایهای ساجدانست که چون ایشان سجده کنند سایهای مومنان چنانکه ایشان طایع باشند
بطوع سجده کنند و آنانکه کافر باشند و بکره کنند سجده سایهای ایشان هم بطوع سجده کنند و گفته اند
که مراد بسجده سایه افتادن ویست بر زمین بر مثال ساجد که روی بر خاک نهد و گفته اند تعریف
و تذلیل ویست در طول و قصر انگه رسول را خطاب کرد و گفت بگو این کافرانرا بر سبیل احتجاج که کیست
خدای آسمانها و زمین و غرض انکه گفت اگر ایشان جواب ندهند و نگویند تو بگوی که خدای حق آسمان
و زمین الله است انگه بگوی ای فرا گرفتید شما جز از او فروتر از و دوستانی که با ایشان تولا میکنند
از بتانی که مالک نشوند و نتوانند خود را نفعی کردن و مضرتی از خود دفع کردن چون هلاک نفع
و ضر خود نباشند دیگری را نباشند انگه مثلی دیگر زد و گفت بگوی ای محمد که هیچ یکسان باشند بینا و نا
بینا و هیچ راست باشد تاریکی با روشنایی یعنی نباشد کافران که نابینا اند و در تاریکی اند حق نمی بینند
و در تاریکی شرک و کفر گرفتارند و مومنان که بینا اند حق را می بینند و در روشنایی ایمان و حجت و برهان
با یکدیگر هرگز برابر نباشند أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ نه که این مشرکان مر خدای را انبازان پدید کرده اند ای این
شرکا آفریده اند چیزی چنانکه خدای آفرید تا خلق بر ایشان مشتبه شود ندانند که آفریده این کدام است و آفریده
آن کدام چون ایشان آفریننده نیستند چگونه شریکان خدای باشند قُلِ اللَّهُ بگوی که خدایست آفریننده
هر چیزی از آسمان و زمین و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق از جواهر و اعراض و او ست خدای
قاهر شکننده و غلبه کننده کس وی را نتواند و بروی غالب نتواند گشت أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ
ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ
جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
این مثلیست که خداوند تبارک و تعالی زده است برای حق و اهل حق و برای باطل و اهل باطل
حق را و اهل حق مثل بآبی زد که از آسمان پدید رود و خانها بآب روان کرد و بمقدار که خدای تعالی
خواهد بقدر و اندازه که بآن منتفع شوند و از آن تمتع گیرند و باقی بگذارند آنرا از زر و نقره و از آن زیورها
و حلیها سازند سیل که پاید اثر وی در چشمها و زمینها و چاهها باقی ماند مدتی و همچنین آنچه از زر و نقره
سازند بماند و باطل را و اهل او را مثل زده است بآن کفک که بر آب آید در وقت رفتن و کفک

آنچه بگدازند از جواهر و بسر آید تا بنگر از این دو کف هیچ باقی نماند همه ناچیز و مضمحل گردد و همچنین
است حق و اهل حق اگر چه اندک باشند هرگز منقرض نشوند و باطل و اهل باطل اگر چه بسیار باشند
ایشان را بقائی نباشد و بسی بر نیاید که منقرض گردند میگوید که فرو فرستاد از آسمان آبی پس روان
شد رودها بمقدار و اندازهٔ خود در مجرای سیل بحسب ضیق و سعه پس برداشت سیل آب
کفی بر سر آب آینده وَمِمَّا يُوقِدُونَ و از آنچه آتش باوی افروزید در گداختن وی از زر و نقره
و برنج و روی برای طلب کردن و ساختن زیور و اوانی کفی باشد او را نیز مانند کف آب
كَذَلِكَ مثلها زند خدای تعالی حق را و باطل را اما کفک آن شبیه باطلست برود جُفَاءً پراکنده
و متفرق شود بتعجیل و شتاب و اما آنچه سود کند مردم را در زمین بایستد و درنگ بکند و بماند
همچنین داستانها بزند خدای لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ
الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ آنگه گفت آنان را که خدای اجابت کنند با آنچه
ایشان را دعوت کند از اسلام و راه حق بهشت ایشان را نیکوتر از آنچه کرده باشند از اعمال در بهشت
و آنانکه او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند ایشان را عذابی باشد که اگر ایشان را باشد و ملک و
ملک ایشان بود آنچه در زمین است و مانند آن با آن باهم یعنی ملک زمین مضاعف شود
خواهند که خود را با این جمله باز خرند از آن عذاب اما کسی باز نخرد و فدیه قبول نباشد ایشان
آنانند که ایشان را حسابی بد باشد و شمار سخت و بد بستری و جایی باشد دوزخ
أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ
صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ای پس از آنکه این مثل زده
شد و این داستان نهاده آمد هیچ کس را شبهه باشد در آنکه آنکس که داند که آنچه فرو فرستاده شد
بتو از خدای تو حق و صواب او برابر باشد و مانند کسی که نابینا بود یعنی چنانکه هیچ کس را شبهه
نباشد در آنکه کف با آب برابر نیست و دریم جواهر با جواهر شبهه نباشد که مومن با کافر برابر نباشد
و إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ بدرستی که تفکر و تدبر خردمندان عقل کنند آنکسانی که بعهد
خدای وفا کنند و اوامر وی را کار بندند و از مناهی اجتناب نمایند و آنکسانی که بپیوندند آنچه خدای فرمود
به پیوستن آن مفسران گفتند مراد ایمانست بجمله پیغمبران و کتابها و صلهٔ ارحام ابو ایوب انصاری
روایت کرد که رسول خدای مردی را گفت خدای را پرست و با وی شرک میاور و نماز بپای دار و زکوة

بده و رحم به پیوند تا همچنان باشد که بر در اهل باشی که بهشت برود کعب الاحبار گفت بدان خدای
که دریا بشکافت برای موسی که در توریة نوشته است که ای فرزند آدم از خدای بترس و با مادر و پدر
نیکویی کن و رحم به پیوند تا عمرت دراز کنم و کارهات آسان کنم و بلا از تو بگردانم وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
و از خدای خود بترسند و از بدی حساب روز قیامت حذر کنند وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کنند بر
طاعت و صبر کنند از معصیت برای طلب رضای خدای و ثواب او و از آنچه ایشان را روزی کردیم نفقه
کنند در نهان و آشکارا و بحسنه و نیکویی بدی را دفع کنند و باز دارند یعنی چون با ایشان سفاهت
کنند ایشان حلم خود را کار بندند و چون بر ایشان ظلم کنند عفو کنند و چون از ایشان قطع کنند ایشان
صله کنند ابن عباس گفت بعمل صالح عمل بد را دفع کنند و بگفتار رسول کار کنند اتبع السيئة الحسنة
تمحها گفت چون گناهی کنی در عقب آن طاعتی کن تا آن را محو کند و گفته اند که این هشت خصلت
که بهشت رسانند و هشت پل که از و گذر باید کرد تا ببهشت رسی از برای این خدای در حق ایشان گفت
که ایشانند که ایشان راست عاقبت سرای نیکو که بهشت است جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا
وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ
بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ
لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ آنگه بیان کرد که عاقبت سرای نیکو کدام است گفت بهشت
باشد مقیم و جاوید که در آنجا مقام کنند و از آنجا بیرون نیایند ایشان و آنان که نیکان بوده باشند از
از پدران و مادران و فرزندان ایشان و فرشتگان در میروند بر ایشان از هر دری و میگویند ایشان را
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام بر شما باد و سلامت بصبری که کردید در دنیا و نیکو عاقبت سرای است
شما را این بهشتها مقاتل گفت بمقدار هر روزی از روزهای دنیا سه بار فرشتگان در پیش مومنان
روند با تحفها و هدیها میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ انس مالک چون این آیت بخواند
گفت جنات عدن خانه ایست از زر مجوف طولش در هواش میل است در آنجا شکافی
و پیوندی نباشد در هر زاویه از و اهلی باشد و او را چهار هزار مصراع باشد از زر و بر هر دری
هشتاد هزار فرشته باشد با هر فرشته تحفه و هدیه که صاحبش را از آن نباشد و ایشان همه
در فرمان او باشند میان او و ایشان حجاب باشد آنگه گفت آنانکه عهدی از عهدهای خدای
بشکنند پس از آنکه استوار کرده باشند و ببرند آنچه خدای فرموده باشد به پیوستن آن و در
دنیا فساد کنند ایشان را لعنت است و دوری از رحمت خدای و ایشان را بدی سرای یعنی سرای بد
که آن سرای دوزخ است مفسران گفته اند که مراد باین آیت خارجیانند که بغی کنند بر امام عادل بیرون
آیند از آنانکه رسول خدای امیر المومنین علی را از آن خبر داد و گفت یا علی إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ

وَالقاسطین والمارقین ومراد یفسدون فی الأرض محاربانند اللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ
یَشَاءُ وَیَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ
وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّٰهَ
یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِینَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ
اللّٰهِ أَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
طُوبَیٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ حق تعالی درین آیت بیان کرد که رزاق بحقیقت
ویست و قبض و بسط بزمان اوست گفت خدای می گستراند روزی برای آنکه میخواهد و فراخ می
کرداند و باندازه میرساند و تنگ می کرداند برآنکس که میخواهد وَفَرِحُوا ایشان یعنی کفار قریش
بزندگانی دنیا در جنب زندگانی آخرت نیست الا اندک بدو تمتع گیرند وانگه بگذارند کلبی گفت مانند متاع ها
خسیس که آنرا قدری و قیمتی نبود چون کاسه و قدحی و آنچه بدو ماند آنگه حکایت کرد از آنچه کافران میگفتند
گفت میگویند آنکسانی که کافر شدند که چرا فرو فرستاده نشد بوی آیتی و علامتی که دلیل صدق او کند
درین دعوی از خدای وی گفتند مراد بآیت عبدالله امیه است و اصحابش گفت بگوی ای محمد که خدای
تعالی اضلال کند آنرا که خواهد یعنی لان بروجه عقوبت یا بحکم و تسمیه یا بمعنی اهلاک بود و یا بمعنی چنان
و هدایت کند و راه نماید بخود بثواب آنرا که انابت کنند و باخدای گردند و شاید که مراد بهدایت لطف
باشد آنانکه ایمان آوردند و دلهای ایشان بذکر خدای آرمیده گشت بدانکه دلها بذکر خدای آرمیده و ساکن
گردد عبدالله عباس گفت مراد سوگند است چون بریکی دعوی دارند و گواهی نداشته باشند مدعی علیه را
سوگند دهند چون سوگند خورد و نام خدای برد اطمینان حاصل شود و دل را بیارامد مجاهد گفت خاص است
باصحاب رسول و مومنانی که دلهای ایشان بخدای و نام خدای ساکن شود تا بذکر او از همه رنجها
تسلی شوند آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب از مستقبحات ایشانرا قرة العین روشنی
چشم و شادی باشد و بازگشت نیکو سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که طوبی نام بهشت است
بلغت حبشه ابو سعید خدری گفت مردی از رسول پرسید که طوبی چیست گفت نام درختیست در
بهشت سایه او چند سال راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفهای او بیرون آید در خبری دیگر
هست که آن درختیست اصل آن در سرای رسول و هیچ سرای نباشد در بهشت والا که شاخی
از ان سر در آنجا دارد و خدای تعالی هیچ شکوفه و میوه نیافریده است که بروی نباشد از هیچ رنگی
مگر سیاهی و از زیر آن درخت دو چشمه بیرون می آید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی از او
خلایق را سایه افکند و فرشته بر او موکل است که خدای را تسبیح میکند بانواع لغات وهب منبه گفت
در بهشت درختیست که آنرا طوبی گویند اگر سواری نیک دو صد سال در سایه رود آنرا نبرد و از وی
نگذرد زمینش یاقوت باشد و خاکش کافور باشد و گل او مشک باشد از اصل آن جوی

می دارد

می وشیر وانگبین بیرون می آید و آن نشستگاه اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خود نشسته باشند
که فرشتگان با ایشان آیند با نجیبان از نور بزمامهای زر بر پشتهای ایشان رحلها باشد که الواح آن
از یاقوت بود و رفها از زر بود و جامهای آن سندس بود و استبرق اشتران فروخوابانند و گویند
خدای تعالی ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم آنگه بران اشتران نشینند و در پهلوی
یکدیگر میروند و بایکدیگر راز میگویند تا بجوار رحمت رب العزة چون بجوار رسند گویند اللهم انت
السلام و منک السلام وحق لک ذو الجلال والاکرام حق تعالی گوید انا السلام و منی السلام و علیکم رحمتی
و محبتی مرحبا ببندگان که در غیبت از من بترسیدند و طاعت من داشتند گویند بارخدایا ما ترا نه
پرستیدیم حق پرستیدن تو و تعظیم نکردیم حق تعظیم کردن تو بارخدایا دستوری باشد تا ترا سجده کنیم
حق تعالی گوید این نه سرای رنج و تعب است این سرای ملک و نعیم است من رنج عبادت از شما بر
داشته ام هرچه خواهید از من خواهید تا آرزوهای شما بدهم آرزوها عرض کنند و حاجتها خواهند
و خدای تعالی بدهد آنگه حق تعالی گوید عرضه کنید بر بندگان من آنچه وهم و خاطر ایشان بدان نرسید
و بدل ایشان نگذرد از جمله آنچه بر ایشان عرضه کنند اسبان باشند و اشتران بر جهاز ایشان سریرها
نهاده از یاقوت یکپاره بر هر سریری قبه از زر تخته در هر قبه فرشی از فرشهای بهشت گسترده در هر
قبه دو کنیزک از حور العین بر هر کنیزکی دو جامه از جامهای بهشت و هیچ لونی نباشد در بهشت که نه
بران جامه بود و هیچ بوی خوش نباشد والا که از ان میدمد روشنایی روی ایشان از ورای قبه می
تابد و ایشان بلطافت چنان باشند که مغز استخوان ایشان در استخوان پیدا بود باشند مروارید
سفید که تابد از میان یاقوت سرخ آنگه مومن در نزدیک ایشان رود و برخیزند و دست در گردن او کنند
گویند والله که ما گمان نبردیم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده باشد آنگه حق تعالی فرماید تا فرشتگان
در پیش ایشان بروند و ایشانرا بمنازل و درجات خود رسانند با جلال و اکرام انجا فرود آرند ابو
صالح از عبدالله عباس روایت کرد که آن درخت در سرای علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در سرای
هر مومنی از ان شاخی بود کَذٰلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا
أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ وَهُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ
رَبِّی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ مَتَابِ ما همچنین فرستادیم ترا ای محمد پیغمبری بر
جماعتی که پیش از ایشان امتانی دیگر گذشته اند که با ایشان پیغمبران فرستاده ایم چنانکه ترا با این قوم
فرستاده ایم تو نه اولین پیغمبری تا ایشان تعجب نمایند از کار تو ما ترا فرستادیم تا بر ایشان خوانی
آن کتاب که بتو وحی کردیم از قرآن و احکام شرع و حال آنست که ایشان کافرند برحمن برای آنکه چون
عرب انکار کنند رحمن گفتند ما الله شناسیم رحمن نشناسیم و از اینجا حکایت کرد از ایشان وَإِذَا قِیلَ
لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ و عام الحدیبیه چون رسول صلعم با مکیان صلح کرد

امیر المؤمنین علی را علیه السلام فرمود تا صلح نامه نویسد بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم
سهل بن عمرو گفت ما رحمن نشناسیم بگوی تا آن نویسند که ما شناسیم بسمك اللهم رسول صلعم فرمود
همچنان نویس قُلْ هُوَ رَبِّي بگو ای محمد که او خدای منست یعنی رحمن که شما با و کافر می شوید و جز از وی خدای
نیست بروی توکل کرده‌ام و مرجع و بازگشت من با ویست وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ
أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ
الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا
تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ جماعتی از مفسران گفته اند که ابو جهل و عبد الله بن امیه با
جماعتی از مشرکان قریش بیامدند و در پس خانه کعبه بنشستند و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم حاضر
کردند و گفتند که تو دعوی میکنی که این قرآن را بنزدیک خدای قدری و منزلتی هست بدین قرآن کوههای مکه
از میان بردار و روان کردان تا زمین ها هامون شود و چشمهای آب بیرون آید تا بدان زرع کنیم و درخت
نشانیم و تو میکویی که کوهها را مسخر داود کردند و من از داود بزرگترم بگوی تا ترا نیز مسخر کنند و با ما بپا
تا بگورستان رویم تا قصی را که جد تو بود زنده کنی چون میکویی که من بهترم از عیسی و برای عیسی مرده زنده
میکردند تا ما بپرسیم کا بچه تو میکویی راستست یا خدای تعالی این آیت فرستاد وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا اگر قرآنی
باشد که کوهها را باو رفتن آرند یا زمین را باو بشکافند یا مرده کانرا بسخن آرند این قران باشد انگه گفت
نه خدایراست کار همه بقبضه قدرت ویست نه بفرمان من أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ ای أفلم يعلم نه بی دانستند
این مومنان که اگر خدای خواهد جمله مردمانرا هدایت کند و راه نماید تو انرا بقهر و قسر و ایشانرا بدان دارد که تخلق
علم ضروری انگه گفت زایل نشود بل همیشه باشد کافرانرا که کافر شده اند با یشان میرسد پیوسته بانچه کرده
داهیه و مصیبتی و شکستی از رسول صلعم در وقت غزاو سرایای او و در وقت قتال گفت اند مراد انواع
بلاست از قحط و درویشی و حرب کردن و اسیر کردن أَوْ تَحُلُّ یا فرود آید نزدیک سرای ایشان و گفته اند
که ضمیر تحل رسول است یا تو بنزدیک ایشان فرود آیی و همین بلا و سرایا و قوارع بر ایشان متتابع
می شود تا انگه وعده خدای بیاید قتاده گفت مراد فتح مکه است حسن بصری گفت مراد قیامتست
یعنی تا روز قیامت و خدای وعده خلاف نکند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ
نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي
الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ
السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ بدرستی و براستی که استهزا کرده اند

وافسوس

وافسوس داشته بپیغمبرانی که پیش از تو بوده اند من تعجیل عذاب ایشان را با مهلت ایشان داده ام و فرو
گذاشته ام مدتی دراز پس انگاه بگرفتم ایشانرا بعذاب و هلاک استیصال انگه بر سبیل تعجیل
گفت چگونه بود عقاب من ایشانرا انگه بر سبیل تهدید و وعید گفت هی پس انکسی که او قایم باشد
وایستاده بر هر نفسی بر آنچه کرده باشد و کند او مانند کسی بود که این نداند و شواهد ازین معبودان که
ایشانرا شریکان خدای کرده اند یعنی نباشد و هرگز برابر نبود انگه گفت ای محمد بگوی که نام نهید ایشانرا
و نام برید و بیان کنید تا ایشان بچه استحقاق اهلیت عبادت دارند یا شما آمده اید که خدایرا خبر دهید
که او نداند در زمین از انکه او را شریکی هست یا سهیمی و خدای تعالی خود را شریکی نداند در زمین یا خبر خواهید
دادن بظاهر گفتار و بحرف بی دلیل و حجتی ابو القاسم حبیت گفت که معنی آنست أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ
خبر میدهید خدایرا بباطن و پوشیده که وی نداند یا بظاهری که وی داند اگر گویند بباطن که او نداند محال
گویند از انکه او عالم الذاتست جمله معلومات را شناسد و داند و اگر گویند بظاهر که خدای داند بگوی ایشانرا
که نامهای ایشان بگویید و صفت ایشان پیدا کنید تا بدانید که اهلیت الهیت ندارند سزاوار عبادت
نیستند انگه گفت بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا آنکه بیاراسته اند برای این کافران مکر ایشان و کید
ایشان تا پندارند که انچه می کنند و می گویند نیکوست و ایشانرا از راه راست و طریقت حق منع کرده اند
و باز داشته و هر که خدای او را خذلان کند و فرو گذارد و بضلالت و گمراهی نام وی برد و براه نماینده نباشد
لَهُمْ عَذَابٌ مر این کافرانرا عذابیست در زندگانی دنیا بکشتن و غارت کردن و اسیر گرفتن و عذاب
و عقوبت سرای بازپسین سخت‌تر است و رنج وی بیشتر و نباشد ایشانرا از عذاب خدای مانعی و نگاه
دارنده مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا
دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا
أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ
صفت بهشتی که متقیان و پرهیزکاران را وعده داده اند صفت بوستانیست پر از درختان میوه که در
زیر آن درختان جویهای آب روان باشد میوه آن درختان دایم باشد هرگز منقطع نگردد و چنانکه میوه درخت
منقطع میشود جز بوقت خود بار ندهد سایه آن درختان هم دایم باشد و هرگز زایل نگردد و انتقال نکند این
بهشتی که صفتش اینست عاقبت پرهیزکاران باشد و عاقبت کافران و عاصیان آتش دوزخ باشد
وانکسانی که ما ایشانرا کتابی داده ایم یعنی قرآن شادمان می شوند و انکه فرود می آید بتو از وحی و شرایع و ازان
جماعت که بدشمنی و عداوت رسول جمع شدند از جهودان و ترسایان کسی هست که انکار میکند بعضی را و
ببعضی معترف می شود و بعضی گفته اند که مراد اهل کتابند سبب نزول آیت آن بود که حق تعالی در ابتدا
کار در قرآن ذکر رحمن کمتر کرده بود چون عبد الله سلام ایمان آورد جماعتی از اصحاب او گفتند یا رسول الله

در توریة ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک است حق تعالی این آیت فرستاد قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ
ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ قریش گفتند محمد تا امروز ما را یک خدای میخواند
امروز ما را دو خدای میخواند ما رحمن نشناسیم مگر رحمن یمامه را گفت مسیلمه کذاب است خدای تعالی آیت
فرستاد وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ و مومنان اهل کتاب بنزول این آیت خوشدل شدند و معنی الآیة
یعنی از قریش کسیست که انکار میکند برخی را آنرا یعنی ذکر رحمن را تو بگو ای محمد که او معبود منست که خدا را
پرستم و با او شریک نگویم و انباز نگیرم من خلقانرا با وی دعوت میکنم و مرجع و بازگشت با وی است
وَكَذٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا
لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ لِكُلِّ
أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ چنانکه اهل
کتابرا کتاب دادیم یعنی توریة و انجیل همچنین فرستادیم بتو قرآنرا در حالی که حکمیست بزبان عرب و
گفته اند یعنی دین عربی و برای این دین عربی خوانده دین را که برسول عربی فرستاد و اگر تو متابعت ایشان
کنی و پس رو هوای ایشان باشی در باب دین یا در کار قبله بعد از آنکه علم و حجت بتو آمد ترا از خدای و عقاب
وی هیچ حامی و نگاه دارنده نباشد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ سبب نزول این آیت آن بود
که عبدالله ابی امیه و جماعتی از مشرکان گفتند که این چه پیغمبر است که او را زنان بوده هم بران جمله که ما را حاجت
بشهوت بود و ویرا نیز بود و چرا فرشته نیست یا بطبع فرشتگان نیست حق تعالی این آیت فرستاد و گفت پیش
از تو پیغمبرانرا که فرستادیم و ایشانرا زنان و فرزندان دادیم همه چون تو آدمی بودند و شهوانی و ایشانرا
زنان بودند و فرزندان وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ جواب کافر است که ایشان اقتراح معجزات کرده
برسبیل طعنه گفت هیچ پیغمبری را که آیتی و معجزه آرد مگر بفرمان خدای لِكُلِّ أَجَلٍ هر اجلی و وقتی را نوشته
هست یعنی اعمال بنی آدم بر لوح نوشته است ضحاک گفت تفسیر این آیت آنست که لِكُلِّ كِتَابٍ أَجَلٌ هر
نوشته را وقتی هست که چون بدان وقت رسد آنچه نوشته باشد در وجود آید آنکه چنان کرد که همه بر یک
حد نمانده بهر آن بود که بمانده و بهر آن بود که محو کنند و بجای آن چیزی دیگر اثبات کنند و بنویسند يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ
بسترد خدای آنچه خواهد از آجال و ارزاق و بنویسد آنچه خواهد و نزدیک اوست اصل کتاب یعنی لوح محفوظ
عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که بر آسمان دو نوشته است آنچه بر یکی نویسند لوح محفوظ است آنرا تغییر
و تبدیل نباشد و آنچه بر دیگری نویسند آنرا تغییر و تبدیل کنند بمحو و اثبات جابر عبدالله از پیغمبر صلی الله علیه
روایت کرد که خدای تعالی بسترد از دیوان حفظه اعمال آنچه بران ثوابی و عقابی نباشد از مباحات و دیگر
گفت این محو در دو چیز باشد در ارزاق و آجال و امیرالمومنین علی ع گفت لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم
بما هو کائن الی یوم القیمة اگر نه آیتی بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی بهر چه خواهد بود تا روز قیامت

تعنت

واین

واین آیت آنست که يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ و گفت در تفسیر این آیت مراد قرونست قرنا در هر عصری
قرنی باشد چون مدت ایشان برآید نام ایشان بسترند و نام قرنی دیگر بنویسند سعید جبیر گفت
مراد شرایع است آنچه خواهد نسخ کند و آنچه خواهد هم بران حکم رها کند مجاهد گفت سبب نزول این
آیت آن بود که خدای تعالی این آیت فرستاد وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ قریش
گفتند که ای محمد ترا هیچ کاری نمانده از کارها پرداختن خدای تعالی این آیت فرستاد لِكُلِّ أَجَلٍ
كِتَابٌ اگرچه آجال نوشته است تصرف آن بخدایست و تغیر و تبدیل آن بوی است تا آنچه خواهد
محو کند و آنچه خواهد اثبات کند و گفته اند سیئات محو کند و بدل آن حسنات کند فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ
الله
سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ عطا از ابن عباس روایت کرد که خدای تعالی لوحی آفریده است که آنرا لوح
محفوظ گویند از در سفید درازی آن سیصد ساله راهست هر روز سیصد و شصت بار در آن
لوح نظر کند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص و اوقات حق تعالی اجلی
بنویسد بنده را آنگه بنده را مصلحت در آن باشد اگر او دعا کند یا صدقه بدهد یا طاعتی کند مدتی
در عمر او افزاید از نوشته بیز باید ستردن و بجای آن دیگری نوشتن چنانکه در خبر آورده اند که عیسی ع
یکروز نشسته بود و حواریان نزدیک وی بودند مردی می آمد پشته هیزم در پشت گرفته و نانی
چند در هم پخته میخورد و نشاط میکرد جبرئیل گفت یا عیسی او را عمر یکساعت بیش نمانده است
عیسی بتعجب حواریانرا خبر کرد روزی دیگر آن مرد را دیدند رسن بر دوش افکنده بهیزم میرفت گفتند
یا روح الله نگفتی که این مرد را یکروز عمر باقی مانده است گفت جبرئیل چنین گفت گفتند که از و در خواه
تا معلوم کند دعا کرد جبرئیل آمد و گفت من که پامدم در لوح نگه کردم عمر او یکساعت مانده بود
چون از پیش ما بگذشت از آن نان که میخورد نواله در دست وی مانده بود بسایلی داد خدای تعالی
بفرمود تا انقضای اجل وی از لوح محو کرده و پنجاه سال در عمر وی بیفزود و سبب مرگ او آن
خواسته بود که در آن پشته هیزم وی ماری سیاه قتال بود هنوز در پشته هیزم است چون
خواست که او را بزند خدای تعالی ویرا بدان سبب دفع کرد عیسی ع آن مرد را باز خواند گفت پشته هیزم
دی روزینه چه کردی گفت همچنان نهاده است گفت همچنان آن پشته پیش من آور چون برفت و پیش
عیسی آورد بفرمود تا بگشودند ماری سیاه عظیم از میان آن بیرون آمد حواریان بتعجب ماندند و مرد را
قصه بگفتند شادمانه شد و در صدقه بیفزود وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي
نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ أَوَلَمْ يَرَوْا
أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللّٰهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ
وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا
يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ وَيَقُولُ

الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ اگر ما بتو نماییم برخی از آنچه ایشانرا وعده میدهیم از عذاب کردن ایشان
و ظفر تو بر ایشان و ترا باز بگذاریم یا بمیرانیم ترا بحسب مصلحت و موعود ما هنوز نیامده باشد عذاب ما
نرسیده ترا بآن کاری نیست بر تو رسانیدنست و بر ما حساب کردن و باز خواست ایشان انگه گفت
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي ای نمی بینید و این کافران ونمیدانند که ما بزمین آییم یعنی قصد زمین کنیم
و اطراف آن کم میکردانیم و در دیار اسلام می افزاییم یعنی از دیار کفر میکاهیم مقاطر سلیمان گفت
مراد زمین مکه است و مراد بنقصان فتح حوالی آن یعنی اهل مکه نمی ترسند که با ایشان همان رود
که با دیگران ابن عباس گفت نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما باشد ابو الدردا روایت کرده که رسول عم
فرمود خذوا العلم قبل ان یذهب علم بیاموزید پیش از انکه بشود گفتند که علم چگونه بشود و قرآن
درمیان ما و در دلها میخوانیم و و فرزندانرا می اموزانیم رسول صم خشم گرفت و فرمود که جهود و ترسایان
که ضال شدند کتاب درمیان ایشان نبود ذهاب العلم ذهاب العلماء رفتن علم برفتن علما باشد
چنانکه فرمود ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس ولکن یقبض العلم بقبض العلماء
خدای تعالی علم باز نگیرد چنانکه از میان مردم برکشد ولکن باز گیرد بانکه علما را قبض کند حتی اذا
لم یبق عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا تا انکه عالمی نماند
مردمان رئیس جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند رسول عم فرمود موت
العلماء ثلمة فی الاسلام لا یسدها شیء الی یوم القیامة مرگ علما رخنه است در مسلمانی
که آنرا هیچ چیز در نه بندد تا روز قیامت اهل اشارت گفته اند موت الانبیاء یفرح بالکافرین
و موت الآباء مصیبة للبنین و موت الانبیاء یقطع الوتین و موت الاکفاء یعرق
منه الجبین و موت العلماء ثلمة فی الدین وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم کند و حکم او را معقب نباشد
و معقب آن باشد که چیزی در عقب چیزی بیارد کس حکم او را مخالفت نتواند کرد و هیچ چیزی که اورا
بشکافد و او زود شمار است انکه برای و الحوسی رسول صم فرمود انانکه پیش از ایشان بودند مکر کردند
و دین سگالیدند و مکر ایشان هیچ اثری نکرد و سودی نداشت مکر خدایراست فَلِلَّهِ الْمَكْرُ
جَمِيعًا جزای مکر وی تواند مکر و برا یعنی عذاب وی را کس دفع نتواند کرد و داند آنچه هر نفسی
میکند بروی فرو نشود و پوشیده نماند و زود باشد که بدانند کافران تا عاقبت سرای نیکو بهشت
است کرا خواهد بود وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا میگویند آنان که کافرانند که تو ای محمد پیغمبر مرسل
نیستی بگوی جواب دہ ایشانرا که من پیغمبر خدایم و گواه میان من و شما خدای تبارک و تعالی
بس است و انکس که علم کتاب نزدیک ویست بعضی از مفسران گفته اند که این عبد الله
سلام است و بیشتر از علمای ما و محدثان و اهل علم بر انند که امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عم

است

است و از امام محمد باقر علیه السلام همین روایت است راوی خبر گوید که با ابو جعفر در مسجد نشسته بودم
و عبد الله سلام در گوشه نشسته بود گفتم ابو جعفر را علیه السلم که مردمان میگویند و من عنده علم
الکتاب اینست گفت نه ذاک علی بن ابی طالب عم والله اعلم
مکیست پنجاه و دو ایتست از ابی کعب روایتست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
هرکه این سوره برخواند خدای تعالی او را مزد و ثواب بدهد ده حسنه بعدد هر کبت پرستید و بعدد هر کبت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ
يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ
منم خدایی که می بینم این کتابیست که ما فرو فرستادیم آنرا بتو تا تو بیرون آوری مردمانرا باین کتاب
از تاریکی کفر و شرک و نفاق بنور ایمان و معرفت بفرمان خدای تبارک و تعالی و خداوندگار ایشان
با راه خدای غالب و بی همتا و ستوده و آن راه اسلامست خدای را که او راست انچه در
آسمانها و زمین است و مجموع ملک و ملک ویست از بهر آنکه وی آفریده است و دست تصرف
و قدرت ویراست جل جلاله انگه فرمود وای مر کافرانرا از عذابی سخت آنکافرانی که حیات دنیا
و زندگانی اینجهان و ناز و نعیم و لذات و شهوات فانی را دوست دارند و انرا بر آخرت اختیار میکنند
و حق تعالی جل جلاله و عم نواله دوستی دنیا فانی را اختیار او بر آخرت باقی از جمله مذمت شمرده
است و نزد حق تعالی ناپسندیده است و مذموم در خبرست صحیح که حضرت مصطفی علیه السلم
فرمود که فردای قیامت روز حسرت و ندامت جماعتی را از امتان من در قیامت بیاورند و صحایف
و نامهای ایشان بنگرند مردمانی بوده باشند که نمازهای پنجگانه با شرایط آن بوقت خود گذارده
باشند و زکوة اموال بتمام داده باصناف آن و حج و عمره با شرایط آن بجای آورده خداوند تبارک
و تعالی جل جلاله و عم نواله بفرماید تا ایشانرا بدوزخ برند گفته شد یا رسول الله بچه جرم ایشانرا بدوزخ
برند رسول خدای فرمود که گناه ایشان آن باشد که کل شیء من الدنیا و تبع علیه باین خصلت که چون
از دنیا چیزی بدید آمدی برجستندی و بر وی حرص نمودندی وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای
بمیگردند و دیگرانرا و کژی را میجویند یعنی میخواهند تا آنرا کژ کنند ایشان در گمراهی اند دور از راه
راست وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ
اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

مابدالهم

موسى بآياتنا أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور وذكرهم بأيام
الله إن في ذلك لآيات لكل صبار شكور وإذ قال موسى لقومه
اذكروا نعمة الله عليكم إذ أنجاكم من آل فرعون يسومونكم
سوء العذاب ويذبحون أبناءكم ويستحيون نساءكم وفي
ذلكم بلاء من ربكم عظيم ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر بزبان قوم
او و زبان او زبان قوم او بود و کتاب او بزبان قوم او بود برای آن فرستادیم تا بیان کنیم برای
ایشان آنچه ایشان را بآن دعوت کند بر وجهی که آنرا فهم کنند و دریابند پس آنکه خدای تعالی ایشان را
تخلیه کند و رها کند تا اختیار کنند اما ضلالت را و هدایت را تا چون اختیار ضلالت کنند تا حکم کند
و نام برد ایشان را بضلالة و ضال و گمراه شان خواند و اگر اختیار هدایت کنند نام ایشان مهتدی
و راه یافته نهد پس این ضلال تا بمعنی خذلان و تخلیه باشد یا بمعنی حکم و تسمیه و حرمان ثواب
و منع از طریق بهشت و اهلاک چنانکه بارها گفته شد و هدایت بمعنی لطف و توفیق
و بیان و حکم و تسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن و او عزیز و حکیم است و مورد آیت
مورد منت است بر رسول که خدای هر قومی را پیغمبر فرستاده است و او بجمله خلایق از عرب
و عجم و ترک و روم و هند و چین و انس آنکه گفت ما موسی را برسالت فرستادیم با حجج و آیات
و معجزات و گفتیم او را که قوم خود را از ظلمت و تاریکی کفر بنور ایمان آورد و دفع و دعوت
بر طریق ترغیب و ترهیب کن و یاد ایشان ده روزگار خدا را که در آن روزی از وقایع و
شداید با امتان گذشته رسانیده است بسبب معصیت ایشان و نافرمانی کردن تا آن
مثل اجتناب کنند و آنچه با ایشان رسیده است با ایشان نرسد و گفته اند که ایام خوش
که ایشان را بوده است یاد ایشان ده تا در شکر آن بیفزایند بحقیقت که در آن آیتی
و علامتی هست هر شکیبایی شکر کننده گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی قوم خود را
که یاد کنید نعمت خدای را که بر شما کرده است چون برهانید شما را از فرعون و قوم او که می
نمودند شما را و می رنجانیدند بعذابی سخت و بدو کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و کار گل
کردن و بار گران برگرفتن و می کشتند پسران شما را بتهمت وجود موسی و دختران را رها می
کردند و در این جمله شما را ابتلا و امتحان بود بزرگ از خدای شما یا در نجات دادن شما از ایشان
شما را نعمتی بود بزرگ از خدای شما یا در نجات دادن شما را نعمتی بود بزرگ از خدای شما
وإذ تأذن ربكم لئن شكرتم لأزيدنكم ولئن كفرتم إن
عذابي لشديد وقال موسى إن تكفروا أنتم ومن في الأرض
جميعا فإن الله لغني حميد ألم يأتكم نبأ الذين من قبلكم

قوم

قوم نوح وعاد وثمود والذين من بعدهم لا يعلمهم إلا الله جاءتهم
رسلهم بالبينات فردوا أيديهم في أفواههم وقالوا إنا كفرنا
بما أرسلتم به وإنا لفي شك مما تدعوننا إليه مريب
و یاد کنید آنچه اعلام کرد شما را و آگاهی داد خدای شما گفت اگر شکر نعمت مرا کنید من نعمت
بر شما زیاده کنم و گفته اند الشکر قید النعمة وصید لها شکر قید نعمت است و صید نعمت و نعمت
عاجل را قید است و بند در تا نکند که رود و تا آمدن را صید است بگیرد و نگاه دارد و از امیر المؤمنین ع
روایت است اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر لها گفت
چون اوایل نعمت بشما رسد و اواخر آنرا بر مانید بآنکه اندکی شکر نکنید ولئن کفرتم
و اگر کافر شوید و شکر نعمت را بکفران بدل کنید مستحق و مستوجب عذاب شوید و عذاب
من سخت است آنکه حکایت کرد از آنکه موسی علیه السلام با کافر نعمتان گفت اگر شما همه کافر شوید
هر که در زمین است یکبار خدا را هیچ نقصانی نبود و خدای بی نیاز است از شما و شکر شما ابوذر
غفاری از رسول علیه السلام روایت کرد که خدای تعالی در بعضی از کتابهای خویش گفته است
عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم وانسکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل لم یزد
ذلک فی ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم وانسکم اجتمعوا علی افجر
قلب رجل لم ینقص ذلک من ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم وانسکم
اجتمعوا فی صعید فسالونی حوایجکم فاعطیت کلا منکم ما سال لم ینقص ذلک من ملکی
شیء الا بمقدار ما یغمس احدکم الابرة فی البحر فلینظر بم یرجع فان الله غنی حمیدا
او غنی و بی نیاز است اگر شکر نعمت او کنند و اگر نکنند او را نقصانی نباشد و او در ذات خود ستوده
و مستحق حمد است اگر حمد او کنند و اگر نکنند آنگه بر سبیل تنبیه گفت الم یاتکم این بشما برسید
خبر آنانکه پیش از شما بودند از امم سالفه و قوم گذشته که قوم نوح و قوم هود و عاد بودند و ثمود
که قوم صالح بودند و آنانکه پیش ایشان بودند و آنانکه پس ایشان بودند چندانکه عدد ایشان
جز خدای نشناسد جاءتهم رسلهم پیغمبران ایشان بایشان آمد با آیات و حجج و دلالات و معجزات
ایشان از خشم و عداوت پیغمبران دستهای خود در دهنها کردند دست و انگشت می گزیدند یا خود
بدست اشارت بدهن و گفتار خود کردند و گفتند این انا کفرنا ما کافر شدیم بآنچه شما بدان
فرستاده اند حسن گفت در رد دعوت پیغمبران دست بر دهن ایشان می نهادند تا ایشان را
خاموش کنند مجاهد گفت مراد نعمت است یعنی نعمت پیغمبران رد کردند بدهنهای خود یعنی کفران نعمة
کردند وانا لفی شک و ما در شکیم از آنچه شما ما را بآن دعوت میکنید شکی که موجب ریبه و تهمت
است قالت رسلهم أفي الله شك فاطر السماوات والأرض يدعوكم

يغفر لكم من ذنوبكم ويؤخركم الى اجل مسمى قالوا ان انتم الا
بشر مثلنا تريدون ان تصدونا عما كان يعبد آباؤنا فأتونا بسلطان
مبين قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلكم ولكن الله يمن
على من يشاء من عباده وما كان لنا ان نأتيكم بسلطان الا باذن
الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون وما لنا الا نتوكل على الله
وقد هدانا سبلنا ولنصبرن على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل
المتوكلون پیغمبران جواب دادند و گفتند نه در خدای شکی هست خدای که
آفریننده آسمان و زمینست این برای آن گفتند که ایشان مقر و معترف بودند که آسمان و زمین
خدا آفریده است نه بتان و جماد این خدایی که یقین است که وی آفریننده آسمان و زمینست
شما را دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شما و تاخیر و بازپس دارد شما را تا بوقت مسمی اجل نام برده
که آن روز وفات و مرگ ایشانست و تعجیل عذاب ایشان نکند ایشان پیغمبران را جواب دادند گفتند
شما همچو ما آدمیانید و میخواهید تا ما را از دین و طریق پدران ما بگردانید و از معبودانی که ایشان می
پرستیده اند برین دعوی که می کنید حجتی بیارید و برهانی بنمایید رسولان جواب دادند و گفتند
همچنین است ما نیستیم مگر آدمی همچون شما و لیکن خدای منت نهد بر آنکه خواهد از بندگان خود بر ما منت
نهاده است و نعمت کرده و ما را از شما بنعمت نبوت و رسالت ممتاز کردانیده است و آنچه گفتید
حجت بیارید ما را نباشد که از خویشتن حجت آریم مگر بفرمان خدای تعالی چه آنچه شما اقتراح می
کنید از معجزات جز مقدور خدای نیست و بر خدای مومنان باید که توکل کنند نه بر غیری اگر وی ما
نباشد بروی توکل نکنیم و چگونه توکل نکنیم وی ما را راه نموده است و هر آینه ما را برنج و بلا صبر کنیم
و بر آنچه شما ما را می رنجانید بر خدای باید که مومنان توکل کنند و کار خود با خدای گذارند در هر حال که باشد
وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من ارضنا او لتعودن في
ملتنا فاوحى اليهم ربهم لنهلكن الظالمين ولنسكننكم الارض
من بعدهم ذلك لمن خاف مقامي وخاف وعيد واستفتحوا وخاب كل
جبار عنيد من ورائه جهنم ويسقى من ماء صديد يتجرعه ولا يكاد
يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت ومن ورائه عذاب
غليظ این کافران پیغمبران خود را گفتند که ما شما را از شهر خویش و زمین خویش بیرون کنیم مگر
که باز گردید و در دین ما در آیید آنگه دست از شما بداریم خدای تعالی درین حال بایشان وحی فرستاد که شما
هیچ اندوه مدارید و مترسید که ما این ظالمان کافر را هلاک کردانیم و شما را در آن زمین ساکن کردانیم از
از پس ایشان و همچنین باشد هر که همسایه را برنجاند خدای تعالی وی را آواره کرداند و سرای وی با وی
گذارد

گذارد چنانکه رسول گفت من آذى جاره ورثه الله داره این آن کسی راست که از مقام من
بترسد یعنی استادن پیش من روز قیامت برای حساب و از وعید من بترسد و استفتحوا
و فتح بجستن و نصرت طلب کردند یعنی این کافران چنانکه گفت وكانوا من قبل يستفتحون
على الذين مجاهد گفت پیغمبران بخدا استغاثه کردند و استنصار و بر ایشان دعا کردند و خاب
و نومید گشت هر جباری و معاند حق که با حق بستیهید و از حق برگردد و از گفتن لا اله الا الله
تکبر آرد و من ورائه جهنم در پیش او دوزخ است و هم در پس او و بر راه ایشانست و ایشان را
گذر بر آنجاست زجاج گفت وراء آن باشد که از تو متواری شود و پوشیده گردد ويسقى و آب
دهند او را از آبی که آنچه زرد آب بود از خون و ریم که از زیر دوزخیان برود و از فرج زناکنندگان
بیرون آید يتجرعه از آن فروی برند و نزدیک نباشد که بحلق او فرو رود و ابو امامه روایت کند از رسول
که آن شربتی باشد که چون نزدیک روی برد گوشت و پوست روی و سرش پخته شود و چون
باز خورد امعاش پاره پاره گردد و از زیرش بیرون آید چنانکه گفت سقوا ماء حميما فقطع
امعاءهم ويأتيه الموت و بوی آید مرگ از هر جهتی و مکانی از هر عضوی و از بن موی و این
را که مرگ خوانند گفتند مراد شداید و بلاست وما هو بميت و او مرده نباشد یعنی بنمیرد تا
باز رهد اگر مراد مرگ حقیقی باشد معنی آن بود که هر گاه که بمیرد خدا ایش زنده کرداند چنانکه گفت كلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها و در پس وی عذابی درشت باشد
مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم
عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد
الم تر ان الله خلق السموات والارض بالحق ان يشأ يذهبكم
ويأت بخلق جديد وما ذلك على الله بعزيز مثل آنها که کافر شدند اعمال کردار ها ی
ایشان چون خاکستریست که سخت شود بوی جستن باد در روزی که در آن روز باد سخت جهد
نتوانند قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بر هیچ چیز ظاهر آیت صورت احباط دارد
اما چون تامل کنی دلیلست بر بطلان احباط و آنکه هر جای که در قرآن احباط است مراد نفی ثواب
برای آنکه باتفاق اعمال کافر از ابتدا هیچ وقوعی نباشد تا چیزی باید که آن را احباط کند با این همه حق
تعالی آن را بتوسط تشبیه کرد بر مادی که باد آن را متفرق کند بظاهر حصول اعمال نه بوقوع حکم
و استحقاق ثواب بر و معنی اینست که اگر چه اعمال کفار را بظاهر حصولی هست بحکم وقوع
استحقاق آن را حصول نیست با خاکستری ماند که باد سخت بر و گماشته شود تا در عالم متفرق شود
و کس نتواند که آن را ضبط کند ذلك هو الضلال البعيد اختیار کفر و اصرار بر آن گمراهی باشد
از حکمت الم تر نمی بینی که خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت نه بباطل و عبث

او قادر است بر آوردن آسمان اگر خواهد که شما عاصیان را ببرد و از روی زمین نیست کرد اند تواند
و این بر خدای دشوار نباید وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا
لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا
مِنْ مَحِيصٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ
الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ
إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا
أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ
مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و بیرون آیند از گورها روز قیامت
برای حساب و جزای خدای پس گویند ضعیفان متکبران را که ما در دنیا طبع شما بودیم و بشما
اقتدا کردیم ما را از هیچ کفایت توانید کرد و بعضی از عذاب ما برخواهید داشت آن جباران
و متکبران گویند اگر خدای ما را راه خلاص نمودی از ین عذاب ما شما را نیز راه
خلاص نمودیمی چون ما را برای خود راه خلاص نیست برای شما چگونه کنیم سَوَاءٌ عَلَيْنَا
یکسانست بر ما بنزدیک ما اگر جزع کنیم و اگر شکیبایی نماییم ما را هیچ گریزی نیست مقاتل گفت
این سخن آنگاه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایید تا جزع کنیم پانصد سال جزع کنند هیچ سود
ندارد و گویند بیایید تا صبر کنیم پانصد سال دیگر صبر کنند هیچ سود ندارد در ین حال گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا
أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گوید شیطان چون کار گذارده
شود و میان هر دو ان حکم کرده آید و اهل بهشت را بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ مقاتل گفت
در ین حال منبری از آتش دوزخ بنهند ابلیس بران منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر منبر باشند
زبان ملامت بروی دراز کنند او گوید خدای تعالی شما را وعده داد وعده حق و راست و من شما را وعده
دادم و آن وعده را خلاف کردم و مرا در آن وقت بر شما دستی و قوتی نبود و بیش از آنکه شما را
دعوت کردم اجابت کردید اکنون مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید و این آیت دلیل ظاهر است
در فساد مذهب مجبره که اگر خدای کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس نگفتی که خود را ملامت
کنید گفتی خدای را ملامت کنید که ما را و شما را گناهی نیست مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من شما را بفریاد نرسم
شما نیز بفریاد من نتوانید رسید ما هر یک بجرم خود گرفتاریم من بدعوت و شما باجابت امروز من کافرم
بدانچه شما مرا انباز گرفتید بخدای پیش ازین یعنی در دنیا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که ظالمان را عذاب درد
ناکست ابن عامر روایت کرد از پیغمبر علیه السلام در حدیث شفاعت که عیسی ع در آن روز بمن اشارت کند
گوید لکم النبی الامی این آن پیغمبر کی است و من بوی بشارت دادم خدای تعالی مرا گوید برخیز و شفاعت
کن

کن من برخیزم برای شفاعت از مجلس من بویی بر آید که شنوندگان از آن بوی خوشتر بویی نشنیده باشند
و شفاعت کنم خدای تعالی شفاعت من قبول کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم کافران گویند ابلیس را
که ایشان را شفیعی پدید آمد و شفاعت کرد ما را جز تو کسی نیست برخیز و برای ما شفاعت کن او برخیزد
از مجلس وی گندی بر آید که کس آنچنان گند نشنیده باشد آنگه ایشان را طعمه دوزخ کنند که عند آن
حال ابلیس گوید إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ الآیه وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ
رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا
كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
اما مومنانی که عمل صالح کنند روز قیامت ایشان را در بهشتها برند در زیر درختان آن جوی آب روان
باشد خالد و جاوید باشند در آنجا بفرمان خدای تعالی تحیت ایشان یکدیگر را سلام باشد که بر یکدیگر
کنند و تحیت فرشتگان ایشان را سلام باشد و همچنین تحیت خدای سلام بود آنگه خدای تعالی ایمان
و کفر را مثلی زد به دو درخت و گفت نمی بینی و نمی دانی که خدای چگونه مثل زد کلمه پاکیزه را آنکه گفت
آن چون درختیست پاکیزه مفسران گفته اند کلمه پاکیزه گفتن لا اله الا الله است چنانکه الیه
یصعد الکلم الطیب و درخت خرماست دلیلش آنست که ابو العالیه گفت روزی نماز
بامداد کرده بودم و برخواستم و بنزدیک انس مالک شدم طبقی بیاوردند برانجا رطب
نهاده انس گفت بخور یا ابا العالیه که این از آن درختست که خدای گفت أَلَمْ تَرَ كَيْفَ
ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ آنگه گفت روزی نزد رسول طبقی بسر آوردند
و او این آیت برخواند كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ چون درختی که خوش باشد میوه وی آنکه بر عموم حمل
کنند گویند منظر او و نظاره و تازگی او نیز باشد أَصْلُهَا ثَابِتٌ آمد و بیخ او ثابت و راسخ است
در زمین چه اگر اصل ثابت ندارد در زمین نماید و برگ و میوه نیارد چه درختی آب از عروق
خورد عروق در زمین باشد و شاخ آن درخت از بلندی و رفعت در آسمان است همچنین کلمه
شهادت در دل مومن ثابت و راسخ است اصل او تصدیقست و آن بدلست و فرع او
گفتارست و آن بزبانست چون از زبان بر آید باسمان رسیدن او را هیچ حجابی نباشد چنانکه
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ رسول خدای گفت مثل الاسلام کمثل
الشجرة الثابتة الایمان بالله اصلها و الصلوة الخمس جذوعها و الزکوة فروعها و صیام شهر
رمضان لحاؤها و حسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختیست رسته اصل او ایمانست
بخدای و شاخ او نماز پنج گانه است و زکوة شاخهای اوست و روزه ماه رمضان پوست اوست

وخوشبویی برکهای اوست ابن عباس از رسول ص روایت کرد که او گفت ان الله خلق
عموداً من نور اسفله تحت الارض السابعة وراسه تحت العرش فاذا قال العبد
اشهد ان لا اله الا الله ان محمداً عبده و رسوله اهتز العرش وتحرك العمود
فیقول الله عز وجل اسکن فیقول کیف اسکن وانت لم تغفر لقایلها خدای تعالی
را عمودیست از نور که اسفل وی که قرارگاه ویست زیر هفتم زمین است و بالای وی در زیر عرش
جون بنده گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله عرش بلرزد و عمود بجنبد حق تعالی گوید
ساکن باش گوید جگونه ساکن باشم و تو هنوز گوینده این کلمات را نیامرزیده حق تعالی گوید یا
ملائکتی وسکان سمواتی اشهدوا انی قد غفرت له ای فرشتگان و ساکنان آسمانها بر من گواه
باشید که من ایشان را بیامرزیدم اهل اشارت گفته‌اند وجه حکمت در تشبیه اسلام و ایمان بدرخت
اینجاست که درخت تمام نباشد الا به سه چیز عرق ثابت و اصل قایم و فرع عالی همچنین اسلام
و ایمان به سه چیز تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان وعمل بالارکان چنانکه حدیث امام رضا
است بدان اسناد از امیر المومنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که گفت الایمان معرفة
بالقلب و اقرار باللسان وعمل بالارکان و روایت دیگر از رسولست صلی الله علیه مثل هذا
الدین کمثل شجرة ثابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها والتناخی فی الله نباتها وحسن
الخلق ورقها والکف عن محارم الله ثمارها وکما لا یکمل الشجرة الا بثمرة طیبة لا یکمل الایمان
بالکف عن محارم الله گفت مثل این دین جون درختیست رسته ایمان بخدای اصل اوست
و زکوة شاخ اوست و روزه بیخ و برگ اوست و برادری کردن برای خدای نبات اوست وخوی
نیکو برگ و باز استادن از محارم میوه اوست چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه همچنین تمام نشود
مگر بباز استادن از محارم گفته‌اند تشبیه بدرخت خرما برای آن کرد که او در چند صفت بآدمی
ماند هر درخت که سرش ببرند شاخی دیگر بیرون آرد مگر درخت خرما که جون سرش ببرند خشک گردد
و درخت خرما تا گشن ندهند بار نیاورد و رسول علیه السلام گفت اکرموا عمتکم النخل عمتکم
خود را گرامی دارید پرسیدند یا رسول الله عمتان ما کدام اند گفت درختان خرما گفتند جگونه یا
رسول الله گفت خدای تعالی جون آدم را بیافرید از گل او فضله بماند خدای تعالی از او درخت خرما
بیافرید توتی اکلها کل حین آن درخت بار دهد و میوه آرد هر حین بزمان خدای تعالی و حین
شش ماه باشد و مراد آنست که مومن در هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد از عبادت و طاعت
خدای تعالی برای مردمان مثل زند تا باشد که تفکر کنند و در اندیشد که بمثل مشکلها حل کرد
وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا
مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

ویضل

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا
وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ وَجَعَلُوا لِلَّهِ
أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ
انکه کلمه کفر را مثل زد بدرختی دیگر گفت مثل و مانند کلمه بد و سخن نه نیکو که آن کلمه کفر است جون
درختیست که بد پلید باشد بار او و زشت و قبیح باشد منظر او بیخ او از بالای زمین کنده و افتاده
باشد او را بر روی زمین ثباتی و قراری نباشد و از امام محمد باقر روایتست که شجره طیبه
رسول خداست و فرع او علی ابن ابی طالب است و اصل او فاطمه زهرا است و میوه او
فرزندان پاک وی‌اند شاخ و برگ او دوستان و شیعه ما اند و شجره خبیثه بنو امیه اند که منقرض
و منقطع گشتند و اولاد مصطفی تا قیامت منقرض نشوند یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا خدای
دارد مومنان را بگفتار ثابت بحجت و برهان هم در دنیا که جون در فتنه افتند از دین بنگردند و خلاف
نکنند و هم در آخرت جون در گورشان نهند که اولین منزلست از منزلهای آخرت و گفته‌اند فی
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا گور است که گور در دنیا باشد و فی الآخرة عند البعث جون برانگیزند مقاتل
گفت که این یثبت آنست که جون بنده مومن را در گور نهند و خاک بر سر او راست کنند خدای
تعالی فرشته نام او رومان پایه و بر وی سلام کند و گوید همین ساعت دو فرشته سیاه منکر — بنویسند رومان
بیایند بر تو خواهند آمدن تا ترا از دین و اعتقاد تو پرسند نگر تا نترسی از ایشان جنانکه در دنیا دانستی
جواب دهی از خدای و رسول و ایمان و کتاب این بگوید و برود و بر اثر او دو فرشته می آیند سیاه
و غلیظ منکر ازرق چشم چشمهای ایشان جون دو برق خاطف باشد و آواز ایشان جون باد
قاصف هر یکی مقمعه از آتش بدست گرفته ایشان را منکر و نکیر گویند در گور آیند و خدای تعالی
بنده را زنده گرداند او را بازنشانند و گویند من ربک و من نبیک و من امامک وما علمک وما
دینک و ما کتابک خدایت کیست و پیغمبرت کیست و دینت جیست و کتابت کدامست او
جنانچه داند بگوید الله ربی و محمد نبیی و اسلام دینی و القرآن کتابی و علی امامی و فرشتگان او را
گویند مرحبا بک عشت سعیدا و مت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی و جون بمردی شهید
الله ارضه کما ارضیک خدای خشنود کن جنانکه ترا خشنود کرد آنگه دریجه از بهشت در
گور او گشایند تا نسیم بهشت بروی میجهد و تحفهای بهشتش می آرند آنگه او را گویند نم نومة
العروس بخفت جنانکه عروس در خوابگاه خود فذلک قوله یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ
الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ و اگر مرده کافر بود ناگاه منکر و نکیر بروی در آیند او را گویند
من ربک و من نبیک و من دینک و من امامک او گوید لا ادری نمیدانم او را گویند لا دریت ولا هدیت
هدانیا و مباهی ابیا عشت عصیا و مت شقیا گویند تا زنده بودی عاصی بودی و جون بمردی

شقی مردی ثم نوعمة النبهوش بخسپ جنانکه مار کزیده بخسپد انکه دری از درهای دوزخ در کور او کشایند و از ان متعه آتش یکی برسر او فرو کوبند جنانکه همه کور او آتش کیرد و او شهقه بزند که همه حیوانات بشنوند مکر جن و انس و هرچه بشنود او را لعنت کند و ذلک قوله
وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و کمراه کرداند خدای کافران و ستمکاران را و کند انچه خواهد ابو هریره کفت مرده در کور آواز پای انانکه از جنازه او باز کردند بشنود اکر مرده مومن بود نماز بر سر بالینش بود و زکوة بر راستش و روزه بر چپش و خیرات و احسان او بر عمدمان بر پایینش تا چون فرشتکان عذاب خواهند تا از قبل بالین او فراروند نماز راه ندهد و از جانب راست او زکوة نکذارد و از جانب چپ روزه منع کند جون به پایین روند افعال خیر وی راه اش ندهد او را کویند باز نشین باز نشیند جنان پندارد که آفتاب فرو خواهد شدن کویند بما کنید تا نماز بکنم تا فایت نشود کویند نماز نتوان کرد آنچه ترا پرسیم جواب ده کوید چه می پرسید کویند چه میکویی درین مرد که پیامد و این دعوی کرد کوید محمد صلی الله علیه و آله وسلم کویند آری کوید کواهی دهم که او پیغمبر خداست بر راه راست و راست کوی کویند برین بودی و برین مردی و برین خیزی انشاء الله انکه کور بر وی فراخ کردد مقدار هفتاد کز و نور ان کنند انکه جای از دوزخ بود ار ند و کویند بنکر که خدای تعالی جه صرف کرده است از تو اکر کافر و عاصی بودی جای تو اینجا بودی انکه روح او در حوصله مرغی از مرغان بهشت نهند تا در بهشت می پرد و جسم او خاک نشود تا باز آفریدن ابو رافع کفت من با رسول بودم در بقیع عن قدمی فروخت سه بار کفت لا هدیة من پنداشتم که مرا میکوید کفتم یا رسول الله چه جرم کرده ام کفت خطاب با تو نیست خداوند این کور را از من می پرسند میکوید نشناسم او را جون نکه کردم کوری دیدم که آن ساعت آب بر وی ریخته و صاحبش را دفن کرده أَلَمْ تَرَ ایا نه می بینی آنانرا که نعمت خدایرا بکفران بدل کردند مراد باین نعمت رسول خدایست و انانکه این کفران آوردند کفار قریش بودند خدای تعالی برسول برایشان نعمت کرد ایشان قدر آن ندانستند و بدان کافر شدند امیر المومنین کفت ایشان کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند عمر خطاب کفت بنی امیه و بنو مغیره بودند و مغیره که روز بدر هلاک شدند و بنو امیه تا روزی چند فرا کذاشتند وَأَحَلُّوا و فرود آوردند قوم خود را بسرای هلاکت که آن دوزخ است که ملازم آن باشند و بد قرار کاهی است ان دوزخ وَجَعَلُوا و بدیه کردند و برکردانیدند خدایرا که بی همتاست مثل و مانندی از بتان خویش تا کمراه شوند و کمراه کردانند دیکرانرا بکوی ای محمد که برخوردار شوید و تمتع کیرید روزی چند از متاع دنیا و عاقبت باز کشت شما دوزخ است قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ

فيه

فِيهِ وَلَا خِلَالٌ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

بکو بندکان مرا انانکه ایمان آوردند تا نماز بپای دارند و از آنچه ما ایشانرا روزی کردیم نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از انکه روزی آید که در ان روز نه بیع و شرا باشد و نه دوستی با یکدیکر یعنی روز قیامت خدای آن خدایست که بیافرید آسمانها و زمینها و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران و برویانید و بیرون آورد بدان آب از درختان میوها تا روزی بود شما را و مسخر کردانید برای شما کشتی ها را تا میرود در دریا بفرمان خدای تعالی و نیز مسخر شما کرد جویها را جون فرات و نیل و جیحون و سیحون و جز ان تا میرود با بجاکه شما میخواهید و همچنین آفتاب و ماه را مسخر شما کرد و کوشنده منافع و مصالح خلق را از بختن میوها و پروردن کشت و غیر آن شب و روز را مسخر شما کردانید تا متعاقب می آیند و میروند جون شب برود روز آید و جون روز برود شب آید با تعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیادت و بداد شما را از هرچه خواستید و از هر چیزی انچه خواستید از انچه شما را راه بآن نبود و اکر خواهید تا نعمت خدایرا بشمرید بدان نرسید و شواید شمردن ان از کثرت و بشکر آن نرسید بدرستی که آدمی ستمکار و کافر نعمت است بروی خدای کند او دیکری را شکر و عبادت کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

یاد کن ای محمد از انکاه ابراهیم که بر سبیل دعا و تضرع کفت ای خدای پروردکار من این شهر را که مکه است شهری کردان که مردم ایمن باشند در وی حق تعالی دعای وی باجابت مقرون کرد و جنان ایمن کرد که وحش و طیر در وی خایف نباشند تا کرک و میش و کبوتر و باز با یکدیکر باشند و اکر کسی خونی کند و در انجا کریزد تعرض وی نکنند تا انکه که بیرون شوند وَاجْنُبْنِي و دور کردان مرا و پسران مرا از انکه بت پرستیم یعنی الطافی کن که عند آن از عبادت اصنام اجتناب کنند انکه کفت رَبِّ إِنَّهُنَّ بار خدایا ایشان بسیاری را از مردمان کمراه کردند یعنی بعبادت ایشان بسیاری کمراه شدند انکه کفت هر که متابعت من کند و پی روی من باشد از من است و هر که در من عاصی

شود تو خداوند آمرزنده و بخشاینده عاصی کافر را کر کفر باز کردد بیامرزی و از سر کناه مومنی
کناه کار جون توبه کند در کذری بار خدایا من ساکن کردانیدم بعضی از فرزندان خود را
با وادیی درود خانه که در وی زرعی و کشتی نیست بنزدیک خانه حرام کرده تو یعنی کعبه و درین
وقت که ابراهیم این سخن کفت خانه نبود مراد انست که نزدیک خانه حرام تو که بوده است
و عند طوفان آنرا رفع کردند یا خانه که بعد ازین بنا کرده خواهد شد بعضی ازین قصه رفته است
انجا آنست که زن ابراهیم را اولا از ساره فرزندی نبود ازانجا که او پیر شده بود و ابراهیم دل
در فرزند بسته بود ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و کفت این را بتو دادم
تا باشد خدای تعالی ترا فرزندی ازو دهد ابراهیم قبول کرد و با وی خلوت ساخت و اورا
از هاجر اسمعیل آمد نوری محمدی که در پیشانی پدر وی بود با سمعیل انتقال افتاد ساره را ازان
رشکی عظیم آمد کفت نخواهم که هاجر پیش من باشد حق تعالی ابراهیم را کفت وی را در رنج منه
وی با تو مروت کرد با وی مانند این مکن اینها را از پیش وی ببر کفت بار خدایا کجا برم کفت انجا
که ترا فرمایم جبرئیل آمد و در پیش افتاد و ابراهیم در اثر وی میرفت با هاجر و اسمعیل هر کجا آبادانی
و حصنی دیدی کفتی اینها را اینجا فرود آرم جبرئیل کفتی نه که فرمان نیست میرفتند تا انکه بزمین مکه
رسیدند زمین سنکلاخ و شوره جبرئیل کفت اینها را اینجا بنه و برو ابراهیم ایشانرا انجا بنهاد
و برکردید بزبان خدای تعالی هاجر کفت ما را بکه رها میکنی کفت بخدای کفت برو که ما را ضایع
نکند وی برفت قدری آب که مانده بود با ایشان رها کرد آبرا باز خوردند و کرمای آفتاب بر
ایشان اثر کرد تشنه شدند شیر هاجر در پستان خشک کشت کودک بر خود طپیدن کرفت هاجر
در ماند نزدیکترین و کوتاه ترین کوهی صفا بود بر انجا دوید تا باشد که کسی را ببیند آوازی شنید
کسی را ندید از انجا فرود دوید و بر مروه رفت کسی را ندید با صفا آمد تا هفتم بار آوازی شنید کس
را ندید هاجر کفت ای انکه آواز ترا می شنودم و ترا نمی بینم اکر فریادی توانی رسیدن فریاد رس
که ما هلاک شدیم آن فرشته ظاهر شد و با نزدیک اسمعیل آمد و پای او بکرفت و پای او در
زمین مالید تا چشمه آب از زیر پای وی روان شد و سر در بیابان نهاد هاجر پاره ریک کرد
آن در کرفت رسول خدای کفت رحم الله ام هاجر اکر آن آب رها کردی همه بادیه پر آب
شدی آن فرشته وی را بشارت داد کفت این جاهی خواهد بود که حاجیان از اینجا آب خورند
و اینجا پدر این کودک خانه بنا کند که خلایق عالم از جوانب بزیارت این خانه اینجا آیند جماعتی از قبیله
جرهم انجا میکذشتند مرغان دیدند که کرد آن می پریدند کفتند بهر حال اینجا آب می نماید یکی از ایشان
بیامد زنی را دید و کودکی باز کشت و ایشانرا خبر کرد بیامدند و کفتند ای زن تو کیستی و این کودک
کراست و این آب از کجا آمد این رهینست که تا چهار صد کز بکنند بآب نرسد کفت این پسر ابراهیم

خلیل

خلیل خداست و ما را بفرمان خدا اینجا آورد و این آب مراست و فرزند مرا کفتند شاید تا ما اینجا باشیم
و فرود آییم و تو ما را ازین آب نصیب کنی و ما ترا از متاع که داریم نصیب کنیم و همسایه تو باشیم
تا تنها نباشی کفت روا باشد انجا فرود آمدند و باقی قصه در سوره رفته است رَبَّنَا لِيُقِيمُوا
الصَّلوٰةَ بار خدایا ایشانرا ساکن این مقام کردم تا نماز بپای دارند و دلهای بعضی از مردمان
مایل ایشان کردان سعید جبیر کفت اکر نکفتی مِنَ النَّاسِ و کفتی افئدة النّاس همه آدم از کبر
و جهود و ترسا و حج انجا رفتندی مجاهد کفت اکر دعا بر اطلاق بودی پارس و روم و ترک و هند
مزدحم شدندی وَارْزُقْهُم و روزی کن ایشانرا بار خدایا از میوها که روزی دیکران کرده و شهرها
دیکر تا باشد که ترا شکر کویند و شکر نعمت تو بجای آرند رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ
وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ
لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ
الصَّلوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ بار خدایا تو دانی آنچه ما نهان و آشکارا داریم اکر بزبان رانیم و اکر
نرانیم تو دانی ابن عباس کفت مراد از ذریت اندوهست ازان اسمعیل و هاجر و دیکران بر عموم حمل کرده
و ما نخفی و پوشیده نماند بر خدای هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان انکه خدایرا حمد و ثنا کرد کفت شکر و
سپاس و ستایش مر خدایرا که بر پیری پسری چون اسمعیل و اسحق داد پسر بخشید اسمعیل از هاجر و اسحق
از ساره بدرستی که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت کننده بار خدایا مرا چنان کردان که نماز بپای
دارم برای من متوالی کردان و فرزندان مرا از نماز کنندکان بار خدایا نماز من و دعای من بپذیر بار خدایا بیامرز
مرا پدر و مادر مرا و جمله مومنانرا روزی که حساب برخیزد و ظاهر کردد روز قیامت وَلَا تَحْسَبَنَّ
اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ
مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ
يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ
وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ وَسَكَنتُمْ
فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا
لَكُمُ الْأَمْثَالَ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن
كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ حق سبحانه و تعالی بر سبیل تهدید و وعید میکوید
مپندار و کمان مبر که خدای غافلست از آنچه ظالمان می کنند و باز پس میدارد عذاب ایشان
برای روزی که چشمها در وی متحیر کردد و باز نماند از حیرت و هول و بیم آن روز مهطعین
شتابندکان بآتش دوزخ سر بر داشتکان چشمها در پیش افکنده یعنی چشم برهم نزنند

وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی بود از همه چیزها چون هوا که چیزی در وی جای
نگیرد وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بترسان مردمانرا ای محمد از روزی که عذاب بایشان آید ایشان
که ظالمانند گویند بار خدایا خبر کن ما را و باز پس دار تا بوقت نزدیک یعنی ما را بدنیا بر و مهلت
ده تا اجابت کنیم دعوة ترا و متابعت پیغمبران کنیم ایشانرا بر سبیل توبیخ و ملامت گویند
نه شما سوگند خورده بودید پیش ازین که شما را زوال نخواهد بود و همیشه در دنیا خواهید بود
دلیل است بر آنکه اهل آخرت مکلف بودندی ایشانرا احتیاج آن نبودی که گفته اند که ما را
بدنیا ونت تا توبه کنیم و عمل صالح و توبه کردندی و بمقصود رسیدندی وَسَكَنْتُمْ و ساکن شدندی
در خانهای کسانی که بر نفس خود ستم کردندی و روشن شد و ظاهر گشت شما را که با ایشان
چگونه کردیم از عذاب کردن و برای شما مثل زدیم با ایشان تا شما را اعتباری باشد آن کافران
مکر خود مکر کردند و آنچه توانستند تقصیر نکردند و نزدیک خداست جزاء مکر ایشان یا ابطال
مکر ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و نبود مکر ایشان تا آنجه کوهها از سبب آن کوهها از
مقام خود زایل شوند و مراد بزوال کوه زوال امر رسولست و زوال قرآن یعنی این هردو در
ثبات و دوام چون کوهند بمکر هیچ ماکری و حیل هیچ محالی زایل نشود و شاید که آن نافیه
نباشد معنی چنین بود که مکر ایشان بغایتی بود در بزرگی که نزدیک بود که کوهها از جای خود
برو ند و کردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ
يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ
وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ
إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا
أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ حق تعالی ذکر آن
کافران کرد که مکر کردند در بعضی تفاسیر آورده اند از امیر المؤمنین ع و جمعی مفسران که مراد این مکر
نمرود است که خدای بدان مثل زده و انجنان بود که ابراهیم ع او را دعوت با خدا او گفت من خدای زمینم
و نمیدانم که در آسمان خداست یا نه بروم و بنگرم تا این خدای آسمان که تو میگویی چیست انگه بفرمود
تا چهار کرکس بچه بگرفتند ایشانرا به پرورد و گوشت میداد تا قوی گشتند تابوتی بساخت بدو در
یکی از بالا و یکی از زیر و در آن تابوت گوشت بر بست چنانکه کرکسان بطمع گوشت بجانب بالا می
پریدند چون نیک در هوا رفت صاحب خود را گفت در بگشا از بالا تا چه بینی با آسمان نزدیک شدیم یا نه
در بگشاد گفت آسمان هم انجاست که بود هیچ اثر نکرده است این رفتن ما گفت در زیر بگشا و بنگر
تا از زمین چون افتاده ایم در بگشود و بنگرید گفت زمین مانند دریا سفیدی بینم و کوهها مانند دودی

سیاه

سیاه گفت رها کن تا بروم و دریا فرو کردند و کرکسان می پریدند تا چندان بپریدند که باد منع کرد ایشانرا از پریدن
گفت در بالا بگشا و بنگر در بالا بگشود و بنگرید گفت آسمان همچنان می نماید که دود و دی سیاه آوازی شنید
که ایها الطاغیه این تریدای طاغی بکجا میروی عکرمه گفت با او غلامی بود و تیرا گفت تیر چند از پند افکند
تیر خون آلوده باز پس آمد گفت کفیت امر السماء کار آسمان مرا کفایت شد گفته اند تیر در ماهی آمد
در دریای از دریاهای آسمان و گفته اند در مرغی آمد که در هوا بود انگه بفرمود تا عصا و اشکونه کردند
کرکسان سر بزیر نهادند حق تعالی این کس را صفت کرد بانکه مکر او بحدیست که کوه از و زایل شود انکه خدای
تعالی با رسول خطاب کرد گفت مپندار که خدای تعالی وعده که داده باشد پیغمبران را خلاف کند از فتح
و ظفر و نصرت داده و اهر کافران إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ بدرستی که خدای تعالی عزیز است و غالب خداوند
انتقام و کینه کشیدنست از ظالمان کینه کشد روزی که زمین را بدل کرده شود بزمینی غیر این تا تبدیل
زمین چگونه باشد خلاف کردند بعضی گفته اند با صورتی و شکلی دیگر کرد اند عبد الله عباس و عبد الله مسعود
و مجاهد گفتند این زمین بزمینی از سیم سفید بدل کنند که بر و گناه نکرده باشند و از امیر المؤمنین ع
روایت کرده اند که خدای تعالی زمین را سیم کرد اند و آسمانها زر و بروایتی دیگر از ابن عباس زمین
همین زمین باشد پشتها و کوههای وی بدل کنند بیان این قول وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ
يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا و گفته اند
این زمین را متکلمان بزمینی دیگر بدل کنند کوهی را بزمین بهشت برند و کوهی را بدوزخ وَالسَّمَاوَاتُ
یعنی آسمانها را بدل کنند و تبدیل آسمان بانتثار کواکب و تکویر آفتاب باشد وَبَرَزُوا لِلَّهِ خلقان
بیرون آیند از گورها برای خدای یعنی عرض بر خدای و محاسبه وی و برای ثواب و عقاب خدای
که یکی است بی مثل و مانند قتاده مسلط و در آن روز تو بینی مجرمان و کافران را دستها بگردن
بسته فِي الْأَصْفَادِ و در بندهای مهر یکی را از ایشان با قرین بهم باز بسته پیراهنهای ایشان قطران
باشد و قطران روغنیست که در شتران گرگین مالند و میرسد آتش بروی ایشان که شریفترین
اعضاست و میپوشد آنرا لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا خدای جزا دهد هر تنی را بانچه کرده باشند و خدای زود
حسابست هَذَا بَلَاغٌ این قرآن بلاغی و کفایتی است مردمانرا پسنده و کافیست مردمانرا
تا نصیحت کنند یکدیگر را و بیم کنند بان و بدانند که او یکی خداست بی مثل و مانند است و متعظ
شوند و او خداوندان خرد باشند مکی است نود و نه آیتست در (روایت؟)
است از رسول که هر که او سورة الحجر بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد
بعدد مهاجر و انصار و بعدد آنانکه با رسول صلی الله علیه و آله وسلم استهزا کردند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا

لو كانوا مسلمين ذرهم يأكلوا ويتمتعوا ويلههم الأمل فسوف
يعلمون وما أهلكنا من قرية إلا ولها كتاب معلوم ما تسبق
من أمة أجلها وما يستأخرون منم خداى مى بينم باين حروف مقطعه آياة
وعلامات كتابى معهود است وقرآنى هويدا و روشن است و روشن كننده ربما يود الذين
كفروا اتراند بود كه بسيار باشد كه تمنا كنند و آرزو خواهند كسانى كه كافر شدند بخداى و رسول كه
مسلمان بودندى و در دين و شريعت اسلام آمدندى و كاشكى هرگز كافر نبودندى تا باين عذاب
مبتلا شدندى در خبر است كه روز قيامت اهل دوزخ را بدوزخ برند در ميان ايشان
فاسقان اهل نماز باشند كافران بر سبيل طعن گويند نه شما مسلمان بوديد و نماز كرديد و روزه
داشتيد امروز شما را نماز و روزه هيچ سود نكرد و با ما در عذاب شريكيد اين سخن بر مسلمانان
سخت آيد حق تعالى براى ايشان خشم گيرد بفرمايد تا همه مسلمانان كه اهل قبله باشند از دوزخ
بيارند عند ان اهل دوزخ از كافران تمنا كنند كه كاشكى ايشان مسلمان بودندى تا از دوزخ
بيرون آمدندى چنانكه مسلمانان بيامدندى انگه رسول عليه السلام اين آيت برخواند ربما يود
الذين كفروا لو كانوا مسلمين انگه حق تعالى بر سبيل تهديد و وعيد كافران با رسول گفت
ذرهم بگذار ايشان را تا بخورند و برخوردار باشند و آرزوهاى خود بدهند و كام خود برانند و امل
ايشان ايشان را مشغول كرداند كه زود خواهد بود كه بدانند كردار بد خود يعنى روز قيامت
افعال خود و افعال و احوال مومنان را چند اين امر تهديد و وعيد است چنانكه گفت اعملوا
ما شئتم انگه گفت وما أهلكنا ما هيچ شهر را اهلاك نكرديم الا او را نوشته معلوم بود
و اجل مسمى كه ايشان را تا بدان وقت مهلت داده بودند هيچ امت و گروه بر اجل خود سبق
نبرد و از پيش بنشود اجل خود را و نه نيز باز پس مانند از اجل خود وقالوا يا
أيها الذي نزل عليه الذكر إنك لمجنون لو ما تأتينا بالملائكة
إن كنت من الصادقين ما ننزل الملائكة إلا بالحق وما
كانوا إذا منظرين إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون
ولقد أرسلنا من قبلك في شيع الأولين وما يأتيهم من
رسول إلا كانوا به يستهزءون كذلك نسلكه في
قلوب المجرمين لا يؤمنون به وقد خلت سنة الأولين
و گفتند كافران اى آنكه قرآن بروى فرستاده شد بحقيقت كه تو ديوانه و اين سخن باستبعاد
دعوى نبوت گفت عجب از ايشان يكبار مى گفتند ساحر است و يكبار مى گفتند ديوانه است
و ديوانگى بدان لايق تر باشد كه يك شخص را كه بدين دو وصف متناقض وصف كنند

جه

چه سحر بغايت زيركى و حيله توان كرد و ديوانگى ضد اين باشد لو ما تأتينا چرا بما نيارى فرشتگان
را تا گواهى دهند ترا بصدق و ما را بعذاب و هلاك اگر تو از جمله راستگويانى حق تعالى جواب داد
و گفت ما فرشتگان را نفرستيم مگر بحق و حكمت ايشان جز با مرحق فرو نيايند اگر ما فرشتگان را
فرستيم ايشان را در هلاكت هيچ مهلت نباشد براى آنكه چون فرشتگان را معاينه ببينند ملجا
شوند تعريف از ايشان زايل مى شود و وقت هلاكت شان بود مهلت شان نمهند إنا
نحن نزلنا الذكر بدرستى كه ما فرستاديم قرآن را و ما حافظ و نگاه دارنده ايم از زياده و نقصان
و زوال و بطلان چنانكه گفت لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه گفت ما نگاه
داريم او را تا وامن قيامت براى آنكه حجت همه مكلفانست و گفتند ما رسول را نگاه داريم از
دست مشركان و پلى دينان نظيرش والله يعصمك من الناس ولقد أرسلنا بدرستى
كه ما فرستاديم از پيش تو رسولان را در امتان پيشين و گروهان گذشته و با آن امتان هيچ
رسولى و پيغمبرى نيامد الا كه با او استهزا كردند و افسوس داشتند اگر با تو نيز افسوس
كنند چه عجب باشد ما همچنين بگذرانيم قرآن را و در بريم در دلهاى اين گناهكاران و كافران يعنى
با حديث قرآن و انديشه آن در دل ايشان افگنيم و با ايشان رسانيم در حالى كه تكذيب
او كنند و در استش ندارند تا حجت بر ايشان لازم شود و مستحق عذاب شوند چنانكه بايد
سلف كرديم نشايد كه اين سلك بمعنى خلق كفر باشد در دلهاى ايشان براى آنكه لا يو
منون
بنفى ايمان حواله با ايشانست و اضافه با ايشان و مورد اين لفظ مورد ملامت و ندامتست
و اگر خداى خلق كفر وى كردى بايستى كه ايشان معذور بودندى نه ملوم وقد خلت و حال
آنست كه سنت و طريقت پيشينگان برين گذشته است كه چون ايشان بر كفر اصرار كردند
بعد ظهور آيات و اعلام مجاز است ما ايشان را هلاك كرديم ولو فتحنا عليهم
بابا من السماء فظلوا فيه يعرجون لقالوا إنما سكرت أبصارنا بل
نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا في السماء بروجا وزيناها للناظرين
وحفظناها من كل شيطان رجيم إلا من استرق السمع فأتبعه
شهاب مبين والأرض مددناها وألقينا فيها رواسي وأنبتنا فيها
من كل شيء موزون وجعلنا لكم فيها معايش ومن لستم
له برازقين و اگر بگشاييم درى از درهاى آسمان كه از آن در بر آسمان ميروند بروجه
خرق عادت هم ايمان نيارند و گويند بسته شد چشمهاى ما يعنى ما را چشم بند كرده اند تا اشيا
على حقايقها در اك نمى توانيم كرد و اين چشم بند را گويند اصلى نباشد و سخن عوام بود
بل نحن قوم نه كه ما گروهى ايم كه با ما جادويى كرده اند و ابنهاى چنين سحر محمد است و بعضى

از مفسران گفته اند معنی این آیت آنست که اگر ما درهای آسمان برگشاییم هم ایمان نیارند
و گویند با ما سحر و جادویی کرده اند و چشمهای ما را بسته وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا
بدرستی که ما بکردیم در آسمان برجها و منازل کواکب و بیاراستیم آسمانرا باین ستارگان برای آنکه
نظر کنند در انجا و تامل کنند و نگاه داشتیم آنرا از هر دیوی رجیم رانده و بلعنت کرده و لکن
انکسی را از شیاطین که گوش فرا دارد و دزدیده سخن بشنود تابع وی کند و بوی انداخته
شود ستارهٔ روشن و پارهٔ آتش تا وی سوخته کرده و از شنیدن سخن باز ماند عبد الله
عباس گفت شیاطین از آسمان محجوب نبودند بر آسمان شدندی و خبر آسمان بزمین آوردندی
و القا کردندی بکهنه چون عیسی عم از مادر بزاد ایشانرا از سه آسمان منع کردند چون رسول عم بزمین
آمد ایشانرا از آسمانها منع کردند هیچ کس از ایشان نبود که خواست خبری از اخبار آسمان
دزدیده بشنود الا ستارهٔ که آنرا شهاب خوانند چون آتشی در آسمان کشیده بشود و ویرا
بسوزد چون این حال بدیدند شیاطین بنزدیک ابلیس جمع شدند و این حال بوی بگفتند در زمین
حادثهٔ پدید آمده است در زمین بگردیدند چون بمکه رسیدند رسول را دیدند که قرآن میخواند و
گفته اند این شهاب ایشانرا نسوزد چنانکه بکشد بلکه عضوی از اعضای ایشان تباه کرداند
و ویرا مخبل کرداند تا غول بیابانی شود که مردم را گمراه کند وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا
و زمین را بکشیدیم یعنی بگشودیم و بیفکندیم در وی کوههای بیخ آور و ثابت و برویانیدیم در
زمین هر چیزی با وزن و مقدار در منفعت و گفته اند هر آنچه از ابسنجند و موزون گفت
و مکیل نگفت تا عام باشد زر و نقره و غیر آن داخل باشد و نیز هر آنچه مکیل است نهایت
او با وزنست و گفته اند مراد بموزون نسنجیده بحقیقت است بلکه مراد آنست
که حاصل و واقع بشود بمقدار حاجت بی زیادت و نقصان تا پنداری که بقصد برسنجیده
آید بر وفق حاجت بر حسب اقتضای مصلحت و گفته اند فیها ضمیر جبالست و مراد معادن
بود چون نقره و سیم و روی و مس و ارزیز و غیر آن وَجَعَلْنَا لَكُمْ و بکردیم و بیافریدیم برای
شما در انجا آنچه بدان تعیش کنید و اسباب زندگانی سازید و بیافریدیم شما را کسانی را که شما
روزی دهندهٔ ایشان نیستید از فرزندان و بندگان و اهل و عیال همه را ما روزی میدهیم
و اسباب معیشت بریک میسازیم وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ
وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ
وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا
الْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

و هیچ

و هیچ چیزی نیست الا که خزاین او نزدیک ماست و گفته اند که مراد بخزاین مقدوراتست
و مقدورات او را نهایتی نیست تا در هر وقت چندانکه خواهد ایجاد کند از هر جنس یا انکه
مقدور او چنین است چو بحسب مصلحت و اندازه نفرماید و ما نفرستیم آنرا الا باندازهٔ
معلوم بحسب مصلحت وَأَرْسَلْنَا و بفرستادیم ما بادهای آبستن کننده یا بادهای که درختان
از و آبستن و باردار شوند و نخعی گفته اند که هم لازم باشد و هم متعدی یا بادهای آبستن
کنند و یا بادهایی که خداوندان لقاح و آبستنی اند عبد الله مسعود گفت باد هم لاقح بود و هم
ملقح چو آب بردارد لاقح بود و چون القا کند برابر ملقح بود و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی
باران و بدادیم آنرا بشما تا شما و کشت زارهای شما ازان سیراب شوند
یعنی ما تمکین دادیم شما را از خوردن و دادن آن و اگر خواهید که آنرا در خزینه نهید و نگاه دارید
نتوانید و مقدور شما نباشد و ماییم که زنده کنیم و بمیرانیم و زندگانی و مرگ بامر ماست و چون خلایق
عالم بمیرانیده باشیم میراث ایشان برداریم یعنی آنچه از اموال و املاک بماند بمنزلی ایشان
وارث باشیم و ما دانیم از شما متقدمات و متاخران عبد الله عباس گفت مستقدمان
مردگان باشند و متاخران زندگان قتاده گفت گذشتگان و متاخر انند مجاهد گفت متقدمان
قرون اول اند و متاخران امت محمد حسن گفت متقدمان در طاعت و متخلفان در عمل صالح
عبد الله عباس گفت در عهد رسول مردان و زنان بنماز جماعت آمدندی و مردان در صف
اول باستادندی و زنان در صف آخرین مردی از مردان بود که خویشتن را با صف آخر داشتی
تا دزدیده بزنان نگه کند و از زنان کس بود که همچنین کردی تا بمردان نگه کند و بعضی با صف
اول آمدندی از زنان تا کسی بایشان نگه نکند و از مردان با صف آخر تا زنی را نه بیند خدای
تعالی این آیه فرستاد که من باحوال هر دو قوم عالمم و قصد و نیت هر دو دانم از اینجا رسول
گفت خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها
و شرها اولها ربیع انس گفت سبب آن بود که مردمانرا تحریص کرد بر صف اول مردم مبادرت
می نمودند بنو عدی سراهای ایشان دور بود چون برسیدندی صف اول مردم گرفته بودندی
گفتند یا رسول الله ما سراهای خود بفروشیم در جوار مسجد سرا بخریم تا فضل صف اول ما را فوت
نشود خدای تعالی این آیت فرستاد گفت من عالم باحوال شما و نیت شما میدانم و نیز احوال
آنانکه پیشتر از شما بمسجد آیند اگر چه سرای شما دور است تا بمسجد گامهای رفتن شما بیشتر است
بهر گامی خدای تعالی شما را حسنه میفرماید ایشان دلخوش شدند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خدای تعالی
ایشانرا حشر کند حکیم داناست هر چه کند و فرماید بحسب مصلحت باشد والله اعلم
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ

مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ
مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ
سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن يَكُونَ
مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ
ما بیافریدیم آدمی را از گل خشک شده که چون دست بروی زنند اورا آوازی و صلصله باشد
که این گل خشک از گل لوش گشته بوی بگردیده و سال خورده و جان را که پدر جنیانست مقاتل
گفت ابلیس است ما او را بیافریدیم پیش از آدم از آتشی که آنرا دود نباشد و صواعق
از آن باشد آن آتشیست میان آسمان و زمین و از پیش آن حجابست چون خدای تعالی فرماید
حجاب بر رفت و بزمین آید و بسوزد آنرا که فرموده باشد و آن آواز که پیش از آن شنوند از
خرق حجاب باشد ضحاک از عبد الله عباس روایت کرد که جان جنیست از احیای فرشتگان
ابن مسعود گفت این باد سموم که می بینی جزوی از هفتاد جزو آن سموم که خدای تعالی گفت
وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ و یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فرشتگان را
که می آفرینند آدمی از گل خشک آن گلیست که آنرا لوش خوانند وی بگردیده پس انکه وی را
راست کرده باشم و بیافریده و از روح خود در وی دمیدم ای فرشتگان در آیید پیش وی بسجدهٔ تعظیم
و اجلال او را پس فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که اباکرد و امتناع نمود از انکه سجده کند
اجماعست بر انکه او مامور بود بسجدهٔ آدم ابلیس چون سجده نکرد خدا وی را گفت ای ابلیس
چیست ترا که با ساجدان نبودی و چنانکه ایشان سجده کردند تو نکردی گفت من نباشم
که سجده کنم آدمی که تو وی را از گل خشک از لوش بوی و رنگ بگردانیده آفریده باشی
قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ
فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي
لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ
حق تعالی ابلیس را خطاب کرد و گفت بیرون شو از بهشت یا از آسمان که تو رانده و ملعون
و مطرودی تا بروز جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت اکنون که مرا براندی و لعنت کردی مرا
مهلت ده تا بروز قیامت گفت تو از جملهٔ مهلت دادگانی تا بروز قیامت و وقت معلوم

بعضی

بعضی گفته اند مراد روز قیامت است و بعضی گفته مراد نفخ اولست که عند آن تکلیف زایل
شود و بعضی گفته اند که این وقتیست که خدا را معلومست و آنرا بیانی ننموده است ابلیس
گفت خدایا بدان اغوا و اضلال که مرا کردی تا بدانی که اولین کسی که جبر گفت ابلیس بود و اولین
که بعدل گفت آدم بود پس آدم مقتدای اهل عدل بود و ابلیس پیشوای اهل جبر روزی در پیش
است که هر کس را در آن روز با پیشوای وی باز خوانند يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ
اختیار تراست با هر که خواهی می باش ابلیس گفت با این اغوا که با من کردی من فرزند آدم را
در زمین مزین دارم بمعاصی و قبایح تا ارتکاب آن کنند و در تو عاصی شوند و با حیوة و زندگانی
ایشان در دنیا آراسته کردانم تا آنرا بر آخرت اختیار کنند و همه را گمراه کردانم مگر بندگان خاص و
خالص ترا و آنان معصوم مانند که کید ابلیس بر ایشان کار نکند اگر نیکو نظر کنی ابلیس در جبر با نصاف
تراست از مجبره ابلیس اغواء خود تنها بخدای حواله کرد و اغواء دیگران بخود و مجبره اغوای خود و
دیگران همه بخدای حواله کنند قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ این راهیست بر من راست یعنی گذر همه بر منست
و هیچ کس را از من گریزی نیست و گفته اند معنی اینست که این راهیست که بر منست بیان و ایضا (ح)
او تا مکلفان در آن گمراه نشوند إِنَّ عِبَادِي خدای گفت بندگان من ترا بر ایشان دست نباشد
جز ایشان بعصمت و لطف من معصوم باشند و ترا بر ایشان راهی نبود جز وسواسی و قهر و
غلبه هیچ سوالی کرد سفیان عیینه گفت معنی آنست که تو بندگان مرا در گناه میفکنی که عفو من از
آن تنگ شود تا کام تو بر آید از تو اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر اغوا کنی من بیک ساعت
پاک زنم لکن آنکس که پس روی تو کند از غاویان و بی راهان ترا بر ایشان سلطانی و قوتی باشد
آنکه وعید کرد متابعان ابلیس را گفت دوزخ موعد ایشانست گفت دوزخ را هفت در
باشد برای هر دری جمعی اند قسمت کرده و از برای هر جاعقی دری نهاده که از آن در در روند
و از آنانکه متابعان ابلیس اند ضحاک گفت درین آیت که دوزخ را هفت در است و آن هفت
درکه است بعضی بر بالای بعضی در درک اول فاسقان اهل توحید باشند باندازهٔ گناه ایشان
را عقوبت کنند و آنگه بیرون آرند و در درکهٔ دویم جهودان باشند و در سیم ترسایان و در چهارم
صابیان و در پنجم گبرکان و در ششم مشرکان عرب و در هفتم منافقان باشند چنانکه گفت إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در خبر است که روزی رسول علیه السلام نماز میکرد
زنی اعرابی میگذشت رسول را دید در مسجد رفت و دو رکعت نماز بگذارد در پس رسول و رسول
ندانست که کسی در پس او نماز میکند این سوره بر گرفت چون بدین آیت رسید زن اعرابی نعره زد
و از هوش برفت رسول سلام باز داد و گفت آب بیارید آب بیاوردند بر وی زدند با هوش آمد رسول
گفت یا اعرابیه ترا چه حالت گفت میگذشتم شما نماز میکردی خواستم تا در پس تو دو رکعت نماز کنم با

رسول الله ازین که گفتی وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ
مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ سخن خداست یا سخن تو گفت سخن خداست اعرابیه گفت واویلاه
هر عضوی از اعضای من بخشیده خواهد بود و بهر دری از درهای دوزخ و رسول علیه السلم
گفت خلقانرا بهر دری از درهای دوزخ عذاب کنند بقدر کردار ایشان گفت یا رسول الله
من زنی درویشم و مالی ندارم مگر هفت بنده ترا گواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد کردم هر یکی
را برای دری از درهای دوزخ جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله بشارت ده اعرابیه را که خدای
درهای دوزخ بر تو حرام کرد و درهای بهشت برای تو بگشاد إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ
إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ
مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي
هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ حق تعالی چون ذکر دوزخ کرد و وعید او ذکر بهشت کرد
و نعیم او گفت متقیان و پرهیزکاران و خدای پرستان در بهشتها باشند و چشمها از آب
می و شیر و انگبین که بوصف هیچ واصف راست نیاید ایشان را گویند درین بهشتها
روید بسلامت و ایمن از آفت و بکشیم آنچه در سینها و دلهای ایشان باشد از غل و حسد
و خیانت و آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد دران حال که برادران باشند یکدیگر
را بر تختها نشسته روی بار وی کرده لَا يَمَسُّهُمْ بایشان نرسد هیچ رنجی و دردی و ایشانرا
از آنجا بیرون نکنند آنگه رسول را گفت که خبر ده بندگان مرا که من آمرزنده و بخشاینده ام
و عذاب منست که عذاب سخت دردناکست ابن ابی رباح روایت کند که یکروز
رسول علیه السلم از در بنی شیبه در آمد با جماعتی حدیث میکردیم و میخندیدیم بگذشت چون
بنزدیک سنگ سیاه رسید باز گردید و گفت جبرئیل این ساعت آمد و گفت خدای تعالی
میفرماید که چرا بندگان مرا نومید میکردانی و این آیت آورده که نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ قتاده گفت ما از رسول شنیدیم که او گفت اگر بنده گان قدر عفو خدای بدانستندی هیچ
با در عبادت هلاک کنند وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ
فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ
بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ
قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ
رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ خبر ده ایشانرا از مهمانان ابراهیم علیه السلم چون بروی در آمدند
و مراد آن فرشتگان اند که بابراهیم آمدند ببشارت اسحق و بهلاک قوم لوط چون در آمدند
گفتند

گفتند سلامی یعنی سلام کردند ابراهیم گفت ما از شما خایف و ترسنده ایم و سبب ترس وی آن
بود که ایشان طعام نمیخوردند گمان برد که ایشان مکری خواهند کرد فرشتگان گفتند لَا تَوْجَلْ مترس
ما آمده ایم تا ترا بشارت دهیم به پسری عالم و دانا ابراهیم گفت مرا بشارت میدهید بدانکه پیری
بمن رسیده است و من پیر شده ام بچه چیز مرا بشارت میدهید یعنی عجب باشد که پس از پیری و لاغری که
بمن گذشته باشد فرزند باشد ایشان گفتند وَبَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ ما ترا بشارت بحق و راستی
میدهیم مگر تا از جمله نا امیدان نباشی ابراهیم گفت و که باشد که از رحمت خدای نومید نباشد الا که
که گمراه شوند کافر شوند قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ
قَوْمٍ مُجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا
لَمِنَ الْغَابِرِينَ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ قَالُوا
بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ابراهیم گفت چیست کار شما و بچه کار آمده
اید ای فرشتگان خدای گفتند ما را بقوم فاسقان و کافران فرستادند ایشان قوم لوط اند تا ایشانرا هلاک
کنیم مگر لوط را از فرزندان و خویشان وی و اتباع وی از مومنان که ما ایشانرا برهانیم و نجات دهیم
از عذاب مگر زن لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد شد و در عذاب باقی خواهد
ماند و از هالکان خواهد گشت پس آنگه باهل و خانه لوط آمدند آن فرشتگان فرستاده لوط گفت
شما ناشناخته اید من شما را نمی شناسم گفتند که نه ما آمده ایم بآن کار که این قوم لوط در آن شک
میکردند و آن عذابست ما آمده ایم تا ایشانرا عذاب کنیم وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ
مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ
الْعَالَمِينَ قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ
لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ و آوردیم با تو حق و یقین از عذاب کردن ایشان
و ما درین از جمله راستگویانیم از حق تو ابن بنت ای لوط که از میان قوم بروی و اهل خود را ببری و از میان
قوم بیرون شوی در پاره از شب گذشته گفته اند پس از شب گذشته و تو در پی ایشان برو و در
عقب ایشان باش و نباید تا از شما کسی باز پس نگرد و این کنایت است از آنکه نباید که هیچ کس توقف
کند و باز پس ایستد بگذرید و بروید بآنجا که شما را فرموده اند عبدالله عباس گفت شام بود و ما
حکم کردیم باری این کار را و گفتند که وحی کردیم امر عذاب و کار هلاک را آنگه بیان کرد آنرا بآنکه گفت
بیخ و اصل این جماعت بریده خواهد شد در وقت صبح که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر

خبر باشد که جماعتی مهمانان بلوط فرود آمدند شادمانه شدند بسبب آنکه این فرشتگان بصورت
امردان بودند و ایشان این معامله با غریبان کردندی و ایشان بخانهٔ لوط رسیدند گفت ای قوم
این جماعت مهمانان منند مرا رسوا و شرمسار مکردانید و از خدای بترسید ایشان لوط را گفتند
نه ما ترا از جهانیان نهی کرده ایم و آن آن بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند که آن معنی با اهل شهر
نکنند لوط را گفتند تو غریبان را حمایت نکنی و ایشان را در خانهٔ خود نبری تا دست ما بر ایشان مطلق
باشد مراد بعالمین غریبان اند لوط گفت من این دختران خود را فدا میکنم تا مهمانان من بسلامت بمانند
و این دختران را بنکاح بشما میدهم بمهری که شما خواهید اگر شما آنچه خواهیم بکنید یعنی اگر اول ایمان
آرید و دگر ایمان نکرد برای آنکه ایشان را معلوم بود و نیز روا باشد که در شرع او دختر بکافر دادن
روا بوده باشد و گفته اند حق تعالی بجان و زندگانی لوط قسم یاد کرد و گفته اند که خطاب با رسول
ماست بجان و زندگانی تو که ایشان در مستی و جهالت خود متحیر بودند و سرگشته ابو الجوزا از عبد الله
عباس روایت کرد که او گفت که خدای تعالی هیچ خلقی را گرامی تر نیافرید از محمد علیه السلام نه بینی که بحیات
هیچکس از انبیا و ملایکه قسم یاد نکرد مگر بجان محمد گفت لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ

بیان دختران امت است فقط خواست که پیغمبر را امته باشد

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ
حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا
مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ وَآتَيْنَاهُمْ
آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بگرفت ایشان را بانگ و آواز در وقت آفتاب بر آمدن و آن آن بود که جبرئیل بانگ بر ایشان زد
پس ما شهرهای ایشان را زیر و زبر کردیم و بباراندیم بر ایشان سنگها از سنگ و گل و گفته اند
مراد بسجیل نشان کرده و نام نوشته است از سجل گرفته اند و گفته اند مراد سجین است یعنی
سنگها از دوزخ فرستاده و درین جمله که ذکر رفت آیاتی و علاماتی هست کسانی را که بنشان و فراست
چیزها بدانند و گفته اند ناظران را و متفکران را و بدرستی که آیات و نشانهاء این دیها و شهرها که خراب
کرده اند بر راهست مقیم که در وی بسفر و آثارهای بینند بدرستی که درین قصه و حدیث نشانیست
و دلالت مومنان را که نظر کنند و بدان منتفع شوند و امر و شان و کار و قصه آنست که اصحاب
ایکه خداوندان آن بیشه و درختان ظالم بودند مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختان
و بیشها بوده اند و وجه معاش ایشان از آن بود و خدای تعالی شعیب را بایشان فرستاد و با اهل مدین
چون ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را بصیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه را بظله و آن ابری بود که بر آمد

وازو

وازو آتشی بیرون آمد و ایشان را بسوخت فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ ما از ایشان کینه بکشیدیم بعذاب
و آن آن بود که خدای تعالی گرما بر ایشان مسلط کرد هفت روز آنکه ابری بر آمد ایشان از گرمای
بآن ابر گریختند و ایشان چنان دانستند که در آن راحتی و آسایشی خواهد بود از آن ابر آتشی
بیامد و ایشان را بسوخت وَإِنَّهُمَا بدرستی که این دو مدینه یکی مدین و دیگری سدوم که شهر قوم
لوط براه روشن است که همه میگذرند آنجا و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ و اصحاب
حجر رسولان فرستاده ما را بدروغ زن داشتند و گفته اند شهرهای ثمود را حجر خوانند و آن میان
شام و مدینه است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله عمر گفتند ما با رسول بحجر ثمود بگذشتیم گفت
در سرای این ظالمان مشوید الا گریان و ترس که نباید که بشما رسد آنچه بایشان رسید آنگه گفت این
قوم صالح بودند خدای تعالی همه را هلاک کرد الا یک مرد را که او در حرم خدای بود گفتند یا رسول الله او
چه مردی بود گفت نام او ابو رغال بود آنگه رسول ع بانگ بر ناقه زد و سبک از آنجا برفت وَآتَيْنَاهُمْ
و ما دادیم ایشان را آیات و دلالات خود یعنی ناقه پس ایشان از آن اعراض کردند و عدول نمودند و بودند
که از کوهها خانها در سنگ میکندند ایمن از آنکه آب آنرا هلاک کند و آتش آنرا بسوزاند و بگشت
روزگار ویران شود پس بگرفت ایشان را صیحهٔ عذاب و هلاکت در وقت آنکه در بامداد آمدند و
سود نکرد ایشان را آنچه ایشان میکردند از کسب مال و ملک و آنچه می پرستیدند از بتان
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ
فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا
مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ
أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ چون طرفی از قصص اولین بگفت خواست
خلقان را بر نعمت خود تنبیه کرد ابتدا از آفریدن آسمان و زمین گفت نیافریدیم آسمانها و زمین را
و آنچه در میان آنست مگر بحق و راستی قیامت لامحاله آینده است و هر آینه خواهد بود باید
که در آسمان و زمین و آنچه در میان هردو است نظر کنند تا آنچه پیغمبران ایشان را خبر میدهند
از نظر و استدلال بدانند آنگه رسول را فرمود که تو ایشان را عفو کن عفوی نیکو گفته اند که این
آیت بآیت قتال منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خدای تعالی آفریننده و داناست
آنچه کند بعلم و حکمت و مصلحت کند آنگه رسول را گفت ما ترا داده ایم هفت آیت که الفاظ آن
مثنی و مکرر است و آن فاتحه است روایت کرده اند از بزرگان صحابه که رسول گفت الحمد لله
رب العالمین هفت آیت است و یک آیت از وی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است و آن
سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتاب است از ابی ابن کعب روایتست که رسول ع

گفت بدان خدای که جان من در فرمان ویست که خدای تعالی در توریة و انجیل و زبور و قران
هیچ سوره ازین فاضلتر نکرد که تو برخواندی و من فاتحة الکتاب بر رسول خوانده بودم انکه گفت
این سبع المثانی و قرآن عظیم است که مرا داده و اگر این سوره را هیچ فضل نبودی جز
انکه خدای تعالی این سوره یک جز نهاده است و همه قران در یک جز و گفته اند وَلَقَدْ
آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ کفایة بود و عبادة ابن صامت از
رسول عم روایت کرد که او گفت فاتحه عوض است از همه قرآن و هیچ سوره از و عوض
نیست از انجاست که اگر مثلا همه قرآن در یک رکعت بخواند بی فاتحه درست نباشد و اگر
فاتحه تنها بخواند و هیچ دیگر نخواند نماز درست باشد و برای آنش مثانی خوانند که بخشیده
است و قسمت کرده میان خدا و بنده دران خبر که روایت کرده اند قسمت الصلوة بینی و بین
عبدی نصفین نصفها لی و نصفها لعبدی تمام الخبر و برای انکه یک نیمه حق ربوبیت
است و یک نیمه حق عبودیت و برای انکه دو بار فرود آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه و سبب
آن بود که هفت کاروان یکبار از قصری و اذرعان از ان جهودان بنی قریظه و بنی نظیر یک
روز در مدینه آمدند و درانجا انواع مال بود از جواهر و طیب مسلمانان گفتند کاشکی این هفت
کاروان مارا بودی تا در سبیل خدای صرف کردیمی جبرئیل آمد و یکبار فاتحة الکتاب بیاورد گفت
این هفت آیت است شمارا بهتر است از ان هفت کاروان و دلیل برین تاویل لَا تَمُدَّنَّ
عَيْنَيْكَ الآیة و بعضی دیگر گفته اند سبع المثانی هفت سوره دراز است البقره و آل عمران
والنساء و المایده و الانعام و الاعراف و الانفال و التوبه بیک جاست عبد الله عباس
گفت این هفت سوره را برای آن سبع المثانی خوانند که فرایض و احکام و حدود درو مثنی است
و روایتی دیگر اینست که قران همه مثانی است نه بینی که خدای تعالی میفرماید الله نزل
أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ و برای آن قران را مثانی خوانند که احکام و قصص
درو مثنی است و برین قول مراد سبع مثانی هفت سبع قرآنست و برای انکه قرآن مشتمل
است بر هفت معنی از امر و نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر النعم انکه خطاب
کرد رسول را و مراد او امت ویست گفت مکش چشم خود را و منگر بانچه ما کافرانرا بان
متمتع کرده ایم أَزْوَاجًا اصنافا یعنی انواع و اصناف کافرانرا انس گفت روزی در ایام
ربیع کلا اشتر نیکو بغایت حسن بر رسول بگذشت رسول علیه السلم دست بر چشم نهاد و
گفت خدای تعالی مرا چنین فرمود و این آیت بخواند و انزوهگین مشو بر ایشان اگر ایمان
نیارند وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ تواضع کن و فروتنی نمای مومنانرا و بگوی منم ان ترساننده پیدا
کننده در خبرست که یک روز عبد الله مسعود بدر حجره رسول آمد در بزد گفت من علی الباب

کیست

کیست بر در گفتم انا یا رسول الله رسول در بگشاد و بیرون آمد بخشم و میگفت انا انا
و هل مخلوق یقول انا چون عبد الله اثر خشم بر رسول بدید گفت یا رسول الله چه گناه کردم
گفت یابن مسعود هیچ مخلوق را نرسد که گوید انا گفت یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم چون
او این ادب نگه داشت حق تعالی گفت این همه جهانرا اوام است جز ترا بگوی إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ
الْمُبِينُ منم بیم کننده روشن کرد اننده كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا
الْقُرْآنَ عِضِينَ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ نَعْلَمُ
أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ
السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ كما انزلنا علی
المقتسمین من شمارا از عذاب میترسانم که بشما فرود آید چنانکه عذاب فرستادیم مقتسمان و قسمت
کنندگانرا عبد الله عباس گفت جهودان و ترسایان اند که قرآنرا قسمت کردند ببعضی ایمان آوردند
و ببعضی کافر شدند عکرمه گفت کافران قریش بودند که قرانرا بر سبیل استهزا قسمت
می کردند یکی میگفت این سوره مراست دیگری میگفت این سوره مراست مقاتل گفت شانزده
مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشانرا بفرستاد تا راههای مکه بخشیدند و هر یکی
براهی نشسته و میگفتند زینهار نباید که این مرد که از میان ما بیرون آمده است شمارا
بفریبد و بدو فریفته شوید یکی گفت او ساحر است یکی گفت او شاعر است یکی گفت او کاهن
است و ولید مغیره بدر مسجد نشسته بود چون او را پرسیدندی گفتی او چنانست که ایشان
میگویند خدای تعالی ایشانرا روز بدر هلاک کرد الَّذِينَ الکسانی که قرآنرا مبعّض و مجزی
کردند و گفته اند که معنی اینست که قرآنرا نسبت بدروغ کردند و عضه بهتان و دروغ باشد
و العضیة الکذب فَوَرَبِّكَ بس بحرمت خدای تو که ما بپرسیم ایشانرا همه روز قیامت
آنچه کرده باشند در دنیا انس مالک گفت از کلمهٔ شهادت ابن مسعود گفت هیچ کس نباشد
الا که خدای تعالی از وی پرسد فیما چنین و چنین گوید یا ابن آدم ما ذا غرک منی چه مغرور کرده است
ترا از من یا ابن آدم ما ذا عملت فیما علمت و ما ذا اجبت المرسلین چه کردی و چرا کردی و پیغامبرانرا
جواب دادی از صادق علیه السلم روایتست که او گفت که هیچ کس نباشد و الا در قیامت ویرا
از چند چیز پرسند عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و این وضعه
و عن ولایتنا اهل البیت آیاتی که اقتضا میکند سوالی را روز قیامت و آیاتی دیگر است که نفی
سوال میکند وجه توفیق میان ایشان آنست که عبد الله عباس گفت که روز قیامت دراز

ومحدود و وره مواقف باشد مکلفان را در موقف بدارند و سوال کنند و در موقفی دیگر سوال
نکنند گفته اند که آنچه در طفولیت و نقصان عقل کرده باشند از ان سوال نکنند و از انچه در
حال تکلیف کرده باشند سوال کنند انگه رسول را فرمود فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ اظهار کن انچه
ترا فرموده اند عبد الله عبیده گفت رسول علیه السلام کار نبوت پوشیده میداشت تا انگه
که این آیت آمد برخواست و اظهار دعوت کرد و از مشرکان اعراض کن و روی بگردان یعنی
از دوستی ایشان و طمع با یمان ایشان برین وجه آیت منسوخ نباشد إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ ما از تو کفایت کردیم مستهزیان را یعنی از هیچ کس مترس که ما شر همه از تو دفع
کنیم و مستهزیان پنج بودند روسای قریش ولید مغیره مخزومی و عاص بن وایل سهمی و الاسود
بن المطلب و آن بود که رسول صلی الله علیه بروی دعا کرد اللهم اعمی بصره بار خدایا چشمش
کور گردان و بمرگ و زندانش بنشان و اسود بن عبد یغوث و الحرث بن قیس الطلاطله
در خبر است که ایشان هر پنج گرد خانه طواف میکردند جبرئیل آمد و رسول را گفت کیف تجد
هذا چگونه می یابی این مرد را و اشارت بولید کرد گفت بد بنده ایست گفت خدای تعالی کفایت
کرد شر این از تو و از خانه بیامد برد یمنی پوشیده و جامه بپای میزد بمردی تیرتراش بیگذشت
از خزاعه پاره آن چوبها که از تیر بیفتاده بود در دامن او آویخت او را کبر باز نگذاشت که بخمید و آن از
دامن بگیرد همچنان برفت و آن تراشه ساق او بخراشید و از ان بیمار شد و بمرد عاص و ایل بگذشت
جبرئیل گفت یا محمد چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست خدا را جبرئیل اشارت بزیر پای وی کرد
و گفت شر این را از تو کفایت کردم وی برنشست و آباد و پسر خود بتماشا رفتند چون بمقصد رسیدند
فرود آمدند و پای بر زمین نهاد ندخاری در پای وی شد بانگ میکرد که مرا کژدم بزد بجستند چیزی نبود
پایش پا ماهید چندان که گردن شتری شد و از ان بمرد بجا اسود بن المطلب بگذشت جبرئیل
گفت چگونه می یابی گفت بد بنده ایست گفت شر این از تو کفایت کردم اشارت بچشم او
کرد خدای تعالی او را کور گردانید ابن عباس گفت جبرئیل برگی سبز بچشم وی زد چشم وی
در د کرد چنانکه سر بر دیوار میزد تا بمرد اسود بن یغوث بگذشت جبرئیل گفت چگونه مردی است
گفت بد بنده است با انگه خال منست گفت شر وی از تو کفایت کردم اشارت کرد بشکم
وی مستسقی شد و آماس بروی بدید آمد و از ان بمرد حارث بن قیس بگذشت جبرئیل
گفت چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست بسر وی اشارت کرد چندان خون و ریم از وی
وی بیامد که بمرد انگه صفت کرده باشند این مستهزیان را گفت آن کسانی که با خدای تعالی خدای
دیگر گرفته در عبادت زود بود که بدانند ایشان انچه کرده باشند انگه بر سبیل تسلی رسول گفت
وَلَقَدْ نَعْلَمُ ما میدانیم و بر ما پوشیده نیست که دل تو تنگ می شود آنچه این کافران میگویند از
تکذیب

واستمالت

تکذیب تو و استهزای بناه با من ده که من خدای توام و تسبیح کن بشکر و ثنای خدای و از جمله سجده
کنندگان باش ابن عباس گفت که نماز کن بفرمان خدای و از جمله نماز گذاران باش در خبر است
که چون رسول را کاری پیش آمدی پناه با نماز دادی و بنماز مشغول شدی وَاعْبُدْ رَبَّكَ
و خدای خود را پرست تا انگه که یقین بتو آید یعنی مرگ از امیر المومنین علی روایت که گفت
ما رایت یقینا اشبه بالشک من الموت من هیچ یقین ندیدم که بشک بهتر ماند از مرگ
یعنی یقینست بحقیقت و مردمان با او چنانند که کسی که شک بود یعنی عمل آنان نمی کنند که
مرگ را بیقین دانند راوی خبر گوید که عثمان مطعون را وفات رسید ما او را تجهیز کردیم رسول
خدای درآمد من گفتم رحمت خدای بر تو باد ای عثمان مطعون که خدای ترا اکرام کرد گفت تو
چه دانی که خدای با وی چه خواهد کرد ما گفتیم چگونه باید گفت یا رسول الله گفت اما هذا فقد
جاءه الیقین اما این را یقین بوی آمد یعنی مرگ والله انی لارجو له الخیر بخدای که من
برای وی خیر امید میدارم انگه گفت من مات علی خیر عمله فارجوا له خیرا و من مات
علی شر عمله فخافوا علیه و لا تیأسوا هر که بر عمل خیر میرود برای وی امید خیر دارید و هر که
بر عمل بد میرود بترسید بروی و نا امید شوید در خبر است که چون این آیت آمد رسول علیه السلام
گفت مرا نفرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش مرا فرموده اند که تسبیح کن بحمد
خدای و از جمله ساجدان باش
مکی است الا قوله تعالی وَإِنْ
عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را حساب
نکند بر ان نعمت که با او کرده باشد در دنیا و او را مزد آنان بدهد که بوقت مرگ وصیت نکو کرده باشند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ
الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ فرمان خدای آمد تعجیل مکنید و شتاب زدگی منمایید در
آمدن امر خدای و فرمان وی ابن عباس گفت مراد بامر قیامت است و سبب نزول آیت آن بود
که چون خدای تعالی این آیت فرستاد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ کافران یکدیگر را گفتند
که محمد علیه السلام میگوید که قیامت نزدیک شد این که میکنید دست بدارید بنگریم تا چه خواهد بود
چون روزی چند بر آمد اثری ندیدند باسر کار خود شدند چون روزی چند بگذشت حق تعالی این آیت
فرستاد که اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ بترسیدند روزی چند
مترصد می بودند چون اثری ندیدند گفتند ای محمد این که تو میگویی ما اثری نمی بینیم خدای تعالی این آیت
فرستاد أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ فرمان خدای آمد یعنی خواهد آمد انچه آمدنی باشد لا محاله

گویا که آمده است برای این لفظ ماضی گفت چنانکه گفت و نادی اصحاب الجنة ونادی
اصحاب الاعراف روای خبر گوید چون این آیت آمد رسول علیه السلم از جای بجست
مدعود و ترسیده سر سوی آسمان کرد گمان چنان برد که این ساعت قیامت خواهد بود
تا جبرئیل علیه السلم گفت فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ تعجیل مکنید آنرا مردم چیار امید ند و از جمله علامات
قیامت بعثت رسول است در خبر است که چون جبرئیل بزمین می آمد بوحی برسول علیه السلم
فرشتگان آسمانها الله اکبر قد قامت القیمة قیامت بر خواست یعنی نزدیک شد بعضی
مفسران گفتند مراد فرمان خداست عذاب کردن کافرانرا بتیغ و این جواب نضر بن الحارث
است که گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من
السماء و اورا روز بدر بکشتند سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ منزه است خدای و متعالی
از انکه با او شرک آورند و تسبیح بر چهار معنی آمده است بمعنی تنزیه و تبعید مثل قوله
تعالی که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى و دوم بمعنی استثنا فی قوله لولا تسبحون و جهیه تنزل
الملائکة میفرستند فرشتگانرا بالروح یعنی بوحی و برای آن وحی را روح خوانند که دلها با و زنده
شود و روح رحمت است یعنی برحمت ابو عبیده گفت یعنی بجبرئیل من امره اذا امره و فرمان
او که بترسانید و آگاه کنید خلقانرا بانکه هیچ خدای و آفریدگاری نیست الا من که سزای
عبادت و پرستیدنم از من بترسید و حذر کنید انگه بیان وحدانیت و کمال قدرت خویش کرد
و گفت خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا
لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ
تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا
بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ
انخدای که بیافرید آسمانها و زمینها را بحق نه بباطل بغرض صحیح و حکمت درست او متعالی
است و بزرگوار از انچه بوی شرک می آورند انگه بیان آفرینش آدم کرد و گفت خلق الانسان
بیافرید آدمی را از آبی که از میان پشت مرد و سینه زن حاصل میشود آبی اندک و خار و حقیر اوی
بایست که آفریدگار خود را پرستیدی و بوی شک نیاوردی او خود با خدای و رسول خصمی
هویدا و پیکارش آشکارا ست گفت اند مراد باین انسان ابی خلف جمحی است که استخوان
پوسیده برگرفت به پیش رسول آورد و آنرا بدست بمالید و بر باد داد و گفت تو میگوئی این
زنده خواهد شدن خدای تعالی این آیت فرستاد اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة
فاذا هو خصیم مبین این آیت نیز درین قصه آمد وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا چهارپایانرا
بیافرید

بیافریدیم برای شما از شتر و گاو و گوسفند فِيهَا دِفْءٌ در ایشان هست شما را آنچه بان دفع سرما کنید از
خویشتن بلباس که از موی و پشم ایشان سازید لحاف و نمد و جامها که زمستان شما را گرم دارد وَ
مِنْهَا و از ایشان هست آنچه گوشت ایشان میخورید و منفعت میگیرید وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ و شما را
درین چهارپایان زینت و آرایش هست در ان وقت که ایشانرا شبانگاه با خانه آرید و بامداد که در
گله رها کنید و چرا فرستید یعنی شما را بدین بزرگان فخر است و این چهارپایان برمیدارند رخت و بنه
و بارگران شما تا بشهری دیگر و مقامی دیگر اگر ایشان نباشند و شما خواهید که بدیه نتوانید و بآن نرسید مگر
برنج سخت و مشقت بسیار عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چارپای نهاده است از جایها
بار و غله و میوه می آورند و تقدیم شبانگاه بر بامداد برای آن کرد که ایشان در ان وقت که آیند شکمها
ایشان پر باشد بعلف و پستانها پر از شیر در بامداد چنین نباشد انگه فرمود إِنَّ رَبَّكُمْ بدرستی
که خدای تعالی مهربان و بخشاینده است از انجا که این حیوانات برای شما بیافرید تا این همه رنج از نفس
شما بردارد و منافع شما باشند و گفته اند چیزی بهیمه وی باشد یعنی شما توانید حمل بارهای گران کرد تا
الا که بهمه از تن شما کم گردد وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً
وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ
لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ و بیافرید برای شما اسپان و استران و دراز گوشان تا بر نشینید
و زینت باشد شما را بعضی فقها با این آیت تمسک کردند که بر تحریم گوشت استر و خر و گفتند که خدای
تعالی گفت که این حیوانات رکوب و نشستن راشاید و انگه در آیت اول گفت خوردن را و این دلیل
الخطاب باشد و دلیل الخطاب بنزدیک محققان درست نیست و بنزدیک اصحاب ما گوشت اسپ
مکروه است و گوشت خر مکروه تر و گوشت استر از همه مکروه تر و بنزدیک شافعی گوشت اسپ
حلالست و انگه گفت وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و می آفریند آنچه شما ندانید و بشما نرسید از حیوانات و نباتات
و جمادات بعضی مفسران گفتند یعنی در بهشت لقوله فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد آنست که بر راست عرش جویست چند هفت
آسمان و هفت زمین و هفت دریا جبرئیل در هر وقت سحر در وی شود و بر نور نورش بیفزاید و جمال بر جمال
انگه خود را بیفشاند هر قطره که از پر او بچکد چند هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند
و هفتاد هزار در خانه کعبه که تا بروز قیامت نوبت بایشان نرسد انگه گفت وَعَلَى اللَّهِ و بر خداست
نمودن راه راست بلطف و بیان و با جمله مقدمات تکلیف باشد از اقدار و تمکین و راحت علل
و نصب ادله وَمِنْهَا جَائِرٌ و از راهها بعضی هست که از حق بگشته است و این بر سبیل مجاز است
از انکه راه نگردد بلکه رونده بگردد از راه حق و راه دیگر اختیار کند آنراه کج بود و مراد راه جهودان و ترسایان
هر راهی که نه راه حق باشد و این دلیلست بر بطلان قول مجبره که ایشان گفتند راه ضلالت از خداست

که اگر چنین بودی کفتی وَعَلَى اللهِ جائرٌ هٰا و بر خداست راه کج انکه کفت وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای
شما شما را همه هدایت کردی و راه نمودی بجبر و این مشیت جبر و قهر است چنانکه وَلَوْ شَاءَ
رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
یعنی ای محمد تو اگر خواهی کو و اکراه مردمانرا بر ایمان کار تو نیست کار خداست اگر خواهد کند ولیکن
نکند از انجا که حکمت راه ندهد لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنْبِتُ لَكُمْ
بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ او آن خداست که فرو فرستاد از
آسمان آب را یعنی باران تا شما را از ان آب شرابست می خورید و می آشامید و از و درخت
یعنی پرورش درختان شماست بعضی از ان درختان میوه دار است و بعضی هیزم و بهره علف
چارپایان و کفته اند مراد بشجر کیاهست که چارپایان را در و میچرانید انکه کفت يُنْبِتُ لَكُمْ میرویاند
برای شما باین باران کشت و درخت زیتون و خرما و انکور و از هر میوه که هست همه باین میرویاند إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین که کفته شد آیتی و نشانیست بر کمال قدرت و حکمت آفریدکار کروهی
را که در آن اندیشند و تفکر کنند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ
فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ
و مسخر شما کردانید برای شما شب و روز را در زیادت و نقصان بر مقتضی حکمت و آفتاب و ماه
و ستارکان همه مسخر ند امر و فرمان او چنانکه میخواهد میکرداند و امر خود در ایشان میراند
بدرستی که در تسخیر این اجرام علوی حجتها و دلیلهاست عاقلانرا از بنی آدم بر عظمت و بزرکی
آفریدکار جهان وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ و همچنین از برای شما آفرید در زمین از حیوانات و نباتات و جمادات
که رنک هر یک مختلف است و شکل هر یک متباین هیچ مشتبه نکردد بحقیقت که درین همه کیه
بازید آیتی و علامتی مست کروهی را که اندیشه کنند و پند کیرند وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ
لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا
وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
اوست آن خدای که مسخر شما کردانید دریا را تا در و تصرف می کنید و منافع خود از و حاصل می
کردانید و میخورید کوشت تازه یعنی ماهی و نه هر ماهی که در دریا بود حلال باشد بلکه آن
ماهی که او را فلس باشد حلال باشد و آنچه فلس نداشته باشد حرام باشد وَتَسْتَخْرِجُوا
مِنْهُ تا بیرون می آورید از این دریا زیوری و آرایشی در می پوشید و زینت خود می سازید

یعنی

یعنی مروارید و مرجان وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی تو در دریا کشتیها را آب دریا می شکافند و میروند
لِتَبْتَغُوا او برای آن کرد تا بجویید به تجارت و بازرکان کردن در دریا فضل خدا را که چه روزی و منافع
دنیاست و تا باشد که شکرهای نعمت وی کنید و بدون او کسی را نه پرستید وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ
رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ
وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
از جمله نعمتها که بر شماست آنست که بینداخت در زمین کوهها میخ او را ثابت تا زمین را جنبش
نباشد کرامت آنرا که مضطرب نشود و بجنبد و بجنباند شما را وهب بن منبه کفت
خدای تعالی چون زمین را بیافرید می جنبید چنانکه کشتی بر سر آب فرشتکان کفتند بار خدایا کس
با نجا آرام نشواند کرفت خدای تعالی در شب کوهها را آفرید و میخ زمین کرد و فرشتکان ندانستند
تا خدای کوهها را از چه آفرید و انهارا و بیافرید و جوبهارا و بدید کرد راهها در زمین تا باشد
که شما راه یابید بمصالح خویش در زمین و بهر شهر که خواهید توانید رفتن و بکرد و بیافرید علامتها
و نشانها از کوهها و غیر آن تا آن راه بشناسید و بستارکان راه می یابید در روز و شب
بعلامات سدی کفت مراد بنجم ثریاست و بنات النعش و فرقدان و جدی که مردم بآن راه
برند و قبله شناسند قتاده کفت ستارکانرا برای سه کار آفریده اند یکی زینت آسمانرا دویم
رجوم شیاطین را سیم علامات روز را که بآن راه برند و از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام
روایتست که او کفت علامات ماییم که اهل بیت رسولیم و نجم رسول خداست أَفَمَنْ يَخْلُقُ
استفهام است بر سبیل توبیخ و ملامت کسانی را که دون خدا را پرستند کفت آنکس که این
همه چیزها را بیافرید و این همه منافع بخلقان رسانید همچون کسی باشد که از وی هیچ نتواند
کرد و نتواند آفرید ای اندیشه نمیکنید درین نعمتها و نعمتهای او را حدی نیست و اگر خواهید
بشمرید و در عدد آورید نتوانید و از قیام نمودن بشکر ان عاجز آیید إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
بحقیقت که خدای امرزنده و مهربانست از تقصیر شما در کذرد و سواد نعمت خود را از شما منقطع
نکرداند وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و خداوند تبارک و تعالی عالمست
و داناست میداند آنچه پنهان می کنید و آنچه آشکارا میکنید و انانکه شما ایشانرا میخوانید و می پرستید
خدای را نشاید از انکه خصایص آلهیت در ایشان موجود نیست شما نند که چیزی بیافرینند
وچکونه آفرینند که ایشان خود مخلوق و آفریده اند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ
وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون لا جرم ان الله
يعلم ما يسرون وما يعلنون انه لا يحب المستكبرين
معبودانکه شما می پرستید مرده اند نه زندگان حیوة ندارند و نه قدرت و علم ندانند
که کی ایشانرا برانگیزند و اگر خدای بودندی زنده و قادر و عالم بودندی چون نیستند خدای
نباشند و معبودی را نشایند الهكم اله واحد خدای شما خداییست که یکیست
بخلاف انکه ترسایان و گبران و بت پرستان و اصحاب طبایع گویند انان که مومن اند
باین مقر و معترف آمده اند و انانکه برای بازپسین یعنی بهشت و دوزخ ایمان ندارند دلهای
ایشان این را منکر است انکار میکنند از برای انکه نظر نمی کنند و اضافه انکار با دل برای
آنکه دل محل فعل و آلت انکار است از وی صادر میشود ایشان مستکبران و گردن
کش اند گردن بحق میکشند و سر بحق فرو نمی آرند لا جرم حق است و سزاوار آنچه خدای
داند و دوست ندارد و آنچه پنهان می کنند و آنچه آشکارا میکنند جزا دهد ایشانرا و ایشانرا
برحسب آنچه از ایشان داند و او دوست ندارد متکبرانرا و از اینجا فرموده است الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما نبادی عذبته واذا قیل لهم
ماذا انزل ربكم قالوا اساطير الاولين ليحملوا اوزارهم
كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم الا ساء
ما يزرون چون این کافرانرا گویند چون وحی شنیده باشند و قرآن استماع کرده
که خدای شما چه فرستاده است گویند که افسانهٔ پیشینیان و حکایت گذشتگان
و این برای آن گویند که قرآن بعضی قصص اوایل است و درین قصص نوعی از معجزاتست
بیرون از مصلحت و لطف که درویست برای انکه ایشان باحوال رسول عالم بودند چون نشو
و نمای وی درمیان ایشان بود دانسته که پیش کسی نرفت و از کسی قصه نشنید
و چیزی ننوشت و نوشته نخواند انکه همچنانکه در کتب ایشان بود از قرآن برایشان می
خواند ایشان می شنیدند و برسبیل طعن بازمی گفتند که افسانهٔ پیشینیانست آنچه خدای
بر محمد فرو فرستاده است لیحملوا اوزارهم تا بردارند گناهان خود را یعنی این برای
آن کردند و گفتند تا مردمانرا در ضلالت اندازند گو بردارید گناهان خود را تمام روز قیامت
و بعضی از گناهان کسی که ایشانرا گمراه میکردانند بنادانی از اینجا برای آن بعضی گفت
و در اول جمله که اینجا بر داعیان باضلال بیشتر از وبال دعوت نباشد و وبال فعل بر فاعل
آن باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشانست و مثل این در معنی قول رسولست که من سن
سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره
شیء

شیء هرکه او سنت بد نهد وزر و وبال او بروی باشد و وزر و وبال انکس که بران عمل کند تا روز قیامت
بی انکه از عقوبت وی چیزی بکاهند الا ساء ما یزرون ای بد چیزی و بد کاریست انکه
ایشان در ابتدا از بر داشتن گناههای ایشان بواسطهٔ ضلال قد مکر
الذين من قبلهم فاتى الله بنيانهم من القواعد فخر عليهم السقف
من فوقهم واتيهم العذاب من حيث لا يشعرون ثم يوم القيامة
يخزيهم ويقول اين شركاءي الذين كنتم تشاقون فيهم
قال الذين اوتوا العلم ان الخزي اليوم والسوء على الكافرين
بدرستی که مکر کردند آن کافران که پیش از ایشان بودند با پیغمبرانی که خدای بایشان فرستاد
پس خدای تعالی یعنی امر و فرمان وی به بناهای ایشان آمد از جهة بنیاد و قاعدهٔ ایشان
یعنی آن بنیاد و دیوار خراب کرد تا سقف و آسمانهٔ خانه بر ایشان در افتاد و عذاب خدای
برایشان آمد از انجا که ندانستند و گمان نبردند و فایدهٔ من فوقهم آنست که سقف
بیفتاد و ایشان در زیر آن بودند برای انکه روا باشد که سقف فرود آید و کس در زیر
آن نباشد و این چنانست که یکی گوید خرب علی داری و اگرچه او در زیر آن نباشد یعنی این بقصد
که قصد علی و شاید که علی بمعنی لام باشد چنانکه گفت یخرون للاذقان سجدا پس معنی
این بود که فخر لهم السقف و شاید که برای تاکید باشد و زیادت بیان چنانکه گفت ولکن
تعمی القلوب التی فی الصدور و دل جز در سینه نباشد ثم یوم القیامة یخزیهم
این عذاب ایشان در دنیا بود پس چون روز قیامت باشد ایشانرا رسوا کند و خوار و ذلیل
کند و گوید برسبیل توبیخ و تقریع کجا شدند انانکه شما در حق ایشان با رسولان و مومنان خلاف
میکردید و عداوت می نمودید تا این عذاب از شما دفع کنند و این محنت از شما باز دارند
قال الذین اوتوا العلم گویند و جواب دهند کسانی که ایشان علم داده اند از انبیا
و ائمه و مومنان که امروز رسوایی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران حشر و نشر
و ثواب و عقاب خواهد بود و انکه صفت کافران کرد و گفت الذين تتوفيهم
الملائكة ظالمي انفسهم فالقوا السلم ما كنا نعمل من سوء
بلى ان الله عليم بما كنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدين
فيها فلبئس مثوى المتكبرين آن کافرانی که فرشتگان جان ایشان
بردارند و ایشان ظالمان نفس خود باشند و گردن بنهند مر گراو ذلیل و خوار شوند و با
مرگ حیله و چاره ندارند جز انکه چون ایشانرا مواخذه و مطالبه کنند بر کردارهای بد ایشان
گویند ما هیچ بدی نکرده ایم و کافر نبوده ایم در دنیا و بیدادی نکرده ایم کسانی که خداوند ان

علم باشند از انبیا و اوصیا گویند بلی آری کرده اید و کافر بوده اید و خدای علامت با نجه
شما کردید و گفتید واو جزا دهد شما را بر انجه کرده اید پس خطاب آید ایشانرا که در شوید
در درهای دوزخ دور و خالد و جاوید باشید بد جایست دوزخ جباران و متکبران را
وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا للذین
احسنوا فی هذه الدنیا حسنة ولدار الاخرة خیر ولنعم
دار المتقین جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار
لهم فیها ما یشاؤن کذلک یجزی الله المتقین
الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم
ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون چون ذکر کافران و حکایت
ایشان کرد ذکر مؤمنان کرد و گفت چون پرسند مومنان و پرهیزکاران که چه چیز فرستاده
است خدای شما جواب دهند و گویند خیر و نیکویی فرستاده است خیر دین و دنیاست
انکه گفت للذین احسنوا که درین دنیا احسان کردند ایشانرا در آخرت احسان
و نیکویی باشد و در دنیا تا سرای آخرت بهتر و نیکوتر است برای انکه دایم و باقی باشد
و نیکو سرای است متقیان و پرهیزکارانرا بهشت و مقام و سراهای دایم که در انجا روند
و جاوید باشند و بوستانهای که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و در انجا انچه دلهای
ایشان خواهد کذلک یجزی الله همچنین جزا و پاداش دهد خدای تعالی پرهیز
کارانرا انکه صفت پرهیزکاران کرد و گفت انانکه فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان
خوشدل و راضی باشند و پاک از کفر و معاصی فرشتگان ایشانرا گویند سلام علیکم
سلام بر شما باد محمد بن المنکدر گوید چون جان مومن بحنجره رسد و کار بروی سخت شود فرشته آید
و بگوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست خدای خدای تعالی ترا سلام
سلام میکند ادخلوا الجنة ای بندگان خدای در بهشت شوید و بآن کرداری که
شما کردید جزای کردار شما بهشت هل ینظرون الا ان تاتیهم
الملائکة او یاتی امر ربک کذلک فعل الذین من قبلهم وما
ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون فاصابهم سیات
ما عملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن هیچ می نگرند این کافران چشم
میدارند مگر آنرا که فرشتگان با ایشان آیند برای عذاب یا برای قبض ارواح ایشان یا
بحسب انکه اقتراح کردند و گفتند لو ما تاتینا بالملائکه ان کنت من الصادقین
ایشان منتظر اینند یا منتظران که فرمان خدای تو آید بهلاک ایشان و گفته اند که مراد

مراد بامر قیامت است چنانکه اتی امر الله گفته شد کذلک مانند این که ایشان میکنند از شرک
و کفر کردند آنانکه از پیش ایشان بودند خدای ایشانرا هلاک کرد و بر ایشان ظلم نکرد ایشان بر نفس
خود ظلم کردند بترک نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر و ضلالت بر ایمان و هدایت فاصابهم سیات
ما عملوا پس بایشان رسید بدیها انچه کردند از معاصی و فرو آمد بایشان جزا و عقاب آنچه استهزا
کردند وقال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن
ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم
فهل علی الرسل الا البلاغ المبین ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان
اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من
حقت علیه الضلالة فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان
عاقبة المکذبین حق تعالی حکایت میکند از مشرکان از گفتار مجبرانه ایشان
میگوید که مشرکان گفتند که بت پرستیدن ما و شرک ما بمشیت خداست اگر خدای خواستی ما
بدون او هیچ چیزی را نپرستیدیمی نه ما و نه پدران ما هیچ چیز را حرام نکردمی از بحیره و سایبه و وصیله
و حام حق تعالی گفت آری همچنین کردند انانکه از پیش ایشان بودند به پیغمبران آنچه بود انکار کردند
پیغام بگزاردند و بر ایشان خبر رسانیدن هویدا کاری دیگر نیست ولقد بعثنا بدرستی که بفرستادیم
در هر امتی و گروهی پیغمبری از ایشان که او را شناختند و دانستند و ایشانرا فرمودند که بگویید
امتان خود را که خدای را پرستید و از هر چه بدون خدای پرستید از آن بپرهیزید و دور شوید بعضی
از آن امتان انانکه بودند که خدای تعالی ایشانرا هدایت کرد بالطاف و تمکین و مقدمات
و مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق صواب شدند و بعضی آن
بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد بسبب ضلالت و گمراهی ایشان
پس ای حاضران عهد رسول بروید و در زمین بنگرید و ببینید تا عاقبت آنان که پیغمبرانرا تکذیب
کردند چگونه بود و هلاکت چگونه ان تحرص علی هدیهم فان الله لا یهدی
من یضل وما لهم من ناصرین واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث
الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس لا یعلمون
لیبین لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا انهم
کانوا کاذبین انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن
فیکون حق سبحانه و تعالی ذکر عناد قریش کرده است و حرص رسول علیه السلام
بر ایمان ایشان و گفت ای محمد اگرچه تو حریصی بر ایمان آوردن قریش و هدایت ایشان
تو بحقیقت بدان که خدای هدایت نکند یعنی لطف نکند بر کسی که خذلان کرد و بعضی آن

الطاف که با مؤمنان کرد با کافران نکند از انجا که داند که ایشانرا لطف نباشد که تا خود راه نماید آنرا که بحکم ضلالت ادکرده باشد و ایشانرا هیچ یاری و ناصری نباشد که عذاب خدایرا دفع کند انکه گفت وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ ابو العالیه گفت سبب نزول این آیت آن بود که مردی مسلمانرا بر مردی مشرک دیده بود که با هم گفت وگوی می کردند مسلمان گفت بان خدای که خلقانرا پس از مرگ زنده کرد اند چنین وچنین کنم مشرک چون این سخن بشنید گفت یعنی تو امید میداری که کسی پس از مرگ زنده خواهد شد انکه سوگند مغلظه خورد بخدای که هیچ مرد مرده زنده نشود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت سوگند خوردند بخدای که غایت سوگند ایشان که خدا بر نه انگیزد و زنده نکند کسی را که بمیرد حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت آری بر انگیزد و زنده کند خدای باین وعده که کرده است وعدهٔ درست و راستست که از مقتضای حکمت است و فا کردن بآن وعده ولیکن بیشترین مردمان نمی دانند که آن وعده واجبست بر خدای در خبراست که خدای تعالی میفرماید که کذبنی ابن آدم ولم یکن له ان یکذبنی وشتمنی ولم ینبغ له ان یشتمنی فرزند آدم مرا بدروغ زن داشت او را نباشد که مرا بدروغ زن دارد و مرا دشنام داد و نسزد او را که مرا دشنام دهد اما تکذیب او را آنست که اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا خدای را فرزند گرفت وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ وَلِيُبَيِّنَ لَهُمُ خدای تعالی مردگانرا زنده کند تا پیدا کند و پیدا کرد اند بدیشان آنچه در ان خلاف میکنند و تا کافران بدانند که انچه گفته اند که خدای مرده را زنده نکند دروغ گفته اند إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ ما چون خواهیم که چیزی کنیم از زنده کردانیدن مردگان وغیر آن بر ما دشوار نباشد و بر طریق مثل و تشبیه پیش از ان نباشد که گوییم کن بباش آن چیز بباشد و ممتنع نگردد وجود آنچیز نزدیک ارادت حق چون وجود ماموری بود نزدیک آنکه فرمان بر بندهٔ مطیع را فرماید فرمان و انجا قول و امری نیست بر حقیقت بلکه این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این جواب است کسی را گوید که از دو بیرون نباشد یا مقدور را در حال عدم گوید کن یا در حال وجود گوید و موجود در اگفتن که بباش وجهی ندارد و اگر معدوم باشد خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

و آنانکه هجرت کردند در راه خدای و از مکه بامدینه آمدند و هجرت مفارقتست و در شرع مخصوص بر فتن از مکه با مدینه و از انجا رسول گفت لا هجرة بعد الفتح و آنانکه هجرت کردند از پس انکه بر ایشان ظلم

کردند

کردند از پس انکه بر ایشان ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و ابو جندل بن سهیل که جمعی از مشرکان مکه ایشانرا عذاب کردند که بگذاشتند و با مدینه آمدند خدای تعالی گفت ما ایشانرا جای دهیم جای دادنی نیکو در دنیا و هر آینه آن مزدی که مهاجرانراست در آخرت بزرگ و بزرگوارتر است اگر دانستندی در هجرت جد و جهد کردندی تا دنیا و آخرت جمع کردندی انکه صفت ایشان کرد و گفت آنانکه صبر کردند بر عذاب کافران و مفارقت اهل و اوطان و بر خدای خویش توکل کردند در نجات و رستگاری از دست ظالمان

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان گفتند که خدای تعالی از ان بزرگتر است که رسول او آدمی باشد و اگر رسول بافرستد الا فرشته نفرستد حق تعالی این آیت فرستاد و گفت ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران مگر مردانی که وحی بایشان فرستاده می شد یعنی هر پیغمبری که فرستادیم از جنس بشر فرستادیم و مرد فرستادیم بپرسید و اگر نمیدانید که چنین است از اهل ذکر که اهل علم است باخبار امتان گذشته از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که اهل ذکر ماییم از ما پرسید اگر ندانید بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ یعنی ما نفرستادیم از پیش تو الا مردانی را برسالت و پیغمبری و حجتهای روشن و کتابها تا پیدا کنند برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و بتو فرستادیم قرآن را تا پیدا کنی برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و بتو فرستادیم قرآن را تا پیدا کنی برای مردمان آنچه فرو فرستاده اند بایشان از اوامر و نواهی که قرآنست که تا باشد اندیشه کنند و بدانند

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

ای ایمن شدند آنانکه بدی کردند و بدیها اندیشیدند در حق رسول خدای و مومنان و ایشان کافران مکه بودند ایمن شدند از انکه خدای ایشانرا خسف کند و بزمین فرو برد چنانکه قارون را بزمین فرو برد یا عذاب بایشان آید از انجا که ایشان عذاب ندانند و از وی خبر ندارند یا ایمن شدند از انکه بگیرد ایشانرا در رو آکشتن و آمد شد کردن ایشان در راهها و سفرها و شب و روز و ایشان خدایرا عاجز نتوانند کرد و بر وی سبق نتوانند گرفت یا نمی ترسند که بگیرد ایشانرا خدای بر خوف و ترس چنانکه

گروهی را بعذاب بگیرد و گروهی را رها کند تا بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند
مباد اکه مثل آن بما رسد و گفته اند که مراد بتخوف تنقص است یعنی ناقص میگرداند
چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند انکه گفت خدای شما امرزنده
و مهربانست بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد تا باشد که اندیشه کنند و راه حق
باز یابند   اَوَلَمْ يَرَوْا اِلٰى مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ
وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلّٰهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا
فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ   ای نمی نگرند
و نمی بینند آنچه خدای تعالی بیافرید آنرا از چیزی که آن سایه می اندازد و فا میشود و
میگردد از جانب راست و از جانب چپ برای انکه چون آفتاب بر اید سایه چیزها بر
راست بیفتد باز چون زوال آفتاب باشد سایه آن چیزها از جانب دست چپ شود
مراد همین جمع است از برای این و شمایل گفت سُجَّدًا لِلّٰهِ سجده کنان خدایرا و خاری
و فروتنی نماینده و بر زمین مذلت و خاک و خواری افتاده میل سایه را بر سبیل تشبیه سایه
خوانده است وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ و خدایرا سجده کنند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنبنده
و حیوانی که هست و فرشتگان سجده میکنند و تخصیص ایشان بذکر برای آن کرد که عابد
ترین خلقان ایشانند و شاید که مراد فرشتگان زمین باشند و سجود مکلفان طاعت
و عبادت ایشانست و سجده غیر مکلفان انقیاد ایشانست ارادت خدایرا و عدم امتناع
ایشان وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و این فرشتگان گردن کشی نکنند و سر از فرمان خدای خود بیرون
نبرند و از خدای ترسند و آنچه ایشانرا فرمایند بجای آورند و هیچ نافرمانی نکنند
وَقَالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوا اِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَاِيَّايَ فَارْهَبُونِ
وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا اَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ
وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَاِلَيْهِ
تَجْاَرُونَ ثُمَّ اِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
حق تعالی بندگان خود را بتوحید فرمود و از شرک نهی کرد و گفت لَا تَتَّخِذُوا خدایرا
دو مگیرید بعد که خدای دو نباشد یکی باشد اثْنَيْنِ برای تاکید گفت که اگر نگفتی گمان افتادی
که اثبات الهیت کرده است نه اثبات وحدانیت انکه الهیت بر یکی قصد کرد گفت اِنَّمَا
هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ بحقیقت که خدای یکیست و از دو نیکی خدای منتفی است فَاِيَّايَ

سجده کنان

فارهبون

فَارْهَبُونِ پس از من بترسید و از غیر من مترسید وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ او راست
آنچه در آسمانها و زمینهاست و دین که اسلام و شریعت است او راست ثابت و دایم
و دین که جزا او راست او راست واجب و لازم بعضی گفتند که دین طاعت است یعنی اهل
او را رسد که طاعت او دارند دایما و از او ترسند آیا شما از غیر او می ترسید و هر چه شماراست
از نعمت آن نعمت از خداست چه منعم بر حقیقت اوست و نعمت همه منعمان موقوفست
بر نعمت او و از اصول نعم که حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقلست ثُمَّ اِذَا
مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس اگر مضرتی و مشقتی بشما رسد با او گریزید و پناه با و دهید و او را خوانید
بزاری پس انکه آن رنج و بلا از شما دفع کند و باز برد همی ناگاه گروهی از شما بخدای خود شرک
آورند و با سر کفر روند انکه گفت لِيَكْفُرُوا اگر کافر شوند و کفران آرند بان نعمت که ایشانرا
دادیم پس تمتع و برخورداری گیرید که زود بود که بدانند که عاقبت کار و سرانجام ایشان چه
خواهد بود   وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ   وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ
وَاِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثٰى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ
و این کافران از آنچه ما ایشانرا داده ایم و روزی کرده نصیبی میدهند و حظی پدید میکنند مر آن
چیزی را که نمی دانند که ایشان مستحق آن اند از بتان چه در ایشان خیری و شری و نفعی
و ضری نیست انکه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت بخدای که از شما پرسند از آنچه شما افترا
کنید و این چنان بود که ایشان بتانرا نصیبی کردند در اشتر و گاو و گوسفند و زرع خویشتن و
گفتند که این خدا فرموده است خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ
بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ انکه خبر داد از آن محال که مشرکان گفتند
و اعتقاد بد که ایشان کردند و گفت يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ مر خدایرا دختران پدید کردند
گفتند که فرشتگان دختران خدااند سُبْحَانَهُ و تعالی پاکست و منزه و دور از آنچه گفته اند
ایشان که خدایرا دختران اند انکه بر سبیل تعجب گفت خدایرا دختر باشد و ایشانرا آنچه آرزو
خواهند از پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون یکی از ایشانرا بشارت دهند بدختری که زاده باشد
روی او از غم سیاه گردد و او پر از خشم گردد و دل تنگ شود چنانکه دم نتواند زد و نفس
بر نتواند آورد   يَتَوَارٰى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوْءِ مَا بُشِّرَ بِهِ اَيُمْسِكُهُ عَلٰى
هُوْنٍ اَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ اَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْاٰخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
پنهان می شود از مردم از بدی آن بشارت که ویرا داده باشند از آمدن دختر و اندیشه کند در

در کار دختر تا باوی جکند و از دو کار کدام کند ایمسکه علی هون او را نکه دارد با مذلت وخواری یا در زیر خاک پنهان کند یا زنده در کور کند ای بد حکمی که ایشان میکنند که دختر بخدای حواله میکنند و پسر بخود و جون ایشانرا دختری آید زنده در کور می کنند این در جاهلیت بود جون اسلام آمد خدای تعالی از این معنی آیاتی فرستاد و نهی کرد و رسول علیه السلام برین تشدید کرد و فرزدق راعی بود نام او صعصعه جون خبر یافتی که کسی را دختری آمده است جند شتر بدیه فرستادی تا آن دختررا زنده در کور نکنند انکه کفت لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ کسانی راکه برای بازپسین ایمان ندارند مثل بد است یعنی صفت بد است و آن حاجت است بفرزند و شهوت انکه فرزند نرینه باشد یا دینه اکر مادینه باشد بکشد از ترس درویشی و انکه کسی که کافر باشد در ورغبت کند رسول علیه السلام کفت إِنَّ أَكْبَرَ الْكَبَائِرِ ان تجعل لله اندادا وهو خلقك ثم تقتل ولدك خشية ان يأكل معك ثم ان تزني بحليلة جارك بزرکترین کناهای کبیره آنست که خدارا همتایی بدید کنی و آفرید کار تست آفرید کار خود را جکونه توان کفت که همتایی هست دیکر انکه فرزند خود را بکشی از ترس انکه با تو نان خورند دیکر انکه بازن همسایه خود زنا کنی بزرکترین کناها اینست انکه کفت وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى و بخدای راست صفت عالیتر که انصفات الهیت است و استغنا از زن و فرزند و خداست عزیز و بی همتا و محکم کار وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ واکر از انستی که خدای تعالی مردمانرا بکرفتی و مواخذه کردی بسبب ظلمی و معصیتی که میکنند بر روی زمین هیچ رونده و جنبنده رها نکردی همه را هلاک کردی بشومی ظلم ظالمان و معصیت عاصیان و لکن بفضل و کرم خود تاخیر میکند و مهلت میدهد تا بوقت نام زد و آن منتهای اجال و اعمار ایشان باشد جون وقت آید هیچ تاخیر نبود و یک ساعت باز پس نیارند وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ و میکنند خدایرا انجه کاره میدارند از دختران یعنی آنجه بخود نمی پسندند بخدای می پسندند و بوی حواله میکنند وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ و زبانها ایشان صفت دروغ میکنند یعنی دروغ میکویند و آن اینست که کفته که اکر اینکه محمد میکوید راستست مارا بهشت باشد و کفته اند مراد اینست که کفته اند ایشان که مارا پسرانند و خدایرا دختران جون ایشان با خود تقدیر کردند که بهشت مار است خدای کفت حقا آتش دوزخ ایشانراست و ایشان بشتاب

بدوزخ

بدوزخ روند ابن عباس کفت مُفْرَطُونَ ایشانرا در دوزخ فراموش کنند و کفته مقدمون الی النار ایشانرا از پیش دارند و پیش از همه بدوزخ برند تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ بخدای که ما فرستادیم پیغمبرانرا که پیش از تو بودند جنانکه ترا فرستادیم با ایشان شیطان اعمال و کردار ایشان بیاراست تا بدان اصرار کردند و بر پیغمبران ایمان نیاوردند و امروز شیطان ولی یار ایشانست و با ایشان متولی کار ایشانست آنجه می فرماید آن میکنند و مراد باین مشرکان قریش اند ایشانراست عذابی دردناک در آخرت وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما بتو کتابرا یعنی قرآنرا الا برای آن تا پیدا کنی و روشن کردانی ایشانرا آنجه در و خلاف کرده اند از حشر و نشر و دین و احکام و حلال و حرام و تا هدایتی باشد و رحمتی کروهی مومنانرا وَاللَّهُ أَنْزَلَ و خدای فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران و زنده کردانید باغ و زمین را پس از انکه مرده بود یعنی خشک و بی نبات بدرستی که درین فعل که پیدا کرده شد آیتی و دلالتی هست کروهی راکه بشنوند و اندیشه کنند وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً [لِقَوْمٍ] يَعْقِلُونَ حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بندکانرا تا نعمت ویرا یاد آورند و شکر نعمت وی کویند تا آن نعمت پاینده و زیادت کردد تا در ان نظر و اندیشه کنند و از و اعتبار کیرند کفت شمارا درین جهارپایان از شتر و کاو و کوسفند عبرتی هست و دلالتی هست بر کمال قدرة خدای و آن آنست که از میان سرکین شکنبه و خون شیری آفرینند و از میان آن بیرون می آورد جنانکه خون شیررا رنکین نمی کرداند و سرکین بوی و طعام او بزبان نمی آرد بقدرت خویش ایشانرا نکاه میدارد و تا یکدیکر آمیخته نمی کردند جنانکه کفت نُسْقِيكُمْ ما میدهیم شمارا آنجه در شکم هر یک ازین جهارپایانست از میان سرکین شکنبه و خون شیر پاکیزه و خالص و کوارنده مر آشامندکانرا نه بوی سرکین و نه رنک خون عبد الله عباس کفت جهارپای جون علف خورد و در شکم او قرار کیرد سرکین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان پس قدیم تعالی دیکر برین مسلط کرداند تا این هر سه را قسمت کند خون را بر رکها فرستد و شیررا به پستان و سرکین

يرا

درشکمبه رها کند وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ میدهیم شمارا از میوه های درختان وانگور میگیرید وی سازید از انچه ازین درختان حاصل میشود وسکر از آنچه مسلت میکند یعنی خمر وَرِزْقًا حَسَنًا وروزی نیکو یعنی حلال از سرکه و دوشاب والبی از عبد الله عباس روایت کرده که سکو بنبز فرماست گفت که رسول علیه السلام گفت است که خر آن بود که از انکور گیرند وسکر از خرماست وتبع از انکبین ومرز از جاورس وغبیرا از کندم ومن که رسول ام نهی میکنم شمارا از هرچه مستی آرد ابو عبیده گفت سکر طعم باشد اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که درین آیتی هست کروهی عاقلانرا وَاَوْحٰى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

خدای تو ای محمد وحی کرد والهام داد زنبور انکبین را که بهما خانها سازید وجای گیرید واز درختان و آنچه آنرا برجفته نهند یعنی کدو انکه ویرا فرمود والهام داد که بخور از هر میوه که خواهی پاکیزه وشکوفه خوش بوی وخوش طعم وچون خورده باشی فاسلکی براههای خدای خود برو آن راهها که ترا الهام کرده است وتعلیم داده در عمل انکبین یا برو در راهها که خدای ترا نموده است باخانهای تو پس از انکه از تومیوها خورده وشکوفها بار بر کرفته باشی که راه بر تو سخت نیاید ودشوار وگمراه نشوی وبر تو آسان باشد ورام کرده انراه یا برو درحالی که مطیع ومنقاد باشی مرانرا که ترا فرموده اند انکه گفت يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ از شکم او بیرون می آید شراب گوناگون از سفید وسرخ وزرد ودروشفاست مردمانرا در خبر است که مردی نزدیک رسول آمد گفت یا رسول الله برادرم از درد شکم می نالد گفت برو انکبینش ده برفت واورا انکبین داد باز آمد وگفت یا رسول الله دادم سودش نداشت گفت برو انکبینش ده صَدَقَ اللّٰهُ وَكَذَبَ بَطْنُ اَخِيكَ خدای راست گفت وشکم او دروغ برفت وانکبینش داد شفا داد عبد الله مسعود گفت العسل شفا الناس والقرآن شفا لما فی الصدور عسل شفای مردمانست وقرآن داروی دلهاست یعنی از شک وشبهه هم او گفت علیکم بالشفاءین القرآن والعسل ان فی ذلک بدرستی که درین که گفته شد آیتی ودلالتی هست کروهی راکه تفکر واندیشه کنند انکه گفت وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وخدای بیافرید شمارا پس وفات دهد وجان بردارد و

بعضی

بعضی را بطفولیت وبعضی به پیری وبعضی بگذارد تا فرومایه ترین عمری وآن غایت پیریست که خرف وفرتوت شود وبعضی گفته اند هفتاد ساله باشد اصبغ بن نباته از امیر المومنین روایت کرد که هفتاد وپنج ساله باشد لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا باز بهمان حالت شود که اول بوده باشد وذکر وحفظ وفعلش نماند واین لازم عاقبت است یعنی عاقبت چنان شود که بعد از دانش هیچ چیزی نداند بحقیقت وخدای تعالی داناست وتواناست وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ حق تعالی چنان تفاوت ارزاق بندگان کرده است بحسب مصالح ایشان آنرا که روزی فراخست یا تنگ صلاح او درانست چنانکه فرمود وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْاَرْضِ وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ میگوید که خدای تعالی تفضیل نهاد بعضی را از شما بر بعضی در رزق وروزی یکی را کمتر داد ویکی را بیشتر آنانرا که بیشتر است روی نمی کنند بر بندگان وممالیک خویش انچه فاضلست از روزی ایشان تا ممالیک وزیردستان ایشان درین باب با ایشان برابر شوند این روا نمی دارند چگونه روا می دارند اصنام وطواغیت را در عبادت با خدای برابر داشتن وگفته اند مراد توبیخ ومذمت خواجگانست وآن انست که از ایشان خواسته است که آنچه فاضلست از ایشان بممالیک وزیردستان خود دهند تا در ان ایشان با هم یکسان باشند چنانکه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که او گفت ان ما هم اخوانکم فاکسوهم ما تلبسون واطعموهم ما تطعمون ایشان برادران شما اند از انچه شما می پوشید وازانچه میخورید ایشانرا بپوشانید وبخورانید صحابه چون این سخن بشنیدند ازار ورداء بندگان خود چون ازار ورداء خود کردانیدند حق تعالی فرمود فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي انانکه ایشانرا از مال فضله دادند ورزق وروزی خویش با بندگان رد نکردند تا ایشان دران یکسان باشند انکه فرمود که بی ایشان نعمت خدا را انکار می کنند وعبد الله عباس گفت آیت در ترسایان بخران آمد که ایشان گفتند المسیح بن الله حق تعالی آیت فرستاد بر سبیل مثل که ایشان با من در عبادت شریک روا میدارند وباخود در روزی شریک روا نمی دارند چنانکه در آیتی دیگر گفت ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ اَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَاَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ وخدای بکرد وبیافرید برای شما هم از نفس شما زنان تا جفت شما باشند وشمارا از زنان پسران ونوادگان باشند وبران آن تخصیص

الله

پسران کرد که ایشان به پسران شامان بودند و گفته اند حفدة داماد انند ورزقکم و شما را روزی
داد از طعامهای پاک و حلال و خوش ای بباطل که بتان و شیاطین اند ایمان می آورند و بنعمت خدای
که رسولست و اسلام و قرآن کافر می شوند و گفته اند مراد بباطل شیطانست که ایشان را ببحیره و سائبه
و وصیله فرمود و بنعمت الله مباحاتست که خدای تعالی مباح کرد ویعبدون من دون
الله ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض شیئا ولا یستطیعون
فلا تضربوا لله الامثال ان الله یعلم وانتم لا تعلمون
می پرستند بیرون خدای آنرا که مالک نشود و شوانند ایشانرا روزی دادن یعنی هیچ روزی شوانند
داد ایشانرا و نه بهشد اندکی و نه بسیار پس مر خدایرا مثل مزنید و مانند میاورید و او را یکی دانید بی
مثل و مانند که خدای می داند انچه شما میکنید بدان بازخواست کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید از ان
سبب نظر و اندیشه نمیکنید ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی
شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل
یستوون الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون خدای مثل زد و داستانی
بزد که بنده درم خریده که او قادر نباشد بهیچ چیز از اندک و بسیار مالک خود نباشد و مالک
تصرفات خویش و با نکس که ما او را روزی دادیم از خود روزی نیکو و از ان نفقه میکند در سر و جهر
و آشکارا و نهان آن بنده بی مال و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشد یعنی نباشد و چون ایشان
یکسان نباشند میان بتان سنگین و میان خدای تعال چگونه در عبادت یکسان باشند چون حجت
بر ایشان ثابت شد گفت الحمد لله شکر و سپاس خدایراست جل جلاله از انکه این اصنام مستحق
هیچ حمد و ثنا نیستند سپاس بر حقیقت خدایراست انکه گفت نه که بیشترین ایشان ندانند
از انکه تفکر نکنند وضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر
علی شیء وهو کل علی مولاه اینما یوجهه لا یات بخیر هل یستوی
هو ومن یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم ولله غیب السموات
والارض وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله
علی کل شیء قدیر انکه مثل دیگر زد و گفت خدای تعالی مثل زد بدو مرد یکی گنگ
که قادر نباشد بر سخن گفتن و عاجز و مدبری باشد که وبال و گران باشد بر معول و پسر عم خویش
هر کجا که ویرا فرستد چون باز آید هیچ خبر و نیکوی نیارد از مدبری و منحوسی خود و دیگر انکه او زبان
آور و فصیح بود کافی در کارها هل یستوون هیچ یکسان باشند ان گنگ عاجز بی زبان و انکه او عالم
و دانا بود بعدل و عدل کند و بر عدل باشد و مردمانرا بعدل فرماید و براه راست باشد و این مثل است
که خدا زد و اصنام بی حیات و بی قدرت و علم را با خود که قادری بی آلت و بی آفت و عالمی بکمال

وگفته

و گفته اند که مثل مؤمن و کافر است عطا گفت آیت در ابی خلف آمد و حمزة عبد المطلب اگر گفت
ولله غیب السموات والارض و خدایراست علم آسمانها و زمینها و کار قیامت در سرعت
نیست الا چنانکه یکی چشم برهم زند یا نزدیکتر و زودتر ازین باشد که قیامت برخیزد و مردگانرا
زنده گردانند و شاید که مراد این بود که کار قیامت نزدیک خدای همان پیش نیست که کسی چشم
برهم زند و اگرچه روزگار دراز باشد بنسبت با خلقان و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و تواناست
تواند که در مقدار انکه چشم برهم زنند قیامت ظاهر گرداند والله اخرجکم من بطون امهاتکم
لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم
تشکرون الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن
الا الله ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون خدای تعالی شما را بیرون
آورد از شکم مادران شما که هیچ چیز نمیدانستید برای انکه شما را دران وقت هیچ عقل و علمی
نبود تا حق منعمی که شما را در شکم مادران بیافرید بدانید و خدای تعال شما را گوش داد تا بشنوید
و چشم داد تا ببینید و دل داد تا بدانید باشد که شکر نعمت خدا بجای آرید انگه تنبیه فرمود بر
نظر کردن و گفت ای نمی نگرند برین مرغان مسخر در میان آسمان و زمین می پرند ایشانرا در میان
هوا نگاه نمی دارد الا خدای که قادر است بر امساک ایشان و انکه ایشانرا آلتی داد که در میان
آسمان بایستند به درستی که آیتی و دلالتی هست در پریدن مرغان در هوا بر کمال قدرت آفریدگار
قومی را که بخدای ایمان آرند والله جعل لکم من بیوتکم سکنا
وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم
ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا
الی حین و خدای کرد برای شما مسکنی که در وی نشینید در حضر چوب و خشت
و سنگ را و غیر آن و از پوست چهارپایان خانها کرد شما را سبک یعنی خیمه و خرگاه از پوست
و پشم روز سفر کردن و روز اقامت کردن و بایستادن که بر شما سبک باشد بردن ان با خود
هر کجا که روید از سرای بسرای دیگر نقل توانید کردن و بکرد برای شما از پشم گوسفند و موی بز
و پشم شتر قماشی و متاعی که بآن تمتع گیرند تا روزگاری یعنی ایام حیات تا بوقت وفات و گفت
تا انکه که کهنه شود و از کار بیفتد والله جعل لکم مما خلق ظلالا
وجعل لکم من الجبال اکنانا وجعل لکم سرابیل تقیکم
الحر وسرابیل تقیکم باسکم کذلک یتم نعمته علیکم
لعلکم تسلمون فان تولوا فانما علیک البلاغ المبین یعرفون
نعمت الله ثم ینکرونها واکثرهم الکافرون

خدای تعالی بکرد برای شما از آنچه بیافرید از بناها و درختان و آنچه در سایهای آن بنشینید و خود را از
سرما و گرما نگاه دارید و از کوهها پوششها کرد که در زیر آن از سرما و گرما پوشیده گردید و بکرد از برای
شما از پنبه و کتان و غیر آن پیرهنها که شما را نگاه دارد از سرما و گرما و پیراهنهای دیگر که نگاه دارد شما
را در کارزار از زره و جوشن که تیر و تیغ و نیزه را دفع کند که خدای تعالی این بر حسب عادة
زندگانی خلق گفته است از خلقان بعضی صحرانشین باشند در گرمسیر ایشان را سایبانها
باید از خیمه و غیر آن بعضی در کوهستان نشینند در سردسیر و ایشان را خانها باید و چوب و گل
و غارها و صفها باید تا از آفت سرما سلامت یابد و بعضی همیشه در کارزار باشند ایشان را
لباسی باید که دفع تیر کند حق تعالی با بندگان این همه نعمت کرد همچنین تمام کرد نعمت خود را
بر شما تا برخوردار شوید و تا بود که شما نظر کنید درین نعمتها بمنعم خود ایمان آرید و گردن نهید
فرمان او را فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از تو ای محمد و از فرمان تو عدول کنند بر تو هیچ تاوانی
نیست تو رسولی بر تو رسانیدن هویداست پیغام و رسالت را آنگه گفت يَعْرِفُونَ می‌شناسند
و می‌دانند نعمت خدا را که ذکر آن کرده از آنجا که اعتراف می‌آرند که این همه از خداست
و آنگه آنرا انکار میکنند از آنجا که غیر خدا را می‌پرستند سدی گفت مراد باین نعمت رسولست
که او را می‌شناسند و باو ایمان نمی‌آورند و بیشترین ایشان کافرانند مجاهد گفت مراد این
نعمتهاست که درین سوره بشمرد ایشان انکار کردند گفتند این خود ما راست بعضی موروث
و بعضی مکتسب وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا
يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ
قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ
فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ
السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ یاد کن ای محمد روزی که ما برانگیزیم از
یعنی
هر امتی گواهی را پیغمبر و امام آن امت را تا گواهی دهد بکفر و ایمان ایشان پس ایشان را دستوری
ندهند یعنی آن کافران را تا عذری خواهند یعنی ایشان را عذری نباشد تا عذر خواهند وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ و از ایشان طلب رضا و خوشنودی خدای نکنند نگویند ایشان را که رضای خدای
خود حاصل کنید برای آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و آن دلیلست بر بطلان مذهب نجار و گفت
که در قیامت خلقان مکلف باشند آنگه گفت وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ چون
بینند آنانکه ظلم کردند عذاب خدا را یعنی دوزخ را معاینه بینند پس از آنکه بخبر شنیده باشند عذاب
را از ایشان سبک نکنند و ایشان را هیچ زمان و مهلت ندهند چون بینند مشرکان و بت پرستان انبازان

خود را

خود را یعنی بتان را که عبادت ایشان کرده باشند گویند بار خدایا اینان انبازان مااند در عبادت تو ما
ایشان را خوانده ایم و بدون تو بت پرستیده ایم آن بتان و معبودان جواب دهند و خدای تعالی
ایشان را بسخن درآرد تا گویند شما دروغ میگویید ما شما را دعوت نکردیم و با عبادت خود نخواندیم
وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکندند این کافران بخدای استسلام و گردن نهادن یعنی مطیع و منقاد شوند
بعد از آنکه در دنیا اسلام نیاوردند و مطیع نبودند چه آن روز علم ضروری شود و چیزها عیان گردد
و گم شود از ایشان آنچه در دنیا افترا می‌کردند از دعوی کردن خدایی بتان و امید شفاعة ازیشان
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا
يُفْسِدُونَ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا
بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ
وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و آنانکه کافر شدند و مردمان را از راه شرع
و طریق آن منع کردند ما ایشان را عذاب بر عذاب بیفزاییم و رنج بر سر رنج نهیم عذابی برای آنکه کافر بودند
و دیگر برای آنکه دیگران را از اسلام بگردانیدند و منع کردند سعید جبیر گفت این عذاب ماران و کژدمانی
باشند که نیش ایشان چند شتری باشد بیک زخم که بزنند چهل سال درد آن باقی باشد این عذاب ایشان را
بسبب آن باشد که فساد کردند و این فساد آن بود که مردم را از اسلام و ایمان منع کردند آنگه گفت
وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و یاد کن ای محمد آن روز که ما برانگیزانیم در هر امتی گواهی بر ایشان
که گواهی دهند و ترا بیاریم تا بر ایشان گواه باشی و گواهی دهی بانچه کرده باشند وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ و ما
بر تو کتاب فرستادیم بیان بلیغ و تمام جمله کارهای دینی هیچ نباشد تا قرآن بیان آن نکرده باشد یا بنص بدلالة
یا حواله کرده باشند بیان آن بکسانی که موجب علم باشد بیان ایشان از پیغمبر خدای و امامان معصوم
و اجماع امت و هدی این کتاب یعنی بیانی و هدایتی و رحمتی است و بشارتی مسلمانان را که خدا را
گردن نهند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى
عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
خدای تبارک و تعالی میفرماید بندگان خود را بعدل و راستی و انصاف بدادن و نیکویی کردن
والبی از عبدالله عباس روایت کرد که عدل اینجا توحیداست و احسان اداء فرایض و بود
دیگر عدل گفتار لا اله الا الله است و احسان اخلاص بجای آوردن در و دو گفته اند العدل
فی الافعال والاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عادل باشی و در قول محسن و میفرماید
بعطا دادن خویشان و نیکویی کردن با ایشان و باز میدارد از زشتی و ناشایست و ستم
کاری کردن و بیدادی کردن ابن عباس گفت مراد بفحشاء زناست و منکر آنکه در شریعت
اسلام نشناسند آنرا و بغی کبر و ظلم است يَعِظُكُمْ پند میدهد شما را تا باشد که شما پند گیرید

شهر بن حوشب گفت از عبد الله عباس شنیدم که روزی رسول علیه السلم در سایهٔ کعبه نشسته
بود عثمان مظعون برو بگذشت و او هنوز ایمان نیاورده بود رسول گفت بیا و بنشین بیامد و برابر
رسول بنشست و با رسول حدیث می کرد رسول علیه السلم چشم در آسمان زد و نگرید و چشم
بتدریج فرو می آورد و روی نگریست تا بجانب دست راست انگه روی بانجانب کرد همچون کسی که گوش با
سخن کسی کند و سر می جنبانید چون کسی را که چیزی را مستفهم باشد انگه چشم در آسمان زد چون کسی که از
پس چیزی نگرد ساعتی نیک انگه روی با من کرد و راست بنشست عثمان مظعون گفت ای محمد من
با تو بسی نشسته ام هرگز ندیده ام که چنین کردی این چه بود رسول علیه السلم گفت که رسول خدای بمن
آمد و پیغام آورد مرا از خدای گفت چه پیغام آورد گفت این آیت آورد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ
الایه عثمان مظعون گفت از آن روز ایمان در دل من قرار گرفت و من رسول را دوست داشتم امر
بعدل بر سبیل وجوبست و امر باحسان بر سبیل ندب و در تفسیر اهل بیت است که مراد بذی القربی
اهل بیت رسولست و ایتاء ادای خمس آنجا که گفت وَاعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي
الْقُرْبَىٰ و گفته اند فحشا معصیتی بود که مرد با خود کند که ظاهر شود و منکر معصیتی بود که ظاهر شود
بر دیگران تا بر ایشان واجب بود که از آن نهی کنند وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ
وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ خدای تعالی امر کرده و گفته است وفا کنید بان عهد که با خدا
کرده اید چون عهدی کردی با خدای بان عهد وفا کنید و خلاف آن مکنید و سوگندها مشکنید پس
از انکه استوار کرده باشید نهی است از نقض عهد و مخالفت سوگند الا وقتی که نذر معصیت
باشد انگه وفای آن واجب نبود بلکه خلاف آن لازم باشد وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنست که شما
خدای بر خود کفیل و پایندان کرده اید و بان وفا کنید بعضی مفسران گفته اند آیت بر آنان آمد که با
رسول بیعت کردند و خدای فرمود ایشانرا که وفا کنید وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي
نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ
أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ
لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ مباشید چون آن
زن که ریسمان خود را تاب باز داد پس از انکه محکم کرده بود و تو لی کردانیده کلبی و مقاتل
گفتند این زنی بود حمقاء از قریش که او را ریطه بنت عمرو گفتندی دوکی ساخته بود مقدار
یک ارش و باد ریسه بزرگ در وی کرده موی و پشم رشتی با آن از بامداد تا نماز پیشین
و چون نماز پیشین شدی بفرمودی تا آنچه رشته بودی او و پرستاران او تاب باز دادندی
و این خوی و عادت او بود خدای تعالی مثل زد ایشانرا که عهد و سوگند به بندند و بشکنند بآن
زن

زن تَتَّخِذُونَ فرا می گیرند سوگندان خود را دخلی و خیانتی در میان خویش و دخل چیزی باشد که در
میان کاری بر غیر وجه افساد و دخل سر و باطن باشد حق تعالی وصف حال ایشان کرد که
سوگند را بدست و زبان اقرار کنند انگه خلاف آن در دل دارند که بر زبان رانند أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ
هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ برای انکه گروهی افزون تر و بیشتر از گروهی باشند خدای تعالی شما را بدین
ابتلا امتحان میکند که چون با جماعتی عهد کنید جماعتی دیگر بیایند بهتر و بیشتر از ایشان دل شما مطالبه
کند و گوید کاشکی عهد ما با اینان بودی و این آیت در حق جماعتیست که با مومنان عهد کردند چون
قریش را دیدند که بیشتر بودند در عهد و سوگند خیانت کردند خدای تعالی گفت إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ
خدای شما را بیازمود بسبب زیادتی و کثرت قریش و اندکی مؤمنان تا بنگرد که بعهد خدای وفا
خواهید کرد یا نه انگه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای تعالی بیان کند برای شما روز قیامت انچه
در و خلاف میکنید وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا
تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا
السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و اگر خدای خواستی که قهر و قسر شما را همه یک آیت و یک ملت کردانیدی و همه را بایمان و اسلام قهر کردی
و در میان ایشان خلاف نبودی همه بر یک مقال و یک گفتار بودی چنانکه فرمود وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ
عَلَى الْهُدَىٰ و لکن اضلال کند بمجذولان یا بر طریق حکم بر ضلال یا بتسمیه بر گمراهی از راه بهشت در آخرت
و هدایت کند و راه نماید بانواع الطاف و تمکین انرا که خواهد وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه بپرسند شما را
از انچه کرده باشید روز قیامت انگه نهی کرد از سوگند خوردن و در سوگند خیانت کردن و بدروغ
سوگند خوردن و گفت لَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید و مکردانید سوگندان خود را غلی و خیانتی و مکری
در میان شما چنانکه سوگند خورد یا کسی بر شما اعتماد کند از مکر و غوایل شما ایمن گردد انگه آن سوگند را
خلاف کنید و عهد بشکنید فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا پس انکه بلغزد قدمی از راه ایمان و طریق حق
و بچشید بدی را و بشکنید عذاب خدا را بسبب انکه بشکسته باشید از راه خدای و دیگرانرا بگردانیده
و شما را عذابی بزرگ باشد و رنجی عظیم یعنی سوگند بدروغ مخورید و در عهد خیانت مکنید که در معصیت
افتید و هلاک شوید از جعفر بن محمد الصادق علیه السلم روایتست که این آیت در ولایت امیر المومنین
علی علیه السلام و بیعت اوست چون رسول علیه السلم ایشانرا فرمود که سلموا علیه بامرة المومنین
سلام کنید بر وی بامیر مومنان وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ
هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ
وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مزو شید عهد خدای و بدل مکنید بهای اندک از دنیا و حطام دنیا و ریاست دنیا که متاع دنیا و ریاست
را بقایی نباشد دنیا برود و نکال و وبال عهد شکستن بماند آنچه نزدیک خداست از ثواب اختیار
کنید که آن بهتر است شما اگر بدانید که چه مقدار تفاوتست ثواب خدای برین که شما اختیار
کرده اید از حطام دنیا آنکه خود بیان کرد و گفت آنچه نزدیک شماست نیست شود و بگذرد و بوارث
برسد و آنچه بنزدیک خداست از ثواب و نعیم بهشت باقی و جاوید ماند وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا
و هر آینه ما جزا دهیم آنکسانی که بعهد و بیعت وفا کنند و صبر کنند و بیعت نشکنند مزد ایشان
بایشان دهیم بر نیکترین و بهترین آنچه کرده باشند چه ثواب خدای بهر حال بهتر باشد و بیشتر از عمل
ایشان مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً
طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ
مُشْرِكُونَ هر که عمل صالح کند و کردار نیک از مردان و زنان و او مومن باشد ما او را
زنده داریم و زندگانی دهیم خوش با حیوة طیبه گفته اند حیات طیبه چیست سعید جبیر گفت
وجهی گفته که روزی حلالست برای آنکه مرد در دنیا و آخرت در راحت باشد و از عقوبت
او ایمن باشد ذو ابن وهب گفت قناعتست مقاتل بن حیان گفت العيش في طاعة الله
زندگانیست در طاعت خدای ضحاک گفت هر که ایمان آورد و عمل صالح کند اگرچه درویش باشد
زندگانی او خوش باشد و هر او فاسق باشد و عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش باشد و اگرچه
توانگر باشد مجاهد گفت مراد زندگانی بهشت است که زندگانی جز در بهشت خوش نباشد وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
و جزا دهیم ایشان را مزد با آنچه نیکوترین کرده باشند ابو صالح گفت سبب نزول این آیت آن
بود که جماعتی جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر یکی گفتند ما بهتر و فاضلتریم خدای
تعالی این آیت فرستاد مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى آنگه گفت فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
خطاب رسول راست و هر یک از امت وی را گفت چون خواهی که قرآن خوانی پناه با خدای
ده از دیو رانده و لعنت کرده این امر بر سبیل ندبست بدلیل اجماع جبیر ابن مطعم گفت رسول
را دیدم که نماز میکرد گفت الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم من نفخه و نفثه و همزه عبد الله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد و نفث
شعر باشد و همز او دیوانگی باشد آنگه خلاف کردند در وقت استعاذه جمهور علما گفتند پیش
از قرائت باشد ابو هریره گفت پس از قراءت باشد و این مذهب داود است تمسک
بظاهر قرآن در نماز آهسته باید گفت تا فرق باشد میان قرآن و جز قرآن و لفظ استعاذه

اینست

اینست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار متواتر برین است زر حبیش گفت بر عبد الله
مسعود خواندم اعوذ بالله من السمیع العلیم گفت چنین مگوی چنین بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم چه من بر رسول خواندم چنین که تو خواندی مرا گفت بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و رسول گفت من بر جبرئیل چنین خواندم و جبرئیل گفت من در لوح
محفوظ چنین دیدم إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ بدرستی که امروشان آنست که شیطان را هیچ
قوت و دستی نباشد بر آنانکه ایمان آوردند بر خدای تعالی خود توکل و اعتماد کردند دست
او و قوت او بر آنان باشد که بوی تولا کنند و دوستی نمایند و بر آنانکه بخدای شرک آوردند و
بسبب او با خدای انباز گیرند سفیان گفت او بعد کس را حمل شواند کرد بر معصیت در دست
او جز وسوسه نباشد وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ نَزَّلَهُ
رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُسْلِمِينَ و چون ما بدل کنیم آیتی را بجای آیتی یعنی نسخ کنیم بآیتی دیگر از روی
قراءت یا از روی حکم و خدای عالمتر است و داناتر بآنچه فرو فرستد در هر وقتی آن فرستد که مصلحت
باشد و آنچه در ایام گذشته مصلحت بوده باشد و در ایام آینده مفسده از آن در مستقبل رفع
کند و بآن نفرماید قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ گویند این کافران که تو نیستی الا افترا کننده این چه میگویی از خود
میگویی وی بچیزی فرمودی و امروز بخلاف آن میفرمایی خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت چنان
نیست که ایشان میگویند و سبب گفتن ایشان این سخن آنست که بیشترین ایشان ندانند
که این قرآن وحیست و نسخ احکام بفرمان خداست آنگه فرمود که بگوی ای محمد این قرآن جبرئیل آورده
است از خدای تعالی بحق و صواب آیتی پس از آیتی بر حسب مصالح تا ثابت دارد مومنان را آنچه
در قرآنست از خدای تعالی بحق و صواب آیتی پس از آیتی بر حسب حج و آیات و بجای بدارد ایشان را
بلطف و توفیق و تا هدایتی و لطفی و بشارتی باشد مسلمانان را ببهشت وَلَقَدْ نَعْلَمُ
أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا
لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ
اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ خدای تبارک و تعالی رسول را
دلخوشی میدهد از آنچه مشرکان در حق او گفته اند گفت ای محمد ما میدانیم که ایشان میگویند ترا که
محمد را این قرآن بشری یعنی آدمی تعلیم میدهد و بتو می آموزد تا باین بشر گرا خواستند ابن عباس
گفت مردی بود در مکه نام او بلعام و ترسا بود و عجمی زبان رسول علیه السلام او را دعوت میکرد او وی

آمد وچیزی می آموخت و وقتها بنزدیک او شدی مشرکان مکه گفتند این قرآن را بلعام می آموزد
خدای تعالی این آیت فرستاد فرا گفت غلامی بود حوطب بن عبد العزا را عجمی او مسلمان شد
بنزدیک رسول بسیار آمدی و از وی قرآن آموختی قریش گفتند محمد علیه السلم این قرآن از وی
می آموزد و عبد الله بن مسلم حضرمی گفت ما را دو غلام بود از اهل عین التمر یکی را یسار گفتند
و یکی را جبار شمشیرگر بودند در مکه توریة و انجیل دانستندی و خواندندی و وقتها رسول
بایشان بگذشتی و قراة ایشان شنیدی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد و گفته اند که
سلمان فارسی بوی می آموزد خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت زبان آنکس که تعلیم
قرآن بوی حواله می کنند و اضافت عجمی است و این قرآن زبان عربی و هویدا و روشن است لغت
عربست آنکه حق تعالی خبر داد و گفت آنانکه بخدای ایمان ندارند خدای ایشان را هدایت ندهد یعنی
لطف نکند با ایشان لطفی که با مومنان کند چه اگر با ایشان کند ایشان از لطف بنباشند یا حکم
کند بهدایت ایشان و ایشان را مهتدی نخواند و براه بهشت ننماید ایشان را عذابی دردناک باشد
آنکه گفت إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ بحقیقت افترا آنان
کنند و دروغ آنان گویند که بخدای ایمان ندارند و بتو که محمدی و ایشانند که دروغ زنانند نه مومنان
از رسول علیه السلم روایت کردند که او گفت ایاکم والکذب فانه مجانب الایمان دور باشید
از دروغ گفتن که دروغ گفتن از ایمان دور است عبد الله بن جراد گفت رسول را علیه السلام
گفتم مومن زنا کند گفت باشد که کند گفتم دزدی کند گفت باشد که کند گفتم دروغ گوید گفت
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ
إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ
صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا
الْحَيَوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
افترا و دروغ آنکسی گوید و کند که بخدای کافر شود پس از آنکه ایمان آورده باشد یعنی افترا مومنان
نکنند کافران کنند آنگه استثنا کرد از ایشان کسانی را که باکراه بر کفر دارند عبد الله عباس گفت
در شان عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش و مادرش را سمیه و صهیب و بلال را و
خباب و سالم را و ایشان را عذاب میکردند بانواع عذاب سمیه را در میان دو اشتر ببستند و رسن
از لیف تافته و کره بسر او زده بر سرش می تاکورشد و میگفت خدا یکیست و پدرش را یاسر
هم در زیر عذاب بکشتند و عمار چون چنان دید گفت بافسوس مرا نیز چنان بکشند چنانکه مادر و پدرم
را بکشتند آنچه مشرکان را بایست بگفت کلمات کفر و در حق رسول علیه السلم بگوید بگفت تا او را رها دادند
رسول را خبر دادند که عمار کافر شد گفت کلا ان عمارا ملیء ایمانا من قرنه الی قدمه واختلط الایمان

بهمه

بهمه و لحمه گفت از سر تا پای عمار پر از ایمانست و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است عمار بنزدیک
رسول خدای رفت و گفت یا رسول الله شرمسارم از کلمه که نه باختیار بلکه باکراه بر زبان من رفته
است رسول علیه السلام چشم عمار را سترد و میگفت هیچ باک نیست اگر دیگر بار بمثل آن حال گرفتار شوی
آنچه از تو خواهند بگوی که بر تو هیچ حرجی نیست خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر آنکسی
را که باکراه بر کفر دارند و دل او با ایمان آرمیده باشد و لکن آنکسی که سینه خود را بکفر گشاده کرده باشد
بارادت و اختیار خود کافر شود بر وی و بر آنان که مثل او باشند خشم خدای باشد و خشم خدای اراده
عقاب بود و مستحقش را و در آیت دلیل است که کفر و ایمان تعلق بدل دارد وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و ایشان را که باختیار کافر شوند عذابی بزرگ باشد و درین آیت فضیلت عمار است از آنکه گفت
وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ و رسول علیه السلام گفت خالط الایمان لحمه و دمه و در خبر است
که رسول علیه السلم بنای مسجدی کرد و صحابه را تحریص می کرد میگفت هر کسی که خشتی برگیرد
او را چنین و چنین ثواب باشد هر یکی از صحابه میرفتند و یک خشت می آوردند عمار دو دو می
آورد رسول گفت علیه السلم چرا چنین میکنی رنجور شوی گفت یا رسول الله یکی برای خود می آورم
و یکی برای تو چه قدر تو از آن رفیع تر است که ترا رها کنم که خشت برداری و نمیخواهم که ازین ثواب بی
نصیب باشی رسول گفت جزاک الله خیرا یا عمار رسول او را جزا داد و گفت ستقتلک الفئة
الباغیة و آخر زادک ضیاح من لبن گفت ترا گروهی باغیان بکشند و آخر زاد تو شربتی باشد
از شیر آب آمیخته این اکثر صحابه شنیدند تا روز صفین عمار در لشکر امیر المومنین علی بود که
آواز منادی بر آمد یا خیل الله ارکبوا ای لشکر خدای بر نشینید عمار کل خطمی بسر نهاده بود در وا
نداشت که چندان توقف کند که آن خطمی از سر او فرو شوید سلاح در پوشید و بکارزار آمد و اسب
تاوردمی داد و این شعر میخواند نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تاویله ضربا
یزیل الهام علی مقیله و یرجع الحق الی سبیله از راست و چپ حمله میکرد تا مجروح کردند
بیامد و آب خواست شربتی شیر بوی دادند آن شربت شیر بستد و بخورد گفت صدق الله وصدق
رسوله و باز گشت و جنگ میکرد تا کشته شد چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که
و لشکرش هر دو باغیند از جنگ باز ایستادند عمرو عاص گفت شما ندانید او را علی کشت او را
اگر علی او را بکارزار نیاوردی کشته نشدی ایشان خوش شدند و باسر جنگ آمدند امیر المومنین
چون این بشنید گفت ای ملعون که اگر چنین است که او میگوید هر که در جنگ بدر و حنین کشته
شد همه را رسول کشته باشد ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَوةَ الدُّنْيَا ایشان را غضب خدای
و عذاب او بسبب آن بود که دنیا را دوست داشتند و زندگانی دنیا را بر آخرت اختیار کردند
و با آنکه هدایت نکنند راه ننماید خدای کافرانرا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ

وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ایشان آنانند که خدای تعالی بر دلهای ایشان مهر نهاده تا ندانند و بر گوشهای ایشان تا نشنوند و بر چشمهای ایشان تا نه بینند یعنی از اصرار بر کفر و ناشنیدن حق و نادیدن و نادانستن بمنزلت کسانی اند که خدای تعالی ایشان را منع کرده باشد از دانستن و شنیدن و دیدن و ایشانند که در غفلت کامل اند هیچ کس از ایشان غافلتر نیست چون غافلند از عاقبت کار خویش در آخرت لا جرم ایشان در آخرت زیان کارند که دنیا بگذاشتند و آخرت و آخرت بدست نیاوردند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا پس خدای تو ای محمد کسانی را که هجرت کردند و از مکه با مدینه آمدند بعد از آنکه ایشان را در مکه عذاب کردند پس از آنکه از مکه بمدینه آمدند و جهاد کردند و صبر و شکیبایی را کار فرمودند بدرستی که خدای تو پس از آنکه ایشان را عذاب کردند باکراه آنچه مراد کافران بود بگفتند ایشان را آمرزنده و مهربانست و گفته اند آیت در حق جماعتی آمده است که ایشان را مشرکان مکه عذاب کردند تا آنچه ایشان در خواستند بگفتند چون هجرت کردند و پیش رسول آمدند تشویر زده بودند حق تعالی برای دلخوشی ایشان چون اخلاص ایشان دانست این آیت فرستاد

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یاد کن ای محمد روزی که در آن روز هر نفسی که آید مجادله از نفس خود کند سخن برای خود گوید و رنج و مشقت از خود دفع کند قصد دیگری نکند و پروای غیری ندارد نفسی نفسی میزند و در آن وقت تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشند و بر وی ستم نکنند در خبر است که روزی عمر خطاب کعب الاحبار را گفت ای کعب ما را وعظی بگوی و پندی ده گفت بآن خدای که جان کعب بفرمان اوست که اگر فردا مثل عمل هفتاد پیغمبر آری تو بر خالق و وقتی آیی که ترا در آن حال هیچ همت نباشد مگر بنفس خود دوزخ زفیر میزند هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که بزانو در آیند تا ابراهیم پیغمبر با درجه خلت گوید خدایا من خلیل توام از تو هیچ نخواهم الا نفس خود و تصدیق این حدیث در کتاب خداست آنجا که گفت يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا عبد الله عباس گفت مراد آنست روز قیامت خصومت بانواع باشد تا که خصومت با جان و تن افتد جان گوید خدایا ما را تو آفریدی و از فعل تو صادر شدم مرا دست گیرنده و پای رونده و چشم بیننده دادی تن گوید بار خدایا

مرا تو آفریدی پاره هیزم در دستم گیرایی نبود و در پایم روایی و در چشم بینایی نبود روح آمد چون شعاع نور زبانم با وی گشاده شد و دستم گیرنده و پایم رونده بار خدایا عذاب او را کن خدای تعالی برایشان مثلی زد که نابینایی و مبتلایی در دیوار بستی شدند که درختان خرما در وی بود نابینا گفت مبتلا را من ترا بردارم تا تو خرما بگیری نابینا مقعد را برداشت و خرما بگیرد و عذاب بر هر دو باشد از آنکه هیچ روی یکدیگر بکار نیامدند آنگه گفت وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا خدای تعالی مثلی زد بدیهی یعنی دهی را و شهری را که صفت او اینست که میگوید مثل شهری را که او را همین صفت باشد و خدا مثلی زد شهری را که اهل او ایمن بودند و آرمیده و آن شهر مکه بود يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا روزی فراخ و بسیار از هر جایی بار می آمد چه از دریا چه از بیابان فَكَفَرَتْ پس انده یعنی اهل آن شهر بخدای کافر شدند و نعمتهای وی را کفران کردند پس خدای تعالی بچشانید او را لباس گرسنگی و ترس با آنچه اهل او کردند از کافر نعمتی و آنچنان بود که رسول علیه السلام فرمود تا عرب طعام بآنجا نبرند بعادتی که ایشان را بود تا کار ایشان از تنگی و سختی بجایی رسید که استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون تا رؤسای مکه درین باب سخن گفتند و گفته اند انکار ترا با مردان معادلیست این زنان و کودکان از گرسنگی می میرند رسول علیه السلام بفرمود تا آنجا طعام بردند و طعام فراخ شد و ایشان هنوز مشرک بودند و ترس ایشان هم از رسول بود و از بعوث و سرایای او که پیرامن مکه میگردیدند بعضی مفسران گفتند که مراد شهری معین نیست جز عوض خدای مثل است نه یعنی شهری و ذکر برای آن کرد که این عذاب بر ایشان مشتمل بود چنانکه لباس مشتمل باشد بر پوشنده وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که بایشان آمد یعنی اهل مکه پیغمبری هم از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله پس ایشان آن رسول را تکذیب کردند و بدروغ داشتند عذاب خدای ایشان را بگرفت و ایشان ظالم و ستمکار بودند و این عذاب قحط و تنگی بود که ذکر آن رفت و عذاب شمشیر بود به بدر که هفتاد کس از بزرگان ایشان کشته شدند و هفتاد کس اسیر شدند آنگه خطاب کرد ایشان را و فرمود بر سبیل اباحت و گفت بخورید از آنچه خدای شما را روزی کرده است حلال و پاک و شکر گوئید نعمت خدای را اگر خدای را می پرستید گفتند خطاب مؤمنان راست یعنی آنچه شما را روزی کرد از غنیمتها حلال کرد و شما را چه پیش از شما کسی دیگر را حلال نبود و این آیت دلیلست بر آنکه آنچه روزی باشد حلال باشد و حرام روزی

شبغر ظ

نباشد انکه ابخه حرام کرده است بیان کرد و گفت که بحقیقت که حرام کرد بر شما خدای مردار و خون
و گوشت خوک ابخه ازانیز نام خدای کشته باشند پس هر که مضطر شد و در ماند که چیزی از حلال
نیابد او را رخصت است که ازین چیزهای حرام تناول کند مقدار انکه جان وی برجا باشد و هلاک
نشود بشرط انکه باغی نباشد و با امام عادل بیرون نیامده باشد و عادی نباشد بکسی تعدی نکند
و راه نزند و گفته اند از حد رخصت در نگذرد و بسیری نرساند بدرستی که خدای امرزنده و مهربانست

حج

بیامرزد و رحمت کند تا بخا بروی جمع باشد و نه در آخرت بازخواست   وَلَا تَقُولُوا لِمَا
تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا
السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا
لَغَفُورٌ رَحِيمٌ   حق تعالی نهی کرده است مر ایشانرا و غیر ایشانرا از انکه از خود چیزها حرام
و حلال کنند گفت مگویید مر وصف زبان دروغ برای ابخه شما زبان صفت آن میکند
از بهایم بحلال و حرام در گفتار شما که همی گویید ما فی بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا
وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا یا میگویید مر وصف کردن شما دروغ را و ان دروغ اینست که میگویید
این حلالست و آن حرام بی حجتی و برهانی تا افترا کنید و دروغ گویید بر خدای و گویید این
را خدای حلال کرده است و آنرا حرام کرده است که انانکه بر خدای دروغ بندند هرگز فلاح نیابند
و بیرون نشوند از ابخه ایشان در ابتدا از حطام دنیا و از زخارف او متاع اندکست زود
بگذرد و فانی شود و عقاب باقی بماند و ایشانرا عذابی دردناک بود انکه بیان کرد و گفت ما بر جهودان
حرام کردیم آنچه پیش ازین با تو حکایت کردیم و قصه آن با تو گفتیم در سورة الانعام فی قوله تعالی
وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
شُحُومَهُمَا الآیة انکه گفت وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و بر ایشان ظلم نکردیم لکن ایشان ظلم بر نفس خود
و بر کفر و معصیت که عند آن مصلحت ایشان بگشت بعضی از محللات بر ایشان حرام کرده
شد ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس خدای تو ای محمد کسانی را که گناه کردند بجهل و نادانی پس تدبیر و اندیشه
از اعتقاد باطل و کار بد که ایشانرا بود انگه توبه کردند و از ان پشیمان شدند و کار خود را باصلاح
آوردند پس از توبه ایشانراست و یار ایشانست بحقیقت که خدای تعالی پس از ان آمرزنده
و مهربانست بیامرزد ایشانرا و رحمت کند   إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا
لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَ

هدیه

هَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
الصَّالِحِينَ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
ابراهیم خلیل صلوات الله علیه امامی بود پیشوای زمان بردار خدایرا از ملتهای باطل برگشته امامی
بود مر خلقانرا در خیرات بوی اقتدا کردند مجاهد گفت برای آنش امت خواند که در ان عهد مومن
او بود و اهل روزگار او همه کافر بودند قتاده گفت برای آنش امت خواند که اهل همه ادیان
او را پسندیدند از جهود و ترسایان و گبران و مسلمانان شهر بن حوشب گفت برای آنش امت
خواند که خدای تعالی زمین در هر عهدی ببرکت چهل کس نگه دارد و بروایتی دیگر ببرکت دعای
چهارده کس در ان عهد مومن جز وی نبود حق تعالی ببرکت وی که مومن بود زمین را بداشت
و برای آنش امت خواند که هر خصلت نیک که در امت و عالمی پیدا باشد پراکنده در وی جمع
بود چنانکه شاعر گفت   ولیس من الله بمستنکر   ان یجمع العالم فی الواحد   قَانِتًا لِلَّهِ
دایما بعبادت بود و طاعت و از مسلمان بود و از جمله مشرکان نبود شاکر بود و نعمت خدایرا اجتباه
تعالی او را ابراهیم برگزید و راه نمود بانواع الطاف و توفیق براه راست که راه مسلمانی و دین حقست
وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً و او را در دنیا حسنه دادیم از رسالت و خلت و ثنای نیکو و
صلوات و درود بروی در گفتار مسلمانان که اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت
علی ابراهیم و آل ابراهیم و از فرزندان صالح و او در آخرت از صالحان و نیکمردانست بنزدیک
خدای و مرتبت ایشان دادیم ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی فرستادیم بتو ای محمد و گفتیم متابعة
ملت ابراهیم کن یعنی اقتدا باو کن در دعوت کردن با دین خدای از توحید و عدل و نهی کردن از
شرک و تبرا کردن از هرچه دون خداست و مراد نه آنست که بر شرع او رود چه رسول علیه السلام
بشریعت هیچ پیغمبر متعبد نبود که اگر بودی امت آن پیغمبر بودی و ان پیغمبر از و بودی چه مقتدا
به از مقتدی بود و این خلاف اجماعست و اگر بعضی از مسایل موافق شریعت پیغمبری باشد
ان بر سبیل اتفاق باشد نه بر سبیل اقتدا و از جمله مشرکان نبود و تکرار براه تاکید کرد و نفی شرک
إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ بدرستی که وبال روز شنبه انان کردند که در و خلاف کردند و این وبال
آن بود که ایشانرا بلعنت کردند و مسخ کردند برای انکه درین روز خلاف کردند بعضی گفتند
که حلالست ماهی گرفتن درین روز بعضی گفتند حرامست و گفتند معنی اینست که خدای تعالی
تعظیم روز شنبه واجب نکرد الا بر انکه در و خلاف کردند از جهودان و آن آن بود که خدای تعالی
ایشانرا تعظیم روز آدینه فرمود و درین روز ایشانرا عبادتی فرمود گفتند ما این تعظیم روز

شنبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین بیافرید و روز آدینه از دیگر فارغ شد
و روز شنبه بیاسود ما آن روز را تعظیم کنیم خدای تعالی تکلیف روز شنبه بر ایشان سخت کرد
ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که گفت نحن الآخرون السابقون یوم القیامه
ما آخرین امتانیم و سابقان باشیم روز قیامت امروز ما راست یعنی روز آدینه و فردا جهودانراست
یعنی روز شنبه و پس فردا ترسایانراست یعنی روز یکشنبه مکحول روایت کرد که روزی عمر
خطاب را بر جهودی دینی بود او را مطالبه میکرد او گفت بخدایی که محمد را از میان همه آدمیان برگزید
که از تو مفارقت نکنم تا حق خود نستانم یهودی گفت خدا محمد را برنگزید بر خلقان عمر طپانچه بروی
او زد یهودی گفت میان من و تو حکم ابو القاسم باشد یعنی رسول علیه السلام پیش رسول آمدند
و انچه رفته بود بگفتند رسول عمر را گفت بآن طپانچه که زده دل او را خوش کن و اما تو ای یهودی
بدانکه آدم صفی الله بود و ابراهیم خلیل الله بود و موسی کلیم الله بود و عیسی روح الله بود و من
حبیب الله بلی یا یهودی خدا امت مرا دو نام نهاد از نامهای خود اشتقاق کرد او را اسلام نامست
و امت مرا مسلم خواند و او را مؤمن نامست امت مرا مؤمن خواند بلی یا یهودی شما روزی طلب
کردید که آنرا خدای تعالی برای ما ذخیره کرده بود و آن روز آدینه است که امروز ما راست و فردا
شما را و پس فردا ترسایانرا یا یهودی ما اگر چه آخرینانیم اما روز قیامت سابقان باشیم بهشت
بر پیغمبران حرام باشد تا من در نروم و بر اوصیاء پیغمبران تا وصی من در نرود و بر امتان تا امت من
در نشوند انگه خدای تعالی فرمود ان ربک لیحکم بینهم خدای تعالی تو ای محمد حکم کند میان
ایشان روز قیامت در انچه خلاف میکنند

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ
وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ
ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا
عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا
بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ
اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

لا

بخوان ای محمد و دعوت کن مؤمنان را با راه خدای
خود بگفتار درست و دلیل روشن و بموعظتی و پندی نیکو و نصیحتی بصواب چنانکه بر ایشان
پوشیده نماند نصیحت تو و مجادله و مناظره کن با ایشان بر وجهی و طریقی که بهتر باشد مفسران
گفته اند که ابتدا مکن ایشانرا و مرنجان و ترک رسالت گذاردن مکن گفته اند حکم آیت منسوخ است
بآیة قتال ان ربک بحقیقت که خدای تعالی عالمتر است بآنکه از راه گم شد و او داناتر است بآنکه
براه راست شد وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان
در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند و مثله کردند و شکمها بشکافتند مگر حنظلة بن الراهب

را که پدر

را که پدر او ابو عامر الراهب با ابو سفیان بود برای حرمت او حنظله را مثله نکردند مسلمانان گفتند
اگر ما را دست باشد با ایشان بهترین از این کنیم و مثله کنیم که در عرب کسی ندیده باشد و در ین روز حمزه
عبد المطلب را مثله کردند و شکمش بشکافتند هند بنت عتبه جگر او بگرفت خواست تا بخورد در دهنش
سنگ شد بینداخت رسول را از این خبر دادند گفت حمزه بر خدا از ان گرامی تر است که بعضی را از او
بآتش بسوزد چه حمزه اهل بهشت و هند اهل دوزخ نخواست که خون حمزه با احشاء هند مختلط
شود انگه گفت رحم الله حمزه اگر ندانستی که قوم او بینند اندوهگین شوند دعا کردمی تا خدای تعالی
او را از شکم جانوران حشر کردی انگه گفت که مرا خدای بر ایشان ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه
مثله کنم خدای تعالی این آیت فرستاد وَإِنْ عَاقَبْتُمْ اگر عقوبت کنید بمثل آن و مقدار آن کنید که با
شما کرده باشند و اگر صبر کنید صبر کردن بهتر است صابرانرا صبر کن ای محمد و صبر تو نباشد مگر بمعونت خدای
و بتوفیق او و دل تنگ مباش از آنچه ایشان میکنند با تو از مکر که خدای تعالی با آنانست که از شرک
بپرهیزند و از معصیت کردن و با آنانکه ایشان نیکوکارانند
صد و یازده آیتست از رسول خدای روایتست که هر که این سوره بخواند دلش نرم شود انجاکه
ذکر مادر و پدر است خدای تعالی او را در بهشت دو قنطار مزد بدهد هر قنطاری هزار و دویست اوقیه
باشد بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیاست از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که در
شب آدینه این سوره بخواند نمیرد تا انگه قایم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ
الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ

پاک و منزه است از آنچه لایق جلال وی نباشد آن خدایی که برد بنده خویش
را محمد در شبی از مسجد حرام که مسجد مکه است تا بمسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است انگه از
غیبت با متکلم آمد بر طریقة الالتفات و گفت از مسجدی که برکه کردیم گرد بر گرد آن از جویهای آب
روان و انواع درختان میوه دار و بانکه مقر پیغمبران مهبط فرشتگان گردانیدیم از برای آنکه
بردیم تا بوی نماییم آیات علامات خود را در بردن او از مکه به بیت المقدس و از انجا باسمان
و دیدن پیغمبران و رسیدن به بیت المعمور و سدرة المنتهی إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اوست خدایی
که شنوا و بیناست افعال خلقان می بیند و اقوال ایشان می شنود و از رسول علیه السلام پرسیدند
که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله عن کل سوء دور کردن خدای از هر بدی و گفته اند معنی آنست
که یا سبحان الله میبرد گفت وجه این آن باشد که اگر بیننده بدیدی بر وجه تعجب گفتی یا سبحان الله ای سبحان
خدایی که بنده خود را از مسجد حرام بمسجد بیت المقدس برد تا رسول را از کجا [illegible] از رسول علیه السلام

روایتست که گفت من در مسجد الحرام در حجرهٔ ام هانی بودم میان خفته و بیداری که جبرئیل آمد و براق
آورد و این روایت انس است و ابو صالح از ام هانی روایت کرد که رسول علیه السلام را از حجرهٔ
من بر آسمان بردند نماز خفتن بکرد و بخفت من نیز نماز خفتن بکردم و بخفتم اورا در نماز گاه دیدم بکردم
بیدار نشدم تا انکه او مرا بیدار کرد نماز بامداد مرا گفت برخیز ای ام هانی تا ترا حدیثی عجب بگویم گفتم
یا رسول الله احوال و احادیث تو عجایب باشد انکه نماز بامداد بکرد و گفت بدانکه دوش چون نماز خفتن
بکردم جبرئیل آمد مرا گفت برخیز و بیرون آی برخاستم و بیرون آمدم فرشته را دیدم ایستاده بود
و اسپی را گرفته مرا گفت برنشین برنشستم هرکجا که به نشیبی رسیدی دستهای او دراز شدی
و پایهایش کوتاه و هرکجا بفرازی رسیدی دستهایش کوتاه شدی و پایهایش دراز تا به بیت المقدس
رسیدیم انجا نماز بکردم و حدیث معراج تمام بگفت انگه گفت اکنون آمدم و نماز بامداد با شما بکردم و این
معراج پیش از هجرت بود بیکسال و گفته‌اند که اورا دو بار معراج بود یکبار از مسجد حرام و یکبار از خانهٔ ام
هانی و در معراج خلاف کردند بعضی گفتند رسول از مسجد حرام تا بیت المقدس پیشتر نبود و این
و این قول معتزلیانست و بعضی گفتند این معراج در خواب بود و این نجاریانند و بعضی گفتند
معراج روح او را بود و ایشان حشویانند و انچه درستست اینست که رسول را علیه السلام بنفس
و تن بر آسمان بردند اسمانها و بهشت و دوزخ همه برو عرض کردند و او معاینه بدید چنانکه
گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من اثمارها و عرضت علی النار حتی
اتقیت ها بیدی و سیاق قصه بروایت انس مالک و عایشه و ابو هریره و امهانی
باختلاف الفاظ و اتفاق معانی آنست که رسول گفت که من بمکه بودم میان خفته و بیداری
در حجره و بروایتی دیگر در خانهٔ امهانی که جبرئیل آمد و مرا گفت برخیز برخاستم و بیرون آمدم
مرا فرمود تا بآب زمزم غسل کردم و بروایتی دیگر انا و پیاوردند و آب زمزم را بآب کوثر بیامیختند
و مرا فرمودند تا از ان وضو کردم و اینجا حدیث شکافتن شکم و شستن دل گویند و این حدیث
باطلست از عقل و شرع دور انگه گفت مرا از مسجد بیرون آوردند بر در مسجد براقی ایستاده بود
و آن اسپی بود از خر مهتر و از استر کهتر رویش چون روی آدمیان و دنبالش چون دنبال اشتر و پشت
او چون پشت اسب و دست و پایش چون دست و پای اشتر و سم او چون سم گاو و سینهٔ ایش
چون یاقوت سرخ بود پشتش چون در سفید و زینی از زینهای بهشت برو نهاده و او را دو پر بود
چون پر طاووس رفتنش چون برق بود و یک گام رخم چشم بود آن اسب مرا پیش کشیدند
و گفتند برنشین این اسب ابراهیم خلیل است که برو کعبه را زیارت کردی خواستم تا برنشینم
سر باز زد جبرئیل گفت چارام ای براق که بهترین خلقان بر تو خواهد نشست و این فخر ترا خواهد بود
گفت بلی یا جبرئیل و الا بشرط انکه روز قیامت بر من نشیند که من طاقت مفارقت وی ندارم گفتم

کهٔ ترا

که شرط کردم و دست بر پشت وی نهادم از حیا و شرم عرق از وی روان شد و پشت فرو داشت
چنانکه نزدیک بود که شکمش بزمین رسد و در روایت از امیر المؤمنین و عبد الله مسعود آنست که رسول
گفت که چون جبرئیل مرا از خانهٔ ام هانی بیرون آورد و میکائیل را دیدم عنان اسپی گرفته که آنرا
براق گویند رویش چون آدمیان رخش چون رخ اسپان چشمهایش چون زهره و مریخ از عجل
پر هاش چون پر کرکس دنبالش چون دنبال گاو شکمش چون سیم سفید پشتش چون زر سرخ جبرئیل
پیش من کشید و من برنشستم او ساعتی بگام میرفت و ساعتی میدوید و ساعتی می‌پرید
جبرئیل بر دست راست من می‌بود روی به بیت المقدس نهادم پیرزنی از پیش من پیامد و گفت
ای محمد توقف کن تا چیزی بپرسم التفات نکردم و برفتم از دست راست آوازی شنیدم میگفت
ای محمد یکساعت بایست من توقف نکردم و برفتم و التفات نکردم چون پارهٔ دیگر برفتم از دست
چپ آوازی آمد که ای محمد یکساعت بایست تا از تو چیزی بپرسم من هم التفات نکردم چون از انجا بگذشتم
جبرئیل را گفتم این که بود که از دست راست مرا ندا کرد گفت ان داعیه جهودان بود نیک کردی
که جوابش ندادی که اگر جواب دادی امت تو بجهودی میل کردندی گفتم آن که بود که از دست چپ
ندا کرد گفت آن داعیه ترسایان اگر جواب دادی امت بترسایی میل کردندی گفتم آن عجوزه که بود
که از پیش بیامد گفت دنیا بود اگر جواب میدادی امت بدنیا میل کردندی چون از انجا برفتم
دو انا پیش من آوردند یکی خمر و یکی آب من آب بستدم و بخوردم خمر نخوردم جبرئیل گفت نیک
کردی که خمر نخوردی اگرنه امت تو خمر خوردندی از انجا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی می‌کشتند
حالی ببر می‌آمد و می درویدند و دیگر باره می‌کشتند گفتم ایشان که اند گفت مجاهدانند که حسنات ایشان
مضاعف میکنند از انجا بگذشتم جماعتی را دیدم گروهی را گرفته بودند و سرهای ایشان بسنگ
می‌کوفتند هر گاه که بکوفتندی دیگر باره درست شدی دگر باره بسنگ بکوفتندی گفتم ایشان کیانند
گفت آنانند که در نمازهای فریضه تقصیر کنند و در نماز کاهلی کنند و نماز خفتن ناکرده بخسپند ایشانرا
همچنین عذاب کنند تا روز قیامت از انجا بگذشتم جمعی را دیدم هریک پارهٔ خرقه بر عورت نهاده ایشانرا
بجانب دوزخ می‌کشیدند گفتم ایشان کیانند گفت انانند که زکوة مال نداده اند درین عذاب باشند
تا قیامت از انجا بگذشتم جماعتی دیگر را دیدم پارهٔ گوشت پختهٔ پاکیزه در پیش ایشان نهاده و پارهٔ گوشت
پلید خام ایشان گوشت پاک رها میکردند و گوشت پلید میخوردند گفتم یا جبرئیل ایشان کیانند گفت انانند
که زنان پاکیزهٔ حلال خود رها کنند و تعرض حرام کنند و زنانی که شوهران رها کنند و میل مردان نامحرم کنند
انگه بر دی بگذشتم که پشته هیزم جمع کرده بود بر نمی‌توانست گرفت دیگر جمع میکرد و بر سر آن می‌نهاد و
میخواست تا برگیرد و نمی‌توانست گفتم این کیست گفت این مثال مردیست از امت تو که امانات
مردان در پیش دارد و بآن قیام نمی‌تواند نمود دیگری میستاند و بر سر آن می‌نهد چون از انجا بگذشتم گروهی

را دیدم که لبها و زبانهای ایشان بمقاریض آهن می بریدند باز همچنان شدی که بود گفتم اینان
کیستند گفت خطباء الفتنة خطیبان فتنه اند انگه برسیدم بجایی که سوراخی بود گوئی بود
از وی گاوی بزرگ بیرون می آمد خواست تا باز جای خود شود نمی توانست گفتم ای جبرئیل این
این کیست گفت این مثال مردیست که سخن از دهن بیرون اندازد بزرگ و پشیمان شود
و خواهد تا بجای خود برد نتواند از انجا بیامدم بوادیی رسیدم بوی خوش شنیدم و آوازی خوش
گفتم ای جبرئیل این چه بوی است گفت بوی بهشت است و آواز خازنانست که میگویند بار خدایا بانچه
وعده کرده بما بده مارسان که شرف و غرف بلند و تمام گشت سندس و استبرق و مروارید
و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم بسیار شد اکواب و اباریق و آب و شیر و می و انگبین بغایت رسید
خدای تعالی گفت تراست ای بهشت هر مومنی و مومنهٔ که ایمان دارد بمن و بپیغمبران من و عمل صالح
کنند هر که از من ترسد ایمن اش کنم و هر که از من خواهد بدهم و هر که بر من توکل کند کفایتش
کنم که من خداوندی ام که جز از من خدای نیست وعدهای خود خلاف نکنم قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
تَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ بهشت گفت راضی شدم از انجا بگذشتم از وادی
بوی ناخوش شنیدم و آوازی زشت گفتم چه بویست و چه آوازست گفت این بوی دوزخ
است و آواز زبانیان اوست می گویند خدایا انچه ما را وعده کرده بکو که سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم
و سعیر و ضریع و غسلین و غساق من بسیار شد قعر من دور شد و گرمای من سخت شد گفت
تراست هر مشرکی و مشرکهٔ و هر کافری و کافرهٔ و خبیثی و خبیثهٔ و کل جبّارٍ لا یؤمن بیوم
الحساب گفت راضی شدم از انجا بگذشتم بجایی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز
کن فرود آمدم و نماز کردم گفت دانی این کجاست گفتم نه گفت طیبه است یعنی مدینه و الیه
المهاجرات ان شاء اللّٰه کان هجرت گاه تو باشد از انجا برفتم بجای دیگر رسیدم گفت فرود آی و نماز
کن فرود آمدم و نماز کردم گفت این طور سیناست که خدای مناجات کرد با موسی از انجا بجای دیگر رفتم
گفت فرود آی و نماز کن کردم گفت این بیت اللحم است مولد عیسی ع از انجا برفتم تا به بیت
المقدس جماعتی فرشتگان را دیدم که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا بشارت
دادند بکرامت از جهت خدای تعالی و مرا گفتند السلام علیک یا اول و یا آخر یا حاشر جبرئیل را
گفتم این چه خطابست گفت تو اول کسی که روز قیامت از گور برخیزی و آخری باین معنی که خاتم
پیغمبرانی و حاشری باین معنی که حشر قیامت بتو و امت تو برخیزد برفتم تا بدر مسجد بیت المقدس
جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم و اسب مرا در حلقهٔ در مسجد بست که جمله پیغمبران که انجا رسیده است
چهارپایان خود را در انجا بسته اند چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم در حدیث ابو العالیه گفت
که ارواح پیغمبران از عهد آدم تا بروزگار عیسی ع خدای تعالی ایشان جمع کرده بود همه بر من سلام کردند

وبهمان

وبهمان عبارت که فرشتگان کردند گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت برادران تو از انبیا و رسل گرسیا
دعوی می کنند که خدای را انبازاست جهودان و ترسایان می گویند خدای را فرزند است از این پیغمبران
بپرس تا خدای را شریکی هست و ذلک قوله و اسال من ارسلنا قبلک من رسلنا اجعلنا من دون
الرحمن الهة یعبدون ایشان همه اقرار دادند خدای را بربوبیت و مرا در پیش داشت تا بایشان
بامامت نماز کردم دو رکعت انکه پیغمبران بر خدا ثنا کردند بان نعمتی که خدای بایشان عطا کرده
ابراهیم گفت سپاس آن خدای را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و آتش نمرود بر من سرد
و سلامت کرد موسی گفت سپاس آنخدای را که با من سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بدست
من کرد و بنی اسرائیل را بمن نجات داد داود گفت سپاس آنخدای را که مرا ملک عظیم داد آهن
را در دست من نرم کردانید و کوهها را مسخر من کرد تا با من تسبیح کردند سلیمان گفت سپاس آن
خدای را که مرا ملکی داد که کس را نداد باد را مسخر من کرد و جن و انس را در فرمان من کرد و زبان مرغان
بمن آموخت عیسی ع گفت سپاس آنخدای را که مثل من چون مثل آدم کرد او را از خاک آفرید و در
دست من مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را بمن شفا داد انگه من گفتم سپاس مر خدای را که مرا برحمت
عالمیان کرد و بکافه خلایق فرستاد و امت مرا بهترین امتان کرد و ذکر من رفیع کرد و مرا فاتح و خاتم
ابراهیم گفت بهذا فضلکم محمد باین بر شما محمد فزون آمد انگه سه انا بیاوردند آب و شیر و می از آب
اندکی بخوردم و شیر همه بخوردم و خمر بر من عرضه داشتند گفتم مرا باین حاجت نیست جبرئیل
گفت اگر آب همه بخوردی امت با آب غرقه شدندی و اگر خمر بخوردی بخمر مولع شدندی انگه جبرئیل
دست من بگرفت و مرا ببرد یک آهنگ بر دکه پایهٔ معراج برو نهاده است و آن صخرهٔ بیت المقدس
است پایهٔ معراج بر آنست و بالای آن بآسمان پیوسته است یک پایه او از یاقوت و یکی از زمرد و ملک
الموت چون قبض ارواح کند از ان معراج بزیر آید و آن انگاه بود که پندارا چشم رها شود و متحیر بماند
چون آن معراج بوی ظاهر شود انگه جبرئیل مرا برگرفت و بران معراج برد چون بآسمان دنیا رسید در بزد
گفت کیست گفت جبرئیل است گفتند با تو کیست گفت محمد گفتند محمد را فرستادند گفت آری
گفتند مرحبا حیاه الله من اخ و من خلیفه نعم الاخ و نعم الخلیفه در بگشادند ما در رفتیم خروسی
دیدم موی گردن او سبز و سر و تن او سفید که از ان نیکوتر سبزی و سفیدی ندیدم پایهای او در هفتم
زمین و سر او در زیر عرش چون شب باخر رسد بالها بگشاید و بهم باز زند و خدای را تسبیح گوید
باین تسبیح سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم چون
آواز او خروسان زمین بشنوند جمله باواز آیند و خدای را تسبیح گویند رسول علیه السلام
گفت تا او را دیدم مرا آرزوی دیدار اوست از انجا بگذشتم فرشته دیدم یک نیمه تن
او از برف و یک نیمه تن او از آتش نه آتش برف را بگداخت و نه برف آتش را

می کشت وتسبیح او این بود ودعا که اللهم یا مؤلف بین الثلج والنار الف بین قلوب عبادک
المؤمنین گفتم ای جبرئیل این کیست گفت اورا حبیب گویند موکلست بر اکناف آسمان
واطراف زمین واو نصیحت کند اهل زمین را از انجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریر نشسته
ولوح بر کنار نهاده بر هیبت هر دو لتنگ گفتم این کیست که من بر هیچ فرشته بگذشتم که مرا
خوف بود مگر این فرشته گفت ما نیز همه از او خایفیم واو ملک الموت است من گفتم کفی
بالموت طاقة فقال ما بعد الموت الم الخ او پس مرگست از مرگ عظیم تر است
گفتم ای جبرئیل هر که بمیرد اورا بیند گفت آری گفتم من خواهم تا بروی سلام کنم وازوی خبر
پرسم مرا پیش او برد سلام کردم جبرئیل را بشارت گفت که این کیست گفت محمد است نبی
الرحمه ورسول العرب مرا گفت مرحبا بالنبی الرحمة وتحیتی نیکو کرد وبشارت داد گفت
ای محمد من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفت الحمد لله المنان بالمنعم این لوح چیست که در
دست داری گفت لوح اجالت ونام انانکه روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم
توچگونه قبض ارواح اهل زمین توانی کرد بر جای خود نشسته گفت دست من بهمه جا
برسد ودنیا در پیش من بمنزلهٔ خوانیست نهاده تا جا که خواهم دست دراز می کنم اعوانان
من باشارت من معالجهٔ قبض روح کنند چون روح بحلق رسد دست دراز کنم وبستانم تولاه
قبض جز از من کسی دیگر نکند چون ازو بگذشتم فرشته دیدم عابس الوجه کریه المنظر که خشم
در روی ظاهر بود در وی نگه کردم بترسیدم گفتم ای جبرئیل این کیست که من ازو بترسیدم گفت ای محمد
ما همه در ترس ازاو بمنزلتیم این مالکست خازن دوزخ تا خدای وی را آفریده است نخندیده است
وهر روز خشم او بر دشمنان خدای تعالی زیادت تر بود گفتم مرا بنزدیک او بر بنزدیک او رفتم
سلام کردم وجبرئیل سلام کرد سر برنداشت جبرئیل گفت یا مالک هذا محمد رسول العرب
این محمد است رسول عرب سر برداشت ومرا تحیت کرد وبشارت داد گفتم چند گاهست تا
دوزخ می تابی گفت از ان وقت که خدای آفرید تا اکنون وتا قیامت خواهم تافت جبرئیل را گفتم بفرمای
تا طرفی از دوزخ بمن نماید جبرئیل گفت اورا گوشه از دوزخ بر کشاد آتشی سیاه دیدم ودود از
تاریکی آفاق از ان پرشد هولی در دل من آمد هوش از من برفت نزدیک بود که هلاک شوم از انجا
بگذشتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد شان جز خدای نداند میان ایشان فرشته دیدم که اورا
هزار هزار سر بود بر هر سری هزار روی بر هر روی هزار هزار دهان بر هر دهانی هزار هزار زبان تسبیح
هزار
میکرد خدایرا بهر زبانی هزار هزار لغت بر خاطر این فرشته بگذشت که همانا در آسمان وزمین
کس نیست بتسبیح وعبادت من خدای تعالی گفت مرا بندهٔ هست که تسبیح وعبادت او برابر تسبیح
وعبادت تو باشد وثواب او بیشتر از ثواب تسبیح تست گفت بار خدایا دستوری باشد

تا اورا

تا اورا ببینم چاهمد و بران بنده موکل بود سه شبانه روز اورا یافت که جز فرایض نمی گذارد در
تعقیب فرایض کلماتی می گفت او گفت بار خدایا اورا عبادت چندان نمی بینم گفت در
تعقیب نماز کلماتی میگوید آن بلیغ تر است از تسبیح تو وآن کلمات اینست سبحان الله
فرایض
کما سبح الله شیٔ وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز
جلاله والحمد لله کما حمد الله شیٔ وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم
وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کما هلل الله شیٔ وکما یحب الله ان یهلل وکما هو
اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والله اکبر کما کبر الله شیٔ وکما یحب الله ان
یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله گفت ازانجا بگذشتم مردی را دیدم نیکو
صورت در وضعی ونقصانی نبود بدست راست او دری بود ازانجا بوی خوش می آمد وبدست چپ
او دری بود ازوی بوی ناخوش وگریه می آمد چون بدست چپ نگاه کردی دلتنگ شدی وبگریستی
وچون بدست راست نگاه کردی شادمانه شدی وبخندیدی گفتم ای جبرئیل این کیست گفت پدر
تست آدم این در که بر راست بهشتست وآن در که بر سوی چپ است دوزخ است چون بنگریدی که
از فرزندانش بهشت می برند شادمانه شود وچون بیند که یکی را از فرزندان او بدوزخ می برند
دلتنگ شود وبگرید گفت ازانجا برفتم باسمان دویم رسیدیم جبرئیل در بزد گفتند کیست جبرئیل
گفت منم گفتند با تو کیست گفت محمد گفتند اورا خدای فرستاده است گفت آری گفتند حیاه الله
من اخ وخلیفه فنعم الاخ ونعم الخلیفه ونعم الجائی در بگشادند در رفتم دو جوان را دیدم گفتم ایشان
که اند گفت یکی عیسی است ویکی یحیی از انجا بگذشتم باسمان سیم رسیدم جبرئیل در بزد همان
گفتند وهمان جواب شنیدند ومرا تحیت کردند مردی را دیدم اورا بحسن بر خلقان چندان تفضیل
بود که ماه را در شب چهارده بر ستارگان گفتم این کیست گفت برادر تست یوسف ازانجا بر
آسمان چهارم رفتم در بگشادند درانجا رفتم مردی را دیدم پشت بجایی باز داده گفتم این کیست
گفت ادریس است پشت بدیوار خلایق باز نهاده است که درانجا احوال وامور ایشانست
ازانجا باسمان پنجم رفتم مردی را دیدم نشسته وقومی در پیرامن او ایستاده حدیث میکرد گفتم
این کیست گفت هارونست که محبوب بنی اسرائیل بود وایشان بنی اسرائیل اند امت تو وامت
موسی ازانجا باسمان ششم رفتم در بگشادند در رفتم ودرانجا مردی را دیدم چون مرا بدید بگریست
گفتم یا جبرئیل این کیست گفت موسی عمرانست گفتم چرا میگرید گفت برای آنکه بنی اسرائیل دعوی
کردند که ازو گرامی تر خدایرا بنده نیست وپایهٔ تو اینست که می بیند ازانجا باسمان هفتم رفتم مردی کهل
را دیدم بدر بهشت بر کرسی نشسته در نزدیک او جماعتی بودند با جامهای سفید وجماعتی دیگر در گونه
ایشان تیرگی بود ایشان در آب رفتند وخویشتن را بشستند گونه ایشان صافی شد ودر جوی دیگر

شدند و غسل کردند نیک صافی شدند پیامدند بنزدیک اصحاب خود گفتم یا جبرئیل اینان
که اند و این مردم کیست و این جویها چیست گفت این پدرت ابراهیم خلیل این جماعت که روی
ایشان سفید است آنانند که ایمان آوردند و بظلم و فسق پوشیده نکردند و اینان که در
رنگ ایشان تیرگی بود آنانند که گناه و طاعت بهم برآمیختند اند آنکه توبه کردند آن یکی رحمت
خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور و ابراهیم پشت بخانه باز داده است که آنرا بیت
المعمور گویند هر روز هفتاد هزار فرشته در روند و تا قیامت نوبت باولینان نرسد از آنجا
برفتم تا بسدره المنتهی در زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب و می و شیر و انگبین
چون بسدره رسیدم او را بشناختم بشاخ و برگش و نوری بران درخت نوشته از نورهای
خدای تعالی که وصف آن کس نداند قوله تعالی إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى که عدد ایشان
جز خدای نداند و آن درخت را هزار هزار شاخست و بهر شاخی هزار هزار ازگست و بهر ازگی
هزار هزار گوست و بهر گوسی هزار هزار فرشته است چون آنجا رسیدم جبرئیل بایستاد
و مرا گفت پیش رو مقام من اینجاست و پیش ازین نیست فذلک وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ
مَعْلُومٌ و بروایتی دیگر جبرئیل گفت رسول را تو پیش رو رسول پیش میرفت و او برابر
او میرفت گفت بجایی رسیدم که آنرا فراش زر گویند جبرئیل حجاب بجنبانید گفتند کیست
گفت جبرئیل و محمد با منست فرشتهٔ موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب
بیرون کرد و مرا بگرفت و جبرئیل از من باز ایستاد جبرئیل را گفتم که مرا درین حال رها میکنی
گفت ای محمد اینجا نهایت مقام خلقانست هیچ کس از اینجا درنگذرد و هیچ فرشته زهره
ندارد که پیرامن این حجاب گردد و مرا بحرمت تو دستوری دادند تا نزدیک حجاب رفتم آن
فرشته که صاحب ذهب است مرا ببرد تا بجایی که آنرا حجاب لؤلؤ گویند حجاب بجنبانید
صاحب حجاب گفت کیست گفت منم صاحب حجاب زر و محمد با منست آن فرشته تکبیر
کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فرشته بستد و برد بجایی دیگر حجاب بجنبانید
آن فرشته گفت کیست گفت صاحب لؤلؤ و محمد که رسول عربست با منست او تکبیر کرد
مرا بستد و بدیگر حجاب رسانید و بصاحب حجاب سپرد و همچنین مرا از حجابی بحجابی می بردند
تا از هفتاد حجاب ببردند سطبری هر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی پانصد ساله راه
است پس از آن حجاب رفرف سبز فرو گذاشتند و نور آفتاب را غلبه میکرد من در آن نور
خیره شدم مرا بران رفرف نهادند و بعرش رسانیدند چون عرش بدیدم هرچه پیش از آن دیده
بودم در چشم من حقیر گشت خدای تعالی مرا بسند عرش رسانید از عرش قطرهٔ بچکید
و بزبان من آمد بطعمی که چشندگان از آن شیرینتر هیچ چیز نچشیده باشند و خدای تعالی

مرا خبر داد از اولیان و آخریان و زبان من بگشاد پس از آنکه زبانم کند گشته بود از هیبت و
عظمت میگفتم التحیات لله والصلوة الطیبات الطاهرات خدای تعالی گفت السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته من گفتم السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
خدای تعالی گفت دانی ای محمد تا ملاء اعلی در چه خصومت کردند گفتم بارخدایا تو عالمتری
که علام الغیوبی گفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود گفت ای محمد تو دانی که
درجات و حسنات چیست گفتم بارخدایا تو عالمتری گفت اما الدرجات فاسباغ الوضوء
فی المکروهات والمشی علی الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة واما
الحسنات فافشاء السلام واطعام الطعام والتهجد باللیل والناس نیام درجات
اسباغ وضو باشد در مکروهات و بپای رفتن بجماعات و انتظار نماز بعد از نماز اما حسنات
سلام کردن بر همه کس و طعام دادن بهمه کس و بیدار بودن در شب که همه خلق خفته باشند
انگه گفت یا محمد آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ من گفتم نعم ای رب وَالْمُؤْمِنُونَ
كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ کما
فرقت الیهود والنصاری گفتم بارخدایا رسول تو ایمان آورد و مومنان ایمان آوردند بخدای
و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدا نمیکنیم میان پیغمبران چنانکه جهودان کردند و ترسایان کردند
نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ گفت مومنان چه گفتند گفتم گفتند سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ای سمعنا
قولک واطعنا امرک گفت راست گفتی سلت اعطه بخواه تا بدهم گفت غُفْرَانَكَ رَبَّنَا
وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ گفت غفرت لک ولامتک بیامرزیدم ترا و امت ترا گفت سلت اعطه گفتم
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا خدایا مگیر ما را اگر نسیان و خطا کنیم گفت قد رفعت
الخطاء والنسیان عن امتک وما استکرهوا علیه بیامرزیدم ترا و امت ترا و خطا و نسیان
از ایشان برگرفتم آنچه ایشان را بران داوند از کره من گفتم رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا
حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بارخدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر آنان که پیش از ما
بودند یعنی جهودان خدای تعالی گفت ذلک لک ولامتک آن تراست و امت ترا من گفتم رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ بارخدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد خدای تعالی
گفت بکردم آن با تو و امت تو گفتم وَاعْفُ عَنَّا ما را عفو کن از خسف وَاغْفِرْ لَنَا من
القذف ما را بیامرز از قذف وَارْحَمْنَا و بر ما ببخشای از مسخ أَنْتَ مَوْلَانَا تو خداوند مایی
نصرت ده ما را بر کافران خدای تعالی گفت بکردم با تو و با امت تو گفتم بارخدایا پیغمبرانی که پیش
از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل گرفتی و با موسی سخن کردی و ادریس را مکانی بلند
دادی و سلیمان را ملکی عظیم دادی و داود را زبور دادی بارخدایا مرا چیست گفت ترا حبیب

کرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل کرفتم و با تو سخن کفتم چنانکه با موسی سخن کردم ترا فاتحة الکتاب
وخواتیم سورة البقره دادم یعنی آمن الرسول که از کنجهای عرش است که از پیش تو هیچ
پیغمبری نفرستادیم و بتو بحر را از برای تو و امت تو مسجد و طهور کردیم و امت ترا جنت فی و غنیمت
حلال کردم و ترا بترس نصرت کردم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسیدند و قرآن که سید کتابهاست
بتو فرستادم و ذکر تو رفیع کردم و ترا بجای توریة سبع مثانی دادم و بجای انجیل یاسین و بجای
زبور حوامیم و ترا بمفصل تفضل دادم و شرح صدر کردم و امت ترا بهترین امتان کردم فخذ
ما اتیتک وکن من الشاکرین آنچه ترا دادم بستان و از جمله شاکران تو آنکه با من چیزها کفت مرا
نفرمود با شما کفتن انکه بر من و امت من پنجاه کونه نماز فرض کرد چون برکشتم مرا بآن رفرف
سبز نشاندند تا بسدره فرود آمدم جبرئیل را دیدم کفت بشارت باد ترا ای محمد که بهترین خلقانی
و کزیدهٔ پیغمبرانی آنچه ترا داد کس را نداد از فرشتکان مقرب و پیغمبران مرسل کوارنده باد ترا این
کرامت انکه کفت جبرئیل بیا تا ترا ببهشت برم و باز نمایم آنچه خدای تعالی ترا نهاده است تا ترا
رغبت بیفزاید در آخرت و زهادت در دنیا انکه فرود آمدیم از باد سبک تر و از تیر سریعتر تا ببهشت
رسیدیم بفرمان خدای تعالی و مرا دل ساکن شده بود و مهوش با من آمده من جبرئیل را می پرسیدم
از عجایبها که دیدم در علیین از دریاها و آتشها و نورها کفت سبحان الله آن سراپردهای عرش
رب العزتست که با عرش او محیطست که اکر نه آنجا بها هستی هرچه در زیر عرش است
بسوختی و انچه تو ندیدی بیشتر است عجیب تر من کفتم سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب
خلقه انکه کفتم که آن فرشتکان که صف در صف کشیده بودند کیانند او کفت روحانیانند
روح اعظم از ایشانست انکه خدای تعالی کفت یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِکَةُ صَفًّا روز قیامت
همه فرشتکان یک صف بایستند و روح یک انکه از پس اسرافیل کفتم یا جبرئیل آن یک صف
چیست که از بالای همه صفهاست در بحر اعلا که از کرد در آمده اند کفت کروبیان اند اشراف عظماء
فرشتکان اند زهره آن ندارند که ایشان در ایشان نکرند و شان ایشان عظیم تر است که من صفت
ایشان کنم و وصف ایشان آنست که تو معاینه دیدی دیدی انکه جبرئیل مرا در بهشت بکردانید کوشکها
دیدم از در و یاقوت و زبرجد و درختان دیدم از زر سرخ شاخها از مروارید سفید و زمین
او از مشک اذفر من آن همه را چنان بشناختم که کویی سالها در وی آمده ام و شده در بهشت
جویی دیدم از شیر سفیدتر و از شهد شیرین تر ریک آن از در و مرجان و کل او از مشک اذفر جبرئیل
کفت این حوضیست که خدای ترا داده است إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ از زیر عرش می آید
و بسرا و کوشکهای مؤمنان میرود و بدرختی رسیدم که از ان درخت در بهشت نیکوتر نبود بر بود
از هر میوه که خدای آفریده است از آسمان و زمین بنوعی مختلف و بطبع مختلف و بطعم مختلف

بهج

من از حسن او متعجب ماندم کفتم ای جبرئیل این چه درختست کفت درخت طوبی است که منزل
امت تو در زیر سایه این درخت باشد و در بهشت آن دیدم از نعمت که کوش نشنید و چشمی
ندید و بر دل هیچ کس از آدمیان نکذشت این همه ساخته و پرداخته کوش صاحبش می
دارند تا بوی بسپارند مرا این همه عظیم آمد کفتم بمثل هذا فلیعمل العاملون انکه از انجا بیامدم
دوزخ بر من عرضه کردند تا من سلاسل و اغلال بدیدم و ماران و کژدمان و حمیم و جحیم و زقوم
و غساق و یحموم او در دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان چون لبهای شتر و جماعتی
بر ایشان موکل بودند لبهای ایشان می بریدند و سنکهای آتش در دهنهای ایشان می
نهادند و از زیر ایشان بیرون می افتاد کفتم ای جبرئیل اینان کیانند کفت آنانند که مال یتیمان
خوردند بظلم و ذلک قوله إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَیٰ ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی
بُطُونِهِمْ نَارًا از ایشان بکذشتم جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان مانند خانهای فراخ و
بزرک بود و ایشان براه کذر فرعونیان بودند چون آل فرعون بایشان رسیدندی پای بر شکم
ایشان نهادندی و بکذشتندی جبرئیل را کفتم اینان که اند کفت ربا خواران اند در دنیا
ربوا خورده اند و ذلک قوله الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لَا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ
الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ از انجا برفتم زنانی را دیدم به پستانها آویخته بعضی بپایها آویخته
سرنکون کفتم اینان که اند کفت آنانند که در دنیا زنا کردند و فرزندان خود را کشته اند از انجا
بیرون آمدم و روی بجانب زمین نهادم از آسمان بآسمانی می آمدم و جبرئیل در صحبت من بود
تا بجوابکاه خود آوردم را این همه در یک شب بود از شبهای عادی که هست من سید ولد آدم
و لا فخر و لواء حمد بدست منست و لا فخر و آدم و هر که دون اوست روز قیامت در زیر لوای من
باشد و لا فخر و اجل من نزدیک است پس از انکه این همه عجایب دیدم و همه مراد من آنست که بجوار
رحمت خدا شوم و با مرافقت آن دوستان رسم که اولیا خدای عز و جل اند عباس کفت بامداد
آن شب که رسول را علیه السلام بمعراج برده بودند نشسته بود و لشک که دانست که کسی او را باور
ندارد که بیک شب همه هفت آسمان و بهشت و دوزخ بدید ابوجهل بر وی بکذشت بیامد و در
پهلوی او بنشست و بطریق استهزا کفت بیار تا بتازکی از خدای تو چه فایده بود کفت آری مرا
دوش به بیت المقدس بردند کفت یک شب به بیت المقدس شدی و باز آمدی کفت بلی
ابوجهل کفت اینکه با من کفتی با قوم خود بکوی آواز داد یا معشر بنی کعب به بنی ابو الهیه
جمع شدند کفتند چه میکویی ای محمد کفت مرا دوش به بیت المقدس بردند و باز آوردند ایشان
بتعجب یکی دست برهم میزد و یکی صفیر میکرد و هر یکی فعلی دیکر میکردند جماعتی مستضعفان که مظهر ایمان
بودند و مسبطن نفاق او از برکشیدند و کفتند این دروغ صریح است مشرکان جماعتی از محققان

اصحاب را کفتند نمی بینید که محمد چه میکوید که مرا یک شب به بیت المقدس بردند و باز آوردند کفتند
راست میکوید ما او را با وحی خدای عز وجل باور میداریم بر رفتن به بیت المقدس بیک شب
و باز آمدن باور نداریم در میان آن جماعت کسانی بوده اند که بیت المقدس را دیده بودند و علامات
راه آن شناخته کفتند اکر راست میکوید نشانهای آن راه بکوی رسول علیه السلام کفت من همی کفتم
و علامات مسجد نزدیک بود که مشتبه شود بر من حق تعالی مثال آن را برابر من بداشت تا من در وی
نکریدم و میکفتم کفتند اما النعت فقد اصاب صفت راست میکند و نشان راست میدهد
و ایشان دانستند که او آن راه نکرده بود و ایشان را کاروان بود در شام کفتند خبر کاروان ما چه داری
کفت ایشان را بر وحا دیدم که اشتری کم کرده بودند بطلب شتر میکشتند و در رحل ایشان قدحی
آب بود باز خوردم و قدحی تهی بجای آن نهادم چون در آیند بپرسید کفتند اینهم آیتی دیکر است و فلان
و فلان بر شتر نشسته بودند شتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست کفتند
این هم آیتی است انکه کفتند این کاروان خاص با تعلق دارد خبر ایشان چیست و نشان بکوی
من از وصف ایشان مشغول بودم خدای تعالی مثال آن نصب چشم من کرد تا در و میکریستم
و نشانها یک یک میکفتم که ایشان چند اند و عدد شتر ایشان چند است و کفتم اکنون بفلان
موضع راه رسیده اند و در پیش کاروان شتریست خاکی انکه و بر وی دو غرار نهاده اند چون آفتاب
بر آید ایشان در آیند از پس این کوه کفتند این آیت دیکر است انکه بدویدند و بر ثنیت مراقبه
کردند و بر آمدن آفتاب تا اکر آفتاب بر آید و کاروان نیاید تا او را دروغ زن کنند یکی از میان ایشان کفت
والله هذا الشمس قد طلعت بخدای که آفتاب بر آمد دیکری کفت والله هذا الابل قد طلعت تقدمها
جمل اورق و فیها فلان و فلان کا قال اینک کاروان بر آمد با طلوع آفتاب و شتر اورق در پیش
ایشان ایستاده و انان را که کفت همه در کاروان آمد چنانکه او کفت کفتند والله ما مثل این ندیدیم
و نشنیدیم ان هذا الا سحر مبین این سحر روشن است و خدای تعالی کفت او را بمسجد اقصی بردم
نکفت باسمان بردم که اکر در اول بار کفتی تعجب ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیش
کردندی اول کفتند درین سوره که او را بمسجد اقصی بردم چون در دل ایشان قرار کرفت حدیث
معراج و انکه او باسمان شد و بعرش نزدیک شد در سوره والنجم بکفت قوله ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا
مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا وجه اتصال این آیت بایت
پیشین آنست که کفت ما جناب محمد را بر آسمان بردیم موسی را کتاب توریة دادیم و آن را هدایت
و بیان کردیم بنی اسرائیل را و شاید که ضمیر راجع باشد با موسی که پیغمبر امت را الطف و هدایتی باشد و

کفتیم ایشان را که ای فرزندان یعقوب کسی که او را برداشتیم با نوح پیغمبر در کشتی بدون من
وکیل میکیرید که کار خود با وی کذارید و بر وی اعتماد نمایید انکه نوح را مدح کرد و کفت او بنده
بسیار شکر بود در خبر است که چون نوح طعام خواست خوردن کفتی بسم الله و چون فارغ
شدی کفتی الحمد لله این مطابق آن خبر است که رسول علیه السلام کفت که خدای تعالی از
بنده راضی شود که چون طعام بخورد کوید الحمد لله و چون شربتی آب بخورد کوید الحمد لله از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که نوح پیغمبر در بامداد و شبانکاه این
کلمات کفتی و شکر او این بود اللهم انی اشهدک انما اصبح و امسی لی من نعمة فی دینی
او دنیای فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی
و بعد الرضی و در خبری دیکر است که چون طعام خوردی کفتی الحمد لله الذی اطعمنی ولو
شاء اجاعنی و چون شربتی آب خوردی کفتی الحمد لله الذی سقانی ولو شاء اظمانی
و چون جامه در پوشیدی کفتی الحمد لله الذی کسانی ولو شاء اعرانی چون کفش در
پای کردی کفتی الحمد لله الذی حدانی ولو شاء احفانی و چون قضا حاجت کردی
کفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة لو شاء حبسه علی وَقَضَيْنَا
إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا
لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ
وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ
وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ
وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا
تَتْبِيرًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ
جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا قضی بمعنی خلق است فَقَضَاهُنَّ
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ و بمعنی فصل و حکم وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و بمعنی امر وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا
تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و بمعنی اعلام و اخبار بود چنانکه کفت وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریة که شما در زمین دو بار فساد کنید یکی کشتن زکریا و حبس
ارمیا چون ایشان را از عذاب خدا انذار کردند و دوم کشتن یحیی زکریا و قصد کشتن عیسی
وَلَتَعْلُنَّ و بلندی جویید و تجبر و تکبر کنید ظلمی و بیدادی بزرک فَإِذَا جَاءَ یعنی چون وعده
بار اول و کرة نخست آید از فساد کردن و آن فساد از شما صادر کردد ما بر انکیزیم و مسلط

ملكة

کردانیم بر شما بر شما و تحلیه کنیم و تمکین دهیم بر شما بندکان که ما راانند خداوندان سختی و شوکت
و شجاعت سخت و این جالوت بود و لشکرش انکه خدای تعالی او را بدست داوود هلاک کرد
در طالوت سعید بن المسیب کفت بخت نصر را بر ایشان مسلط کرد و پادشاهی او هفتصد
سال بود با لشکری بسیار بیامد و بر در بیت المقدس فرود آمد و آنرا حصاره داد و بکشاد
هفتاد هزار مرد را بخون یحیی زکریا بکشت و هفتاد هزار را اسیر کرد و آن شهر بغارت
داد و سلب و حلی بیت المقدس بیاورد و در ان جمله صد و هفتاد هزار هزار کردون کران بار
از مالها و زیورهای ایشان بیاورد و با بابل آمد و اسیران بنی اسرائیل در دست او صد سال بماند
و بخت النصر و لشکرش همه کبر بودند و در میان بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغمبرزادکان
بودند بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان فارس نام او کورش داو مردی
مؤمن بود که بنی اسرائیل را از دست بخت نصر بستاند و حلی بیت المقدس را از و بستاند و
بجای او باز برد او برفت و با بخت نصر کارزاری کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و حلی
بیت المقدس باز کرفت و بجای خود برد و بنی اسرائیل از پس آن صد سال بر طریقه استقامت
بایستادند باز دیگر باره بر سر معصیت شدند خدای تعالی بر سر ایشان پادشاهی مسلط
کرد نام او انطیانوش بغزای اسرائیل آمد و بیت المقدس را بسوخت و اهلش ببردکی ببرد
و محمد بن اسحق کفت که چون بنی احداث بنی اسرائیل شدند خدای تعالی پیغمبر را بفرستادتا ایشانرا
احذار و انذار کند و تجدید احکام توریة تا چون عذاب بایشان آید خدای تعالی ایشانرا عذر
انکیخته بود و اول وقعتی که ایشانرا افتاد بسبب جنایاتی بود که میکردند آن بود که پادشاهی
نام صدیقه هم از ایشان برایشان پادشاه شد و در روزکار وی خدای تعالی شعیا را به پیغمبری
فرستاد و او بیامد و بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی و محمد علیه السلام و آن پادشاه را
کفت بشارت باد ترا ای پادشاه که مردی بیاید بر حرشیند و از پس وی مردی که صاحب اشتر
باشد چون مدتی پادشاهی وی بسر آمد او را وفات نزدیک رسید و شعیای پیغمبر با وی بود سنجاریب
ملک بابل بیامد با شصت هزار سوار و بیت المقدس بکرفت و صدیقه ملک را بیماری رسیده بود
و قرحه از پس بر آمده چون خبر سنجاریب بشنید دلتنگ شد شعیا نزدیک او آمد کفت ای
پادشاه در کار سنجاریب چه تدبیر داری کفت من بیمارم چنین که می بینی و لکن خدای تعالی درین
باب بر تو هیچ وحی کرده است کفت تا ایشان درین بودند که شعیا را وحی آمد که پادشاه را بکوی
که وصیت کن و خلیفه بر از کسی که اهلیت این دارد پادشاه چون این بشنید روی بقبله
آورد و بکریست و دعا و تضرع کرد و بنیت خالص خدای را بخواند وحی آمد بشعیا که پادشاه را بکوی که
دعای ترا اجابت کردم و اجل ترا تاخیر کردم پانزده سال و او را و لشکر او را از سنجاریب برهانیدیم

شعیا

شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد در حال شد رست شد و شکر خدای کرد و شعیا را کفت
از خدای درخواه تا بابن پادشاه ظالم سنجاریب چه چاره سازیم حق تعالی کفت من شر او
از شما کفایت کنم فردا که برخیزید لشکر او همه مرده باشند مکر سنجاریب با پنج کس که زنده
مانده چون دیکر روز بود پادشاه بیرون آمد لشکرگاه سنجاریب بر جای بود هیچ آدمی در انجا زنده
نبود و بنمود تا سنجاریب را طلب کردند بمیان مردکان یافتند او را با پنج تن بکرفتند و یکی از ان
پنج بخت نصر بود ایشانرا بند بر نهاد انکه خدایرا سجده کرد و از بامداد تا نماز دیکر در سجده بود
سر بر آورد و امیرانرا فرمود که این اسیرانرا با این پادشاه در شهرها بکردانند و منادی کنند
که این جزای انکس است که بر خدای دلیری کند ایشانرا هفت روز بکردانیدند و هر یکی دو نان
جوین میدادند هر روز سنجاریب کس فرستاد که ای پادشاه ما را بکش که ما را چنین زندکانی
در خورد نیست ایشانرا باز آوردند و قصد کردند که بکشند خدای تعالی پیغمبر را وحی کرد که بکوی
پادشاه را تا این پنج کس را با سنجاریب رها کنند تا با بابل روند و خبر دهند مردمانرا از انچه خدای
تعالی با ایشان کرد ایشان برفتند و قصه بر کفتند و انابان قومش کفتند ما ترا کفتیم که هر که کس
با خدای بنی اسرائیل بر نیاید سنجاریب از ان پس هفت سال بزیست انکه بمرد و پسرزاده اش
بخت النصر را خلیفه کرد و بخت النصر نزدیک ملک هفت سال مقام کرد و صدیقه که ملک بنی
اسرائیل بود وفات کرد و بنی اسرائیل در هرج و مرج افتادند و برای ملک و پادشاهی خونها
ریختند و شعیا پیغمبر ایشانرا پند میداد قبول نکردند خدای تعالی بوی وحی کرد که برخیز و این وحی
به بنی اسرائیل برسان او برخواست و کفت ای آسمان بشنو و ای زمین کوش دار که خدای
میخواهد که قصه بنی اسرائیل کوید انکه ایشانرا بنعمت به پرورد و بکرامت خود تخصیص کرد و بر
بندکان تفضیل داد و ایشان چون کوسفندی شبان بودند رمیده کانرا باز آورد و کم شدکانرا
راجع کرد و شکستکانرا باز بست بیمارانرا دوا کرد و لاغرانرا فربه کرد و چون با ایشان این همه
نعمت کرد ایشان بطر کرفتند و بر یکدیکر بیرون آمدند و یکدیکر را بکشتند تا ایشان استخوانهای
درست وای بر ان امت کناهکار که نمیدانند که آفت ایشان از کجاست و شتر داند که کیاه زار
کجاست و چارپای داند که آخور علف کجاست روی بانجا نهد این قوم از بهایم کمترند که نمی دانند
که خیر ایشان از کجاست و ایشان خداوندان عقل و بصیرت اند و من برای ایشان مثلی میزنم بکو
ایشانرا چکویید زمینی که در مدت دراز خراب باشد خداوند قوی و حکیم روی بعمارت آن آرد
و دیوار محکم کرد آن در آرد و کوشکی در انجا بنا کند و کاریز آب در ان روان کند و انواع درختان
میوه در انجا بنشاند و عمارت این بنفس خود کند و نکهبان قوی و امین برو کارد چون وقت آن آید
که درختان بر آیند بجای میوه خروب آید کویید این بد زمینی است سزای آنست که دیوارش خراب

کنند وکوشکش پست کنند وجویش پنبار ند وغرس بسوزند خدای تعالی گوید این دیوار نزدیک
منست واین کوشک شریعت منست واین جوی کتاب منست واین قیم پیغمبر منست و
درخت نشانده ام وبر درختان خوب آمد این اعمال بد ایشانست تقرب میکنند بمن بگاو
وگوسفند کشتن وخون آن بمن نرسد ومن گوشت ان نخورم تقرب بمن آن باشد که پرهیز کار باشد
ودست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای ایشان ازان آلوده است وجامهای
ایشان رنگین مسجد ها می نگارند وپاکیزه میکنند ودلهای ایشان پلیداست وتنهای ایشان
مدنس مرا چه حاجتست بمسجد نگاشتن وانجا نشستن من به بت وبناهای رفیع می
کنند ومارا درانجا آمد وشد نیست بمن فرموده ام تا مسجد ها را رفیع بذکر وتسبیح من کنند
میگویند اگر خدای قادر بودی دلهای مارا الفت دادی بشعیا در میان جمع ایشان دو چوب
را برابر بدار وبگوی ایشانرا که ای چوبها خدای شمارا می فرماید که هر دو یکی شوید شعیا همچنان
کرد هر دو یک چوب گشتند خدای تعالی گفت بگو ایشانرا که من قادرم دو چوب خشک را یکی
کردانم قادر نباشم که دلهای ایشان را یکی کردانم میگویند ما روزه می داریم وروزه پذیرفته
نمی شود ونماز میکنیم مقبول نمی کردد وصدقه ونماز ما نمی پذیرند ودعا می کنند بمانند ناله مرغان
ومیگرییم باواز بهایم نه دعای ما را اجابت است ونه آواز ما مسموع از ایشان بپرس تا چه منع
است از اجابت دعای ایشان که من اسمع السامعین وابصر الناظرین واقرب المجیبین ام
برای آنست که خزاین من کم شده است یا دستهای من از خیر بسته شده است نه دستهای
من بخیر کشاده است تا چنانکه میخواهم می بخشم وکلید های خزاین بنزدیک منست جز من
کس نداند کشادن یا برای آنست که رحمت من تنگ است لا بل رحمت من فراخست بر
همه چیزها یا بخلی بمن راه یافته است نه من اکرم الاکرمینم ورساننده خیراتم اگر ایشان
برای خود نظر کنند وبرخود رحمت کنند دلهای ایشان منور شود برحمت ولکن ایشان دین
بدنیا فروخته اند وازپی هوای نفس میروند ونمیدانند که دشمن تر ایشانرا نفس ایشانست
من روزه ایشان چگونه بپذیرم وآن بدروغ وزینت منسوبست وروزه کشادن ایشان بطعام
حرامست ونماز ایشان چگونه قبول کنم ودلهای ایشان مایلست بدشمنان وصدقات
ایشان چگونه زاکی شود وایشان مال دیگران بصدقه میدهند نه مال خود ودعای ایشان چگونه
قبول کنم وآن قولیست بزبان یقین دل با آن مصاحب نیست من دعای انکس اجابت کنم
که از صدق دل مرا دعا کند وآواز ضعفا ومساکین بردرگاه من مسموع بود وعلامت رضای
من رضای درویشان بود اگر برد رویشان رحمت کنند وحق یتیم وبیوه بایشان رسانند وضعیفانرا
بخود نزدیک کردانند وانصاف بمظلوم بدهند وحق باحق دار دهند من نور چشم ایشان باشم

وسمع

وسمع گوش ایشان باشم وقوت دست وپای ایشان باشم ودلهای وعقلهای ایشان
بجای بدارند چون کلام من شنوند گویند اقاویل منقولست واگر خواهیم چنین بگوییم
انکه از من پنهان میدارند ومن بر اسرار وضمایر ایشان مطلعم ودر قضای من رفته است
از روز که آسمان وزمین آفریده اند که نبوت در مزدوران کنم ومملکت در شبانان وعزت
در ذلیلان وقوت در ضعیفان وتوانگری در درویشان وبسیاری در اندکان ومن
از جمله این پیغمبری خواهم فرستاد امی از میان جماعت جاهلان کم شده در میان ایشان
مردی که درشت نباشد وبدخوی نباشد بلند آواز نباشد ودر بازارها بخصومت بزبان وی
فحش نرود جامع باشد حصال خیر را وبخوی کریمان باشد سکینه لباس او باشد وبر
شعار او باشد وتقوی خبر او باشد وحکمت معقول او باشد وصدق ووفا طبیعت
او باشد وعفو ومعروف خلق او باشد وخدای پیش رو او باشد واسلام ملت
او باشد واحد نام او باشد باو راه نمایم کم شدگانرا وبا و بیاموزم کم شدگانرا وجاهلانرا
ورفیع کنم بی نامانرا وباو عزیز کنم ذلیلانرا وباو جمع کنم پراکندگانرا وامت اورا بهترین امتان
کنم امر معروف ونهی منکر کنند از سر ایمان وتوحید واخلاص نماز برای من کنند گاهی در قیام
باشند وگاهی در قعود وگاهی در رکوع باشند وگاهی در سجود در راه من جهاد کنند صف
زده برای رضای من هجرت کنند ونشیمن خود رها کنند در همه حالات در تسبیح وتهلیل وتکبیر
من باشند طهارت نماز نیکو کنند وبرای پاکیزگی جامه از ساق بردارند کتابها دلهای
ایشان باشد بشب عابدان باشند وبروز شیران واین فضل منست بانکس دهم
که خواهم شعیا این خطبه بکرد بنی اسرائیل آهنگ او کردند تا اورا بکشند از ایشان بگریخت
خدای تعالی درختی برای او بشکافت وی درانجا رفت ودرخت فراهم آمد شیطان بیامد وگوشه
جامه اش بیرون کشید تا ایشان بدانستند تدبیری دیگر نداشتند جز انکه اره بیارند و
اورا دران درخت ببرند خدای تعالی از پس او خضر پیغمبر را فرستاد نام او ارمیا بود برای
آن ویرا خضر خوانند که هرجا که وی بنشستی زمین بگیاه سبز گشتی او در میان ایشان بخواست
ودعوت ووعظ وتبلیغ رسالت وتجدید احکام توریة در عهد او بخت النصر بیرون آمد
وچندانی از ایشان بکشت آسیا بخون ایشان بگردانید واین نوبت دویم بود که بنی اسرائیل
در زمین فساد کردند خضر از میان ایشان بگریخت در بیابان شد که جز وحوش نبود بخت النصر
چون ولایت شام بگرفت بنی اسرائیل را بکشت بفرمود تا بیت المقدس خراب کردند ولشکر
را گفت تا هر یکی سپری خاک آوردند در بیت المقدس انداختند تا اثر آن ناپدید شد وکوهی خاک
گشت از سعید جبیر روایت است که مردی در بنی اسرائیل این قصه میخواندند در توریة که خدای تعالی

حکایت آن در قرآن باز گفت فی قوله فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰیهُمَا و بکریست و دفتر فراهم کرد گفت
بارخدایا این مرد را بمن نمای او در خواب مردی را دید که او را گفت آنرا که تو میخواهی ببابل مردی
درویش وضعیف است او را بخت النصر گویند این مرد اسرایلی توانگر بود با مالی بسیار
وخدمی بی شمار ببابل آمد و در سرای فرود آمد و درویشان آنشهر را میخواند و با ایشان نیکویی
میکرد روزی پرسید که درین شهر هیچ درویش ماند که اینجا نیامد و از من چیزی نستد گفتند درویشی
است که او را بخت النصر گویند از سبب رنجوری نتوانست آمدن او برخواست با غلامان
خود پیش او رفت او را بدید و بپرسید که نام تو چیست گفت بخت النصر غلامان خود را فرمود تا
ویرا بگرفتند و بخانه خود بردند و تعهد وی کردند تا نیک شد او را جامه و برگ داد و چون بخواست
رفتن ویرا گفت من میروم ترا هیچ حاجتی هست بخت النصر بگریست گفت چرا میگریی گفت از
مفارقت تو از آنکه با من این کرم کردی و من نمیتوانم که مکافات تو کنم گفت توانی با من عهد کردن
که چون پادشاه شوی سخن من بشنوی و مراعات کنی گفت ای مرد بر من استهزا میکنی از آنکه
من درویشم گفت نه که بحقیقت میگویم او گفت نه که استهزا است و با او عهد نکرد آن مرد بگریست
گفت همانا که خدایرا درین کاریست که من این همه رنج بردم و بمقصود نرسیدم چون روزگاری
برین برآمد پادشاه پارس صیحون نام طلیعه اختیار کرد صد هزار مرد بوی داد و گفت برو
وتفحص کن تا ما را بر شام هیچ فرصتی باشد یا نه او باساز تمام بیامد و بخت النصر در مطبخ
او آمد و شد کردی بطمع طعام چون بشام رسید ولایتی دید پس آبادان و لشکر بسیار از
سوار و پیاده داشت که هیچ نتواند کرد بخت النصر بیامد و در شام رفت و در مجالس و مجامع
ایشان میگردید و میگفت شما را چه منع میکند که بزمین بابل روید که آنجا مالهای بسیار و خزاین
بیشمار است و حصنی و قلعه ندارد و لشکری نیست گفتند ما اهل کارزار نیستیم بخت النصر
بیامد و گفت صاحب طلیعه بازگشت و صیحون را گفت آنشهریست که در و لشکر بسیار است
من هیچ مطمع ندیدم آنجا او از سر آن کار درگذشت و بخت النصر در لشکرگاه او میگردید و میگفت
نزدیک من چیزیست از اخبار شام که با کس نگویم مگر با ملک این سخن با ملک رسید او را
بخواند و از او بپرسید گفت ای ملک در شهر شام شدم و احوال ایشانرا تفحص کردم
آنرا که فرستاده بودی بیرون شهر فرود آمده و از احوال ایشان هیچ خبر ندارد مدتی برین
برآمد گفت میخواهم که لشکری بشام فرستم باشد که ناگاه بر ایشان زنند و شام را بگیرد آنکه
گفت که باشد که این کار را بشاید هر کسی میگفتند فلان و فلان ملک گفت آنمرد باید که ما را
این خبر داد همانا که در و کفایتی هست که ما را بار اول از آن خبر داد ویرا بخواند و گفت لشکر برگیر
و بشام رو او از میان لشکر چهار هزار مرد برگزید و بشام رفت و شام بگرفت و غارت کرد

و ویران

و ویرانشان و بر سرایهای ایشان بگشت و نهانیهای ایشان بیرون آورد چنانکه گفت فَجَاسُوا
خِلَالَ الدِّيَارِ و این وعده بود کرده در آن مدت که بخت النصر در شام بود ملک پارس بمرد لشکر
خواست تا خلیفه تعیین کنند گفتند توقف باید کرد تا آن قوم که در شام اند باز آیند ایشان وجوه
لشکر اند و خیار قوم چون بخت النصر از شام باز آمد با ظفر و غنیمت گفتند پادشاهی ویرا می شاید
ویرا پادشاه کردند سدی گفت باسنادش که در بنی اسرایل یکی بود که خواب او راست بودی
در خواب دید که هلاک بنی اسرایل و خرابی بیت المقدس بر دست یتیمی خواهد بود از اهل
بابل که ویرا بخت النصر گویند او برخواست و ببابل آمد و آن غلام یتیم را طلب کرد او را بخانه مادرش
راه نمودند برفت و آنجا فرود آمد گفت پسرت بخت النصر کجاست گفت بهیمه رفته است ساعتی
بود می آمد و پشته هیمه می آورد بنی اسرایلی سه درم بوی داد گفت برای من شرابی و طعامی
بیار او برفت و درمی نان خرید و بدرمی گوشت و بدرمی خمر آن طعام بخوردند و شراب باز خوردند
روز دوم و سیم همچنین کرد چون از طعام فارغ شدند بنی اسرایلی گفت امروز سه روز است
که ترا در سرای تو میزبانی میکنم مرا حق واجب شد بر تو گفت بلی گفت از تو میخواهم که از برای
من امانی نویسی که چون تو پادشاه باشی من ایمن باشم گفت این حدیثست که میگویی مگر
سخریت میکنی گفت نمی کنم و حقیقت میگویم بسیار الحاح کرد مادرش گفت چه زیان دارد
تا اگر پادشاه باشی او را امانی نوشت اگر او پادشاه باشد از وی ایمن باشد آنگه آنمرد ویرا
جامه کرد و عطا داد و برفت در آن وقت پادشاه بنی اسرایل یحیی زکریا را عزیز داشتی و بی
مشورت و فتوی او کار نکردی او را زنی بود و آن زن دختری داشت از شوهری دیگر این زن
پیر شده بود میخواست تا زن دیگر جوان کند آن زن گفت دختر من زنی با جمالست ویرا زن کن گفت
نکنم تا از یحیی زکریا نپرسم از وی بپرسید گفت بر تو حلال نیست پادشاه با زن بگفت زن از یحیی
خشم گرفت بگذاشت تا پادشاه بشراب بنشست او دختر را بیاراست گفت پادشاه را
ساقی کن چون مست شود خویشتن را بروی عرضه کن چون خواهد که تعرض کند منع کن و بگوی
که حاجت تو روا کنم تا حاجت من روا کنی چون گوید که حاجت تو چیست بگوی که سر یحیی زکریا
را خواهم که در طشتی پیش من آرند برفت و ساقی کرد چون پادشاه مست شد و تعرض او کرد
گفت ممکن نباشد تا حاجت من روا نکنی گفت حاجت تو چیست گفت سر یحیی زکریا را خواهم
که درین طشت بینم پادشاه گفت ویحک چیزی دیگر بخواه گفت مرا حاجت جز این نیست چندان
بگفت که پادشاه کس فرستاد تا یحیی زکریا بکشتند و سر او در طشت پیش او بردند و آن سر بزبانی
فصیح میگفت لا تحل لک لا تحل لک این زن ترا حلال نیست دو بار و خون در آن طشت
می جوشید تا پاره خاک در آن ریختند چون از بالای آن خاک برآمد و میجوشید همچنین خاک بروی میریختند

تا آن خاک بالای بارهٔ آن شهر شد و آن خون بر بالا می آمد و میجوشید این خبر بصیحون امیر بابل رسید
لشکری ساخت تا بجنگ آن پادشاه فرستد بخت النصر آمد و گفت مرا بدین لشکر امیر کن که من
احوال آن شهر و مردمان شناخته ام اورا امیر کرد و بیامد و بدر شهر فرود آمد و شهر را حصار میداد هیچ
ممکن نشد گشادن او زمانش دراز شد و لشکر بی برگ شدند خواست که باز گردد پیرزنی در لشکرگاه
او آمد و اورا پیش بخت النصر بردند گفت شنیدم که باز خواهی گشتن گفت اری که مقام دراز شد
و لشکر بی برگ شد گفت من ترا تدبیری بیاموزم که این شهر گشاده شود بشرط آنکه آنرا کشی که من
گویم گفت قبول کردم گفت فردا لشکر را بچهار قسمت کن و در چهار گوشهٔ شهر بدار و بگوی تا همه
دست بردارند و سر سوی آسمان کنند و گویند بارخدایا بحق خون یحیی زکریا که این شهر گشاده کن
ایشان همچنین کردند از چهار سوی بارهٔ شهر بیفتاد و لشکر در شهر شدند آن زن بیامد و بخت النصر
را بسر خون یحیی زکریا برد و گفت مردم میکش و خون بر سر این خون میریز تا آنکه این خون ساکن
شود هفتاد هزار مرد را کشت خون هیچ ساکن نشد تا آن زن را که زن پادشاه بود بدست آورد
خون او را بر آن خون ریختند ساکن شد آنگه عجوزه گفت دست از خون ریختن بدار خدای راضی
نشود چون پیغمبر را کشته باشند تو کشندگان او را و هر که در خون او سعی کرده باشد و رضا داده
نکشند اکنون ایشان جمله کشته شدند و علامتش آنست که این خون ساکن شد و آن مرد
که امان نامه داشت بیامد و عرضه کرد او را و اهل بیت او را امان داد و بیت المقدس را خراب
کرد و وجوه و معروفان بنی اسرائیل را با خود برد باسیری و دانیال در میان ایشان بود و قومی از
فرزندان پیغمبران چون بزمین بابل رسید پادشاه بابل مرده بود پادشاهی بوی دادند چون دانیال
را بدید عقل و رای و دیانت او بدانست او را مقرب خود گردانید وهب منبه گفت بخت النصر
در آخر عمرش خوابی دید صنمی را سرش از زر و سینهٔ او از سیم و شکمش از مس و رانهایش
از آهن و ساقهایش از گل خشک آنگه سنگی دید که از آسمان بیفتاد و برو آمد و او را پست کرد
آنگه آن سنگ بزرگ می شد تا چندان شد که از مشرق تا مغرب رسید و درختی دید بیخ آن در
زمین و سرش در آسمان مردی بر سر آن درخت تبری در دست گرفته و منادی میکرد که شاخهای
این درخت بزن تا مرغان از و تبری کنند و سباع و وحوش از زیر بیخش بیرون شوند این خواب از دانیال
بپرسید دانیال گفت آن صنم که دیدی توی و فرزندان تو و پادشاهی که از پس تو باشد اما
سرش که از زر بود توی که بهترین ایشانی و سینه اش که از سیم بود پسر تو باشد که از تو نازل
چون زر باشد تا سیم و آنکه شکمش از مس بود پادشاهی بود از او بتر بس از او و آنکه رانهاش
از آهن بود آنست که آنکه بس از او باشد بتر از او بود و آنکه پاهایش از گل بود آن پادشاهی باشد
ضعیف و آن سنگ که از آسمان بیامد و او را پست کرد آنکه بزرگ شد تا همه روی زمین بگرفت

پیغمبری باشد که خدای تعالی او را بفرستد در آخر الزمان نام او محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملکی و ملت
او از شرق عالم تا غرب عالم برسد و آن درخت که دیدی مرغان بر شاخسار و سباع در زیر او و آنکه فرمود
که آن درخت را بزن تعبیر او آنست که خدای تعالی ترا مسخ کند با مرغی که نام او کرکس باشد که او پادشاه
مرغانست آنگه مسخ کند با شیری که او پادشاه سباع است آنگه مسخ کند با گاوی که او قوی ترین
دوابست هفت سال همچنین باشی و تو آگاه باشی و دانی و آنچه بر تو میرود تا بدانی که ملک آسمان
و زمین خدایراست و آنکه دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو باشد که بر جای بماند از زین
حدیث بسی بر نیامد که کنیزکان حسد بردند بر دانیال و پیش بخت النصر آمدند که ای ملک تو
دانیال را مقرب کردانیده و او خدای را می پرستد و بخته شما می خورد او و اصحاب او دین شما
ندارند کس فرستاد و دانیال را حاضر کرد گفت همچنین است که ایشان میگویند گفت آری بخت النصر
بخشم آمد بفرمود تا گوی بکنند فراخ و دانیال را با پنج کس در انجا کردند و ایشان بصید رفتند چون
باز آمدند ایشان را دیدند نشسته و شیران در پیش ایشان خفته و دیگر گفتند ایشان شش بودند
هفتم از کجا آمد گفتند ما ندانیم و آن فرشته بود که ایشان نگاه میداشت از انجا برخاست و بیامد و طپانچه
بر روی بخت النصر زد خدای تعالی او را مسخ کرد او بر میدید و در بیابان با وحوش و طیور و سباع در
آمیخت هفت سال ممسوخ بود مدتی بصورت کرکس و مدتی بصورت شیر و مدتی بصورت گاو
چنانکه دانیال گفته بود وهب بن منبه گفت پس از ان خدای تعالی ملک باو داد و در ایمان او
اهل کتاب خلاف کرده اند بعضی گفته اند که ایمان آورد و بعضی گفته اند که پیغمبرانرا کشته بود
و مسجد ها را سوخته توبهٔ او قبول نکردند قتاده گفت در معنی این آیت که بنی اسرائیل چون نوبت
اول فساد کردند و این فساد زکریا بود بقول عبدالله مسعود و شعیا بود بقول محمد بن اسحق
جالوت بر ایشان مسلط شد وَهُمُ الَّذِينَ جَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ پس خدای تعالی دولت
به بنی اسرائیل داد در ایام داود و داود جالوت را بکشت چنانکه گفت ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس
پس باز گردانیدیم بشما دولت را و شما را ظفر دادیم بر دشمنان شما وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دادیم
شما را بمالهای بسیار و فرزندان نرینه وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا و کردیم شما را بگروهی لشکری
بیشتر از ایشان پس اگر بعد ازین نیکویی کنید برای خود کنید نفع آن و خیر آن راجع با شما باشد
و اگر بدی کنید عقاب آن و وبال آن هم بر شما باشد فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ و چون وعدهٔ
بار دگر آمد و وقت فساد کردن ایشان و آن آن بود که بر معصیت شدند و تغییر و تبدیل
کردند و یحیی زکریا بکشتند و قصه کشتن عیسی کردند بخت النصر را بر ایشان مسلط کردیم
و او را و لشکر او را بر ایشان برانگیختیم لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ تا غمگین کردانند رویهای شما را
یعنی نفسهای شما را و اثر کابت و محنت بر شما ظاهر کردانند و در مسجد بیت المقدس شوند

بالایشان

چنانکه در نوبت اول در شدند و تا هلاک کنند انجه بر آن غالب شده باشند از سراها و مالهای شما
عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ انکه رسول را گفت که بنی اسرائیل را بگوی که خدای تعالی بر شما رحمت کند
که توبه کنید و باطاعت خدا آیید اگر باسر گناه شوید ما نیز بر سر عقوبت شما شویم قتاده گفت باسر گناه
شدند خدای تعالی بر دست رسول ایشان را عقوبت کرد بقتل و مذلت و مسکنت وَجَعَلْنَا
جَهَنَّمَ و کردیم ما دوزخ را زندان کافران با حصر و بساط و فراش ایشان و عرب بساط را حصیر خوانند
إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ
الْإِنْسَانُ عَجُولًا بحقیقت این قرآن راه می نماید خلقانرا بطریقی و ملتی که آن راست
ترین ملتها و نیکوترین مذهبهاست و مژده میدهد مؤمنانرا که کردارهای نیکو میکنند و بانکه
ایشانرا مزد بزرگست یعنی بهشت و خبر میدهد آنانرا که بقیامت و سرای بازپسین ایمان
ندارند و ما برای ایشان ساخته ایم و نهاده عذابی دردناک انکه گفت آدمی در حال ضجارت
و دلتنگی بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان و اقربا و خود خدا را میخواند ببدی چون خواند خدای
خود را بخیر و نیکی یعنی بر خود نفرین میکنند بچیزی که اگر اجابت کند بروی سخت آید آدمی
همیشه در کارها مستعجل بوده است و شتاب زده که هرچه در دل او می افتد در طلب آن تعجیل
میکند و عاقبت آن نمی اندیشد ابن عباس گفت ضجرة و بی صبر صبر نمی تواند کرد و گفته اند
عجولست دعای بد و وقت دویم بدان پشیمان می شود مفسران گفتند که مراد بانسان آدم
است سلمان فارسی گفت خدای تعالی از آدم اول سرش بیافرید که حواس در ویست او می
نگرید او دیگر اندامهای خود را می دید و اعتبار می گرفت چون نماز دیگر بود گفت اللهم عجل خلقی
قبل غروب الشمس یعنی بار خدایا تعجیل فرما در آفریدن من پیش از انکه آفتاب فرو شود
عبدالله عباس گفت چون روح بناف رسید خواست که باز نشیند نتوانست فذلک قوله
وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ
اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا
عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ما شب و روز
دو آیه و دو علامت کردیم که دلالت کنند بر آفریدگار خود و بر وحدت و یگانگی وی و بر کمال قادری
و عالمی او ما آیت شب را یعنی شب را محو کردیم و تاریک آفریدیم و آیت روز را که نفس روز است
روشن و نورانی و گفته اند که نشان شب ماهست یعنی ما ماه را محو کردیم و شعاع وی از وی باز
گرفتیم و آیت روز را که آفتابست با شعاع و ضوء آفریدیم که در روشنی او چیزها را ببینند و کارها

بسازند ابو الطفیل گفت که ابن الکوا از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که محو آیت شب چگونه است
گفت آن سواد است که در میانه ماهست و آن این آیت محو است عبدالله عباس گفت نور
آفتاب حق تعالی بهفت جزو کرد و نور ماه همچنین انکه نور ماه شصت و نه جزو با آفتاب داد اکنون
آفتاب را صد و سی و نه جزو نور است و ماه را یک جزو انکه بیان کرد و گفت غرض آن بود از روشنی
آفتاب تا طلب فضل و نعمت و روزی خدای کنند در روشنی روز و تا عدد سالها بدانند و ماهها
بشناسند حساب و آجال و دیون و اوقات بدانند و اگر نه چنین بودی جمله کارها معطل
ماندی و ما هر چیزی را تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردن نیکو و از جمله آن یکی اینست
که با ماه و آفتاب که اگر نه چنین بودی شب از روز ممتاز نبودی و مزدور ندانستی که تاکی
کار کند و روزه دار ندانستی که کی شب شد تا روزه گشاید و زن عده دار ندانستی که کی عدة وی برآید
و وام دار ندانستی که اجل وی کی باشد و ندانستندی که کی رسانید خدای تعالی بحسن نظر برای
بندگان خود جبرئیل را فرو فرستاد و فرمود تا سه بار پر خود بر روی ماه مالید تا روشنایی او باین
مقدار آمد که می بینند تا شب از روز جدا باشد وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ
فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ
كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ
وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا
مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا و هر آدمی که هست عمل او و کردار او را لازم
گردانیده اند در گردن او چنانکه گردن بند لازم گردن باشد و از و جدا نشود تا انکه که حساب او
بکنند مجاهد گفت طائره یعنی عمل او و روزی او لازم او گردانیدیم و گفت هیچکس از مادر در
وجود نیاید و الا در گردن او ورقی باشد بر او نوشته که او شقیست یا سعید اهل معانی گفتند
مراد بطائر آن حکم است که بر او کنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او و از آن بطائر
عبارت کرد بعادت عرب من سوانح الطیر و بوارحها وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم از جای او روز
قیامت کتاب و نامه که آنرا باز کرده و گشاده بیند ابو السماک العدوی این آیت برخواند و گفت
نامه تو ای پسر آدم گشاده است در دو حال گشاده و باز کرده باشد و در یک حال در نوردند تا زنده ای نامه تو
گشاده است هر چه خواهی املا میکن و چون بمیری نامهات در پیچند و باز چون بقیامت ترا زنده
کنند نامهات بگشایند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ برخوان نامه خویش را که بس است و پسندیده نفس
تو بر تو امروز محاسبی و حساب کننده یعنی خود حساب خود بکن و هر که حساب تو با تو افکند
بر تو عدل کرده باشد مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یافت برای خود یافت نه که آن و ثواب آن وی را باشد
و هر که گمراه رود و ترک نظر و طلب علم او بر خود گمراه شود یعنی عقاب آن و وبال آن بر او باشد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ

وِزْرَ اُخْرٰى هیچ برگیرنده گناه دیگری بر نگیرد یعنی بگناه دیگری دیگری را عقوبت نکنند و ما هیچکس
را عذاب نکنیم تا انکه که رسول فرستیم و حجت بروی لازم کردانیم وَاِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِكَ
قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا
وَكَمْ اَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفٰى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ
عِبَادِهٖ خَبِيرًا بَصِيرًا جون خواهیم که هلاک کنیم دیهی و شهری را بعد از انکه حجت بر
ایشان لازم شده باشد و متنعمان آن شهر را بایمان و طاعت فرماییم تاکید حجت را بر ایشان ایشان
در آن شهر فسق کنند و از فرمان بیرون آیند ما ایشانرا هلاک کنیم هلاک کردن سخت شاید که اَمَرْنَا
صفت قریه باشد معنی این باشد که جون خواهیم ما که هلاک کنیم دیهی را که فرموده باشیم متنعمان
آن دیها بطاعت و عبادت پس ایشان نافرمان برداری کرده باشند و معصیت کرده و عذاب
بر ایشان لازم شده هلاک کنیم و عذاب فرستیم وجهی دیگر آنست که ارادهٔ خدای عذاب را و هلاک را
جز بمستحقان هلاک نگیرد و خدای نخواهد که هلاک کند مگر کسی را که مستحق هلاک باشد پس معنی آیت
چنین باشد که ما جون خواهیم که هلاک کنیم قومی را که مستحق عذاب باشند امر خود بر ایشان
مکرر کردانیم و بطاعت خود شان فرماییم جون طاعت ندارند هلاکشان کردانیم زهری گفت روزی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نزدیک زینب شد گفت لا اله الا الله ویل للعرب من شر
قد اقترب وای مر عرب را از بدی که نزدیک رسید انکه گفت علامت آنست از سد یاجوج و
ماجوج امروز این قدر گشاده شد و انگشت سبابه حلقه کرد بر انگشت ابهام زینب گفت
یعنی ما هلاک نکنیم قومی را که صالحان در میان ایشان باشند گفت بلی جون فساد بسیار شود
وَكَمْ اَهْلَكْنَا وجندانکه هلاک کردیم ما از قرنها و جماعتی که پیغمبران ما را تکذیب کردند از پس
نوح پیغمبر ع و بس است خدای تو بخشاینده بر گناه بندگانش از دانایی و بینایی اوست دانندهٔ
افعال و بینندهٔ احوال ایشان و در قرن خلاف کردند صد و جهل سال گفتند و صد سال
گفتند از عبد الله بن بشر روایت کردند که گفت رسول علیه السلام دست بر سر من نهاد و گفت
این غلام قرنی بماند گفتند یا رسول الله قرنی جند باشد گفت صد سال راوی خبر گوید ما سال او
شمردیم تا بصد رسید انکه بمرد و قرن را هشتاد هم گفته اند و جهل نیز گفته اند مَنْ كَانَ
يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهٗ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهٗ جَهَنَّمَ يَصْلٰيهَا
مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعٰى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَاُولٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا كُلًّا نُمِدُّ هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ مِنْ
عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا هر کس که دنیا خواهد و دنیا
طلبد ما بتعجیل وی را دنیا بدهیم در آنجه خواهیم برای انکه خواهیم و با نجه خواهد در دنیا بروی بخیلی نکنیم جه
دنیا

دنیا را بنزدیک من محلی نیست جه اگر محلی بودی کافر را از دنیا شربتی آب ندادمی پس اگر کافر را مراد
و آرزو دهیم کرامت ایشانرا نباشد و اگر مومنی را در دنیا مراد بر نیاریم هم از خواری وهوان وی بود
و لکن انکه معنی اینست که هر که بعمل آخرت دنیا خواهد وی را دنیا بدهیم پس در قیامت دوزخ برای
اوست و در دوزخش جای دهیم تا در آنجا سوخته میشود نکوهیده و از رحمت خدای دور کردانیده
هر که آخرت خواهد و کار برای آخرت کند و او مومن باشد عمل او مقبول باشد و سعی او مشکور
بود و شکر خدای بنده را دادن بنده را ثواب باشد بر طاعتش انکه گفت كُلًّا نُمِدُّ ما هر یکی را
در دنیا از مطیع و عاصی و مومن و کافر بیفزاییم و در زیادت کردانیم از عطای خدای یعنی از مریدان
دنیا و مریدان آخرت هر جه از ما خواهند ما ایشانرا بدهیم بر حسب مصلحت و عطای خدای تعالی
محظور نباشد و از کسی ممنوع نباشد مومن و کافر و برو فاجر را رسد اُنْظُرْ كَيْفَ
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَلَلْاٰخِرَةُ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَاَكْبَرُ تَفْضِيلًا
لَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا وَقَضٰى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوا
اِلَّا اِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا اِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اَحَدُهُمَا اَوْ كِلَاهُمَا
فَلَا تَقُلْ لَهُمَا اُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَاخْفِضْ
لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي
صَغِيرًا بنگر بجشم اعتبار تا جگونه خلقانرا متفاوت کردانیدیم بعضی را بر بعضی
جگونه تفضیل دادیم در روزی و عطای دنیا و مال این جهان و هر آینه آخرت بزرگتر و بزرگوارتر است
بدرجه و فضیلت از درجات دنیاوی انکه نهی کرد و گفت با خدای خدای دیگر مگیر و با او در خدایی کسی
را شریک مکردان که اگر جنین کنی و بنشینی مادام که زنده باشی مذموم و نکوهیده باشی و بر زبان
عاقلان مخذول و فرو گذاشته از نصرت و یار و یاوران و مراد بقعود صیرورة است یعنی
مذموم و مخذول گردی وَقَضٰى رَبُّكَ حکم کرد خدای تو و فرمود که مپرستید مگر او را زکریا بن
سلام گوید مردی بنزدیک حسن بصری آمد گفت ای حسن زنرا سه طلاق دادند گفت در خدای
عاصی شدی و زن از تو جدا شد مرد گفت خدای بر من قضا کرد حسن گفت ما قضی الله علیک
هذا خدای بر تو این قضا نکرد قضاء خدا بر بندگانش آنست که گفت وَقَضٰى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوا
اِلَّا اِيَّاهُ ربیع گفت اوجب ربک خدای بر تو واجب کرد او را پرستید و با پدر و مادر احسان
کنید اگر یکی از مادر و پدر یا هر دو ایشان بنزدیک تو پیر شوند و با تو باشند در خانهٔ تو باشند تو در
روی ایشان ضجارت مکن و دلتنگی منمای گشاده روی و خوش زبان باش جیزی مکن که از آن
بر نجند یعنی سخنی مگوی که از آن کوفته شوند ایشانرا مگوی اف و اف کلمه ایست که در وقت
دلتنگی گویند امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمترین عقوق اف است اگر ازین جیزی کمتر بودی

هم از ان منع کردی وظاهر آیت نهی است از ان اف گفتن وآنچه بیشتر از ان باشد از ابت
از چیزی که مادران وپدران باکاره دارند نهی آن بفحوی الخطاب معلوم است تخصیص کبر
وپیری برای آن کرد که ایشان در کبر وپیری محتاج تر باشند وبرای این مثل گفته اند که فلان ابر
من النسر فلان از کرکس نیکوکارتر است برای انکه چون کرکس پیر شود بر شو اند خواست بچگان
وبرا ذقه کنند وعلف دهند چنانکه وی بچگان خودرا علف دادی انکه گفت وَلَا تَنْهَرْهُمَا
وبانگ بر پدر ومادر مزن وآواز بلند مکردان وبرای ایشان سخن نیکو گوی چنانکه حسن ادب
اقتضای آن کند وگفته اند که گفتار نیکو اینست که گوید یا ابتاه یا اماه وفرو نه برای ایشان
بال مذلت را از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان غایت تواضع وباین بسنده مکن
دعای ایشان بکن واز خدای برای ایشان رحمت خواه وبگوی ای خداوند وپروردگار من برایشان
رحمت کن رحمتی که ماده آن منقطع نگردد بجزای انکه ایشان بر من رحمت کردند ومرا بناز و
نعمت پروردند در حالی که کودک وخورد بودیم عایشه از رسول علیه السلام روایت کرد که خدای تعالی
عاق را گوید هرچه بخواهی میکن که ترا نیامرزم وبار ونیکوکار را گوید که هرچه خواهی میکن که ترا
بیامرزم ابن عباس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که هرکه در روز آید ومادر وپدر
از و خشنود باشند دو در از بهشت برای او بگشایند اگر یکی بود یکی را بگشایند یکی گفت یا رسول الله
اگرچه مادر وپدر بر وظلم کنند گفت اگرچه ظلم کنند سه بار باز گفت ودر خبری دیگر است که مردی بنزدیک
رسول علیه السلام آمد گفت یا رسول الله مرا چیزی بیاموز که عمل آن مرا برحمت خدای تعالی نزدیک
گرداند گفت مادر وپدر داری گفت دارم گفت برو وبا ایشان نیکوئی کن ونیکو دن با ایشان ورضا
وخشنودی ایشان وعمل اندک کفایت بود رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ
إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا وَآتِ
ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا
إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ
كَفُورًا وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا
فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ
وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
خدای عالم تر است ودانا تر بانچه در دلهای شماست از نیکوئی کردن با مادران وپدران وعاق
شدن وعاصی شدن در ایشان اگر شما صالح باشید ونیکوکار وبا خدای گردید در هر کاری که باشید
وهر ذلتی وهفوتی که در حق مادر وپدر افتد خدای تعالی شما را بیامرزد که او امرزنده کسانیست

روایت کرد

لمن

که با درگاه او گردند وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ چون خدای تعالی وصیت کرد ومادر وپدر وبخویشان دیگر گفت
بده بانکسی که خداوند قرابت وخویشی است با تو حق او یعنی با خویشاوندان صله رحم کن واحسان
ونیکوئی بعضی از مفسران گفته اند مراد قرابت رسول است ودر خبر است که چون این آیت امد رسول
فاطمه را بخواند وفدک بوی داد مدتی حیات رسول در دست وی بود ودر تصرف وی دخل آن در مصالح
او وفرزندان او میکرد چون رسول علیه السلام متوفی شد از و باز گرفتند وچون طلب میراث پدر کرد گفتند
که ترا از پدر میراث نباشد او گفت ما ترکناه صدقة انچه ما بگذاریم صدقه باشد وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
درویش را وراه گذریان را حق ایشان بده وَلَا تُبَذِّرْ واسراف مکن اسراف نفقه کردن باشد در معصیت
یعنی مال در معصیت نفقه مکن مجاهد گفت اگر کسی همه مال خودرا در راه حق خرج کند تبذیر واسراف نباشد
واگر مدی در باطل خرج کند اسراف باشد واسراف کنندگان برادران دیو وقرینان شیطان باشند وشیطان
همیشه با خدای کافر وکافر نعمت بوده است وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ اگر تو روی بگردانی از ایشان
که ترا موجود نه نیکوئی کردن با ایشان برای طلب کردن رحمتی یعنی روزی از خدای خود که ترا امید
آن داری که بتو رسد بگوی ایشان را گفتاری خوش وسخن آسان یعنی بگوی وسع الله علیک واغناك
به بود برساند انشاء الله وبرای این رسول علیه السلام گفته است الكلمة الطيبة صدقة سخن خوش
یک صدقه باشد انگه رسول را علیه السلام نهی کرد از انکه هیچ ندهد واز انکه هرچه دارد بدهد وگفت
وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ دست خودرا بر گردن منه کلبی گفت یعنی دست خودرا
از دادن در بند مدار ونیز یکبار هرچه داری مبخش که انگه بنشینی ملامت کرده ودر تحیله و
منقطع از آنچه بوده باشد وگفته اند مَحْسُورًا یعنی برهنه جابر بن عبد الله گفت سبب نزول
آیت آن بود که روزی رسول خدای نشسته بود کودکی آمد وگفت یا رسول الله مادر من مرا دعا
میکند ومیگوید که مرا پیراهنی ده تا در ان نماز میکنم رسول علیه السلام گفت وقت بیای که این
وقت چیزی نیست گر او را شاید کودک برفت وباز آمد گفت میگوید که این پیراهن که پوشیده داری
بده رسول علیه السلام شرم داشت برخواست ودر خانه رفت پیراهن بیرون کرد وباوی داد وبرهنه
بنشست تا وقت نماز در آمد وبلال بانگ نماز گفت رسول علیه السلام بیرون نیامد دل مشغول شدند
یکی برخواست ودر حجره شد رسول را دید که پیراهن نداشت خدای تعالی این آیت فرستاد إِنَّ رَبَّكَ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ بدرستی که خدای روزی بگستراند وفراخ کرداند بر انکس که خواهد وتنگ کرداند
بر انکس که خواهد ملک قبض وبسط اوست واو با حوال بندگان خود آگاه ومصلحت ودانا که مصلحت
هر یکی از قبض وبسط در چیست چنانکه میداند میسازد وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ
نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا وَلَا تَقْرَبُوا
الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي

حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوْمًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهٖ سُلْطَانًا فَلَا
يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ اِنَّهٗ كَانَ مَنْصُوْرًا   وچون معلوم شد و پیدا شد
قبض و بسط روزی خدای میکند و روزی خدای دهد فرزندان خود را از ترس درویشی میکشید آیت
درحق آنان آمد از عرب که دختران خود زنده در گور میکردند خدای ایشان را نهی کرد ازین وگفت ایشان را
از ترس درویشی مکشید که ما ایشان را روزی دهیم و شما را هم و کشتن شما ایشان را خطای بزرگست
وگناهی سخت وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰى بزنا کردن نزدیک مشوید وگرد زنا مگردید که زنا کردن همیشه کاری
زشت بوده است و راه بد و مکشید نفس را که خدای حرام کرده باشد کشتن آن منع کرده است
از آن مگر بحق وکشتن بحق آن بود که کافر شود بعد از ایمان و زنا کند بعد احصان و بقصاص و بوجه
از وجوه شرع فرموده باشد انکه گفت وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوْمًا و هرکه اورا بظلم بکشد ما ولی اورا قوّتی
و دستی داده ایم و ولایتی داده ایم برکشندهٔ وی اگر خواهد قصاص کند و اگر خواهد دیت طلب دارد و اگر
خواهد عفو کند و بخشد پس برای انکه قصد قتل میکنی و اسراف مکن وخون بناحق مریز تا خون تو
ریخته نشود یا این ان ولی نباید که اسراف کند و بدل یکی بیشتر از یکی را بکشد گو اسراف مکن و جز
کشندهٔ انکس را مکش در دنیا بقصاص و در آخرت بثواب و عوض و قوله اِلَّا بِالْحَقِّ تفسیرش
گفتار رسولست که گفت امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها
عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله قیل وما حقها یا رسول الله
قال الزنا بعد احصان وکفر بعد ایمان وقتل نفسا فیقتل بها گفت مرا فرمودند بامردم
کارزار کنم تا انکه بگویند لا اله الا الله چون بگفتند خون و مال را از من در امان گرفتند الا بحقش
وحساب ایشان برخداست گفتند یا رسول الله حق آن چیست گفت کفر از پس ایمان و زنا
از پس احصان وکشتن نفسی که اورا بآن باز کشند ضحاک گفت این آیت بمکه باز فرود آمد
که مشرکان صحابهٔ رسول را میکشتند ایشان را فرمود که نباید که کینهٔ ایشان شما را بران دارد که کسی را
که او جانی و قاتل نبوده باشد اورا بکشید و این آیت پیش از ان بود که آیت اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ
حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وگفته اند که مراد با سراف مثله کردن است خدای تعالی ازین نهی
کرده در خبر است که چون پسر ملجم لعنه الله را در ان وقت که امیر المؤمنین علی را علیه السلام
ضربت زده بود و پیش وی بردند که گفت ان عشت رایت فیه رایی وان مت فاقتلوه فی
ضربة بضربة ولا تمثلوا بالرجل فان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی عن المثلة
ولو بالکلب العقور گفت اگر من زنده بمانم با او بکنم انچه مصلحت بینم و اگر بمیرم او را بکشید
بضربة و مثله مکنید او را که رسول علیه السلام از مثله نهی کرده است اگرچه با سگ گزنده بود
وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهٗ

واوفوا

وَاَوْفُوْا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُوْلًا وَاَوْفُوا الْكَيْلَ اِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوْا بِالْقِسْطَاسِ
الْمُسْتَقِيْمِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّاَحْسَنُ تَاْوِيْلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ اِنَّ
السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا
وگرد مال یتیم مگردید الا بوجه نیکو و صدیقه بسنده ترجانکه وی را نفعی باشد و از تصرف شما وی را سودی
حاصل گردد حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهٗ تا انکه بحد بلاغت برسد و کمال عقلش پدید آید بعضی گفته اند
که هجده ساله باشد وَاَوْفُوْا بِالْعَهْدِ بعهدی که کرده باشید وفا کنید که از ان بخواهند پرسیدن
شما را وگفتند مراد بعهد وصیت است در حق مال یتیم وگفته اند که جملهٔ اوامر و نواهی خدا است وَاَوْفُوا
الْكَيْلَ پیمایید آنچه پیمودنی باشد و راست سنجید آنچه بترازو باید کشید بترازوی راست برکشید
که کیل تمام و ترازوی راست شما را بهتر است و عاقبت آن نیکوتر انکه گفت وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ
لَكَ بِهٖ عِلْمٌ مطاوعت مکن و از پس مرو آنرا که ترا بآن علمی نباشد یعنی آنچه ندانید تتبع آن مکن
از گفتار و کردار و غیبت کسی مکن و بهتان بر کسی منه و بدی مسلمانان مگوی که گوش و چشم
و دل را از و پرسند یعنی مکلف را ازین اعضا پرسند که بگوش چه شنیدی و چرا شنیدی و بچشم
چه دیدی و چرا دیدی و بدل چه اندیشیدی و چرا کردی و این اعضا را چرا بحرام استعمال کردی
وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ
طُوْلًا كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهٗ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوْهًا ذٰلِكَ مِمَّا اَوْحٰٓى اِلَيْكَ
رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ فَتُلْقٰى فِيْ جَهَنَّمَ مَلُوْمًا
مَّدْحُوْرًا اَفَاَصْفٰىكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِيْنَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِنَاثًا اِنَّكُمْ
لَتَقُوْلُوْنَ قَوْلًا عَظِيْمًا   این در ظاهر خطاب با رسولست صلی الله علیه وآله وسلم و مراد
امت اوست و از انکه او در زمین هرگز ببطر و نشاط نرفتی تا وی را از ان منع کنند میگوید در زمین
بنشاط و تکبر مرو و تبختر مکن راست و متواضع باش در رفتن که تو رفتن و زخم پای زمین را
نتوانی بریدن و بتطاول و کوهها نتوانی رسیدن یا بدرازی ببالای کوهها نتوانی شد نیز یکی ازین
جمله که گفته شد و از ان نهی کرده آمد بدی و مکروهست نزد خدای تو گناه زشت ابن عباس گفت
این هجده آیة در الواح موسی ع بود ابتدایش از شرک و آن آنست که در اول گفت وَلَا تَجْعَلْ
مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ و انتهایش بنهی از شرک بهای انکه توحید سر جمله حکمتهاست و آن اینست
که میگوید وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ با خدای خدای دیگر مگیر از بتان که انگه ترا بدوزخ اندازند
ملامت کرده و خوار کرده و دور گردانیده باشی از رحمت انکه خطاب کرد با کافران که گفتند که فرشتگان
دختران خدای و گفت ای خدای بر گزیدند شما را به پسران و فرشتگان دختران خود گرفت بهترین برای
شما اختیار کرد و بدترین خود برگرفت یعنی هیچ کس این کند که شما بخدای حواله میکنید اِنَّكُمْ لَتَقُوْلُوْنَ

بحقیقت که شما گفتاری بزرگ میگوئید برخدای روا امید ارید آنچه روا نمیدارید وخود را برخدای تفضیل مینهید که پسران بخود حواله میکنید و دختران بخدای وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا بدرستی که درین قرآن دلیلها مکرر کردیم وحجتها مفصل کردیم واز هرگونه مثل زدیم وبکردانیدیم وبیان کردیم تا باشد که مکلفان تامل کنند وعاقلان اندیشه کنند وبآن پند گیرند ونمی افزاید ایشانرا این قرآن که مکرر است وروایات ودلالات یعنی ایشان نمی افزاید نزدیک تو نزول این آیات إِلَّا نُفُورًا ودوری از قبول حق اگر دد کرد بمشرکان گفتار ایشان در آنکه خدای تعالی را شریکانند ودلیل گفت بر وحدانیت وگفت رسول خود را که بگوی ای محمد که اگر با خدای خدایانی بودندی چنانکه شما میگوئید آنکه طلب کردندی بخداوند عرش راه را تا پیش وی روند ومقرب وی کردند از آنکه راغب شوند باین معنی از عظمت وجلالت حسن بصری گفت که طلب کردندی راهی که تا بر وی غلبه کنند سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ منزه است ومتعالی از آنچه ایشان میگویند علو بزرگ ورفعت عظیم اوست الخدای که او را تسبیح میکند آسمان هفت گانه وهر که در آسمان وزمین است همه بزبان حال از آنجا که دلیل اند بصانع وآفریدگار خود وبر صفات وکمال وی وبر آنکه جایز نیست که وی را شریک وانباز گویند وهیچ موجودی از موجودات نیست الا که بدین وجه خدای را تسبیح میگویند از آنجا که همه مصنوع اند ومحتاج صانعی اند که مصنوع نباشد بی صانعی ولیکن شما درنمی یابید وفهم نمی کنید تسبیح ایشانرا چون نظر نمی کنید در آن تا دلالات ایشانرا در توحید خدای بشناسید إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا بدرستی که خدای تعالی بردبار آمرزنده است عبدالله عباس گفت وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ یا حیوان جمادات قتاده گفت مراد حیوانات است ونامیات وچیزها که افزاینده ابو الخطاب گفت با یزید رقاشی بودیم وحسن بصری بر طعام چون خوان بنهادند یزید حسن را گفت یا ابا سعید این تسبیح کند خدایرا گفت وقتی تسبیح کردی از آن خبر که روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما عضدت عضاة الا بترکها التسبیح هیچ درختی نه بریدند الا از برای آنکه تسبیح نکند در خبر است که رسول علیه السلام بیمار بود جبرئیل آمد واو را از بهشت نار وانگور آورد رسول از آن بخورد بر دست او تسبیح کرد وامیر المؤمنین علی علیه السلام نیز از آن بخورد بر دست او تسبیح کرد وهمچنین حسن وحسین علیهم السلام از آن بخوردند بر دست ایشان تسبیح کرد

یکی از

یکی از جد صحابه بر دست گرفت بر دست وی تسبیح نکرد جبرئیل گفت این طعام بهشت است در دنیا نخورد الا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا فرزند وی وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا وچون تو قرآن خوانی ای محمد ما میان تو ومیان دشمنان تو که ایمان ندارند بقیامت وبرای باز پسین حجابی کنیم مستور پوشیده از چشمهای ایشان که آنرا نه بینند از قدرت حق تعالی رسول را از چشمهای ایشان در حجابی کرد که ایشان که نشنیدی ونه دیدندی سعید جبیر روایت کرد که چون تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ بیامد تا رسول را ایذا کند واو زنی سلیط بود یکی از جد صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ تو دارد از وی احتراز کن که او پلید زبانست رسول گفت سبحان الله مینی وچنها این تسبیح میان من واوست او بیامد ورسول را صلی الله علیه وآله وسلم ندید این صحابی را گفت این صاحب تو مرا هجو کرده است صحابی گفت او شعر نگوید گفت راست میگوی وانگه برگشت صحابی گفت یا محمد ترا ندید گفت فرشته بیامد ومرا از او در حجاب کرد وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ وچون یاد کنی تو خدای خود را در قرآن بیگانگی ووحدت معرضان کنند چون گوئی لا اله الا الله این کافران برگردند وپشت بر تو کنند همه رمنده وگریزان یعنی ایشان میخواهند که ذکر خدایان ایشان کنی چون نیکی رمند از تو وی گریزند نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بآنچه ایشان استماع آن میکنند از لغو کردن وبا قرآن استهزا نمودن در وقتی که استماع تو میکنند وقرآن می شنوند در وقتی که ایشان یکدیگر را ازگویند در حق تو بعضی گویند دیوانه است وبعضی گویند شاعر است وبعضی گویند ساحر است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ چون گویند ستمکاران چون مغیره واصحابش از کافران مکه که پس روی نمی کنید شما مردی را که جادو کرده اند باوی که مختل العقل گشته است ودیوانه شده است وانکه گفت از نظر بکر تا ترا چگونه مثل زده اند وچه تشبیه کرده اند از تشبیهات مختلفه چون ساحری وشاعری وکاهنی ودیوانگی فَضَلُّوا پس ایشان گمراه ومتحیر شدند تا ترا نشناختند وبقصد راه نتوانستند بردن از آنکه نظر نکردند بر احوال تو ومعجزات تو تا ایشانرا بشناختن تو رساند وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا يَوْمَ يَدْعُوكُمْ

مردم آمدند [illegible] ابی لهب

فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا وابن کافران کفتند کجون
محمد سخن قیامت و حشر و نشر شنیدندی ای ما چون استخوان باشیم ریزیده و پوسیده ما را خلق
نو برانگیزند و این بتعجب و استبعاد حشر و نشر کفتند عبد الله عباس کفت مراد برفات کرده
است مجاهد کفت خاک است حق تعالی خطاب کرد پیغمبر را و کفت جواب ایشان باز ده و بگوی که
که شما سنگ باشید یا آهن باشید در شدت و صلابت یا خلقی که در سینهٔ شما باشد از آنچه بزرگ
باشد خدای قادر باشد که شما را اعادت کند و باز آدمی زنده کرداند درین خلق خلاف کرده اند
بعضی کفتند کواه است مجاهد کفت آسمان و زمین است مفسران کفتند مراد مرگ است

مرگ

یعنی بمثل اگر شما مرگ شوید من شما را مرگ بچشانم آنگه بمیرانم و زنده کردانم عبد الله عباس
و سعید جبیر کفتند کافران رسول را علیه السلام کفتند ارایت لو کنا الموت چگونی اگر ما
مرگ شویم ما را که بمیراند خدای تعالی کفت از مرگ بزرگ تر چیزی نیست بر دل شما خود مرگ
شوید همه بمیرید و باز زنده شوید و این آنست که از ایشان خبر داد و کفت فَسَيَقُولُونَ
زود بود که ایشان کویند که چون چنین شویم که کفته شد که ما را اعادت کند و زنده کرداند
تو بگوی ایشان را آن خدای که از اول بار شما را آفرید و زنده کرد انید چون تو این سخن بگویی
زود بود که ایشان سرهای خود را بجنبانند بر سبیل استهزا و افسوس کویند ای محمد
اینکه تو میگویی کی خواهد بود تو بگوی ای محمد ایشان را همانا که نزدیک است که بباشد و بس دور
نیست آنکه بیان کرد و کفت روزی که دعوت کند شما را خدای و برانگیزد از کورهای شما مطیع
و منقاد باشید همه بطوع و رغبت از کورها برآیید و کمان چنان برید که در کور درنگ نکرده اند
مگر زمانی فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ ابن عباس کفت بامر او است و فرمان او و کفت جامدین
سعید جبیر کفت از کورها برآیند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در استقلال زمان دو وجه
کفته اند یکی آنکه چون سرعت بعث و رجوع بینند کمان برند که مقام ایشان در کور اندک بوده
است و دیگر آنکه تقریب حال بود و سرعت انقلاب دنیا با آخرت چنانکه شاعر کفت حیات کان
لم تکن و موت کان لم تزل وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ
الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ
بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا
وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ
عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا بگوی ای محمد بندکان مرا از مؤمنان تا بگو
با مشرکان کلمهٔ که آن نیکوتر باشد و سخنی که بقبول نزدیکتر باشد و آن فرمایید که خدای فرمود
و ایشان را نهی کنید که خدای نهی کرد و با یکدیگر سخن خوش کویید و خطاب نیکو کنید چنانکه رحمک الله

وعافاك الله و مانند این نباید که متابعت شیطان کنید که درمیان ایشان فساد و دشمنی اندازد
و وسوسه کند ببدی کردن با یکدیگر و شیطان همیشه آدمی را دشمنی آشکارا بوده است از عهد
آدم و باشد تا روز قیامت رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای شما بشما عالمتر است و باحوال شما و تدبیر مصالح
شما داناتر است اگر خواهد بر شما رحمت کند بفضل خویش و اگر خواهد عذاب کند بعدل خویش و او
عالم است بتفاصیل اعمال شما و مقادیر استحقاق شما آنگه خطاب کرد با رسول علیه السلام و کفت
ما ترا بنفرستادیم تا وکیل باشی بر ایشان و ما ترا بر ایشان موکل نکرده ایم تا ایشان را بر اسلام جبر
کنی و بقهر با یمان داری و از کفر و عصیان منع کنی و باز داری و ما ترا فرستادیم تا تو ایشان را بشارت
دهی بهشت و بیاگاهانی از آنچه در پیش در کار آخرت و بهشت و دوزخ و با ایشان مدارا کنی اگر
قبول کنند خود نیکوست و اگر نکنند ترا باز خواستی نیست وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و خدای تعالی عالمتر است
باحوال و اعمال و ضمایر آنانکه در آسمان و زمین اند و بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه صلاح میداند و
استحقاق و اهلیت می شناسد رفعت و درجت میدهد و از فرشتگان و آدمیان برای رسالة
آنرا اختیار میکند که اهلیت آن دارد وَلَقَدْ فَضَّلْنَا ما تفضیل دادیم بعضی فرشتگان بر بعضی
و بعضی پیغمبران را بر بعضی برگزیدیم آدم را صفوت دادیم و ادریس را رفعت دادیم و نوح را اجابت
دعوت دادیم و ابراهیم را خلت دادیم و موسی را درجهٔ مناجات دادیم و سلیمان را ملک دادیم و
داوود را زبور دادیم و عیسی را انواع معجزات دادیم و محمد را صلی الله علیه و آله و سلم محبت دادیم
و عیسی را مبشر مقدم او کردانیدیم وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ و در زبور داوود نوشتیم
إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی محمد و اهل بیتش قُلِ ادْعُوا
الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ
رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا وَإِنْ مِنْ
قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا
كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا بگوی این کافران را که بخوانید
آنانرا که شما دعوی خدایی ایشان میکنید بدون خدای از فرشتگان و آدمیان چون عزیر و عیسی
تا دفع بلیت و کشف مضرت از شما کنند فَلَا يَمْلِكُونَ پس نتوانند و مالک نباشند آنرا که بلای
از شما بگردانند و رنجی از روی شما باز برند این جماعت آنانند که خدای خود را میخوانند و بخدای خود
وسیلت و قربت میجویند هر کدام از ایشان که بخدای نزدیکتر بوده است وسیلتی میجویند و امید از
رحمت خدای میدارند و از عذاب او می ترسند بحقیقت که عذاب خدای همیشه آن بوده است
که از او ترسند و حذر کنند چون حال ایشان چنین بود مرد عاقل چگونه ایشان را پرستد و طمع وسیله

بخدای از ایشان چگونه دارد عبد الله عباس و بیشتر مفسران گفتند که مراد عیسی است و مادرش
که کافران ایشان را می پرستیدند و ایشان خدای را می پرستیدند عبد الله مسعود گفت جماعتی
کافران بودند که جنیان را می پرستیدند آن جنیان ایمان آوردند و خدای پرست شدند خدای تعالی
آیت فرستاد و این کافران را غیبت کرد و ملامت فرمود وَإِن مِّن قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و هیچ
شهری که ما آنرا هلاک کنیم پیش از روز قیامت بمرگ یا عذاب کنیم ایشان را بقتل عذابی سخت
بسبب کفر و عصیان ایشان آن کافران را بر سبیل عقوبت و مومنان را بر سبیل امتحان بعضی
گفته اند مراد بشهرهای کافرانست عبد الله مسعود گفت هر شهری که در و زنا کنند و ظاهر شود
خدای تعالی دستوری دهد در هلاک آن شهر انکه بیان کرد که این لا محاله خواهد بود در کتابی که
لوح محفوظ است مسطور است وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَن
كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا
نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا منع وجود چیزی باشد که با وفعل در وجود
نیاید از انکه ایشان قادر نباشد و این در خدای محاورت و استعارت باشد بمعنی ترک میکو
که ما را منع نکرد و باز نداشت از فرستادن آیات و معجزات بر حسب اقتراح ایشان الا اصافی
و مانعی از حکمت و آن تکذیب کردن ایشان و پیشینانست که ایشان را پیغمبران آیت و معجزه
نمودند چنانکه ایشان در خواستند چون آیت بدیدند تکذیب کردند ما ایشان را عذاب استیصال
فرمودیم و هلاک کردیم و حکم ما اینست که هر که آیتی در خواهد چون بیان تکذیب کند و ایمان نیارد
ما ویرا هلاک کنیم و چون دانستیم که اگر آنچه ایشان میخواهند بنماییم تکذیب کنند و باور ندارند و
و ایمان نیاورند و چون دانستیم انانکه مستحق عذاب استیصال ما آنچه خواستند ترک کردیم
و ندادیم که حکم ما درین امت آنست که ما ایشان را بعذاب استیصال عذاب نکنیم از شرف
و کرامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبد الله گفت سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه رسول
را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفا را برای ما پر زر کن خدای تعالی گفت ما را ازین مانعی نیست
الا انکه چون این بکنیم و شما تکذیب کنید چنانکه امتان گذشته کردند انکه شما مستحق عذاب
استیصال گردید چنانکه ایشان گشتند آنگاه گفت وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ ما ثمود را که از صالح
پیغمبر ناقه در خواستند بدادیم که ایشان را به بصیرت رساننده بود ناقه که در و روشنایی بود
بود و کسی را که نظر کردندی پس ایشان بر خود ستم کردند برکشتن آن ناقه یا کافر شدند بآن
ناقه که معجزه بود و مستحق عذاب گشتند ما آیات که فرستیم برای تخویف و ترسانیدن فرستیم تا
بترسند و ایمان آرند قتاده گفت خدای تعالی بندگان را می ترساند با آنچه خواهد تا باشد که اندیشه
کنند و با درگاه او روند آورده اند که در کوفه زلزله بود عبد الله مسعود گفت ای بندگان خدای

شمارا

شما را برضای خود میخوانند توبه کنید و رضای خدای تعالی حاصل کنید وَإِذْ قُلْنَا لَكَ
إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ
وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا
و یاد کن ای محمد چون گفتیم ما ترا که خدای تعالی محیط است بر مردمان یعنی علم وی محیط ایشانست
و از علم وی بیرون نمی شوند و احوال تو محیط قریش است و هلاک کننده ایشان یعنی بشارت
دادیم ترا بجنگ و نصرت دادند ترا برایشان و نکردیم آن خواب را که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً و آزمایش
مردمان را گفته اند که مراد بدین خواب معراج است و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه رسول
را علیه السلام عادت بود که چون نماز بامداد بگزاردی روی بمردم آوردی و گفتی که هیچکس خواب دیده
است ما گفتیم نه رسول علیه السلام گفت من دوش چنان در خواب دیدم که دو کس پیش آمدند و مرا
گفتند که برخیز و با ما بیا من برخاستم و با ایشان رفتم مرا ببردند تا به بیابان راست و هموار نگه کردم
مردی را دیدم که سنگی بزرگ بدست گرفته و مردی را بیفکنده و بآن سنگ سر او را میکوفت چون
سنگ از دست بینداختی باز سر او همچنان شدی که بود دیگر بار سنگ بر داشتی و سر او را بکو فتی
من گفتم این چیست مرا گفتند از اینجا برو من برفتم مردی را دیدم که بقفا باز افکنده و مردی دیگر
کلوب آهنی بدست گرفته بود بآن دهن او می دریده و گوشت از دهن وی باز میکرد چون از یک
جانب بپرداختی با دیگر جانب آمدی آن درست شده بودی چون ازین نیز بپرداختی بآن جانب
شدی من گفتم سبحان الله این چیست مرا گفتند برو از آنجا رفتم خانه دیدم مانند تنوری بالای
او تنگ و زیر او فراخ پر آتش در و نگه کردم جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه آتش از زیر آن
تنور بر می آمد و ایشان را بر سر می آورد و ایشان فریاد میکردند گفتم اینان که اند مرا گفتند برو از آنجا
برفتم بجویی رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شناو میکرد و بر کنار جوی مردی نشسته بود سنگهای
بسیار در پیش او ریخته هرگاه که آن مرد از جوی بر آمدی این مرد سنگی از سنگها در دهن وی نهادی
او فرو بردی و بار دیگر در آن جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم مردی را دیدم
کریه المنظر بغایت سهمگین آتش میکرد و از گرد آن آتش میگردید گفتم این چیست مرا گفتند برو
از آنجا برفتم ببستانی رسیدم بغایت خوش و خرم در و انواع درختان میوه و شکوفها و جویهای
آب بسیار و درختی بزرگ در زیر آن درخت پیری نشسته بود و پیرامن او کودکان بسیار نشسته
بودند گفتم این پیر کیست و این کودکان کیستند مرا گفتند برو از آنجا برفتم درختی دیدم
سخت بزرگ و بغایت نیکو مرا گفتند برین درخت شو بدان درخت شدم ایشان نیز بر آن آمدند
از آنجا بشهرستانی رسیدیم بنا کرده بخشتهای زرین و سیمین بدر آن شهرستان شدیم مردمانی
را دیدیم که یک نیمه ایشان بغایت نیکو و یک نیمه بغایت زشت و آنجا جوی بود بغایت خوش و آب

او از شیر سفید تر این دو مرد که با من بودند ایشانرا گفتند برین جوی فرو شوید و خود را بشوئید ایشان
خود را بشستند و بر آمدند آن زشتی از ایشان زایل شد و صورت ایشان نیکوترین صورتها
گشت گفتم این عجایبها چیست که امشب دیدم گفتند آن مرد را که سر او بسنگ می شکستند او
مردیست که قرآن خواند و نماز فریضه تقصیر کند و آن مرد که از دهان او از کلوب می بریدند او مردیست
که از خانه بیرون اید دروغ گوید با آفاق عالم برسد و آن مردان و زنان که در تنور بودند زناکنندگانند
و آن مرد که سنگ در دهن او نهادند ربا خواره است و آن مرد کریه المنظر که آتش می افروخت
خازن دوزخ بود و آن پیر را زبالا که در زیر درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است و آن کودکان
کودکانی اند که بر فطرت اسلام وفات یافته اند و آن قوم که یک نیمه ایشان زشت بود و یک
نیمه خوب جماعتی اند که نیکی و بدی کرده اند و آن جوی که ایشان در انجا رفتند و پاکیزه گشتند توبه
است و آن روضه که دیدی بهشت عدن است و آن شهرستان سرای شهیدانست انگه مرا
گفتند بالا نگر بالا نگریستم کوشکی دیدم مانند ابر سفید گفتند این جای تست و من جبرئیلم
و او میکائیل گفتم بارک الله فیکما مرا بگذارید تا بجای خود روم گفتند وقت نیست که ترا در دار دنیا
عملی مانده است چون تمام کنی بدان جا رسی این قولیست از عبد الله عباس و جماعتی مفسران
علی بن طلحه گفت این خواب آن بود که رسول علیه السلام دید که او در مکه است با صحابه بگفت
و آهنگ مکه کرد مشرکان پیامدند و او را منع کردند باز گشت جماعتی را فتنه افتاد از باز گشتن
رسول علیه السلام و سال دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه برفت و خدای تعالی این آیت فرستاد
لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا و از امام محمد باقر و صادق علیه السلام روایتست که این خواب
آن بود که رسول علیه السلام در خواب دید که جماعتی بوزینگان بر منبر او می شدند و فرو می آمدند
او دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر او تغلب کنند در خبر است که تا رسول
این خواب دید کس لب او خندان ندید تا پیش خدای شد وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ یا محمد دیدیم درخت
لعنت کرده را در قرآن مگر برای فتنه مردمان و این درخت زقوم است چون اصحاب این درخت
ملعون شد از انجا که کافران این درخت چشانند و ایشان ملعونند وصف ایشان بر درخت
اجرا کرد بر سبیل مجاز و فتنه مردمان باو آن بود که چون این آیت آمد که اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ
الْاَثِيمِ ابو جهل گفت یکی از دروغ محمد اینست که میگوید که در میان آتش درختیست و آتش
دوزخ آن درخت را نسوزد و چگونه در آتش درخت روید و امام محمد باقر گفت درخت ملعونه
بنو امیه اند وَنُخَوِّفُهُمْ و ما می ترسانیم ایشانرا و بیم میکنیم تخویف و انذار ما نمی افزاییم ایشانرا
مگر طغیان بزرگ و عصیانی عظیم وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ
فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ قَالَ ءَاَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا قَالَ اَرَاَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي
كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلَّا قَلِيلًا
قال

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا
وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ
وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
اِلَّا غُرُورًا اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفٰى بِرَبِّكَ وَكِيلًا
و یاد کن ای محمد چون گفتیم ما فرشتگان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند مگر که ابلیس که او
سجده نکرد و گفت ای سجده کنم من کسی را که تو او را از گل آفریدی که او گل بود قَالَ اَرَاَيْتَكَ شیطان گفت خبر
ده مرا چه کار است که این شخص را که تو بزرگوار کردی و بر منش تفضیل دادی چرا تو او را بر من اختیار
کردی و من بهترم از و انگه ابتدا کرد و گفت اگر تو مرا تاخیر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت من از بیخ
و بیخ بر کنم فرزندان او را با غوا و مکر الا اندکی را از ایشان و ایشان معصوما شند و وجهی دیگر اینست که ای
می بینی تو این را که بر من تکریم کردی و تفضیل دادی اگر مرا تاخیر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت
من فرزندان او را ببرم و معصیت راه نمایم تا معصیت کنند و بشومی آن از بن و بیخشان بر کنم
مگر اندکی را از ایشان خدای تعالی و برا گفت که برو بکار خویش که هر کس که پیرو تو شود از فرزندان آدم و
متابعت تو کند دوزخ جزای شماست انگه با شیطان خطاب کرد بر سبیل تهدید و وعید و گفت برو
وانگیز و سبکسار کن و از جای ببر و گمراه کردان آنرا که تو می توانی باواز خود یعنی بدعوت خود و ایشانرا
معصیت دعوت کند از لشکر ابلیس بود مجاهد گفت مراد آواز مزامیر و سرود است وَاَجْلِبْ
عَلَيْهِمْ و کردن کش بر ایشان سواره و پیادگان خود را عبد الله عباس گفت ابلیس را سواران و
پیادگانند از جن و انس هر سواری و پیاده در معصیت خدای سعی کند او از لشکر ابلیس باشد
وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ و با ایشان شریک شو در مال ایشان و فرزندان ایشان بعضی مفسران
گفتند مراد هر مالیست که از معصیت بدست آرند عطا گفت که رباست قتاده گفت آنست که مشرکان
بر خود حرام کردند از بحیره و سایبه و وصیله و مراد با اولاد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند و مادران
بکشند ایشانرا و گفته اند که مشارکت در اولاد آنست که عبد الحرث و عبد الشمس نام نهادندی وَعِدْهُمْ
وعده ده و ایشانرا وعده های باطل از طول امل و درازی اجل و شفاعت بتان انگه گفت وعده ندهد
ایشانرا شیطان مگر غرور و فریب اِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من ترا بر ایشان راهی نبود و تسلط
نباشد و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص او دعوت او را اجابت
نکنند و او را مطیع و منقاد نباشند و پسنده است و خدای تعالی بس است وکیل بندگان خود که کارها
بوی گذارند و بر وی توکل کنند تا ایشانرا از بدی شیطان نگاه دارد رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي
لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَاِذَا مَسَّكُمُ
الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلَّا اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجّٰىكُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَكَانَ

الانسان كفورا افامنتم ان يخسف بكم جانب البر او يرسل عليكم
حاصبا ثم لا تجدوا لكم وكيلا ام امنتم ان يعيدكم فيه تارة اخرى
فيرسل عليكم قاصفا من الريح فيغرقكم بما كفرتم ثم لا تجدوا
لكم علينا به تبيعا خدای شما آنست که برای شما کشتی را در دریا میراند تا شما طلب کنید
از فضل او و نعمت او به تجارت و بازرگانی اگر نه تفضیل او بودی که آبی که یک جو سنگ بر سر او اندازی
فرو رود و اگر صد هزار من در کشتی نهی فرو نرود و این همه از رحمت اوست بر خلقان و او همیشه بر شما
مشفق و مهربان بوده است انکه احوال دریا و شدت آن یاد ایشان داد و گفت چون در دریا
بیچارگی و رنجی بشما رسد از خوف غرقه شدن از خاطر شما و هم شما گم گردد انکس که وی را می پرستید و نیاز
شما نرسد مگر خدای یعنی چون دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج دریا تلاطم
کرد و شما از غرقه شدن بجان ایمن نباشید معبودانی را که میخوانید بدون خدای از شما گم شوند و از
یاد و خاطر شما برود کس را نخوانید مگر خدای جل جلاله پس انکه بفضل و رحمت خود شما را نجات
دهد و به پایان خشکی رساند شما از خواندن وی اعراض کنید و روی بگردانید و در نعمت وی کافر
شوید و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است اَفَاَمِنْتُمْ ای ایمن شده اید از انکه یاد کرد اند و شما
جانب زمین را در وقتی که شما بران باشید و بزمین فرو برد شما را چنانکه قارون را فرو برد یا فرو
فرستد بر شما باد سخت که سنگ ریزه آورد یعنی باد را مسلط کرداند بر شما تا سنگ را بر دارد
و شما را سنگسار کند یعنی چون از دریا نجات یافتند و به پایان خشکی رسیدند باری دیگر بسر
معصیت و شرک شدید چه ایمن شده اید از انکه شما را عذاب کند بخسف تا بزمین تان فرو برد
یا بباد سنگ تان هلاک کرداند او یعیدکم یا بار دگر با دریا برد و باد سخت را بر شما کار و بادی
که بسختی درختان از بن بکند شما را غرقه کرداند بسبب کفران شما و آن نعمت را که از دریا خلاص یافتند
پس انکه نباید برای خود کشتی را که تابع شما بود تا شما را بر ما نصرت کند وَلَقَدْ كَرَّمْنَا
بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى
كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ
كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا وَمَنْ
كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا
ما فرزندان آدم را گرامی کردیم و بزرگ گردانیدیم بعقل و نطق و تمیز و صورت نیکو و قامت
راست و تدبیر امر معاش و بانکه ایشان را مسلط کردیم بر آنچه در زمین است و چهارپایان بر حیوانات
و چهارپایان و در دریا بر کشتیها چنانکه بیان این کرد و گفت وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ایشان را برداشتیم
در بیابان و خشکی بر چهارپایان و در دریا با کشتیهای روان تا هر کجا که خواهند روند بتجارت و بر ایشان

آسمان

آسمان باشد و روزی کردیم ایشان را بر بسیاری از آنان که ما آفریدیم از طعامهای لذیذ و از شرابهای
پاکیزه و خوش گوار و از انواع حلواها و شیرینیها گروهی بدین آیت استدلال کرده اند بر تفضیل
فرشتگان و پیغمبران و گفته اند که خلایق مکلفان سه جنس اند فرشتگان و آدمیان و جنیان
و این معتمد نیست برای انکه در آیت اکرام و تفضیل جمله بنی آدم گفت و ما نگفتیم که همه آدمیان
از فرشتگان بهتر اند گفتیم پیغمبران از فرشتگان بهتر اند کلبی گفت بنی آدم مفضل اند بر هرچه خدای
آفریده مگر بر طایفه از فرشتگان مران جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جماعتی که و همانند
زید اسلم گفت که فرشتگان خدایرا گفتند بار خدایا تو بنی آدم را در دنیا انواع نعمت دادی که از آن
میخورند و تنعم میکنند ما را عوض آن در آخرت بده خدای تعالی گفت من فرزندان آنرا که تولای خلق
او بخودی خود کرده ام برابر نکنم با انکه ایشان گفتم بباشید بودند از ابوهریره روایتست که گفت
المؤمن اکرم علی الله من الملائکة الذین یتولون عنده مومن بر خدای گرامی تر است از فرشتگان که
بنزدیک او اند يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ یاد کن ای محمد روزی را که ما دعوت کنیم و بخوانیم هر قومی را بامام
خود یا نسبت هر گروهی را و باز خوانیم با ایشان تا مراد باین امام کیست و بعضی مفسران گفتند که مراد
رسولست ضحاک گفت کنایت هر امتی بکتابی دعوت کنند ابو عالیه گفت اعمالست یعنی باز خوانند
هر یکی با کردارش قتاده گفت نامه اعمالست و دلیل این تاویل سیاق آیتست فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ ابوهریره از رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت هر که در سبیل خدای نفقه کند روز قیامت
او را از بهشت ندا کنند که این عوض بهتر است تا یا آن مال که خرج کردی انگه از هر دری از درهای بهشت
داعیان دعوت میکنند اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه
را از در صدقه و یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله کس باشد که او را از همه درها ندا کنند گفت بلی
امیدست که شما از آنان باشید بعضی گفتند که ایشان را بمادر خوانند درین سه وجه حکمت گفته اند
موافقت عیسی را علیه السلام و شرف حسن و حسین را علیهم الصلوة والسلام و پرده
فرو گذاشتن عبد الله عباس گفت مراد امامیست که بوی اقتدا کرده باشد ایة هدی و ایة
ضلالت امام رضا علیه السلام از پدرانش از امیر المومنین علی علیه السلام روایت
کرده است از رسول علیه السلام که هر قومی را بچند چیز باز خوانند بامام زمانش که بوی اقتدا
کرده باشد و بسنت پیغمبران و بکتاب خدای ایشان و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده اند که او گفت الا تحمدون الله اذا کان یوم القیامة فدعی کل قوم الی من یتولونه
فزعنا الی رسول الله و فزعتم الینا قال این ترون یذهب بکم الی الجنة و رب الکعبة قالها ثلثا
ای دوستان و موالیان ما خدایرا حمد و ثنا گوییم بران نعمت که چون روز قیامت باشد هر
قومی را بان کس دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشد ما پناه برسول خدا دهیم و چنگ در وی

زنیم و شما پناه بما دهید پس کی برند شما را ببهشت برند شما را بخداوند کعب و این سه بار
گفت فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ پس آنکس که نامهٔ اعمال بدست راستش دهند ایشان
نامهای خود را برخوانند بر ایشان بفتیل ظلم نکنند و فتیل آن باشد که جون انگشت بهم
بمالند در میان هر دو انگشت حاصل شود و از جوکی و آن باشد که در میان جوی استهٔ خرما
باشد و این کنایتست از قلة و حقارت انکه گفت وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
أَعْمَىٰ هر که درین دنیا کور باشد در راه نجات و رستکاری نبیند در آخرت هم کور باشد براه
بهشت راه نیابد عکرمه گفت جماعتی ازین آمده بودند عبد الله عباس را ازین آیه سؤال کردند
گفت پیش ازین برخوان وَرَبُّكُمُ الَّذِي تا انجا که وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا
انکه گفت هر که در آیات و دلالات که مشاهده و محسوس است نابینا باشد در آخرت هم نابینا
باشد نابینای آخرت آنست که از رحمت خدای نابینا باشد در خسارت و نکال و عذاب خدای
کرفتار ازین جمله بنابینایی عبادت کرده است جنانکه ازان نعمت و رحمت و آسایش
که اهل بهشت راست و بروشنائی چشم عبادت کرد انجا که فلا تعلم النفس ما اخفی لهم من
قرة اعین جزاء بما كانوا يعملون و شاید که نابینایی باشد یا در آخرت بر سبیل عقوبت ایشان
و بیان این وجه قول خداست وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْ
حَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ
ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ
الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا وَإِنْ كَادُوا
لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ
إِلَّا قَلِيلًا سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا
عبد الله عباس رضی قد ثقیف بنزدیک رسول صلوات الله علیه آمدند و گفتند با ما سه ش
کار بکن تا بتو ایمان آوریم گفت آن چیست گفتند و تا و تا بناشیم و رکوع نکنیم و اغنام بدست
خود بکشیم و یک روز بگذاری تا بلات ممتنع شویم رسول علیه السلام گفت نمازی که در و رکوع نبود
در و خیری نبود و اغنام را که بدست خود بکشی روا باشد و اما تمتع بلات من این نکنم ایشان
گفتند ما را می باید که از میان عرب تخصیص باشد که بآن از دیگران ممتاز باشیم اگر گویند چرا کردی
گوی که خدای فرمود رسول علیه السلام ایشان را داد که رد و آب بجاست و وضوی نماز کرد
گفتند یا رسول الله اکنون ما را مهلت ده خدای تعالی این آیت فرستاد وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ
امروز شان آنست که این کافران نزدیک بود که ترا در فتنه اندازند و بفریبند و بگردانند از آنچه ش
ما بتو وحی کردیم از قرآن تا تو افترا کنی بر ما غیر قرآن را و اضافت کنی با ما آنچه بتو نفرستادیم و اگر

متابعت ایشان کنی و فرمان ایشان بری ترا بدوست گیرند وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ اگر نه ازانست
که ما ترا برجای داشتیم و از وسوسه و کید شیطانت نگه داشتیم نزدیک بود که تو اندک میل کنی
بایشان و بعضی از آنچه ایشان از تو درخواستند بآن ره و اگر جنان کردی بچشانیم ترا دو
جندان عذاب که در دنیا عاصیان را چشانیم و انگه هیچ یاری و یاوری نیافته که ترا بر ما نصرت کند
در خبرست که چون این آیة آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد و گفت اللهم لا تکلنی
الی نفسی طرفة عین خدا و ندا مرا طرفة العینی با من مگذار روایت کرده اند که این آیة انگه آمد
که قریش رسول را گفتند که ما نگذاریم استلام حجر کنی تا انکه بتان ما را چینی رسول صلی الله علیه
و آله و سلم با خود گفت بر من چیزی نیاید این جون خدای میداند که من کاره بتان ایشانم آنچه میخواهند
بکنند تا مرا نگذارند که استلام حجر کنم همچنین قریش خواستند که ترا از زمین دور کنند انکه که درد از الله
جمع شدند و اگر بکردندی خدای ایشان را مهلت ندادی مگر اندکی از روزگار عذاب فرستادی
و همه را هلاک کردی کلبی گفت مراد زمین مدینه است جون رسول علیه السلام از مکه
بمدینه آمد جهودان را خوش نیامد پیش او رفتند و گفتند ای محمد نه تو پیغمبری گفت بلی پس تو آن
که این زمین پیغمبرانست و زمین پیغمبران شامست ابراهیم انجا بود و دیگر پیغمبران همه انجا بوده اند
و آن زمین مقدسه است و این جای نه جای پیغمبرانست و پیغمبر علیه السلام پنداشت که بنصیحت
میگویند خیمه بدر برد سه جار میل از مدینه برفت منتظر بود تا اصحاب جمع شدند خدای تعالی این
آیت فرستاد و رسول را فرمود که محیا و ممات تو انجاست و مبعث تو انجاست و مراد زمین
مکه است ایشان بعد ازان که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کرد الا زمان اندک نماندند
خدای تعالی ایشان را در جنگ بدر هلاک کرد سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا نهاد و طریقت آنکس که پیش
از تو او را برسالت فرستادیم همچنین بود امت او بود او و قوم او او را بیرون کردند و ما ایشان را هلاک
کردیم با ایشان همان نیز کنیم که بایشان کردیم از سنت و عبادت آنست که تا پیغمبران در میان ایشان
بودند ما ایشان را عذاب نکنیم ایشان اختیار آن میکنند که تو از میان ایشان فرو د آمد که ایشان و غیر ایشان
همه در حمایت تو اند از عذاب أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ
الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ
أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا مفسران را در تفسیر
دلوک خلافست ابراهیم نخعی و مقاتل بن حیان و ضحاک و سدی گفتند دلوک فرو شدن آفتابست
و بر قول امر بنماز شام باشد و دلیل این تاویل حدیث عبد الله مسعود است که گفت کان اذا غربت
حاجبه علی المغرب وافتران کان صایماً جون اثر آفتاب فرو شدی رسول علیه السلام نماز

شام بکردی اگر روزه داشتی افطار بکردی و سوگند خورد که این ساعت وقت این نماز است
وهی التی قال الله تعالی أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله
و قتاده و مجاهد و غیر ایشان گفتند دلوک آفتاب زوالست این قول باقر علیه السلام و صادق
و دلیل این تاویل حدیث ابن مسعود است که او گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
اتانی جبرئیل لدلوک الشمس حین زالت و صلی بی الظهر گفت جبرئیل ع بمن آمد در وقت
دلوک آفتاب چون زوال بود نماز پیشین بکرد و من در پی او نماز کردم جابر بن عبد الله گفت رسول
را صلی الله علیه و آله و سلم بدعوت خواندند با جماعت صحابه چون طعام بخورد وقت زوال بود
رسول علیه السلام از سرای بیرون آمد گفت اخرجوا فهذا حین دلکت الشمس این آن وقتست
که آفتاب بزوال رسید و این قول جامع جمله فرایض است چون دلوک زوال باشد نماز
و دیگر در و داخل باشند و قوله الی غَسَقِ اللَّیْلِ نماز شام و خفتن باشد وَقُرْآنَ الْفَجْرِ نماز بامداد
پس این آیت پنج نماز را مستغرق باشد و دلیل بر صحت این آنست که از رسول علیه السلام
روایت است که جبرئیل ع مرا چون نمازی آموخت ابتدا بنماز پیشین کرد و چون زوال آفتاب
شد جبرئیل بیامد و نماز پیشین و دیگر بکرد و من در پی او و چون شفق مشرق زایل شد باز آمد
و نماز شام بکرد و بعد از ان خفتن بکرد و من در پی او و چون صبح برآمد باز آمد و نماز بامداد بکرد
و من در پی او و انگه روز دیگر چون سایه هر چیزی همچند آن شد باز آمد و نماز پیشین بکرد و من
در پی او و چون سایه دو چندان شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او و چون آفتاب فرو شد باز
آمد و نماز شام بکرد و من در پی او و چون دو دانگ از شب بگذشت باز آمد و نماز خفتن بکرد و من
در پی او نماز کردم چون روز روشن شد باز آمد و نماز بامداد بکرد و گفت ای محمد این نماز پیغمبرانست
که پیش از تو بودند انگه گفت ما بین هاتین الصلوتین وقت از میان این وقت تا آن وقت
یعنی روز اول نمازهای اول وقت کردم و روز دویم بآخر وقت نماز کردم تا بدانی که اول وقت کدام
است و آخر وقت کدام و این نیز بدانی که میان اول وقت و آخر نماز توان کرد أَقِمِ الصَّلَوٰةَ نمازهای دار
و بران قیام و مداومت نمای که نمازی که برای وقت بگشتن آفتاب و وقت بدید آمدن اول
تاریکی است درین میانه نماز پیشین و نماز دیگر است چون بدید آمد اول تاریکی باشد نماز شام باشد
و انگه نماز خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ یعنی این نماز بامداد است یعنی درین اوقات نمازها را بپای دارید
شرایط آن بجای آرید لکی انگه گفت إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز فجر نمازیست مشهود حاضر شده
بوی یعنی فرشتگان روز در ان وقت با فرشتگان شب حاضر شوند برای انکه نزول فرشتگان
روز است و صعود فرشتگان شب فرشتگان شب در آخر دیوان عملش بنویسند و فرشتگان
روز در اول دیوان روز اگر نماز بامداد در اول وقت بکنند و این دلیلست بر انکه تغلیس نماز بامداد

مستحب

مستحب است و انگه گفت وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ و در بعضی از شب بیدار شو به نماز زیادت
بر فرایض پنج گانه که واجب کرده اند که این زیادت کرامیست که خدای تعالی این آیت را داد گفتند
این نماز بر رسول فریضه بود و بر دیگران سنت رسول را فرمود که باین نماز قیام کن تا بود که خدای تو
ترا برانگیزد در مقام محمود و بیشترین اهل علم بر انند که این مقام مقام شفاعتست که اولیان و
و آخریان تمنای آن مقام کنند عبد الله مسعود را پرسیدند که آن مقام چیست گفت فردای
قیامت خلایق را در مکان صعید بیاسست بدارند هر کسی سخن نیارد گفتن اولین کسی که او را
بخوانند رسول ما باشد قتاده گفت روایت کرد انس مالک از رسول که روز قیامت مومنان
گناه کار مجتمع شوند و گویند بباید تا شفیعی برانگیزیم بخدای تعالی تا باشد که ما را ازین مقام برهاند
بنزدیک آدم آیند و گویند ای آدم صفی خدای تعالی ترا بدست قدرت خود بیافرید و مسجود فرشتگان
گردانید میخواهیم که ما را شفیع باشی بحضرت حق سبحانه و تعالی آدم گوید پای آن ندارم و مرا خطیه
افتادست که هنوز در خجالت آنم از اینجا پیش نوح آیند و گویند تو اولین پیغمبری که خدای تعالی
ترا بکافه خلق فرستاد ما را شفاعت کن گوید من این مقام ندارم پیش ابراهیم خلیل آیند از وی
درخواهند گوید مرا قوت این نیست پیش موسی آیند همین جواب دهد بنزدیک عیسی آیند او
گوید این دارو در شفاخانه من نیست و این پایه هیچ کس را نباشد مگر محمد را که سید اولین و آخرینست
اوست پیش من آیند من برخیزم و ایشان از پس من دو صف کشیده باشند و من از انبیا
بروم و از خدای تعالی دستوری خواهم چون دستوری یابم در سجده افتم و روی بر زمین نهم
خطاب آید که سر بردار و بخواه تا هرچه میخواهی بدهند و شفاعت کن تا ببخشند من سر بردارم و خدا
حمد و ثنا گویم انگه شفاعت کنم چندانکه مرا حد بوده باشد و تعیین کرده دیگر باره مراجعت کنم
و هم روی بر زمین نهم ندا آید که بخواه تا بدهیم و شفاعت کن تا ببخشم من شفاعت کنم چندانکه
را بمن بخشند که خدای داند و بس و همچنین دیگر شفاعت کنم تا هر کسی را که گوینده لا اله الا الله
باشد از دوزخ بیرون آرند و هر کرا جوی ایمان بوده باشد بخواهم تا در دوزخ نماند جز کافر محض و بروایت
دیگر مراد بمقام محمود مقام رسولست بر عرش یا بر کرسی از عبد الله سلام روایت کرده اند که او
گفت روز قیامت کرسیی بیارند و در پیش عرش بنهند پیغمبر شما بر انجا نشیند انگه رسول را خطاب
کند قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ بگوی ای محمد که ای خدای من مرا در جای صدق بر و بیرون
آر عبد الله عباس گفت معنی اینست که مرا از مکه با مدینه آر از امام جعفر صادق علیه السلام
و پدرانش روایت است که رسول علیه السلام این سخن انگاه گفت که در غار شد که از مکه
بیرون آمده ام او را این دار و باز در مکه بر با مراد و پیروز مرا از نزدیک خود سلطانی و حجتی کن منصور
بقوت بخش بر انانکه با من دشمنی کنند و غیر ظاهر که دین تو آنرا راست دارم خدای تعالی باین دعا ملک

فارس و روم وعده داد و قتاده گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت و دانست که او را بر بنا
کار قوت نباشد الا سلطانی و از قبل خدای تعالی از خدای سلطانی خواست منصور و مؤید
و از قبل خلای برا دای کتاب اقامت حدود کلبی گفت مراد باین سلطانی عطای بن اسید است
که رسول علیه السلام او را بمکه عامل کرد و او مرد سخت بود بر فاسقان و نرم جانب بر مؤمنان
او گفت والله که اگر کسی بنماز جماعت حاضر نیاید گردنش بزنم و تخلف نکند از نماز جماعت الا منافقی
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا وَنُنَزِّلُ
مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا
خَسَارًا حق آمد و باطل برسید و نیست شد یعنی قرآن آمد و شیطان رفت اسلام آمد و شرک
نیست گشت و گفته اند که حق دین خداست و باطل اصنام و آدیشان او باطل همیشه نیست و فانی
بوده است عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفته اند که چون رسول علیه السلام مکه بگشاد پیرامن
کعبه سیصد و شصت بت نهاده بود هر قومی روی بصنم خود آوردی رسول علیه السلام بر آن
بتان میگذرید چوبکی در دست بر سر آن چوب آهنی بر چشم و روی آن بتان میزد و میخواند وَقُلْ
جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ هر بت که بگذشتی بروی در آمدی مشرکان می دیدند و میگفتند سخت
ساحر است این محمد وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما فرو فرستادیم از قرآن آنچه شفاست و رحمت مؤمنان
را قرآن شفاست برای آنکه چون دلیل نبوت و صدق او کرد مردم از حیرت و ضلالت خلاص
یافتند چنانکه بیمار از علت و رنج شفا یابد و دیگر آنکه شک و شبهه و نفاق مرض است چنانکه گفت
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و قرآن شک و شبهه را زایل کرد چون در وی نظر کنند پس شفای رنج و شبهه باشد
و دیگر آنکه مردم باین قرآن تبرک کنند و شفا طلبند خدای تعالی شفا دهد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
گفت القرآن هو الدواء و من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله هر که او بقرآن طلب شفا نکند خدای
او را شفا ندهاد و امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کرا بیماری باشد باید که چون بامداد روی از نماز
بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد بر و دمد اگر به نشود روز دیگر هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفای آنکس
الا هر کرا بیماری باشد که اجل او دران بیماری باشد وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ واین قرآن بیفزاید ستمکاران را
جز زیانکاری برای آنکه باو اشتغال نگیرند و در وی نظر نکنند تا باو مهتدی شوند وَإِذَا أَنْعَمْنَا
عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا قُلْ كُلٌّ
يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ
قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و چون ما نعمت کنیم
بر آدمی از انواع نعمت از تندرستی و روزی فراخ و کامرانی و نظام امور تفکر کرد از ذکر حق اعراض کند
و روی از من بگرداند و جانب خود را دور کند یعنی خود را از ما دور دارد و مستغنی شود از ما و چون
بدی

بدی بوی رسد از بیماری و درویشی و غیر آن نومید شود و قطع طمع کند و آن علامت لوم و دناءت
نفس باشد که مردم در نعمت بطر باشد و در شدت جزع و یاوس الکه گفت بگوی ای محمد که هر کی
از ایشان کار در خور خود کند بر عادت و سیرت خود و بر مذهب و طریقه خود که بوی مانند و مشاکل حال
وی باشد چنانکه در نیت و ضمیر وی بود مورد این مورد آن مثل است که گفته اند کل اناء یترشح
بما فیه الکه گفت فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ پس خدای شما دانا تر است از آنکس که وی راه یافته است
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ای محمد ترا از روح می پرسند بگوی که روح از فرمان خدای منست عبد الله
مسعود گفت با رسول الله علیه السلام میرفتم در مدینه با جماعتی جهودان بگذشتیم بعضی گفتند
او را از روح بپرسید و بعضی گفته اند مپرسید من از پس او بودم وحی فرود آمد او روی
با جهودان کرد و گفت این آیت را بر خواند ایشان گفتند ما در توریة چنین یافتیم روح از فرمان خداست
عبد الله عباس گفت یا محمد ما را خبر ده تا روح چه باشد و مراد ایشان ازین روح حیوانی بود
که باو زنده است رسول صلی الله علیه و آله وسلم هیچ جواب نداد جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت
آورد و در خبر است که جمعی جهودان گرد آمدند قریش را گفتند از پیغمبر بپرسید که تا روح چه باشد از جماعتی
که در زمان اول مفقود شدند از آنمرد که بشرق و غرب زمین برسید اگر ازین دو جواب گوید واز
روح نگوید وی پیغمبر باشد و اگر از هر سه جواب گوید نباشد که ما در کتاب خود چنین می یابیم
ایشان بیامدند و بپرسیدند خدای تعالی در باب مفقودان زمان اول این آیت فرستاد أَمْ
حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا و در باب آنمرد که بشرق
و غرب زمین برسید این آیت آمد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و در باب روح
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ مفسران خلاف کردند در آن روح که ایشان پرسیدند از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کردند که او گفت نام فرشته است که او را هفتاد هزار روی است و در هر روی
هفتاد هزار دهن است و در هر دهنی هفتاد هزار زبانست و بهر زبانی بهزار هزار لغت تسبیح کند
خدا را بهر تسبیح خدای تعالی فرشته بیافریند تا با فرشتگان می پرد تا روز قیامت عبد الله عباس گفت
از خلقان چندانی بصورت بنی آدم طعام خورند بعضی گفته اند فرشته نیستند بعضی گفتند روح آدمی
است دیگران گفته اند مراد قرآنست من امر ربی برای این گفت که ایشان گفته اند که ما را خبر ده
از آنکه قرآن بتو فرود می آید قدیم است یا محدث گفت مِنْ أَمْرِ رَبِّي از فرمان خداست الکه باز نمود
که علم آدمیان اندکست و الکه گفت وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا شما را از علم نداده مگر
اندکی وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا
وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا قُلْ لَئِنِ
اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا   واگر میخواهیم ببریم این قرآنرا که بتو فرستادیم
آنگه تو هیچ وکیلی نیابی که پای مردی کند و وکیلی در تو کند تا تو او را بجا گذاری تا از ما طلب رد قرآن
کند تا چنین که هست مسطور و محفوظ گردد مگر رحمت خدای ترا دریابد و این قرآنرا مسطور و
محفوظ بگذارد و در خبر است که روزی رسول علیه السلام بیرون آمد سر باز بسته از رنجی که ویرا بود
بر منبر رفت و خدای را حمد و ثنا گفت و گفت این کتابها چیست که شما می نویسید جز از کتاب
خدای نزدیکست که خدای خشم کند برای کتاب خود هیچ ورقی رها نکند و هیچ دلی که در وی آیت
قرآن باشد الا که آنرا بردارد گفتند یا رسول الله احوال مومنان چون باشد گفت هر که خدای بوی
خیری خواهد او را توفیق ثبات دهد بر کلمهٔ توحید که لا اله الا الله است عبد الله مسعود گفت
اول چیزی که شما از دین خود نیابید امانت باشد و آخرین چیزی که نیابند نماز باشد و قومی باشند
که نماز کنند و ایشانرا دین نباشد و روز آید که شما در آن روز آیید و قرآن در میان شما نباشد در دلها
شما نه در مصحفها آنگه این آیت برخواند وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي عبد الله عمر گفت قیامت
برنخیزد تا قرآن بهمانجا که آمده است باز شود و او را دوی باشد چون دوی نحل انگبین حق
سبحانه و تعالی گوید ترا چه بوده است گوید بار خدایا پیش تو آمده است مرا میخوانند و بر من کار
نمی کنند و این آنگه باشد که قیامت نزدیک باشد آنگه گفت إِنَّ فَضْلَهُ بحقیقت که فضل و رحمت خدای
تو بر تو همیشه بزرگ بوده است بگوی ای محمد منکران قرآنرا که شما چگونه انکار کنید سخنی را که اگر جملهٔ
آدمیان و پریان جمع شوند و یکدیگر را یاری کنند که مانند این قرآن پیدا نتوانند آوردن و اگرچه
یکدیگر را یاری کنند یا از جهت فرط و فصاحت وی که بنظم و ترتیب آن نیابند بر مذهب آنانکه
وجه اعجاز صرف گویند و این آیت آنگه آمد که ایشان گفتند وَلَئِنْ شِئْنَا و این آیت
دلیلست بر آنکه کسی قرآنرا معارضه نیاورده است و نتوانند آوردن هیچ کس نه از آدمیان
و نه از پریان   وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى
أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ
يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ
نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ
رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا   بدرستی که پیدا کردیم ما و مکرر گردانیدیم
برای مردمان درین قرآن از هر معنی که در حرص همچون مثل است و ایشان محتاج اند در دین و دنیا
ابا میکنند بیشترین مردمان و بآن کافر میشوند و گفته اند که در معنی این که ما درین قرآن بگردانیدیم

ازهرگو

از هرگونه و بهر نوعی مثل زدیم تا ایشان اعتبار گیرند و بآن متعظ شوند چه از احکام و امثال و مواعظ
و قصص ایشان ابا می کنند و کافر میشوند و میگویند ما ایمان نیاریم بتو تا آنگاه که برای ما از زمین
چشمها روان گردانید عکرمه از عبد الله عباس روایت کرده که عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابوسفیان
نضر بن الحرث و ابو جهل و غیر ایشان از صنادید قریش همه جمع شدند در پس خانهٔ کعبه پس از آنکه آفتاب
فرو شد گفتند کس فرستید تا محمد علیه السلام حاضر آید تا ما با او سخن گوییم کس فرستادند
رسول علیه السلام حاضر آمد بطمع آنکه مگر دلهای ایشان نرم شده است ایمان خواهند آوردن
در میان ایشان نشست گفتند ای محمد ترا خوانده ایم تا بر تو عذر برانگیزیم و الله که ما در عرب کس را
ندیدیم که با قوم خود این کرد که تو میکنی با ما آبا و اسلاف ما را دشنام میدهی و دین ایشانرا عیب
میکنی و خدای ما را با آن دشنام میدهی و تفریق الفت و جماعت میکنی و هیچ زشتی نماند که با ما نکردی
اگر این بطمع مال میکنی تا ما هر کسی از مال خود نصیبی بدهیم اگر برای ریاست میکنی ما ترا سید خود کردانیم
و اگر ترا از جنیان خیالی می باشد تا طلب طبیبی کنیم رسول علیه السلام گفت ازین معانی هیچ
نیست خدای تعالی مرا فرستاده است و کتاب بمن داده و مرا فرموده است تا شما را بشارت
دهم و بترسانم من رسالت خدای رسانیدم و شما را نصیحت کردم اگر قبول کنید بخیر دنیا و آخرت
رسید و اگر رد کنید من نیز صبر کنم تا خدای میان ما و شما حکم کند ایشان گفتند ای محمد تو میدانی که زمین
ما تنگترین زمینهاست و کم آب اگر تو پیغمبری از خدای درخواه تا این کوهها از میان بردارد و زمین
ما فراخ گرداند و جویهای آب روان کند چنانکه در شام و عراقست و این پدران ما را زنده گرداند
و از جملهٔ ایشان قصی بن کلاب را خواهیم که او پیر راست گوی بوده است تا احوال تو از وی
پرسیم اگر ترا تصدیق کند ما ترا راست گوی داریم و بدانیم که ترا پیش خدای منزلتی هست و تو رسول
خدایی رسول علیه السلام گفت مرا باین نفرستاده اند برای آنچه فرستاده اند با شما گفتم ایشان
گفتند ای محمد اگر این نمیکنی از خدای درخواه تا ترا بوستانی دهد از درختان خرما و انگور و تو در میان آن
بوستان جویهای آب روان کردانی و این اگر نمیکنی درخواه تا ترا بگنجها راه نماید تا تو مستغنی کردی و اگر این
نمیکنی پاره از آسمان بر ما افکن تا ما هلاک شویم و از ما باز رهی رسول علیه السلام گفت اگر خدای من خواهد
این همه بکند چه او قادر است برین و بیشتر ازین یکی از جملهٔ ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را با
نیاری با جمعی فرشتگان آنگه گفتند که ما شنیدیم که آیت قرآن ترا مردی بیاموزد از یمامه او را رحمان
گویند و ما برحمان بنگرویم و ما عذر برانگیختیم و دست از تو بنداریم تا که ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک
کنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم از میان ایشان برخواست دل تنگ و بیرون آمد عبد الله بن
ابی امیه با وی برخواست که او پسر عمهٔ رسول بود و عاتکه بنت عبد المطلب و گفت ای محمد قوم بر
تو عرضه کردند آنچه شنیدی قبول نکردی و از تو کاری درخواستند هیچ نکردی بخدای که من بتو ایمان نیارم

هرگز الا راهی سازی که خود را بر آسمان بری و از انجا نامه آرد لشاده و جماعتی فرشتگان که بران گواهی
دهند برای تو انکه این همه کرده باشی کان من جانست که هم ترا باور نداریم ابو جهل گفت ای قوم
شنیدید که انچه بر محمد عرضه کردیم هیچ قبول نکرد ازین باز نخواهد ایستادن من هیچ چاره نمی بینم
مگر انکه چون فردا او آید و روی بکعبه کند در نماز چون بسجده شود سنگ گران برگیریم و بر سر او زنیم
وا از جور او باز رهیم رسول علیه السلام از آن دل تنگ شده باز گشت خدای تعالی این آیت
فرستاد و گفت این کافران میگویند ما بتو ایمان نیاوریم تا تو از برای ما چشمها نگشای یا ترا
بوستانی باشد بسیار درخت چنانکه آفتاب را بپوشد از درخت خرما و انگور و انکه تو درمیان آن
جویها آب روان کردانی یا از آسمان فرو افگنی بر ما پاره از آسمان چنانکه دعوی کردی یا خدایرا و پاری
و فرشتگان تا پیش آن باشند ترا بر صحت آنچه دعوی میکنی و آیت و لیلت بر انکه ایشان با کفر
مشتهی بودند چه این معنی روا ندارد مگر کسی که خدایرا جسم گویند یا ترا خانه باشد از زر یا بر شوی بر
آسمان ما هرگز ایمان نیاریم برای انکه تو بر آسمان شوی تا انکه که از آسمان کتابی آوری و نامه ما از او بخوانیم
و در انجا نوشته باشد که ما را واجبست متابعت تو کردن قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگوی ای محمد که پاکست
و منزه خدای من و این لفظ بر سبیل تعجب فرموده از آنچه ایشان درخواستند و از پیغمبر سوال کردند
هَلْ كُنْتُ هیچ هستم مگر آدمی فرستاده برسالت چون رسولان دیگر اینکه شما گفتید مقدور
بشریت و جز فعل قادر الذات نباشد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَ
هُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ
مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا
قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ
دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا منع نکرد خدای مردمانرا
از ایمان آوردن بقرآن و بنبوت محمد صلوات الله علیه چون پیغمبر بایشان آمد و قرآن بایشان آورد
مگر انکه ایشانرا گمان بود که گفتند که خدای پیغمبری آدمی نفرستاد اگر رسول فرستد فرشته را فرستد
بگوی ای محمد و جواب ده که اگر در زمین فرشتگان باشند که میروند آرمیده و ساکن در زمین ما ایشانرا
فرشته رسول را فرستیم و اگر با آدمیان فرستیم آدمی فرستیم انکه گفت ای محمد چون طمع تو از
ایمان و رشد و صلاح بایشان منقطع شد بگوی میان من و شما خدای گواه بس است یا گناه از
شماست یا تقصیر از منست و او به بندگان خویش آگاه و بیناست وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا خدای
هدایت کند باو کتاب فرستد و پیغمبر فرستد باو و او مهتدی باشد و راه یافته و هر کرا او اضلال
لن

کنند از راه بهشت گم کرده اند تا در دنیا بر سبیل عقوبت بر معصیت خذلان کند تو ایشانرا
هیچ ولی از اولیا نیابی جز از من که نصرت کند و از عذاب من خلاص دهد انکه گفت وَنَحْشُرُهُمْ
ایشانرا روز قیامت برانگیزیم بر روی ایشان یعنی ایشانرا بروی بکشیم بر آتش دوزخ انس
مالک گفت از رسول خدای شنیدم که خدای تعالی کافرانرا چگونه بر روی حشر کند گفت آن خدای
که قادر باشد بر انکه ایشانرا قوت دهد تا بپای بروند تواند که چنان سازد که بر روی بروند کوران
باشند و کران نباشند و گنگان باشند عبد الله عباس گفت کور باشند از انکه چیزی که ایشانرا
باید ببینند و کر باشند چیزی که ایشانرا باید شنود نشنوند و گنگ باشند از انکه سخنی بگویند
که ایشانرا از ان خیری باشد شوانند گفت مقاتل گفت این انگاه باشد که ایشانرا گویند
در دوزخ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ پس از نه چیزی بینند و نه چیزی شنوند و نه چیزی گویند
و گفته اند که در بعضی مواقف شنوند و بینند و گویند و در بعضی مواقف بجای ایستادن
آتش دوزخ باشد که هر گاه که آتش او ساکن گردد ما انرا بر افروزیم و در زیادت کرده ایم سوختن
ایشانرا ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا
عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا
رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ
رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ
قَتُورًا جزا و پاداش ایشان آنست که ما آتش دوزخ بر ایشان مسلط کرده ایم تا ایشان
را می سوزد و اجزای ایشانرا متفرق کرده انکه اعادت کنیم و باز همچنان می کرده ایم تا حسرت
و عذاب ایشان در زیادت می شود بسبب انکه ایشان بآیات ما کافر شدند و حشر و نشر را
تکذیب کردند و گفتند که ما چون استخوان شویم و ریزیده و پوسیده کردیم ما را خلق نو برانگیزند و
باز زنده کردانند و این بر سبیل تعجب گفتند خدای تعالی گفت چه جای تعجب است ایشان نمی
دانند و نمی بینند که خدای که آسمانها با رفعت و زمین با بسطت و وسعت بیافریده از ان عاجز نیاید
قادر باشد که مثل ایشان بیافریند و ایشانرا بیافرید و هر یکی را اجل پدید کرد یعنی اجل مرگ یا اجل
قیامت که در و هیچ شکی و شبهه نیست این ظالمان و کافران با این همه دلایل و براهین اباء می کنند
و سر باز می زنند الا از کافری و ناسپاسی را که از ان اباء نمی کنند و سر باز نمی زنند قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ
بگوی ایشانرا که گر شما مالک شدید و خزینهای رحمت خدایرا که بیرون حد و شمار است آن همه را
باز گیرید و امساک کنید از ترس درویشی و نفقه نکنید و آدمی همیشه بخیل و حسود بوده است
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ

جاءهم فقال له فرعون إني لأظنك يا موسى مسحورا قال لقد علمت
ما أنزل هؤلاء إلا رب السموات والأرض بصائر وإني لأظنك
يا فرعون مثبورا فأراد أن يستفزهم من الأرض فأغرقناه ومن
معه جميعا وقلنا من بعده لبني إسرائيل اسكنوا الأرض
فإذا جاء وعد الآخرة جئنا بكم لفيفا وبالحق أنزلناه وبالحق
نزل وما أرسلناك إلا مبشرا ونذيرا بدرستی که ما موسی پیغمبر را نه
معجزه روشن دادیم عبد الله عباس گفت که این عصا است وید بیضاء وشکافتن دریا و ملخ و
شپشه و بزغ و خون وسنگ که عصا بروی زدی آب روان گشتی و کوه بر زبر سر ایشان بداشت
و گفته اند که این آیت در احکامست یکی از جهودان رسول را علیه السلام از این آیت سوال
کرد رسول علیه السلام گفت خدای سبحانه و تعالی موسی را وحی کرد گفت بگوی بنی اسرائیل
را بخدا شرک میارید و اسراف مکنید و زنا مکنید و خون ناحق مریزید و جادویی مکنید و ربا مخورید
و پیش پادشاه غمز نی گناه مکنید تا کشته نشوید و زنان محصنه را دشنام مدهید و از زحف
مگریزید و شما خاصه جهودان در روز شنبه عدوان و بیدادی مکنید جهودان چون جواب
بشنید بوسه بر دست رسول علیه السلام داد گفت گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی بحق فاسئل
بني إسرائيل ای محمد از بنی اسرائیل بپرس یعنی عبد الله سلام و اصحابش تا یقین تو در
زیادت گردد و شاید که خطاب باشد هر یکی را و شاید که خطاب موسی را باشد یعنی ای موسی
از بنی اسرائیل را از فرعون بخواه موسی چون پیش فرعون رفت و آیات بنمود فرعون
ویرا گفت ای موسی من پندارم که با تو جادویی کرده اند و عقل تو خلل یافته است و گفته اند مسحور
یعنی مر ترا جادو می پندارند و اینکه تو میکنی جادوییست موسی را گفت لقد علمت
تو میدانی که این آیات و بینات را نفرستاد الا خدای آسمان و زمین برای حجت و دلیل من
کان می برم ای فرعون که تو از یا لکانی و نیست گشته و کان من از گمان تو صحیح تر است ابن
عباس گفت مثبور ملعونست مجاهد گفت در نزدیک فرعون شد در روز زمستان و او خفته
بود و کلیمی در خود کرفته موسی عصا بیفکند اژدها شد دهن بر سری نهاد خواست تا فرو
برد فرعون از ترس در جامه حدث کرد موسی علیه السلام گفت إني لأظنك ومن
ترا ای فرعون هالک می پندارم فأراد أن يستفزهم فرعون خواست تا موسی را و بنی اسرائیل را
از مصر برانگیزد و از اینجا بیرون کند ما فرعون را و هر که با وی بود همه را در دریا غرقه کردیم و گفتیم از
از پس آنکه فرعون را هلاک کردیم مر بنی اسرائیل را که شما در زمین ساکن شوید اینجا مقام سازید
چون وعده قیامت آید ما شما را پاریم همه برهم آمیخته یا جمله راجع کرده و گرد آورده کلبی گفت

وإذا جاء وعد الآخرة مراد نزول عیسی است از آسمان و این قول دلیل صحت رجعت
میکند حق سبحانه و تعالی این قصه را برای دلخوشی رسول علیه السلام فرستاد گفت اگرچه
کفار قریش ترا از مکه برانگیخته پیش از تو موسی را فرعون خواست تا از مصر برانگیزد من او را
و قوم او را هلاک کردم موسی و قومش را برهانیدم و ملک مصر را بدیشان دادم ترا نیز ظفر دهم بر دشمنان
تو و نعمت تو بر تو و اتباع تو تمام کردانم وبالحق أنزلناه ما این قران را بحق فرستادیم و بحکمت تمام است
کند مردمان را باخیرات و او بحق فرود آمد و ما ترا که محمدی علیه صلوات الله نفرستادیم مگر برای
بشارت وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث ونزلناه
تنزيلا قل آمنوا به أو لا تؤمنوا إن الذين أوتوا العلم من قبله إذا يتلى
عليهم يخرون للأذقان سجدا ويقولون سبحان ربنا إن كان وعد
ربنا لمفعولا ويخرون للأذقان يبكون ويزيدهم خشوعا
قرآنرا که فرستادیم آیت آیت و سوره سوره بحسب احتیاج و او را جدا کردانیدیم تا تو برمردم
آنرا باهستگی و درنگ فرو خوانی و فرو فرستادیم او را فرو فرستادنی بحسب حاجت بگو این
کافران که اگر شما باین قرآن ایمان آرید و اگر نیارید آنانرا علم داده اند باین قرآن ایمان می آرند چون بر ایشان
خوانند ایشان نمی شوند و بروی در می آیند و سجده میکنند خدای را بر سبیل تواضع و شکر آن
آنانرا که پیغمبر آخر الزمان را دریافتند و بآن وعده که ایشان را داده بود وعده برسید ندو يقولون
و می گویند منزه است خدای از آنکه وعده خلاف کند وعده کرده شد و بوفا رسیده اند
و برروی در می افتند گویندگان و می افزاید ایشانرا ترس کاری و فروتنی یکی از جمله بزرگان
گفته است هر که او را علم باشد و آن علم او را بگریه نیارد علم او را نافع نباشد
قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى ولا
تجهر بصلاتك ولا تخافت بها وابتغ بين ذلك سبيلا وقل الحمد
لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له
ولي من الذل وكبره تكبيرا بگوی ای محمد که چون خدای را خوانید
الله گوئید یا رحمن خوانید یعنی او را بنام الله خوانید و رحمن خوانید هر کدام از این دو نام
که می خواهید بخوانید که او را نامهای نیکوست و نیکوترین نامها این دو نام اوست عبد الله
عباس گفت شبی از شبها رسول صلی الله علیه وآله وسلم نماز میکرد و در نماز میگفت
یا الله یا رحمن مشرکان قریش گفتند محمد تا اکنون یک خدا را میخواند اکنون دو خدا را میخواند
الله را و رحمن را و ما رحمن را نشناسیم مگر رحمن یمامه را و از آن مسیلمه کذاب را خواسته
خدای تعالی این آیت را فرستاد و گفت ای محمد بگوی این چه انکار است بانکه من خدای را بنام

رحمن میخوانم خدایرا اگر خواهی بنام الله خوان واگر خواهی بنام رحمن خوان بهر نام که خوانی اورا
نامهای نیکوست این قول که مشرکان کنند دلیل آن میکند که اعتقاد چنان داشتند که اسم
ومسمی یکیست آنکه گفت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وآواز بلند مکردان بنماز خود یعنی بقرائت
در نماز وآهسته مگردان مکردان میان این دو صفت که بلند خواندنست وآهسته خواندن
طریقی وراهی طلب کن وگفته اند نه بلند خوان ونه آهسته وگفته اند که قرآن آهسته
خوانی در روز ودر شب باواز بلند عبد الله عباس گفت چون رسول علیه السلام
نماز کردی بقراءت اواز بلند کردی مشرکان طعن زدندی ورسول را دشنام دادندی
وشعر خواندندی ودست زدندی تا رسول علیه السلام بغلط افتادی رسول
آواز نرم کردی چنانکه صحابه نشنیدندی خدای آیت فرستاد وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ آواز
برمدار چنانکه مشرکان بشنوند وطعنه زنند وآهسته مخوان چنانکه صحابه نشنوند انکه
رسول فرمود که بگوی سپاس آنخدایرا که فرزند نگرفت که این از صفات اجسام
است چون بود ولادت حمل کنند اگر بر طریق گویند از سر احتیاج باشد واورا در ملک
وپادشاهی شریکی وانباری نیست اورا فرزند نیست که مانع باشد از ذل ویاری وی
عزیز باشد وتعظیم کن خدایرا ذاتی که مستحق غایت تعظیم است لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا رد است
بر جهودان وترسایان وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ رد است بر مشرکان وَلَمْ يَكُنْ
لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ که ایشان کنند لولا اولیاء الله لذل الله اگر خدایرا اولیا نبودی
ذلیل بودی تعالی عن ذلك در خبر است که چون بنده گوید اللّٰهُ أَكْبَرُ ثواب او بیشتر بود از دنیا
و هرچه در دنیا باشد از معاذ جبل روایتست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت علیکم
بآیة العز گفتند آیة عز کدامست گفت وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي تا آخر واین آیت بسیار

تم المجلد الثانی من تفسیر الکازر رحمه الله
علی ید عبد الضعیف میرجاری
مداح فی منتصف شهر شعبان
المعظم سنه الف واحدا
عشر الهجریه النبویه
اللهم اغفر لکاتبه
ولمن نظر فیه
آمین
یارب



